فهرست تاریخ بیجاپور مسمی به بساتین السلاطین

الحمد لله رب العالمین

درین ایام میمنت فرجام حسب الفرمایش امراء معزز کرام و
جاگیرداران عظام و عهده داران والا احترام
دولت آصفی خلد الله ملکه نسخهٔ

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساتین السلاطین

از ابتدای احوال سلاطین عادلشاهیه تا انقراض دولت موصوف تصنیف

مفخر المورخین و شیخ المتعمدین میرزا ابراهیم زبیری

در مطبع سعیدی نیور
طبع آراسته گردید

تمت

موجودات معلوم و مشاهد کرده و هادوزون عالم کون و فساد و ناپایداری دنیای بی بنیاد را محقق
شود این معنی عالما و را مورثت تابعه رجوع بسوی مبدا و موجب افسردگی عشق و محبت دنیای بیوفا
کرده و ایضا چون ملاحظهٔ انجام سعادتمندان خجسته سیر و نیکو سیرتان فرخنده اثر کنند و مطالعهٔ مآل قرار شقاوت
منشه و مفسدان ستم اندیشه نمایند بسعودکی و نیکنامی فریق اول و وقاحت بدنامی گروه ثانی که بر صفحهٔ روزگار
تا دامان قیامت باقی هست بیشه یقین است که این معنی ورا از اجراز طریق ناصواب تمرد و طغیان بسوی
صراط مستقیم اطاعت حکم و فرمان جهانداری بهانه است که اکثر ارباب خبره روزگار و اعاظم هر دیار درین فن
کتبها تالیف نموده اند و قصها درین تخصص سر برده جرائد یادگار و دفاتر تا ابد بر دامن روزگار گذاشته اند
تشریح و تفصیل ماجرای فلکان و وقایع گذشتگان باعث تنبه نفس آید کان و ایقاظ اسبای نایمان
و غافلان گشته اند بعضی از ایشان مشکور ایشم ازین قبیل است که درین بلده بیجاپور ملا محمد قاسم فرشته در عهد سلطان
ابراهیم عادل شاه در سنه هزار و یازده کتابی مرتب داده موسوم بنورس نامه فرشته گردانیده و بگلشن ابراهیمی مر
نامبرده که مشهور و معتبر در چهار رکن عالم است که در آنجا اساس سخن را بکمال تحقیقها و فصاحت و متانت
مطلب طرازی نموده است از ابتدای حکومت راجهای هند آغاز نهاده تا بظهور رسول کشاهل اسلام و استیلا
غلبه اهل دین رسانیده احوال سلاطین عالیمقدار اسلام که در چهار دانگ هند و هندوستان کوس سلطانی و طبل
فرمانروائی نواخته بتفصیل پرداخته در مقالهٔ ثالث آن کتاب احوال عادلشاه و سلاطین دکن را شرح و بسط داده
و احوال بیجاپور را در آنجا از ابتدای تسلط و سلطنت مجلس [illegible] یوسف عادل شاه تا شطری از عهد ممدوح خود
ابراهیم عادل شاه ثانی شرح و بسط داده و در همین عهد همایون ابراهیم شاهی میر رفیع الدین شیرازی
درین بلده کتابی درین فن در سنه هزار و هفده تالیف نموده تذکرة الملوک نامیده است که حمده جید [illegible]
احوال بعید ضبط در آورده است بعد ازان ملا ظهور ولد ملا ظهوری قاینی که مشتاقات سحرآیاتش مشهور و معتبر و مقبول
عالمیان است و اشعار بلاغت آثارش مطبوع و مرغوب سخنوران جهان است در عهد سلطان محمد عادل شاه
سوانح با عهد ابراهیمی و حالات و فتوحات و وقایع زمان همایون سلطان محمد عادل شاه را بعید
ضبط در آورده موسوم بمحمد نامه گردانیده است بعد ازان در عهد علی عادل شاه ثانی سید [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس گوناگون و ستایش از حد افزون مر صانعی را سزد که بقدرت کامله و صنعت بالغه
خویش جوهر انسان را بخلعت و لقد کرّمنا بنی آدم مخلّع ساخته تاج انی جاعل فی الارض خلیفة بر سر ناز
پرورش که اشته و درود نامحدود و تحیات نامحصور بر جان اقدس و روح مقدس خواجه
کائنات و خلاصهٔ موجودات سید المرسلین رحمة العالمین محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که واسطهٔ فیضان فیوضات از مبدا فیاض بتمامی موجودات و علت غائی ایجاد
کافهٔ مخلوقات ذات شریف و عنصر لطیف اوست و بر آل اطهار و اصحاب اخیار او که اوتاد
خیام دین و ارکان قصر ملت مبین اویند بادا اما بعد بر ضمایر الهام مشاعر حقایق دانان
اخبار آگاه مخفی و محتجب نیست که علم محاضرات که بعلم تاریخ هم معبّر میشود از فنون شریفه و علوم لطیفه
که محسوب و معدود میگردد و از آن جهت است که اعظم فواید و اشرف منافع او حصول تنبیه است
مر اهل غفلت را و مزید عبرت است ارباب خبرت را و عبرت و اعتبار جوار معروضات الهیه
و مأمورات سبحانیه است قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار تفصیل این اجمال و تبیین
این مقال آنکه هرگاه کسیکه قابل توفیق بینایی داشته باشد زمانی خاطر را از تفرقه پریشانی بجمع آورده همه
متوجه احوال پیشینیان گردد و بنظر عبرت در سرگذشت گذشتگان و ماجرای پیشینیان نظر تامل فرماید به آئینه
تصرفات دست کامله خدای لاشریک و عمل صنعت بالغه فعال لما یرید در ذرات کائنات و افراد

محمد ابراهیم الزبیری بست فی عاجز سیر در کار زیاد اگر در چنین مطالعه بر قصوری مطلع شوند از صاحب الطعن نکشوند بلکه
بر وسعت اخلاق کریمانه کار فرموده باصلاح کوشند والعذر عند کرام الناس مقبول —

بستان اول در ذکر مبدأ سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف عادلشاه

بدانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه از سلسلهٔ عادلشاهیه در ملک کنره بنام سلطنت حکمرانی کرده و داعیه
پادشاهی پیش گرفته لوازم فرمانروائی بسر انجام داد بر سبیل استقلال قواعد فرمانروائی را کار بسته بنام خود خطبه
و سکه جاری کرد یوسف بانی بنیاد بود که آخر کار بیوسف عادلشاه ملقب گردید در نسب شریفش اختلاف
کرده اند قریب بتحقیق آنست که در بعضی از تواریخ مرقوم است که او از ملکزادگان روم است و ماحصل این قول
آنکه چون سلطان مراد پادشاه روم در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بتقدیر قادر لایزال از قرار تخت بتخته تابوت
نقل کرد سلطان محمد بموجب وصیت پدر بجلوس خود تخت را زینت بخشید یوسف نام برادر کوچکی داشت که بحسن و
جمال یوسف ثانی گفته میشد او را بدل دوست میداشت و عطوفت و شفقت پدر بر و پرورش میکرد و از خود جدا
نمیداشت فتنه کنان و بدخواهان دولت بدخواهی بکار آورده در خلوتها سلطان محمد را از راه مکر ممنون ساختند که
برادر این که وارث ملک و اعیان دولت اند چنین بنا اختلال در زمان خلاف دور از صواب است
از قبیل سخن مار تعبیه در درون جوب تا کی بتکرار وجود او را در ... رای ... شاه ... دور بیرون تا
حد هشتاد رسید چاره نماند بر صواب دید آن جماعت کوته نظر رضا داده فرمودند که در ارتکاب این امر لابد
دو چیز که سر دو مصلحت حاصل خواهد شد اول قتل ناحق بی گناه جرم و تقصیر دوم کلفت والده یوسف آتش
هجر پسر سوختن اکنون صلاح همانست که هم از والده یوسف ... باب چاره جوئی بکنید
مهما امکن از وی استرضا حاصل نمائید اعیان درگاه بناچار بحکم سلطان پرده بر روی آن
ضعیفه رفته بلطایف الحیل بتقریبات شایسته اصل مطلب بیان در ... والده یوسف که زنی عاقله بود و فطن بود
که این امر صورت پذیر نیست رضا داد نیاید ... بوقوع رسید کار را انکار فایده ندارد ... اعیان دولت ... داد
عرض ... کار ... صلاح ... لاکن ... مهلت باید ... العین ... مختلفه گشته ... و اولش ...
و بیرون ... سفر عدم ... آنچه ... را ... تقسیم ... ایام ... باقی

کمالات نصاب سید نور الله ولد قاضی سید علی محمد نور الله مضجعهما وقایع و سوانح آن زمان
در عبارات رنگین و فقرات برجسته و نمکین نوک بر خامهٔ سحر پرداز خود دستش ساخته اند
که بانشای علی عادلشاهیه مشهور است و نیز ملک الشعرای دکن میان نصرتی سوانح
و فتوحات علی عادلشاه را بنظم شیرین و قصاید رنگین بر محاورهٔ آن زمان پرداخته
که بعلی نامه شهرت دارد و بعد از آن فضیلت مآب شیخ ابو الحسن ولد قاضی عبد العزیز
در صدد ضبط و شرح سوانح و حالات علی عادلشاهیان و بیان فقرات زمان اسکندر ثانی
که ختم طبقهٔ عادلشاهیه است در آمده بنیاد آن تحقیق حتی الامکان بکار برده در اواخر مائهٔ حادی
عشر تاریخی مشتمل بر شرح سوانح و حالات و فتوحات عادلشاهیان پرداخته است اما روشن
باد که این هر دو نسخه یعنی محمد نامهٔ ملا ظهور و مؤلف شیخ ابو الحسن کمیاب بلکه نایاب اند
با وجود تلاش هنوز بنظر نرسیده مگر قرطاس پارچه ها چند نگاشته احوال و سوانح
ماضیه بطور مسودات بعضی رقم زدهٔ شیخ ابو الحسن و برخی نوشتهٔ ابراهیم اسد خانی و غیر آن
متفرقه منتشره غیر مربوط نزد این فقیر جمع آمده بودند درین ایام بعضی از دوستان با شفقت
باعث شدند که آن متفرقات منتشره را بقید ضبط در آورده ترتیب داده یک جریدهٔ
موجز اگر مرتب فرمایند احسن خواهد بود فقیر اولاً این را شغل لا تحصیل و لا یعنی
انگاشته از قبول آن کار سر باز زد آخر منطوق وَ اَمّا السّائل فلا تنهر بخاطر آورده چندی
خاطر را باین شغل گماشته ترتیب داده بود نظر ثانی بر آن نگذشته بود که دو نسخه نقل از آن
بر داشته شده و باطراف رفته بعد از چندی که امر نظر ثانی بر آن نموده آمد در بعضی جا آنچه
افتاده راست نموده قلم کشیده و بعضی جاها که بایزاد شایستگی داشت از تاریخ فرشته و تذکرهٔ خافی خان
و غیر آن بطریق ایجاز و اختصار بر آن افزوده آمد بعد از اتمام این موجز را که ریاض سلاطین است بر
دنی خشان نمان بهشت بستان ترتیب کرده موسوم به بساتین السلاطین گردانیده شد امید از مطالعه
کنندگان ذوی الفتوت و نظر گذاران اولی المروت آنکه در تصحیح تحریر این موجز که فقیر حقیر محتاج لطف کریم و رحیم

بستان اول

طمع بوجه تمام باز نمود از آنجهت بهانه کاوش در پیش آورده مال کردن خود کرد عماد الدین ازین اذیت حاکم
بیزار آمده شهزاده را از خانه برآورده بقم گریزانید و در آنجا اقامت ورزید بعد از مدت حاکم ساوه شربت
اجل از کاس قضا نوشید خواجه عماد الدین اراده مراجعت بوطن که ساوه بود مصمم شد درین اثنا یوسف
خوابی بشارت مند دید که در عالم رویا شخص مبارک سیما حاضر شد خود را بخواجه خضر نامید مبشر باید که ای
یوسف فسخ عزیمت ساوه نموده عازم هندوستان شو که شجرهٔ مراد تو دران جا بارور شود بیت بعد تعب
مشقت سفر بکام دل خواهی رسید بسلطنت ملکی عظیم خواهی رسید یوسف این خواب را از همراهان
پنهان داشته بخواجه عماد الدین سفر هندوستان باعث شد و جد و اهتمام درین باب بیشتر برد تا
آنکه خواجه عزیمت وطن موقوف داشته راکب جهاز هند گردید و در سنه هشت صد و نود
و چهار به بندر دابل رسیده و در آنجا چندی اقامت گزید اتفاقاً روزی یوسف برای تفرج و شکار
برآمده سیر ساحل دریا می نمود درین اثنا تشنگی آب بر وی غالب شد ناگاه بر ساحل دریا مردی
شکل نورانی بصورت شکلی که در نخستین بار در عالم منام ظاهر شده بود بهیئت کهنه پیش آمده و جامی
پر از آب شیرین در دست داشت بدست یوسف داد و فرمود که بنوش و بخور ده بابی مکرر ا
مکرر آن بشارت ساخته گفت که آن رویا که در ایام سابق دیده بودی صادق شد اندیشه مکن و امیدوار باش
یوسف چون بآشامیدن آب مشغول شد هنوز تمام ننوشیده بود که خضر خجسته پی ناپدید گشت یوسف این
بشارت مجدد روح افزا از سرور مند و بشارت مند گردید چنانچه در جامه نگنجید و از انجا خواجه عماد الدین
با یوسف برآمده روانه دار السلطنت بیدر گردید دران ایام شروع نشو و نمای دولت و مکنت
خواجه علاء الدین محمود گیلانی که او را ملقب بملک التجار گشته آخر ملقب بخواجه جهان شده او
بخواجه گاوان نیز مشهور است و بوزارت چهار تن از پادشاهان بهمنیه رسیده بود خواجه عماد الدین
با خواجه علاء الدین ملاقات کرده درمیان هر دو بسبب قرب وطنی و هم جنسی ارتباط و اتحاد
فوق الحد دست داد روزی یوسف که بحسن و جمال یوسف ثانی بود و در خوش سیرتی و نیکو
طراری در نظر خواجه جهان بکمال رشد و قبول جلوه گر گردید خواجه جهان بخواجه عماد الدین

بستان اول

بانواع نفایس غلامان ترکی نژاد هم بحضرت آورده بود از انجمله یکی در حسن جمال و سن و سال شبیه و نظیر
شاهزاده یوسف بود و والدهٔ یوسف این معنی اطلاع می داشت در دل بسبب پنهان تاجر را اندرون
حرم سرا طلبید و آن غلام شبیه شاهزاده را بهای گران از وی خرید و تاکیدات و وصایای بلیغ نمود
و جگر گوشه خود یوسف را با سرمایهٔ لا ابنا از روی جواهر نفوس و اصل نموده وعده های بسیار نمود در تعهد و پرورش
او جهتها کرد و تاکید نمود که احدی از این معامله آشنا نگرداند بنیابت از اینجا برآمده راهی وطن خویش
شود و بعد از آن چند روز آن غلام نو خریده را مسموم کرده ایند و نوعی ساخت که صورتش کبود و رنگ
کرده متغیر شد و آخر شب در محل سرا نوحه و ماتم بنیاد نهادند و ندای فوت شاهزاده در دادند و لوازم سوک
و مراسم سوگواری پیش گرفت اعیان و ارکان صبح بامداد در حرم سرا حاضر آمدند و آن طفل مسموم را با نهایت زاری و
تابوت و بوسیله آیین شهزادگان بتکفین و تدفین او در روضه سلطان محمد و سایر اعیان بتعزیت مادر
یوسف خود را رسانیدند لوازم عزا بجا آوردند و سلطان بعد تعزیت مراتب دلدهی و تسلیه والده باقصی الغایه
بجا آورده مراجعت نمود و خواجه عماد الدین تاجر چون کیسه پر از نعمت غیر مترقبه و غنیمت نامتصوره بدستش افتاد
در همان شب بلا توقف روانه شد چون بشهر ساوه که منزل کاشانه اش بود رسید در ناز و نعمت شاهزاده
هیچ وجه خود را معاف نمی داشت و هیچ وجه از دقایق تربیت و پرورش و خدمتگاری او
مرعی می داشت در آن وقت شاهزاده هفت ساله بود در تعلیم ادب بدانا سپرده و در آموختن
علم و هنر و آداب و سایر جنبات انسانیه و قانونات سلطانیه جد بکمال بسیار بود و بعد از انقضای
یکسال دایه شاهزاده با چند اشخاص محرم با نقود و نفایس از نزد والدهٔ شاهزاده آمدند دایه ملازم خدمت
شاهزاده ماند و آن اشخاص با مژدهٔ خیریت شاهزاده مراجعت نمودند و پس از مرور چند ایام باز چند
نفر محرم از نزد والده نفایس نقود و جواهر آورده در خدمت شهزاده رسانیده با نوید و خبر صحت و
سلامتی معاودت نمودند الغرض همین وتیره معتاد هر سال از نزد والده اش مردم با نقود و جواهر و نفایس
می آمدند با مژده های خیریت و روز بروز بالیدگی و هنر و سلیقه آموزی شهزاده بوالده میرسانیدند رفته
رفته خبر شاهزادگی او در ساوه فاش گردید و در میان مردم شهرت عام شد حاکم ساوه مرد بود

متدین پارسا سیرت عمر حسن که از نه دمتجاوز گذشته و سیر و سیاحت بسیار کرده و از نمک پروردگان
قدیم دولتخانه یوسف عادل شاه بوده و در اواخر ملازم روضه محمد مخدوم جو لرد دیده در سلک حفاظ آنجا منخرط
گشته با وی ملاقات اتفاق کرد و رابطه دوستی و مهربانی و سنت او در شرح اصلی و ابتدای کار
یوسف عادل شاه چنین تقریر می‌نمود که خود در دیاری که بودم در زمان سلطنت حسن بیک آق قوینلو در بین اثنا خبر
مخالفت امرای جهان شاهی منتشر شد که با یکدیگر در مقام مخالفت و نزاع افتاده مصدر فتنه و فساد شده اند
حسن بیک با فرصت دیده بعزم تسخیر ولایت جهان شاه متوجه شد چون بتبریز رسید بساط حیات جهان شاه
نورد و بدو برنامی ولایت و از آذربایجان و خراسان و عراقین و فارس و کرمان مستولی گشته و حکام و نایبان
از جانب خود بهر شهر و هر مکان و برنامی ولایت تعیین کرد و همچنین احمد بیک خواهرزاده خود را بر ولایت
ساوه و مضافات آن نامزد کرده فرستاد و احمد بیک با استعداد تمام بآن ولایت پیوست و بعدل و
داد و رعایت تمام لشکر و رعیت کوشیده و در معموری ملک سعی جمیل بظهور آورده و از اکابر ساوه دختری
خواستگاری کرده بعقد خود آورده و از آن ولادت پسری رسید بعد از آنکه پیمانه حیاتش پر شد ولد ارشدش
محمود بیک بحکومت ساوه بجای پدر نشست و درو نیز از طریق پدر بزرگوار در رسوم عدل و دادگستری دم زده
ذخیره نیکنامی اندوخت تا سه سال زندگانی کرده و جهان را بنیکنامی مشهور گشته آخر در هنگامه آشوب
و فتنه‌ای که در سلطنت بسبب اطفال باشد احوال و اختلاف اهل سر سال الشتیه سلطان محمود بیک والی
ساوه در کارزار کشته شد و اولادش از جور و ستم مخالفان پنهان و پراکنده هر یک بهر طرف افتاده
یوسف بیک پسر کهتر محمود بیک در صغر سن باصفهان افتاد و در آنجا نیز باندیشه اعدا امکان استقرار
نیافته بشیراز آمد و قریب به پنج سال در آن بسر برد چون بزرگ شد و بمیرزا رسید از جفای اعدا و نامساعدت
بخت دلتنگ آمده داعیه هندوستان از خاطرش سر زد متوجه لار شده در آنجا در مسجد رویا دید که پیر
نورانی چهره بزرگ سیما حاضر شده نانی چند گرم بدست یوسف داد و گفت که ترا بدکن باید رفت که نان
تو در آنجا پخته است چون بیدار شد و برا از این خواب فرحی بی اندازه حاصل کرد بموجب اشارت غیبی
متوجه بندر جرون شد چون در آنجا رسید اتفاقاً خواجه زین العابدین سمنانی و اکرا از جانب

گفت که بهتر آنست که این جوان را در جرگهٔ چیلهای درآری و در آن ایام در میان دکن رسم معمول و شیوهٔ
مستمره بود که شرفازادگان اکثر دیار در جرگهٔ چیلهای خاص پادشاهی منسلک گشته بحسب قسمت
باظهار جوهر ذاتی باوج ترقی و کامیابی فایز میگشتند و در قلیل ایام بقوت طالع و مساعدت
بخت کامروا گردیده بپایهٔ امارت و وزارت میرسیدند خواجه عماد الدین از استماع
این سخن اگرچه ابتدا مستلزم ننگ و عار دانسته ابا نموده اما آخر کار بالهام غیبی و
ارتفاع بخت و اعتلای طالع یوسف تصور کرده قبول نمود و یوسف در جرگهٔ چیلهای خاص
پادشاهی درآورد همین سبب است که اکثر مورخین که از اصل حقیقت واقف نبوده‌اند و
تحقیق حال یوسف عادلخان را غلام ترک بفروخت آمده نوشته‌اند القصه بعد از داخل شدن
یوسف در زمرهٔ چیلهای سلطان محمد بهمنی و مامور شدن بخدمات عمده مندرجه روز
بروز تائید بختش و جوهر ذاتی او بر آبرو و ناموس او میافزود یوماً فیوماً تا مراتب اعلی
رسیدن گرفت و خواجه جهان گیلانی بجای فرزندش درگرفته در پرداخت احوال او
بدل متوجه می‌بود تا بمرور ایام بپایهٔ امرای عظام و سرلشکران کرام با نام سلطان محمد شاه بهمنی با
رسید مخاطب اولا به یوسف عادل خان ثانیاً بمجلس رفیع و ثالثاً ملک الشرق گردید و در سنه
هشتصد و نود و هفت علم استقلال بطرفداری فرمانروائی بیجاپور و توابع آن افراشت روایت
دیگر در نسب یوسف عادلشاه ما حصل قول رفیع الدین شیرازی آنست که میگوید که خود در سنهٔ ثمان و
ستین و تسعماته از ولایت بعنوان تجارت با اسباب و امتعه بدکن آمدم و در قصبهٔ الیت کوکی نام که
مقبرهٔ یوسف عادلشاه و اولادش در آنجا است و در مصارف آنجا از اخراجات لنگر و خدام
و حفاظ مبلغ کلی مقرر است چنانچه صد نفر حفاظ و همچنین سایر خدام
و عهده داران دیگر بوظایف و علوفات مقرره خود با فروغ البال
بوده بخدمات متعینه سرگرم و مشتغل هستند و از جمله جماعت
حفاظ حافظ شمس الدین حضری نام مردی بود

بستان اول

تعالی از مردم این شهر کسی پیدا آورد که با این لاف زن هم پنجه شده غالب آید تا از این لاف زنی و خودستائی
باز ماند یوسف که در تلاش حیله بود وار مدتی بهانه می جست که بآن رشد ترقی را بدست آورد شمه از این کار
لی بر وکه سلطان [illegible] دل می داشت بواسطه خانسالار که مربی او بود بعرض سلطان رسانید که اگر امر سلطان
نفاذ یابد با این پهلوان دست پنجه نموده سلطان از این معروضه بخوشحالی گرائید فرمان داد بروز جمعه دیگر فوق
معتاد که سایر هنروران جمع می آمدند پهلوان مشهور با جماعت تلامیذ حاضر آمد یوسف نیز با جماعت خود
در کنار معرکه آمده قرار گرفت پهلوان اولا با چند زورمندان کشتی گرفته هنرنمائیها بتقدیم رسانید و یوسف
لباس پهلوانی خود را آراسته در میدان آمده استاد و پهلوان چون وضع و شان یوسف نظر بینداخت
بر سر عتاب آمد حکم سلطانی به پهلوان رسید که با این جماعت که بمیدان آمده استاده دست کشتی بگیر پهلوان
عذر در پیش آورده گفت که با چندکس کشتی گرفته ام با این جوان پنجه دیگر خواهم گرفت اگر حکم شود که با کسی
از تلامیذ هم پنجه شود یوسف آواز داد که هر کس که خواهد بمیدان در رسید بعد از آن یکایک از شاگردانش
بمیدان رسیده با یوسف هم پنجه میگشتند در دو سه لعب بر زمین میرسیدند چون شاگردانش
تمامی بنوبت رسیدند حکم سلطان دیگر بار به پهلوان رسید که این جوان هم با چندکس کشتی گرفته نیم مانده
شده محال با او کشتی بگیر پهلوان چار و ناچار بمیدان در آمده با یوسف دست بدست شد یعنی چند دل [illegible]
درمیان هر دو بوقوع آمد درین اثنا یوسف بکمال چالاکی یک دست بکمر او و دیگر بر گردن او زده
بسر بر داشت و چند قدم پیشتر رفته رو بروی تخت سلطان بر زمین زد یکبارگی غوغا از اهل دربار
بر آمد سلطان بغایت محظوظ و مسرور گشته از خلعت خاص و جواهر و نقود بسیار یوسف را
بهره مند کرد و انبداعیان درگاه بتبعیت سلطان هر یک نیز بخلعتها و زر و جواهر صلات و جایزات
فراوان با و عطا کردند چنانچه بهر آن مجلس مواد استعداد امارت یوسف را بدست آمد بعد از
چندی که هوشیاری و کاردانی او بمحک امتحان رسید صدر کوتوالی عطا شد برای زر رفتن و نق
معموری شهر و ضبط و نسق بازار تنبیه و تادیب دزد و اچکه و حرامیان وجه کما ینبغی بظهور آمد و همچنین
روز بروز نجم بختش در اوج ترقی بود تا بمرور بمناصب علیا و مراتب قصوی نایز گشته بالاستقلال

سلطان محمود غزنوی با اسباب و امتعه در اینجا رسیده فروختنیها را بفروخت و آورده نفایس آنجا بسیار
خرید و از هر نوع اسبان با رفتار و غلامان ترکی نژاد داشته و امتعه گران بها بهم رسانیده در کشتی
بار نموده اراده مراجعت داشت درین حال یوسف در اینجا پیوست چون او جوان زیبا و خوش صورت
بود و شکل او خواجه زین العابدین هم بانش بکمال دلخواهی و مهربانی او را در کشتی سوار کرده همراه آورد و چندی
در سیر دوستی خانه اش که در کشتی یکجا بوده انداخته احوال اسبت بسر برد چون سفر از بقیه ظلمت
نکبت یافته ظهور طالع نیر ... مرادش اینجا بیست ولیکن پس از مراجعت متوجه ولایت شد چون بملا رسید و در
همان مسجد بدستور اقامت نمود باز همان آیین واقعه دید که میگویند که ترا بدکن حواله کرده بودم چرا بی صبری کردی
بار دیگر برو که چراغ تو در اینجا خواهد افروخت باین ترتیب نصیب یا زاد را بدکن آورده در همان جای سابق
که در صحبت خانه امارت حسن تمام ... باز آمده بود منزل نمود و همیشه داعیه سپاهیگری در خاطر مضمر داشت بکثرت
ورزش تیراندازی و نیزه بازی و شمشیر اندازی و ورزش کشتی جد می داشت و اصلا در آن قصور و فتور راه نمیداد
و در اینجا ورزش محل قرار داده با جوانان شاطر دست بنجه شده تعلیم کشتی گیری و پهلوانی تعلیم میداده شد
و کشتی آن ایشان را می آموخت تا بعد از چندی درین فن انگشت نمای عالم گردید قضا را همدران ایام از دهلی پهلوانی
که در فن خود مشهور آفاق بود وارد شد پهلوانان زمان بسبب همسری او کشتی بر زمین زده و از جا بجا جایزات
و انعامات یافته و مراتب سر پهلوانی حاصل کرده بدار الخلافه بیدر رسید و بروز جمعه که معتاد آنجا بود
تمامی پهلوانان و بازیگران و سایر هنروران در دربار آمده روبروی تخت سلطانی هنرهای خویش بکار
می آوردند و بنظر سلطان در آورده مورد انعامات و نوازشات می شدند پهلوان مشهور نیز با جماعت
تلامیذ خود در دربار حاضر آمده با هر کس از پهلوانان ... مستعد تلامیذ خود کشتی گرفته بر زمین آورده هنرها
و دقایق این فن بروی کار آورده بسلطان و سایر اعیان درگاه عرضه میداد و لاف و گزاف و خود
ستائیها بسیار از وی هر یکبار بر زبان می آورد ارکان و اعیان و خواص و عوام آن هنرها و استادیها
که از وی بظهور پیوسته ... محظوظ و بشاشت مند می گشتند لاکن سلطان از لاف و خودستائیها
او رنجش خاطر پیدا کرده دل از کشش تاب این بار گران نمی آورد و لهذا در دلش مرکوز آن بود که خداوند

پادشاه صادر شد که برای کشتی نمودن با پهلوان ایرانی آماده و مستعد کرده و یک روز بجهت مصارعت
تعیین کردند آن روز موعود در بار عام شد سلطان با فر دولت بر تخت جلوه افروز گشته و سایر
اعیان و ارکان و وزرا و امرا حاضر آمدند و همه پهلوانان اطراف و دیگر خواص و عوام جمع
آمده یوسف بیک بر رسم و شعار پهلوانان مشت زن تنبان چرمی پهلوانی پوشیده و کمر بسته محکم کرده مشک
و زعفران و صندل و عبیر بر اعضای خود مالیده و دو شال بکمر و حمایل ساخته هیچو پیل مست درآمد و
با ادب و سلام پادشاه و اعیان درگاه و استاد مصافحه کرد و آن همه بازو پهلوانان هم تراز و
مشرف گشته در میدان گردیدن گرفت و پهلوان ایرانی هم بر قاعده تهمتنان ایران تنبان چرمینه
پوشیده صندل و خوشبوئیها بر تن مالیده مستعدانه و پهلوانانه درآمده و سلامها کرده در میدان بایستاد
و هفت صد شاگردانش و پهلوانان تمامی پایه تخت حلقه زده استاد و نظیر پهلوان ایرانی حریف
مقابل جوانی سبک خیال کرده پیش تخت آمده سلام مجرا کرده عرض کرد که سی و دو سال است پادشاه
را الفا باد در ملکهای خود و با کسانیکه کشتی گرفته ام و هم فتح شده ام و برابر سر برابر این جوان بوده اند
و بر زمین آورده ام با این پسرک ها دست شدن مرا عار است هیچ ننگ نیست شیع دیگری اله درخور
هنگام شخصی همتای او بر او حکم شود که بیاید پیشین آقا خواستش مبادرت نمود و گفت که سخن من با این جوان پسر
که در میدان ایستاده آماده کشتی استاده است کشتی گیر اگر او بر زمین آید دیگری بمیدان خواهد رسید
پس هر دو پهلوان مقابل هم آمده استاد و نظیر اول بجهت تماشای اهل مستعان گشاده و در وقت بله آورده
سینه او ذاکر او کرد ایرانی بمصافحه پرداخته دست و بغل بر غلت بندی چند و هنرهای دل پسند در مقابل
این هر دو پهلوان بعمل آمد هر بندی که این بر او فرستادی او بدفع آن پرداختی و هر هنری که آن
بر این نموده آوردی این پیش ایستادی چون بازیهای چند هنر آموز حسب تا فرا بدین نوع مینا
آن دو هنرور زور آور بظهور رسید نه غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نمی شد سلطان و ارکان و
سایر خواص و عوام هنرنمائیهای آن هر دو هنرمند بندگشا و تهمتن مشاهده کرده محظوظ شدند
اسب با فرین و تحسین بگشادند ناگاه یوسف بیک بر جوانی و قدرت هنروری چابکی و چالاکی بکار برد

علم سلطانی و فرمانروائی بیجاپور برافراشت

روایت دیگر در ابتدای کار یوسف عادلشاه

آنچه میرزا ابراهیم اسد خانی در ابتدای کار یوسف عادلشاه بتحریر آورده است چون آبای او از
معماران سلطنت خانه عادلشاهیه و تمسک پروردگان این دولتخانه بودند و در عهد علی عادلشاه
ثانی او خود بلوازم خدمت و صداقت و بهیئت مشهور بوده نسخه او را هم درین محل نقل آوردن
مناسب بنظر آمد لهذا قلم را بصوب قول او منعطف گردانیده شد او می نویسد که در عهد سلطان جمجاه
فریدون فر جمشید عشیرت افتخار آل بهمن و اسفندیار خاقان سلطان ابن سلطان سلطان محمد بهمنی که
سلطنت و فرمانروائی خطه زرخیز دکن از عهد سلطان علاء الدین مشهور بحسن کانکو بهمنی که مبدا سلسله
بهمنیه است بطنا بعد بطن پشت بر پشت با و متوصل شده بود در دار السلطنت احمدآباد بیدر پهلوان
ایرانی که در زورمندی و فن کشتی گیری ممتاز زمان و بی نظیر دوران بود و هفت صد شاگرد ملازم
داشت از ولایت ایران بهندوستان آمده و در هر ملک و هر شهر که می رسید با پهلوانان آنجا کشتی
گرفته و غالب آمده صلات و انعامات از امرای آن بر دلها و فتوحها می گرفت تا به بیدر رسید و درینجا
هم طالب [illegible] با پهلوانان [illegible] تا با و کشتی گیرد [illegible] حضور پادشاه در کار این کیفیت را بعرض سلطان
رسانیدند سلطان فرمود که در تخصیص کشتی بما که با او همدست شود و کشتی گیرد بعضی از حضار مجلس
عرض داشتند که سرنوبت زورآور مشهور دیگر پهلوان قندار و احمد و بسیاری پهلوانان را
در کشتی بر زمین آورده [illegible] اند و با او چه توانند سلطان فرمود
تا شجاعت شعار شهر است آثار شیرین [illegible] رستم اقتدار حسین آقا رومی را بحضور آورند سلطان فرمود
که با این پهلوان ایرانی کشتی بگیر حسین آقا عرض نمود که بنده مسن شده ام قوت و تاب کشتی تمام
رسیده اما در تعلیم خانه بنده جوانان مشهور ورزش کرده اند اگر حکم شود از آن میان یکی را که با او
کشتی تواند گرفت بیارم پس حسین آقا شهامت پناه شجاعت دستگاه یوسف بیگ ساوجی را که جوان
شایسته و زورآور و دلیر تمام و مشهور بود و در کل سپاه شاگردانش گفته می شد حاضر آورد حکم

نمی داشت بعد سن حبیب طالعش در اوج ترقی بود لهذا آب کوهستانش می افزود و جوهر
ذاتیش ظاهر میگردید در همین اثنا از نواح سرحد مملکت کلکته اخبار آمد که متمردان آن طرف
سر شوریدن برآورده در سرکشی و تمردی دقیقه فرو گذاشته نمیکنند و از قطع طریق و رهزنی بوجه اقرار
می دهند رعایا و برایای آن دیار را از اذیت آنها بجان رسیده اند [illegible] درگاه [illegible]
منزل آنها در آمده [illegible] بتقریب شکر گزاری سر آن نخوت پرستان [illegible] بعضی حساد و کوتاه بینان که [illegible]
بودند از ترقی روز به روز دولت روز افزون [illegible] و حسد پیدا کرده رشک [illegible] میبردند خواستند
که یوسف در حضور نباشد تا با علمای عظام صحبت [illegible] بدو [illegible]
پایان حضور رسانیدند که یوسف بیک جوان سنجیده و شجاع و دلاور [illegible] در خور [illegible]
اوست [illegible] از تنبیه [illegible] سلطان [illegible] آن [illegible]
انگاشته یوسف را [illegible] مجلس [illegible]
بر آن [illegible] کرده با فوجی [illegible] روانه [illegible] آنها [illegible]
روز بروز [illegible] آن [illegible]
بواجبی رسانید و تمامی [illegible] خراج [illegible]
و [illegible] در این اثنا روزی [illegible]
آورده [illegible] از رفتن یوسف [illegible] آن [illegible]
یوسف [illegible] سال [illegible] آن [illegible]
گذاشته نظر سلطان نمی گذرانید [illegible] آن [illegible]
در قبض آورده [illegible] استقلال [illegible] آقا [illegible] جواب آنها [illegible] که یوسف [illegible]
[illegible] از [illegible] خواهد [illegible] موجب [illegible]
کرده [illegible] آقا درین باب اندیشه کرده [illegible] آقا را [illegible] آوردن یوسف روانه کرد
بعد از رفتن [illegible] آقا هم [illegible] که

یکدست بر کمربند او محکم زده و دست دیگر بر گردنش برده نام خدا و رسول و علی و حسنین و معاونت
گرفته یکبارگی از زمین بر کند تا به بالای سر برده چنان بر زمین زد که پشت و پهلوی او را شکست و
دکوفته رسید و از حضار و عامهٔ خلایق آوازه و غلغله بلند بر آمد و نعرهٔ تحسین و آفرین از گوشه
برخاست سلطان محمد یوسف را پیش طلبیده بخلعتهای خاصه و انعامات فایقه ممتاز و سرفراز
گردانید و سایر اعیان و خواص درگاه نیز هر یک درخور حال خود خلع و جایزه از نقود و نفایس
بیوسف ارزانی داشتند که گرد بر گردش انبار آمد در همان روز سلطان توقیع انعامات گوگی
با پنج ده بیوسف بیک جایزه و انعام مرحمت فرمود و حکم حاضر باشی صادر شد و این واقعه در سنه
هشتصد و نود و پنج روی نمود و بعد از آنکه یوسف بیک ملازم حضور گردید و در حرکات و سکنات
و اوضاع و اطوار شایستگی تمام و مقبولی کلام در نظر سلطان و سایر اعیان درگاه جلوه گر شد
از حضور داروغگی اصطبل ارزانی شد بعد از چندی صدرگو توالی عطا یافت و بعد از آن حوالداری
می باید دانست که تطبیق درین روایات مختلف ممکن است که شاید از حوادث روزگار
و تقدیر مقدر جبار خواه او ملک زاده روم باشد چنانچه از روایات اول ظاهرست خواه از
امرازادگان ساوه چنانچه روایت دوم مبین است قسمت ازلی و جذاب آب و دانه
او را از مسقط الراسش بر آورده بهند و دکن کشیده باشد و بر وفق رسم و قانون دکن که شرفا
و امرازادگان ترقی بمدارج علیا بتدریج و مرور حاصل میکنند اول در جیلهای پادشاهی منسلک
گشته باشد بعد از آن بهر و منصب سر نوبتی که از مناصب قرار داد اهل دکن بود فایز شده باشد
چنانچه از روایت ثالث مفاد میگردد و در آن زمان فن ورزش گرمی پهلوانی و بانک ایاری
را هنگامه بازار بوده و در آن شیوه سرآمد اقران گشته گوی سبقت ربوده باشد و بواسطه
همین امر با پهلوانی کشتی غالب آمده باشد و این دور نیست ذلک تقدیر العزیز العلام لاکن عجب
است از محمد قاسم فرشته که در بعضی نسخهٔ تاریخش اختصار بر همین روایت که او غلام ترکی
نژاد بفروخته رسیده واقع شده اگر با اختلاف روایات واقع می شد مضایقه

یافته وجهش همین است که سواد مردم دکن یک و دو بالا را گویند چون یوسف در
امرای محمد شاهی بشوکت و مکنت از سایر امرا ممتاز و افزون پایه بود و ملک
و قصبات و شهرها از ملک طرفداران دیگر چاریک زیاده بود و ازین رو دوراسوی گفته

بیان بجنگ برخاستن قاسم برید و برغلانیدن راج بیجانگر را

چون یوسف عادل شاه کوس شاهی نواخت و روز بروز حشم بخشش در اوج ترقی
بوده و مکنت و شوکتش می افزود قاسم برید که سلطان محمود را بی اختیار گردانیده
خود را بر حکومت و مستقل حکومت بهمنیه مستقل گردیده بود و هوس تصرف ملک
بیجاپور از مدت در سر داشت الحال رگ حسدش بجنبید و حقد کهن که در کمین بود
انگیز بجوشش آمد راجه والی بیجانگر را که او سر راجه زاده وارث ملک رای
احتیار و دسته خود مستقل کامرانی گردیده برغلانید و تحریصات بر جنگ عادل شاه
بر انگیخت و همچنین دیگر طرفداران اطراف را ترغیب داده بلوا بر انگیخت چنانچه
هر طرف از هجوم خصمان بر یوسف عادل شاه ضیق و دشواری نمود باری فضل
الهی شامل حال بود که عادل شاه بحکمت عملی و کاردانی با هر خصم در خور حال
هر کدام معامله بظهور آورده شورش هر جانب فرو نشانید آتش فتنه که از هر طرف
سر کشیده بود بآب کاردانی او فسرده فرو مرد درین اثنا مزاج عالی یوسف عادل شاه
از جادهٔ اعتدال منحرف شد و بیماری سخت عارض گردید چنانچه تا دو ماه
در دار الفراش بود در میان مردم شهرت وفاتش منتشر شد باری فضل الهی
شامل حال وی شد از دار الشفای مسیحی علاج صحت عطا یافت و عاقبت
صحت کلی دست داد و بعد غسل صحت سجده شکرانه درگاه اله بجا آورده در
خزینه بکشاد و دست کرم بر افراشت قریب و بعید را بنوال فراوان و غریب
مسکین را العطایای بی پایان بهره مند گردانید بیت هزار هون بسبادانش

که هر دو حرامخواره باتفاق سر استقلال و سرخودی دارند که مراجعت هیچ یک تا حال نشده پادشاه
دکن میر حسین آقا فرمود که زود یوسف را حاضر کنید حسین آقا خود بذات روانه آن
سمت شده بری آقا را به نیابت در انجا نگهداشت با مجلس رفیع و تحف و هدایای لا
و پیشکشهای شاهانه روانه حضور شده سلطان باستماع خبر مراجعت مجلس رفیع با فتح و ظفر
بشاشت مند گشته بلطف و رحمت تا روضه شاه خلیل الله کرمانی قدس سره پیشوا آمده
اشهر آورد حسین آقا و مجلس رفیع آنچه آورده که همراه داشته بودند بنظر سلطان گذرانیده همگی
کیفیت تنبیه و تادیب سرکشان و بند و بست امورات و سایر فتوحات کماهی بموقف عرض
رسانیدند سلطان آن پیشکشها را بدرجه قبول رسانیده بر حسن بهبود و بیت شعاری سعی
مجلس رفیع نهایت الاقصی محظوظ و مسرور و خوشنود گردیده یوسف را مجد و آنجوار
و انعامات پادشاهانه سربلند و سرفراز ساخته انگارنگری و کلیان تا حد منیان
دکوده و کیجی و کالسنه با جمیع مضافات و توابعات بوی ارزانی داشت و انگل بیره
کرسنگاه قدیم آنجا سالی بود بهبر اقطاع یوسف در آمد بری آقا را بخطاب سبحان قلی
مخاطب و سرفراز ساخته اقامت در همان ضلع ملکانه صادر فرمود و بعد از آن یوماً
فیوماً طالع اوج و بخت بلندی گرای یوسف در ترقی و تفرج بود تا آنکه از جمله امرای عظیم الشان گشت
بعد از فوت سلطان محمد و پیدا آمدن هرج و مرج در سلطنت بهمنیه و ضعف و سستی
کشیدن سلطنت سلطان محمود و بیش از پیش در جمع سپاه کوشید و ترکان و افغانان
ایران و توران هر که در پای تخت بهمنیه جمع آمده بودند بمواعید خسروانه نزد خویش
طلبیده بمناصب ارجمند بهره مند گردانید و قوت و شوکت زائد الوصف حاصل
کرده چنانچه خطبه بیجاپور بنام خویش خواند و لفظ خانی را بشاهی بدل ساخته خود را
یوسف عادل شاه نامید او را ساوی از آن گویند که در بلده ساوه مدتی
پرورش یافته بود چنانچه گذشت و در زبان مردم دکن یوسف ساوی شهرت

چون عادل شاه را بمساعدت بخت و معاضدت طالع ترقی و تضاعف روز
بروز حاصل شد قوت و مکنت بکمال رسید و طرف داران اطراف را
بوجه شایسته مغلوب و منقاد نمود و توسیع ممالک و فسحت سواد قلمرو بظهور
آمد و خاطرجمعی کلی حاصل گردید خواست که اراده که از مدت در دل داشت
بظهور آورد روزی مجلس منعقد گردانید اعیان و ارکان دولت را جمع
فرمود و صدور و علمای شهر را نیز طلب داشته [illegible] و تمهید مکان
بر زبان آورد که اول این کار با خدای متعال عهد کرده بودم که اگر کارساز
مسبب الاسباب مرا دولتی داد و سلطنتی عظیم ارزانی دارد و پایهٔ
سلطنت و خلافت عطا فرماید مذهب ائمه را رواج بخشم و آیین تشیع
را رونق دهم و خطبه را باسامی ائمه طاهرین علیهم السلام مزین گردانم
و از سب اصحاب کبار مرا اصلا الفت نیست و از کار غیبت و با دین حنفی
اصلا مرا کار و کاوش نیست هر کسی بر هر آیینی که خواهش آمدش گو باشد دیگری
بر تعرض او وجهی ندارد اکنون رای تدبیر شما بیان چه طور صواب
می بینید و در این باب مرا چه مصلحت می فرمایید از جماعت آن کا شیکسته
[illegible] بعضی محض بجهت اجبار برای رای عادل شاه شد در جواب
گفتند [illegible] در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
و بعضی که اهل سنت و حنفی مذهب بودند از آن جماعت بعضی لب بپاسخ
نگشادند و زبان بلا و نعم حرکت ندادند و سکوت ورزیدند و بعضی از آن
که رتبه صادق گوئی داشته بودند [illegible] چنان جواب ادا نمودند که
دور از عقل و دوراندیشی این کار در خور عدل نیست زیرا که بنای سلطنت و
اساس مکنت تیار نیست و فرح پذیر فتنه مدعیان در کمین اند سلطان محمود

وعلما و اهل استحقاق مکه و مدینه و نجف و کربلا فرستاد و بیست هزار هون
بخواجه عبد الله هروی که بوقت آمدن از وطن وی نیز از رفقا بود تفویض کرد
که بولایت رفته در بلده ساوه مسجد و مینار بنا کند و آب اندرون شهر در آورد
چنانچه آن مسجد و مینار را باقیست بعد از چندی باز بهراج بقصد اخذ و قبض تعلقات
توابع بیجاپور باستعداد لشکران بسمت بیجاپور روانه شد یوسف عادل شاه
خبر یافته با وجود یکه زیاده از هشت صد سوار همراه نداشت همت بر دفع بهمن
گماشته توکلا علی عون الله پا در رکاب آورده و مقابل خصم شد بعد از تقابل
هر دو لشکر و صف آرای جدال و قتال جنگ عظیم واقع شد هزاران مردم از هر دو طرف
کشته و مجروح شدند و غلبه کفار لشکر اسلام را هزیمت داد چنانچه عادل شاه با جمعی
از هواخواهان از معرکه برآمده خود را یک سو کشید و تباهی فوج خود دیده
خاطر را مکدر یافت لاکن یأس را بدل راه نداده بحبل المتین توکل دست محکم زده
امید عون الهی داشت چون دریافت که خصم بنمایش فتح خود مست شده و
خاطر جمع کرده در نهب و غارت مشغول است دل را بر همت قوی داده و
و ثوق بر عون و تایید الهی کلی نموده با همان دو هزار سوار که بعد از تفرقه
لشکرش با او مانده بود یک عنان تاخته بر لشکر غنیم که فراوان از جنود ملخ بود
خود را انداخت تا آنکه خصم لشکر خود را جمع کند مبارزان اسلام داد تیغ و
خنجر داده دمار از کفار برآوردند غنیم باقبح ترین حالا از معرکه جان بسلامت
روبفرار نهاد و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاد عادل شاه شکرانه
معین مطلق مؤدا نموده مظفر و منصور بمقر الخلافت معاودت نمود

بیان ترویج دادن عادل شاه مذهب شیعه را و خطبه باسامی ائمه اطهار علیهم السلام خواندن بجای نامهای خلفا

و سرکردهٔ لشکر بوده دلاورخان حبشی و محمد سیستانی و غیره چند نفر بنگذر خاطر
بر خاستند بدون ادای نماز بخانهای خود معاودت نمودند و نزدیک بود
که بر سر این معامله هنگامه و فتنه بر پا شود عادل شاه نسبت بهر فرقه سلوک و اخلاق
پیش آمده دلجوئی بوجوهات کرده بر فحوای منطوق لکم دینکم ولی دین تسکین خاطر
خودها بخشید اما بعد از چندی علما و صدور و اعیان شهر که لشکر ایشان را در
خطوط سلطان محمود بهمنی و سایر اعیان در باب تائید دین روانه کرد و سلطان
محمود با استعداد حرب باتفاق امیر برید و احمد نظام الملک و قطبشاه با افواج
گران متوجه بیجاپور شد عادل شاه در خود تاب مقاومت نیافته از سمت بیدر ...
آمده راه خاندیس گرفت و چون با عماد الملک عادل شاه را خلوص و اتحاد
باقصی الغایت حاصل بود درین آشوب باو پناه جست و او مرد کلان السن
و جهاندیده بود بسبب این حرکت عادل شاه را ملامت کرد و بر تغیر حال و تبدیل
خطبه زجر و توبیخ نموده بر قایم داشتن خطبه قدیم نمود عادلشاه بصوابدید عماد شاه
کار فرما شده بنایب غیبت خود در بیجاپور احکام فرستاد که خطبه جدید
موقوف داشته خطبهٔ قدیم قایم دارند و خود بدفع الوقت راه خاندیس گرفت
و عماد شاه بخدمت سلطان عرایض فرستاد و عذرخواه گردیده التماس
مراجعت به بیدر نمود تا هر یک از احمد نظام الملک و قطبشاه بمستقر یاسه
خود روانه شدند بعد از چندی که فساد فرونشست عادل شاه از ان طرف
معاودت کرده به بیجاپور آمد چندی بر همان وتیره ماند خطبه را بنام
خلفای راشدین خوانده می شد چون شوکت و مکنت زیاده تر حاصل
می شد و از زمرهٔ اهل سنت قلمرو خود بانواع تسکینات و دلجوئیها خاطرجمعی
خود بدست آورد باز بر سر آن کار رفته خطبه بر همان اسامی ائمه طاهرین

که وارث ملک بالاستحقاق اوست درمیان سپاه و همچنان داعیه دار
مثل امیر برید و احمد نظام الملک و عماد الملک همه سنیان پاک اعتقاد اند
و اکثر امرای سرکار و سپاه و بیشتر عامهٔ سکنهٔ بلده و اطراف همه حنفی مذهب
و سنی دوست اند مبادا که بر سر این معامله فتنهٔ عظیم برخیزد که تدارکش
در حیز امتناع افتد و آتش فساد سر بالا کشد انطفایش ممکن نبود صواب
دولت همانست که خاطر همایون را ازین خیال خالی گردانند عادلشاه
باستماع این جواب سر فرو افکنده متامل ماند و از عدم اتفاق و ناهمداستانی
جمیع اعیان اندیشه‌مند گردید چار و ناچار سکوت ورزید و در همان
نزدیکی خبر از ایران رسید که شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران مذهب
تشیع را ترویج داده و خطبه اثنا عشر داده باسقاط نامهای خلفا باسامی
ائمه طاهرین علیهم السلام برخواند یوسف عادلشاه بمجرد استماع این خبر
بشاشت اثر که موافق مرکوز خاطر بود نشاط مند و فرحناک لاغایت شد
و آن نهال داعیه که مزرع دلش سرکشیده از ناموافقت اعیان فرو پژمرده بود
از سر بالید و بتازگی شاخ و برگ پیدا کرده بسرسبزی گرائید یکبارگی خطر و
اندیشه را پس پشت انداخته عزم جزم نمود تا در ماه جمادی الاول سنه نهصد
و هشت بروز جمعه در مسجد قلعه ارک با جمیع امرا و خواص و عوام حاضر
شده حکم فرمود با نقیب خان که از سادات مشهدی و امرای معتبر
بود و پیش قدمی کرده بر مناره برآمده اذان گفت و کلمهٔ اشهد ان علیا
ولی الله در کلمات اذان ایزاد کرد و خطیب بر سر منبر باسقاط اسامی صحابه
کبار بنام ائمه اثنا عشر علیهم السلام خطبه را تمام کرد و آن جماعت از زمرهٔ
اهل تسنن از امرا و عوام هم بودند مثل عین الملک که از امرای عظام و

دم

وحوض مذکور که منبع نهر است هر چند که صغیر است از معمران دیرین شنیده شد که چشمهٔ
آب زمزم دارد و فوران آب از ته آن می‌جوشید که حکم بحر عظیم دارد اما آن چشمه
بسبب بی اهتمامی و عدم مبالات حکام ابتر و خراب شده بخاک انباشته
رفته رفته خاک پوشش سراسر زمین گردیده و در حسابا و کلبرگه روضه و مزارها
شیخ محمد سراج جنیدی از ابنیهٔ یوسف است و بیجاپور نام این معموره ارقدیم
بوده و از قدیم الایام این قصبه مشهور و معتبر و شهر نامور بوده است و
مورد اکابر عظام و علمای ذوالاحترام گشته است چنانچه شیخ المشایخ شیخ
حسن الدین گنج علوم قدس سره در کتاب اطوار الابرار نوشته اند که ترجمهٔ آن
عبارت اینست که شیخ الکامل المکمل صاحب المقامات العلیه شیخ ابراهیم
سنگانی رحمة الله علیه مدتی در قصبهٔ قهر بوده اند در دولت آباد و بعد از آن
از آنجا نقل کرده بهیبرول و از آنجا بقصبه بیجاپور آمده اقامت نمودند و هم
در بیجاپور وفات یافتند و مزار ایشان در مقابر شمالیه واقع است و نسبت حضرت
شیخ مشار الیه در تاریخ الحاق نوشته اند که ملک عزالدین اورجا از فدایان
علاء الدین خلجی بود و بعد ملک علی عادل شاه در اواخر سنه هفت صد و یک حکومت
شهر نو یافت قریب شش سال در آن بود و بعده در سنه هفت صد و شش حکومت
بیجاپور کنره یافت و بالتماس رای رام دیو مسجد جامع چوبین بنا کرد و بعد از چندگاه
ملک عزالدین نقل کرد و پسرش ملک کریم الدین اورجا حاکم بیجاپور شده و در سنه
هفتصد و شانزده مسجد جامع سنگین را بنا کرد و انتهی الکنون در قلعه ارک بر مسجد
سنگین قدیم بر تختهٔ سنگین نام ملک کریم الدوله نبشته موجود است

ذکر تعداد لشکر یوسف عادل شاه و ذکر تواریخ چند بطریق فائده

علیه السلام فراغت شد بعد از آن با حر الجند ایام در قلعه گوه خبر آمد که بسبب غفلت
حاکم آنجا نصارا قلعه را بقبضه خویش آوردند عادل شاه بمجرد وصول این خبر
با دو هزار سوار از خاصه خیل مغل و دکهنی از بیجاپور ایلغار نموده بصبح دم درانجا
رسید و غافلانه بر قلعه یورش کرد بعد از کشش و کوشش بسیار قلعه را بدست آورد
بسیاری از مردم قلعه را بقتل رسانید و سد و بست قلعه کما ینبغی بظهور آورده بدار الخلافه معاودت نمود

ذکر وفات یوسف عادل شاه و انجام کار وی و آثار باقیه که از یوسف عادلشاه ماند

یوسف عادل شاه بعد از انقضای بیست و دو سال از سلطنتش بمرض مهلکی
مبتلا شده روز بروز آن مرض رو بزیادتی یافته و علامات سفر آخرت در خود مشاهده
کرده ولیعهدی اسمعیل خلف رشید خود مقرر نمود و قلاده ولیعهدی و نسق سلطنت
بگردن کمال خان دکهنی انداخته وصیت نمود که لاشش خود را در جوار مرشد جلال
مشهور بشاه چنده حسینی که رسوخ بخدمتش پیشتر داشت در گوگی بخاک سپردند اول
مولف طبقات اکبری وفات یوسف عادل شاه درسنه ۹۱۳ نهصد و سیزده ثبت کرده و نیز
محمد قاسم فرشته سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده و بقول رفیع الدین شیرازی و میر ابراهیم
اسدخانی نهصد و بیست و پنج بود یوسف عادل شاه را یک پسر اسمعیل و سه دختر بوده اند
باوجود اختلاف مذهب هر سه دختر منسوب باهل تسنن گشتند مریم سلطان
در حباله برهان نظام شاه و خدیجه سلطان در عقد علاء الدین عماد الملک و بی بی
ستی در عقد احمد شاه بن سلطان محمود بودند و از آثار باقیه یوسف خانه ارک
بیجاپور است و مسجد عیدگاه قدیم که در عهد علی عادل شاه اندرون حصار
آمده و نیز نهری که از چشمه که موسوم به بهت باولی واقع است در اقصای توروه
بتکلف و تراشش دل خارا اندرون قلعه آورده است عرض و عمق نهر
مذکور آن مقدار هست که جوان همراه شناور با سلاح و سپر از ان تواند گذشت

رب یسر و تمم بالخیر

بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساتین السلاطین

در ذکر اسمعیل عادلشاه بن یوسف عادلشاه

طبع فی المطبع السعیدی

سنه ۱۳۱۰ھ

عهد یوسفی سواران دوازده هزار احشام چهارده هزار افیال سی و هفت چند
تاریخ برای افاده در اینجا ثبت افتاده بنای قلعه پرینده باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو اتمام پذیرفت و قلعه بلکانوه باهتمام اسد خان در
سنه ۸۹۱ هشت صد و نود و یک بنا یافت و قلعه مرج باهتمام اسد خان در سنه ۸۹۳
هشت صد و نود و سه بنا گرفت و قلعه شولاپور بحکم ماصاحبه باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۸۸ هشت صد و هشتاد و هشت بنیاد گرفت و قلعه احمدنگر باهتمام احمد نظام شاه
بحری در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت بنا گرفت و قلعه بیدر بحکم احمد شاه
بهمنی در سنه ۸۳۳ هشت صد و سه بنا یافت و قلعه بیجاپور را یوسف عادل شاه در
سنه ۹۱۰ نهصد و ده بنا پذیرفت و مسجدی که درون قلعه باهتمام یوسف عادل
شاه بنا یافته در سنه نهصد و هژده بود و موضع فتحپور در عهد یوسف عادل شاه
در سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده آبادی یافت و فرخ محل را هم یوسف در سنه ۹۲۱ نهصد و
بیست و یک بنا فرمود و مسجد که نزد اسد محل واقع است از خواجه جهان
در سنه ۸۹۴ هشت صد و نود و چهار بنا پذیرفته -

تمت بستان اول منجمله هشت بستان
از تاریخ بیجاپور مسمی
به بساطین السلاطین

خار نفاق و شقاق از میان برداشت در قلیل از ایام رونق و بهای سلطنت
عادل شاهی باهتمام و کاردانی کمال خان بدرجهٔ قصوی از اولیش رسید و
ملک در ایام آبادانی و معموری کمال فایز گردیدند کمال خان تسنن پیشه بود که از
یوسف عادل شاه بمقتضای نابعداری جار و ناچار سکوت ورزیده بدل ناکاره
می بود الحال که اختیار کلی و استقلال تمام بهم رسید در تقویت ملت سنی در آمد
و در ترویج سنتش کوشید و خطبه را بر قاعده قدیم بر اسامی خلفای راشدین
مقرر نمود و چون بندر گوه همیشه از جانب عیسویان در تشویش می بود هرگاه که
نصاری تابو می یافتند غافلانه تاخته قلعه را در قبضه می آوردند کمال خان خواست
که ازین تشویش هر ساله ایشان نجات بدست آید با ایشان مصالحه کرد که عیسویان
بر قلعه اکتفا کرده دست تطاول از پرگنات و قریات کوتاه نموده و تقاضای همچشمی
و مواخات نموده در معاونت با هم یکدل باشند که ده بتصرف ایشان
بازگذاشت از آن تاریخ بندر گوه در تصرف نصارا مقرر ماند و اسلامیان را دیگر تصرف

قتل رسیدن کمال خان مع پسرش صفدر خان در مکافات افتاد

بر ضمایر اولی الابصار ظاهر و باهر است که در عالم کون و فساد و ثبات و قرار
بر یک حال و یک منوال از جملهٔ ممتنعات است گردش دوّار کجرفتار هر روز
شعبده تازه بر روی کار می‌سازد و دوان چار سوی دنیا را از شامت
نفس شوم واقعها پیش می آید که برهمزن دین و دولت می شوند که از آن
در دنیا بدنامی و در عقبی بدسرانجامی حاصل میگردد و تفصیل این اجمال
آنکه چون کمال خان را استقلال کلی و اختیار تمام بهم رسید در تربیت و تقویت
خود در آمد و اقطاع و جاگیرات پرحاصل از دیگران انتزاع نموده بتحویلداران
خود می سپرد و مناصب را بهر حیله از قدیمان دولتخانه گرفته بهواخواهان خویش

بستان دوم ذکر اسمعیل عادل شاه بن یوسف عادلشاه

قبل ازین مذکور شد که یوسف عادل شاه در حیات خود اسمعیل را که دوازده
یا سیزده ساله و بقولی بیست و سه سال بود ولیعهد ساخت امر سلطنت و
جهانبانی بر وی مسلم و مقرر نموده زمام ضبط و نسق و وکالت بکف اقتدار کمال خان
دکهنی داد او را دارابجردی هم می‌گفتند که از بنده‌های قدیم و نمک‌پروردگان
دیرینه و معتمد و کاردان بود و سپرده سایر امرا و اعیان درگاه را بموافقت
و تابعداری او وصیتها کرده اسمعیل عادل شاه را نیز باتفاق و بمصلحت
صوابدید او تاکید نموده بود و بعد از ارتحال یوسف عادل شاه کمال خان
دارابجردی با میر فضیل و بکهین بر داشته بموجب وصیت نعش
عادل شاه را با شان شاهی روانه کوگی نمود و در ساعت میمون مبارک
که اختیار نموده دانایان احکام نجوم بود اسمعیل را بر تخت سلطنت بیجاپور
اجلاس نمود و تاج شاهی بر تارکش گذاشت و چتر بادشاهی که بود بدلجوئی
و استمالت هرکدام سعی موفور بکار برده همگنان را بکار خود و بندگی و دولتخواهی
سرگرم و یکدل ساخت و با هریک از روسای اطراف مثل امیر برید و
و نظام شاه و قطب الملک و عماد شاه سیه سلوک و مدارا کار داشته

ازاحدی در آن متصور نبود برای خود اختیار کرده معتکف شد و معاملات
ملکی و مالی بر پسر خود و صفدرخان و دیگر کارپردازان واگذاشت و چون کیفیت
اراده فاسدش در میان مردم شهرت یافته بود خاتونان حرم نیز این خبر
شنیده در ورطهٔ حیرانی افتاده بودند و در کمال بیچارگی از لطف قادر
مطلق امیدوار بوده چاره کار می‌جستند چون از ایام معدوده معهوده دو سه
روز باقی ماند بوجی خاتون والدهٔ اسمعیل و دلشاد آغا عمهٔ او که از عقلای
نسوان بوده در تدبیر دفع آن حق ناشناس آمده غلامی را که نمک پرورده
قدیم بود و کوینک کاکای اسمعیل بود نزد خود طلبیده حقوق سوابق نعمت یاد دادند
گفتند که آخر هر متنفس را شربت مرگ چشیدنی است چاره و ناچار از سرای فانی
گذشتنی است لیکن بر پاس نمک از گذشتن دولت جاوید یافتن است که هم
در دنیا نیکنامی و هم در آخرت نیک سرانجامی مترتب است اگر تو حق فدویت
را بجا آوری و بی‌پروای سر و جان گذاشته این نمکحرام را دفع کنی همه حقوق
فدویت و جانسپاری را ادا کرده باشی اگر زنده مانی بغایت امینی یکی از
ارکان سلطنت خواهی گردید و اگر معامله دگرگون شود شاد باشی در همه
عالم به نیکوکاری و نمک حلالی ممدوح و مشکور گردی و در آخرت بمثوبات
اخروی فایز شوی کاکا بعد از استماع این مقال کمر همت بر میان جانسپاری
استوار بسته گفت نه یک جان بل بصد جان فدای سر اسمعیل شاه شوم بشرطیکه
دست بر مدعا یابم خاتون گفت که هرچند که او در جای پناه جسته است که
محرمان و مقربان را هم در آنجا بار نیست و لاکن من بهر حیله و تدبیر ترا تا
خلوت او برسانم آنگاه جانبازی تو است خاتون دایه را که برای خبر رسانی
محلات تعیین کرده کمال خان بود بچاپلوسی و تملق در آویخت بهزار فنون

مبادا تا آنکه هیچ یک از همچشمان که از وی اندیشه بود نماند پس آهسته
خطرها که نه مناسب نمک بحلالی باشد در دست خطور کرد یعنی خواست
که اسمعیل عادل شاه که وارث ملک است محبوس یا مکحول ساخته خود صاحب
تخت و افسر شود درین باب با میر برید که او هم بر سر معامله بود صلاح طلبید
و رخصت خواست برید این ارادهٔ فاسد او را تصویب نمود و تقویت
داد و با هم پیمان و عهد بمیان آمد که خود با مخدوم و وارث ملک خود
را از میان بر داشته با یکدیگر در مقام معاونت و معاضدت بوده در
استخلاص قلاع و توسیع ملک بکوشند چنانچه بهمین عهد و قرار کمال خان
اسمعیل شاه را با خاتونان محل در قید سخت گذاشته و موکلان غلیظ اعتمادی
بر آن گماشته با فوج و استعداد ملک کشائی از بیجاپور برآمد و اولاً قلعه
شولاپور را محاصره کرده بکشش و کوشش بسیار در عرصه سه ماه قلعه را
بتسخیر آورده و کامیجان برید وارث ملک را در نظر بند و حبس داشته از
بیدر بر آمده لشکر کشی بصوب کلبرکه و غیره کرده چند جا بقبض خود در آورده
مراجعت کرد چون کمال خان از مهم شولاپور فراغ حاصل کرده بمستقر الخلافت
معاودت کرد آن داعیه آورد باطن قوت پیدا نمود خواست که آنرا از
قوت بفعل رساند منجمان احکام شناس فرمود که برای جلوس ساعتی سعید
اختیار کنید که جلوس در آن ساعت منتج برکات و خوبیها گردد هر چند این
امر پسند خاطر هیچکدام نبود منجمان چاره و ناچار در تحقیق احوال نجوم و استنباط احکام آمده گفتند که از نظرات
فلکی شومی این پانزده یوم معلوم میگردد درین ایام خود را از مکروه محافظت نموده نشانند هر روز
هر کاری که کنند مبارک خواهد بود کمال خان بر قول منجمان دفع ایام شوم سهل انگاشته
در حراست نفس خود بکوشید و هر جای محکم و ملاذی منیع که اندیشه خطر

آن در آمد بوبجی خاتون که کاکارا بهراهی دایه داده بر سر کار معظم فرستاده منتظر بود چون در تکی به بیان آمد و کشف حال هیچ نشد دانست که شاید تدبیر موافق مدعا نیفتاد از دست کاکاکاری بر بنیاد و سر بلا افتاد و اکنون آفت عظیم بر سر مالی وسیله کان خواهد رسید طرح حزم و کار آگاهی را عمل نموده اسمعیل عادل شاه را دل داده بر قیام جنگ ترغیب فرمود و مردم مغل و دیگر نوکران پادشاهی را از دکهنی و حبشی و غیره که بر حراست محلات پادشاهی متعین بودند پیغام فرستاد که اگر نمک حلالی را کار فرموده سرخروئی جاوید بدست آوردن منظور است و برابر بودن اسمعیل عادل شاه بهبود خود را حاصل کردن مطلوب است درین روز که جان نثاریست فرط خدمت بجا آرند حراست ناموس پادشاهی و خاندان ابروی خداوندان نعمت که از جمله فرایض و متحتمات است بظهور رسانند چندی از مردم مغل و دکهنی و غیره که سررشته حق شناسی و نمک حلالی را نگاه داشته بودند و در فدویت جان سپاری قدم راسخ داشته بودند فی الفور مستعد و آماده گردیده بر محلات پادشاهی بر آمده جایهای استوار و متین را که آستانه حصین حصار بخشیده مستعد جنگ شدند و آنها که خوف و رجای کمال نان در دل فوجی داشتند صفدر خان بعد فراهم آوردن مردم و استعداد بر سر محل پادشاهی روان شده اول بدر دروازه اول که بسته بودند رسید و حکم بشکستن نمود چون دروازه شکسته شد اندرون ریختند و دروازه دویم بسته بودند آنها را نیز شکستن فرمود درین حال از بالای قصر پادشاهی تیر و تفنگ باریدن گرفت بوبجی خاتون دل سفاد آغا نیز بر خود لباس مردانه راست کرده با تیغ و سپر بر آمده مردم جان نثاران را ترغیب و تحریص بر ثبات و قیام بر جنگ می دادند اسمعیل پادشاه

فسانه او را بفریفت تا دایه کاکا را بخلوت کمال خان رسانید تمهید نمود که
کاکا اراده حج داشته بر جناح سفر استاده است مرضی خاتون چنانست که او
برضامندی دل رخصت فرمایند و دست خود بپیره پایان عنایت کنند تا حج
او مقبول گردد و آن بیچاره از لوح اجل رسیده قبول نموده کاکا را بخلوت بار داد
چون بجهت پایان نزدیک طلبید آن فدائی از سر گذشته چون نزدیک تر شد
دست پایان گرفتن حربه را که پنهانی با خود داشته بود بچالاکی تمام برسینه و
شکمش چنان رسانید که امعایش بیرون افتاد و جان بقابض ارواح سپرد بمجرد
این حال زن کمال خان که از عقل نسوان بود خود را از پرده بیرون انداخت
و خویشتن از دست تمالک سپرده اصلا بجزع و فزع نپرداخت و از دیگران
نیز آواز برخاستن نداده فرمود تا خادمان حاضر کار آن فدائی از جان گذشته
بسنگ و چوب و کارد و خنجر تمام ساختند پسرش صفدر خان را که در دربار بمعاملات
اشتغال می داشت اندرون طلب فرمود چون صفدر خان آمده بر حال
واقف شد خواست بی اختیار نعره بر آورد مادر دست و دهانش گرفته نگذاشت
که فریاد کند و گفت که اکنون همت را کار فرما شو تا کار از دست نرفته بازی
بدست باز آر از اسمعیل شاه و مادرش انتقام خون پدر خود بکشیم اگر تهاون
در اسباب کنی دمار از ما و تبار ما خواهد بر آورد و هر چند صفدر خان ازین
حادثه جرأت و همت کم کرده شکسته پشت گردید عذرها پیش آورد مادر
بصد عنوان او را دل داده تقویت نموده برانگیخت و بر جنگ عادل شاه
قایم کرد تا صفدر خان از اندرون محل سرا بیرون آمده از زبان کمال خان
بمردم پیغام رسانید که زود تر محل سرای پادشاهی تاخته اسمعیل و مادرش
را بچنگ آرند و در جمع کردن مردم و تهیه اسباب جنگ و استعداد آن

که از پیشکش کری ایشان عادل شاه را قوت و شکست افزون از قیاس حاصل
گشته بعد از چند مدت بشفاعت و سفارش مغلان غریب را دکنیان را نوکر گرفته
اما حبشیان و دکهنیان را اصلا نوکر نداشت همین حال بود تا او بود اسمعیل
عادل شاه بعد از استقلال و تشیید قواعد مکنت و سلطنت باز خطبه را تغیر داده
در ترویج طریقه تشیع در آمد و از پدر زیاده در آن باب کوشید و جمله سپاه
لشکر را حکم فرمود که تاج سرخ دوازده ترکی بر سر گذارند و آن کسیکه تاج پوش
نباشد او را بسلام نگذارد بلکه هیچکس را در آن عهد میسر نبود که بی تاج در شهر
تردد نماید اگر کسی احیانا بی تاج بنظر میرسید بسیاست سلطانی میرسید
همین عمل تا آخر اسمعیل عادل شاه جاری بود

ذکر لشکر کشیدن امیر برید باتفاق والی احمدنگر و گلکنده و برار بر عادل شاه و شکست یافتن برید و انعقاد شرعی بی بی مستی با سلطان محمود بهمنی

چون عادل شاه را از قیام بنیان سلطنت فراغ و جمعیت داد عزم بر استخلاص
ولایتی که در ایام فترت بقبضه دیگران رفته بود درست کرد اول بطرف قلعه
برید لشکر کشیده بعضی ولایت که در قبضه او آمده بود استرجاع نموده در قبضه خود
در آورد و امیر برید از بی معاملگی شغل بار بر خود دید پایان سخت شده در مقام تدارک در آ
از زبان محمود سلطان بهمنی نامها بوالیان دکن فرستاده کمک طلب کرد و درین
باب الحاح و ابرام بیشمار پیش نمود تا آنکه برهان نظام شاه و سلطان قلی
قطب شاه و علاء الدین عماد الملک با فوجهای آراسته به بیدر رسیده خیمه را آن
را بر افکنده با جمعیت خویش و افواج رؤسای دکن بر سر عادل شاه روان شده
افواج تاخت و تاراج کنان قریب بیجاپور رسیدند هیچ مزاحمتی نیافتند
قریب بسه کروهی بیجاپور مضرب خیام ساختند عادل شاه بپاس بودن

نیز به همین کار سرگرم بودند ناگاه تیری که از دست مردم بالای قصر جدا شده بود
بر پیشانی صفدرخان رسید اگرچه کاری نبود اما بسبب ضعف صفدرخان
در سایهٔ دیوار آمده تکیه زد مردم بالا خبر یافتند که صفدرخان بسایهٔ دیوار تکیه
زده است سنگی سنگین محاذی سرش فرو ریختند چنانچه سر و تنش از هم
فرو پاشید چون مردم صفدرخان حال سردار خویش بدین منوال دیدند دست و
پا گم کرده رو بگریز آوردند مردم فدائی از بالای قصر خود را بزیر رسانیده تعاقب
گریختگان نمودند و بکشتن ایشان مشغول گشتند چون بر قصر کمال خان رسیدند
آن را ابتر گشته یافتند تمامی مردم جانب دار کمال خان بالکل هوش باخته
سر از پا گم کرده پریشان و آواره شدند اسمعیل عادل شاه بعون و لطف
ایزدی بخت و طالع را معین و معاضد یافته قرین سرور و ابتهاج
گشته بخاطر جمعی جلوس بر تخت فرمود و نثار و نذر را از هر طرف
رسیدن گرفت فدویان که دران روز داد فدویت و جان نثاری
داده بودند از شهان یافته بمناصب ارجمند رسیدند خسرو آقا لاری
که بنابر ارتقای دولت و اعتلای نکبت خود را داخل زمرهٔ چیلهای
بادشاهی ساخته بود و دران روز تردد های نمایان و جان نثاریهای
شایان بظهور رسانیده بود بخطاب اسدخان ممتاز و سرفراز شده
با قطاع و جاگیرات عمده بهره‌مند گردید و جماعت دکهنیان و حبشیان
جملهٔ قاطبتاً از نوکری برطرف شدند بلکه بعضی از غریب‌زادگان مغل
که با دکهنیان قرابت و خویشی داشته بودند نیز برطرف شدند بعد ازین
همگی همت اسمعیل عادل شاه بر تربیت مغل و فراهم آوری آنها مصروف
گردید در چند روز سپاه مغل که تیراندازی و نیزه بازی چیدند جمع آمدند که ا

بعد از چندی که اسد خان بشیوهٔ فدویت و طریقهٔ کفایت روز بروز وجه شایان
بظهور می پیوست و کارهای عظیم باستصواب رزینش سرانجام می پذیرفت عادل شاه
مرتبهٔ سپه سالاری که هیچ مرتبه در عرف دکن بالاتر از آن نبود لوای ارزانی داشته
پایهٔ جاهش بسا مرتفع ساخت و خواست که هم باستصواب رای صواب
اندیشش با برهان نظام شاه طرح مصادقت انداخته و نهٔ مصادقت را با نسبت
قرابت موکد ساخته باتفاق و تائید همدیگر بر تسخیر بیجانگر که غیرت روم است یکبار ادبار
اسیر رسانیده و دیگ انانیت فرعونی را بجوش آورده مهم نماید و شرف
جهاد و ثواب غزا که بر کافهٔ اهل اسلام خصوص بر سلاطین عظام که حامیان دین
و اسلام اند واجب و متحتم است حاصل نماید پس بصلاح اسد خان سید احمد
هروی را که مرد کاردان و دانشور زمان بود با نامهٔ محبت افزا و مودت آمیز
و تحف شاهانه و ارمغان خسروانه باحمدنگر روانه فرمود و سید احمد بعد رسیدن باحمدنگر
بوساطت شاه طاهر بملاقات برهان نظام شاه مستعد شد و بتقریبات شایسته
و تمهید بایسته ما هو المدعا را درمیان نهاد و بزیور قبول و تحسین قرین گشته و قرار
مصلحت بر آن یافت که هر دو پادشاه از مقر خویش بر آمده در قلعهٔ شولاپور که
محل مادهٔ نزاع طرفین بود باهم ملاقات نموده بالمشافهه الواح امن مرکوز
همایون را بعهود و مواثیق استحکام بخشند و امر وصلت یعنی نسبت خواهر عادل شاه
مریم سلطان با برهان نظام شاه بظهور آورده وطوی شاهانه و جشن خسروانه را
زینت ترتیب بخشند پس بر همین قرار داد عادل شاه بشان شاهی و شکوه پادشاهی
از پایگاه خلافت بر آمده بر شولاپور سایهٔ هما پایه گسترانید و نظام شاه هم موجب
خود را بآنجا رسانید در ساعت سعید که قران سعدین بود هر دو پادشاه بملاقات
باهم حظ اندوز و سرور افروز گردیدند و لوازم مدارات و مراسم ضیافات از همدیگر

سلطان محمود دران مهمان یا برای کلّی دیگر دم نقود درگشته بود و اصلا آن خیال
نشد که از جا حرکت کند در افواج بیدر شهرت یافته به دلی و دل با حریف عادل شاه
عام شد حتی بخاطر جمعی دلیرانه قصد محاصره نمودند یکبارگی اسمعیل عادل شاه با دوازده
هزار سوار که اکثر مغل تاج پوش بود دم یلغار نموده بر فوج بیدر افتاده جمعی کثیر را بزیر
تیغ درآورد چنانچه بریدیان منهزم گشته راه بیدر پیمود و سلطان محمود اندران صدمات
و تراخم امواج افواج از اسپ جدا شده زخمها برداشته با پسر خود سلطان احمد شاه
اسیر عادل شاه گشته و افواج مجملی بی حال و قتال راه تعاقب خویش گرفتند عادلشاه
سلطان را باعزاز و تکریم پیش آمده چندی طرح اقامت سلطان انداخته بمعالجات
رئیس جسمی و قلبی کوشید و بمدارات و مراعات گوناگون و تواضعات هرگونه
از قسم نقود و جواهر و امتعه و اقمشه دلجوئیهای فراوان بجا آورد و بعد از انکه سلطان
را صحت کلّی بهم رسید پیغام نسبت کردن چنین طوبی بی بی مسنی خواهر عادل شاه
که پیش ازین با شاهزاده احمد شاه منسوب شده بود فرستاد عادل شاه بالرأس
و العین قبول کرده در تهیه مواد و اسباب شادی درآمده در چند روز جمع مواد
و اسباب مهیا کرد و آن گوهر یکتای درج سلطنت را در سلک آن اختر
برج خلافت بقاعدهٔ شریعت غرا کشیده شادی ملوکانه و جشنهای خسروانه بانظام
رسانید و مدت دو ماه در ادای مراسم شادی انقضا یافت بعد از فراغ
ازین کارها بوی سلطان محمود را پیشکشهای شایان و نذرهای نمایان چه از نقود و فراوان و چه از
نفائس شایان بنظر گذرانید با پنج هزار سوار مغل روانه دار الخلافت بیدر ساخت

طرح مصادقت افگندن اسد خان میان عادل شاه و برهان نظام شاه و انعقاد مناکحت مریم سلطان با نظام شاه و عنقریب عداوت افتادن در دو پادشاه

هر یک را ببخشش و عطا با خوشنود گردانید باز سال دیگر برهان نظام شاه از فرط غیرت که
بعضا جبر شکست با اتفاق امیر برید بر عادل شاه لشکر کشید عادل شاه نیز با لشکر ظفر
پیکر خویش برآمده استقبال نمود چون تقابل افواج باهم رو نمود آتش قتال و جدال
در میان دو لشکر مشتعل گردید جنگ صعب رو نمود و شمشیر آزمایان طرفین دادها
مردانه بظهور رسانیدند و داد مردانگی و تهور دادند باز به سعادت بردی ظفر بران
عادل شاهی شکست فاحش بر لشکر نظام شاه افتاد چنانچه خواجه جهان دکهنی با بیست
زنجیر فیل و دیگر اشیاء و سامان نفیسه او اسیر اسد خان گردید عادل شاه درین
کرت نیز با فتح و ظفر معاودت کرده بمقر الخلافت معاودت نمود شکر نعم
الهیه بجا آورده دست عطا و نوال بگشاد و سپهسالار اسد خان همه افیال
عطا نمود الا یک فیل که الله بخش نام داشت بتخت نظام شاه مخصوص بود
که آنرا بجهت خاصه خود نگهداشت

ذکر صورت مصادقت پذیرفتن میان عادل شاه و عماد الملک بسعی اسد خان و انعقاد کدخدائیه سلطان با عماد شاه

بعد ازین اسد خان که در شیوهٔ کاردانی و کیاست سرآمد اقران و مردانگی و
شجاعت مشهور و معروف دوران بود در تدبیر آن آمد که میان عادل شاه
و فرمانروای برار علاء الدین عماد الملک که در اکثر اوقات طرفداری
نظام شاه مرعی می داشت و اتفاق نمودن هر دو پایمالی و خرابی تعلقات
بیجاپور بوقوع می پیوست روابط اتحاد و مواخات استحکام بخشد پس برین مقصد
تقریبات برجسته برانگیخته بلطایف الحیل ملاقات هر دو پادشاه صورت
پذیر گردانیده خار خشک نفاق و بیگانگی از میان برکند و روابط وداد و یکجهتی
چنان مستحکم گردانید که عماد الملک بدل و جان مطیع عادل شاه گردیده

بظهور آورده روابط اتحاد و یکجهتی با علاقهٔ قرابت و خویشی بکمال استحکام و انضباط
پذیرفت از طرفین تهیهٔ اسباب شادی و سرانجام عروسی و دامادی در اندک
روز بظهور آورده شروع در ادای لوازم شادی نمودند تا مدت یک ماه در
ترتیب جشنهای شاهانه و محفلهای خسروانه گذرانیده آن گوهر مکنون درج شهریاری
را با پیرایهٔ تاجداری بطریق ایجاب و قبول شرعی انسلاک بخشیدند در وقت
و تشخیص کابین مریم سلطان با جواهر و نقود و عروض مسمی تفویض قلعهٔ
شولاپور با پنج پرگنه هم مقرر شده بود و بعد از فراغ شادی با هزاران خرمی بهرود
پادشاه از شولاپور رخت اقامت برچیده بدار الخلافت تحویل فرمودند عادلشاه
بعد از چندی از قرار تفویض قلعه نادم گشته در ایفای وعده توقف ورزیده
عذرها برانگیخت بنا بر علی هذا بساط مصادقت بازنوردیده شد و حجاب شکر و
و تباغضی در میان حایل گردید تا آنکه سال دیگر برهان نظام شاه باتفاق عماد الملک
بقصد اخذ قلعهٔ شولاپور سوار گشته عادلشاه بمجرد وصول این خبر با ده دوازده هزار
سوار برانبوه گشته که فوج هر دو پادشاه کم از چهل هزار نبودند بتوکل علی الله روان
شدند بعد از تلاقی فئتین جنگ صعب درگرفت بهادران عادلشاهی مردانه
داد مردی و بهادری دردادند از لشکر برار و احمدنگر اگرچه کشش و کوشش
بسیار بهم بظهور آمد لاکن نسیم فتح بر پرچم نشان عادلشاهی وزید لشکر برار رخ از معرکه
برتافته بصوب برار توجه نمود نظام شاه هرچند که پای ثبات ورزید و از حملهٔ سپهر
اسد خان تاب نیاورده معرکه را گذاشته پسپا شد اسد خان تلپرنیده از تعاقب
دست برنداشت درین جنگ چهل فیل و دیگر سامان و سرانجام بدست عادلشاه
افتاد درین فتح و نصرت بشادمانی معاودت نمود از جملهٔ غنیمت ده یازده فیل
بسپه سالار اسد خان عطا فرمود و همچنین سایر امرا و اعیان درگاه را درخور حال

فتنها پدید می‌آورد و فساد بار می‌انگیخت عادل شاه بر تنبیه و تادیب او کمر بسته
با ده هزار سوار بجانب بیدر شتافت امیر برید این خبر یافته در استحکام قلعه و
جمع ذخیره آماده مستعد حرب گشت و از قطبشاه استمداد و کمک نمود عادلشاه
جلوریز بر بیدر رفته محاصره نمود و جنگ عظیم هر روز میان مردم برید و عادلشاه
می‌شد مقارن این حال قطب الملک بمدد برید رسید عادل شاه نیمهٔ فوج را
بر محاصره قایم گذاشته اسد خان را بر قطبشاه تعیین نمود اسد خان با جمعیت
خود برق کردار حملهٔ شیری بر لشکر قطبشاه آورده قطبشاهیان را متفرق
گردانید و باز بمدد فوج محاصره خود را رسانید عادل شاه ازین فتح که اسد خان
نموده آمد ویرا بکمال توجه نوازش فرموده در آغوش گرفته بعنایت گوناگون
بنواخت و بعد ازان بر محاصره تشدید کرده ابواب دخول و خروج مسدود
ساخت امیر برید مضطرب آمده التجا بعماد الملک برده برای صلح طرفین
متوسل شد عماد الملک برای مصالحت خود را رسانیده بیک فرسخی از
لشکر عادل شاه فرود آمده با عادل شاه ملاقات کرده معروض داشت
مقصود اصلی ازین سفر ملاقات آن جناب بود و شفاعت تقصیرات امیر برید
و ایقاع صلح فیما بین نیز مرکوز و مستدعیست عادل شاه گفت که قبایح امیر
برید از حد افزونست تا انتقام نکشم بصلح تکلیف نفرمایند عماد الملک ازین
سخن عدم رضامندی دریافته دیگر ازان مقوله سخن نگفت امیر برید چون دریافت
که عادل شاه دست رد بر ملتمس عماد الملک زده مضطرب الحال گردید و
بخیمهٔ عماد الملک آمده الحاح نمود که من دست توسل بدامن شما زده ام البته
بهر نوعیکه صورت پذیر گردد حرف صلح بمیان آرید مرا و متعلقان مرا از ضیق
محاصره نجات بخشید عماد الملک گفت که این مقصود بی تفویض قلعه

بجهت تأکید این نسبت سررشتهٔ قرابت را هم فیما بین پیوند و وصلت بخشید خدیجه
سلطان خواهر خود عادل شاه را با علاء الدین عماد الملک پیوند و وصلت بخشید
اما هرچند خواست که با امیر برید فرمان ده بیدر صلح واقعی بمیان آورد صورت
نگرفت هر بار که تدابیر صائبه صلح و مصالحت فیما بین بظهور می پیوست باز قصد
به لشکرکشی و مردم کشتن منجر می شد در یکی ازان جنگها که برید بر تعلقهٔ عادل شاه
لشکرکشی نمود و خرابی ملک او می نمود عادل شاه نیز با لشکر خویش استقبال او نموده
مقابلات طرفین و محاربات جانبین متواتر می شد دو امیر نامی از شجاعان
مشهور و دلیران نامور که یکی ازان برادر زن برید می بود بدعوی همسری از
میان فوج برآمده در میدان حمله آور گشته برای مبارزت عادل شاه طلبیدند رگ
حمیت عادل شاه بحرکت درآمد خود بنفس نفیس قصد مقابله آنها نموده برخاست
هرچند اسدخان و دیگر اعیان مانع آمدند ممنوع نگشته اسب را در میدان انداخت
مقابل آن هر دو بهادر خود را رسانیده داد مردی و تهور بظهور آوردن گرفت
چه از بیان آمدن نزد و خوردی که در فن سپاه گری میان مبارزان دکن می باشد
را آن هر دو دلیران نامی غالب آمده هر یک بنوبت مرة بعد اخری شربت اجل
شانیده بمقر اصلی فرستاد و بعد ازان قرین نصرت و همدوش ظفر گشته به لشکر
مراجعت کرد فدویان غمخوار همه شتافته نثارها کردند و صدقات بغربا و مساکین
رسانیدند و اسدخان بوسه بر رکاب داده تهنیت ادا کرد

قصد نمودن عادل شاه بر تنبیه امیر برید و آوردن اسدخان ملک برید زخوابگاهش و بقبض آوردن عادل شاه بیدر را و بعد از چند روز باز به برید بخشیدن

ن مکر و کید امیر برید از حد گذشت که مکرر با قطب شاه و رایان بیجانگر و همساز گشته

دعا بس دیگر دست نکشاده چهار نفر با همنشگی تمام آن پلنگ مرصع او را برداشته
از حجره بیرون آوردند تا ببازار رسانیده صدای کلمهٔ شهادت بگوش مردم بازار
رسانیده از میان لشکر بیرون آوردند چون که قریب فوج خویش رسیدند فرمود
بخواندن لشهد آواز بلند کنند آن پیر جسم باخته خرد باخته ازان صدا و حرکت پلنگ
پاره بهوش آمده تکان بر داد که چنیان چار پایی او را می برند لاحول گویان
از خواب برجست و خواندن ادعیه و عزا هم آغاز کرد اسد خان این معنی را
دریافته گفت ای پیر جهان دیده عمر به فسق و طغیان در باخته ما چنین دیدیم که بلاحول
نورم حوریم من اسد خان محرم راهی دانایی تو که با این عمر پیرانه سری و این
وقت که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلوده فسق و مست لایعقل با توابع
خود کردی که هیچ بلیه کبری و واقعه عظمی بسر تو رسید و تو خبر نداری بر بید بعد
از انکه برین ملمه اطلاع یافت خود را باخت و از هوش بر داخته در عالم
بی خودی زبان بعجز و تضرع کشود و بسا زمندی از حد زیاده نمود بطلب قول
امان جان پیش آمد اسد خان تسلی او پرداخته گفت تا مقدور خود درامان
جان و آبروی رفته تو خواهم کوشید بعده چهار پایی او را از راه نزد اسمعیل عادلشاه
آورده بر آن سرگذشت اطلاع داد سلطان با او دو کلمه حرف زده باسد خان
فرمود که این را الحال ببرید فردا وقت دیوان حاضر سازند روز دیگر که
آفتاب جهان تاب سر از دریچه مشرق بر آورده عالم را بلمعات انوار خود
نورانی ساخت عادل شاه دیوان حکم باحضار آن پیر مبتلا ببلا فرمود اسد خان
بموجب اشاره پیر را همره دست بسته مقابل تخت استاد کرد و بسبب
آنکه از اطوار ناهموار آن آبرد ساده داده غبار بسیار بر دل عادل شاه
جا گرفته بود تا دو ساعت عمداً متوجه باو نگشته بامور دیگر پرداخته بود

میشد نمیکرد و برید شکسته خاطر از اخبار برخاسته بیک فرسخی از معسکر عماد الملک
بیرون قلعه به پشت گرمی عماد الملک از خصم قوی اندیشیده بی وسواس لشکر
اقامت انداخت و بعیش و طرب مشغول شد لشکر هر دو طرف برامید صلح
بسبب میانجی شدن عماد الملک دست از محاربه کشیده بودند اسد خان در
عالم حزم و احتیاط هوشیاری را کار بند شده شبها گرد لشکر خود طلایه میکرد و امیر
برید با وجودیکه عمرش از هشتاد متجاوز شده هیچ روزی و شبی بی شرب خمر
نگذشتی بتخصیص بسبب میانجی گری عماد الملک در میان غافل گشته شبی از
شبها مجلس شرب آراسته خود با همدمان محرم و همرهان باده نوش چنان مدهوش
وار خود بی خبر و بی هوش گردید که در انجا سوای دو مشعلچی که نزدیک
خوابگاه استاده با پاره که هوشیار مانده بودند دیگر هیچکس از سرشادی و
سرمستی خالی نبود گویا تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ شده بود چون
جاسوسان خبر رسان کیفیت مجلس برید در وقت طلایه باسد خان رسانیدند
اسد خان که در کیاست و جرات ممتاز زمان بود و تائیدات الهی و
عنایت نامتناهی درباره او همی تزاید با چند سوار جانباز معدود از طلایه
بر آمده قدم بسوی لشکر برید کشاد چون قریب رسید از اسپ پیاده شده
تبختر و شمع متفرق کرده داخل لشکر برید شدند و از همه جا و رسته و بازار
باظهار مردم لشکر بریدی گذشته خود را با پنج شش نفر اندرون خوابگاه
برید رسانید همه را سرمست و لایعقل سر از پا نشناخته دید بهمراهان اشاره
نمود که بچابکی تمام هر دو مشعلچی را که بیدار بودند چنان بزیر تیغ آوردند
که صدای نفس کشیدن از انها برنخاست و بچالاکی شالی که بر دوش داشت
برید که بر پلنگ همدم مرگ گشته بود انداخته اشاره نمود که اسباب شیا

می آید و معتمدی را به متعاقب خود فرستاده تاکید نمود که اگر اوضاع
مفهوم کرده که نجات پدر بدون تسلیم قلعه ممکن نیست متعهد تسلیم قلعه شود
و نگذاری که گزندی به پدر رسد عادل شاه چون دانست که پسر اتفاق استادگی
دارند فتح قلعه بزودی میسر نمی شود حکم فرمود که امیر برید را دست و پا بسته
مقابل دروازه قلعه بپای پیل اندازند پسران چون دیدند که حالت
پدر را از دون بخت باین نوبت رسید آن معتمد را حکم فرستادند تا او
با اسدخان رجوع کرده بشرط امان جان و حفظ آبرو و ناموس پسران و
سایر متعلقات آنها تسلیم قلعه قبول کرده مقرر شد که عورات با رخوت
پوشیدنی و زیوری که بر بدن دارند از قلعه برآیند احدی متعرض آنها
نگردد و بعد از انکه قلعه خالی شد عادل شاه همون ساعت بقلعه درآمده
دوگانه شکرانه واهب بی منت بجا آورد و بر مسند سلطنت بهمنیه نشست
عماد الملک را نیز اندرون طلبیده در حضور او سایر ذخائر و کنوز
قلعه از جواهر و لالی و ظروف طلا و نقره و انواع اقمشه و امتعه و نقود
فراوان از روی یکجهتی بنظر عماد الملک درآورد و گفت هرچه خوشش آید
بردارید و دست دراز کرده یک عنبرچه مرصع برداشت عادل شاه
با اسدخان امر کرد از نقد و جنس سه لک هون تسلیم ملازمان عماد الملک
نماید و یک لکهه هون بشاهزادگان که ملوخان و الوخان و ابراهیم
و عبداللّه اند بدهد و همان قدر خود بگیرد و همان قدر بمکه معظمه و مدینه
منوره و زیارات ایمهٔ مقدسه علیه السلام و مزارات مطهره روانه نمود
و تتمه باهل علم و فضل و مساکین و اهل استحقاق و صلحا و شعرای حضور
و بیجاپور رسانید و خود سوای عنبرچه الماس هیچ چیز نگاه نداشت

برید سر و پا برهنه در آفتاب گرم ایستاده درین حکایت عجیب و قصه غریب
که عقل در قبول آن تردد دارد ملاحظه باید نمود که از شامت نفس شوم و
مداومت فسق و فجور بود از آن ملک که چندین هزار پاسبان فرمان گذار
آنها باشند چه گذشته و همچو پیر سال خورده صاحب سکه و خطبه را بدین خواری
از خوابگاه برداشته آرند این محض از مکافات اعمال ناشایسته آن بد
نفس بوده که در هیچ تاریخ و در حالات هیچ پادشاه دیده نشد القصه سلطان
اسمعیل چون از وی رنجش خاطر افزون از حد یافته بود فرمود که بپاداش
کردار او را بزیر تیغ آبدار آرند جلاد آهیخته دشنه چون مرگ ناگهان بر
سرش رسید اسد خان بوفای وعده و عهدی که کرده بود و قولی که
باو داده زبان تضرع و نیاز بشفاعت و جان بخشی او بگشاد و بر پایه سریر
بعجز و زاری در آمده گفت بگناه خود مقرام و بر وجوب قتل خویش گواهی
میدهم اگر دشمن کشی بخطا بخشی مبدل کرد و قلعه احمدآباد بیدر با خزاین
و دفاین به بندگان عالی می سپارم بنا بر آنکه در بیناب شفاعت اسدخان
تکرار انجامید بحکم العفو زکوة الظفر التماس بدرجه قبول یافت امیر برید
بفرزندان خود که درون قلعه بودند پیغام بر آمدن و قلعه سپردن فرستاد
پسران جواب دادند که پدر برگشته بخت و از دون طالع فرتوت عقل باخته
خود را بچنان فضیحتی بدست دشمن داده گرفتار بلا گردیده اکنون از
پاس جان خود میخواهد که ناموس فرزندان هم بر باد دهد علی برید که کلان
ترین فرزندان بود این جواب صاف بملا داده خفیه به پدر پیغام
داد که عمر تو باخر یک روز ازین سرای فانی باید رفت تا مقدور تن
بسختی در داده صبر و ثبات بورزی تا از پرده فلک نیلگون چه بعرصه

با وی گفت انشاء الله تعالی بعد از فایز شدن بیجاپور بلده بیدر بتو ارزانی خواهم داشت امیر برید فی البدیهه این بیت برخواند بیت برین مژده گر جان فشانم رواست ٭ که این مژده آسایش جان ماست ٭ عادل شاه از خواندن برید این بیت را برحسب حال تعجب نمود این مصرع برخواند مصرع مارا بدین گیاه ضعیف این گمان نبود ٭ القصه قریب یک ماه دران سرزمین بعیش و نشاط بسر برده بفرخی و فیروزی بصوب دار الخلافت توجه نمود و عماد الملک روانه برار گردید بعد از وصول به بیجاپور بالیای عده امیر برید را خلعت خاصه و فیل و اسپ و جواهر عطا فرموده مرخص باحمدآباد بیدر نمود قندهار و قلیان بطریق پیشکش در سرکار سکندر شوکت بیدر ملک آلیچ سلطان بیدر رهبه باو بخشید فرد ازین احسان جهانی بر سر و راستی که سلطان چنین کن با وی دا

ذکر مقابلهٔ عادل شاه و نظام شاه و ظفر یافتن عادلشاه

بعد ازین چند روز نظام شاه که پادشاه غیور بود بخیال جبر شکستها که از طرف عادلشاه باو رسیده بود بجمعیت بیست و پنج هزار سوار و توپخانهٔ خوب باتفاق امیر برید متوجه سرحد عادل شاه گردید عادل شاه با ده هزار سوار تا حوالی شولاپور استقبال وی نمود وقتیکه تلاقی فئتین شد بسرداری اسد خان و سپاهیان شیر دل باهم درآویختند جنگی بوقوع پیوست که حکایات سالق در جنب آن بازیچه بود آخر کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید خورشید خان از امرای نظام شاه در آن جنگ کشته شد نظام شاه بحال پریشان با معدودی گریخت و تمامی اثاثهٔ سلطنت و توپخانه و فیلان بتصرف عادل شاه در آمد بعد ازان میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه جنگ واقع نشد برای آنکه اعیان و ارکان طرفین درمیان مساعی جمیله بظهور آورده در سرحد ملاقات

دو دست برد امین زده از آن مجلس برخاست عماد الملک عفو تقصیر
امیر برید نمود و موضعیکه عادل شاه بروی لطف و نوازش چنان مبذول داشت
که در سلک امرای خویش منتظم گردانید و قلعهٔ بیدر را بجهت اسد خان بمصطفی خان
شیرازی مفوض ساخت و چندی بعیش و نشاط و تجرع اقداح گذرانیده بحظ اندوزی اشتغال داشت

بیان فتح نمودن عادل شاه قلعهٔ کل و رایچور و رخصت نمودن امیر برید بملک خویش

دران ایام تیمراج فوت شده بود و اختلاف در رایان بیجانگر افتاده عادل شاه
فرصت غنیمت انگاشته بقصد استخلاص قلعهٔ رایچور و مدکل که بتصرف کفار
رفته بود باتفاق عماد الملک عازم آن طرف گردید و از آب کشنا عبور نموده
بمحاصرهٔ مدکل پرداخت و در اهتمام آن کار تشدید فرمود و چون قلعه کیان دیدند
که مدد و کمک از هیچ طرف نمی رسد تسلیم قلعه نمودند بعد از ان برخاسته
برایچور رایات عالیات برافراخت اهل قلعه از مدد و کمک خود مایوس
گشته بودند بی آنکه محاصره کند و تشدید نماید مفاتیح قلعه پیش آوردند بعد ازین
عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت عیش و نشاط بیاراست
بتجرع اقداح ارغوانی مشغول شد عماد الملک هم در آن بزم عیش حاضر
بود دران روز اسد خان را حکم نشستن فرمود و سه پیاله بدست خویش بوی
عطا کرد عماد الملک و اسد خان التماس کردند که امیر برید را هم درین بزم
عیش و سرور راه داخل کردانند غایت نوازش بود عادل شاه قبول فرمود
وقتیکه امیر برید آمد و نشست عادل شاه فرمود رابهم کلهم بظهور پیوست
عماد الملک و اسد خان که فی الجمله غلبیت داشتند بخنده درآمدند امیر برید
اگرچه فهمید لیکن از خندهٔ شهر و سه دم خجالت آگین گردیده سر فرود افگند
و اشک از دیده بارید عادل شاه متأثر شده برای رفع خجالت از روی و

و چیده پور آباد نموده اسمعیل عادل شاه ست که در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست
و شش بوقوع آمده و چنپا محل نیز در سنه ۹۲۷ نهصد و بیست و هفت بنا کرده و
عدد لشکرش سوار احشام یک لکهه و چهل هزار افیال یک صد و شانزده

وصیت نمودن عادل شاه با سدخان بتخت نشینی ملوخان و هفت ماه سلطنت نمودن ملوخان

چون اسمعیل عادل شاه با سدخان وصیت کرده که ملوخان را جانشین
کردانند بضرورت اسدخان او را بر تخت متمکن کردانید چون اوضاع
و اطوارش موافق خاطر اسدخان نبود اسدخان برداشته خاطر شده و
باب خبرداری نصیحت به پونجی خاتون والده اسمعیل عادل شاه کرده
خود به بلکانون رفت ملوخان مدت هفت ماه سلطنت راند لاکن در
اصل فطرت حوصله وسیع نمی داشت مصدر اوضاع ناشایسته گردید
چنانچه جمیع مردم از اهالی و ادانی از وی سیر آمدند پونجی خاتون از دیگرا
دلگیر آمده جازم گشت که ملوخان را معزول کردانیده ابراهیم را بر تخت
نشاند یکی از محرمان را نزد اسدخان فرستاده در ینباب استشاره فرمود
اسدخان در جواب نوشت که بنده از همین اطوار ناشایسته اش ترک
بیجاپور کرده در بیجاپور نشده ام آنچه صلاح دولت در خلع او و نصب ابراهیم
دیده اند مستحسن و بموقع است پس یوسف ترک نام شخصی که انچه بلقیس الزمانی
صوابدید اند موافق اشاره و حکم ایشان کار بند شود یوسف ترک که
یکی از امرای تاج پوش و معتبر بود ملوخان را اخذ نموده در چشم جهان بینش
میل کشید شاهزاده ابراهیم را بر تخت سلطنت بیجاپور متمکن کردانید

تمت بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب بستان السلاطین

هر دو پادشاه بوقوع آورده صلح دادند و مقرر چنان ساختند که عادل شاه ولایت قطب شاه را و نظام شاه مملکت عماد شاه را متصرف شده باهم دوست و یکدل باشند نزاع ازمیان اندازد

ذکر انتقال نمودن اسمعیل عادل شاه

بعد ازین اسمعیل عادل شاه چندی ایام بعیش و طرب سپری کرده هوش غزا و تقویت اسلام از خاطرش سرزد و بنا قلعجات و مکانهای رفیعه بسمت تلنگانه در قبضهٔ کفار بود لهذا با فوج ظفر موج خویش باتفاق امیر برید بر ملک تلنگ روان شد نخست بر قلعهٔ کویل کنده که از مشاهیر قلاع تلنگ بود محاصره کرده مدتی دوان قلعه نشست مگر در میان لشکر اسلام و کفار بدسرانجام جنگها واقع شد و ازجانبین جمعی بقتل آمدند هر کرت فتح و غلبه نصیب شیر بیشهٔ وفا اسد خان و دیگر غازیان اسلام بود تا کار بر کفرهٔ فجره تنگ گردید عاجز آمدند اهالی قلعه مایوس گردیده نزدیک بود که حصار بسپارند و در مقام عهد و قرار و دار و مدار بودند که ناگاه بتقدیر قادر بیچون از تاثیر هوای آن سرزمین انحراف مزاج عادل شاه از جادهٔ اعتدال بهم رسید مواد فاسده حصن حصین بدن را احاطه نموده انتظام ترکیب عناصر اربعه برهم خورد اطبا در معالجات سعی جمیل بکار بردند چون پیمانه پر شده هیچ مفید نیفتاد آخر الامر بمراجعت قرار دادند باز کنندند صعوبت راه هم باعث مزید اشتداد مرض شد چون بحوالی ساغر یعنی شهر سکر رسیدند صبح روز چهارشنبه شانزدهم شهر صفر سنه ۹۴۱ نهصد و چهل و یک داعی حق را لبیک اجابت گفت اسد خان امر وفات را مخفی داشته در پالکی برقعه دار هنگام شب روانه قصبهٔ کوکی گردانید تا جوار پدرش مدفون ساختند

افراسیاب ترک است دیگر ابراهیم عادل خان دکهنی است که همیشه در معارک خود را انداخته بدست خود شمشیر زده اند از کم و زیاده حصر نمیدیشید و با جمعیت قلیل بر انبوه کثیر اعدا زده غالب آمده اند و نخستین کسی است که از دودمان عادل شاهیه از کیش جد و پدر روی گردانیده اسامی ائمهٔ اطهار علیه السلام را از خطبه موقوف نموده و شعار طایفهٔ امامیه را برطرف کرده ترویج مذهب تسنن رایج داده سپاه را که بتقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترکی بر سر میداشتند منع فرمود و تمامی مردم غریب اهل ولایت را که پدرش مرحوم مغفور بسعی فراوان جمع آورده بود از نوکری دور نموده چهار صد مغل نگاه داشته و در ترتیب و نوکری گرفتن دکهنیان و اهل تسنن اهتمام نمود و امرای تاج پوش را غیر از اسد خان لاری و خوش کلا آقا رومی همه را از امارت معزول ساخت دفتر فارسی که از عهد جد و پدر مقرر بود تغیر داده بجای آن دفتر هندوی مقرر گردانید و مهمات ملکی و مالی همه بهمنان و اگذاشت

ذکر لشکر کشیدن ابراهیم عادل شاه بسمت بیجانگر و کامیاب مقصود شده معاودت کردن

در سال دویم از جلوس بجانب بیجانگر لشکر کشیده در قلیل الایام بمدد دولت حصول مقصد گردیده مسرور الحال مراجعت بدار الخلافت نمود و تفصیل و بیان این قصه چنین است که بیند بیجانگر تخت گاهی بود قدیم که از بنایش هفتصد هشتصد سال گذشته که رایان عالی شان بحکومت و فرمان دهی آنجا استقلال داشتند بفراخی و وسعت ملک و کثرت لشکر و حشم و فراوانی خزینه و کنوز ممتاز از سایر رایان دکن و هند بودند باین رهگذر سطوت و غلبه ایشان را بر وجه کمال حاصل بود تا آنکه تباشیر صبح دولت اسلامیه

هوالمستعان

بستان سوم

در ذکر ابراهیم عادل شاه پور اسمعیل عادل شاه

ابراهیم عادل شاه چون بر تخت سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت و او
را بوجود باوجود خود زیب و زینت بخشید باوضاع بهیه و اطوار مرضیه خود
جهانیان را خوشدل گردانید و جبر درستگی آن شکستگیهای قلوب خاص
که از بدحوصلگی و سوء فطرتی ملوخان حاصل گشته بود به خوبترین منوال بظهور
آورد اتفاق مورخین است که ابراهیم عادل شاه پادشاهی بود دلیر و مردانه
از غایت تهور خویش بی باکی در بر کرده مادام الحیات به لشکرکشی و معرکه آرائی
پرداخته پادشاهان دکن او از خوف او شب خواب نکردندی اکثر اوقات
بر سر مخالفان تاخته ولایت آنها را خراب و پایمال می نمود و بنفس نفیس خود
با اعدا و مخالفان نبرد می کرد و غالب می آمد بنابران تمامی ملوک دکن کرات
و مرات باهم اتفاق کرده در استیصال او می کوشیدند و بمراد نمی رسیدند
اگر احیاناً چشم زخمی بر لشکرش واقع می شد باندک فرصتی جمعیت کرده بر اعدا
می تاخت و انتقام خود می گرفت گویند پادشاه ایران شاه طهماسپ مکرر
فرمود که از پادشاهان که در شجاعت و دلیری مشهور بوده نظیر نداشتند یکی

و استقلال سر انجام مهام می‌نمود چون آن صغیر بحد تمیز و شعور رسید آنرا
در گذرانیده طفلی دیگر را از سلاله رایان بسلطنت برداشته کارش می‌برد
چون او خود نیز رای شناسنده از میان او را نیز برانداخته دست دیگری را
بر تخت می‌نشاند حال همچنین بود تا او بود همراج بدرک الاسفل گرائید راجه
نام قایم مقام او گشت طرز او همان بود که متغلبه پیشین داشته بلکه در
طریقه انکار امین و شیوه حق ناشناسی قدم بیشتر از ایشان پاس ادب خدا و ندان
نعمت پس پشت کرده دستی از سلاله رایان ابهه خویشتن در آورده چون
نسبت قرابت با وارثان ملک بهم رسانید سرکرده [illegible] ازینها و در کار
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و از اقرباء راجه بهوج تر مل نام را که
[illegible] زاده رای می‌شد او را و صغر سن بنام راجگی برداشته بود بعد از
قوت همبره او در کارش از اشاره او عجز و بیچارگی خویشتن دل می‌سوخت
همت بر دفع متغلب گماشته منتظر فرصت می‌بود تا اینکه راماج اقتضای
وقت دریافته از سر حد از دار السلطنت برآمده بر قلعه که بقبضه حی لقان
رفته بود متحصن گردید و آنجا [illegible] لاهی کشید بهوج تر مل [illegible]
در پی تدابیر در آمد ایلچی چرب زبان کار دان را با مرد [illegible] ازانجمله
پیشکش نقش لکهه هون و دیگر نفایس و تحف بحضرت ابراهیم عادلشاه
فرستاده استدعا نمود که هرگاه همت لزوم بر این نواح انداز [illegible]
این مرز و بوم را اکر [illegible] فرمایند و دست استیلاء متغلب [illegible]
زمین و ملک من کوتاه ساخته مرا که وارث ملک هستم استقلال بخشند [illegible]
مبلغ خطیر را متعهد می‌شوم که [illegible] زمان بپایه سریر پیشکش کرده [illegible]
اطاعت و انقیاد بوده دم از اخلاص می‌زده باشم [illegible]

بهمنیه در خطه دکن ظهور فرموده و بعون الهی پادشاهان اسلام دریافته
توفیق غزا و جهاد نخستین تا هر سال بر ولایت کفره لشکرکشی کرده در هدم بنیان کفر
و بت‌پرستی کوشیدند از آن هنگام خیلی کسر صولت و سطوت رایان بیجانگر
بظهور آمد تا هم کفار در کمین قابو بوده در وقت فرصت بر بلاد اسلام تاخته
خرابی ولایت نموده بعضی تعلقات اسلام القبض می‌آوردند تا اینکه در عهد
سلطنت سلطان احمد ولی الله بهمنی بیدری آسپورای راجه نام ذی‌شوکت
در سنه هشتصد و چهل بر تخت بیجانگر متمکن گشت بنصفت و عدالت و
مردی و شجاعت مدت بیست و هشت سال باستقلال گذرانیده بمقر
اصلی شتافت پس از وی فرزندش راجه جیسند رای نام بر تخت راجگی برآمده
طریق دادگستری و رعیت‌پروری پیش گرفته احیای رسم آبای خود نمود جماعتی
از امرای اسلام که از پادشاهان وقت بظهور بعضی وقایع توهم پیدا کرده در
پناه او گریختند او ایشان را در کنف حمایت خویش جا داده حقوق رعایت
ایشان کماینبغی بجا می‌آورد و بهر وجه تعهد حال ایشان نموده هر یک را
خوش‌دل و آسوده می‌داشت پاره زمین برای سکونت ایشان معین
کرده فرمان داد تا منازل و مکانها جهت نموده بنا نموده بقسمی که خاطر
کدر ایشان نشده باشند و طریق اسلام و مراسم دینداری خود بلا وسواس
و اندیشه بعمل آورده باشند و از آنجا که از قصور بحال ایشان بوجهی نخواهد
و آن جمهور مسلمانان اثر کرده و الا نام گذاشته باین نیکنامی دولت
عمر سپری کرده از پس نیاکان خویش [illegible] بعد از آن طفلکی [illegible] ساله
را بر تخت بیجانگر نشاند [illegible] نیمراج نام که از امرای بزرگ و ارکان دولت
بیجانگر بود زمام مهام سلطنت بکف اختیار خویش در آورده باقتدار

که دشمن موروثی است از راه باز گردانی راجه بهوج ترل اجل رسیده
و ناتجربه کار غافل از روباه بازی مکار غدار صید دام فریب او گردید
سخن سراپا مکر و زور او را بصدق و یقین فرا گرفته خطی معذرت آمیز
با پیشکش چهل و چهار لکهه هون نقد با دیگر نفایس گران بها و بروایتی هشتاد
لکهه هون بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمود
عادل شاه را چون مقصود ازین یورش که حصول گنج گران و طمانیت و رفا
راجه بهوج ترل بود بحصول پیوست رایات عالیات بصوب دار الخلافت
منصرف گردانید چون خبر معاودت لشکر اسلام برامراج رسید بجناح استعجال
خود را به بیجانگر رسانیده در قلیل الایام بحیل و دست بازی راجه بهوج ترل
را بدست آورده بملک عدم فرستاد و خود بلا منازعی بر تخت بیجانگر قرار
گرفته علم استقلال برافراشت

فرستادن عادل شاه اسدخان را برای تسخیر ادونی و ظفر یافتن

بعد از آنکه ابراهیم عادل شاه بر قصد بد سرانجامی راجه بهوج ترل و نمکحرامی
و خداوندکشی رامراج مطلع شد سپهسالار اسدخان را با لشکران بر تسخیر
قلعه ادونی تعیین کرد اسدخان قلعه را مرکزوار در میان گرفته محاصره قایم نمود
رامراج خبر یافته برای مدافعه اسدخان لاری برادر خویش و نیکتادری
را با سوار و پیاده افزون از شمار روانه کرد چون نزدیک رسید اسدخان
دست از محاصره باز داشته استقبال و نیکتادری نمود جنگ در پیوست
جنگی صعب رو نمود آخر شدت و صولت کفار باقصی الغایت رسید اسدخان
رخ از معرکه برتافته خود را بیکسو کشید کفار دلیری و شوخی را کار بسته
چند فرسخ تعاقب کردند شبانگاه اسدخان فرود آمد و نیکتادری نیز بفاصله

سرکار دولت مدار فدویت شعار خود را می شمرده باشم ابراهیم عادل شاه
باستصواب اسدخان و صلاح دید او این استدعا را قرین اجابت ساخته
کمر اعانت او بست باندک روز ها سر و سامان مدد و افکنی و ملک کشائی
بهم رسانیده با فوج سنگین از دار الخلافت نهضت فرمود و چون بچند مرحله
بیجانگر رسید را مراج از یورش لشکر اسلام خبر یافت و مقصود از آمدن
عادل شاه آنچه بود معلوم کرده هوش باخته شد و تیر بر راه مکر و تزویر خود
کشیده دست جهد از آستین فریب بیرون آورد و بتعجیل معذرت نامه استمالت
آمود بخدمت راجه بهوج ترمل مصحوب کار دانان شیرین زبان فصاحت
بیان ارسال نمود باین مضمون مقصود آن خداوند از طلبیدن عادل شاه
در قلمرو بیجانگر سیاست نمودن تا دیب من را افعال که از راه شوخی از من صادر
یافته است بوده باشد کمینه خود مقر تقصیر خویش گردیده براه انابت
توبه رجوع مینمایم و شرط و عهد در میان می آرم که دیگر گرد شوخی و خودکامی
نگردم و بجز اطاعت و فرمان برداری آن خداوند طریق دیگر نسپرم اما
رسیدن لشکر اسلام بر سر این ملک بهیچ وجه صلاح نیست که از صدمات
سم مراکب ایشان تمامی ملک پامال خواهد شد و بهمان افواج بهمنیه
تاخت و تاراج خواهد ساخت و بتخانها و معابد را منهدم کرده مساجد بنا
خواهد کرد و هزار ها زن و طفل برهمه و دیگر رعایای مال گذار را باسیری
خواهند گرفت چون ملک و رعایا خراب شوند دیگر روی آبادی بخواب هم
بنظر نخواهد آمد صلاح دولت همان است که ازین خیال که سرانجام بد نتیجه
خواهد بخشید باز آئی و بر خود و بر همه ملک ببخشائی بهر صورتیکه بیسر گردد عادلشاه

و شیوهٔ جان و سر فدائی را کار بسته از هیچیک دیگر بندهای درگاه بوقوع
نپیوسته بر ذمهٔ لازم است که در جلدوی این خدمتش ولیعهدی خویش
بفرزندی که از بطن دخترش پا بوجود آید مسلم داریم که بعد از ما صاحب تاج و نگین او بود

بغاوت ورزیدن عین الملک کنعانی از عادلشاه و بد انجامی کار باغی

عین الملک کنعانی که یکی از امرای قدیم و تربیت یافتهٔ عادلشاه بود و
در شجاعت و صلابت قرین خود نداشت و در اقطاع خویش ولایت کنار
دریا یافته بود و در آن فرصت قلعه کلهر بکمال استحکام بنیاد نهاده بود و رفته
رفته بغرور شجاعت و دلاوری از شامت نفس بدرای و صحبت یاران
سوء المصلحت در مقام مخالفت در آمد و خیال آن کرد که کنار دریا که
ولایت زرخیز است و کوهستان فراخ است همه را بتصرف خود در آورده
دم از استقلال زند چون چند گاهی از این قبیل از و بوجود آمدن گرفت
ابراهیم عادلشاه تادیب او واجب دانسته با لشکر گران بر سر او
رفت و اگر چه در نخست اعتماد بر صولت و شجاعت خویش و جانبازی
سپاه جزئی که جمع آورده بود نموده بمقابله ایستاد و صفوف جنگ
آراسته نبرد خوب نمود و در جلادت و صلابت تقصیر نکرد لاکن
معلوم است که چراغ بغاوت از روشنائی بی نصیب است و درخت
نمک حرامی را سرسبزی و بالیدگی مفقود و بعد از کشش و کوشش بسیار و قتل
و خونریزی بی شمار شکست یافت از خان و مان و سر و سامان قطع نظر
کرده از معرکه رو برتافته راه گریز گرفت ملازمی دیگر نیافته رخ بولایت
نظام شاه آورد و از آنجا قول و عهد درخواسته به ملاقات نظام شاه رفت

هیچ شش کروه از لشکر اسدخان منزل نمود و کفار از راه غرور و استکبار که
خود بظفر مخصوص شدند غافل از دستبازی فلک شعبده باز گردیده بی وسواس
براحت و استراحت گرائیدند شیر بیشهٔ هیجا و سپهداری اسدخان لاری
قریب بصبح با چهار هزار مرد سخت کوش جیلته پوش بر لشکر وینکتا دری
شبیخون زد کفار اگرچه دست و پا زده بمدافعه کوشیدند اما تاب تیز دستان
مغفر شکاف دلیران جانباز نیاورده هزیمت خوردند و ینکتا دری که
نام و ناموس گذاشته جان عزیز را از طوفان بلا بسلامت بیرون برد زن
و فرزند وینکتا دری با تمامی اسباب و اثاثه سلطنت چه از اسپان و چه
از فیلان و چه از دیگر غنایم بیشمار بدست اسدخان افتاد و ینکتا دری بناچار
در دار مدار و قول و قرار آمده ناموس خود را از چنگ گرفتاری باز رهانید
اسدخان با باقی غنایم بی شمار بدار الخلافه مظفر و منصور باز گشت
این عادل شاه این فدویت کیش و جانبازی اسدخان را بدرجهٔ قبول
و استحسان رسانیده بتحسین و آفرین نواخت و هشتاد فیل از آن غنایم
با دیگر نفایس باسدخان عنایت نموده پایهٔ قدر و جاهش بیفزود و چون
فدویت و جان سپاری و خیرخواهی و سرشاری اسدخان کرات و مرات
مشاهده افتاد و نقد صدق و اخلاص او بارها بمحک امتحان عادل شاه
تمام عیار برآمده در قرب و اختصاص او بمدارج قصوی و مراتب اعلی
فایز گردانیده خواست که قربت را با قرابت استحکام بخشد و فدویت و صوفیتش
با نسبت مصاهرت قوت دهد تا بتمهید سازد صبیهٔ اسدخان را در عقد خویش در آورد
روزی بر سر کمال نوازش و لطف آمده بحضور اعیان درگاه فرمود که
آنچه اسدخان لوازم فدویت و دولتخواهی از عهد جد و پدر بتقدیم رسانیده

رنجش دل پیدا کرده است با خود راست خواهد آمد اسدخان که از عنایت
خداوندنعمت بالکل مایوس گشته در عالم تحیر اوقات بسر می نمود بنابر
مصلحت با جمعیت خویش که شش هزار سوار جرار بودند با نظام شاه
ملحق شد نظام شاه از آمدن اسدخان شادان و فرحان
گشته قوت و استظهار زیاده تر پیدا کرده بشوخی تمام ملک ویران کنان
توجه بجانب بیجاپور آورد عادل شاه در خود طاقت مقاومت مفقود
دیده از بیجاپور برآمده بسمت گلبرگه نهضت نمود نظام شاه بلا وسواس
رسیده بر قلعه بیجاپور محاصره نمود اسدخان که طینت او از خمیر مایه حق
شناسی و نمک حلالی سرشته بودند و صلاح کار مخدوم خویش که لازمه
وفاکیشان صداقت سرشت است تدبیر اندیشیده مردی هنری را
نزدیک عمادالملک روانه ساخت و عریضه نوشت متضمن براینکه از
سعایت و غمازی فتنه انگیزان تیره کار خاطر خداوندنعمت ازین بنده
پر رنجش پیدا کرده باوجود بی تقصیری داغ تقصیر بر جبین حال نشسته درین
فرصت مخالفان قابو جسته هجوم آورده در پی خرابیها افتاده اند از آنجا که
پیشنهاد است آنکه درین وقت که وقت اعانت و مددگاری است خود را
رسانیده در اعانت عادل شاه کمر سعی بسته یکجهتی قدیمی را تازه و بارونق
گردانند و نیز داغ جرم و تقصیر که بخلاف گوی معاندان بر رخسار این
غلام وفاکیش رسیده به آب عفو و صفح محو فرمایند غایت بنده نوازیست
عمادالملک نزدیک گلبرگه رسید فی الحال ترک رفاقت نظام شاه با جمعیت
خویش خواست و بعمادالملک ملحق شد و همگی ماجرای سعایت معاندان و
بی سبق مردم متهم گشتن نزد خداوندنعمت تفصیل باز نمود عادل شاه حقیقت

نظام شاه از و رنجش خاطر داشت و سبب یکی آنکه در هنگام سرکاری
درمیان هر دو پادشاه آتش می افروخت و همیشه مادهٔ فساد ها می شد
دویم آنکه آخر با ولی نعمت خویش باین سلوک پیش آمد بقیاسش فرمان
داوخوش گفت آنکه گفت بیت با ولینعمت ار برون آئی * گر سپهری بسرنگون آئی

بحسد برخاستن معاندان اسدخان بغمازی خاطر پادشاه را
ازوی گردانیدن و باز بسعی عمادشاه صفائی درمیان حاصل شدن

چون پایه عز و جاه اسدخان بسی مرتفع شد نوازش و الطاف عادل شاه
دربارهٔ او روز بروز میفزاید گشت آتش حسد در کانون قلوب اعیان
وارکان درگاه مشتعل شد بسعایت برخاسته از اسدخان به عادل شاه
رسانیدند که اسدخان با نظام شاه بسبب اتحاد مذهب ساخت پنهانی
دارد می خواهد که قلعه بلکانون در تصرف نظام شاه سپرده با و ملحق گردد
ودم از اطاعت و موافقت او زند این مضمون بنحوی آنرا اشکی باز نمودند
که مزاج عادل شاه منحرف شده بی آنکه بتحقیق این سخن پی برد و صدق
را از کذب تمیز بخشد از سپهسالار اعراضی شد و در تدبیر اخذ و دل اسدخان
در آمد اسدخان هم ازین معامله آگاه شده متحیروار در اقطاع خویش خاموش بنشست
تا اینکه حکایت اعتراضی عادل شاه بر اسدخان در میان خلق افتاد
نظام شاه که دشمن بغل بود و قابو می جست ازین مقوله نیز آگاه شد هنگام فرصت
تصور کرده خواجه جهان دکهنی و علی برید را با خویش همساز و متفق
نموده بر متعلقات عادل شاه لشکر کشید اول بر شولاپور رسیده بر ولایت
توابع او قابض و متصرف گردید و تاخت و تاراج کنان قدم پیشتر گذاشته
در نواح بلکانون رسید بر امید آنکه اسدخان که از مخدوم قدیم خود

را وجه دیگر اقتناع افتاد با وزیر صائب تدبیر سپه سالار اسد خان کنکایش نمود
در ینباب مصلحت چیست — اسد خان بعد از تامل بسیار عرض نمود که
بالفعل عقل تجویز آن میکند و صلاح در آن می بیند که از قلعه شولاپور دست
بر داشته بنظام شاه واگذاریم چون او دشمن اصلیست و دیگران بطفیل او فتنه
آرا شده اند وقتیکه قلعه شولاپور باو واگذاریم دندان کند شود و از هنگامه
آرائی باز ایستد بعد ازین فهمایش دیگران بسهولت دست دهد دل شاه
رای صائب اسد خان را کار فرما شده قلعه بنظام شاه داده صورت
صلح بمیان آورد و بعد ازان ایلچی چرب زبان شیرین بیان با نفایس
گران وتحف شایان معه مکتوب صداقت اسلوب که اساس مصادقت
را استحکام بخشد و بنای دوستی را قیام بهم رساند در خدمت والی بیجانگر
روانه ساخت تا او بآن مدارات و آن پیشکش خوشنود گردیده و از
از مخالفت و معاودت باز ایستاد و فوج بردار را باز طلبید ازین پس)
همه بر دشت و غا اسد خان را بر فهمایش قطبشاه بر گماشت اسد خان بمجرد
حکم سلطانی بصولتی که شیر گرسنه از غار بر آمده بطلب صید صحرا نورد میکند
با بهادران صف شکن یلغار نمود و قطبشاه که بر سرحد رسیده در صدد
خرابی بود مقابل شده جنگ در داد بیک دو مقابله شکست فاحش باو رسانید
قطبشاه تاب و طاقت نداشته راه تلنگ پیش گرفت اسد خان نیز تا گلکنده
از تعاقب دست بر نداشت در حوالی گلکنده جمشید قطبشاه را جمعیت
در کار شد و همت بر مقابله استوار نموده صف آرا شده جنگ در داد اسد خان
با دلیران لشکر شکن در آن جنگ داد تهور و مردانگی بظهور آورد جنگی که بر صفحه
زمین مثل آن وقوع نیافته بود بوقوع پیوست آخر الامر حسب اتفاق هردو

حال برائت ذمه اسدخان و بی تقصیری او پوست کنده پیش عادل شاه ظاهر
کرده غبار خاطرش برده و با عادل شاه بغایت لطف و نوازش پیش خوانده
اسدخان را در آغوش کشیده بمراحم خسروانه بنواخت و از آمدن اسدخان
قوت و استظهار حاصل آمد و باتفاق عماد شاه بدافعه نظام شاه استقبال
کرد نظام شاه پس از دو سه مقابلات طاقت مقاومت نیاورده بسمت
بیر راهی شد عادل شاه با عماد شاه تعاقبش را انگیخته شتند تا آنکه نظام شاه
در اقامت احمدنگر هم صلاح ندیده راه دولت آباد گرفت عادل شاه از انجا
معاودت نموده پرگنات که در تصرف نظام شاه رفته بود مستخلص نموده بدار الخلافت رجعت نمود

بتحریک نظام شاه را امراج و قطبشاه و برید بر سر تعلقات عادل شاه کشیدن و بحسن تدبیر اسدخان فتنه فرونشستن

بعد از چندی نظام شاه که مرد غیر متنبه بود و بسبب استرداد ولایت تابع شولاپور
گرانی خاطر پیدا کرده خواب و خور بر خود حرام کرده بود بلطایف الحیل رامراج
را از عادل شاه برگردانید و جمشید قطب الملک را با خود موافق و دمساز کرده
باتفاق خواجه جهان دکهنی و علی برید بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید قلعه
شولاپور محاصره نموده بیشهای توابع آنرا در قبض آورده و در خرابی و تاراجی
سایر ولایت دست تعدی دراز کرد عادل شاه بمدافعه او لشکر خود مستعد
کرده باستقبال او روان گردانید و مراتب در مقابلات شکست متواتر داد
درین اثنا جمشید قطبشاه نیز در سرحد بیجاپور رسیده تاختن و تاراجی آغاز
نهاده و رامراج از ان برادر خود وینکتادری را با سوار و پیاده بی شمار بسمت رائچور
و مدکل نامزد کرد و عادل شاه چون دید که هجوم و غوغا از هر طرف برخاست
و اعدا و مخالف از چهار طرف بلوا نموده هنگامها برپا کردند و مدافعه هر یک

و بیست ارابه توپ در تصرف عادل شاه در آمد چنین
فتحی رو داد که در تمام سلطنت ابراهیم هیچ فتح نصیب
نشده بود همدوش فتح و نصرت بصوب دارالخلافت رایت برافراشت

مستولی شدن تندخوئی و جلادت بر طبع عادل شاه و مایل سفاکی گردیدن او

چون بر مزاج ابراهیم عادل شاه از بدو فطرت آغاز نشو صفت تهور و
بیباکی و وصف تندخوئی و خشمناکی مستولی بود و جرات و جلادت و صلابت
و مهابت بافراط داشت و همین جهت بود که اکثر اوقات در صفوف
قتال و معارک هولناک بی تحاشا بنفس نفیس از همه پیش قدمی می نمود و
کثرت و انبوهی خصم نظر نداشته در میدان خود را می انداخت و جریده
و تنها کارزار میکرد و بعد حصول این فتح عظیم صفت تندخوئی و درشتی
او متزاید گشت سخت دلی و دشوارگیری او ترقی پذیرفت تا غایتی که
اصلا حلم و تحمل را گنجائی نماند و رحم دلی و شفقت بر خلق از دلش رخت
بربست اگرچه در رعیت پروری و سپاه نوازی و سایر صفات جهانداری
و حیثیات بزرگواری بی مثل و مانند بود و لکن بوقوع ادنی تقصیری
جانب رعایت هیچکس نگه نداشتی و عفو و صفح را کار نفرموده حبس
و قتل رضا دادی و در حکم سیاست وضیع و شریف را یکسان داشتی
بنابران اعیان درگاه و ارکان سلطنت خوف و هراس بقیاس از
وی پیدا کرده در مقام تنفر و توحش در آمدند و از وی سیر آمده در تدبیر
آن اتفاق نمودند که او را معزول کرده برادرش شهزاده عبدالله را
بسلطنت بردارند هنوز چون این تدبیر مزاج نگرفته بود که سر بملا افتاد

سرداری آنکه یکدیگر را شناسند در مقابل هم آمده ضرب و حمله به یکدیگر کردند و قضا را
از شمشیر اسدخان زخمی کاری شد بدچنان بر سر و روبر داشته که تا آخر عمر رقت و
خوردن و آشامیدن رنج گران می کشید القصه اسدخان از این جا عزیمت فتح و ظفر معاودت نمود

فوج کشیدن نظام شاه به تحریک امراء بر عادل شاه و شکست فاحش یافتن نظام شاه

بعد از انقضای مدتی باز نظام شاه بتهیج عداوت کهنه و اشاره و اغوای
امراء با لشکر سنگین برآمده بر سرحد عادل شاه رسیده تاخت و تاراجی
شروع کرد آن طرف بهوره خرابی تمام نموده بر لب بهوره اقامت ورزید
ابراهیم عادل شاه به قصد مدافعه با فوج سنگین نمود رهگذرها را فوج نظام شاه
درگرفته طریق عبور مسدود نموده بودند مدتی در از عادل شاه را عبور از
دریا میسر نشد تا آنکه عادل شاه تنگ آمده بزور و نیروی شناوری از
آب عبور نموده به مقابله صفوف آراسته جنگ پیوسته دو سه مقابلات
سرسری بمیان آمد چهارمین کرت جنگی روداد که جنگهای سابق نسبت باو
بازیچه محض بود امتداد جنگ آن روز از اول این پاس تا آخر روز کشید
بهادران عادل شاه شرایط مردی و مردانگی چنانچه بایست تقدیم
میرسانیدند سوار و پیاده بی شمار با چند سردار از طرفین علف تیغ و
هدف تیر و سنان گردیدند عادل شاه بذات خود درین معرکه ترکش
خالی کرد بعد کوشش و کوشش بسیار و ضرب و قتل بی شمار فتح و ظفر نصیب
عادل شاه گردید و لشکر نظام شاه هزیمت خورده پشت داد و غنیمت فراوان
بدست لشکریان عادل شاهی افتاد چنانچه چتر و نامه و نشان و علمهای آن
و یکصد و سی و پنج فیل خالی و از مصالح وغیره اسباب تجمل و پاینده و

بپایه‌داران بارگاه شاه وخوش بپایم به بنده‌ام بخدمت کرم بهم چون قلم رخط شاه معز
عادل شاه مجدداً بر سر لطف و نوازش آمده متعلقان او را از بند خلاص داده
مخلع ساخته به بلکانون روانه فرمود در مقارن این حال مزاج اسد خان
از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و قیام بنیان ترکیبش تزلزل پذیرفت به
فراش بیماری افتاد مرض روز بروز اشتداد گرفت تداوی و معالجه
سودمند نمی شد علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده عریضهٔ دیگر
مشتمل اشتیاق پابوسی و آرزوی ادراک شرف حضور بخدمت
عادل شاه روانه نمود و این بیت در آن درج نمود بیت چو سرو
نازقدم رنجه کن بدین گلزار * چو باد صبح گذر کن بدین حدیقه انس
عادل شاه بدریافت کیفیت اشتداد مرض او و مطالعه عریضه شوق
آمودش یاد صحبت های قدیم و جان فشانیهای با اخلاص او نموده رقت
قلب کرده زلالی اشک از صدف دیده بیرون ریخت و دلش بالضرور
منجذب گردید و اشتیاق دیدار مصاحب قدیم جوشش آورد سواری
فرمود در قطع منازل تعجیل را بکار برده دو منزل را یک می نموده
همچنین که قریب بلکانون رسید خبر رحلت اسد خان شنیده و بتحسر تمام
و تاسف مالا کلام در همان شب بقدوم خود بلکانون را مشرف کردند
و لوازم تعزیت وارسندگان و دلداری و استمالت فرزندان و
خویشاوندان آن مرحوم پرداخته همه را مخلع ساخته بنوازشات گوناگون
سرافراز گردانید و از جمله متروکات اسد خان سیصد و بیست فیل
و چهارصد اسپ بضبط سرکار درآورده مابقی اثاثه از نقود و اجناس
بر فرزندان شان مسلم داشته معاودت نمود اسد خان که سنین عمرش

دیگوش او رسید طبع سیاست تحمل دشمن او به صفت قهاری آمد و
هنگامه سیاست گرم ساخت جماعتی از اعیان و امرا و اهل دخل را
که باین مصلحت تهمت زده می‌شدند در پای سیاست آورد تا آنکه
در قلیل الایام یکصد و ده نفر از اعیان و اهل دخل از هند و مسلمان
بقتل رسانید و زلزله در شهر افتاد و عالمی جلا اختیار نموده و در همین
گیرودار از بیم و هراس شاهزاده عبدالله نیز فرار نموده بجانب کوه
گریخت و به عیسویان پناه گرفت و در همین هنگامه با وجود بی تقصیری
ظاهر از سپه‌سالار اسدخان نیز بدگمان شد مراسم لطف و التفات
که همیشه معتاد بود موقوف نمود اسدخان در اقطاع خویش دم درکشیده
خموش نشست و متعلقانش را که در شهر کوزند حکم حبس فرمود و بعد از چندی آن فدوی
وفاکیش صفااندیش در پی اظهار عبودیت و وفاداری خویش درآمد و نقد اخلاص
خود را در نظر خداوند نعمت تمام عیار نمودن خواست عریضه اخلاص آمود
بانه راس اسپ تازی و نه زنجیر فیل کوه پیکر و چندین نفایس تحایف دیگر مصحوب مردم معتبر
بدرگاه خداوند نعمت ارسال داشت و عنوان عریضه بدین منوال نوشته بود سلیمان

سریرا اسکندر مسندا فریدون حشمتا فرد چه شد چه شد که بدبینان میده
از من ؛ چه کرده‌ام چه شنیدی چه دیده از من ؛ گر گناهی کرده‌ام
اینک سر و تیغ و کفن ؛ ورنه بی موجب نشاید دست آوردن
زمن ؛ هرچند ازین معنی که ارباب غرض بر دامن این فدوی درگاه
بسته اند تغیر ندارم چون گرگ یوسف بی گناه هم در همه حال افسوس
و تاسف بر مال و حال ولی نعمت می‌نمایم و در آخر عریضه این دو
بیت از زاده طبع خود درج کرد منظوم بیک ماه با تحفه و پیشکش

بدو نرسیده و در هر مشکلی که اقدام می‌نمود هرچند که از روی عادت مستبعد
می‌نمود ببرکات حسن نیّت او راست و درست شده بروجه دلخواه
بحصول می‌انجامید اما اینکه الحال مشاهده می‌شود که درگاه او مثل
درگاه اولیای عظام و مزارش همچو مزارات مقبولان حق زیارتگاه
خاص و عام باشد و از قبر او مانند قبور مردان خدا مردم تبرک جویند
و فیضها یابند و کرامات او ظاهر و خدمه و مجاورین روز و شب حاضر
و اعراس و فاتحه‌خوانی و عود و گل و نذر مثل مزارات و ضمانت
صالحین و آستانهای مقربین کاملین جاری و مستمر و عالمی بولایت
و کشف و کرامت او قایل و مقر و طوایف انام از هنود و اهل اسلام
برسوخ دلی و اعتقاد قلبی تردد و آمد و شد داشته باشند وجه این ظاهر
نمی‌شود زیرا که اسباب عادی این امر که معهود است از توسل بشیخ
کامل و تمسک بذیل پیر واصل و اخذ تلقین و ارشاد از وی و سلوک
و مجاهدات و ریاضت در نظر تربیتش که بنای کار سلوک و فتح باب
ولایت بحسب عادت بر این است از هیچ جا معلوم نمی‌شود مگر اینست
که فضل الهی را علت درکار نیست و عنایت پادشاهی را سبب ضرور نیست
آری بسا هست که عادت از کار بر می‌افتد و محض قدرت برخلاف
عادت کارها میکند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو علی ذلک قادر
و نیز نجدا معلوم که در پایان کار کدام عمل صالح از وی صدور یافته باشد
و در عمر واپسین چه توبهٔ نصوح مقبول از وصادر شده که منظور عنایت ذو الجلال
و مقبول جناب پادشاه بیهمال آمده که این همه آثار و نتایج مقبولی بظهور
پیوسته و می‌پیوند داری فرد یک ذره عنایت الهی بهتر ز هزار پادشاهی

از صد متجاوز بود و چهل و پنج سال در خدمتگذاری دو پادشاه بسر برد
و از شر و آفت حساد و اعداء مصئون و محفوظ مانده به نیکنامی
و فرخ سرانجامی در شهور سنه و خمسین و تسعمائه از دار فانی بسرای
باقی خرامید متصل قلعه بلکانون که بنا کرده اوست مدفون گشته
مزارش زیارتگاه خواص و عوام است رحمة الله رحمة واسعة
گویند صد گوسفند و دو صد مرغ بهمان قدر مصالح دیگر از برنج و روغن
و گندم و غیره هر روز در مطبخ او پخته می شد و بر سفره خاص او
بصرف میرسید و بقول میر ابراهیم اسد خانی وفات اسد خان در سنه ۹۶۵
نهصد و شصت و پنج که سال وفات ابراهیم عادل شاه است بعد
از انکه جلوس علی عادل شاه برا ورنگ جهانبانی و ضبط و نسق مهام
سلطنت و فرمان روائی به حسن مساعی جمیله او صورت پذیر گردید
بوقوع آمده والله اعلم بحقیقة الحال بهر حال اینجا دقیقه است

باید داشت

از کتب تواریخ آنچه احوال اسد خان لاری مفهوم و معلوم میگردد
همین قدر است که او از امرای عظام و وزرای کرام نیک محضر فرخ
سیر حمیده خصال پسندیده افعال بود در شجاعت و سخاوت که گزیده
ترین ملکات نفسانیه و فاضلترین صفات انسانیه اند نظیر نداشت
و در تدبیر و صواب اندیشی بی مثل و در گره کشائی و عقده کشائی
بی قرین و در خوش نصیبی و فرخ طالع عدیم المثال گوی تائیدات
آسمانی و عنایات سبحانی علی الدوام شامل حال او بود و فتح و فیروزی
و نصرت یابی همیشه ملازم روزگار او و گاهی سرکز اسپ عین الکمال

ابراهیم عادل شاه را در اواخر عمر امراض متضاده طاری گشتند
تپ مطبقه و دوران سر و ضیق النفس و بواسیر مقعد اطبای بسیار چه
از پای تخت و چه از اطراف و جوانب جمع آمده در معالجه هر یک
بجان کوشیدند اثری از هیچیک مترتب نشد مرض اشتدا و پیدا کرد
و بطول کشید و بعضی اطبا را بتوهم اینکه قصوری مینمایند در پای پیل سیاست
کشید دیگران جلای وطن گزیدند عطاران ادویه فروش ترک پیشه خود
نموده دکانها بستند تا مدت دو سال سلسله بیماریش ممتد شد آخر
در سنه ۹۶۵ نهصد و شصت و پنج جهان فانی را بدرود نموده و جوار جد و پدر
در کوکی مدفون گشت ایام سلطنت ابراهیم شاه بیست و چهار سال
و چند ماه بود او را دو دختر بود یکی تاج بی بی که در حباله نکاح
علی برید آمده و دوم هدیه سلطان که در عقد مرتضی نظام شاه منعقد شد

تاریخچات بناها و کمیت لشکر و خزانه

در سنه نهصد و سی و سه ابراهیم پور بنا کرد و در سنه نهصد و سی و پنج
قصر شانزده ستونی بنا فرمود و در سنه نهصد و چهل و هشت هیرکوته را
بنا کرد و در سنه نهصد و پنجاه و هشت مسجد با سیم بنیاد کرد جمعیت لشکر
سوار سی هزار احشام دکهنه و سی هزار و فیلان چهار صد و پنجاه
بتائید آسمانی و نیروی بخت سلطانی برکات آن عهد بجهان فزونستی
و فراوانی گرائیده بود که در اندک مدت تجاران از زر و جواهر و طلا
و اقمشه و اسلحه چنان معمور گشته بود که دیگر جای گنجایش نماند با وجودیکه سپاه
و لشکر بکمال معموری و رفاهیت بودند و رعایای ملک و سایر اهل حرفه
در تمام آسوده گی و آبادانی و خلایق و ارباب حاجات که از اطراف

فرد
یک ذره عنایت تو ای بنده نواز * بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز *

آمدیم بر سر مطلب ابراهیم شاه هرچند پادشاه غیور و تندخو بود که باندک گناه عقوبت بیش میکرد و در ادنی تقصیری در مواخذه سخت می گرفت و عفو و صفح را کار نمی فرمود اما در قدردانی علما و فضلا بی مثل بود و در رعیت نوازی و سپه پروری بی مانند و تعیش دوست بود و بیشتر اوقات در حرم محترم با پری چهرگان سیمبر و سیمین تنان مشکبو بعیش و عشرت می گذرانید و داد عیش و نشاط می گرفت داورا اولاد بسیار بهم رسیدند ازانجمله چهار پسر که اسمعیل و علی و طهماس و احمد بودند بصفت رشد نشو و نما یافته اکثر اوقات در حضور بوده فیض تربیت می یافتند التفات خاطرش بجانب پسر بزرگ اسمعیل بود و ولیعهدی و سلطنت را قرار داده بود برای تجربت آزمائی پسران گاهی امتحان می کرد چون مهمی پیش می آمد بنام یکی از شهزادگان شروع کردی تا بخوبی سرانجام یافتن آن کار استدلال بر بختوری آن نامبرده کند کاری که بنام اسمعیل شروع میکرد در دشواری می افتاد و چون بنام علی آغاز می نمود زود بخوبترین اسلوب سرانجام می یافت ازین معنی که بر خلاف مرکوز خاطرش بود اظهار ناخوشی می نمود و بطریق تمسخر علی را می گفت که تو ولیعهدی و تخت نشین خواهد شد و از وی کاره بود ابدای لسانی پسرها تا بجائی که در سن هفت سالگی او را قلعه مبارک آباد که او را مرتضی آباد هم میگویند اکنون بمرج مشهور است فرستاده حبس فرموده ده سال در حبس ماند

ذکر وفات ابراهیم عادل شاه

هو المستعان

بستان چهارم

در ذکر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

انکه علی در وقت ابراهیم عادل شاه در قلعه مرج محبوس بوده و سبب نظربندیش
مختلف بنظر آمده چون کاتب را غیر از نقل و ترجمانی منصبی دیگر نیست و ناقل
را از نقل ناگزیر است بنابر این وجه کاتب اگر درین موجب در گزارش روایات
تکرار و اختلاف واقع گردد نظر که ارباب عقل و تمیز را میباید که ناقل را
درین باب معذور داشته رحمی نموده بگیرد آنچه میر ابراهیم اسدخانی
درین محل نوشته آنست که شهزاده علی در سن و سال بزرگتر و در فهم و شعور
کاملتر بود و از طهماسپ که والد ابراهیم عادل شاه ثانی و دخترزاده کشور
اسدخان ست و در سوانح سابقه گذشته که ابراهیم عادل شاه در بدل
حسن خدمات اسدخان و جلدوی نیکو مساعیها و فداویتهای او ولیعهدی
خویش را بر دخترزاده اسدخان مقرر کرده وصیت نموده بود و بعد ازین اسباب
دلگیری و خلاف مرضی پادشاه نیز از شهزاده علی مکرر بوقوع رسیده بروی
خدایگان کینه مکرر و قهر و غضب نسبت بوی ساخته و اراده دفع نیز داشته اعیان
و ارکان برین اراده پادشاه مطلع شده ازین کار مانع آمدند و معروض
داشتند که سیاست این امر شایسته این زمان نیست اگر لابد دفعش منظور
باشد پس اشاره آنست که شهزاده را تا دفع اسدخان نماید البته او را
جانب خود ملحوظ خواهد بود آنچه صلاح بیند و خاطرش پسند و بعمل خواهد آورد

و اکناف رو بدرگاه آسمان جاهش می آوردند و آمال آرزو را
بالامال مراد و خواهش می یافتند گویند بوقت رحلتش نقد و خزانه یک
کرور سپاه گذر بود است اما شهزاده علی که بعد از پدر بتخت نشست
در اندک مدت آن خزینه را خالی و پاک نموده در سپاه و اهل استحقاق
از علما و فضلا و ارباب حاجات مثل ابر نیسان پاشید و این مصرع
در حال این دو نامور از مطابق و موافق افتاده ع

پدر کامکار و پسر کام بخش

تمت کتاب بستان سوم مقاله هشت بستان
از کتاب بساتین السلاطین

در پرورش و خدمت گذاریش دقیقه از دقایق نامرعی نمی گذاشت
و در لوازم اتالیقی شهزاده بجان کوشیده سرمو از خویشتن قصور
روا نمی داشت و بجهت تسلیهٔ خاطر پادشاه دو چشم آهوبره با یک انگشت
کودکی با عریضه بخدمت عادل شاه ارسال نمود و در عریضه نوشت
که بر حکم والا شاهزاده را جهان بینش بر آورده و انگشت بریده ناقص
نموده گذاشته ام بعد از آنکه ابراهیم عادل شاه بدار البقا شتافته
حیدر خان حوالدار بیجاپور جنازه پادشاهی آراسته روانه کوکی نمود
شاهزاده طهماسب را مع برادرانش در بند نگهداشت بعضی از
ارکان بحمید خان پیچیدگی گفتند که زود یکی از شهزادگان را از قید
بر آورده بر تخت باید برنشانند تا قطع امید طامعان قابوجو مخالفان
کمین طلب گردد حمید خان انها را جواب داد که این کار ما و شما نیست
کار بزرگیست تعلق بمدار المهام دارد این گفت و بسرعت هرچه تمامتر
کیفیت واقعه باسد خان نوشت اسد خان بمجرد وصول این خبر همان
روز بلا توقف شهزاده علی را از بند بر آورده چتر شاهی را بر سر افراشته
و سلطنتش را بر داشته تهنیتها داد نذرها گذرانیده و هم روز با سرانجام
سلطنت و دبدبهٔ شاهی از مرج بر آمده بسمت دار السلطنت روان
شد بمجرد این خبر از هر طرف و از شهر نیز از سرقدم ساخته باستقبال
شتافتند و تهنیتها بتقدیم رسانیدن نذر و پیشکشها می گذرانیدند تا آنکه
اضلاع نورس خیمه سراپرده اقبال شد حمید خان حکم فرستاد که دیدهای
جهان بین شهزادگان که در شهر اند بر آورده بحضور فرستد تا بدل جمعی
دلی و سواس بمقر عز و شرف قرار گشته زیب افزای تاج و

درین صورت حرف سنگ دلی و قطع رحمی بر ملازمان درگاه نخواهد نشست
باد شاه صواب دید ارکان دولت پسندیده شهزاده علی را طوق زنجیر
طلا در پا و گردن کرده بقلعه مرج نزد اسد خان فرستاد و مثال داد که تخت
نشینی بر طهماسب مقرر نموده ام وجود علی مخل این امر است ازین بگذرد
آنجا فرستاده ام بعد تحقیق بخاطر رسد دفعش نمایند و یا البته ناقص نموده
بدارند کمال کشور خان پسرش که ملازم حضور بوده و بزرگی کمال و دانای
تمام موصوف خفیه بخدمت پدر بزرگوار نبشت که پادشاه از سر عتاب
شهزاده علی که پسر کلان و جوان و شایسته تاج و تخت است طوق و
زنجیر نموده بنزدیک آن حضرت روانه فرموده حکم بر قتلش نیز نموده
آن حضرت بفضل الهی بکار آگاهی و صواب اندیشی تمام شهره آفاق
هستند کار بستنی نمایند بر حکمی که از سر عتاب واقع شده است کار بستن
از خرد دوربین بغایت بعید اسد خان بعد از ملاحظه مثال پادشاهی
و عریضه ثمرة الفواد خویش شهزاده را در نظر بند گذاشت چون خود از مذاق
علمی چه از معقول و چه از منقول و چه از علم متعارفه و چه از نوادره
بهره وافی می داشت از روی اصطرلاب طالع شهزاده و طهماسب ملاحظه
نموده بغایت ضعف طالع و سستی بخت ظاهر شد اما این نیز معلوم شد که
در اصلابش بختوران قوی طالع و اختر بلندان همایون بخت موجود خواهند گردید
و چون میزان طالع شهزاده علی بر کشید تاثیرات فلکی و نظرات کواکب
قوت طالعش بچنان فیروزمندی و فرخی مشاهده افتاد که عقل و اندیش
در استنباط احکام فرخ مندیهایش خیره ماند اسد خان بملاحظه این
آثار و علامات بکمال توقیر و تعظیم شهزاده را در جای مخفی داشته

که تو چه مذهب داری گفت بالفعل مذهب پادشاه دارم آینده بر خدا علیم
است پادشاه دانست که شهزاده شیعه است و آنرا از تاثیر صحبت استادش
یقین کرده عتاب آگین گشته چند روز بار سلام نداده استادش را حکم بجوب نمود
بعد از آن برای تعلیم شهزاده ملا فتح الله شیرازی را مقرر کرد و قضا را او هم
مذهب تشیع داشت بملاحظه روزگار تقیه را کار فرموده خود را در مردم
حنفی المذهب فرا می نمود و صحبت او با شهزاده بموافقت انجامید و شهزاده
بتوقیر و تکریم او افتخار می کوشید هم درین ایام جماعتی از نزدیکان از آتش مزاجی
و تندخوئی ابراهیم عادلشاه توهم پیدا کرده باغوای برهان نظام شاه
می خواستند که ابراهیم را از سلطنت معزول ساخته برادرش عبدالله را
بسلطنت بردارند درین تدبیر بودند و هنوز این معجون مزاج نگرفته بود که ناگاه
سر از پرده بیرون افتاد و پادشاه بمقام سیاست شتافت و از سر قهر و غضب
کسانیکه درین کنکاش بودند بعقوبت رسانید و بمسامع عادلشاه رسید که
ملا فتح الله شیرازی استاد ثانی نیز شیعه مذهب است با شهزاده رنگ
صحبت موافقت پیدا کرده ظاهر شد که شهزاده نیز در مشاوره عم خود عبدالله
همداستان بود بغایت خشمناک شهزاده را با معلمش بقلعه مرج فرستاد و قلعه دار
و کامل خان تهانه دار که خواهرزاده اسمعیل عادلشاه می شد نوشت که در محافظت
شهزاده کوشند و روافض را نزد شهزاده اصلاً و قطعاً راه ندهند از عجوبه
اتفاقات آنکه سکندر خان و کامل خان نیز هر دو در باطن شیعه مذهب
بوده اند در خدمتگاری شهزاده برخلاف مرضی ابراهیم عادلشاه
می کوشیدند چون عادلشاه از هجوم امراض متنوعه صاحب فراش گشت
بمردم دور و نزدیک بیقین پیوست که ازین مهلکه پادشاه نجات یافتنی .

و زینت بخشای تخت خواهم شد حیدرخان در جواب گفت که من
بقدرم داعیهٔ وراثت میراث خواستم پس طهماسپ را با دو برادرانش
نزد شاه علی بسلامت رسانید بحکم پادشاه هر سه تن بانواع تفضلات
رسیدند بعد ازین بدبدبهٔ پادشاهی و شکوه شهنشاهی در ساعت محمود
و هنگام مسعود در دارالسلطنت داخل گردیده بر تخت عادلشاهی
جلوس برکات مانوس فرمود

روایت دیگر

مورخین دیگر مثل محمد قاسم فرشته و رفیع الدین شیرازی نوشته اند
که شهزاده علی در اوان طفلی و زمان خوردی بحدت فهم و شوخی طبع
موصوف بود و روز بروز چون بحد تمیز و سن رشد نزدیک تر می شد خصال
شریفه و اوصاف مرضیه در وی ظهور آوردن گرفت اما بسبب صحبت
خواجه عنایت الله شیرازی که بجهت تعلیم و تربیتش مامور بود میل تمام
بمذهب تشیع بهم رسانید چنانچه ابراهیم شاه روزی در خلوت با خواص
محرمان نشسته بود و بتقریب ذکر مذهب و آئین جد و پدر در میان آمد فرمود
شکر و سپاس معبود حقیقی را که مرا توفیق داد که از ملت و آئین جد و پدر
بر گشته دین قویم و صراط مستقیم که از سواد اعظم مذهب سنت جماعت
است اختیار نمودم و شعار روافض را برطرف ساخته اثری ازان نگذاشتم
در آن وقت شاهزاده حاضر بود و این سخن بگوش میکرد از شوخ طبعی ضبط
خود ننموده گستاخانه در برابر پدر گفت که اگر از طریقهٔ جد و پدر گذشتن
روش محمود و طریق پسندیده است ضرور شد که فرزندان آن حضرت
چنین کنند ابراهیم شاه ازین شوخی و بیباکی او برآشفت و پرسید که

در روضه حضرت شمس الدین پیران صاحب که از مشاهیر اولیای دکن اند
مجلس کرده این امر را بعهود و مواثیق استحکام داده روز دوم که ساعت
سعید و وقت مسعود بود شهزاده ابراهیم را بروضه آورده در بالین قبر
شریف شمشیر خلافت در کمرش بسته چتر شاهی بر سرش افراشتند عموم
خلایق هجوم آورده مراسم تهنیت و نثار پاشی بجا آوردند دیگر روز از
مرحله برآمده بیرون قلعه فرود آمد کشور خان زری که درین مدت جمع
آورده برای همین روز نگاه داشته بود بلاتوقف حاضر آورده گذرانید
شاه علی دست جود و سخا بر عالمیان بگشاد از نوید عدل و انصاف خویش را
جمهور خلایق را صلا در داد و بانتشار این خبر طوایف انام از دور و نزدیک
احرام ملازمت پادشاه بسته قوافل روان گشتند و از عطیات او صغیر
و کبیر مالا مال آمانی و آمال می شدند بعد ازین زودی ابراهیم عادل شاه
رخت از سرای فانی بیرون کشید شاه علی بر جناح استعجال سمت دار السلطنه
روان گردید در باغ کشور خان که از شهر بفاصله یک کروه است فرود
آمده مردی پخته و سنجیده را بشهر فرستاد تا از حاکم و اعیان و اهالی دیگر
دریافت مزاج کند اگر چهره رسوخ و عقیدت شان بغازه اخلاص آراسته یابد
شرایط عهود و مواثیق بجا آورده مراجعت نماید حاکم دار السلطنت غلامی
هندی جید خان نام که در ضبط و نسق امور یگانه روزگار بود و در فدویت
و اخلاص بی نظیر درین ایام که پادشاه از جهان درگذشته بود دروازهای
شهر محکم بسته در آمد و شد مردم حزم بلیغ کار فرموده و در نگهبانی حرم سرا
شاهزادگان احتیاط کمال بجا آورده هر چند اعیان و معتبران بوی گفتند
و باعث شدند که یکی از شاهزادگان را بدر آرید تا بر تخت بنشانیم و چتر

نیست و مرض الموت است شهزاده در آنجا بلاتحاشا اذان و نماز
بر رسم شیعه میگذارد و در تتبع شعایر روافض جد می نمود در حالت اشتداد
بیماری این خبر وحشت اثر بگوش پادشاه رسید چون مار بر خود می پیچید خواست
که طهماسپ را در حین حیات خود بتخت نشین گرداند و زمام سلطنت بقبضه
اختیارش سپرد و علی را بقتل یا بزهر بگذارند بعضی از ستم ظریفان بعرض رسانیدند
که شهزاده طهماسپ نیز از اتفاق برادر کلان چاشنی گیر است در ترفض
زیاده از وی رسوخی پیدا کرده بغایت تنگ آمد گفت من خود چگونه عنان
اختیار خلایق که ودایع خالق اند بکف رافضی بسپارم و او را نیز محبوس و مقید
نمود و جهانداری و سلطنت بخواست ایزدی و مشیت الهی وا گذاشت چون مرض
پادشاه متمادی شده روی شفا و صحت اصلا نمودار نمی گشت اهل حل و
عقد در فکر دیگر افتادند کسانی که در شهر بودند به سلطنت برداشتن شهزاده
طهماسپ میل آوردند خواجه کمال لاری که بعد از این بکشورخان مخاطب میگردد
و دران ایام بحکومت ...گیری و دیگر پرگنات آن طرف مامور بود و تحصیل
زر آن ملک باو تعلق داشت و در ایام اشتداد مرض پادشاه زر لکها که
که تحصیل میکرد و اکثر بخزانه عامره نداشت بجهت استعداد و مواد سلطنت علی الخفا
پنهانی نگاه می داشت با امرا و اعیان با او همراز و موافق بودند در
باب تخت نشینی علی گفتگو می داشتند و ترغیب می نمودند و با متعینان لشکرخان
قلعه دار هیچ پیام فرستاد که هم پادشاه امروز فردا رسیده هر کس در فکری
علیحده افتاده است صواب آنست که شاه تعجیل را بکار برده شهزاده طهماسپ
را بتخت نشینی قرار بخشیده چتر شاهی بر سرش کرداند سکندرخان را این رای
معقول و مستحسن افتاد چندی از اعیان و ملازمان را از دور و نزدیک طلبداشته

وقتیکه هنوز شهزاده در قلعه موجود باشند آمدن من عقل نه تجویز نماید وجود آنها
باعث هزار آشوب و فتن خواهد شد اگر این عریضه شما از روی اخلاص
است همه شاهزادگان را بحضور بفرستند تا چشم جهان شان بر آرند
جنید خان عرضداشت نمود که نفری معتمد از حضور مامور باین کار بفرستند
تا بموجب امر عالی بعمل آرند پس شاه علی اعتماد خان نام را که از جمله معتمدان
درگاه بود و در سلک محلداران حضور منسلک باین کار فرستاد تا او
بموجب حکم سلطانی جهان بین آن شاهزادگان بر آورد و علی عادل شاه
همون ساعت که چیده برگزیده دانایان انجم شناس بود بدبدبه شاهی
و شکوه پادشاهی داخل مقر عز و شرف گشته تخت آبار الجلوس مانوس خود
فرو عزت تازه بخشید و عالمیان را بنور عدل و انصاف و داد و بخشش
خود بیار است و ارکان دولت و اعیان حضرت را فراخور حال
هر کدام به تشریفات لایقه و اضافات مناصب و اعطای خطابات
سرفراز فرمود و در اولین روز جلوس چکم لفظ علیا ولی الله در کلمات
اذان مزید نمود و خطبه باسقاط اسامی خلفای و اثبات اسامی حضرت
ائمه طاهرین علیهم السلام خوانده شد و همگی رسم و قانون عهد پدر را
برهم زده احیای مراسم عهد جد و فرجد نموده و در ترویج ملت تشیع و
تربیت شیعیان باقصی الغایت کوشید تا آنکه در پای تخت او مردم
خوب از ایران و توران و کرمان و خراسان فراهم آمدند و سه هزار
کس ازین مردم ملقب به تبرائیان مامور بودند بگفتن تبریانات العظیم
برروس الاشهاد و چه در سواری و چه در دربار و چه در کوچه و چه در بازار
گویند در تمامی شهر و در آنوقت در یک مسجد جامع نماز جمعه بطریق اهل التشیع

کریم جواب شان می داد که مسموع میرود که بعضی از امرا شاه علی را
سلطنت برداشته اند اگر ما درینجا قایم دیگری را کنیم باعث فتنه و آشوب
شود و مخالفت درمیان امرا و روسا افتد و مملکت و لشکر ویران و خراب
کرده باشیم تا آنها عنقریب بحوالی شهر رسند شمایان بدعیات و مقاصد
آنها بخاطر آرند وقتیکه باتفاق شما و آنها اثری که قرار یابد بهر کس که تخت نشینی
مقرر کنند من هم یکی از تابعداران شما هستم ایشان را باین نهج تسکین و
تسلیه داده دفع الوقت می نمود الحال که رسول شاه علی در رسید حاکم
و امرا و اعیان همه جمع آمده مجلس منعقد ساختند درین باب مشاورت
باهم نمودند از راه کیاست و درایت درمیان اهل مجلس گفتگو واقع
می شد هر کس بهر خیالیکه بخاطر رسید می گفت جنید خان یکبارگی از میان
مجلس برخاسته بآواز بلند گفت چون تمامی لشکر و اهالی و ادانی شاه علی
سلطنت برداشته و بدان راضی شده اند الحمد لله بسیار خوب است
من هم از جمله بندگان فدویت سرشت هستم و انا اول العابدین گفته
رخ بسوی لشکر آورده جبهه بر زمین بندگی و اطاعت گذاشت بعد ازان
از سایر اهل شهر بهمین معنی عهد و بیعت استوار گشت و عریضه بخدمت
شاه علی باین مضمون بودی که رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما
و فرود آ که خانه خانه تست + نوشته رسول را شادکام مقضی المرام روانه
نمود و اعیان و ارکان و سادات و قضات و اهالی و ادانی شهر
بملازمت شتافته و تهنیت بجا آورده نذر و نثار بتقدیم رسانیدند
و از عطایای آن بحر نوال شادکام و کامیاب می گشتند شاه علی باز
بجنید خان پیغام فرستاد که قول مشهور است که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

آشنائی داشت خط ثلث و نسخ و رقاع خوب نوشتی صوفی مشرب و
درویش کیش و قلندر روش بود بی قید و تکلف معاش داشت هرگز بر خود
زینت نمیکرد و خود را و منزل خود را نمی آراست بمجرد جلوس او رنگ
شاهی طریقه مرضیه نصفت و عدالت و رحمت و شفقت بخشش و سخاوت
آنچنان پیش گرفت که درین صفات در عالم علم گردید بر سپاه و لشکر سادات
و علما و شرفا و شعرا و مساکین و فقرا دست همت گشاد و زری که
ابراهیم پادشاه بگرد آوری آن سعیها نموده یک کرور پنجاه لک هون
فراهم آورده بود در قلیل الایام مثل ابر بهاری پاشید هر جا که درویش
گوشه نشینی بودی البته بصحبت او میرفتی اگر چه از قوم هنود بودی و او را
بر محک امتحان کشیدی اگر در وی حالتی یافتی رعایت کرده نگاه
میداشت و گاهی بصحبت او هم میرسید و الا رعایت کرده رضا
میداد هرگز مقید بملک و مال نشد و دنیا را نزد یک او چندان وقری
نبود و جهات دنیا را بنفران واگذاشته خود فارغ می بود گاهی که
با نزدیکان و مقربان صحبت میداشت پنج شش ساعت از هر جا
سخنان می شنود و خاطر را بحکایات و مقالات منشرح میداشت
چون از مجلس بر میخواست میگفت که دیدید که چه هذیان گفتیم بهر حال
این کسب و شب بهتر از آن است که در فکر ملک و مال و خلق باشیم
حالا رفته اند کی بیاسائیم اگر حیات باقی است دیگر گوئیم و شنویم چون
اوضاع و اطوار آن شاه آزاد مشرب بدین منوال بود و بگوش همنشینان
اطراف رسید حمل بر جنون و بی پروائی پادشاه آزاد مشرب کرده
دندان طمع تیز کردند و طبع جبلی شان بحرکت آمده خواستند که

ادا می شد آنهم بصد دشواری اختیار خان گجراتی نامی از امرای معتبر وسنیان متعصب بود و در تدین و تشیع و تشبث تمام داشت در روز جمعه مع اقوام و اقارب و توابع خویش مسلح و مستعد در مسجد جامع قدیم حاضر شده و دروازه مسجد را بکمال استحکام بند فرموده و جزایر و تفنگ و دیگر آلات حرب بر سقف مسجد نصب کرده و جوانان جری و مردانه بر آن گماشته خود مع جماعت خطبه نماز ادا میکرد اگر بند و بست باین آئین نمی آورد ممکن نبود که اسامی خلفای بر روس منبر بر زبان جاری متدینان دین خفی از سنوح این حالت دل تنگ گردیده باهم اتفاق نموده در صدد شورش و جهاد شدند نزدیک بود که فتنه عظیمه برپا شود اما از انجاکه علی عادل شاه رو به بهبود و سخاوشیوه مرضیه عدل و داد ورزیده بود ترحم و احسان بکمال رعایا و غربا و توقیر و تعظیم علما و فضلا بوجه ما ینبغی بجا می آورد و دادرسی مظلومان و ملهوفان و زر پاشی بر مستحقان و حاجتمندان می نمود و نیز جماعت کثیره که در عهد ابراهیم شاهی که تقیه را کار فرموده ظاهر بر خلاف باطن آراسته خود را سنیا می نمودند اکنون بر قعه اتقا از رخ برانداخته ظاهر برنگ باطن رنگیدند و پله آن طرف گران گردیده نایره فتنه سرکشیده فرونشست و شورش خلافیه ها همین دم فرو کشید آری مقرر است که پادشاهان را عدالت و دیگر از سخاوت ضمیمه عدالت کرده هردو شیمه کریمه مجتمع آیند جای حرف و طعن دوست و دشمن نماند علی عادل شاه شاهی بود کریم النفس بجدت طبع و جودت ذکا موصوف و چند کتاب متداوله از کلام و منطق و حکمت و نحو و صرف پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم

و به فرشهای ملون بیارا ستند بعد ازین را مراج خود با برادران و
سرداران و لشکر با ساز و یراق پنج شش فرسخ استقبال و پیشو آمده
با حترام و عزت تمام ملاقات گرفته بشهر در آورد مجلس اول در قصر
راماج که بآرا ستگی شاهانه و زیب و زینت خسروانه آرایش یافته بود
منعقد گشت عادل شاه اوّلا خلعتی خاصه که برای را مراج ترتیب
داده بود پوشانیده از پوشاک ماتمی بر آورد و مراسم تعزیت بتقدیم
رسانید بعد از ان سخن از وادی اشتیاق و آرزومندی سر داده
کلمات شیرین و مقالات رنگین که اساس دوستی را استحکام
و بنیان محبت و یکجهتی را استوار افزاید بشرح و گذارش آورد را مراج
نیز بکمال بساطت و انبساط سخنان دل آویز و مکالمات دلپذیر که
همه از سر توجه و التفات بوده ادا نمود بعد ازین عادل شاه هدایای
لایق و پیشکشهای شایان که برای را جه ترتیب داده بود گذرانید گویند
در ان پیشکش نقد شمرده لکهه هون و چند درج جواهر گرانبها و آلات طلا
و چند زنجیر فیل کوه تمثال و چند راس اسپ پری پرواز با ساز و یراق
و بعضی از ان با زین و لجام مرصع بلآلی و یواقیت بوده و چند شتر و آ
اقمشهٔ قیمتی از قصبهای مصری و خزهای رومی و دیباهای چینی و دیگر
اجناس نفایس که دیدهٔ نظارگیان را جلا و دلهای تماشائیان را
زینت و صفا می بخشید و از جمله جواهر یک الماس بزرگ بود بوزن
هجده مثقال که جوهریان قیمت شناس در بهایش خیره میماندند را مراج
آن همه آورده ها را به حسن قبول رسانید و خود نیز در لوازم خاطرداری
و الطاف گستری قصور نکرده به تشریفات ملوکانه و خلعتهای پادشاهی

که لشکرکشیده بر ملک و ولایت عادل شاه بی قیدانه به بیجانگر رفته ملاقات رامراج گرفته بالمشافهه والمواجهه مبانی دوستی و یکجهتی را استحکام بخشند بعدازان باتفاق باهم برسرانیدالشکرکشیده انتقام کشند

رفتن علی عادل شاه به بیجانگر بملاقات رامراج

علی عادل شاه بموجب قرار عزم رفتن بیجانگر مصمم نمود همدرین اثنا خبرتازه رسید که یکی از اولاد صغار رامراج که اعلق خاطر باو بیشتر داشت فوت شد ادای رسم تعزیه بهانه دیگر موجب رفتن بیجانگر قایم شد عادل شاه باوجود هزاران اندیشه وخطر و توکل بر لطف و عنایت کریم کارساز نموده از دارالخلافت برآمده متوجه بیجانگر شد رامراج باستماع خبر توجه عادل شاه امرای خود را بالشکر آراسته باستقبال فرستاده حکم نمود که ازسرحد که لب کشنا است منزل بمنزل شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیده و تکلفاتی که شایسته همچو مهمان عزیز باشد بجا آورده بمقر عزو شرف رسانند چون موکب عادل شاهی از کشنا عبور نمود سرداران بیجانگر بکمال احترام و تعظیم تمام لوازم ضیافات و خبرداری همه گونه بهر منزل و مقام بجا آورده می کردند تا اینکه بیک منزل بیجانگر رسیدند رامراج باآئین بندی شهر بیجانگر حکم فرموده تا در و دیوار و کوچه و بازار به قماشهای قیمتی و آلات و اسباب زینت فروگرفته رشک افزای مینو دارم گردانیدند و برلب دریا تنب بهدره که مکانی وسیع و فسیح با آب و هوای خوش و نزهت افزا بود نزد فرودگاه عادل شاه مقرر ساخته و سراپردههای فلک فرسا زربفت و مخمل و غیره برافراشتند

در پیش داشت حق تعالی بفضل خود بسلامت همدوش سرور و مسرت بمقر دولت رسانید صدقات و خیرات بیشمار بار باب حاجات و اهل استحقاق رسانیدند و سجدات شکر بهزاران عجز و نیاز بدرگاه دادار بی نیاز مجدد ساختند بعد ازین هرکس از سرداران و ندیمان و امرای رامراج و هر خاص و عام بیجانگر که ادراک شرف ملازمت و پای بوسی عادل شاه جوق جوق می آمدند از عطایای عادل شاهی از جواهر و نقد و خلع فاخر بقدر و وزن و شان هرکدام سرافراز گشته رخصت می یافتند تا مدت اقامت در بیجانگر همین اسلوب بود و هیچکس از مردم روشناس بیجانگر نماند که از عطیه عادل شاهی بهره مند نگردید خزانه عظیم عادل شاهی در همین داد و دهش در بیجانگر بصرف در آمد که بهرکوچه و برزن بیجانگر و اطراف نیز داستانهای همت بلندی و زر پاشی عادل شاهی بر زبانها بود بعد از آنکه تمهید و قبول امداد و اعانت در هر امر مرجوعه از رامراج موثق و مؤکد گشت و هرگاه قتیکه عادل شاه را ضرورافتد و احتیاج بکومک شود رامراج بمجرد اشاره بلا توقف و اهمال با لشکر گران رسیده دفع نماید و تادیب اعدا کوشد عادل شاه رخصت انصراف حاصل کرده متوجه دار الخلافت گردید بعد از رسیدن بمقر عز و شرف در تهیه اسباب و سرانجام مهم سازی و مواد عدو افکنی و ملک کشاهی وانتظام از اعدا در اندک مدت مواد و اسباب بهم رسانیده قصد مهم سازی بر مخالف قریب و جوار والی احمدنگر تصمیم پذیرفت بجهت آنکه حسین نظام شاه در دل غبار رسید اکرده اولا رسم مواخات و موالات که رسم تهنیت جلوس و ارسال نامه و پیغام بود مانند دیگران بجا نیاورد

دل جوئی بیش از بیش نموده گفت که مادر مشتاق شما را دریابید که بس
ارزومند دیدار و مشتاق لقا است و معتمدان حرم سرایان عصمت پیرا نیز
از نزد رانی رسیده عرض نمودند که پرده نشینان حرم سرای عفت و
عصمت و حجله گزینان مشکوی شوکت و سلطنت یعنی بی بی خاص راحت که
نسل راجه اجیت رای بود و عادل شاه را فرزند گفته بود و دخترانش که
نسبت خواهری با عادل شاه ثابت کرده بودند باقصی الغایت
آرزومند دیدار و ملاقات اند حرم سرای خاص به تشریفات قدوم
میمنت لزوم رونق تازه و زینت بی اندازه بخشند و دلهای آرزومندان
قرین فرحت و راحت گردانند عادل شاه از بار عام متوجه حرم سرا
گشته بی اندیشه و وسواس در حرم آمد رانی با دختران و دیگر خویشاوندان
باستقبال پیشوا آمده طبقی پر از جواهر ثمین که بجهت نثار شاه علی عالی
مقدار مهیا ساخته بود پیش آورده نثار نمود و بعد از آن بکمال شفقت
مادری ملاقات کرده بر مسند خسروانه که بهزاران زینت و زیب
آراسته بودند نشانیده و بکمال دل جوئی و خاطر داری با عادل شاه
سخن ساز کرده احوال پرسی می نمود و بتوجه دلی ابواب تسلیه و تسکین
گشاده متعهد اعانات و امداد در وقت ضرورت و امور مرجوعه گشته
خلعتهای فاخره که بجواهر و مروارید ترصیع یافته بود با طبقهای زرین
که پر از لعل و یاقوت و در و مرجان بوده گذرانیده رخصت انصراف
داد و عادل شاه از آنجا بخوشی و خرمی مالا کلام مراجعت فرموده بمقر
عز و شرف خود آمد سرداران و ملازمان و سایر فدویان درگاه
عادل شاهی بشکرانه آنکه از محل خطر که هزاران ظنون و اندیشها

خرابی تعاقبات عادلشاهی سرگرم بود چون زده راه بر او پیش گرفت
نظام شاه نشنید در خود تاب مقاومت نیافته رو برتافت عادلشاه
از تعاقب او دست بر نداشته پیش پیش میرفت و راه از پس
طریق می پیمود لشکریان او که در آرزوی چنین روز عمرها بسر برده بودند
دست اطاول کشاده داد بیدادی میدادند چنانکه در سرحد نظام شاه
قدم که گذاشتند در تلف و تاراج هیچگونه قصور نمی کردند غرور و عجب کرده
بآن سرحد رسیده بود که چون عادلشاه پیش آهنگ بود در هر منزلی
که آب و هوای خوش یافته فرود آمده عادلشاه مقرر می شد و سراپردها
بر می افراشتند منسوبان را امراء از رسیده همانها را برای امراء
خوش کرده بزور خیمهای عادلشاهی از آنجا برکنده این سراپردها
را امراء نصب می نمودند چنانچه یک روز بود که سه مرتبه خیمه امراء
استاده کردند عادلشاه بنابر لاچاری مصلحت وقت اغماض
میفرمود و مقصود کافه از این تحویل نه تنها نقل مکانی بود بلکه تشدید
و نفاذ حکم مرکوز داشته میدید که مهابت خود که در دل سلاطین
تا کجا اثر کرده است بهر حال بهمین اسلوب در ملک نظام شاه
نهب و غارت کنان پیش پیش میرفتند نظام شاه را پایداری در احمدنگر
صرفه نکرده راه دولت آباد پیش گرفت و در قلعهٔ آنجا متحصن شد کار بجائی کشید که
تا چنبرهٔ دولت آباد پامال گرده خرابیهای گوناگون بوقوع در آوردند
درین مملکت وسیع طولاً و عرضاً هیچ معموره بسلامت نمانده و خرابی
احمدنگر نیز بدستور یکی زراعات و باغات با خاک برابر گشته و عمارات
و مساکن جملگی انهدام یافته خانهای خرد همه آتش زده عمارات

دویم باتفاق تفاول خان پیشوای عماد شاه در تعلقات عادل شاهی درآمد در صدد خرابی بیشتر بود و اراده آن داشت که قلمرو عادل شاهیه را در حوزه تصرف خویش درآرد

لشکر کشیدن علی عادل شاه باتفاق رامراج بر سر نظام شاه و تباهی ملک احمدنگر

علی عادل شاه پس از تهیه مواد و اسباب لشکر کشی پیشتر از خروج ایلچی چرب زبان بجانب حسین نظام شاه فرستاده پیغام داد که اگر ارتباط قدیمی و دوستی در عهدی بحال و رونق ماندن خویش منظور باشد قلعه سولاپور و کلیان را بمنسوبان درگاه واگذارند و دوستدار خود را ممنون منت دارند و الا ان توجه رایات عالیات را هیچ عایقی و مانعی نماند منتظر باشند حسین نظام شاه بمجرد که این پیغام هوش ربا اصغا فرمود عنان تمالک از دست داده سخنهائیکه نه از مقام دوستی باشد بر زبان سرداده ایلچی را ناکام بازگردانید عادل شاه که بر سر بهانه بود بمجرد رسیدن جواب تلخ رایات عالیات برافراشته از مقر عز و شرف حرکت نموده کسی را بجهت اطلاع بسمت بیجانگر روانه فرمود رامراج بموجب عهد و قرار بلا توقف با لشکر گران بسمت بیجاپور راهی گشت در ده فرسخی از شهر در مقامی که تعیین یافته بود ملاقات هر دو پادشاه باهم واقع شد باتفاق بر سمت مخالف بتأنی روان شدند چون خبر توجه عادل شاه باتفاق رامراج گوش زد نظام شاه و تفاول خان شد بر سر حساب شده در کر داب تردد افتادند تفاول خان که در رفاقت نظام شاه قدم راسخ نموده در

ضمن این معنی صلاح کار خود می دید عادل شاه ازین اوضاع امراء
و تساهل او اندیشناک گردید که امراء اگر با اعانت با مصر است پس
مدارا با خصم چه گنجایش دارد و ازین مدارا ابتری کار خویش است پس از
از اعانت والداد مایوس گشته توکل بر لطف و کرم خداوند متعال
درست کرده با جمعیت خود آماده حرب گردید و بنفس نفیس متوجه
لشکر نظام شاه شد دست همت و جان بازی گشاده آتش حرب را
اشتعال داده و تهوری را بدرجه قصور رسانید و پیشتر ازین خود و قطبشاه
یله عادل شاه را گران یافته جانب قوی از دست نداد و از رفاقت
نظام شاه خود را یکسو کشیده بود نظام شاه در مقابله عادل شاه چندی
پا راسخ و قایم کرده بجنگ کوشید اما آخر ته هم آنکه مدارای امرا در نیوقت
محض زور و فریب خواهد بود و پای ثباتش از جا لغزید و از معرکه خود را
بیک جانب کشید عادل شاه چه مردانگی را بروجه اتم و اکمل کار بسته
عرصه را بر نظام شاه تنگ کرد اینچنانکه نظام شاه از دایره هلاکت
نفس خود را بیرون آوردن غنیمت شمرده از اساس و اسباب سلطنت
پدر واگذاشته بدر رفت غنیمت بسیار از فیل و اسپ و غیره و همه اسباب
جهانداری از علم و نشان و دمامه و ماهی و مراتب خصوص نشان سبز
که عنایت کرده پادشاهان گجرات بود و بآن نظام شاهیان را فخر
و مباهات حاصل بود همه در تصرف عادل شاه در آمد و بنصرت و ظفر
مخصوص گشت و از آن تاریخ عادل شاه نشان خویش سبز قرار داد
و پیشتر از آن نشان زرد می داشتند بعد ازین عادل شاه را امراء را
بر معاودت باعث گشته همه در حوالی شولاپور رسیدند تسخیر قلعه را بر

قالیه کشاده و اسباب جنگ بنه و غیره آن به بیجاپور آوردند آخر نظام شاه
درین مرتبه با عادلشاه مصالحه کرده و از کلیان گذشته مبادا منازعت در
نوردید بعد از آنکه درین مدت سه چهار ماه خرابی ملک و پریشانی عالم
بآن قدر بظهور آمده بود عادلشاه را امراج را ترغیب بر معاودت نموده
هر یک بدار الخلافت خود باز رسیدند

لشکر کشیدن عادلشاه باتفاق رامراج نوبت دویم بر نظام شاه و بنای قلعه شاه درگ

بعد ازین حادثه عظیمه نظام شاه خون جگر خورده در صدد تدارک و
تلافی درآمد سال دیگر با قطبشاه طرح مصادقت انداخت و جهت استحکام
مبانی محبت نسبت قرابت را هم ضمیمه آن ساخت دختر خویش جمال بی بی
را در عقد مناکحت ابراهیم قطبشاه درآورد و نسبت پدر فرزندی در میان
آورده سال دوم باتفاق قطبشاه و عماد الملک متوجه تعاقب عادلشاه
گردید بمحاصره کلیان پرداخت عادلشاه ازین اتفاق مخالفین و
یورش ایشان خبر یافته ضرورتا باستمداد رامراج ملتجی گشت یکی از
از معتبران را نزد رامراج فرستاده استمداد نمود رامراج که خود کرده تسلط
و استقلال بود در ایذای و تسخیر سلاطین میان بهانه میجست بلا عذر با دو لکهه
احشام و پنجاه هزار سوار برآمده به عادلشاه ملحق گشت و
پیشتر روان شدند مقابل خصم بفاصله یک دو فرسخ فرود آمدند اگرچه
بر سر کهی و غیر آن در میان مردم طرفین جنگ به سبیل اتفاق واقع می شد
اما رامراج با نظام شاه طریق سلوک مدارا مرعی داشته در امر مصاف و
مقابله تساهل می نمود غرض از تفتیش آن بود که مگر قصه بصلح انجامد و در

در طرفة العین آن کوه عقدها و عقود را کالعهن المنفوش ساخته تقویت
اسلام و مسلمانان بظهور آورد شرح و بسط این مجمل آنکه رامراج در
اصل از چاکران رایان بیجانگر بود و بمرور دهور رسید در روزگار و مساعدت
بخت کامکار بلا زحیم و سهیم بر تخت بیجانگر مستولی گشته و باستقلال فرمان روا
ولایت بیجانگر شده و بیجانگر شهری بود بس عظیم و آبادان که بلده و
پوره جات و مضافات آن نسبت در بیست فرسنگ طولاً و عرضاً
آبادانی داشت که چند کوهها و دریاچه‌ها در خلال آبادی آمده بود
و ولایت تابعه او نیز بکمال وسعت و فراخی بوده است چنانکه
میگویند شصت بندر و چندین حصین و قلاع متین و چندین
کان زر و الماس و زمرد تعلق بدو می داشت و نیز بسیار
از اشیای قیمتی درین ولایت پیدا می گشت و فی الحاصل تمامی
ولایت بیجانگر بیست کرور هون بوده و بیشتر سه چهار لک سوار
و نه ده لک پیاده در پای تخت او می بودند در سنه که تمامی
عرصه دکن بیک چراغ اسلام منور بود یعنی همین یک سلطنت بهمنیه بود
بود فرمان روایان بهمنیه پیوسته بتوفیق حق تعالی با کفره فجره با جهاد و غزو و مقابله
می نمودند اکثر بفتح یابی مخصوص شدند و گاهی زخمی هم میرسید اما
بساط نقابی چیده می شد بعد از آنکه دولت بهمنیه زوال
پذیرفت ملوک طوایف بهم رسیدند بجای یک حکومت پنج شش
فرمان روا در دکن سر بر آوردند اکثر با یکدیگر نزاع و نفاق میداشتند
هر یکی در خرابی دیگری میکوشید صلاح خود در فساد دیگری می دید
ناچار اینها را در حفظ قواعد محبت و یگانگی با رامراج و استمداد

بر اقتضای مصلحت وقت موقوف بر وقت دیگر داشته بمحاصره اش نپرداخت بجهت
آنکه اگر درین وقت مفتوح گردد شاید راجه که شوخی و سرکشی در سرشت خویش
آورده بود قلعه را به تصرف و قبضه خویش دارد لیکن در آن فرصت
باستظهار راجه در محلی که قلعه قدیم موسوم به نلدرگ بنا نموده یکی از
راجهای پیشین بود و مندرس و منهدم گردیده و از سر نو بنیاد و کنگره
بنای تازه برآورده باستحکام تمام باتمام رسانیده موسوم بشاه درگ ساخت
و آنرا از مردم خوب جنگی کار دیده با سرانجام و ذخیره فراوان پر کرده معاودت
بدار الخلافت نمود و راجه بمقر خویش نهضت نمود در وقت معاودت
از تعلقات سلاطین اسلام برده کشیر از هنود و مسلمانان بدست آورده بلکه
بعضی جاها را بکسوبان خویش سپرده و برادر خود و بنگاددی را با پاره
فوج بر لب کشنا گذاشته تا دست بردی در تعلقات اهل اسلام نموده باشند
خود داخل بیجانگر شد عادل شاه هم درین سال باغ نورس که در اوایل
روز ورود آنجا جلوه افروز شده بود و تهنیتهای جلوس و نذور و
نثارها از مردم شهر و حوالی پذیرفته بود پیوسته بهمین و بهار کی فرا گرفته طرح
آبادانی انداخت و به شاهپور نامید و در چند روز باستحکام تمام آن انجام
بجهان معموری رسید که مثل بلده گردید گویند در عهد سلطان ابراهیم ثانی
خانه شماری شاهپور گرفته بودند نه صد هزار خانه بقلم آمده

ذکر غلو طغیان راجه و سکالیدن پادشاهان اسلام دفع شرارت را

چون طاغی بی نتاج بدرواج راجه را هم حرف عون بی عون سبب
بطر و غرور متزاید گشت و باد پندار و بخار استکبار در دماغش پیچیده نخوت
مالا عیری از نفس خبیثش پیشش و ننگیم حقیقی بتازیانه قهر قادر که الغرق

و حمیت اسلامی بر خود می‌بیند صلاح دینی و دنیوی خود در فعلش نمی‌دید
با هواخواهان صلاح اندیش و وفاداران صداقت کیش درین باب
مشاورت نمود و صلاح کار جستند و گفت خود اول جهاد و غزا با کفار
شقاوت پیما بر اهل اسلام عموماً بر ذمهٔ سلاطین دیندار خصوصاً فرض
و واجب است و نظر بامور دنیوی نیز باین کافر سرکش بدسیرت
و سیه مست بادهٔ غرور و نخوت نشد تا آنکه بمقابله پیش آمده نشار غرور
از پیالهٔ دماغش نشد و زیر نه زیستن اهل اسلام و انضباط امور سلطنت
اصلا ممکن و متصور نیست پس همت عالی نهمت ما بر آن قصد آمده است
و عزم صادق نموده ام که کمر توکل علی الله بر میان عزم راسخ بسته
کرده با این حربی واجب القتل مصاف دهیم و شرف غزا دریابیم اگر
بعون و لطف کریم کارساز بر ظفر یابیم رونق افروز دین و اسلام
شده باشیم و جمیع اهل اسلام را از جنگ شرور او بیت خبث نجات
بخشیده باشیم و اگر معامله دیگرگون شود خود بدرجهٔ اعلای شهادت فایز
گشته از سرخ رویان عرصه محشر شده باشیم البته در هر دو شق احدی الحسنیین
حاصل خواهد بود پس صواب دید شما دولتخواهان درین چیست کشورخان
لاری و ابوتراب شیرازی که از معتمدان درگاه و فدویان دولتخواه
بودند بعرض رسانیدند که راجه صاحب شوکت عظمی و ابهت کبری
است که لشکر عظیم و احشام بسیار و خزینه فراوان دارد و مهابت او
در دلهای خلایق عظیم اثر کرده است بدون اتفاق بی نفاق جمیع
روسای اسلام قصد قتال او بیفایده است و بی این تدبیر پنجه بر پنجه
او زدن خود را در معرض هلاکت آوردن است صواب نیست

و استعانت از وی در هنگام دفع اعدا ضرورت شد پس این همه
امور اسباب و مواد بدمستی و غرور را رواج شد هرگاه که بتقریب امداد
و اعانت لشکرکشی درین ملک می نمود با وجود عهد و قرار علی عادلشاه
و مصالحت او بی حرمتی بسیار با مساجد میکرد و با مصاحف شریف
بی ادبیها می نمود و در هنگام معاودت هزاران نفوس از هنود و مسلمان
ازین ملک اسیر می برد و تعلقات ایشان را بشوخی و جبر اخذ نموده
بسپاهیان خویش می سپرد و علی الخصوص در این سفر و هم که بامداد
علی عادلشاه با احمدنگر یلغار کرده تا دولت آباد و جبر خرابی و
پایمال رسانیده بود غرور و طغیان را بدرجه قصوی رسانید و طرحش
از جاده اعتدال بالکلیه منحرف گشته تغییر اوضاع قدیمه نمود و وکلای
سه پنج پادشاه که مدام مقیم در حضورش می بودند و را باهم نشستن با آنها
سلوکی که می نمود و لطایف و چربانیها که می داشت و در خلوت می طلبید
و به بشاشی و گشاده روئی تکلم می نمود همه فروگذاشت گاه گاه
بر سر دیوان بار می داد و با نشست و نشست حرف می زد و برخلاف
دستور بدیشان از حکم نشستن منع می نمود و در جلو حکم سوار شدن نیز دی
نمی نمود و نظر بر ضعف اهل اسلام که اینها در نظرش حقیرترین و ضعیف ترین
همه اصناف فرقه فرا می آمدند از ایشان بی وسواس و بی خطر گشته سرشار
باده غرور و انانیت گردید و مصدر اینهمه شناعتها و شوخی ها
می شد علی عادلشاه اگرچه بنا بر رواج رابطه و دوستی عهود و مواثیق
انچنان منظور داشت که دیگر از سلاطین اسلام را نبود اما ازین
بی باکی و ناپاکی خاطرش سیر آمده گرانی کمال بهم رسانیده از غصه

که بواسطهٔ اموری چند دنیاوی در میان متخلل گشته باهم برطرف ساخته
و یکتا دل و صاف قلبی گزیده مصداق انما المؤمنون اخوة گردیده و
بالاتفاق بر همه کافر حربی که دشمن دینی و دنیویست خروج کرده
جوش غرور و سرمستی را از دماغش فرونشانند و کافه مسلمین را
از شر او ایمن گردانند البته در ضمن این معنی نکونامی در دار دنیا و آخرت
از مثوبات در عقبی حاصل خواهند کرد و آثار این حسنه و نتایج این فضیلة
تا دیر دور از بر صفحه روزگار پایدار خواهد ماند اگر العیاذ بالله این صلاح
دینی و دنیوی را تلقی به قبول ننموده بر نفاق و نزاع قدیمی خود مانده
ذلت و خواری و زبردستی طرفة العین بر خویشتن گوارا دارند با وجود
نقصان دینی و خسران اخروی در اندک مدت یقین است که
آن کافر خباثت کیش دفعه دفعه هر یک از ما و شما را زیر پنجه قهر
و تسلط خود آورده اعلام طغیان و کفران بر سپهر برین خواهد افراشت
و احدی را از اهل اسلام در خطه دکن باساز و برگ نخواهد گذاشت
عادل شاه چون این مطلب دلخواه را گوش گزار کرد، عروس مقصود
را در کنار آرزو یافته به درجه قبول و استحسان رسانیده عهود و مواثیق
موکد گردانید و جهت مزید تاکید این پیمان و استحکام بنیان مصادقت
نسبت وصلت و قرابت در میان آورد تا آنکه برضامندی طرفین
و استحسان جانبین خواستگاری چاند بی بی سلطان بنت حسین نظام شاه
بجهت علی عادل شاه و خواستگاری بی بی هدیه سلطان خواهر عادل شاه
بجهت شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه تقرر یافت و هم بر آن قرار
یافت که بعد از فراغ جشن شادی و ادای آرایش محفل طوی جانبین

که اوّل با هم اتفاق باید نمود و آنگاه قصد مقابله او درست باید کرد عادلشاه
را این رای مستحسن افتاده و آنرا تلقی به قبول فرمود و لاکن چون نظام شاه
از وی بدل رنجیده و کینهٔ عظیم راسخ داشت در صورت پذیری این دعا
متردد بود و از اتفاقات حسنه آنکه قطبشاه بسبب قرب جوار از دست
کفار بیجانگر بجان آمده همیشه خونین دل می‌بود و خون جگر میخورد و این
آرزو همیشه از خدا می‌خواست و نظام شاه نیز چون از نبردها مکرر
مغلوب آمده شکستهای فاحش خورده ملک و مال بتاراج داده بود
و فیل و اسب و علم و نشان و سراپرده و سلطنت را باخته همیشه غم و
غصه میخورد و دست بدندان حسرت می‌گزید و در تلافی و تدارک آن
و صلاح کار تدابیر می‌اندیشید چون دانست که قطب و عادلشاه
پشتیبانی و تقویت را مایل است تا رامراج درمیان است عروس
مدعا را در کنار آرزو کشیدن از جملهٔ محالات است اول در دفع
رامراج باید کوشید آنگاه چون این پشته عادلشاه خالی ماند بهر حیله
که ممکن باشد با او انتقام باید کشید و این هم میدانست که دفع رامراج
بی اتفاق و معاضدت عادلشاه از جملهٔ متعذرات است بناچار
به صلح عادلشاه گرائید و در دوستی و مصاحبت او رغبت تمام بهم
رسانید و باتفاق قطبشاه ایلچیان کاردان نزد عادلشاه روانه فرمود
و بساط مصادقت و موالات گسترانیده کاغذ قاعده ملا پوکه ما و تو
نزاع و پرخاش تنها بهم فرستاده پیغام داد که اهل اسلام را بتوحید
و یگانگی خالق اکبر و نبوت و رسالت شفیع روز محشر و برگزیدگی امامت
ائمهٔ اثنا عشر علیه السلام گرویده لازم است که کدورت و نزاع باهم که

درج برتری و کامکاری بی بی هدیه سلطان به طلعت جهان افروز خویش
ساحت احمدنگر را نورانی گردانید چون از کار شادی فراغ دست داد
به طبق عهده و قرار تهیه مواد و اسباب جنگ و عدو افکنی درآمد و در قلیل الایام
سامانی که باید و سرانجامی که شاید رسانیده و پرداخته مستعد و آماده جهاد
گشتند چون سخن در آغاز مقدمه منازعت و بسط بساط جنگ افتاد قرار
چنان یافت که اول بادی این امر و سلسله جنبان این کار شمشیر عنبیه هیجا
شیر صحرای وغا بهرام سمای صولت و شجاعت ضرغام بیدای جلادت و بسالت
علی عادل شاه گردد و آن شاه زینت سپهر حشمت ایلچی چرب زبان چیره اللسان
را لطف‌ها را مزاج تکمیل کرده پیغام داد که قلعه کلیانی و رایچور که تغلب در تصرف
او رفته باز گذارد و دار سر آن دو قلعه گذشته راه و رسم آشتی نگهدارند
و گرنه آماده جنگ و قتال گردد و حسین که آن پیام شنید پیاله غرور و رایش سیل القوی
آمیز شنیده از جا رفته بر هم زده بدی نمود و در جواب آن مضمون این
بیت ادا نمود بیت جهان مرا تا به جسم زمین \ همین گو بیت باز
گو هم همین - و ایلچی را بیجان ساخته مشت امان جان گذاشته به در نمود و گاه
مقتضی پادشاهان اسلام که مدام در حضور او بودند نیز حکم اخراج نمود

ذکر لشکرکشیدن علی عادل شاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطب شاه و علی برید به اتفاق بصوب بیجانگر و مصاف دادن با رامراج و ظفر یافتن بروی

بعد از مراجعت ایلچی و وکیلان از بیجانگر حسین نظام شاه و ابراهیم قطب شاه
و علی برید با افواج گران و ساز و سامان فراوان از مقر خلافت خود برآمده
به سمت بیجاپور روان شدند درین هنگام برهان عماد الملک به سبب کدورتی

باتفاق یکدیگر با ساز و سامان شایان بایست حالیات بقصد سفر احمدنگر دار بیجاپور گردید

بیان وصلت عادلشاه با چاند بی بی سلطان و مواصلت بی بی هدیه سلطان با شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه

پس هر دو طرف در تهیه مواد و اسباب عیش و طرب در آمدند و بتاریخ
آرایش بیجاپور و احمدنگر و آیین بندی هر دو دار السلطنت
بوقوع آمد در و دیوار و کوچه بازار هر دو شهر آرایش مینو یافت و هر صغیر
و کبیر و برنا و پیر اینجا و آنجا بعیش و طرب گرائیده عرایس عیارت در کنار
آرزوها یافتند قفل از گنجها و بند از خزانها برداشته دار زر و گوهر و خلعت
و جواهر وقف عام گردانیدند و همه سر کوچه و برزن غلغله شادی و غلغله
نشاط و خوشحالی تا گنبد اعلا رسانیدند رقاصان ناهید صدا در هر جا
و هر مکان بجلوه در آمده باواز دلربا زهره را از سقف سما بر بساط خرمی
می آوردند و مطربان خوش آواز در هر انجمن داد سحرسازی داده آب
از جریان و مرغ از طیران باز می داشتند در بزمهای خاص و محفلهای
عالی دُرریزی و جواهر بخشی که بی دریغ می شد و بر هر کدام از خواص و عوام که
نثارها میرفت بکدام بیان شرح توان داد که قلم از تحریر آرایش آن
محفلها عاجز و زبان از تقریر آن دُرپاشی و جواهر بخشی قاصر چون ایام عیش
و نشاط متمادی شد مدت سه ماه در جشنهای شادی و مراسم طرب سازی
انقضا یافت هر یک آن دُر مکنون درج عفت و عصمت را در محمله
نازدانه دولتشاه تخت بختیاری فرستادند و درة التاج شاهی شهریار
خضر بیج تحوّر سی و بختیاری چاند بی بی سلطان دار السرور بیجاپور را بقدوم
میمنت لزوم خود منور ساختند و برج مهتری بزرگواری گوهر

گویند جمله لک سوار و پنج لک برقنداز و تیرانداز با هر سه فوج موجود بوده اولواء
پیشین حسب الحکم معمور راه گذرهای آن بستن برج و حصار و بهم چیدن توپهای
جهان آشوب باستحکام سد سکندری چنان دادند که وهم و گمان را هم مجال عبور
از آن راه نماند تا سوار و پیاده را چه رسد چون افواج اسلام بر لب کشنا رسیدند
رهگذرها مسدود یافتند در تدبیر عبور در آورده جاسوسان را هر طرف گماشتند که بر چپ
و راست و زیر و بالا سه چهار منزل رهگذر لشکر تشخیص نموده بیایند ماهران
آب شناسی چهل کروه از پس و پیش رفته تحقیقات آب کرده آمدند
چنان ظاهر کردند که درین مسافت اگر چه دو سه جا گذر آب پیدا است اما گذرگاه
که چنین لشکر با بهیر و بنگاه و توپهای خوب زن و فیلها و شتران بی خطر گذر تواند کرد
جز معبر معتاد که کفار آنرا در گرفته اند نیست سلاطین دیندار کامگار در ژرف دریای
اندیشه افتاده دانایان کار دیده را بخلوت طلبیده درین باب مشوره
نمودند عقلای تجربه کار بعد از کنکاش بسیار غواص فکر را در بحر چاره سازی
بغور رسانیده چنان گوهر تدبیر بدست آوردند که گره کشائی این عقده منحصر
در طریق حیله و فریب است و خود از قافله سالار مجاهدین سید الانبیاء و المرسلین
در بیان اثر وارد است الحرب خدعة و آن اینست که شهرت کنند که از
محل غیر معتاد بزور شناوری اسپان دریا گذره در خاص و عام داده
از رهگذر مسدود معهود برخاسته دو سه منزل بالا رفته خیمه و خرگاه برای نمود
ایستاده کنند و بهیر و بنگاه و بازار آنجا [illegible] آورند و چندین هزار کده و سبد
آلات شناوری موجود سازند الله کفار بتوهم آنکه مسلمانان دست از
جان شسته از راه غیر معتاد گذشتن اراده داشته سر راه آنها باید گرفت
بضرورت از آنجا برخاسته مقابل لشکر اسلام آمده دست و [illegible]

که با نظام شاه داشت همداستان نشد و از ادراک شرف جهاد بی نصیب ماند
چون افواج سلاطین ثلاثه در تعلقهٔ عادل شاه قدم گذاشته در حوالی تالیکوته مضرب
خیام نمودند و از طرف عادل شاه لوازم ضیافت شاهانه و مدارات
خسروانه تقدیم اوانی اقسام ماکولات و انواع مشروبات و اجناس طعمهای لذیذه و
اقسام فواکه نفیسه و حلویات گوناگون و مطعومات بوقلمون و اشربهٔ خوشگوار
و ریاحین عطر بار بر روی کار آمد آنقدر رنگهای الوان نعمت بر سفرهٔ اخلاص
چیده شد که ذلهها برداشته شده هیچ فرد از خاص و عام از خوانچهٔ ضیافت
بی نصیب نماند بعد ازان ملاقات هر چهار ارکان اسلام با آئین بهین و
اسلوب خوش آئین همدر انجا بوقوع انجامید و از سر نو عهود و مواثیق در باب
جهاد و ثبات قدم در امر مشروع تجدید بالمشافهه و المواجهه سمت تاکید
پذیرفت سلاطین اسلام هر یک بقلمرو خودها احکام فرستادند که از هر طرف رسد
و غله ما یحتاج لشکرها بهم رساند اولی و اهتمام منسوبان آن کاربار دوی هر یک
پادشاه رسیده باشد و از انجا رایات ظفر آیات برافراشته بسمت بیجانگر روان
شدند چون خبر اتفاق ارکان اربعه و نهضت نمودن با افواج جهان آشوب بقصد
جنگ براملراج رسید اصلا بفروتنی نیاورده و بیم و هراس بخاطر راه نداده
بر سر غرور و پرستی خود مصر ماند و بتهیهٔ اسباب جنگ و فراهم آوری سپاه درآمد
نخست برادر خود را با بیست هزار سوار جرار و یک لک پیاده برقنداز و پانصد
فیل کوه تمثال روانه کرد و از عقب او برادر دیگر را بمضاعف آن سرانجام نموده
داده تکمیل نمود و حکم نمود که پیشتر از رسیدن افواج اهل اسلام بر لب کشنا رسیده
گذرهای آب مسدود سازند چنانکه افواج مسلمانان را امکان عبور نشود و بعد ازان
خود با لشکر انبوه از جنود ملخ بازمید ازان نواحی ملک کرناتک روان شد

فوج اسلام از آنجا معاودت نموده بتهیه سامان و سامان از معبر [illegible] عبور
نمودند چون کفار از عبور بیشتر لشکر اسلام مطلع شدند نتیجه سعی و جهد خود را باد در مشت
دیده بر غلط کاری خود و آسف و ندامت خورده انگشت حسرت گزیدند و از ملاحظه
شکوه لشکر اسلام هراس بقیاس پیدا کرده تمام شب بزلزال گذرانیدند و
از پشت زین جدا نشدند چون صبح دمید و تاجدار خاور بتخت زرین مشرق
برآمده دیوان گرم ساخت سلاطین سرگرم جنگ شده بهادرانه صفها بیاراستند
در هر فوجی از افواج چهارگانه دوازده نشان علم بپا کردند که بر سر یکی آیت
نصر من الله و فتح قریب بخط جلی نوشته با نام نامی یکی از ائمه اثنا عشر علیه السلام
مزین گشته بود و میمنه از علی عادلشاه متانت و رصانت گرفته بود پذیرفته
و میسره از قطبشاه و علی برید استواری یافته و قلب بحسین نظام شاه زیب
و زینت گرفته و فیلان جنگی [illegible] بکوه [illegible] و ادا بپای آنها
زنجیردار پیش رو داشته معتصم بحبل المتین التوکل علی الله گشته [illegible]
روان شدند [illegible] جبال شامخه را از هره از هم [illegible] و صدمتی که [illegible] خون
آشام از بیم در حجاب خامس [illegible] از [illegible] و شورش کوس و طبل گنبد
گردون بسان گنبد [illegible] درخروش آمده و از نعره‌های بهادران و هایهوی دلیران
وحشیان را صحرا و ماهیان را دریا تنگ‌تر از زندان و قفس گردید کفار چون
دیدند که لشکر اسلام باستعداد تمام با فوجهای آراسته می‌آیند [illegible] از غایت
غرور و بدمستی است بی آنکه اهتمام در صف‌آرائی کنند بهیچ [illegible]
ساز و با یکدیگر مختلط و درهم آمیخته رو بلشکر اسلام آوردند و در آن هنگام [illegible]
مرصع نشسته بود و هرچند [illegible]
[illegible]

آنکه خواهند کوشید درین فرصت کفار فوجی از سواران سبد برگزیده که چاق
نفس و در شناوری توانا باشند از لشکر جدا کرده تا فلان طرف گذار معتاد
که کفار سهل تر انگاری کرده و از آنجا برخاسته بجانب دیگر رفته اند بفرستند تا آنها
بلا مزاحمت از آن راه عبور نموده مکانیکه کفار هیچ معسکر استحکام داده مانع گذار
مسلمانان شده بودند بدست آورده قایم نمایند بعد ازین تمامی فوج
بسهولت و جمع خاطر از آب بگذرد غیر ازین حیله دیگر تدبیری بهتر متصور نمی آید
سلاطین اسلام این رای را پسندیده بکار بند شدند و آوازه عزم عبور از جای
دیگر در میان خلق در داده با تمامی فوج بهیر و بنگاه از موضع اقامت کوچ
کرده بر کنار آب چند مسافت طی نموده جائی فرود آمده در تهیه اسباب
عبور و استعداد شناوری شدند غلغله در لشکر بیجانگر افتاد که ترکان از پس گذرگاه
دست برداشته کوچ کرده بجانب دیگر رفتند پس ضبط و حراست اینجا مارا چه سود
هر طرف که آنها گذار مقرر نمایند آنجا حراست و مزاحمت باید کرد پس از آنجا
برخاسته بمقابل لشکر اسلام خود را رسانیده در منع و مزاحمت مجد شدند چون
اراده الهی بر مقتضای کریمه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون بفتح و نصرت اهل اسلام و شکست و زوال اهل کفر و
طغیان تعلق گرفته بود کفار قاعده دشمن را از دست داده از حراست و ضبط
آن معبر معتاد غافل ماندند و هیچکس را بحراست آن نگذاشتند سلاطین اسلام
بر طبق قرار داد فوجی چیده چیده که هم اسپ یراق و زورمند و هم سوار کارزما
و تنومند باشد از میان لشکر برآورده در دل شب بسوی معبر معتاد گذرگاه
مشهور بیلغار فرستادند آنها بلا مزاحمت و بلا حذر از آب عبور نموده جائیکه
کفار آنرا استوار نموده بودند اول بقبضه آورده پا قایم کردند بعد از آن تمامی

رسیده برگ افشان خزان جلوه می دادند کفار لعین ور انبوهی و کثرت
خود و نوید و عطا و بخشش سردار در حرب خیره کی و چیره دستی را بدرجه
کمال رسانیدند پنجاه هزار باندار یکدست باینها سر دادند و همچنین
ضربهای بهمان آشوب را پی هم آتش دادند و پیاده کان بیجانگری
دلیر سرشته با شمشیر و بندوق کار به جسارت و جهالت شده
بشوخی تمام بر سر لشکر اسلام ریخته خیره کی بظهور آوردند آخر بشورش
غلبهٔ کفار میسره لشکر اسلام را تفرقه در گرفته جا گذاشتند نظام شاه
بعد از اطلاع این معنی یکی از امرای معتبر بر سر راه قطبشاه دوید فرستاده
بجانب خود طلبید و باتفاق بر کفار حمله آورده جای خود قایم کرده
در حرب و نبرد مردی و مردانگی را داد می داد چون نظام شاه
دید که کفار در مقام خیره کی و چیره دستی اند نزدیک است که چشم زخم
به لشکر اسلام رسد دل بر شهادت نهاده و پای ثبات بیفشرد و باستاده
کردن بارگاه دهلیز حکم نمود و آن عملیست در عرف دکن که معنا و اهل حرم
جرات نهاده است که در نهایت کار آن را عمل کنند و آنرا [illegible]
نام نهند یعنی از ینجا پیما نخواهیم شد یا سر دشمن زیر پا آریم یا از سر
گذریم و نظام شاه صد سواری اهل حرم همراه داشت درین هنگام بهر
هر سواری یک خواجه سرا با شمشیر بگماشت یعنی اگر قضیه نوع دیگر
رو دهد خواجه سرایان اهل حرم را قاطبةً از شمشیر بگذرانند چون
راموج این حال مشاهده کرد و یقین دانست که ترکان پا قایم کردند سپاه
خود را تحریص به حرب از حد زیاده کردن گرفت و بهوا عیدلی پایان
امیدوار ساخت آتش حرب را بیفروخت و درآن هنگام پر آشوب

خواهند کرد بخت لشکر اسلام بی محابا خود را بر لشکر گبر زد و آتش حرب مشتعل شد
دلیران دو لشکر با هم در آمیختند و داد نبرد آزمائی می دادند گاه غازیان
اسلام به تیر و سنان مرغ جان از قفس تن ابطال مشرکان می ربودند و گاه مشرکان
عصبیت نقش جهالت و جسارت را کار فرموده شیوه خونریزی و خونخواری
بظهور میرسانیدند [illegible] صلابت استواری ایشان را بر خلاف تخیل خویش مشاهده کرد
بر مرتبه اسپ شده از [illegible] فرود آمده بر کرسی زرین نشست و شامیانه
زربفت و مخمل زر دوزی که بر چهار طرف او عقدهای مروارید شاهوار
آویزان و شمسه های طلائی بر سرش که از دور درخشان و نمایان بود بر بالای
سر مرتفع ساخته و حکم نمود که از هر دو جانبش خرمنها از نقود ابیض و
احمر برانباشتند و طبقهای آلات مرصع و زیورهای گران بها مهیا داشتند
تا بر سپاه و شجاعان لشکر قسمت کردن گرفت و نوید داد که هر کس که شجاعت
و تهور را بظهور رساند [illegible] و هنر در سن آید او را طبقهای طلا و درجها
طلا از اقسام جواهر عطا خواهم کرد و بر منصب و مدارج او خواهم افزود
باین نوید جرائت افزای و مواعید بیشمار لشکرها را از پیاده و سوار
مشغال و خوش حال گشته جان بازی را آماده گشتند دلیرانه پای جرات
در معرکه گذاشته شرط تهور بجا آوردن گرفتند [illegible] از آن بعضها بیجا نکرد که ذره
مقابل شعاع آفتاب را چگونه [illegible] در آن [illegible] که
مثل کوهی به زمین [illegible] شدند [illegible] که [illegible] را خطا می کردند
چه طوفان مرگ که در آن [illegible] در آن شیر [illegible] اسلام که عروس
شهادت را در آغوش کشیدن هوس [illegible] چون [illegible] کان [illegible]
از کشتها پشتها می ساختند و در هر [illegible] با دشمنان [illegible] کان

داشته ضرب زنان با فوج همراهی بیشتر راند و هیچ کس یارای پیش آمدن
او نداشت چون بهمین آئین در عین فوج کفار خود را رسانید خلائق انبوه را دید
که یک جا مجتمع آمده هجوم نموده اند فیل را بلا تحاشا بر آن مجمع انبوه راند قضا را
رامراج در آن مجمع انبوه بود و از دهشت ضرب زدن و حمله فیل همان خلق بالای
یکدیگر افتاده از تیمار سردار خویش بازداشته هر یک در فرار و گریز حال آنکه
حالت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه مشاهده افتاد و رامراج در آن هنگامه رستاخیز
دالکه کوهی خلایق مجروح وار در جای افتاده و از نزدیکان و مخصوصانش
کسی نمانده [illegible] نام که از اخص مخصوصان و نزدیکترین مقربانش
بود در آن وقت در غمخواری نمک حلالی را نگاه میداشته شرط رفاقت
بجا می آورد و همین که رومی خان فیل را رانده بر سرش رسید آن همین بگمان آنکه
که فیل سوار مگر قصد راجه دارد و در صدد هلاک او است از راه غمخواری بی اختیار خویشتن
را بر رامراج انداخت و فریاد کشید که هان زنهار هیچ مگو همین سانی که مهاراج است
اگر این سلوک کنی در جلدوی آن نوازش عظیم خواهی یافت و ترا یکی از امرای عظام
خواهد کرد رومی خان همینکه نام مهاراج شنید فیل را اشاره نمود تا رامراج را به خرطوم
در آورده برداشت و بر بالا رسانید چون رومی خان او را هم برسید و بدست آورد فیل
را بازگردانید بسرعت باد و برق برآمده در فوج خویش درآمد رامراج را نزد حضرت
نظام شاه رسانید نظام شاه باین نعمت غیر مترقبه فرحمند لا غایت گشته رامراج
را پیش خود نشانده با وی تکلم درآمد و پرسید که چونی و چه حال داری رامراج هیچ
جواب نگفته بدست اشاره به پیشانی نمود یعنی سرنوشت آنچه بود پیش آمد در این اثنای
این حال حکیم قاسم بیک تبریزی که از مقربان نظام شاه و مستشاران آن درگاه بود
با اضطراب تمام پیش آمده عرض نمود که این چه وقت حرف زدن است

علی عادلشاه از طرف دست راست مقابل تملراج برادر بزرگ رامراج
آتش قتال افروخته داد نبرد می‌داد بچیره دستی قتل کفار بافراط رسانیده بود
آخر در میان شوکت تملراج تزلزل انداخت تملراج تاب مقاومت نیاورده
جا گذاشته پیشکر او از جا حرکت کرد عادلشاه بر او برانگیخت و او
بسوی راه اج خود را کشید عادلشاه تعاقب او کرده کوبان و زنان تا آن بنو
رسید تملراج را بر رامراج انداخت و باز از عقب لشکر بهیر و بنه را گرفته
و کوفته ریزه و پاک کرده بر قصد رامراج بازگشت و بهیر و بنه را نیز بر رامراج
انداخت چون رامراج این شور و غلغله عقب خبر یافت که عادلشاه فوج را
زیر پا کرده می‌آید دانست که خود در تلکاه گرفتار شده از پیش فوج نظام‌شاه
و قطبشاه و از پس عادلشاه و از یمین و یسار بهیر و بنه و ریزه لشکر
بر بالا یکبار هم افتاده چنان عرصه گاه تنگ نمودند که راه بیرون شو مسدود
ناچار دل بر حرب گماشته و خاطر بر کشت قرار داده و سرداران ایشان
را به تحریص و ترغیب بر نبرد مستعد و همت می‌داد و در این هنگام آنچه نظام‌شاه
را از غلبه عادلشاه خبر شد که بتعاقب تملراج پس پشت رامراج خود را رسانیده
فوج آن طرف را زیر و زبر ساخته بصلابت تمام سرگرم جنگ است
مگر هنگامه پیش را خالی یافته در هول و اندیشه افتاد و شکسته بال گردید در این اثنا
رومیخان دار و غه آتشبازی و توپخانه او حاضر شد ازو پرسید که توپخانه
کجا است رومیخان گفت حاضر است بالفعل دو توپ بزرگ اینک موجود
فرمود [illegible] پول سیاه و رک میدان بار کرده آتش دهند رومیخان او توپهای
بزرگ را پیش کشیده سرداران گرفت کفار [illegible] کار سپل اوراق اشجار را ماند
[illegible]

در سرکار سلاطین از غنایم فراهم آمد و جز این بکثرت اسباب از نقد و جنس بر
خلایق همه وقف بود که از قتلگاه تا ابکلی کندی که ده کروهی بیجانگر است فضا و
صحرا همه از لاشها و جسد کشتگان ملوث بود و محاسبان چابک قلم تا ده روز
در شمار مقتولان و مجروحان جهد بجا آوردند صد هزار مقتول و مجروح در غیب
حرکات و قتال بقلم آوردند و بعد از حصول این فتح عظیم سلاطین اسلام
سر عجز و نیاز بر زمین خاکساری رسانیده بطریق ادای شکر درگاه باری نمودند
مدت بیست روز در رزمگاه مقام کرده از تعب و رنج جدال و قتال
نفسی آسوده کردند و به تیمارداری و مرهم سازی مجروحان بجا آوردند

متوجه شدن سلاطین اسلام بجانب بیجانگر و تاخت و تاراج نمودن آنها از غرایب

بعد از این متوجه بیجانگر شده بناهای عالی و عمارات رفیع و بتخانهها و
کاشانهها با خاک برابر ساختند و آنچه آن کافران ملعون از لوازم اهانت با
مساجد نموده صد چندان از خرابیها با کنایس و بتخانهها رفت چون شهر بیجانگر
بس بزرگ و معمور و پرجمعیت بود و قریب هزار سال بود که قدم لشکر
بیگانه بآن سرزمین نرسیده و سکان آنجا از امرا و اغنیا و سپاه و رعیت و سایر
اقوام اهل حرفه بیکبارگی رفاه و آبادان بودند درین فتنه جهان آشوب هر کس
هرچه داشت از بیم غارتگری اهل اسلام در خانهها و سردابها و
چاهها و حوضها فرو برده پنهان ساخته بودند اکثر مردم ذی شوکت و صاحب
دستگاهان با اهل و عیال و اثاث و اموال در شعاب کوهها و غارها
که در حوالی آن شهر بود درآمده پنهان شدند لشکر اسلام چون در آنجا رسید
دست بغارت دراز کرده آنچه در ظاهر بود تمام بغارت بردند چون آگاه
شدند که اکثر اموال در زمین دفن کرده اند در تفحص آن درآمده در کندن خانهها

ویرا بر دار مکافات رسان و لی را از اندیشه فارغ کردان ورنه عادل شاه که
دم بفرزندیش می‌زند نسبت پدر فرزندی بهم ساند و بصلابت تمام فوج را زیر و
زبر کرده می‌آید و یرا از دست شما باز گیرد و در دست شما نخواهد گذاشت باز بجدا
معلوم معامله چه طور نقشش پذیر گردد و نظام شاه سخن حکیم را موجه دیده بفرمود تا
سر رامراج از تن جدا کرده بر نیزه مقابل لشکر او داشتند کفار چون سر سردار بر
دار مکافات دیدند همه را یقین شد که راجه کشته گردید و فتح از لشکر اسلام است
هزیمت خوردند و دست و پا کم کرده روبفرار نهادند و الا نه هنوز از
جا نجنبیدن آسیای حرب در گردش بود و کلها کفار بر همت و قصد جنگ بودند

تعاقب نمودن لشکر اسلام کفار هزیمت یافته را و غنیمت های بسیار بدست اهل اسلام در آمدن

چون نقمة السیف از آن مهلکه هنگامه رحیل جان و بکرید آوردند سپاه نصرت پناه اسلام
تعاقب نموده بقتل و نهب در آمدند هر طرف که تاختند قطار قطار کفار بر بالای هم
انداختند و بهر سو که حمله آوردند از کشته‌ها پلها و پشته‌ها می‌ساختند چندین کفار را
بتیغ بی دریغ در آوردند که از رزمگاه تا فرسنگها تمام زمین از خون کشتگان لالهزار
گشت تا دوازده کروه از رزمگاه کشته و مجروح و نیم جان و اسب و فیل و شتر و
زر و جواهر و اشیا و امتعه بحساب فرش گشته بود عساکر نصرت مآثر از زر و جواهر و
اسب و خنجر و خود و جوشن و کتیبه و علام آنقدر بدست آوردند که مستغنی و بی‌نیاز
گشتند سلاطین اسلام در لشکر منادی در دادند که سوای فیل و توپ و نشان
و علم و نقاره غیر از مواد سلطنت چیزی دیگر در سرکار متعهد ندارند هر کس هر چه
یافته از نقود و زر و جواهر و زیور و قماش و متاع هم بود واگذارند و او را
مسلم دارند قریب هزار سلسله فیل و هزار ضرب دیگر اسباب سلطنت فراوان

بیست فرسنگ در بیست فرسنگ شهر و قصبات و مضافات همه خراب و ویران
و سوخته با خاک برابر گشته ثمراج برادر بزرگ که از آن مهلکه محشر اثر بهزار حیله
جان بسلامت بدر برده بود و در قلعه‌ای که کنده پناه برده متحصن گشت پسر ثمراج
با متعلقات خود نیز در غاری عمیق و فراخ که در سه کروهی آنکندی واقع است پناه برد

کیفیت کوهستان بیجانگر و غارها و رخنها در آن کوهستان است

در اصل شهر بیجانگر و حوالی آن کوهها هستند مشتمل بر رخنها و غارهای عمیق که سه
فرسنگ چهار فرسنگ اندرون رخنها راه توان رفت و آن رخنها بطرزی است
که بعضی جایها تنگ و بعضی جا فراخ و بر بعضی جا تاریک که بی مشعل نتوان قدم
نهاد و بعضی جا روشنائی نمودار میگردد چنانکه آسمان هم بعضی جا نمایان
میشود و اکثر خلق بیجانگر جلا ورزیده باطراف و اقطار متفرق و منتشر گشتند
و بعضی در چنین قسم رخنها پناه برده معاش می‌نمودند که آن جماعت در غارها
خزیده و بسر می‌بردند شبها بیرون آمده آب و غله و باقی ما یحتاج معاش از
جایها که معلوم ایشان بود گرفته اندرون می‌بردند مسلمانان از این حال که مطلع
شدند بر سر راه ایشان گرفته در کمین می‌بودند و هنگامیکه بیرون می‌آمدند آنها را
گرفته شکنجه میکردند تا که چیزی نمیگرفتند رها نمیکردند چنانچه فصیح الدین شیرازی
که در آن واقعه حاضر است از واقعه‌نویسی خبر رسید که مرا هم از این قسم معامله
اتفاق افتاده که روزی سه چهار نفر بدست ما گرفتار آمدند ایشان از آن آزار
بسیار گفتند که در فلان کوه هیچ غاری است که زن و فرزند و مال و اسباب ما
در آنجا است که اگر ما را بجان امان دهند تا آنجا همراه بیایند مبلغی بشما
میدهیم چون این شنیده و طمع در نفس انسان جبلی است با چند شخص آن اسیران را
گرفته بر سر آن غار رفتیم یک دو کس را از آن میان فرستاده بر رسن استوار بسته

و عمارات و دکاکین را انداختند اکثر مردم باین شیوه بر دفاین گران دستیاب
می شدند و می یافتند اتفاقاً روزی نظام شاه بعزم سیر شهر سواری فرموده
در کوچه از کوچهای بیجانگر می گذشت آنجا جماعتی از گدایان و بازاریان لشکر
عادل شاه از جای سبوئی مسی را از زیور و جواهر و مروارید بر آورده در
خرابه آن شهر نشسته تقسیم می نمودند درین حال جمعی از لشکر نظام شاه بر سر وقت
ایشان رسیده خواستند که بعنف و زور و تمردی در آن تقسیم شریک شوند
بنابران میان ایشان کار بحرب و جنگ انجامید از جانبین چندی مجروح
منجمله دو سیدی ترمذی بودند هردو را همه که کشته شدند و عاشق ابدال نام
قلندری صاحب تکیه در معرفت و ناموری بود و سی و چهل مرید همراه داشت
همراهان جنگی شمشیری از عقب بر قفای او رسید تا حلقوم بریده شد لیکن
شاه رگش سلامت مانده بود زخمش را دوخته مرهم داری کردند حیات باقی
بود زیست تا ده سال حیات یافت قدرت الهی بر عالمیان ظاهر شد چون
نظام شاه این وضع را مشاهده کرد با ارکان دولت فرمود که درین خرابه
هر روز چنین صحبتها هم خواهد رسید و مفت خونریزی هر روز چنین خواهد شد
رفته رفته کدورت در میان مردم بزرگ سرایت خواهد کرد و بلکه باعث کدورت
پادشاهان خواهد شد کاری باید کرد که دفع این هنگامه و آشوب کند همانجا
استاده شد لشکر را حکم کرد که خار و خاشاک و علف و هیزم بسیار فراهم
کرده در خانها و عمارات و دکانهای بازار پر کرده آتش دادند تا همه عمارات
و خانهای چوبینه سوخته و ریخته فرش و فضای خانهای بزرگ امده
تودها شدند بسبب جستجوی دفاین اندک کم شد لاکن تا هم مردم
جستجو می نمودند و می یافتند فرشته نوشته با اقامت اسلام در بیجانگر اتفاق نمود

نصب نموده در معموری آن اهتمام کرد تا چندروز آباد آن شد رعایا و خلایق کثیر
در آن آمده معمور گردانیدند بعد ازین سه سال پیریا مراج که در آن مهلکه قیامت
نشان جان بسلامت برده در غاری که بر سه فرسخی از آن حصار واقع است
خزیده با اهل عیال بسر می برد شبی از میان حصار سر بر آورده آن حصار را
متصرف شد و گماشتگان عادل شاه را بر آن کرده رفیع الدین شیرازی
میگوید که تا حال که تاریخ یک هزار و هفده هجری است پیریا مراج با زن و فرزند
در آن حصار اقامت داشته است و بحاصل آن قلعه و قصبه و مضافات
آن قناعت کرده روزگار میگذراند تاریخ آن واقعه فتح دین مرگ لعین یافته اند
و غلام علی استرابادی والد محمد قاسم فرشته بطریق تعمیه نهایت خوب واقع
گشته قتل رامراج گفته است چون نهایت قتل رامراج که جیم است براندازند اعداد
باقیه موافق تاریخ قتل اوست که نهصد و هفتاد و دو باشد بعد از قتل رامراج
سرش برای تهدید و ترهیب نزد عادلشاه فرستادند که درین اتفاق شریک
نبود بلکه بر شورش بوده در تعلقه نظام شاه دست تباهی گشاده بود

مراجعت کردن نظام شاه و قطب شاه از بیجانگر بملک خویش

چون قبل ازین پادشاهان اسلام عهد و پیمان شده بود که بعد از بیجانگر چهار قلعه
نامور که دو از آن ایچور و مدکل بود به عادل شاه دهند چون مطالبه عادل شاه
در پیش آمد ظاهر نظام شاه و قطبشاه رسولان نزد تلمراج فرستاده و گذاشت
قلعها درخواستند و او عذرها پیش آورد و هنگام بارش و طغیان انهار و جداول
نزدیک رسید عادل شاه درین کار در اندیشه افتاد عاقبت چنین ظاهر شد که
نظام شاه و قطبشاه بدادن قلعه به عادل شاه رضامند نیستند بلکه تلمراج را
تبع میکنند بگمان آنکه اگر عادل شاه بر چنین قلعه متصرف شود و شوکت و

پیش کردیم ما از عقب ایشان روان شدیم چون پاره راه طی کردیم رخنه‌های
بسیار بنظر آمد که هر یک بطرفی میرفت در اندیشه افتادیم که مبادا وقت
معاودت را غلط کنیم یا سرگردان درین غار مانیم یا در دست جمعی گرفتار
شویم و بهلاکت رسیم هوشیاری را کار فرموده زغالی چند برگرفتیم و بسته
شمع نیز برداشتیم و روان شدیم هر جا بر سنگی از انگشت نشان می‌کشیدیم تا
در هنگام بازگشتن با آن علامات بیرون آئیم و راه غلط نکنیم چون پیشتر رفتیم
دیدیم که بعضی جاها بسیار تاریک می‌نمود و بعضی جاها بالای سر شکافها نمودار
می‌گشت که آسمان می‌نمود و روشنائی پدید می‌آمد که بفراغت راه می‌توانستیم رفت
قریب سه فرسنگ همچنین در آن غار بر خطر رفتیم تا آنکه بجائی رسیدیم که رخنه
تنگی بود که مقدار سه چهار گز بصعوبت نشسته و خزیده راه توانست رفت
آن دو کس که ریسمان بر دست شان بسته بودیم از آن جای تنگ در گذشتند
و خواستیم که عقب ایشان در رویم خروشی بهم رسید و از اندرون آواز مردم
کینه کوش می‌آمد و صدای اسلحه نیز شنیده و ریسمانی که بر بازوهای دو نفر
بسته بودیم گشوده شد و آنها درون شدند و آواز رفته رفته زیاده می‌شد معلوم
کردیم که مردم بسیار در رخنه هستند بترسیدیم اگر اندک بیشتر رویم آنها بر ما
در آویزند یا بکشند برای پاره مال جان عزیز سپرده باشیم ناچار مایوس خایف
از آنجا بازگشتیم و با آن علامات سیاهی که بر سنگها کشیده بودیم راه درست کرده
جان بسلامت بدر آوردیم اکثر کوهها در آن ضلع باین قسم رخنها و غارها
دارد و اما کندی قصبه ایست بزرگ متصل شهر بیجانگر همان نهری بزرگ جاری
درمیان فاصل است و حصاری مستحکم دارد عادلشاه بعد از خرابی بیجانگر
آن قصبه را عمارات کرده و قولی داده گماشته از طرف خویش در آنجا

پیشکش نمودند عادلشاه اینها را نیز از راه مرحمت خسروانه و مکرمت پادشاهانه
بنوازشات گوناگون و خلعتهای فاخره سرفراز گردانید و از جانب خود اشخاص علاحده
جدید همراه ایشان کرده بر سر قلاع فرستاده و بتعمیر قلعه تاکید نموده بعد از ان خود
بدولت نیز بر سر قلعه سایهٔ همایون گسترده و نظر در آورده و در تعمیر و سنگ بست در تحکیمش
و استعداد و استحکام امور قلعجات تاکیدات بلیغه فرموده رایات عالیات
ظفر آیات بصوب دار السلطنت بیجاپور برافراشت چون بعد دخول سرور و
فرحت بمقر عز و شرف رسید در شکریهٔ این مواهب عظمی و فتوحات کبری ابواب
خیر مفتوح ساخت و بغربا و مساکین و سایر اهل استحقاق از خوان احسان بی پایان
خود محظوظ و بهره مند گردانید چنانکه جمیع طوایف انام صباح و مساء در عیش و
طرب می دادند و روزگار بعشرت تمام می گذاردند

ذکر بنا فرمودن علی عادلشاه حصار شهر بیجاپور را بسرکاری و اهتمام کشور خان و بنا نمودن مسجد جامع و آوردن کاریز آب در اندرون شهر بسرکاری خان مذکور

چون بتائید اله علی عادلشاه را وسعت مملکت و کثرت لشکر بهم رسید خلایق بسیار
از جمیع اقطار عالم روی بدرگاه این پادشاه خلایق پناه آورده از صدمات زمان
و آفات دوران پناه جسته معاش در زندگانی باسودگی و فراغ بالی می نمودند
اما همیشه از جانب مخالفان دغدغه می داشتند که مبادا مخالفان باهم اتفاق
کرده در مقام انتقام احمدنگر که دو نوبت از سر کوب عادلشاهی خراب و ویران
گشته بود در آیند بنا برین عادلشاه حصاری مستحکم بر دور شهر از گچ و سنگ بنا فرمود
و بسرکاری این کشورخان مامور شد از تمامی ولایت گلکاران هنرپیشه و سنگتراشان
چابک دست طلبیده جمعی کثیر از مردان کاردان هنرور ضابطه بر گماشت

است او بنفزاید و قوت و مکنت او زیاده تر گردد ما را طاقت مقاومت با او
نماند چون این سخن برملا افتاد نظام شاه بهراس آگین شد که عادل شاه اگر در
مقام مخالفت و معاندت درآید بسلامت بملک خویش رسیدن ما را مشکل خواهد
حیله برانگیخت کاغذی جعلی سازکرده پیش عادل شاه فرستاده پیغام کرد که از احمدنگر
خطوط رسیده اند که شاهزادگان در ولایت احمدنگر درآمده درصدد خرابی اند
اگر صلاح بیند رخصت دهند تا رفته دفع شر مفسدان کنیم عادل شاه چون همی دانست
که بودن ایشان مخل مهام خویش است رضای مراجعت داد نظام شاه با قطبشاه
در پی قصد معاودت نمودند مجلس ملاقات منتظم شد وداع یکدیگر نمودند
بصحت و سلامت و سرور و فرحت از هم جدا شدند قطبشاه راه ملک خویش
گرفت و نظام شاه نهضت باحمدنگر فرمود

بسهولت بدست آوردن عادل شاه هر چهار قلعه را و مراجعت بدارالسلطنت بیجاپور نمودن

بعد از رفتن ایشان عادل شاه لشکر بر سر ایجو کشیده محاصره نمود و کار بر اهل قلعه
تنگ کرد و اهل قلعه از قحط غله و کمی آب عاجز آمدند و از هیچ طرف امیدوار
امداد و رسیدن غله نماند تمامی امرای اطراف و سرلشکران حوالی و لها
گرفته بعادل شاه رجوع آوردند و بعتبه بوسی سرفراز شدند عادل شاه همگان را
بنوازش شاهانه مستمال و خوشحال گردانید و بخلعتهای فاخره سرفراز ساخت
و ولایت قدیمی ایشان هم بر ایشان تفویض نمود و آنها نیز در لوازم فدویت و
اطاعت سرگرم آمده تابع فرمان گشتند اهالی هر چهار قلعه بعد مایوس شدن از
رسیدن امداد و رسد چون این نوع بخت بلندی و طالع سعدی پادشاه کامگار
دیدند از راه اطاعت پیش آمده بعتبه بوسی مشرف گشتند و مفاتیح قلعجات

شهر از ان می برد و سیراب می شوند و آب و هوای بیجاپور در کمال اعتدال
و قوّتیست ساکنانش همیشه صحیح المزاج و پیراشتها می باشند و بیرون شهر قصبهٔ
بزرگ پرجمعیت آباد ان گشته گویا در حقیقت بندریست معمور و موسوم بشاه پور
و از اطراف و جوانب سوداگران هر اقلیم هر قسم متاع آورده در شاه پور
فروخت نموده و از انجا متاع خریده باطراف و جوانب می برند و متاع
بسیار هم دران قصبه موجود می شود و در وقتیکه این قصبه بنا یافت یک فرسخ
راه فاصله بود و الحال بشهر متصل شد همین حصار و خندق فاصله است از کثرت
خلق هنرمندان هر اقلیم جمع آمده اند اشیای که تا کنون پیدا می شود و مسجد
جامع نیز بسرکاری کشور خان بکمال وسعت و متانت و زینت بنا یافته
از کشور خان در مدت سه سال شهرپناه اتمام یافت

لشکر فرستادن عادل شاه بکرناتک و بعد برخاستن نظام شاه و قطبشاه

بعد از خرابی بیجانگر و کشته شدن رامراج در تمامی مملکت تابعه بیجانگر که از کثرت
طولاً و عرضاً نهایت بیشتر وسعتی عظیم داشته هریک از سرداران امرا و فوجداران و قلعه داران
هر قلعه و ولایتی و مملکتی که در تصرف داشته بود بتغلب متصرف گردیده رایت استقلال
برافراشت ملوک طوایف شده سر بدیگری فرو نمی آورد و تیمراج برادر رامراج
بر ملکیکه مقر خویش ساخته پاره از ملک در تصرف آورده قناعت می نمود چون
نام کار علی عادل شاه را از عون و لطف کردگار برونق آرزو و
خواهش دل بخجسته سامانی صورت پذیر گشت با دراک مشرف جهاد در
مراتب شوکت و ابهت و مدارج قوت و مکنت او افزایش و نمو دید
از چند ایام باز داعیه غزا و ملک گیری از خاطرش سر برزد و خواست که خود بنفس
نفیس متوجه ولایت ملیکنده و نزول کردیده بغزا و جهاد و اعلای اعلام دین و ملت

بر هر قطعه از فصیل با اهتمام که از امرای درگاه متعین شد تا کشورخان اهتمام تمام در
بنا بکار برده در مدت دو و نیم سال با تمام رسانید و حصار شش فرسخ نهادند
عرض دیوار حصار هشده ذرع و ارتفاع آن هشت ذراع و عدد برج یکصد
و بیست که هر برجی در استحکام و متانت همچو قلعه و شش هزار کنگره بر دور
حصار بر آوردند و هفتاد دریچه جهت ضرورتی وقتی گذاشتند باز بسنگ و گچ
مستحکم کردند و شش دروازه گذاشتند دروازه که بر سمت قبله واقع است
بنام مکه معظمه مشهور گشت و باقی دروازها بنام دیهای که نزدیک آن واقع
است مشهور شدند و خندق عریض و عمیق در دور حصار حفر یافته که آبش گاهی
کمی نمی یابد چون حصار در سنه ۹۷۳ نهصد و هفتاد و سه سمت اتمام پذیرفت امرا و
وزرا و متمولان و مالداران و سایر خلایق بخاطر جمعی تمام شروع در بنای
عمارات آمدند و قصرهای رفیع و کوشکهای بلند و پرتکلف بر داشتند و قلعه
که ابراهیم عادلشاه ساخته بود مشتمل بر دو حصار و دو خندق پر آب در
وسط شهر واقع است و در درون حصار شهر سه قطعه باغ بزرگ طرح انداخته
در اندک روزی با تمام رسانید قطعه اول بباغ دوازده امام ملقب شد بواسطه
آنکه دوازده باغ کوچک قدیم در هم گرفتند و قطعه دویم بباغ علوی اشتهار
یافته و قطعه سیوم بباغ صفی موسوم گردیده و امرا و ارکان دولت هر کدام متصل
بجاهای خود بقصد سیر و آسایش باغهائی ساختند و در اطراف شهر بستانها و
باغهای بسیار بهم رسیده که جمیع اقسام میوهای گوناگون گرمسیری و سردسیری
یافته می شود و کشورخان نیز بامر عادلشاه کاریزی از دو فرسخی راه همه جا
سنگ صلب شکسته و تراشیده در اندرون شهر آورده نزدیک بقلعه حوض
بزرگ بنا فرموده اند که آنرا کاریز گویند و همیشه پر آب است که تمامی خلق شهر

نزول اجلال فرمود آنها این خبر یافته بمقابله نپرداخته از راه دیگر بحوالی شهر
خود را رسانیده بر حوض شاه پور فرود آمدند بقصد آنکه چون شهر معمور بجهت آنکه
خالی از فوج و لشکر و نیز حصاری که بر دور شهر بنا گذاشته بودند هنوز باتمام
نرسیده بود بسهل ترین وجه بدست توان آورد عادل شاه که بکمال تثبت و تمکین
اتصاف داشت از بیان هیچ وسواس بخاطر رسانیده خود در شاه درگ
توقف نموده لشکر را برای محافظت شهر روانه فرمود امرای عادل شاهی
یک روز پیش از مخالفان داخل شهر شده در ضبط و استحکام برج و بارهٔ چهار
دروازه در آمدند هر شش دروازه را امرا بجهت محافظت با سرداری میان
خویش قسمت نموده در آن امر قیام نمودند و خاص خیل شش هزار سوار نیزه گذار
در اندرون شهر نگهداشتند تا هر طرف که مخالفان زور آورده دو کرده دفع
خصم پردازند مخالفین سیوم روز و فوج آراسته نزدیک شهر رسیده بگرد
دور شهر در آمدند بتوقع آنکه از هر جا که ممکن شود فرصت یابند در شهر در آیند چون باره
از اطراف قلعهٔ شهر قطع نمودند تولی از بالای قلعه سر دادند فیلی و دو اسب ضایع
گشتند بارهٔ خود را دورتر گرفته یکبار دیگر پیش آمدند چون نزدیک دروازه شاهپور
رسیدند بعضی امرا که بمحافظت آن قیام می داشتند بر سر مخالفان تاخته پاره نبرد
نموده بجای خویش آمدند چون گردش کنان نزدیک دروازهٔ مکلی رسیدند سپاهیان
که بمحافظت آن دروازه قیام داشتند مقابل خصم آمده نبرد خوب نمودند از آنجمله
سرداری سیدی هندیا نام از لشکر عادل شاه که صاحب دو هزار پیادگان
بری جدا از بود که کهترین پیادگان از آن کم از سه صد هون نمی ارزید تمام لشکر
خویش را در کمین گذاشته خود با سه صد سوار مقابل لشکر خصم آمده جنگ گریزی
نموده کشانید تا آن فوج کمین زده بر سر شان تاخته از پس و از پیش جنگ در

و احکام بنای دولت و سلطنت نماید مدار علیه معتمد الملک کشور خان بعرض
رسانید که در ولایت کفره پادشاهی ذی شوکت چنان نیست که ضرور شود خود
بدولت و اقبال متوجه آن سو شدن هر کدام یک را از سرداران پایه سر بر خلافت
مصیر که حکم کنند سر انجام این مهم خواهد داد پس عادل شاه این مطلب را بخاطر آورده
سپه سالار کشور خان را بسپه سالاری متعین کرده با بیست هزار سوار شمشیر گذار بآن طرف
روانه فرمود چون این خبر گوش زد فرمانروایان اطراف شد قطبشاه رسول
چرب زبان پیش نظام شاه فرستاده پیغام نمود که ملکی وسیع زر خیز که بجنوب رویه
بیجاپور است صاحبی ذی قوت و شوکت نمی دارد الحال شنیده می شود که عادل شاه
که عادل شاه لشکری ترتیب داده بسرکردگی کشور خان را روانه آن طرف
نموده با وجود اینقدر ملکی که اکنون در دست اوست ما را مقاومت او دشواری
دارد وقتیکه توسیع ملکش دست دهد و در شوکت و عظمتش افزایش نماید
لابد ما را اطاعت او باید نمود و درین مذلت خود را باید گماشت صلاح وقت چنان
است که بر سر ولایت او لشکر کشیم اگر صبر کرده پاره از ولایتش بقبض آریم والا
لشکری که برای تسخیر ملک رفته است کار نا ساخته باز خواهد گشت شوکت
و عظمتش از ترقی باز خواهد ماند نظام شاه صواب دید قطب شاه را مستصوب
گردانیده حاکم برار را از خود ساخته باتفاق متوجه ولایت بیجاپور گردیدند

لشکر کشیدن سه پادشاه بر ولایت عادل شاه و معاودت نمودن کشور خان از کرناتک و هزیمت یافتن افواج سه گانه

نظام شاه و قطبشاه و پسر تفاول خان مدار المهام عماد شاه هر سه باتفاق بر
ولایت عادل شاه لشکر کشیدند عادل شاه بمجرد رسیدن خبر توجه ایشان
بی ملاحظه از مقر دولت بر آمده بقصد سر راه گرفتن ایشان استقبال نمود و در قلعه شاه درگ

اسپرسند کامل خان که از خادمان قدیم نظام شاه بود و درین وقت در دولتخانه
عادل شاه بمراتب عالیه رسیده سرلشکر شده بود نظر بآن نمک قدیم حسن مروت
را کار فرموده تمامی اسیران ایشان با چهار صد باری از میوه و غیره پیش نظام شاه
فرستاده پیغام داد که لشکر مخدوم را چشم زخم عظیم رسید بالفعل لشکر عادل شاه را از
رسیدن کشورخان شوکت و سطوت اضعاف مضاعفه بهم رسیده من خادم تا غایت
حتی المقدور رعایت جانب آن مخدوم مکرم دارم کشورخان بهیچ وجه رعایت
شما نخواهد کرد اولی و انسب آنست که همامروز متوجه ولایت خویش شوند و بسلامت
ازین مهلکه بیرون روید مبادا نوعی از فلک شعبده باز بظهور رسد که بیرون شدن
ممکن نباشد نظام شاه صلاح دیدش را بصواب قرین ساخته دیگر روز رمح رفقا
کوچ کرده متوجه ولایت خود شد کشورخان با سایر امرای عادل شاهی مشورت
نمود که این وقتی است که هیچ فرصت دیگر میسر نخواهد گشت که مخالفان شکسته تر
گسسته اند لشکر بیکبار بیدل و سست همت گردیده و بسیاری مجروح و متفرق
شده اند اگر رضا باشد مساعدت کنند من همه را شکست کرده می آرم شاه ابو الحسن
ولد شاه طاهر و دیگر چند کس درین کار همداستان نشدند بل مانع آمدند بملاحظه
آنکه اگر بنیاد آن جماعت برافتد سلطنت دکن بیکی شود کشورخان با وجود این
حال پهلو تهی نمودن رفقای خود با جمعیت خاصه خویش تعاقب نموده از پیش
و از پس زده اسیر گرفته اسپ و شتر هر چه می یافت بدست آورده تا سرحد رسانید
چون لشکر مخالف در ولایت خود در آمد کشورخان و شاه ابو الحسن و غیره متوجه
شاه درگ شده بعتبه بوسی عادل شاه مشرف شدند عادل شاه بنوازشات
فراوان و خلعتهای فاخره کشورخان را سربلند ساخته باتفاق متوجه دار السلطنت
بیجاپور گشت بفرخی و فیروزی و شادکامی داخل مقر عز و شرف گشته انبساطها

انداخته هرچه از مرد و اسب و فیل می‌یافتند می‌گرفتند همچنین چند مسافت راه در
آفتاب گرم قطع کردند از بی‌آبی و گرمی آفتاب تاب و توانایی نه در انسان مانده
نه در حیوان حالت بهلاکت رسید ناگاه از دور نظرشان بحوض الله‌پور افتاد
سواران لشکر خصم خواستند که سر آب رسند کامل خان و نصیر الملک و میرمحمد قلیجخان
که از حوالدار دروازهٔ الله‌پور بود جلدی کرده سر آب را بر ایشان گرفتند آخر از
گرمی و بی‌آبی سوار و مرکب درماندند رای عادلشاه این حالت را از آنها
تفرس کرده اطراف و جوانب ایشان در گرفته دست تصرف بر ایشان
دراز نموده و تکبیر زنان تاراج دادند تا آنکه بعضی از امرای لشکر خصم بقتل
درآمدند و بعضی مجروح و بعضی اسیر گشتند قضارا درین اثنا از جانب شرق
غبار عظیم پیدا شد از میان گرد فوجی طلوع نمود مخالف و موافق هر دو را دغدغه
حاصل شد که آیا این لشکر از کجا است چون نزدیک رسید کشورخان بود با
بیست هزار سوار از پل بازگشته بقصد مدافعهٔ خصم درین وقت خود را رسانیده بود
عادلشاهیان را از رسیدن کشورخان شوکت و قوت دوبالا حاصل آمد
باتفاق کشورخان دلیرانه بر لشکر خصم تاختن و تاراج کردن گرفتند تا آنکه یکصد و
و پنجاه سلسله فیل و چهار پنج هزار اسب و غیره اسباب فراوان دست‌برد
کشورخان گردید شکستی فاحش بر لشکر خصم افتاد که هیچگه نیفتاده بود مولانا
عنایت‌الله که عمدهٔ مقربان نظام‌شاه و مدارالمهام آن دولتخانه بود درآن
آشوب بدست شیرزاده نام سپاهی از لشکری عادلشاه اسیر شد چون
رابطهٔ قدیمی درمیان بود شیرزاده اقصی الغایت اعانت مولانا عنایت‌الله
کرده اسب خویش که تازه زور بود بوی داده رهنمونی بلشکر خود روانه
نمود و نیز مولانا جمال‌الدین خزانه‌دار نظام‌شاه با بعضی از مخادیم مشهور

عادل شاهی و عنایات پادشاهی از اقران سر برآورده و در سایر همچشمان بطالع بلندی ممتاز
گردید حسّاد شقاوت مواد از کین سر برآوردند و در زوال وی سعیها بجا آوردند لاجرم تمامی
اعیان درگاه و اهالی بارگاه نهال حسدش در مزرع دل کاشته بعد ازینش حاسدانه
هردم اعتراضات غیر مکرر در پیش می‌آوردند و گاه بیگاه محاسن او را در لباس قبایح
در حضور می‌گذرانیدند کشورخان ازین معنی تنگ آمده صلاح کار خود دران جست که
از صحبت ایشان دوری ورزیده خاطر ایشان از خود باز دارد و غایبانه در فدویت
و نمک حلالی خدمت های شایان بجا آورده افزایش کار و نام خود کوشید بنابران
بعرض عادل شاه گذرانیده که در ده فرسخ شاه درگ قریب ولایت نظام شاه در قدیم الایام
قلعه بود موسوم به ماه درگ اکنون از ان اثری هم باقی نمانده اگر رضای عالی باشد
بنای آن از سر نهاده در اندک روزی باستحکام تمام رسانم که در پناه آن اکثری از
ولایت نظام شاه تسخیر توان نمود اعیان درگاه درین باب سخنان مختلف نیز دادند
بعضی موافق و بعضی مخالف عادل شاه فرمود درین باب استخاره از کلام الله
باید نمود آنچه او فرماید برطبق آن عمل باید کرد در آن مجمع افادت مآب کمالت
انتساب مولانا عنایت الله مقصود شیرازی که مخاطب بخطاب افضل خان بود حاضر
بود عادل شاه با او خطاب فرمود که در مدعای کشورخان مصحف مجید تفاؤل
کشید چون مشارالیه بدین نیت کلام الله بگشاد صفحه آیت قتال برآمد افضل خان
گفت ازین کار باید گذشت که بغیر از قتال نتیجه نخواهد بخشید کشورخان چون از اراده
خویش گذشتن نمی‌خواست تاویلی کرد و گفت توهم مشترک از ان پیدا می‌شود و بدشمن
تعلق دارد و منحصر در همت حاضران گفتند که کلام الله منع میفرماید و کشورخان به
سخن خود مصر است عادل شاه فرمود کشورخان داند و کلام الله بعد ازان کشورخان
باکثر امرا و استعداد قلعه سازی متوجه زمین ماه درگ شد و بنای آن باحکام گذاشته

و بعشرت مشغول شده داد کامرانی و شادمانی می‌دادند

دیگربار اتفاق نموده لشکر کشیدن نظام شاه وغیره بر تعلقهٔ عادلشاهی

چون مخالفان جام ناکامی از دست ساقی قضا درکشیدند و مکرر مغلوب آمده
شکستهای خورده و هزیمتها یافتند و از آن بازنمی‌ایستادند پیمان در مقام
نفاق و عناد مانده در تدبیر دفع استیلای عادلشاه شدند عادلشاه کشورخان
را با چندی امرای بزرگ جهت دفع شرایشان گسیل نمود کشورخان قلعهٔ احسن‌آباد را
پناه خود کرده در استعداد نبرد بود و هر روز میان فریقین جنگ نبرد واقع
شده از جانبین جمعی کثیر بقتل درمی‌آمدند روزی اعدا با خود قرار دادند
که امروز همت را برگماشته جنگ یکرو کرده قلعه را محاصره کنیم امرای
عادلشاهی که با کشورخان کینه و نفاق داشتند خود را بکنار کشیدند مخالف را
فرصتی شد در جنگ پا قایم کرده تا آخر روز نبرد در دادند کشورخان بذات
خویش مقابله بشرط می‌نمود عاقبت با سه پادشاه مقاومت نتوانست کرد خود
را بحوالی قلعه رسانید باقی لشکر در خندق پناه گرفتند هرچند اهل قلعه را تاکید کرد
فرستاد که از بالای قلعه توپ و تفنگ سر دهند اینها هم نفاق ورزیده تساهل
ورزیدند چون شب درآمد هر یک بجایهای خود رفتند کشورخان حاکم قلعه را
بهمان فوت بدست آورده بجان کشت چون این خبر بمسامع عادلشاه
رسید بی‌ملاحظه خود بشتاب بایلغار نموده رسید مخالفان را قوت و
قدرت نمانده مراجعت نمودند عادلشاه مسرور و نشاط بدار الخلافت نهضت نمود

بنا نمودن کشورخان قلعه شاه درگ را که مدار و مشهور است بقتل رسیدن کشورخان

چون سپه‌سالار کشورخان در مردی و مردانگی سرآمد مردان و شجاعان روزگار بود
هر روز کارهای شایان و فتوحات نمایان بر دستش ظهور می‌یافت نوازشات

شاه ابوالحسن که بدل دوستدار نظام شاه بود در رعایت جانب او بر همه چیز مقدم میداشت
الحال چنانچه عادل شاه را از توجه نمودن باعانت کشورخان مانع آمد امرا را نیز بتفریقت
که در مدد و کمک کشورخان شما را صرفه نیست لابد درین گشت که او مظفر و منصور اند
ماند ابهت او زیاده تر خواهد گردید و شما همه زیر دست وی خواهید شد بهتر آنست که ازینجا
برخاسته در ملک نظام شاه درآمده در پای تخت او خلل در اندازیم دست غارت
و تاراجی بکشاییم تا امرای نظام شاهی بیدل و تشویشناک شده در محافظت
شرح و ناموس خودها درآمده مقید بجنگ نخواهد شد نظام شاه قدرت بر جنگ نخواهد
ماند ناچار ازینجا برخاسته راه احمدنگر گرفتند و در آنجا ولایت خویش خواهد
گرفت امرا بر سخنان [illegible] ابوالحسن فریب خورده از قلعه برخاسته راه
احمدنگر گرفتند و در آنجا شورش برانگیخته نظام شاه از سر کار آگاه شد و بی اتفاقی امرای
عادلشاهی او را بوضوح پیوست از تاراجی ولایت بی پروا گشته اول بقلعه او تخت در
و جنگ در انداخت کشورخان بمقاومت او بنیشتر و نیزه و شمشیر ان می نمود هر بار
که مخالفان زور آورده حمله می آوردند همچو شیر غران بر ایشان تاخته پس پائی
و متفرق می ساخت بدست خویش چند جبه قبر خالی نمود و یک تیر او خطا نکرد تا
روزی مخالفان قرار دادند که امروز جنگ سلطانی کرده نقطه وار قلعه را در گرفته
بزور حمله نماییم بر همین قرار داد جنگ عظیم در انداختند حمله بر حمله می آوردند
کشورخان پیش دروازه قلعه بمدافعه می پرداخت در هر مرتبه جمعی را زیر
تیغ در آورده و جمعی را مجروح ساخته متفرق میگردانند درین اثنا لشکر
مخالف دور قلعه گرفتند تا هر جائی که فرصت یابند اندرون آن زنجیر بنگر
آنکسخان و آهنگ خان که در وقت بنا از راه نفاق در آیند حوالی بهانه مردر
در آمد شد حیوانات رخنه گذاشته بودند درآمدند و محافظان مکان نیز از راه تعلق

هر یکی از امرا سپرده و هر کس در استحکام آن غایت سعی و جهد مبذول داشتند
مگر انکس خان کینه و نفاق از همه بیش در درون بود در الکای خویش ذخیره گذاشته غرض
در اندک ایام باتمام رسید الحال آن قلعه بدهار ور مشهور است بعد اتمام قلعه استعداد
و مواد قلعه داری از توپ و تفنگ و منجنیق و ضرب زن و غیر آن از قلعها آورده
جابجا بر حسب قاعده منصب فرموده و ذخیره قلعه قریب بچهل هزار کهندی غله از ولایت نظام شاه
بطریق غارات بهم رسانیده در قلعه جمع نموده نظام شاه که مدام تخم عداوت
عادل شاهیان در دل کاشته آب می داد الحال ازین شوخی کشور خان غش از
بیش کینه در و عناد آگین گشته در استعداد مواد جنگ و فراهم آوری لشکر می کوشید
بعد از آن با هر سه افواج باتفاق متوجه کشور خان شد کشور خان همت بر مقاومت
ایشان بر گماشته برج و باره قلعه را با اسباب و آلات آتشباری مستحکم گردانیده
در مقابله و مقاتله در ایستاد و مکرر عرایض بخدمت عادل شاه ارسال نمود بدین مضمون
که مخالفان سه گانه باتفاق بر ولایت محروسه لشکر کشیده در صدد هنگامه آرای
و فساد هنگامه آرایی و فساد انگیزی هستند التماس آنکه جمیع امرای پای تخت
را حکم شود که با لشکر خود بشتاب برق رسانیده در مدد فدوی درگاه و حراست
قلعه بدل کوشند و خود بدولت و اقبال نیز از مقر عز و شرف برآمده چهار منزل
باین طرف قدم رنجه فرموده بر لب دریا سراپردهای فلک فرسا بر افرازند
تا بیمن قدوم و اقبال ملازم اعدا مقهور گردند بادشاه حکم فرمود تا امرا با افواج
خودها از دیک قلعه رسانیدند اینها اگر چه بمدد کشور خان آمدند اما معامله ایشان
همه بر خلاف بظهور پیوست زیرا که اعظم امرای عادلشاهی مثل عین الملک و
نور خان و شاه ابوالحسن و دیگر چندی از کشور خان بته دلی نفاق داشته نمی خواستند
که شوکتش زیاده شود در اصلاح امر با طاعت و انقیاد و اتحاد قدم نمی آوردند تا

نمود چون بر همه هوا خواهان بادشاهی خلعتها یافتند کشور خان هم خلعتی عنایت
شود نظام شاه فرمود پس یاقوتها پوست کشور خان چه خواهد پوست پوست دهند
چون پوست در بدن کشیدند حکم مکرر شد که سرش را به بدن وصل کرده جنازه اش
به بلده بیجاپور رسانند تا در باغ که درون شهر بنا یافته او بود بدفن نمودند پس
ازین نظام شاه از کار قلعه فراغ یافته بر سر امرای عادلشاهی که در پای تخت
او دست تاراجی گشاده بودند یلغار نمود و بسر آنها تاخت آورده در میان گرفت
آنها هم دست و پا زده بمردی و مردانگی پیش آمدند و جنگ و ستیز خوب نمودند
لکن آن خودرایان و خود سران که از نفاق بها درانه خلل عظیم در حشمت خداوند
خویش در آوردند سزای کار و کردار خود یافتند عین الملک به قتل رسید و نورخان
باسیری گرفتار شد چون خبر این حادثه و بقتل رسیدن کشور خان و رفتن
تمامی اثاث و اسباب سلطنت از قلعه فیلان و شتران و غیران بدست غنیم
را بعادلشاه رسید تأسفها نمود و پیچ و تاب خورد و گفت که کشور خان بر سخن افضل خان
عمل نه نمود آخر کلام بعد کار خود کرده خود در صدد تدارک درآمده خواست که
بر مخالفان تاخت آورد چون شنید که مخالفان متفرق گشته بولایت خود با
روانه شدند هم رای او به نیت دیگر گذشت

بیان لشکر ظفر پیکر را بسرکردگی انکس خان به تسخیر قلعه ادهونی روانه نمودن و بقبض آوردن آن قلعه

پس ازین بصواب دید شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر که بعد از قتل کشور خان بمنصب جملة
الملکی یافته بود و وکیل السلطنت گشته عازم تسخیر قلعه ادونی گردید و آن قلعه بود در غایت
متانت و حصانت که پیش از آن هیچ یک از سلاطین اسلام بران دست تصرف نیافته
و بر قلعه کوهی رفیع و وسیع بنا یافته مشتمل بر عمارات رفیعه و چشمهای آب خوشگوار

تساهل نمودند سپاه نظام شاه بی دغدغه و بلا وسواس از آن رخنه درون
قلعه در آمدند کشور خان که در عین جنگ داد مردی می داد و شرط تهور
شجاعت ادا می نمود ناگاه خبر رسید که سپاه نظام شاه درون قلعه داخل
گشتند بکمال حیرانی یافته مایوس شد و دل بر مرگ قرار داده پا پیاده شد و در رزم
مردانه جنگ بهادرانه بیش از بیش می کوشید و بسیاری را از اعدا
کشته و مجروح گردانیده کارنامه یادگار بر صفحه روزگار میگذاشت اما
چون تائید آسمانی و اعانت سبحانی شامل حالش نبود سرکشی و کوشش بی شمار
فائده مرتب نشد قضا را در همین جنگ که شصت اندازان طرفین چون قطرات امطار
تیرباران میکردند تیری از جانب مخالف جهیده مقابل کشور خان بر زمین
سخت خورده جسته بر پیشانی کشور خان رسید و یک بدست درون نشسته
کشور خان از پا در افتاد لشکرش متفرق شد مخالف رو آوردند و سرش
بریده نزدیک نظام شاه بردند حکم نمود که پوست از جسدش بر کشیده کاه
پر نموده دو لشکر گردانند و میگویند که کشور خان در روز جنگ سلاح پوشیده
مستعد و آماده نبرد گشته چون سوار می شد در دست شخصی کتاب دیوان خواجه
حافظ قدس سره بود گرفته بگشاد سر صفحه این بیت بر آمد - بیت کسیکه تاج بهم
صباح در سر داشت - نماز شام در اخشت زیر سر دیدم از این مضمون سخت دل
شکسته شد چار ناچار سوار شد و بر جنگ رفت آخر انجام کارش انجمان شد که
مذکور شد بیچاره خشت هم زیر سر ندید نظام شاه شادمان بقلعه در آمد بمضمون
خویش سپردند لشکر این شادی جماعتی اسیران و مجروحان که گرفته پیش رو
آوردند همه را جامه و خلعت داده سر داد از جمله اسیران یاقوت نام حبشی غلام
کشور خان بود نظام شاه فرمود که تن برهنه کشور خان بیاقوت دهند یاقوت عرض

برطرف گردانیدند و قرار مدار صلاح و سازش بر آن نهادند که عادلشاه ملک بیجانگر
چندانکه تواند در حوزه تصرف درآورد و نظامشاه بر ملک بیدر و برار تسلط و تصرف
گشاده در حیطه ضبط درآورده سر حد نزاع و پرخاش که بسبب قلت و تنگی ملک باهم داشته اند
مرفوع گردانند و تنافر و تباغض سالها که در میان حاصل گشته برطرف سازند و رابطه دوستی
و یکجهتی را ازین سبب استحکام و استقرار بخشند تا آسودگی و رفاه خلق الله و امنیت و طمانیت
بلاد و امصار بظهور پیوندد و چون این مطلب باستر رضای جانبین بعهود و مواثیق سمت تاکید
پذیرفت هر دو بادشاه بسرور و نشاط از یکدیگر وداع گرفته معاودت بمقر عز و شرف خودها
نمودند نظامشاه بر وفق این قرارداد استعداد و سواد بهم رسانیده لشکر بصوب برار کشید عیان
اینجاکه از پسر تفاول خان بسبب بعضی طغیان او که پدر او و برادر خود را اسیر و محبوس داشته خود
مستقل گشته بود بیدل شکسته کرخاطر بودند از موافقت و اطاعت او دست بر داشته با نظام
شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه تفاول خان
را بدست آورده بسزای کردار رسانید و تمامی ملک برار بی تعب جنگ و قتال در قبضه
تصرف درآورد و ازین سو عادلشاه نیز در صلاح کار خویش درآمده با لشکر آراسته بتسخیر
ملک بیجانگر روان شد قلعها که بر سر راه بود یک را مسخر کرده به ملکنده رسید و بمحاصره آن
پرداخت امرای هنود که بلقب پاره گیران مشهور بودند بنام نایلواریان نیز می نامیدند
در شجاعت و سپاهیگری ید طولی داشتند حتی که این قوم از یک دکن می گفتند اول
نوبت بعد از قتل رامراج با عادلشاه سر اطاعت در آورده در چاکران داخل شده بو
و تابع امر و فرمان بوده در هر مهم پیش آهنگ لشکر عادلشاه می بودند و بر ولایت مخالف
دست تطاول گشاده خرابی و پایمالی می نمودند و اسباب فراوان از اسپ و شتر و فیل بدست
آورده استعداد قوی بهم رسانیده بودند و درین نوبت بسبب مزید استعداد و کثرت امو
نشاء غرور و استکبار را دو بالا رسانیده و شیوه بغاوت را ساز داده طریق اطاعت

واز عهد سیوراى بر راجه که بر تخت بیجانگر جلوس نمود از ملاحظه بادشاهان
اسلام در بنى استحکام او شده غایت اهتمام را بجا آورده استحکام در روئین بخشید
بود اما ... ن را با هشت هزار سوار و پیاده بسیار و توپخانه فراوان بدان طرف
روانه فرمود و حاکم قلعه دران وقت یکى از امراى کبار رام راج بود و بعد از قتل
او بران قلعه و مملکت تا بعمر او مستقل گردیده اطاعت به هیچ کس نمى نمود
لشکر اسلام پرداخت چند جنگ مردانه با انگستان نمود اما در هر حرب مغلوب
مى آمد آخر غله و آذوقه فراوان در قلعه کشیده حصارى شد چون ایام محاصره
بطول انجامید و ذخیره باخر رسید امان خواسته قلعه را واگذاشت عادلشاه
از فتح آن قلعه مسرور لا ... یت گشته در تسخیر قلاع و بقاع کرد و پیش در آمده
چنانکه رفته رفته همه آن اصلاح را در قبض در آورده آن سواد کفر را بچراغ اسلام
منور گردانید و بتان بتخانه هاى کفار منهدم ساخته به بناى مساجد و اقامت
صلوات و از ان اعلام اسلام بر افراشت

بیان بسعى ابو الحسن و چنگیز خان در سرحد ملاقات عادلشاه و نظام شاه دست دادن و عهد و پیمان بستن و ثوق پذیرفتن

در بیان سابقه اگرچه از ابتدا بیرد اناپان اطلاع پسند مواجبات و موالات و اسباب
موافقت میان این دو سلطنت خانه عادلشاهیه و نظام شاهیه بظهور آمد اما هیچ فائده
بدان مترتب نشد بلکه نفاق و عناد متخلله روبار دیاد داشت و بسبب نزاع پر خاش این
دو بادشاه عالمى تباه مى شد و ولایات و معمورات خراب بالکمال مى گشت درین نوبت
شاه ابو الحسن و لد شاه طاهر و خواجه میرک مخاطب به چنگیز خان پیشواو مدار المهام نظام شاه
هر دو در اصلاح کار آمده واسطه نفاق و سازش هر دو بادشاه گشته و تمهیدات ... به
و تمهیدات بایسته هر دو بادشاه را در سرحد ملاقات دیا نیده کلفت و کدورت باین

از بلاد و تقلاع الطرف در تصرف عادلشاه درآمد و توسیع ملک حاصل شد۔

فتح نمودن قلعه بنکاپور

چون از مقدمه دهارور فراغ دست داد و از تسخیر آن قلعهٔ متین خاطر عادلشاه
بیاسود برهنمونی مصطفی خان اردستانی لشکر ظفر پیکر بعزم تسخیر قلعه بنکاپور کشید
و محاصره نمود قلعه بان آنجا که راجه نامور نمبتر تنولدرا امراج بود بعد از قتل امرا
آن قلعه را مع ولایت تعلقش از ضبط خویش در نگذاشته دم از استقلال میزد و سر به اطاعت
وارث ملک فرو نمی آورد. در الحال که لشکر اسلام بعزم تسخیر آن وارد گشت پسر را با یکهزار سوار
شمشیرگذار و ده هزار سوار پیاده جرار بیرون گذاشته خود با اسباب بسیار و ذخیره
فراوان در قلعه کرد و بفت خوان دکهن را مستحکم شد و پسرش در جنگل پرخار و کوهستان
پرانبجار که در آن نزدیکی واقع بود ماوا و ملاذ گرفته بر لشکر اسلام تاختن آغاز نهاد و از
چپ و راست لشکر اسیر گرفتن قتل نمودن شروع نمود و از رسیدن رسد و غله به لشکر
مانع شد و نیز قلعه بان مذکور عریضه بخدمت صاحب تلگنده که پدر او در امراج بود
و بجای پدر او سر براجگی برافراشته آنجا را دار الملک کفرستان نموده بود فرستاد که
فدوی جاگیردار قدیم و نمک پرورده دیرین ام اگرچه در نیمت سر خود را سر برافراخته خود
کامی را کار بستم اکنون به قرب و تقصیر خویش آمده عهد و اقراری تمام که من بعد جز طریق اطاعت
و انقیاد سپهی دیده در نوکری خداوند سرگرم باشم امید که تقصیرات بنده را بعفو و صفح
درگذرانیده درین وقت بیکسی از توجه والطاف محروم نگردانند امرا و زمینداران
اطراف را از این اصدار فرمایند تا بمدد و معاونت فدوی بدل کوشیده لشکر ترکان را
ازین ضلع بردارند وگرنه این آتش سوزان رفته رفته بهر جانب متوجه خواهد شد صاحب
تلگنده جواب عتاب و لعنت آمیز بنگاشت که تو اول شیوه نمک حرامی را ساز
داده خود را و خود کاشتی را کار بند شدی دیگران به متابعت تو نیز شیوه بیوفائی و نمک حرامی را

وفدویت پیشینه را تغییر داده راه تمردی پیمودن گرفتند از رسیدن رسد غله و آذوقه
بلشکر منصوره مانع و مزاحم گردیده در اعانت و امداد قلعه‌کسان سرگرم بوده اندرون
رسد و مددی رسانیدند چون با صفت تهور و شجاعت طریقه مکر و تزویر قزاقی را
نیز جمع نموده بودند کل لشکر این قوم چه از سپهداران زبده موازی پانزده هزار
سوار نیزه‌باز تیغ گذار بوده عادل شاه درین وقت فتح قلعه را اصلاح ندیده بر وقت
دیگر گذاشت از آنجا عنان عزیمت بصوب کلبرگه منعطف ساخته سیر کنان
بدار الخلافت رسید

دربیان بار دیگر بر ملک کفره لشکر کشیدن و ابوالحسن را از وکالت معزول ساخته و مصطفی خان اردستانی را بر منصب وکالت نصب نمودن

بعد از چند روز استعداد تازه بهم رسانیده باز بتسخیر آن ولایت لشکر کشید اولاً
بر قلعه تورگل که ضابطش بغاوت ورزیده سر بشوخی بر آورده بود در اندک روزی
مفتوح ساخته باغی را بسزا رسانید و از آنجا به قلعه دهارور رایت افراخته آن را
هم در چند ماه که بتسخیر آورد درین مدت بسبب قصوری چند شاه ابوالحسن را از خدمت
کار ملکی معزول ساخته مصطفی خان اردستانی را وکیل السلطنت گردانید و نامش سید
کمال الدین حسین بود اولاً از ولایت آمده در سلطنت قطب شاهیان اعتباری پیدا
نموده بمراتب عالیه رسید و بخطاب مصطفی خان سرفراز گشته وکیل السلطنت آن
دولت خانه شد مدتها در آنجا به نیکونامی بسر برد بعد از تبدل مزاج از قطب شاه
رخصت گرفته به بلده بیجاپور آمده نزدیک عادل شاه اعزاز یافت رفته رفته بر
منصب کار ملکی فائز گشت از حسن تدبیرش رونق این دولتخانه روز بروز می‌افزود
تمامی متمردان و سرکشان کرناتک را بجهت عمل مطیع و منقاد ساخته که نیمه

باخر رسید و امرای لگلی نیز تنگ آمده رخ بجاهای خود نهادند قلعه بانان عاجز و
مضطرب گشته در ساز و سازش آمد و طلب قول امان نموده قلعه را تفویض نمود
و خود بدر رفت عادل شاه مصطفی خان شکر این عطیه الهی بجا آورده همان روز
داخل قلعه شدند اولا بتخانه بزرگ که از سالهای دراز رسوم بت پرستی در آن جاری بود
و در اطراف و نواحی اشتهار داشت حکم انهدام یافت و بجای آن مسجد عظیم برپا
شد عادل خود پادشاه دیندار و وزیر نیکوکار به نیت ثواب سنگی و بجای بنای مسجد
نهادند بعد از آن بنا بر آوردند خطیب و مؤذن و امام معین یافت اقامت اذان و
صلوة و تمام رسوم اهل اسلام جاری شد از صدور این خدمت از دست و تدبیر
مصطفی خان اردستانی نوازشات عادل شاهی و مرحمتهای پادشاهی بیش از بیش
درباره او بظهور پیوست و در جاه و اعتبارش افزایش و مرتبه بوقوع آمد حتی که مهر خاص که همیشه
در انگشت خاص می بود بوی حواله شد و حکم صادر شد که بر هر کاغذ ملکی و مالی که صلاح
بیند و رایش پسندد و بتوقیع مهر رساند حاجت حکم مجدد نیست بعد ازین عادل شاه خود
در قلعه اقامت ورزید بعیش و عشرت اشتغال نمود و مصطفی خان را با لشکر آنجهت
تسخیر قلاع و امکنه رفیعه که امرای ایلج در آن نواحی جاهای قلب و متین از فرومکش
نموده دم استقلال می زدند روانه فرمود تا مصطفی خان قدم در آن کفرستان گذاشته
بتدریج یکیک قلعه را از امرای آن نواحی مستخلص ساخت و اعلام اسلام برافراشت و
کثیری از بتخانهای قدیم منهدم گردیده در مقام آن مساجد بنا یافتند و صلوة و اذان
و رسوم دینداری ترویج پذیرفت گویند دو سه صد بتخانها را بانهدام رسانیدند و چهار
پنج هزار بت رویین و سنگین و سیمین و زرین شکستند و خود عادل شاه به نیت
ثواب چندین بتها بدست خاص خود شکست و لقب مجاهد غازی بر خویش درست
کرد و بعد از آن تمامی آن ملک مفتوحه را در جاگیر مصطفی خان مقرر داشته خود

پیش گرفتند تا تمامی نوکران نمک حرام از خط اطاعت و فرمان بدر رفتند با وجود
اینحال بهر یک از امرای اطراف نامها نوشته ام که یک بیک نو رسیده بحراست
قلعه بپردازند تا بجنگ ترکان زود امرای اطراف و پاره گیران نوعی بر طبق احکام
صاحب ملک شده با فوج بر لشکر اسلام هجوم آوردند راه پادطرق آمد و شد مردم و رسد
و آذوقه را بالکل بسته نمودند با وجود اینحال بر چپ و راست لشکر بر وقت قابو
یافته قتل و اسیر میکردند و گوش و بینی می بریدند شبانگاه میان لشکر درو انه
در آمده غارت هم میکردند هرچه بدست می افتادی میربودند تا اینکه تمامی لشکر
اسلام ازین اذیت و شرارت کفار و نارسیدن غله و آذوقه و افتادن قحط گران
جان بلب رسیده فتح عزیمت نموده قصد معاودت مصمم کردند مصطفی خان لشکر را
همت داده و دلدهی نموده تقویت نمود از راه کاردانی تدبیری معقول بخاطر آورده
شش هزار سوار از امرای هنود اطراف که با فریق اول مخالفت میداشتند و
بجنگ بعطاهای فراوان مستمال را خوشحال ساخته نوکر گرفت و بمقابله آنها برگماشت
تا هر وقتیکه آنها بقصد فساد ور و بلشکر آرند بمدافعه پرداخته سر راه آنها را
باز دارند گریزی بهتر ازین کشاکش پیدا نتستند و رسد را نیز بجرات و حفاظت آورده
بلشکر واصل ساخته باشند و نیز هشت هزار پیاده جری به دلیری دور لشکر و قلعه
برگماشت گویان دو حصاری مستحکم قائم نموده که شباروز چشم بر هم نبسته احدی را
اندرون لشکر در آمدن ندهند و نیز رسد و مدد باندرون قلعه رفتن نگذارند بعد ازین
تدبیر آن تاخت و تاراجی قزاقان و دزدی دزدان موقوف گردید و رسد و غله و ما
یحتاج لشکر جمع گردیده آسوده بلاغذا رسیدن گرفت ارزانی بمرتبه کمال شد و دل اهل
لشکر جمع گردیده آسوده و مرفه الحال گردیده در شان محاصره جد تمام بجا آوردند
کار بر قلعگیان تنگ کردند و ذخیره قلعه نیز باخر رسید و امرای ملکی

تابع و مطیع خویش چنان ساخت که جز هواخواهی او دم نمی زدند و سه صد بهمن
هرکاره و هفت صد جاسوس خبر رسان بهم رسانید تا اخبار قلمرو و
کیفیات سلاطین اطراف روز و شب آناً فاناً بهم رسانیدند و تمامی خدمات
عمده و مناصب عظمی جز بمردم سنجیده و اهل فضل تفویض نفرمود و شاه ابوالحسن
بسبب تمرد و تکبر و فتنه انگیزی بار در خود در حبس شد مصطفی خان کاملخان
که وزرای معتبر بودند بر مناصب امارت شان را چنان برقرار گذاشت
که بجاهای خود دلجوئی و آسوده حالی بعیش و عشرت می گذرانیدند و در که وتر
از جانب او بخاطر شان نمی گذشت و مرادخان را بحوالداری ولایت کوکن
که کنارهٔ دریا ملکیست وسیع زرخیز مقرر کرد و معتبرخان را که مدتی بیشوائی کرده بود
بمنصب سرنوبتی قرار داد و شیخ سالم را بمنصب سرخیلی مرحمت شد و او
مرد فاضل نجفی بود که مدتی در شیراز به تحصیل علم مشغول بود و که مهمات مالی و اهتمام
لشکریان نسبت داشت و عمل استیفا به لطیف خان نشانی که از جمله فصحا بود و
وصلی تخلص داشت تفویض کرد و مهمات کارملکی بصفدرخان که سیدزاده
لار بود حواله شد و سرحجابی قلعها و ولایت به شیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
که عرایض ولایت و قلعها پیش او می آمده باشد و او بعرض پادشاه میرسانیده
مدعیات ایشان را سرانجام داده روان سازد و منصب خان سالاری
که باصطلاح اهل دکن چاشنی گیر گویند و خزانه داری و حوالداری محلات
به رفیع الدین شیرازی که بیبر عم افضل خان است تفویض یافت غرض
اکثر عمال و کارخانه داران او از اهل فضل و کمال بوده اند در مجلس
بهشت آئین مثل شاه کمال الدین فتح الله شیرازی که او را عقل حادی عشر
می نوشتند و سید طراببیس که در معقولات و منقولات یگانهٔ عصر بود و سید

بدولت و اقبال بعد انقضای مدت سه سال بدار الخلافت بیجاپور مراجعت فرمود
و منصب وکالت و امیر جملگی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به افضل خان تفویض فرمود

نبذی از احوال افضل خان شیرازی

افضل خان از جمله عاملان ولایت فارس بود مردی سنجیده کاردان چنانکه تمامی حکام
و اکابر شیراز در امور معظمه بصلاح و صوابدید او عمل میکردند افضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهم رسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آورد
و در خدمت علامه عصر وحید زمان میر فتح الله شیرازی که سرآمد علمای زمان و یگانه
دوران بود مدت دو سال باستفاده مشغول شد تا در اندک زمان سرآمد اقران گشته
گوی سبقت ربوده تا بدرجه تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمده عازم
هندوستان گردیده در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده موطن گزید هنگامه تدریس
گرم ساخت با طلبه چند که همراهش از ولایت آمده بودند و با بعضی طالبان دکن
را بافاده و افاضه مشغولی ورزید تا آنکه بعضی از اکابر شمه از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیت او بحضور پادشاه اظهار آوردند چنانچه پادشاه آرزومند او
شد و بملازمت پادشاه مشرف گشت و پسندیده درگاه آمد بتکلیف ارکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرده در مجلسیان حضور داخل گردید و با ارکان دولت مخصوص گشت
و خصوصیت او بجای رسید که در مهمات ملکی و مالی دخل کلی داشت و هیچ مقدمه
بی صلاح و صوابدید او فیصل نمیگردید از فراخی حوصله و وسعت استعداد روز بروز
مراتب جاه و عظمتش مترقی بود آخر الامر میر جمله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک مدبران
کار دین درآمده در اهتمام معموری ولایت و رفاه رعیت و آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن و خلق و لطف خدا آ

من وقوف کار و بار دین و دنیا داری حاصل کرده
لذت سلطنت یافتم

شمه از احوال مصطفی خان اردستانی

۱

مصطفی خان اردستانی که اسم اصلیش سید کمال الدین حسین بود سیدزاده
اردستان متصف بکمال سنجیدگی و موصوف به فضایل و حیثیات انسانیه
بحسب اتفاق و تقاضای آب و خور از ولایت عازم هند گردید و در عهد
ابراهیم قطب شاه وارد گلکنده گشت و قطب شاه دید اجامع فضایل و کمالات
دین و در صدد تربیتش آمده روز بروز بنوازشات مستشرف و ممتاز و سرفرازیها
آخر الامر مدار المهام و مدار علیه سلطنت خانه خویش ساخت و بخطاب مصطفی خان
سرفراز گردانید مصطفی خان از راه کاردانی و بیدار دلی در اهتمام تعمیر ملک
و ترفیه سپاه و آسوده حالی رعایا و برایا آمده چنان کار بست که تمامی سپاه
و رعیت بکمال رفاهیت و تنعم فایز گشته مداح و ثناخوان او شدند در اندک زمانی
سررشته مهمات ملکی و مالی را از کلی و جزوی آن چنان بدست آورد قطب شاه
با این همه کاردانی و دانائی بی دخل شده بود و هر امری که مصطفی خان بر می داشت
قطب شاه نظر بصلاح وقت و رعایت خاطر مصطفی خان در سرانجام آن سعی می نمود
چون قطب شاه اساس سلطنت خود آن چنان مستحکم برداشته بود که پادشاهان
دیگر که دعوی ملک داشته بودند بشأن و ابهت او نمی رسیدند گاه گاهی خود متوجه
کارها می شد با سهل وجهی از پیش می برد این معنی بر مصطفی خان گران می آمد چون
مصطفی خان مدت مدید بر سر وکالت قطب شاه مانده بود سامان و جمعیت تمام

عز الدین فضل الله یزدی و میران سرفدالی ملائی اصفهانی و میر مرشد قلی
و از ولایت جمعی کثیر که دکن را بودند هم در اینجا نحو و صرف معانی و تفسیر
و فقه و حدیث حاصل کرده خود را یگانه عصر می‌دانستند همیشه حاضر می‌بودند
و اکثر اوقات بمباحثه و مذاکره مشغول می‌بودند و در حضور عادل شاه نیز
همه روزه مجلس درس و بحث منعقد می‌گشت و جمیع این فضلا در خدمت شاه کمال الدین
نیز می‌شد مباحثه و مذاکره می‌نمودند غرض این جماعت که هر یک از ایشان نادره
روزگار بودند همه بسعی و تدبیر فضل خان بدین درگاه آمده جمع شده بودند
و پیشتر ازین کسی قدر فضل خان را از پایه علم نمی‌دانست چون این
جمع بهم رسانید شاه کمال او در علم و دیگر فضائل بر همگنان ظاهر شد از روزی که
بطلب شاه کمال الدین مردم روانه شدند تا از شیراز به بیجاپور رسانند
تا روزیکه بملاقات پادشاه عز و امتیاز یافت چهل هزار هون صرف شده بود
گاه گاهی عادل شاه در مجلس حاضر می‌شد و در مباحثه فضل خان اینجا
کسی نبود که در فضیلت قدر او شناسد تا آنکه این مجمع را بهم رسانید بواسطه
همین بود که خود را بعالمیان شناسا کند و این مجلس تا مدت حیات عادل شاه
امتداد داشت قریب به دو صد نفر از اهل فضل و ارباب حیثیت در
در سلک مجلسیان و کتابداران جمع شده بودند و وظیفه خوار از انعام ایشان
را نهایتی نبود و فضل خان با وجود این رتبه علمی و فضیلت تمام چون در مهمات
کار ملکی قدم نهاد و عادل شاه وکالت سلطنت را بوی تفویض فرمود
سیصد بهمین هرکاره و هفت صد جاسوس خبرگیر بهم رسانید و هر روز اخبار
پادشاهان و امرا و کارکنان عمال قلمرو بتفصیل بعرض پادشاه می‌آورد
روزی عادل شاه فرمودند که تا فضل خان در مهمات کار ملکی در آمد

بجهت رخصت و پاییدن از قطبشاه و واسطه برانگیختن اول احوال از قطب شاه التماس
نمود که حق تعالی بفضل و کرم خویش حسب دلخواه بهدوش مقصد یابی گردانید بفتح و نصر
مخصوص ساخت با وجود ذخیره مثوبات اخروی آرایش و افزایش دولت و سلطنت
بظهور آورد و بنده امیدوار است که بموجب قرارداد وعده رخصت سفر مکه معظمه فرمایند
قطبشاه بجوابش فرمود که بخیر و عافیت داخل مقر عز و شرف گردیده رخصت خواهم فرمود
مصطفی خان می دانست که بعد از رسیدن بگلکنده رخصت اصلا نخواهند داد بلکه نوبت
بر جان خواهد رسید ناچار درین باب بجد آمده واسطه کار آرا باعث شد آنها درین باب
سعی و جد بکار بردند اگرچه قطبشاه تا هم عذرها برانگیخت اما کشور خان و مولانا عنایت الله
پی بجد گشتند استبداد نمودند و قطبشاه لاعلاج آمده چار و ناچار رضا داد و چون زن
و فرزند و اسباب و اموال مصطفی خان در گلکنده بود و اجازت آنها هم بایست
کشور خان و عنایت الله دیگربار در اجازت طلبی عیال و اموال در آمدند هرچند
قطبشاه باعذار و حیل می گذرانید ایشان درین باب جد بلیغ بجا آوردند چنانکه قطبشاه
را توهم شد اگر اندکی تعلل راه یابد از طرف عادل شاه و نظام شاه خطرها رو خواهد
چار و ناچار بمسئلت آرزوی رخصت داد مصطفی خان از بیجانگر در کلبرگه آمده توقف
نمود تا ناموس و عیال و اسباب و اموال که کثیره و خطیر بود از گلکنده بکلبرگه
به سلامت رسید و مشهور چنین است که هشت هزار کاروبار و دوازده هزار سربار
از نقد و جنس و نفایس که از بیست لکهه هون متجاوز بوده که در مدت پیشوایی قطبشاه
بهم رسانیده بود قطبشاه از غصه و اغراضی که داشت خانه مصطفی خان را فرمود
که با زمین برابر و هموار ساختند و مطبخ خانه که مانده بود برابر مطبخ خانه پادشاهان
عصر بود القصه مصطفی خان با فرزندان و عیال و اسباب و اموال خود متوجه
دار السلطنت بیجاپور گشته در ظل علی عادل شاه که ملاذ و ماوای آفت رسیدگان

بهم رسانیده بود که موجب سرزوری و تکبری گشت رفته رفته رشک و حسد از
جانب او در دلها پیدا شد مفسدان فتنه جو آتش انگیز سر بر آوردند و از جانبین کلفت خاطر
بهم رسید قطبشاه از وی اندیشه پیدا کرده بر آن عزم کرد او را از عمل معزول کرده دیگری
را بجای او بنشاند و اسباب و اموال او که بسیار بود متصرف شود مصطفی خان
که ازین منصوبه خبر یافت در تدبیر نجات خویش افتاد بهر حیلتی مخلصی بحسب صورت پذیر نگشت
قضارا بسبب جواب و سوال اتفاق نمودن پادشاهان با هم بر حرب رامراج در پیش آمد
گویا این منصوبه بود که کارپردازان غیب برای نجات مصطفی خان بر روی کار آورده بودند
مصطفی خان وقت را غنیمت دانسته بترغیبات شایسته و تحریضات بایسته امر جهاد را
بر دل قطبشاه جلوه دادن گرفت و در نمودن اتفاق با هم و بر جهاد کمر بستن و مثوبات
اخروی بدست آوردن ترغیب زاید از حد می نمود تا آنکه قطب شاه برین امر عزم
درست کرده برای درستی اموری چند مصطفی خان را برسالت نزدیک نظام شاه
فرستادن مقرر کرد و چون خلعت لازمه رسالت بوی عنایت شد وقت رخصت زمین
ادب بوسیده معروض نمود که خداوندگار بنده پرور نوازش فرموده قولنامه مرحمت
کنند که بعد از بر آمدن مقصود و حصول فتح و ظفر و نگونساری اعلام کفر و شرک این
این غلام را رخصت حجاز دهند تا زیارت حرمین شریفین و ائمه طاهرین علیهم السلام
بجا آورده بدعای ازدیاد عمر و بقای دولت ابد مدت مشغول شوم قطب شاه
التماس او را اجابت نموده قولنامه داده استمالت تمام نموده باحمدنگر رخصت
فرمود تا آنکه مصطفی خان پیش نظام شاه رفته تمام مطالب درست نمود و بعد از آنکه
سلاطین اتفاق با هم نموده بر کافر حربی رفته چنانکه سابق مذکور شد فتح و ظفر
یافته شادکامی و مقصدیابی بجهة وطن گشتند مصطفی خان وقت غنیمت دانسته با
کشور خان پیشوای عادل شاه و مولانا عنایت الله پیشوای نظام شاه توسل جسته و

سال بسال وحسن تدبیرانه عامره شده باشد بسعی وکوشش مصطفی خان بسیاری از ولایت جاکر
در قلمرو عادل شاه درآمد ووسعت ملک بمرتبه اتم حاصل شد که هیچکس از سلاطین دکن باین قدر
دست گاه دست نداد لیکن خیلی تندمزاج وغیور ومتکبر بود که بگناه اندک عقوبت بسیار مینمود
وبربستن وکشتن ونقصانها کردن دلیر وبی ملاحظه بود چنانکه یکمرتبه حکیم شفاخانه او یک
مثقال مومیائی فراموش نموده بود بعد از چند روز ظاهر شد که فراشان ومطبخیان آن را
یافته باهم تقسیم نموده بودند آنها را تفحص کرده بیست ودو نفر بودند آنها را آنقدر زدند
که روح از قالبشان بیرون رفت ودر ضبط کار وبار آن قدر بود که قریب شصت سال
در دکن بزرگی وکامرانی نمود ودر مطبخ او یک ظرف چینی هم شکست یعنی اگر از دست
کسی اتفاقاً شکسته میشد فی الفور مساوی آن حاضر مینمود عاقبت کارش بعد از فوت
عادل شاه هفت ماه کشور خان که حاجب بسر کشور خان که چهار ماه صاحب اختیار بود
آن سید کریم الصفات را در بنکاپور بقتل آورد و سامان واموال وغیره اش ...

ذکر الماس بزرگ

در زمانیکه ویچ ترمل راج بخدمت ابراهیم عادل شاه مبلغ شش لکهه هون فرستاده
استدعا نمود که تا بیجانگر قدم رنجه فرموده وامراء را از تسلط وتغلب برآورده
مرا که وارث ملکم بتخت راجگی قایم ومستقل گردانند وبراین معنی تعجیل مبلغ خطیر نموده
چون عادل شاه بر وفق التماس عازم آن طرف گشته قریب بیجانگر رسیده ویچ ترمل
فریب آن گرگ کهن خورده عادل شاه را عذر خواست ومبلغ هشت لکهه هون نقد و
یک الماس بزرگ پیش عادل شاه فرستاده از همینجا باز گردانید وعلی عادل شاه
وقتیکه بملاقات راماراج رفت با دیگر تحایف وهدایا آن الماس را براماراج هدیه نمود
وآن الماس یازده مثقال بیست ویک درم شرعی می شود مربع بود وبرابر کف دست
وخال سیاه بزرگ درمیانه داشت وخال سیاه دران الماس شوم می دانند

است پناه گرفت منزلی خوب ولایق بوی مرحمت گردید ونسبت دو هزار سوار
ارزانی شد مدتی بر پایه سجارت بود بعد از قتل کشور خان وحبس شاه ابوالحسن
پیشوائی عادل شاه بهم مسلم شد مدار المهام و معتمد علیه این دولت گشته علم استقلال
برافراشت واستیلا واختیارش بجائی رسید که در حکمرانی مختار کل بود حتی که عادل شاه
مهر همایون که از خود جدا نمیکرد وهمیشه در انگشت می داشت بوی سپرد و بهر مهمی
و مصلحتی که جائی می رفت همراه می برد چون در حضور می بود هم در منزل او می ماند
ودر مدت کارکی و پیشوائی عادل شاه نیز آن قدر جمعیت و سامان بهم رسانید که هیچ
یک از پادشاهان عصر آن قدر خزانه و اسباب نبود واز دریای گجرات تا دریای
بنگاله یکصد و هشتاد کشتی در عمل او مسخر بود و در اثنه همه بهم رسانیده با پادشاهان
عظیم الشان عصر مثل سلطان سلیمان روم و شاه طهماسب ایران و محمد اکبر شاه هند
رابطه رسل و رسایل داشته هر سال تحف و هدایای گران و نفایس و هند بانها ارسال
می نمود واز ان جانب نیز تحایف آنجا با خلعتهای فاخره برای او می آمد واز کاردانی
وکفایت شعاری و تدبیر صائب ملک ملناڑ و کرناٹک تا لب دریای شور آن
چنان ضبط و نسق بکشور که تمامی امرای کفاره یاره کیران اطراف و راجهای آن
نواح سر بر خط اطاعت نهاده مطیع و فرمان گشته بودند آنها که سر شوخی بر آورده
زیر اطاعت نمی آمدند لشکر نصرت پیکر بر سر آن طاغیان تجبر پیشه کشیده زیر تیغ
بی دریغ آورده مستاصل می کرد وآن نواح را به نکهت اسلام رنگین می نمود و
بتخانها و صنم خانها با زمین برابر هموار کرده در انجا بنای مسجد می نهاد و امام و خطیب
و موذن نصب فرموده بصلوة و اذان معمور میکردانید وآنها از راه اطاعت
پیش آمده بلقب مطیع الاسلامی موسوم می گشتند باز جزیه و پیشکش های لایقه بر
گردن آنها گذشته ولایت آنها را بآنها مسلم می داشت بشرطیکه جزیه و پیشکش

لی درین معامله سرگردان مانده تفحص بسیار در آمد آخر سراغ او بمعامله لطف آبا
یافته در انجا رفت و آنکس را پیدا کرد و او را بعزلت و بسحالور بحضور پادشاه آورد
علی عادلشاه بخبر بدی تسلیه و رضامندی آن صاحب الماس کرده از وی بدست
آورد و چون مشهور شده بود که آن بدمین است چند روز در مسلخ ضبط فرموده عاقبت
کاررای عادلشاه آن اقتضا کرد که آن جوهر گرانبهای شوم آثار را بیکی از آستانهای
ائمه اثنا عشر بفرستد تا از شومی و بدیمنی خود برآید و صفت مبارکی و سازگاری
پذیرد و ازین نکته غافل که جبلت ذاتی را تاثیر خارجی کم میکند سوختن جبلت
آتش است اگر پیش مصحف مجید آید خواهد سوخت آخر آن الماس نذر روضه حضرت
امام ثامن علی موسی رضا علیه السلام کرده بشاه طهماسب فرستاد تا آن بآستانه منوره
برساند چون بخدمت پادشاه رسید در چند روز معدود طهماسپ شاه داعی اجل را
لبیک اجابت گفت اسمعیل شاه پسرش بعد ازو بر تخت خراسان جلوس فرمود پس
از یک سال و پنج ماه او هم رحلت نمود بعد ازو سلطان محمد دیگر برادرش بر
مملکت ایران قرار گرفت او چهار رفه مرصع جهت صندوق مرقد منور حضرت
امام همام امام ثامن تیار ساخته و آن الماس را بر یکی از آن قبه ها نصب کرده
بروضه منوره فرستاد تا بر مرقد مبارک آن صندوق وضع نمودند هنوز سه سال
تمام نشده بود که عبدالله خان اوزبک از سمرقند خروج کرده با لشکر بیشمار بر خراسان
رسید و تمام آن ولایت را بقید تصرف درآورد روزیکه شهر طوس را که بمشهد مقدس
مشتهر است تصرف نمود قتل کثیر دران بلده واقع شد بتخصیص در اندرون روضه
مبارک قریب بچهار هزار سادات و موالی که از فتنه و آشوب پناه بروضه برده
بودند تمام بقتل درآمدند چنانکه خون از آستانه روضه روان شد چندان اسباب
و اثاثه سلطنت که در روضه مبارک جمع شده بود که در خزانه هیچ یک از پادشاهان

و بدین می شناسند و از جمله شومیها و بدیمنیها که از وی مشاهده افتاد در میان جهلاین
مشهور است آنست که چون آن الماس در سرکار کشن راو راجه بیجانگر درآمد در
اندک روزها کشن راو در عین جوانی و نامرادی بسببی از دنیای فانی رفت
و بچند مدت از خانواده سلطنت هم گریزان شد و چون در خزانه ابراهیم عادلشاه
رسید در قریب الایام برص بر او پدید و دیگر امراض چند ابهر شد و بر بستر ناتوانی
افتاد و اطبای تمام ملک سعیها کردند مفید نشد ایام عمر را در تعب و صعوبت بسر برده
بعالم بقا شتافت چون علی عادلشاه بار آن جوهر به بیجانگر برده هدیه را اخراج
نمود و بعد از چهار پنج سال بر سرش گذشت آنچه گذشت و سلطنت از دودمانش
رافتاد چنانچه مشروحاً مبین گشته بعد از مدتی بعلی عادلشاه خبر رسانیدند که شخصی
در بندر گووه آن الماس را در معرض بیع میکند حکام گووه در مقام خریداری آن
آمده جوهریان الطلبین قیمت مشخص کردند شصت هزار هون بهایش بتشخیص یافت
حکام گووه در اندیشه افتاده گفتند که بی رضا و رخصت پادشاه پرتگال که خداوند
ماست نمی توانیم خرید شصت هزار هون که مبلغ خطیر است داده پاره سنگی
گرفتن جرات ما قبول نمیکند بدارنده الماس گفتند که چندی در اینجا توقف بکن تا ما
از پادشاه رخصت حاصل کرده خرید کنیم علی عادلشاه خواهش آن بهم رسانیده
اصیله بی نام عورتی را که در مکر و تزویر عجوبه روزگار بود بگووه روانه فرمود
تا بهر فریب و زور صاحب الماس را به بیجاپور کشد اصیله بی بگووه رفته
با الماس دار دور ساخته پاره زر بدو داده او را بفریفت به بیجاپور
آوردن رضامند ساخت در ین اثنا بعضی اقارب آنکس آگاه شده آن بیچاره
را نیم شبی به بستر خواب بیجان کشته الماس را بدست کرده از گووه بدر شد
و همچنین ... لفشه از آن قبیله بجهت الماس یکدیگر را تعاقب کنند اصیله

خواجه سرا که همیشه در خدمت و ملازمت همشیره مسطور بسر برده بود آورده بنظر
عادل شاه گذرانید عادل شاه شب را یکی از دو خواجه سرا که همشیره را بود دیگر بود بخلوت
طلبید تا از وی تفحص آن جواهر متروکات همشیره نماید خواجه سرای بد طینت همینکه در
مقابل پادشاه رسید با وجود آنکه دو سه خدمتگار نزدیک استاده بودند خنجری به
سینهٔ پادشاه چنان رسانید که از پشت بیرون شد پادشاه از آن محل برخاسته مجروح
تا صحن سرا رسیده بیفتاد نزدیکان فریاد و فغان برداشتند رفیع الدین شیرازی که
بمنصب حوالداری محلات و خان سالاری و خزانه داری متعین بود میگوید که من در آن
وقت بیرون حاضر بودم و افضل خان نیز در آنجا با کارپردازان نشسته در همان لحظه برخاسته
متوجه منزلهای خویش شده بود تا بدروازهٔ قلعه رسیده باشد که شور و غوغا برخاست اندرون
درآمده دیدم که پادشاه بخون آغشته افتاده اند افضل خان نیز از راه بازگشته درون آمد
چون دید دست بر نبض رسانید فریاد کرد که آه خاک بر سر ما آنگاه پادشاه را برداشته
بر سر خوابانیدم و بیرون آمدیم خواجه سرای قاتل در همان فیلخانه مانده بود شخصی خواست
که اندرون درآمد و بسزای عمل رساند او در را بر روی خویشتن بسته بود در روز دیگر تا صباح
رسید و خواجه سرای دیگر در همان وز نقل رسید خلایق سپه آگاه شدند هم در شب هجوم آورده
بر دروازهٔ قلعه جمع شده بودند اعیان و اکابر و امرای صغیر و کبیر نیز بر دروازه جمع آمدند
لاکن بار اندرون نیافتند بعد از نماز صبح شخصی بر دروازه آمده آواز داد که امرا و اعیان همه
بر دروازه جمع آمده اند وکیل السلطنت فضیل خان سلام میرسانند و پیغام داده اند که ما
تمام شب اینجا بسان ماهی بی آب در قلق و اضطراب گذرانیدیم و آن مخدوم در چه فکراند
و چه خیال دارند و کدام کس صلاح کار دیده بسلطنت قرار دادن تجویز نموده اند ما
همه کس تابع رضای آن صاحب هستیم خان گفت که من تابع رضای یاران ام آنچه صلاح
دانند و کسی را که امر سلطنت قرار فرمایند مختار اند چون این خبر [illegible] همه هم در

عصر بوده باشد بالتمام بتاراج رفت ازان جمله آن الماس مشهور بحر انه عبدالله خان
منتقل شد در اندک روزها عبدالله خان وفات کرد و پسرش عبدالمومن خان
بجای پدر متمکن گشت بحرست آن الماس آنرا هم نبرده گشت بعد از ان آن الماس
بدست شخصی افتاد و او آنرا بولایت روم برد سلطان محمد پادشاه روم در عنفوان شباب
جوانی با وجود عدالت و کرم جوان مرگ رفت از ان روز که آن سنگ پاره بولایت
روم رسید خلل عظیم در کار و بار سلطنت روم راه یافت یکی مخالفت میان امراء سپاه
دویم چهار مرتبه میان لشکر ایران جنگ و نبرد واقع شد هر مرتبه لشکر ایران بر لشکر
روم حمله کرد سیوم بعضی از امرای الماس پادشاه عباس بن سلطان محمد بن شاه الهماسپ که
بتصرف روم رسیده بود پادشاه عباس باز بسبب تصرف آن آثار شامت الماس در روم تنها مانده بود الحاد

ذکر شهادت علی عادل شاه

همشیره علی عادل شاه مسماة تالی بی بی سلطان در عقد علی برید آمده بود و لا ولد
فوت شده متروکات او از جنس جواهر و نفایس و امتعه کثیره در خانه برید مانده
چون بحکم شرع شریف استرداد جهاز صورت جواز داشت و یک مرتبه رسولی
بطلب ان متروکات فرستاده بودند علی برید غیر از جنس جواهر باقی اشیا و اجناس و
وجوه جواهر همچنان باقی بود تا در تاریخ نهصد هشتاد و هشت کامل خان ازین دعوی
را باز کرد به سبب عرض علی عادل شاه رسانید که در میان من و برید رابطه قدیمی است
اگر رضای صاحب باشد من از جانب خود کس را فرستاده باز یافت اشیا کنم
عادل شاه گفت حق ما مبلغی بر ذمه او ست از روی فتوی شرع ان را باز
می توان گرفت کامل خان ازین سخن اجازت دریافته علی آقا نام جلیل را که حضور
یار بار آورده تشریف لازمه رسالت باو داده به بیدر روانه فرمود
علی آقا بعد از چهار ماه معاودت نمود پاره از ان جواهر نفیسه با دو غلام

شیرازی میگوید مشهور چنین شد که قتل علی عادلشاه باشاره کامل خان بود و سبب آن
چنین بود که چون کامل خان بر منصب کار ملکی قرار گرفت تجبر و تکبر بسیار بهمرسانید خود
رایی را پیشنهاد کار می فرمود سیدی بود از ساکنان قلعه کلهر که بجاگیر کامل خان مقرر گشته
متعلقانش بنابر عرض خود آن سید را مصادره کرده در پا زنجیر کشیده در حبس داشتند
شکایت این ظلم مکرر بسمع عادلشاه رسیده بود و عادلشاه چهار نوبت به کامل خان
فرمود که ایذای سادات جایز نیست او را بگذارید بسمع قبول نیاورده و بر امر سلطانی عمل نکرده
و بتعلل گذرانید تا روزی عادلشاه بجایی همی رفت کامل خان نیز همراه بود ناگاه پدر پیر
آن سید محبوس آنجا خود را رسانیده فریاد برآورد که عالم پناها کامل خان ستم عظیم بر ما
کرده فرزندم را از مدت در حبس داشته عادلشاه بمجرد شنیدن ناله پیر ضعیف از جا
رفت غضب عظیم جوش آورد و یک لگد بزور بر روی حواله کرد چنانکه کامل خان بر رفیع الدین
که پس پشت او بود بیفتاد باز پادشاه اگرچه تدارکات آن بنوازشات متنوعه نمود
و منصب او بحال گذاشت اما وی آن کینه را در دل پر کین ذخیره داشت تا وقت
فرصت باشاره قتل پادشاه نمود والله اعلم محمد قاسم فرشته استرابادی واقعه قتل
علی عادلشاه بطرزی دیگر بیان نموده لیکن چون این واقعه چند واقعات دیگر دیده رفیع الدین
شیرازی و شنیدن محمد قاسم فرشته بود و معلوم است مصرع شنیده کی بود
مانند دیده ۞ زیرا که رفیع الدین شیرازی پیش از جنگ رامراج به پنج سال از ولایت
رسیده ملازم درگاه عادل شده و بخدمات عمده سرفراز گشته روز و شب بحضور
باشی مخصوص بود و تا مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادلشاه
بسر برده این واقعه همه برای العین مشاهده نموده و بر تحریر آورد و بی تکلفانه واقع شده
محمد قاسم که پس از سالهای دراز واقعه قتل این درگاه رسید و نیز سخن را بی تکلف ساده
چنانکه بر مطالعه کنندگان انصاف مند بر ظاهر است انقدر که او در تعظیم نظام شاه ...

کنکایش و مشورت آمده عهود و مواثیق با قسام موکد نموده مرتضی خان انجو را فرستادند
او نزدیک دروازه آمده صورت مجلس باز گفت که شاه کمال الدین فتح الله از
جانب شما وکیل شده باتفاق سایر اعیان قرار داد که شهزاده ابراهیم برادرزاده
پادشاه را که وارث حقیقی اوست و پادشاه مکرر در حیات خود به ولیعهدی وی
بشارت داده اند و در حجره تربیت خود پرورش نموده اند بر تخت سلطنت قرار دهیم
وزیر حکومت و وکیل السلطنت بطریق سابق هم شما باشند و باقی مناصب بهر نحو که
مرضی شریف باشد و بهر که قرار دهند مختار اند افضل خان گفت که من بعد من متعهد
این مهم نخواهم شد بکسی دیگر قرار بخشند مرتضی خان گفت باری شما و اینها یک جا جمع شوید
باتفاق آنچه صلاح بینید قرار بخشید افضل خان گفت خلق انبوه جمع آمده اند اگر دروازه
قلعه بکشائیم هجوم عام خواهد شد مبادا در ضمن فتنه برخیزد انسب آنکه سه چهار کس
احضار کرده اندرون بیارید پس شاه کمال الدین فتح الله و کمال خان و مرتضی خان
و منجن خان پسر کوچک کشور خان که داماد کامل خان بود اندرون آمدند باهم زبانی
و مشاورت پرداخته بر دروازه حرم محترم رسیدند ابراهیم عادل شاه را از اندرون
بیرون آورده بر بالای برج بر مسند عزت و شوکت نشانده چتر سبز زرنگاری که لازمه
عادلشاهیه بود بر سر افراشتند اعیان و ارکان درگاه اول زمین بوس شده سلام
و تهنیت پرداختند و نثار از نظر گذرانیدند بعد از آن تمام خلایق از بیرون سجدات
شکر بجا آورده بازگشتند پس از این شاه کمال الدین فتح الله با سایر اعیان و ارکان و سایر
مجلسیان و علمای و فضلای شهر بغسل و تکفین پرداخته نعش پادشاه را بروضه والده
ایشان که درون شهر واقع است برده در روز سه شنبه بیست چهارم ماه صفر سنه ۹۸۸ نهصد و
هشتاد و هشت آن گنج جوهر را در زیر خاک پنهان کردند در سنه یکهزار پنجاه و
هشت و پسر سلطان محمد عادل شاه بر سر قبر علی عادل شاه گنبدی بنا فرمود رفیع الدین

پاره بر سر برداشت و پاره بر دوش یار دیگر و دامن پر رفت و بمشقت تمام روان شد
صرّه ها افتادند بعضی دریده شدند و بهتا منتشر گشتند آنکس در جمع نمودن آن شد
دیگران نیز چندی بر سر وقت او رسیدند و می برداشتند و برای خویش می چیدند
سه چهار هزار از آن بدست دیگران افتاد و همچنین قصه‌ها بسیار شده‌اند اگر جمع کنیم
دفتری می طلبد و هر روز از ارکان دولت و اعیان حضرت و خادمان حضور که بسلام
می آمدند هر کدام مهمات سه چهار کس از مستحقین عرض نموده سرانجام می دادند یا از خزانه
یا از ولایت یا زمینهای زراعت بسبیل انعام هر ساله القصه هر بار خزانه و زر و جواهر
و قمشه و غیره آن قدر که جمع می شد باین عطا و بخشش در اندک روزها صرف می شد خلقش
بمرتبه بود که با خدمتکاران نزدیک صحبت می داشت و وقت می گذرانید آنچنان
سلوک با ایشان می داشت که کناس که مستراح ایشان پاک می کرد بجو و اعتقاد آن
داشت آن قدر مهربانی که پادشاه بر خود و اولاد و با هیچکس نداشته باشد و گاه بودی
که سخن تفضل می کردند و کسی در میان سخن معارض می گشت و می گفت که نه چنین است می فرمودند
که شما اول عرض داشت ما بخاطر آورید اگر جای اعتراض بوده باشد میکرده باشید
و رحم و شفقت بحدی بود که بنده منصب خان سالاری می داشت مرا فرمودند
که در مطبخ حیوانات مطلق ذبح نکنند چه لازم است که برای یک نفس چندین حیوانات
ذبح کنند بطریقی که سایر الناس گوشت از بازار میخرند شما هم می خریده باشید و میفرمودند
که طعام خاصه ما در ظرف سفالین آورده باشید باقی بطریق رسم و قاعده اگر
باشد مضایقه نی و در باب طعام و لباس و فرش هرگز تکلف نمی کردند و مقید به
نمی بودند اکثر اوقات بر زمین می نشستند و درویشی و بی قیدی و بی تکلفی یگانه
عصر بودند با خلایق با آداب و تواضع بودند با خدای خود با نیاز و هر چه در وقت
استشها منظور می آمد تناول می فرمودند هرگز حضوری که در طعام [illegible]

می گوشید در شان عادل شاهیان جا نمیدارد لهذا کاتب در چند مقام روایات
شیرازی برا رحکایات اسرابادی ترجیح یافته اختیار نمود چنانکه این واقعه قتل و واقعه
جنگ عادلشاه با امراء و تحقیق نسب یوسف خان و دیگر چند مقام

ذکر شیم مرضیه و شمایل سنیه علی عادلشاه شهید و بعضی اشارات او بوفات خویش

رفیع الدین شیرازی که بخدمات خانسالاری و حوالداری خزانه و حوالداری محلات
مخصوص منصوب بوده مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادلشاه
بسر نموده علی الدوام بشرف همبزمی و همکلامی و حضور باشی مشرف بود خصایص خصائل
چند که از آن پادشاه سلیم الطبع صوفی مشرب بود بی قید و بی تکلف معاش داشتی
در شفقت علی خلق الله ممتاز و در کرم و سخا بی نظیر چون آوازهٔ جود و عطایش در
جهان منتشر گشت از چهار رکن عالم خلقی رو بدرگاه او آورده از خوان انعام و
احسانش ذله بر می چیدند و طبقات اهل فضل از علما و شعرا و صلحا و دیگر اهل استحقاق
از فارس و عراق و آذربایجان و عربستان و سایر ممالک می آمدند قدر دولت
یافته مقضی المرام باوطان مراجعت می نمودند بحدیکه بنده آنچه میدانم از اهل شیراز
که مولد و منشای بنده است ده هزار اهل استحقاق آمده با جمعیت و اسباب و تجمل
بازگشته اندر روزی درویشی مداح قلندر نام آمد مصحفی گذرانید او را همراه گرفته
بخزانهٔ عامره آورده صندوقی بود پر از ظروف مسی که در بعضی از ان ظروف پنج هزار
بوذند و در بعضی ده هزار هون آن صندوق را کرده به قلندر فرمود آنچه می توانی
ازین بردار و ظرف پنج هزاری بر داشت و نیز شخصی از شاکر دپیشه کان ایلچی
نام آمده التماس مدد خرج کتخدائی کرد در ان وقت هشتاد هزار هون از سال آورده
بحضور داشته بودند او را امر نمود از ین قدر که می خواهی بر کیسه آن شخص شانزده
صره بر داشت که در هر صره یک هزار هون بود چون از بس سنگین بود نمی توانست

درویشان اندکی نقره بیکدیگر بافته بر میان می بستند و کلاه مخملی قلندرانه بر سر و چادری
چهارته همچو قلندران بر دوش میگرفتند و گوشهای آنرا بر سینه میگذاشتند و در
پا کفش چرمی استعمال میکردند همیشه لباس باین وضع می پوشیدند و چوب دستی در
دست میداشتند و خود را علی شیر می نامیدند در فرش و نشیمن خود نیز در تکلف منظور نمیداشتند
اگرچه عمارات عالیه پر تکلف ساخته بود ولیکن قالیچه ریشمی مستعمل بالها در بارگاه انداخته
بودند که بران می نشستند اما وقتیکه ایلچی و رسول بادشاهان میرسید و ملاقات میکردند
فرش و مسند بکمال تکلف از قالین های مخمل زربفت و ابریشمی و زربفت و توشک
و پشتی و اساس مجالس و رمه تکلف همه در بار می آراستند بخوبی که زیاده از آن متصور
نبودی و با طوایف انام صحبت ایشان بطریق ادب و تواضع بودی روزی بعد از
طعام خوردن بر کنار حکیم الملک تکیه زده بودند بنده ایستاده بود و دامن بنده
گرفته کشیده فرمودند به نشین نشستم فرمودند که اهل عالم مرا چه می گویند
و چگونه شناخته اند بنده چون از الطاف و عنایات بیغایات بادشاه خود کرده
گستاخی شده بود دلیرانه جواب گفتم عالمیان هنوز انخداوند را چنانچه که هستند نشناخته‌اند
این جواب ایشان را خوش آمد شگفته و خندان شده سر مرا بر سینه خود نهادند و
فرمودند که این معنی به تفصیل بیان کن بعرض رسانید ذات مبارک جامعیتی که دارند فهم
مردم بدان چگونه می برد وقتیکه با خدمتگاران خویش صحبت میدارند گاهی بطرز
اطفال افسانه چند سر میدهند و گاهی بطریق مجذوبان که الهام از عالم غیب
یافته خبر میدهند که فکر هر کس بکنه آن نمیرسد و گاهیکه با علما و فضلا صحبت میدارند نکات
علمی و کلمات دانشمندی بر زبان میرانند گویا عالمی ست که بر مسند افادت تکیه زده اهل مجلس را محفوظ
میدارد وقتیکه در مجلس با دانایان و مدبران با رسولان سلاطین بسخن در آیند گویا سکندر زمانی است که
با ارسطو منشان در مکالمه گشاده است کسیکه جامع این صفات و فضایل بوده باشند کی او را می توانستند شناخت و نکته

و بی مزگی و تلخی و ترشی بر زبان نمی آوردند گاهی اگر مقربان و نزدیکان
در باب بی مزگی یا شوری و بی نمکی سخن می گفتند خود می فرمودند هرگاه
رزاق علی الاطلاق طعامها طیار کرده پیش فرستد از راه رغبت باید خورد
و شکر نعمت بجا باید آورد تا مزید نعمت شود نه اعتراض باید کرد که موجب کفران
نعمت گردد و شاهد این حال آنست که روزی خیارکهای چند که در زراعت
می شود بحضور آورده بودند بنده آنها را پاک ساخته هر یک را چهار پارچه کرده
پیش می داشتم از روی رغبت قریب پنج و شش تناول نمودند
در آخر یکی از آن خیارکها گرفته سه پارچه ها تناول فرموده یکپارچه بمن
دادند و فرمودند که شما هم بدین میل کنید چون در دهان آورده خاییدن
گرفتم تلخی آنچنان یافتم گویا زهری می بود هیچ تلخ مکی او چشیده بودم حیرتم
فرو گرفت که همچو تلخ را چگونه تناول نموده باشند که یک پارچه آنرا از جگر تا دماغم
تلخ گردانید و طرفه آنکه هیچ آن تلخی را بر زبان نیاوردند و نه در بشره مبارک
پیدا گردید و بیک پارچه آخرین که مرا اعطا فرمودند خادم خود را تنبیه نمودند
بی آنکه کسی از اهل مجلس بر آن وقوف یابد روزی مرا فرمودند سفره بکشید
و خود بر سر پا استاده سیری نمودند چون سفره کشیده مستعد کردم خود
بمحلی دیگر رفته بودند در آنجا رفتم تا خبر کنم دیدم که بعضی از خدمتگاران
خزانه و شربت خانه طعامی در پیش داشته اند و میخورند بادشاه نیز در میان ایشان
نشسته و با ایشان طعام تناول میفرمایند و آن طعام نان ذرت بود با سفیدها که اهل
دکن آنرا پخته با نان بکار برند چون مرا دیدند فرمودند که بی منت شما شکم خود را پر کردم
از طعام همچنین لباس زینت نمیکردند از جهت ملازمان که در خدمت حضور می باشند لباس قماش
سفید باریک که پنج هون و شش هون خریده شده میرسید و ختم و نیز نگری از سیم و آهن و مس

فرمودند تو عجب ابلهی چیزیکه سالها بود بآرزو می‌خواستم چرا آزرده می‌شوی باز
در همان چند روز یکی از خادمان حرم آمده در گوش چیزی گفت رو بجانب من
کرده فرمودند که از برای عورتان لباس می‌خواهند بدهید عرض کردم از چه قسم
لباس باید داد فرمودند لباس سفید بدهید که در دکن رسم است که زنان بیوه لباس
سفید می‌پوشند خادم باز بتقاضای لباس آمد گفتم که چنین لباس حکم فرموده اند خادم
دستها بر سر زده گفت که صاحب ما را چه شد که چنین سخنان می‌گویند بعد از آن وقت
دیگر بعرض رسانیدم که عورات از لباس سفید شگون بد بر میدارند اگر حکم شود لباس
رنگین بدهیم فرمودند که ما گفتیم و رفتیم تو هر چه صلاح بدانی بده روزی در برگوشه که
باغی است میان دو خندق و در آنجا مسجدی بنا فرموده اند که یک هزار سی و سه
چراغدان می‌دارد که عدد اسم غالب است و آن مسجد را مسجد غالب نام نهاده اند
در حوالی آن مسجد استاده بودند مرا فرمودند شمشیری که یادگار جد ما اسمعیل عادلشاه
در خزانه است بیارید چون بیاوردیم از غلاف کشیده ملاحظه چند فرمودند گفتند
که ما امروز شمشیر از کمر میگشاییم دیگر نخواهد بست این شمشیر را در محراب مسجد غالب
بیاویزند رفیع الدین میگوید هنوز آن شمشیر در محراب مذکور آویخته است باز در همان
چند روز شبی نشسته با افضل خان صحبت می‌داشتند باخان فرمودند که چهار هزار
هون حواله مولانا مصطفی خان سبزواری بکنید که بشیراز برده در تعمیر روضه امیر سید احمد
بن حضرت امام موسی کاظم و خادمان آن روضه صرف کند بنده استاده بودم
و بخان خطاب کرده تعجب نمودم که چرا بخزانه دار نگفتند شاید دانستند که در خزانه چیزی
نمانده ضمیر معلوم کرده مرا فرمودند که غم مخور که در خزانه تا حیات ما وفا خواهد کرد
از این قسم سخنان درین سه چهار ماه بسیار میفرمودند و در اکثر اوقات می‌گفتند
که من می‌روم و زود دیر دم گاهی پرسیدم که بکجا برای تسلی خاطر گاهی نا ...

میل تمام داشته بودند که از هر جنس کتاب بهم رسانیده بودند کتابخانه معمور رنگین
جمع آمده بود قریب شصت نفر کاتب خوشنویس و مذهب و مجدول و مجلد
و نقاش در کتابخانه همیشه بر کار خودها بودند چهار صندوق کتاب از کتاب خانه
انتخاب نموده مدام در سفر و حضر در یک خود می داشتند اتفاقا در سفری از سفرها
در آخر روز بمنزل رسیدند و باران عظیم باریدن گرفت لشکر متفرق شده وقتیکه
بمنزل تشریف آوردند صندوقهای کتاب یاد فرمودند بعد از تفحص معلوم شد که همراه خزانه
عامره راه دیگر رفته در فلان قریه نزول کرده است بغایت اعراضی شده فرمودند
که بارها تاکید نموده ام که صندوقهای کتاب از من جدا نکنید فائده نکرد در حال
یکی از امرا فرستادند تا صندوقها بیاورد و تا صندوقها نیامده بودند قرار نگرفتند
گاهی در آخر روز به تخم مرغ برشته میل می فرمودند من بیست تخم مرغ در رومال کرده
در آب جوشان غوطه داده همچنان می آوردم آنها را شکسته زرده آنها در قاشقی
گرفته صرف می نمودند گاهی یازده گاهی دوازده تناول می فرمودند در شب آخرین
ایشان تخم مرغ طلبیدند بطریق معتاد بیست عدد پخته آوردم زرده های آن تخمها تمام
شکسته برآمد الا دو عدد که درست برآمد همان دو را بکار بردند باز بیست دیگر پخته
آوردم اینها هم تمام ناقص برآمد مگر یکی همان را تناول کرده فرمودند گویا نصیب
ما زیاده نمانده و چنین هم شد در اواخر عمر از وفات خویش خبر می داشتند و گاه گاه
بتقریبات ظاهر می ساختند چنانکه روزی بر سفره نشسته بودند با نیاز محمد خان از هر جا
سخن میکردند آخر سخن پادشاه بانجا رسید که گفتند الحال بیست و دو سال است که از
خالق سر و جان می خواستم نمیدادند درین ولا بشارت می رسید که ترا دادیم بنده
را خوش آمد بخانه رسیدیم آن شب از روی بشاشت و شگفتگی فرمودند آن
شهادت است من از سوال خویش پشیمان گشتم نهایت آزرده شدم مرا دیده

کاریز آب باهتمام کشورخان در سنه نهصد و شصت و هفت آمده بنای شاه برج
و ماه برج در سنه نهصد و شصت و هفت بنای هیرا محل در سنه نهصد و شصت
و هشت بنای گگن محل در سنه نهصد و شصت و نه فتح بیجانگر در سنه نهصد و هفتاد
و دو فتح رایچور و مدکل در همین سال و بستن حصار بیجاپور در سنه نهصد و هفتاد
و سه قلعه دهارواڑ از کشورخان در سنه نهصد و هفتاد و پنج و قلعه بنکاپور در سنه
نهصد و هشتاد و یک بنای باغ فدک در سنه نهصد و هفتاد
و شش بنای باغ دوازده امام که باغی است در سنه
نهصد و هفتاد و چهار بنای مسجد جامع در سنه نهصد و هشتاد
و پنج الی جلد شد فلا تدع مع الله احدا مایه تاریخ او ست
عدد لشکر سوار هشتاد و هزار اقسام اصناف
مصاف فیلان نهصد و سی
و پنج

بستان چهارم تمام شد

وگاهی مدینهٔ منوره میگرفتند و دیگر گاهی میفرمودند که من اسمی میدانم که چون
در شب چهاردهم ماه کسی در مهتاب باشند و چشم بر هم نهد و آن اسم چند بار
بخواند و چشم باز کند اگر حیاتش باقی است سایهٔ جمیع اعضا سالم بنظر آید و الا
تن بی سر بنظر می آید در ینولا خود را بی سر دیدم مدت سلطنت علی عادلشاه
هشت و سه سال و مدت زندگانی چهل و هفت سال روزیکه بر تخت سلطنت جلوس
فرموده چنانکه گذشت یک کرور پنجاه لکهه هون نقد و اثاث و اسباب از
جواهر و آلات و اسلحه و اقمشه بجید و بی شمار بود باز ملک بیجانگر از ملنا و کرناتک
و ملیبار که در از خیزی و کثرت ارتفاع ممتاز و مشهور است در احاطهٔ تصرف او
آمده سخاوت بمرتبهٔ افراط آنقدر رسیده بود که روزی بر نامهٔ عمرش خط
فنا می کشند عین الملک نام ایلچی اکبرشاه که از چند روز نشسته بود برای
رخصت کردن او آنقدر زر خزانه موجود نبود که او را مرخص سازند هنوز ایلچی مذکور
در بیجاپور بود که این واقعهٔ غریبه رو داد ایلچی بی حصول جواب معاودت نمود
تاریخات عبارت **ظلم دید** - از تاریخ شهادتش خبر میدهد و ملا محمد رضا مشهدی
المتخلص برضای مرثیه و تاریخ برین نهج در سلک نظم آورده است **مرثیه**
آه که دست اجل در چمن عدل و داد + نخل فتوت فکند شاخ مروت برید +
بر فلک خسروی گشت از این ماجرا + مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید + خسرو عادل
لقب شاه علی نام آنکه + ظلم بدوران او کس نشنید و ندید + وقت وداع
جهان تا نزد و تلخ کام + از کف ساقی دور شهد شهادت چشید + منشی دیوان
غیب از پی تاریخ آن + بر سر دفتر نوشت شاه جهان شد شهید - وفات اسد خان بروایت
ابراهیم اسد خانی در سال جلوس علی عادلشاه سنه نهصد و شصت و پنج بنای شاه درک باهتمام
میر نعمت الله سنه نهصد و شصت و شش بنای شاهپور متصل بیجاپور در سنه نهصد و شصت و هفت بنای

بستان پنجم

ذکر حکومت و تسلط کامل خان

اول کامل خان که از کبار اجزای آن دولتخانه بود چنانکه گذشت درمناق
خدمات پسندیده کرده از محرمان امور مملکت گردیده بود و بر همه مهمات
مالی و ملکی مستولی شده چه بر خدمت حضور و محافظت بادشاه و چه بر سایر
خدمات و مناصب متعلقان معتمد خود را تعیین نمود و قلمرو را نیز بیکی از منسوبان
خویش سپرد در اوایل حال سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت بادشاه
بچاند بی بی سلطان زوجه علی عادل شاه باز گذاشت و فراوان استمالت
بسایر اعیان مملکت ارسال داشته در تسلی خاطرها کوشید رفته رفته در آنکه
روزی به تکبر و غرور سپاه شروع در عرض خزانه عامره کرد و یکیک صندوق
کشاده نفایس آن بیرون می آورد و در صندوقهای دیگر می نهاد رفیع الدین
که حوالدار خزانه بود از این تفصیل تظلم میکرد کاملخان بروی اعراض میشد و میگفت
که توجهی بر من حاصل نیکی و نیز غایبانه او را تهدید بسیار نمود و منع از نشستن میفرمود
و اسباب بسیار به بهانه تشریف خود از خزانه عامره بیرون برد چند صندوق دیگر
انتخاب کرده بود فرصتش نشد که بیرون ببرد و نیز شروع در تصرف کنیزان
حرم محترم کرد بعضی از مخصوصان حرم را هر ساله از خزانه عامره تعیناتی مقرر
بود که هر ساله بانها میرسید کاملخان بخزانه دار گفت که بموجب ضابطه تعینات
هر یک علیحده دو یا سه پارچه جامه بسته نام آنکس بر آن نوشته بیار که من در حضور
خود لایق و نالایق بخاطر آورده تقسیم نموده دهم خزانه دار موافق گفته او زرها
حاضر آورد کاملخان آن زر گرفته بیرون حرم هر یکیک حرم را نام گرفته
بحضور طلبیده به [illegible] سیده او تا تمام تعینات وارثان را بخاطر آورده قریب

بستان پنجم

در ذکر ابراهیم عادلشاه بن شاه طهماسب بن ابراهیم عادلشاه

در سوانح سابقه گذشت روزی که علی عادلشاه بر تخت فرمان دهی جلوس فرمود
برادرش طهماسب را بنقصان چشم جهان بینش رسانده در نظربندی گذاشت شاه
طهماسپ را دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دویم اسمعیل پادشاه هر دو برادرزادگان
را بدل دوست داشته بکمال تعهد پرورش و تربیت می فرمود تا آنکه بر وفق تقدیر
بر فرمان ناگزیر رسید زخم کاری از دست خواجه سرا خورده نقد جان بمقتضای اجل
سپرد اعیان و ارکان دولت دوم روز مسند سلطنت و خلافت را بجلوس مبارک
شهزاده ابراهیم شاه منور و مزین گردانید دران هنگام مدارج عمرش از نه سالگی تجاوز
نکرده بود همدران صغر سن بکمال تمکین و سنجیدگی و حدت فهم اتصاف داشت
از ناصیه خردگی آثار بزرگی هویدا بود در روز اول از اول صبح تا وقت عصر بملاقات
گرفتن و تشریف دادن اعیان و ارکان اشتغال فرمود وقتیکه از مجلس برخاست
خادمان حضور تا دروازه حرم محترم رسانیدند ازانجمله شخصی بعرض رسانید که امروز
از نشست چنین در البته بذات عالی کوفت و ماندگی رسیده باشد اکنون باستراحت
میل فرمایند بزبان گوهرفشان فرمودند که فی الحال بجا آوردن آسانی و
استراحت را گنجایش ندارد ولاکن بمقتضای سن بمهام مالی و ملکی نمی توانست پرداخت
دا[illegible]ای جلوس چند نفر از امرای [illegible] بر حسب نوبت یکی بر دیگری غلبه کرد
[illegible] زمام حل و عقد امور سلطنت بکف کفایت اختیار خویش در آوردند

و مضایقه نکنم که وارث سلطنت منم و این سلطنت میراث من است
ازین قسم مالیخولیات بسیار میگفت و خواب غفلت و نکبت او را فرو گرفته
بود ساعت بساعت خبر میرسید که فلان و فلان باهم اتفاق کرده در فلان
منزل جمع گشته اند هیچ ازینها پروا نداشت افضل خان نیز از روی شفقت
و مهربانی با و نصایح و مواعظ میگفت و در اصلاح کار او مساعی مینمود اینها را از نتیجه
و غرض آمیز تصور مینمود چون و یک تدبیر نتیجه شد مخالفان بر قصد او روان
شدند دران اوان در محلات پادشاهی بکار عمارت مشتغل بود چون هجوم خلق
دید از دروازه بالای حصار که بود بیرون رفت و دروازه را از عقب بست تا کسی
از عقب نه درآید خود را بر کوته رسانید رسنی بر کنگرهٔ قلعه استوار کرده خود را پایین انداخت
دستها مجروح شد تا گرد میان گل و لای خندق فرو رفت ازانجا بصد تعب
بیرون آمده تا دروازه حصار شهر رسید چون در بسته بودند بر بالای حصار شهر
درآمده خود را بحیلهٔ چند در خندق انداخت غلامی حبشی که با و موافقت کرده بود
بتعجیل خود را بخانه رسانیده اسب باز آورد تا سوار شده بخانه درآمد بدل نشسته
تغییر لباس کهنه پاره از نقد و جواهر گرفته متوجه کلهر شد که چند روزی با و آشنا
تا ازانجا پناه بملکی دیگر برد چون از جهات کالخان نفسی چند مانده بود آغاز
برآمدن او از محل پادشاهی تا رسیدن او به لشکرگاه و خانه خود هیچکس واقف
حال او نشد درانجا چون کشور خان با چهار پنجصد بکتر پوش بر قصد او
در قلعه آمد جانبداران کالخان که به مخالفت پیش می آمدند از شمشیر
گذرانیده در جاییکه کالخان بود درآمدند او را ندیدند و به تفحص بسیار در حمامات
پادشاهی جست و جو کردند نیافتند عاجز آمدند بند و بستی قلعه در تصرف
کشور خان درآمده عالمی را صورت امیدواری و نجات از شر کالخان حاصل شد

بست نفر ازین جماعت انتخاب کرده در محل علیحده نشاندند و خارج این جماعت محلات حرم بزرگ که پادشاهزادگان و اکابرزادگان و خویشاوندان بودند و هر کدام محلی علیحده داشتند بجهت تعینات ایشان دیهات و پرگنات مقرر بود و کامل خان برکارکنان نیز حکم کرد که تنخواه منشیان و کتابداران مردم حضور امانت کنند تا یکیک را بخاطر آورده فراخور حال هرکس دیده بدهیم و نیز نسبت بچاند بی بی سلطان در مقام بے ادبی شده کلمات ناملایم گفتن و حرکات ناشایسته بوقوع آوردن گرفت ازین قسم افعال متمام ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای درگاه و اهل حرم محترم پادشاه با او بد شدند و در دفع او تدبیر میکردند چاند بی بی لباس زنان و پنبه و چرخه پیش حاجی کشور خان پسر کمال کشور خان بزرگ که در سلک امرا انتظام بود فرستاده پیغام داد که کامل خان لایق منصب جلیل القدر وکالت نیست و این میراث پدر تست بتو رجوع نمودم بر آن متصرف شو در حفظ ناموس خداوند خویش بجان کوشیده از سر این نمک حرام بے باک همه را نجات ده و به زودی هر چه تمامتر دفعش کن و گرنه لباس زنان را بر خود راست کرده چرخه و پنبه شغل داشته باش کشور خان بدین حکم و نوید مستظهر گشته جمعی از اعیان را با خود متفق ساخته در دفعش می سگالید با وجودیکه این اخبار بگوش کامل خان میخورد چون گوش هوش او از پنبه غفلت و ادبار پر آکنده بود اصلا بخاطر جا نداده و پی اصلاح نیامد بلکه بازیچه خیال کرده با محرمان خویش میگفت ببینید که مردم چه سان دنبال من گرفته مرا می ترسانند و خیال میکنند که من ازین افسانها ترسان شوم و دست از کار و بار بردارم این چه معنی دارد کناسان که اراذل اقوام اند از برای میراث سر و جان فدا میسازند و من چگونه ازین کار درگذرم

نصیحت

خود صلاح میداد و هیچ یک قرار نمیگرفت سه چهار روز بهمین و تیره گذشتند
آخرکار بجایی رسید که میان ایشان هم در دولتخانه کار بقتال و خونریزی
انجامید افضل خان درین ایام بخانه خود گوشه گرفته هرگز میان ایشان در
نمی آمد و نظاره میکرد که فلک شعبده از پرده نیلگون چه بازی بروی کار
می آرد شب پنجم چون هر ایک بخواب رفتند کشورخان پنهان خود را بخانه
افضل خان رسانید و بکمال عجز و نیازمندی التماس کرد که نسبت تلمیذ و اخلاص
درمیان است من که تربیت یافته و لطف پرورده آنحضرت ام درینوقت
پرشدت مرا دستگیر شوند و از عون و اعانت محروم نسازند و تدبیری شایسته
درین باره بروی ظهور ارشاد و الاوقت بر من بغایت تنگ آمده است آنها
که بمن مخصوص و مهربان بودند اکنون تشنه خون من گشته بر قصد هلاکت
من برخاسته اند رحمی بر حال من بکنید و شما استادید من شاگرد دیرینه
تلمیذ خود را بفریاد رسید افضل خان خود را بکنار کشید و از دخل دادن
خویشتن درین معامله ابا نمود کشورخان بمبالغه بسیار پیش آمده الحاح
نمود که اگر درین وقت توجه بمن نفرمایند و در اصلاح کار نپایند کار
بخونریزی عالمی منجر خواهد شد و در کار و بار سلطنت خللها واقع شود و خود را
بکنار کشیدن درینوقت صلاح جایز نیست افضل خان لاچار آمده قبول
کرد با کشورخان همداستان شد دیگر چون مجلس گرم شد و باب تدبیر
و مشاوره باز شد کشورخان در عین آن گرمی بغالب خان سر بگوش
باواز بلند گفت چه ملاحظه میکنی برخیز زود باش بموجب قرار داد عمل
کن غالب خان فی الفور مرتضی خان و برادرش شاه قاسم را از مجلس
برخیزانید بمحل دیگر برده محبوس ساخت بعد از دو سه روز بقلعه فرستاد

درین اثنا خبر رسید که کاملخان از حصار بیرون آمده به لشکرگاه و خانه خود رفته از انجا پیشتر روانه شد فی الفور لشکری که موجود بود بر سر کاملخان تعیّن شده برد و فرسخی راه از شهر باوی رسیدند کاملخان بجنگ در استاد و داد مردی و مردانگی در داد عاقبت کار چون چراغ بغاوت و نمک حرامی از فروغ فوز و فلاح بی نور است لشکر کاملخان همه متفرق شد و او تنها ماند چون دید که از معرکه بیرون رفتن ممکن نیست شروع در جولان کرده بهر طرف خیبتا جمعی را برهم زد تا آنقدر تردد کرد که اسپ و سوار هر دو از کار باز ماندند شخصی از عقب آمده بطعن نیزه او را از اسپ بزیر انداخت شیر بچه نام دلیر مشهور پیش رفت که سر کاملخان ببرد کاملخان که شمشیری که در دست داشت آنچنان بر سینه شیر بچه زد که زره و خفتانش دریده بر سینه او خورد آخر الامر سرش بریده بحضور آوردند و اثاث و اسباب او تمام بجا لصه در آمده اکثر اموال در تصرف کشور خان رفت ـ مدت حکومت کاملخان بالاستقلال دو ماه دوازده روز بود

ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت او

چون از نیابت کاملخان فراغ خاطر دست داد اهل حل و عقد در تدبیر ضبط و نسق امور سلطنت در آمده اول در تعین منصب بزرگ وکالت باهم تنازع داشتند چار پنج کس بودند از اعیان درگاه که هر ایک را داعیه پیشوائی بود کشور خان و مرتضی خان انجو و برادرش شاه قاسم و غالب خان سر نوبت و معتبر خان که درین باب متنازع بودند و با یکدیگر نقار و تفاخر میداشتند آن شب همه اکابر و اعیان در دولتخانه پادشاهی بسر بردند باهم مشاورت مینمودند تا قرار مناصب دهند هر کس بر وفق مدعای

خود

تیز کرده بقصد تسخیر ملک از جا برخاسته بر سرحدها رسیده در صدد و حوالی ایشان
اند چنان تدبیر صائب بعمل آرند که آنها نادم گشته خائب و خاسر باز گردند افضل خان
در جوابش گفت از بیماری چندین روز با مرا اضمحلال چنان دریافته که دل و دماغ
کاروبار و مشاغل دنیا اصلا نمانده اکنون صلاح وقت آنست چندی در خانه
نشسته بمعالجه پردازم شاید که بفضل الله شامل حال شود و صحتی رو دهد آنگاه از
صلاح و صواب دید شما بیرون نیستم هر خدمتی که فرمایند بآن قیام نمایم ـ
کشورخان گفت این نه آن وقت است که بچنین عذرها چنگل زنید و خود را بکنار
کشید و مرا تنها بدست چندین دشمنان خونخوار بسپارید تا انجام کار در سلطنت
مخدوم ما خللها واقع شود و شماتت اعدا و دلشادی دشمنان حاصل آید هرچند
باین اعذار دست از دامن شما بر ندارم چون افضل خان دید که مبالغه از
حد رفت و دیگر عذرها را جا نماند و توهم آن شد اگر زیاده ازین تعلل رود باید کار به
ناخوشی کشد لاچار تن برضا در داد و گفت از صلاح شما خارج نیستم کشورخان دیگر
بار برخاسته بغلگیر شد و دست بپایش رسانید خاطرها از کدورت بالکلیه
صاف و پاک گشته در سر انجام مهمات مشغول شدند و آن جماعت مخالفان را نیز
با نواع استمالت و خاطرداری بر مناصب مناسبه مقرر داشتند و امینی را برای ایشان
قرار دادند درین اثنا از سرحدها خبر رسید که نظام شاه و قطب شاه دکهنه بیجانگر
بر سرحدها لشکر فرستاده در مقام فسادانند ضرورت شد که لشکر بمدافعه آنها فرستادند
چون هنگام آغاز صلاح امور سلطنت بود و هنوز مهمات ملکی دولتخانه خاطرخواه کرسی
نشین نشده بود کشورخان صلاح در آن دید که دفع این شورش که از چهار موجه بلا برخاسته
جز برای صواب دید و تدبیری صائب افضل خان متصور نیست ناچار بمکان مشارالیه
باعث گردید که با لشکر و جمعیت بسیار بر سر مخالفان رسیده و گوشمالی بواقعی داده از سرحدها

ومعتبرخان را معه فرزندان از شهر اخراج نمود تا او نزد اکبر شاه بهند روانه شد
کشورخان با تمامی یکان خویش از مجلس برخاسته بخلوتخانه آمد افضلخان را بخلوت
طلبیده در بغل گرفت و معذرت خواست و شرح حالات و تدبیرات آن جماعت
که مقهور و محبوس گشتند بیان نمود که درین چهار پنج روز که هنگامه فساد گرم بود هرکس
بغرض مدعای خویش میکرد و میخواست که مهمات سلطنت رونقی پذیرد خلاصه مقصود آن
این قوم آن بود که ابراهیم شاه را با والدهٔ محترمش ان بطرف مکه معظمه روانه سازند
و شاه فتح الله را در قلعه محبوس گردانند و شما را که افضل خان اید بقتل آرند
یا میل کشند و رفیقان را که رفیع الدین شیرازی است مواخذه نموده از حساب خزانهٔ
عامره بگیرند و پسر میان علی که برادرزادهٔ اسماعیل عادل خان است و مدتی مدید در
بندر گوه بود و در آنجا متوطن شده الحال در بیجاپور است بسلطنت بردارند و مرتضی خان
انجو پیشوا باشد و کشورخان و شاه قاسم باتفاق مهمات سلطنت و لوازم وزیر حکومت
سرانجام میداده باشند باقی مناصب مناسب حال هرکس دیده قرار بخشند بر ما که
شهزادهٔ عاقل کامل همچو ابراهیم که پادشاه شهید او را در سلک فرزندان خود گرفته
در سایه تربیت خود پرورده مکرر بولیعهدی او بشارت
داده باشند با کفران نعمت ورزیده وی را با والدهٔ او اخراج کنیم و دولتخواهان این
آستانه را که غایت در اخلاص و فدویت بجان کوشیده خدمات شایسته بجا آورده
اند و غیر از نمک حلالی و جان نثاری شیوهٔ دیگر از ایشان بوقوع نرسیده بپاس خاطر
ایشان خراب کنیم و هلاک سازیم باقی امرا و اعیان و تمامی لشکر و ملک اینچنین امر
را از ما کی روا خواهند داشت یقین است که مرا نیز دنبال کالمحان خواهند فرستاد حالا
وقت آنست که شما توجه مهمات این دولتخانه شده رونقی تازه بخشند به نحوی که شما
صلاح بگردد و پادشاهان اطراف که همیشه در مقام مخالفت بوده اند الحال دندان طمع

لشکر عادل شاه شد در عرصه ده روز و فتوحات چنین میسر گشتند بعضی از لشکریان نظام شاه
بعد از تفرقه لشکر بقلعه دهارور پناه برده بودند افضل خان خواست که کرماکرم بر سر
سید مرتضی یک یزی که نیز بدهارور پناه برده بود خود را رساند درین امر امرا موافقت
نه کردند و گفتند که روز بروز بلکه ساعت بساعت خبر شهر میرسد که کشور خان بعد
از آنکه لشکر را بر دفع مخالفان روانه کرد در استحکام کار خود افتاده همه بهبود خویش
منظور داشته است و اهل و متعلقان و منسوبان خود را بر قلعه جات و ولایت بر سر عمل
فرستاده در استحکام اساس خود میکوشد الحال که خبر این دو فتح قریب قریب
شنیده اینقدر مغرور و خودپسند گردیده که مافوق آن متصور نیست در مقام بر
انداختن نوکران قدیم در آمده همه متعلقان خود را پیش میکند الحال صلاح وقت
آنست که ما چندروز در شاه درگ مقام کنیم تا اسپ و فیل آسوده شوند و دیگر امرا که
فرامین طلب ایشان رفته همدرین عرصه میرسند بعد از آن صلاح کرده ایم
بر سر مخالفان تازیم درین اثنا فرامین طلب بنام امرا رسید که کشور خان بی
استصواب چاند بی بی سلطان در طلب فیلان نظام شاهی که امرا به غنیمت بدست
آورده بودند فرستاده بود ازین عمل از کشور خان علاوه غبار رنج دلهای امرا
گردید پیش از پیش آزرده خاطر گشتند و باهم بمشاوره پرداختند که عریضه بخدمت
چاند بی بی سلطان نوشته التماس نمائیم که مصطفی خان را از صوبه بنکاپور طلبیده
مهمات بادشاهی باو رجوع فرمایند و بر طریق عهد بادشاه شهید او را جملة الملک و
وکیل السلطنت گردانند که دیگر توقع اطاعت این سرمست باده غرور یعنی کشور خان
از ما فدویان سراسر تصور ندارند چون شمه ازین کنکاش بسمع کشور خان رسید
که اول از غرور و استکبار سر بر آورده بود الحال از شنیدن این خبر بالکلیه پاک
ملاحظه از پیش برداشته در وادی ستمکاری قدم پیش گذاشت و در دفع سید بیگناه

باز گردانیده ساحت ملک را از این خار و خاشاک پاک سازند

تعیین نمودن کشور خان لشکر را بسر کردگی افضل خان بمدافعه مخالفان

افضل خان با لشکر آراسته بقصد مدافعه اعدا روان شد او لا متوجه سرحد قطب شاه گشته چند روز برابر یکدیگر نشستند و هر روز جنگ و ستیز اتفاق میشد تا وقتیکه امرای پای تخت عادل شاهی مثل عین الملک و انکسخان و امرای حبشی اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان از هر طرف با لشکرها رسیدند مخالفان میخواستند که باتفاق همه لشکر بر افضل خان یکبار ریخته دست بردی نمایند افضل خان بلی باین منصوبه برده بهشیاری تمام پا در جای خود قایم کرده جنگ در انداخت و آسیای حرب در گردش آمد بهادران جانبین داد مردی و مردانگی میدادند در معرکه کارزار حملهای رستمانه بروی کار آوردند داستانهای بیژن و اسفندیار از صفحه روزگار می شستند آخر الامر بعون اله نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید شکست بلشکر قطب شاه افتاد اسباب و اثاث فراوان از فیل و شتر و اسپ وغیره بدست عسکر منصور عادل شاه در آمد باز افضل خان با سایر امرا صلاح وقت چنان دیدند که به تعجیل خود را بر لشکر نظام شاه رسانیده ایشانرا هم گوشمالی بدهند چون بحوالی لشکر نظام شاه رسیدند ایشان بی خبر خاطر جمع متفرق فرود آمده بودند بهزاد الملک ترک سر نوبت نظام شاه که سر لشکر آن فوج بود مستعد جنگ شده برابر عسکر منصوره آمده یک دو حمله مثل حرکت مذبوحی بتقدیم رسانیده عاجز آمد تاب مقاومت در خود نیافته رو گردان شد باقی لشکر نظام شاه متفرق گشته بعضی کشته بعضی خسته پراگنده شدند درین فتح هم فیل و اسپ بسیار دست برد

چون او حاضر شد تلطف بی نهایت برو نموده گفت که از انچه طالع من بخاطر آورده حال و مآل باز نمای منجم از انچه طالع را بنظر امعان ملاحظه کرده سر در پیش افکند بدلجوئی بسیار منجم را گفت هر چه معلوم تو شده است بی اندیشه بگوئی و هیچ ذره پنهان نداری گفت چنین مستفاد میگردد که فلان سال یکی از معارف بیجاپور قصد جان تو کرده درین قلعه که محل سکونت تست شربت هلاک خواهد چشانید او نیز پس از اندک فرصتی از بیجاپور گریخته بمملکت تلنگ خواهد رفت در انجا بشمشیر یکی از ابنای روزگار کشته خواهد شد و در آخر چنانکه گفته بود مصطفی خان بگفته او فرموده کشور خان شهادت یافت و او نیز در گلکنده در هنگام زود کشته شد

چاند بی بی را بزور و تشدد از محل سرا برآورده بقلعه ستاره فرستاده قید نمودن

کشور خان از اسیر کشتن همچو وزیر سکین مصطفی خان که نظیرش درین دولتخانه نبود غرور موفور پیدا کرده در فکر چاند بی بی در افتاد که وی نیز از داعیه داران بود بلکه داعیه اش از همه فزون تر بود چه مرکوز چاند بی بی سلطان آن بود که کشور خان همیشه سر اطاعت بر خط فرمان او نهاده سلطان ابراهیم را در زیر پر او آورده در کنف تربیت او سپارد و سر انجام مهام ملکی و مالی بصواب دید وی روان دارد کشور خان این معنی را سرانجام نمیداد و تغافل میکرد تا اینکه درین اثنا خبر اسیر و حبس نمودن مصطفی خان رسید چاند بی بی سلطان از کشور خان سخت اعراض نموده کلمات درشت خفت آمیز و اهانت آمود او را گفت و بجهد تمام در دفع او درآمده با بعضی غلامان بادشاهی که بمراتب امارت عالیه رسیده بودند مشاوره نمود و خاطر های شان از جانب کشور خان برگردانید و بخود مایل ساخته و بر دفع او ازینها

مظلوم مصطفی خان افتاد و در دفع دیگر هم چشمان داعیه دار نیز پرداخت -

فرستادن کشور خان لشکر را بر سر مصطفی خان اردستانی

چون استیلا و استقلال کشور خان در مهمات سلطنت بر وجه کمال حاصل گردید
نفران دولتخواه قدیم را یکیک از سر اعمال دور کرده بجای آنها معتمدان خود
نصب مینمود از شنیدن کنکاش امرا از مصطفی خان نیز اندیشهٔ عظیم پیدا کرده در
پی او در آمد و پنج و شش امرا را بر سر مصطفی خان که در قطع ملیبار و حوالی بنکاپور
تعیین فرمود تا چندی نبرد درمیان مردم مصطفی خان و امرای کشور خان بوقوع
آمد در آخر مصطفی خان مغلوب گردیده روگردان شد و بیکی از قلعها هنود پناه برد
اهل قلعه بسبب نزدیک بودن لشکر کشور خان در قلعه را بر روی مصطفی خان کشادن
نتوانستند رسنی از بالای حصار فرو گذاشتند تا بآن رسن مصطفی خان را بالا کشند
چون مصطفی خان دست بآن رسن استوار کرده نیمه راه بالا بر آمده بود که بعضی
از لشکریان کشور خان واقف باین حال شده بجلدی خود را رسانیده پای مصطفی
بگرفته کشیده و بزیر آورده دستگیرش کرده در قلعه بنکاپور محبوس ساختند و بعد
از چندی شربت شهادت بآن شخص بزرگ چشانیدند گویند برهمنی بود منجم در ولایت بنکاپور
که از اوضاع و اطوار علوم علوی و سفلی خبر داشت و احکام ایام مستقبله را مطابق
نفس الامر بی کم و کاست میگفت و در احکام او تخلف واقع نشدی چنانکه قبل ازینکه
قلعه بنکاپور به تسخیر اسلامیان در آید حکم کرده بود که پس از مدت بیست سال
این حصار بسعی مصطفی خان نامی از تصرف راجهای هنود بدر رود و قضا را بعد از انقضای
موعد مذکور چنانکه او گفته بود بوقوع انجامید این سخن بسمع مصطفی رسید باحضار او فرمان داد

وبنزای گزارش رسانند باوجودیکه او را میسر می بود که در نیم شبی چاند بی‌بی
سلطان را از محل سرا برآورده بیرون شهر بردی چنانچه هیچکس را خبر نبودی
دیگر روز از انجا بستاره فرستادی تا چندین رسوائی نشدی برین عمل نکرده مرتکب
این جرات و بی شرمی گشته مطعون خلایق و مغضوب و ماخوذ خالق شد
شوخی و بیحیایی او دیگر انکه کنیزان و خدمتکاران حرم بادشاهی را بمتعلقان خود
سپرد و هیچ پاس ادب خداوند نمک و اهمیت نگاه نداشت و نیز یکی از شوخیهای
او آنکه روزی در خدمت سلطان ابراهیم در خزانه عامره در آمد صندوق بهای
آلات مرصع کشاده پارهٔ زیور و آلات مرصع جهت پیرایه علیا حضرت برطیصاسبه
والده سلطان ابراهیم و خادمان آنحضرت در طبق نهاده همراه سلطان در اندرون
حرم سرا فرستاد والده سلطان همینکه نظر بران طبق زیور گذارشید محقر یافته
برکشوخان تفت شد که این قدر چه لایق ما بود که فرستاده است می بایست
که بهتر و لایق تر فرستادی و بر آرنده آن زیور سرزنش بسیار کرد چون غضب و
گرمی والده فرو آمد و ازان حالت سکونی بهم رسید سلطان بخدمت والده
خویش بعرض پرداخت قبله گاها اگر سلطنت از ما است هر چه هست از ما است
و اگر غیر ازین خواهد بود این را هم هما که خواهد گذاشت چرا خاطر شریف آزرده
میدارید فی الواقع این سخن است که بآب زر باید نوشت همدران هنگام خورد
سالی ازان بادشاه خردمند این چنین سخنان پرورده و سنجیده بسیار
بوقوع میرسید چنانکه همدران ایام علیا حضرت والده سلطان ابراهیم فرمودند
شما در مجلس که می نشینید خاموش میباشید چرا با کسی حرف نمیزنید و سخن در
نمی آید سلطان فرمود دران مجلس کیست که با وی صحبت مکالمه و مخاطبه
بدارم خدمت کارهای چند هستند که گاهی عرضداشتی میکنند جواب خود می یابند.

رانگیخت و در تدبیر آن بود که بعد از دفع کشور خان سلطان ابراهیم را از دیگر خود آورده تربیت نماید و حلوفت و شفقت مادرانه بظهور آرد و بر طریق مادر خود خونزه همایون اهل سیین نظام شاه که در اول سلطنت پسرش مرتضی نظام شاه مدت شش سال سلطنت را متصدی شده سرانجام میداد خود هم سلطنت ابراهیم شاه را سرانجام میداده باشد چون کشور خان ازین تدبیر آگاهی یافت از بیم آنکه مبادا چاند بی بی فتنه برپا کند که تدارکش آینده در حیز امتناع افتد بر فحوای علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد در حبس نمودن چاند بی بی سلطان قصد مصمم نمود و تکلیف منزل گذاشتن کرد چونکه چاند بی بی سلطان در بر آمدن از حرم سرا تمانع ورزید خواجه سرایان و میرزا لالان بادشاهی را فرستاد تا بزور و عنف بدر آرند آنها پاس ادب را نگهداشته در وضع حرمتش کوشیدند بعد ازین خواجه سرایان و میرزا لالان خاص خویش را فرستاد تا به عنف و لت دید چنانکه هیچ مرتبه از آیات و استحقاق باقی نمانده از محل سرا بیرون کشیده آوردند و در پالکی نشانده بر سوی تمام از شهر بیرون برده بستاره فرستاد چنانکه کنیزان و خادمان ایشان در روز روشن از میان بازار برگاوان سوار سر و پا برهنه فریاد کنان میگذشتند عالمی از مشاهده اینحال بفریاد و فغان آمد آنروز در شهر مصیبتی بود که از مصیبت روز علی عادل شاه بتر از این عمل تمامی عالم از ادنی و اعلا از کشور خان برگشت حتی زنان و فرزندانش و عام خلق شهر در کوچه و بازار بآواز بلند نفرینش میکردند و بر وقت سواری او علانیه میگفتند که این همان یزید متغلب است که باعث خون فرزندزاده مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مصطفی خان کشته و بر والده بادشاه چاند بی بی تهمت بربسته مقید ساخت و ملک را بشورش در آورده نزدیک بود که بر سر او هجوم عام آورده بی حکم بادشاه بسنگ و کلوخ سنگسارش کنند

خورده ایم و با این پایه عمارت عظمی از دولت رسیده ایم باین خواری و بی حرمتی اخراج
کرده امروز ما را جز جان دادن یا انتقام گرفتن چیزی دیگر منظور نیست امروز روز قتل
ماست یا روز داد و عدل ما است همینکه سخن تا اینجا رسانیدند متوجه برادر و پسر کشور خان
شدند که سرداران لشکر این هر دو از جمله امرایان عمده لشکر بودند برادرش مغل خان
منصب سه هزاری داشت و پسرش کمال خان سرسرلوبنی بود هر دو دران وقت با جمعیت
خود با مستعد و آماده ایستاده بودند غلامان هیجان غضبان و جوشان بر پسر و
برادرش تاختند هر دو را اسیر و دستگیر نمودند و در قلعه شاه درگ محبوس ساختند
بعد ازین افلاطخان با دولت خان و دیگر چند امرای لشکر بقصد کشور خان متوجه
بیجاپور شدند چون این خبر بکشور خان رسید مبهوت و مضطرب گشته در فکر اخلاص پسر و برادر
افتاد بعضی از نزدیکانش گفتند که غلامان و امرای لشکر این کار کرده اند پسر و برادر شما را
گرفتند و بقید آوردند معلوم است که بی استصواب و استرضای افضل خان نخواهد بود و برادرش
رفیعا اینجا است او را گرفته حبس باید کرد تا برادر و پسر شما را نیز بگذارند کشور خان
رفیع الدین را طلب نمود تا مواخذه کند و بحبس اندازد و بعضی از مخصوصان مصلحت
بین دیگر باوی گفتند که درین وقت رفیعا برادر افضل خان را گرفتن و محبوس کردن
مناسب ندارد بلکه شما را نهایت ضرر دارد بجهت آنکه افضل خان با لشکر بسیار در
سرحد نشسته همینکه خبر گرفتن برادر خود شنود بی ملاحظه بر شما خواهد رسید و شما را
الحال استعداد آنقدر نیست که باوی بمقاومت بر آیند و مردم شهر از شما نیز رنجیده
دل و آزرده خاطر اند با شما موافقت نخواهند کرد کار مشکل خواهد افتاد فکری به ازین
باید کرد و آن آنست که برادر افضل خان را بحضور طلب داشته خاطر جوی بسیار
کنید و مدارات فراوان و تملق پیش آیند از وی عهد و سوگند بگیرند که با اعدای
شما موافقت و مصادقت نکند و حتی المقدور در استخلاص متعلقان شما سعی بجا آرند و از

مثل منی پیدا کنید تا بادی صحبت میداشته باشم و بکلامی و همزبانیش اختصاص بخشم دیگر آنکه شوکت و عظمت سلطنت در سنگینی است و مهابت سلطانی در وقار تمکین است پادشاهان در مجلس هر چند تمکین ایشان زیاده بود شان و شوکت ایشان هم زیاده خواهد بود و هر کدام را اینمعنی باید داشت به تخصیص ما که کم سالیم.

فرار نمودن کشورخان از بیجاپور بصوب احمدنگر و از انجا بملک قطب شاه پناه بردن و کشته شدن او درانجا

افضل خان متواتر دو بار لشکر خصم را هزیمت داده بفتح و ظفر مخصوص شده بود بار سیوم هم میخواست که به تعجیل بر سر گریختگان که پناه بقلعه دهارور برده بودند تاخته فتحیاب متوالیهٔ متعاقبه حاصل کند امرا را ترغیب و تحریص بر این معنی پیشتر از حد مینمود آنها غرور و نخوت کشورخان را دستآویز عذر کرده در موافقت افضل خان این هم میگفتند که بعضی امرا که غلامان قدیم این دولتخانه و نمک پروردگان دیرین این درگاه اند خبر است که امروز فردا میرسند باتفاق آنها با قوت تمام بر سر مخالفان رویم این بهتر خواهد بود در همین منصوبه بودند که بعد از روزی چند آن امرا با جمعیتهای خود رسیدند و هم از راه بملاقات افضل خان و دیگر سرداران آمدند با حالت مصیبت زدگان با دل سوزان و جگر بریان و دیده گریان و چاکیده گریبان با ناله و فغان که وای بر بی ناموسی و بی شرمی ما که هنوز جان بتن و نفس بر لب داشته ایم امروز مردن ما بهزار درجه از زیستن بچنین خواری فاضل تر است مردک اجهل بی حیا پیشه نمک حرامی را تا بکجا رسانیده دخاک بی ناموسی و مذلت را بر سر ما نشسته حرم محترم صاحب ما را که خواهر بزرگوار مرتضی نظام شاه و تخت سلطنت قرار داده اوست و ما که سالها نمک

اخلاص خان و دیگر امرای حبشی و دکنی چون بر فرار کشور خان اطلاع یافتند دلشاد
بخاطر جمعی داخل بیجاپور گشته بملازمت سراسر سعادت سلطان ابراهیم ثانی
مشرف گشته هر کدام فراخور و منزلت بخلع فاخره و مناصب لایقه سربلند شدند
اخلاص خان بمنصب وکالت اختصاص یافته زمام امور ملکی و مالی بدست آورد
و بعرض پادشاه رسانید که متعلقان و منسوبان کشور خان در قلعجات و تعلقات
هستند اگر رضا باشد از حضور عوض آنها مردم کاردان میفرستیم پادشاه فرمودند
که باتفاق میر رفیع الدین برادر افضل خان بر اقتضای وقت عمل نمایند در همان
روز می فرمان سعادت عنوان بنام چاند بی بی سلطان به قلعه ستاره فرستادند
چون علیا حضرت چاند بی بی سلطان به بیجاپور تشریف آوردند اخلاص خان بر نهج سابق
محافظت و تربیت پادشاه را بوی رجوع نمود چون سکه اشرفی همایون مصنوعه
کشور خان رفته بود در فکر بودند که چه باید کرد میر رفیع الدین عرض نمود که سکه عقیق یمنی
که بر آن نقش اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب نوشته شده و همیشه
در انگشت مبارک پادشاه شهید می بود و گاهی در حضور فرامین را بآن
سکه مزین میکردند در محل خزانه عامره موجود است حکم باحضار آن صادر شد رفیع الدین
آن سکه را حاضر آورد و چون پادشاه شهید آلوده بود بملاحظه شریفه آورده امر فرمودند
که همین سکه روان دارند مدتی بر آن عمل جاری ماند وقتیکه کشور خان در گلکنده بدست
یکی از هواخواهان مصطفی خان کشته شد غلام کشور خان آن سکه اشرفی را از
گلکنده به بیجاپور آورد و ازین پس برین سکه عمل جاری شد اخلاص خان روز بروز
بدولتخانه پادشاهی آمده سرانجام مهمات مالی و ملکی میکرد و غلامان را پیش
کرده بر سر حکومت قلعها و تعلقات تعین کرد روز بروز در ترتیب آنها می بود چون
او در اصل مرد غیور و تند مزاج و بدخو و بدنفس بود شروع در آزار متعلقان کشور خان

درین ملک کسیکه ازوی شما را توقع امداد و اعانت بود غیر ازیشان نیست کشورخان این رای را مستصوب دانسته رفیع الدین را نزدیک خود طلبید صورت واقعه بتفصیل بازگفته التماس کرد که ما درین دولتخانه کسی جز شما نداریم حالا بیکس و بی وسیله درمانده ایم از شما توقع عهدی و سوگندی داریم که در خرابی ما یان با کسی موافقت نکنند و در اصلاح کار ما خود را اصلا معاف ندارند رفیع الدین بمقتضای وقت شرطهای چند گرفته سوگند خورد و بران سوگند و عهد او برادرش افضل خان تا مقدور در طریق ایفا بسپردند القصه اخلاصخان با لشکر فراوان بر قصد کشورخان چون نزدیک بیجاپور رسید کشورخان اگرچه ظاهرا بجهت حفظ ناموس و وقار در نخست در مرتبه مقابله در آمد اما چون یقین دانست که بمقاومت بر نخواهد آمد فرار را قرار داده از اموال غارت کرده مصطفی خان و کالخان دو سه صندوق پر از جواهر نفیسه و مرصع آلات گران بها و شصت تسبیح مروارید بابت کالخان که اقلش بیک دولکه هون می ارزید گرفته از راه دیگر بطرف ولایت نظام شاه شتافت چون قبل از رسیدن او در احمدنگر افعال ناشایسته او بزبان اعلی و ادنا گردیده بود مردم آنجا با او عداوت قلبی بهم رسانیده بودند همینکه بر رسیدن او اطلاع یافتند زیاده از بیجاپور به فضیحت او پرداختند تاب نیاورده از انجا بملک قطب شاه رفت نیز در انجا بشهرت همان بدنامی نزد بادشاه بار نیافته و بدست یکی از مردم اردستان که از هواخواهان مصطفی خان بود بضرب خنجر از پا در آمد آری که کرد که نیافت مدت پیشوای کشورخان چهار ماه دوازده روز بود

تسلط و استیلای اخلاصخان و دیگر حبشیان بر مهام سلطنت بادشاهی

آیند مزاحمت و مخالفت کنند من آنها را بر آنها بخشش کنم چون این خبر بگوش
رفیع الدین رسید تمام شب در قلق گذرانید و علی الصباح پیش از آنکه
اخلاص خان در قلعه آمده بدیوان حاضر شد چون اخلاص خان در دیوان
درآمده رفیع الدین را نشسته دید در و درهم کشید و آثار غضب بر چهره اش
پدید گردید و بمردم خویش گفت که عورات بیارید و کناسان و دیگران را هم حاضر
کنید تا عورات را برین اقوام قسمت نمایم میر رفیع الدین بار بمعارضه پیش
آمده گفت حاشا و کلا این عمل را شما نمی پسندم و لایق شما نمیدانم و هرگز بدینی
رضا نمیدهیم و شما را بخدا و رسول سوگند دهیم که از سر این عمل بگذرید و این اراده
از خاطر دور سازید اخلاص خان همچنان بر سر تندی و تیزی خود مقر بود یکی از
دوستان رفیع الدین از سر هواخواهی او را گفت شما را چه ضرور شده است
که با این دیو خشمناک که نشاء غرورش بران آورده که هیچکس را بنظر نمی آرد چرا
معارض شوید بگذارید تا هر چه خواهد بکند او داند رفیع الدین جواب داد که درین
وقت در دربار شاهی کسی نیست که دم از امر معروف و نهی منکر زند پس
بر من واجب آمد که محافظت شرم و ناموس بکنم غایتش هر قدر تندی
که او بر نفس من راند بمدارا بگذرانم لیکن این عمل قبیح را نخواهم گذاشت
که او از پیش برد غرض چون جد و اهتمام رفیع الدین مرتبه الیه بود حق سبحانه
اخلاص خان را از آن اراده فاسد باز آورد تا اینکه رفیع الدین هم کسان
او مردم خانه کشور خان بزرگ را بخانه ایشان روانه کرد و زنان کشور خان
کوچک را با خدمتگاران قدیم ایشان برادر و پدر شان سپرد و باقی
آنچه لایق خدمت بودند در خدمت علیا حضرت والده بادشاه بیگم صاحبه
داد و ضعیفه چند دیگر که بودند آزاد نموده سردار سنجن خان پسر کوچک کشور خان

نمود نخست از همه غلام کشورخان یاقوت نام حبشی را که معتمد بود در خدمت پادشاه
گذاشته بود پاره پاره کرده و هر پاره بر هر دروازه شهر فرستاده در آویخت
و آن کسانیکه سر فتنه را ذکر کرده تربیت یافته کشورخان بودند اکثری او را
کشت و زن و فرزند و عیال و مادران و خادمان او را آزاد کرد که به کناسان و حجام
و دوزان و اراذل بخشش کند و آن جماعت را طلبیده بر سر مجلس گفت که عیال کشورخان
را اندرون قلعه اند بیارند تا به این جماعت بخشش کنم در بدل آنکه کشورخان کنیزان و
خادمان حرم پادشاهی را بمردم بخش کرده بود و بر مردم خویش در بجا آوردن این
امر تاکید بر تاکید مینمود و ساعت بساعت تجدید میشد در آن وقت کسی چنانکه در بار
نبود که سخن دارد او را معارض شده مانع این کار شود مگر رفیع الدین به نیت قربة الیه
درست کرده بمعارضه او قیام نموده مزاحم اراده او شده گفت کشورخان نقد
ثواب نموده کنیزان و عورات را بمردم آدمی وصل داده تا بر نهج شرع اطهر بعقد
آوردند باوجود اینحال بدنام عالم و انگشت نمای خلایق شده و بجزای این عمل خدا
وسته اصل کردید حرم کشورخان بزرگ که دولتخواهی سر و جان نثار و ایثار نموده با
زنان کشورخان کوچک که همه اکابرزاده و خانداسینی اند بکفش دوزان و
کناسان که میدهید بخاطر آورید که قبح این بدنامی در چه مرتبه خواهد بود اخلاصیان
ازین سخن بر رفیع الدین سخت اعراضی شده گفت که کشورخان حرامخوار و نا
دولتخواه بود و سزاوار بدتر ازین است رفیع الدین گفت کشورخان بجزا و سزای
کردار خویش خواهد پیوست زن و فرزند نادانش را چه گناه از خدای عز و جل
بترسید و محافظت شرم و ناموس بندگان خدا بکنید بعد از قیل و قال بسیار
ازان نوبت تغافل کرد و شب به محلداران تاکید نمود که پیش از نماز صبح اقوام
اراذل را و هم عورات کشورخان را حاضر آرید تا پیش از آنکه مردم در دیوان

مصطفی خان را در یکی از قلاع هندوان دستگیر کرده در بنکاپور حبس نموده بخنق
بازگشته بود خداوندخان نام حبشی که دران فوج سرلشکر بود همینکه شنید که این
خون سید مظلوم کرده آمده است او را پاره پاره کرده غذای زاغ و زغن
گردانید اخلاص خان بعد از رسیدن اینخبر فرامین طلب بنام شاه
ابوالحسن و رفیع الدین پسران شاه طاهر و سید مرتضی خان انجو و برادرش
شاه قاسم به بلکانون و پناله فرستاد تا آنها بزودی بعجلت و سلامت بدارالسلطنت
بیجاپور آمدند۔

بلشکر هزیمت خورده نظام شاه باز فراهم آمده بسر افضل خان تاختن و بازگشتن افضل خان به بیجاپور

قبل ازین کشورخان بجهت مدافعه لشکر قطب شاه و نظام شاه لشکری مستعد نموده
بسرلشکری افضل خان روانه کرده بود افضل خان بتائید الله المستعان در
عرصه نه ده روز دو بار بر مخالفان تاخته مظفر و منصور گشته بود و ازین پس لشکری
عادل شاهی متفرق گشته پاره بهمراهی کشورخان بشهر آمده و پاره برهم مصطفی خان
بر نواح بنکاپور نامزد گشته قلیل با افضل خان مانده بود درین وقت فرصت
یافته لشکر متفرق گشته نظام شاهی فراهم آمده بر لشکر عادل شاهی تاختن آورد
افضل خان تاب مقاومت در وسع خویش نیافته رجوع بدارالسلطنت نمود۔

بقید آوردن عین الملک حبشیان را و طوق و زنجیر کردن

چون هنوز پیشوای بکسی مقرر نگشته غلامان میخواستند که پیشوا کسی از ایشان باشد

بزرگ را گرفته آوردند اخلاص خان به کندن چشمانش حکم کرد رفیع الدین
آنرا هم بصد حیله و کد از آن عقوبت خلاص بخشید در اثنای این حال کتابت عبد المؤمن
مغل زاده که کشور خان بخطاب این خانش نوازش فرموده بر مهم مصطفی خان
سمت بنکاپور گسیل نموده بود رسید که باتفاق خویش کشور خان نوشته بود ان
کلته سپار اچون وانموده برخواندند نوشته بود که بنده از مهم بنکاپور فراغ جسته
اکنون بقلعه بلکانون روانه میشوم مهم انجا با تمام رسانیده بقلعه پناله عازم
خواهد شد کار انجا نیز بزودی سرانجام داده عنقریب خود در الحضور خواهم رسانید
چون بر اهل مجلس این مضمون سربسته پیرایه وضوح یکشود اخلاص خان گفت
که این خان باحتشام قلعجات چه کار داشته باشد کشور خان او را بچه
مهمات مامور ساخته که او آن مهمات را سرانجام داده است و خواهد
داد رفیع الدین شیرازی گفت که اگرچه از فرمایش و حکم کشور خان خبر ندارم
اما از اشارات این کتاب چنان مفهوم میگردد که این در قتل نمودن این
اهالی مامور است پس مصطفی خان در بنکاپور بقتل رسیده اما به بلکانون
که بلقب مصطفی آباد مشهور است میرود بجهت شاه ابوالحسن و برادر او شاه
رفیع الدین حسین که در انجا محبوس اند بقتل ایشان هم مامور گشته باشد باز
قلعه پناله را که نامبرده از آن جهت است که مرتضی خان انجو و برادرش
شاه قاسم در انجا مقید اند شاید که بقتل اینان هم مامور گشته باشد حضار
مجلس سخن رفیع الدین را تصدیق کردند نهایتش آنکه اراده الهیه در قتل
شاه ابوالحسن و برادرش و مرتضی خان انجو و برادرش جاری شده
بود که منصوبه از فلک شعبده باز و اژدون نشست یعنی چون این خان بر حکم
کشور خان مصطفی خان را بقتل آورده بازگشت و به لشکری پیوست که پیشتر از این

بهزاد الملک سر لشکر نظام شاه لشکر متفرق شده خویش را فراهم آورده باتفاق
فوج محمد قلی قطب شاه که همدران نزدیکی بر سریر سلطنت تیلنک جلوس فرموده
بود جبرا الکبر باهم تعاقب لشکر عادل شاهی نمودند چون نزدیک رسید امرا با لشکر
که بیرون حصار فرود آمده بودند اندرون حصار آمدند ضرورت شد اولا افضل خان
را اندرون فرستادند تا مکانی بجهت فرودگاه لشکر و امرا تعیین و تجویز کنند
بعد ازان عین الملک و انکس خان نیز اندرون آمده تعیین جایها می نمودند
آن چهار امرا که گرفت نموده بودیم در سنگاسنها نشانده همراه داشت درین اثنا جمعیت
غلامان که بشوخی و شوخگوئی شهیر بودند دستور خان حاکم قلعه را بعلت آنکه با عین الملک
زبان داده گرفته در حبس کردند و دروازه قلعه ارک بسته آماده جنگ شدند یکی
از غلامان بادشاهی که مقصود خان نام داشت سوار شده و چندی از غلامان
دیگر نیز بعضی سوار فیلان و بعضی سوار اسپان از عقبش روان شدند تا چون بدر
الله پور رسیدند یکایک با سنگاسنها دوچار شدند همینکه نظر مقصود خان بران سنگاسنها
افتاد بسرعت خود را رسانیده حایل درمیان عین الملک و سنگاسنها شده
و آنها را از سنگاسنها فرود آورده و زنجیرها شکسته بر اسپان سوار کرده راه
قلعه گرفت و به حضور رسانید عین الملک این صورت که مشاهده کرد یقین نمود
که جمیع غلامان بادشاهی باهم اتفاق میدارند دیگر و یکدل هستند مبادا صورت
نوعدیگر رو نماید توقف یک لحظه در آنجا مصلحت ندیده عنان برتافت و راه
انقطاع گرفت و باقی امرا و اعیان را از تبعیت و موافقت اخلاص خان
وغیره منع می نمود و تشنیع میکرد غرض شورشی عظیم رو نما شد و درین سلطنتخانه هرج
و مرج بسیار بهم رسید

مقید گشتن افضلخان بسعی نا اهلان

دکهنیان و امرای دیگر به پیشوای عین الملک رضامند بودند وشاه ابو الحسن و مرتضی آنجو خود برای پیشوای محنت ها کشیده بودند چون میان این اعیان در تقرر پیشوائی اختلاف واقع بود و هر کس بخود میکشید نا چار مهام سلطنت خاطر خواه مجلسهٔ انتظام نمییافت و چون عین الملک درمیان سایر امرا و اعیان در سرانجام لشکر و سامان سنجیده کی امتیاز کلی داشت بنا بران هر کدام از اعیان و کارپردازان هر روز بملازمت او میرسیدند یک روز عین الملک بوقت قابو چهار نفر را از غلامان که اخلاص خان وحمید خان و دلاور خان حبشی و سهراب خان ترکی باشند و با امارت بزرگ وشوکت عظیم رسیده بودند گرفت نمود و دربند کرده اشت و زنجیر در پا نهاد و بر باقیان موکل تعین کرد چه اورا ازین قوم اندیشه قوی بود اگرچه این جماعت ترکی و هندی تمامی هزار نفر بودند اما همه جوانان سپاهی دلیر با اسپ ویراق و استعداد بودند و باهم اتفاق و یکدلی میداشتند و اکثر کارخانه جات متعین گشته و با اهل کارخانها وصلت کرده شوکت و ابهت قوی پیدا کرده بودند و بتقریب وصلت و قرابت جمعیت ایشان وقت کار سه چهار هزار مرد حربی و مردانه که سر پانزده هزار تفوق میداشتند فراهم می آمدند ازین جهت ملاحظه عظیم ازین جماعت پیدا کرده میخواست که اکابر این جماعت را اسیر کنده ساخته هر یک را بقلعه بحکومت فرستد تا در حضور نباشند و خود بفراغ خاطر در امر وکالت مستقل باشند۔

رهای دادن مقصود خان امرای حبشی را از قید عین الملک و باز بر سر حکومت رفتن آنها

چون نظام شاهیان از متفرق شدن لشکر عادل شاه و انقلاب سلطنتی نه خبر یافتند

بستان پنجم

مقتول شدن افضل خان و محبوس کشتن رفیع الدین شیرازی

چون این همه جماعت صاحب داعیه بودند از کمال درایت و دانای افضل خان
همیشه در حساب بودند باهم قرار دادند که افضل خان مردی است که خورد و بزرگ
این دولت خانه با و مربوط است و بدل او را میخواهند همچو کامل خان که پیشوا
بود بصلاح او کار می بست و کشور خان بستهٔ تار او بوده بر طبق حکم او عمل مینمود
اکنون حبشیان را نیز نظر بر او ست بیم از وی دارند و امید هم از وی الحال
که او را در حبس کرده اند از مقوله رنجش با فی رسانده آن نیست تا او را از میان نبردارند
خاطر جمع نشود و حبشیان مایوس نمیشوند چون از دغدغهٔ او فارغ شویم بفراغ
خاطر در مهمات سلطنت بکوشیم پس اتفاق همگنان بر قتل افضل خان و برادرش ان
قرار یافت حکم حبس رفیع الدین حاصل کرده بطلب او کسی را فرستادند در آن وقت
آوان هم فرار نموده بودند رفیع الدین تنها در محل مطبخ نشسته منتظر بود که از
پرده غیب چه بر روی کار آید یکایک آن شخص آمده گفت بادشاه یاد می فرماید
رفیع الدین جان در مشت گرفته برخاست و مضطرب الحال روان شد بادشاه
در آن وقت بر بالای برج دروازه تشریف میداشتند و در آنجا از هواخواهان
رفیع الدین کسی نبود او را دستها بگردن بسته چون بحضور بادشاه رسانیدند
و او تا حال خدمت حضور میداشت و خزانه و مطبخ هنوز حواله او بود در روز و شب
در حضور مشرف میشد و اکثر بهمزبانی مستفید میگشت همینکه بادشاه او را دست
بگردن بسته و بآن حال تباه دید بی اختیارانه از کرسی برخاست و تغیر در مزاج
بهم رسانید حاضران مجلس که همه مخالفین بودند اضطراب بادشاه مشاهده

همدران وقت بر رفتن جماعتی که در هیچ حساب نبودند پیش آمدند و درین باب سخن گشتند بعرض بادشاه رسانیدند که افضل خان درین هنگامه که بیرون نشسته معلوم نیست که در چه تدبیر و در چه خیال است صلاح وقت آنست که او را در گوشه نشانند تا این فتنه فرو نشیند بادشاه از مرکوزات این مردم بی خبر گفت بهتر باشد امام الملک که از محلداران معتبر بود پیش افضل خان آمده گفت بادشاه می طلبد خان برخاست و روان شد همینکه قدمی چند رفته باشد بگوشه دیگر برده نشاندند غرض هر طرف هنگامها سر برآورد و که صورت صلاح از هیچ طرف بنظر نمی آمد

معزول کردن چاند بی بی سلطان حبشیان را از حکومت و وکالت بشاه ابوالحسن دادن

بادشاه در اثنای این شورش و فساد خود بدولت و اقبال در محل چاند بی بی سلطان بقصد اصلاح و دفع فساد تشریف بردند و درین باب مشاوره و صلاح جوئی فرمودند چاند بی بی سلطان که عاقله زنان بود بید آنست که این همه شورش و فتنه که بهر طرف سر برآورده از سبب تسلط و حکومت غلامان است امرا و دکهنیان و غرام اصل بر حکومت حبشیان رضامند نیستند و بر قول و فعل ایشان اعتماد ندارند و در دفع خصمان یکرو و یکدل نمیشوند کاردانی را کار فرموده امرای حبشی را در خلوت خوانده حقیقت حال دلپذیر و فهمایش های دلچسپ بنوعی بیان فرموده که هر سه سرداران حبشی با وجود جهالت و خودرای بطوع و رغبت دست از مهمات سلطنت کشیده خویشتن را الی دخل ساختند و برضای دل گفتند هر کس را اصلاح بینید تجویز نمائید تا مهم دولتخانه بهم رسانند چاند بی بی سلطان شاه ابوالحسن و مرتضی خان را پیش کشیده و ابوالحسن را بخلعت وکالت سربلند ساخته تمشیت مهام سلطنت نمود

امرای حبوش که اخلاص خان وحمید خان ودلاور خان اند چندی باتفاق شاه ابوالحسن سرانجام امور سلطنت داده ودر آخر ابوالحسن را گرفته قید نمودند

چون حبشیان از قید عین الملک باختیاری مقصود خان نجات یافتند وعین الملک از اتفاق ویکتادلی غلامان هراس پیدا کرده راه اقطاع پیش گرفت باز سررشتهٔ حکومت و استقلال بلانزاع بدست حبشیان درآمد منصب کار ملکی واتابکی بر اخلاص خان مقرر شد وسر سرنوبتی بر دلاور خان مسلم کردید وحمید خان نیز درسلک امرای عظام بوده درمهمات سلطنت دخل کلی داشت وشریک مصلحت بود هرسه امرا باتفاق یکدیگر تابع صلاح وصوابدید تاج سلطان بوده باستصواب شاه ابوالحسن مهمات سلطنت را سرانجام میدادند ودفع مخالفان می نمودند درین اثنا این حال مخالفین نظر برهمین سلطنت خانه عادلشاهی نموده دلیرانه نزدیک بیجاپور فرود آمده هرروز بحوالی دروازه آمده جنگ می انداختند سوای خاصه خیل که سه هزار مرد زره پوش که هر ایک بهادر دوران گفته میشد واکثر چیله کان بادشاهی بودند جمعیتی دیگر در بیجاپور نبود اخلاص خان که مرد شجاع ودلیر مشهور بود هرروز باقدری سپاه بر سر مخالفان میزد وکارزار رستمانه میکرد ودر هر حمله فریقی را از اعدا بزیر تیغ بیدریغ میگذرانید واز پایهٔ حصار رانده پس ترمی نشاند از قضا زخمی بر دست اخلاص خان رسید که دست از کار افتاد شمشیر گرفتن نمیتوانست مجروح درخانه نشست وبعد او

نموده موکلان را اشاره نمودند تا او را از انجا برآورده به بندیخانه آوردند چون رفیع الدین در زندان درآمد حال برادر خود افضل خان را دید طوق آهنین در گردن و زنجیر گران در پا و دست محکم نشسته آن فر و شکوهی که بوده که فوق از آن متصور نبود با این تباهی که بدتر از آن هم نخواهد بود تفاوت از عرش تا فرش یافته دران وقت قدرت ایزد متعال مشاهده افتاد بعد از آن رفیع الدین دید که آهنگران نشسته اند همان زیور که بر بدن برادر راست کرده اند برای وی نیز راست میکنند ناگاه شخصی از در درآمده افضل خان را طلبید خان مظلوم برخاست و گفت رضینا بقضاء الله و بیرون رفت او را پاره پاره کردند و در میان بازار انداختند هر کسکه از راه میرسید و میدید تاسف میکشید و بچشم عبرت میگریست یکروز یکشب لاش افضل خان درمیان بازار افتاده بود خویشان و اقاربش بعضی در حبس بودند و بعضی مختفی دویم روز طلبه و شاگردان شاه فتح الله شیرازی از بازار برداشته بردند و بتجهیز و تکفینش پرداختند و تاریخ واقعه او بعمل تعمیه مظلوم سبز دل یافته اند یعنی دل مظلوم که لام است بیا بدل شود نهصد و هشتاد و هشت که تاریخ قتل او است برآید ۹۸۸ بعد ازین حکم قتل رفیع الدین هم حاصل کردند باری محافظت الهی شامل حال بود و بقیه از حیات مانده بسعی بعضی از اهالی از قتل نجات یافت و بر سر همان خدمات و عهدها قایم بوده تا مدت سی سال دیگر در ملازمت سلطان ابراهیم ثانی مدت عمر بعزت و حرمت گذرانید الشرا آفت حساد و بدخواهان محروس و محفوظ ماند و بخدمتهای بزرگ سرفرازی یافت و در آخر ایام بر حکومت دارالسلطنت بیجاپور مدت پانزده شانزده سال قایم ماند.

بود و حظ و سوادی داشت حمید خان مرد ساده دل نیک نفس کریم طبع
بود شریک مصلحت امور سلطنت میشد و از وی دران وقت بسا غربا و لی تعقیدان
از شر اخلاص خان محفوظ ماندند اگر او نمی بود بسیار خانهای مردم از
دست اخلاص خان خراب میگشت غرض این جلوس ثلاثه ولایت
را به تثلیث قسمت درمیان خود بالتقسیم نموده قریب دو سال بدین
منوال باتفاق بسر بردند

لشکر کشیدن میر زنبیل سر لشکر قطب شاه بر سرحد عادلشاه و لشکر فرستادن عادلشاه بسر لشکری دلاور خان پی دفع او

درین اثنا محمد قلی قطب شاه لشکر مستعد را بسر لشکری میر زنبیل استرآبادی
که ثانی الحال آصف خان مخاطب میگردد بر سرحد عادلشاهی فرستاده در
مقام فساد انگیزی شد چون دفع شر اعدا از ضروریات عاظم ملک داریست
جیوش ثلاثه از طرف بادشاه استمالت نامجات و قولنامجات بنام عین الملک
و انکسخان و دیگر امرا که بیدل و پراگنده شده بودند فرستادند
و ملک و تعلقات قدیمی هر ایک بر آنها بحال گذاشتند چون باین نوع
تقویت و تسلیه خاطر هر کدام حاصل شد امرا با فوج بنابر طلب حضور همه
در پای تخت جمع آمدند عادلشاه بصلاح دید اخلاص خان امرا را با لشکر
بسر لشکری دلاور خان بجهت دفع قطب شاه بر سرحد روانه فرمودند
و اخلاص خان خود با معدودی چند در خدمت حضور ماند دلاور خان چون
بحوالی لشکر مخالف رسید دید که لشکر مخالف در جای قلب و منیع میانه
دو کوه ماوا گزیده حصار از چوب چنانکه لشکر بیگانه را از ان گذار بسهولیت دست

مشغول گشت دیگران جوق جوق بیرون تاخته هر روز کارزار دلیرانه
میکردند مدتی طویل بدین منوال منقضی شد مخالفین را یقین گشت که قلعه
در استعداد و استحکام بمثابه ایست که کمند هوس بر شرفات رفیعش نتوان رسید
و کار زار پیش نتوان برد در غایت انفعال دست از شهر برداشته در میان
ولایت در آمده تاخت و تاراجی کشادند و نهب و غارت را ساز کردند
و سابق کشورخان که از بیجاپور فرار نموده در احمدنگر نیز جای قرار نیافته
رخ بسمت گلکنده نهاده بود درین وقت ملحق بلشکر قطب شاه گشته مصدر
فتنه انگیزیها و بد آموزیها میگشت و اکثر خرابیهای نواح بیجاپور برهنمونی و بد
آموزی کشورخان دران سال بظهور آمد بعد از چندی که موسم بارش
رسید افواج اعدا بولایت خود ها نهضت نمودند امرای ثلاثه حبوش
چندی باهم اتفاق و یکتا دلی بوده سرانجام سلطنت میکردند و در حضور
بودن غلامان ترک و امرای دیگر را از دکهنیان وغیره کران و ثقیل پنداشته
هر ایک را بحکومت قلعه و جای نامزد کرده منتشر گردانیدند مقصود خان
که هم یکی از ایشان بود و بر همه ایشان احسان کلی نموده از قید نجات داده
بود چندی با او بمدارا و گرم جوشی سر برده در آخر از وی توهم بهم رسانیده
در دفع او آمدند و نیز چند ایام بصلاح شاه ابوالحسن عمل نموده از وی نیز
آزار بخاطر ره دادند و الحق او در قابوی خویش بود و مرکوز داشت
که ایشان را زبون خویش داشته خود پیشوا علی وجه الاستقلال باشد
چون حبشیان را بر ضمیر آگهی فی الجمله شد پیش دستی کرده او را گرفته
و به قلعه فرستادند انگاه خود ها بالاستقلال بی مشارکت غیری سرانجام
مهام میدادند دلاورخان در میان ایشان عاقل و پخته و دیرینه و سنجیده

وصول فرمان جمیع امرا جمع نموده فرمان بر آنها خوانده گفت هیچ دریافتند که مقصود
اخلاص خان ازین احکام چیست غرضش جز این نیست که من با شما مناقشه
کنم و میان ما و شما کلفت بهم رسد و من هم درینجا دور از حضور افتاده باشم و خود
فرصت یافته حمید رخان را که نسبت بمن دارد از تابعداری عزل نموده کسی دیگر
را از منسوبان خویش حکومت تفویض داده خود سلطنت را متصرف شود درین آب
صلاح شما برادران چیست امرا صرفهٔ خویش که تصرف و تملک فیلان و دیگر غنایم
و نجات از رنج سفر و سرگردانی دشت و صحرا در تابعداری و همداستانی دلاورخان
دیده متفق اللفظ و المعنی گفتند که صلاح ما همه آنست که آن صلاح شما است
بهرچه صلاح باشد عمل نمایند ما تابعداریم دلاورخان گفت راه ده روز را به
پنج روز طی کنم فی الفور سوار شده یلغار روان شد امرا با لشکر موافقت او کردند
هر روز در هر منزل و مقام از شهر فرمانی در باب توقف میرسید دلاورخان
اصلا بخاطر نیاورده در رفتن تعجیل می نمودند در سه فرسخی شهر یکی
از عمده خدمتگاران حضور دوچار او شده گفت که حکم بادشاه چنان
است که فردا داخل شهر شوند که امروز برای دخول و ملاقات ساعت سازگار
نیست دلاورخان گفت سازگاری و خوبی ما همان وقت است که
خداوند خود ببینیم و این گفته اسپ را تند کرده در رسیدن شتاب آورد این
خبر چون باخلاص خان رسید طوعاً و کرهاً با پادشاه باستقبال آمده
ملاقات امرا و دلاورخان بعزت گرفته در شهر آمدند اما بیان اخلاص خان
و حمید خان در نخستین ملاقات غباری که بسبب فیل برخاسته بود دلهای
شد اخلاص خان در مدت غیبت دلاورخان و حمیدخان بموجب
فرامین و احکام بادشاهی ملک ولایت زیاده از ولایت سفریکان خود متصرف

نه‌بد درپیش کشید منحصن گشته و ایام بارید کی نیز بر سر رسیده بود لهذا کار و بار جنگ بتعویق انجامید مدت شش ماه در برابرهم نشسته بودند چون ایام برشکال باخر رسید دلاور خان بحسن تدبیر اطراف و جوانب لشکر خصم فرو گرفت و کار بر ایشان تنگ گردانید چنانکه آنها را مجال توقف در آنجا نماند ناچار بشب کوچ کرده راه ملک خویش درپیش گرفتند دلاور خان با امرای عادل شاهی تعاقب گرفته بر سر ایشان رسید خصم اگرچه آن سمت در وسع خود نداشت که بمقاومت پردازد لاکن بر طبق قول شیخ فرد وقت ضرورت چو نماند گریز: دست بگیرد سر شمشیر تیز. بمدافعه پرداختند و جنگ گریزپای نمودند خود را بکنگستان انداخته جان بسلامت بردند یک صد و بیست. جمله فیل غنیمت بدست امرای عادل شاهی درآمد و اسب و دیگر اسباب را خود حساب نبود و میان مردم حمید خان و مردم اخلاص خان بر سر یک فیل نزاع واقع شد آخر الامر آن نزاع تا به درمنسوبان آنها سرایت کرد دلاور خان دوییم روز عریضه مع فتحنامه بحضور پادشاه روانه کرد اخلاص خان چون خبر فتح شنید دانست که الحال دلاور خان بزودی مراجعت خواهد نمود مرکوزش آن بود که او زود بحضور نیاید تا خود بلا شرکت احدی تمشیت امور سلطنت کرده باشد و می خواست که قلعه‌داری بلطایف الحیل از حیدر خان که از قسم بیان و جانب داران دلاور خان بود انتزاع نموده بیکی از منسوبان خویش سپرد بنا برین فرمان بنام دلاور خان فرستاد مشتمل برین مضمون که دلاور خان بالشکر در همان منزل و مقام چندی توقف ورزد تا فرمان مجدد بنابر طلب لشکر نرسد از انجا حرکت نکند و فیلان غنیمت که بدست امرا آمده اند تمامی بحضور روانه کنند دلاور خان بعد از

کشتند و روز بروز اسباب جنگ او در مزید نهادند اخلاص خان آلات
حرب مثل توپ و تفنگ و ضرب زن فرنگی از برج های حصار شهر فرود
آورده رو بقلعه جابجا نصب کرده و سرهای کوچه مسدود ساخت و دلاور خان
و حمید خان زیر دروازه قلعه نشسته در استعداد حرب سرگرم گشته حیدر
خان از بالای قلعه توپ و ضرب زن و تفنگ رو بخانه اخلاص خان
نموده داشته هر روز از هر طرف توپ و دیگر آلات حرب در کار بود مردم
فقیر و مسکین و رعیت در میان جنگ ایشان پامال حوادث میگشتند چنانکه
یک روز مولانا دوست محمد استرآبادی در دوکان سوداگری نشسته
بود که گوله توپی از جانب اخلاص خان بر شش نفر از نفران مولانا مشار الیه
رسید یکی بر دیگری خورده از هم پاشیده هلاک گشتند - و نیز پنج نفر از
فوج فروشان در جای پهلوی همدیگر نشسته بودند که گوله توپی رسیده
هر پنج را بر داشته بر زد و هر عضو از اعضای آن ها در جائی انداخت هر روز
از این قسم خرابی بوقوع می پیوست آخر الامر دلاور خان و حمید خان
از اراده صلح پیش آمده خواستند که بروی حجتی ثابت کنند چهار کس
از معتبران را که صدر جهان و شیخ سالم و مولانا دوست محمد خان و
رفیع الدین شیرازی اند نزد اخلاص خان فرستاده پیغام دادند
که درین وقت دشمنان قابو جو آمده هر یکی بر سر حد منتظر نشسته اند همینکه
لغزشی باین دولت خانه رسد یکبارگی یورش نموده ولایت را
قبضه کنند شما این فتنه بر داشته اید شایان دولت خواهی نیست
مبادا خلل در کار سلطنت واقع شود ملک از دست برود شما اعدا
حاصل کرده و این بدنامی بر سر مان تا دامان قیامت خواهد ماند که ما

درآورده بود و حشم و لشکر نیز زیاده نگاهداشت شریکان نیز بملاحظه یکدیگر
درنگهداشت زیادتی حشم افتاده خواهش و طلب زیادتی ملک برقدر
ملک اخلاص خان بهم رسانیدند بسبب این طمع و زیاده طلبی که بر
طبایع ایشان مستولی شد کینه و نفاق سر برآورده اخلاص و اتحاد
برطرف گردیده طعن و تناقض درمیان سر کشید اندیشه از یکدیگر را
پیدا شد هر وقتیکه در دربار بادشاهی میآمدند هر یک بجمعیت تمام و
هوشیاری بالا کلام می آمدند مفتنان و آتش افروزان برای رشد
و گرم بازاری خود ها آتش درمیان می افروختند نفران یک دیگر باهم
سخنان سخت و درشت سر میدادند بطول منجر شده آماده جنگ و جدال
می شد چنانچه بیم آن بود که هم درون قلعه شمشیر بر یکدیگر بکشند و خونریزی
عظیم بوقوع پیوندد و اخلاص خان بر حمید خان تقاضای فیل میداشت
و حمید خان بر اخلاص خان مطالبه زیادتی ملک میکرد و دلاور خان
درمیان ایشان آتش نزاع می افروخت و گاهی تقاضای ملک
بروی می نمود تا آنکه کار بناخوشی و درشتی انجامید۔

درمیان اتفاق نمودن دلاور خان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان بعد از نزاع و پرخاش و دو ماهه مکحول و محبوس کردن او را

دلاور خان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان باهم اتفاق کردند و او را از
آمدن درون قلعه تا آنکه ملک و ولایت علی السویه تقسیم نه کنند مانع

وعین الملک وانکیخان نیز نخست درعقب اخلاص خان فرود آمده
بودند از انجا کوچ نموده درعقب دلاورخان وحمید خان آمد ونزول نمودند
دلاورخان با لشکر آراسته خود برخاسته در حوالی خانه اخلاص خان آمده
شب در انجا نزول کرد مردم معدودی که در خدمت اخلاص خان مانده بودند
همه فراری شدند اخلاص خان تنها ماند در همان شب با پسران بیخبر بخوابگاه
حمید خان درآمد حمید خان از ملاحظه دلاورخان پرداخت حال او نکرد
همینقدر گفت که خاطر جمع دارید تشویش نخواهد رسید شما را بمکه معظمه رخصت
خواهند فرمود اخلاص خان القصه طمانیت یافته بجای خویش آمد
دیگر روز دلاورخان بر دروازه شهر احکام فرستاد که اخلاص خان را
بیرون نگذارند وخود با حمید خان باشکوه وعظمت تمام سواری فرموده
از پیش خانه اخلاص خان گذشته بدربار درآمده وباستانه بوسی
ابراهیم مشرف گشت درین اثنا خبر رسید که اخلاص خان از خانه حمید خان
آمده وبیرون نشسته دلاورخان از حضور پادشاه محلداری فرستاده
باخلاص پیغام رسانید که بخانه خویش رفته استعداد سفر مکه معظمه نمایند
که ما بدولت از راه مرحمت والطاف رخصت بان طرف میفرماییم اخلاص خان
بخانه آمده در تهیه سفر واستعداد سفر درآمد چون مستعد شده رخصت
یافته روانه شد. احمد خان خزانه دار با حشام بهمراهی اخلاص خان
متعین شد چون بمرتضی آباد رسید احمد خان گفت که حکم حضور چنین است
که شما چندی در مرتضی آباد اقامت کنید تا موسم سفر دریا برسد پس اورا
با زن وفرزند در قلعه مرتضی آباد نگهداشتند بعد از چند گاه کسی را فرستاده
چشم جهان بین او بیرون آوردند تا بدلی که دلاورخان اختیار میداشت

هر سه برادران که نمک پروردگان این دولت خانه هستیم باهم
اتفاق کنیم و این قدر ملک که داشته ایم باهم برادرانه تقسیم کنیم و
چون شما برادر بزرگ و مستند ما یان بخوشی و رضامندی خود با ملک
یک لک هون برای خرج سفره خاص مقرر می کنیم لازم و واجب
است که این فتنه سرکشیده را فرو بنشانند و بهبود و نکونامی ما همه
در همین است معتبران مشار الیهم بخانه اخلاص خان رفته این مضمون
را بعبارات شیرین و تقریرات دلنشین گذارش نموده از راه دولتخواهی هر
کدام نصایح دل پذیر ادا نمودند و لوازم نیک خواهی بجا آوردند لاکن در
طبع درشت اخلاص خان هیچ اثر نکرد و آن پلنگ خشم آلوده مطلقاً بر راه نیامد بلکه
در همان اعراض و تندی افزود و در استعداد حرب بیشتر کوشید امرای که
دور دور بودند خبر رسید که بحوالی شهر آمده این فتنه فرو نشانند چون بحوالی
شهر آمده احوال غلامان دریافت کردند اول از راه نصح و نیک خواهی
هر یک از انها نصایح ارجمند و مواعظ سودمند بتقدیم رسانیدند. اما
بواسطه تند خوئی و بد مزاجی اخلاص خان بران مساعی جمیله ایشان فایده
مرتب نشد همچنان شب و روز تا مدت دو ماه در جنگ و جدال بودند از
اطراف و جوانب توپ و تفنگ و ضرب زن بجانب قلعه سر میدادند خلق تباه
و ناچیز تر می شد آخر الامر چون دلاور خان مرد دانا و مدبر نیک نفس بود از ایذای
خلق ملاحظه داشت و با خلایق سلوک بر وجه مروت می نمود و بواطن خلق
بسوی او مایل بودند لشکر اخلاص خان را بوعده و وعید از طرف بادشاه بیم
و امید رسانید و از عطا و ایذای خویش نیز ترغیب و ترهیب نمود یکبارگی
همه لشکر از دروازه شهر بیرون رفتند مگر بعضی و معدودی که قدیمان بودند باوی ماندند

و مواد شوکت از اسپان و فیلان و سلاح وغیره که حمید خان فراهم نموده بود هیچ یک از امراء الله فی و ربعی ازان میسر نداشت و بعد از اندک روزها حمید خان را در یکی از قلاع فرستاده محبوس ساخت و علم انا و لا غیری برافراشت در کار و بار سلطنت مستقل شد همگی همت در استحکام خویش مصروف داشت۔

دربیان استقلال دلاور خان مدت هشت سال در وزارت بیجاپور۔

چون دلاور خان عاقل و دانا و کاردان بود قریب هشتاد سال در خدمت سلاطین و امرا گذرانیده تجربه های خوب اندوخته بود در ایام استقلال مهمات سلطنت را چنان استحکام فائز گردانیده که ما فوق آن متصور نباشد با امرای کبار قدیم نسبت قرابت و وصلت بهم رسانیده بعضی جا دختر خود داده و بعضی جا دختر گرفته همه را هواخواه خویش گردانیده و با سپاهیانی که نامور و مشتهر بودند هم وصلت نموده خویش و تبار بسیار بهم رسانیده و تمام پسران را خداوند جاه و صاحب شوکت عظمی ساخته و لد خود محمد خان نام را با مارت رسانیده رهنمای به تعلیم مصحف اقدس و گلستان و بوستان با پادشاه مخصوص گردانید و پسر دیگر کمال خان را با مارت و بخشی گری مخصوص ساخته در لعب و چوگان بازی با پادشاه شریک گردانید۔ سیومی حیرت خان نیز از امرای عمده ساخته در باریابی پادشاه مقرر نمود چهارمی عبد القادر را به قلعه داری بیجاپور تخصیص بخشید نزد هر یک ازین پسران دو هزار اسپ و نزد خویش شش هزار اسپ خوش رفتار نگهداشت و ببلی خان را که نیز بفرزندگی گرفته بود صاحب شکوه ساخت قریب صد نفر مغل ضعیف و زبون و شصت نفر حبشی که هیچ یک

اخلاص خان بازن وفرزند در قلعه مرتضی آباد محبوس بود لعد از رفتن او ابراهیم عادل شاه او را با اهل وعیال بحضور طلب داشته تعینا لی برای او مقرر فرمود تا ایام حیات خویش روزگار بفراغت گذرانید و در سنه هزار وشش باجل موعود درگذشت .

در بیان مقید نمودن حمید خان بعد از چندروز

بعد از انکه اخلاص خان معزول ومحبوس شد دلاورخان با حمید خان که دران ایام باهم اتحاد وموافقت بود هر روز در بارگاه سلطانی در آمده باتفاق سرانجام مهام سلطنت می نمود وحمید خان توقع منصب سرنوبتی داشت تامدام دخیل مهمات پادشاهی باشد ومردم را نیز گمان بی یقین بود و انتظار ان میداشتند بعد از چندروزی دلاورخان پسر خویش کمال خان را بحضور پادشاه آورده خلعت سرنوبتی پوشانید الحاصل همگنان یقین شد که دلاورخان در استقلال خویش است وحکمرانی بی شرکت میخواهد وحمید خان نهایت آزرده خاطر گشت وغبار وکدورت درمیان ایشان پیدا شد روز دیگر دلاورخان کسی را از جانب پادشاه نزد حمید خان فرستاده پیغام رسانید که بی حکم ورضای حضور از خانه خود بیرون نیاید واثاث واسباب دولت از جنس اسپ وفیل وسلاح خانه بحضور فرستد حمید خان خواست که بزود سوار شده با اسپ وفیل بیرون شهر رود خبر یافت که بر دروازه های شهر تاکید رسیده که حمید خان را بیرون نگذارند ازین واقعه باندوه وملال هم آغوش گشته حیران وپریشان در خانه نشست ومنتظر که چه سانحه بر روی ظهور رسد دویم روز اثاث واسباب امارت باهتمام در سرکار رفت گویند انقدر اسباب دولت

براندازه قدر هر کدام بحرمت سلوک میکرد و هشت سال باین روش بکامرانی بگذرانید

در بیان سعی دلاورخان وصلت ابراهیم عادل شاه باهمشیره محمد قلی قطب شاه وپیوند همشیره ابراهیم عادل شاه با پسر مرتضی نظام شاه بوقوع آمدن

دلاورخان درمیان بادشاهان درمقام وصلت وقرابت درآمده مواففت ومواخات بهم رسانید دختر ابراهیم قطب شاه را از برای ابراهیم عادل شاه خواستگاری نمود وهمشیره ابراهیم عادل شاه را با پسر مرتضی نظام شاه وصلت وپیوند بخشید لاکن مفتنان فتنه انگیز ومفسدان تباهی خیز فتنه انگیزی نموده همه سعی او را ناچیز کردند باز درمیان بادشاهان صورت تنافر واجنبیت بمیان آوردند چنانکه نظام شاه وقطب شاه ازین وصلت وپیوند پشیمان شده مهمات قرابت ودوستی را به تعلل انداختند چنانچه نظام شاه مدتی مدید پالکی گوهر مکنون درج عصمت نیر رخشان برج عفت خدیجه سلطان همشیره اعیانی ابراهیم عادل شاه بیرون قلعه گذاشته اندرون دولت سرای حرم بادشاهی نه برده بود و لشکری که همراه پالکی او رفته بود اصاغرش بنوبت وبتدریج به بیجاپور باز گشتند واکابرش در احمدنگر سرگردان وپریشان احوال مانده بودند وقطب شاه نیز از کار وصلت تعلل می ورزید وبه لیت ولعل میگذرانید ضرور شد که عادل شاه خود بدولت واقبال قدم رنجه فرموده این مهمات عظیمه را سرانجام بخشد اول بسرحد ولایت قطب شاه رفته مرد معتبری را بطلب حجله نشین تتق عصمت وعفت

درآن میان صاحب داعیه نبودند در سرکار بادشاهی بخدمات مقرر داشته
شد بیابلی که در عهد علی عادل شاه از عراق وخراسان وروم وشام فراهم
آمده بودند از مجلسیان وکارکنان وامرا ومردم سپاهی وسوداگر که همه پنج شش هزار
بودند همه متفرق گشته رفتند مگر معدودی ومهمات وخدمات حضور همه بغلامان
ودست پروردگان خویش داد وخدمتگاران وغلامان خاص بادشاه و
دایه گان وکنیزان خدمت بادشاه وخدمت علیا حضرت والده بادشاه همه
آورده خویش مقرر کرد وسرپرده داران دروازه ها نیز از همین مردم برگماشت
وچنان ضبط ونسق در کار رسید که بیگانه را مطلق جای دخل نماند وشاه
ابوالحسن که بحکم اخلاص خان در یکی از قلاع محبوس بود بفرمود تا همدر آنجا گلوکش
کردند وبعد از چند روز بنا بر وسوسه که بر وی مستولی شد وی را مقتول ساخت
ودست چاند بی بی سلطان از امور مالی کوتاه گردانید وحکم نمود که کسی با و
رجوع نکند ومذهب تشیع را از میان برداشت ومذهب تسنن را
رواج بخشید ودر تایید وتقویت دین حنفی درآمد بادشاه هم در تبعیت ومطاوعت
او دست آنچنان داد که هیچ کس از قریب وبعید پی نبرد که این اطاعت
وتابعداری اکراهی است وپسر بزرگ دلاور خان جوانی صاحب فهم وذکا
بود مقامات علمیه را مستحضر داشت وبصحبت طلبه وشعرا مشغوف بود واکثر
اوقات در ملازمت بادشاه بمذاکره علمی اشتغال داشتی ودلاور خان هم علمیتی
داشت با طلبه صحبت میداشتی بعضی از علمای گجرات ولاهور وغیره را در
سلک مجلسیان جمع نموده بود با ایشان صحبت میداشت وتحقیق مسایل
فقهی میکرد واین جماعت تمام روز در دولت خانه او بمطالعه وتذاکره
تفسیر کبیر وغیره تفاسیر وحدیث وفقه اشتغال میداشتند وباطوائف انام

عادل شاه مخدره حجاب عصمت متصوره قباب عصمت گوهر درج سلطنت نیر برج ابهت بی بی خدیجه سلطان که تا غایت از راه عدم ملاقات نهان گذاشته بود بتنظیم و تکریم تمام در پس پرده عفت و عصمت نشانده موافق حکم شریعت محمدی انعقاد بظهور آورد و قران سعدین و اقتران اخترین بوقوع انجامید و جماعت که همراه پالکی رفته بودند همه را به تشریف و خلعت رضای مراجعت داد و تحایف بسیار و هدایای بیرون از شمار برسم پیشکش مصحوب رسولان اداب دان ببارگاه عادل شاهی فرستاده استدعا نمود که لشکر بر سرحد نشسته موجب تفرقه رعایا و تشویش سکنه قریات شده است امر فرمایند که مراجعت کنند تا امنیت بلاد حاصل آید عادل شاه بعد از فراغ هر دو مهم بحسب خاطرخواه باد دولت و اقبال همدوش فتح و فیروزی متوجه عز و شرف گردید —

در بیان آنکه استیلای دلاورخان اگرچه بدرجه قصوی رسیده اما در مقابله هیبت سلطانی در یک لحظه زدلی لاشی گردیده

استیلای دلاورخان درین سفر بر عالمیان حتی پادشاهان ظاهر شد که بادشاه بسبب استیلایش امر و صلحت را بلا تامل قبول نمود و گرنه ایشان را در ایستادگی اسباب بسیار بود و استیلایش بر عادل شاه و سلطنت خانه او بغایتی رسیده که عادل شاه را بی اذن و حکم اداب خوردن هم میسر نبود تا بکاری دیگر چه رسد با وجود این تسلط و این مختاری عالم صاحبی و خداوندی عجب عالمی است که این همه تسلط و جباریش باندک توهم

چاند بی سلطان که الحال بملکه جهان اشتهار دارد و همشیره محمد قلی قطب شاه
بود فرستاد قطب شاه عذرهای بسیار در پیش آورده و هر ساعت
بحیله و کاری دیگر دست زد اما سودمندش نیامد چون غلبه و استیلای عادلشاهی
ملاحظه نمود قدر و قوت خود را با سطوت و عظمتش سنجید ضرورتاً عذر و حیله
همه بگذاشته از راه اطاعت پیش آمد و بنوعی که شرط و قاعده سلاطین دکهن
بود برسم و آئین مقرری و ترتیب جهاز سلطانی عماری پرده نشین حجله سلطنت
و جهانداری همشیره عزیزه خود را با محرمان درگاه و فدویان دولتخواه فرستاده
عادل شاه جایی نزهت افزا درهمان نزدیکی سرحد پسند نموده بنیاد شادی و
شادمانی انداخت مجلس عیش و سرور و محفل عشرت و طرب را چنان ساز
دادند که طنطنه نشاط و کامرانی را بملاحظه و اعلی رسانیدند و غلغله خوشی
و خوشحالی را در گنبد گردون انداختند تا مدت چهل روز در آراستگی
بزمهای عشرت و سور و آرایش محفلهای نشاط و سرور هر روز و چنگ
و تنبور بود و تشریفات لایقه و انعامات فائقه از جانبین بارگاه دولت و اعیان
حضرت و خادمان درگاه و محرمان هوا خواه فراخور حال هر کدام ارزانی
می شد و بر نهج شریعت غرا و ملت بیضا در ساعت همایون عقد نکاح
بسته قران سعدین و اقتران نیرین بظهور آوردند بعد از اهتمام لوازم
کار خیر و مراسم این کتخدائی عادل شاه متوجه ولایت نظام شاه شد
چون بسرحد رسید مردم عاقل و سنجیده را برسالت فرستاده از راه
پند و نصیحت پیش آمده سخن از مصالحه بمیان آورد نظام شاه نظر
بر بی سامانی خود و پریشانی لشکر که استعداد مقاومت و همت مقابلت
نداشت نخوت و رعونت را یکطرف نموده بر سر مصالحه آمد همشیره

از جانب دلاورخان متعین بودند کیفیت آن شب بدلاورخان عرض نمودند
که شب بادشاه وحضرت والده پریشان خاطر بوده تمام شب آسایش نفرمودند
ویک روز دلاورخان بدربار آمده بعد از سرانجام دادن مهمات ضروری تبقریب
معتاد بسلام بادشاه آمد بعرض رسانید که بنده عرضداشتی ضروری
دارد ومی خواهد که در خلوت معروض گرداند بادشاه درنشیمن خاص خلوت نموده
دلاورخان را طلب نموده فصیح الدین میگوید دران زمان بنده را از غیبت
بحضور آورده بودند خدمت چابدارخانه وکسوت خاص بر خدمات سابقه
مزید فرموده بودند دران وقت که دلاورخان بنابر طلب حضور در خلوت
برفت بنده هم همراه او تا عقب پرده خود را رسانیدم آن مقالات
گوش نمودم دلاورخان چون بحضور رفت عرض نمود که شب بر خاطر مبارک
آنحضرت وحضرت علیا غباری نشسته ملالی بهم رسانیده بود که مانع خور
وخواب آمده موجب چه داشت بادشاه سانحه که شنیده بودند اظهار کردند
دلاورخان بی تابانه تغیر حال بهم رسانیده بی اختیار بر سر زد وگفت که با وجود
این همه دولتخواهی ونیکو بندگی هنوز در حق من این قسم گمانها است
مدهوشانه گریه کنان از انجا بر آمده راه خانه خویش گرفت ودر جائیکه در
خانه او مجلسیان وکارکنان وسایر اهل کار مجتمع گشته بودند با واز
بلند ایشان را گفت حکم ورخصت نیست هیچکس را که ازین پس بمنزل
من آید باید که همه درون قلعه هم در دارالسلطنت فراهم شوند من هم
آنجا حاضر آمده مهمات را سرانجام دهم بدربانان نیز تاکید فرمود که هیچکس
را اندرون نگذارید خود تا پنج روز بسبب خطر بلوای مردم از خانه قدم
بیرون نیاورد وکسی را نزد هم بار نداد با وصفیکه اندازه آن داشت که

اشاره در طرفة العینی مضمحل و متلاشی گشته از هم پاشیده شرح
این مطلب آنکه از مقدمات سابقه ظاهر گشته که ضبط و نسق دلاورخان
در امور جزئی و کلی چه در دربار و چه در محلات و حرم سرا و چه در ملک و اطراف
ولایت بچنان اسلوبی نقش بسته که بیگانه را اصلا و مطلق راهی و گنجایشی
نمانده لاکن زهی جسارتش که باوجود این همه کامرانی و کامیابی اراده
فاسد هم بخاطرش راه یافت خواست که ابراهیم عادل شاه را برکنار
داشته برادرش اسماعیل را که در قلعه مصطفی نگر در بند قرار داشت آورده
تخت نشینش گرداند قضارا این مکنون بد اندیشش برملا افتاد در افواه
خلایق درآمد حتی که تا یک ماه مردم در خانهای خود این حرف و حکایت می گفتند
و در مقام شکوه و شکایات دلاورخان می نمودند چون راز بشهرت انجامید
بگوش بادشاه و علیاحضرت والده اش هم باز خورد آن شب بادشاه
با والده به نهایت غمگینی و دل آزردگی بوده دهان بلقمه آشنا ناساخته بر
بستر استراحت آسایش نفرمودند و اندوه ملال این معنی بر دل تمامی اهل
حرم رسید بلکه همه مردم قریب و بعید از استماع این قصه ناگوار تلخ
عیشی بهم رسانیده بودند اهل خدمات و ارباب قلم که بودند چار و ناچار
بسکوت آشنا گشته لب بچون و چرا نمی گشادند اما مردم سپاهی پیشه
و نوکران بادشاهی بر این استبدالی و ناسپاسیش سکوت نفرموده بر حرف
انگشت اعتراض گذاشته هم یکبارگی از وی برمیدند و بیم و هیبت او
از گوشه خاطر بدر نموده در مقام اعراض و انتقام درآمدند هر یک
مسلح از خانه برآمده در کوچه و بازار و راسته و دکاکین دو طرفه مستعد
و آماده می نشستند و منتظر اشاره بودند عورتی که برای خبرداری محلات شد

بکنا سان و چرم دوزان بحث کنند خدا را بر ما و بر خود ببخشا فکری معقول
در صلاح کار بفرما تا از این مهلکه نجاتی یافته چند روز دیگر زندگانی توانیم کرد و
فردا صبح امری که بعرض رسانیده ام بوقوع خواهد رسید دلاور خان آن
روز تا سه چهار در تجویز فکر غوطه خورده در مآل کار خویش اندیشه نمود و بعد
از آن کس را نزد رومی خان فرستاده پیغام داد آنچه امروز گفته اند و صلاح
دوستانه دیده اند بعمل آرند. رومی خان از خطری که حاصل بود خود در قلعه رفتن
نتوانست پیرزال متعهد سخن فهم بلند ادراک در خدمت مهد علیا حضرت والده
عادل شاه فرستاده بعرض گذرانید که مهمات خلایق از چندین روز معطل
مانده و عالمی در دغدغه و تشویش افتاده دیوان سرکار و همه دربار سرد و
بی رونق گردیده برای خدا تدبیری بروی کار آید که نظام سلطنت بحال
خود و شماتت اعدا حاصل نشود رکن السلطنت دلاور خان که بکمال انفعال و
شرمناکی و اندیشه آبرو و خاطر جانی دست از کار و بار شسته خانه
نشین گردیده خللی عظیم بدولتخانه راه یافته است توجه فرموده نوعی بکنند
که پادشاه عالمیان صبحی تا خانه دلاور خان قدم رنجه فرموده خاطر داری
او کرده از زمین برداشته خود را عزت تمام داده بقلعه بیاورند تا او آبروی
دوباره یافته باطمینان قلب در سرانجام مهام سلطنت مشغول گردد و بعد
از این خود دولت و او باتفاق در استحکام بنیان سلطنت همیشه مساعی
و سرگرم بوده باشند حضرت مهد علیا ملتمس رومی خان را بعز اجابت
رسانیده همان تدبیر کار بست روز دیگر عادل شاه بر ترکی سوار شده
تا دروازه حرم سرای دلاور خان تشریف بردند دلاور خان از درون دوان
آمده سر بر پای پادشاه گذاشت و رکاب گرفته بشهر روان شد تا دروازه

اندرون قلعه در آید چه حاکم قلعه رومی خان در سابق الایام دبیر دلاورخان
بود و مادرش شاه طهماسب والده پادشاه را شیر داده بهمین سبب
او را بپایهٔ امارت رسانیده قلعه بدو سپرده بود و دخترش نیز برای
پسر خود عبدالقادر خواسته بود و او نیز ضبط قلعه برطبق مدعای دلاورخان
می کرد با وجود این همه اعتماد درین پنج روز درون قلعه نرفت و رومی خان
هم خود درین روزها از خطرناکی در قلعه نیامد بلکه سائر اهل کار و
متصدیان دربار خانه نشین شده بودند رفیع الدین گوید خود هم با وجود
خدمت کسوت خاص داشتم در محل نرفتم و لباس تازه بحضور نرسانیدم
این همه بسبب وهش و بیم آنکه چه سانحه در پیش آید و چه نشیب و فراز رو
نماید دران وقت اگرچه تمامی اهل قلم بجای خود با سکوت ورزیده گوشه
گیر گشته بودند اما اهل تیغ یکسر بر سر جان بازی آمده مسلح و مستعد گشته
منتظر فرمان بودند اگر ذره اشاره از جائی می یافتند بر حویلی دلاورخان
ریخته از دودمانش دمار برمی آوردند روز پنجم فرزندانش با امیر حسین
مستوفی الممالک که پسر خوانده دلاورخان بود و سید اسمعیل دبیر که اعتماد
تمام بر و داشت و رومی خان که ذکرش پیش گذشت باتفاق همه بخدمت
دلاورخان آمده سبب این شورشها و فتنه پرسیدند و در مقام خیرخواهی
آمده پند و نصیحت بلیغ بجا آوردند در دل دلاورخان مطلق اثر نکرد
دیگر برخاستند محمد خان پسر بزرگ بود پیش آمده به پدر عرض نمود که این
چه حادثه است که رونما شده و چه فتنه که برپا گشته رنگ دربار و
مردمان دیگر گشته سپاه و لشکر تمام با تیغ و سپر آماده گشته همین منتظر اشاره
نشسته اند که در طرفة العین خانه را با خاک نیز برابر ساخته عیال و اطفال را

خوب از خوب بهم رسانیده فوجی بکمال آراستگی مستعد ساخت بعد ازین بخدمت
عادل شاه عرض نمود که بنده درکار فوجی برای جان فدائی و جان نثاری
فراهم آورده است بنظر مبارک درآرند پادشاه بر برج شهر تشریف فرموده
جلوه افروز گشتند دلاورخان تمامی فوج را از سوار و احشام و افیال که تمام
یکسر بسلاح و یراق بکمال خوبی و آراستگی مزین و مشین بود در نظر آورد پادشاه
بغایت محظوظ گشته زبان به تحسین و احسنت کشادند و تشریف معتاد برای
او و فرزندان او از اسپان و فیلان و کمر شمشیر و کمرخنجر و عنبرچهای مرصع و تسبیحها
یاقوت و الماس و زمرد و خاص یک راس اسپ قیمتی خوش رنگ و خوش
شکل و با زین و لجام مرصع و یکسر آن مروارید و هفت خلعت بر بالای
یکدیگر از اقمشه متنوعه افزون و افزون بها که مجمع آن همه مساوی دولکهه
[illegible]
و در همان روز رقعهٔ مزین به نشان اشرف و اعلی حاصل کرد که عهده داران و
کارکنان حضور معلوم دارند خان اعلی نشان دلاورخان از راه دولتخواهی و
نیکوبندگی لشکر که چیده و پسندیده و کارآمدنی است جمع نموده و ولایتی که بمفاصیل
آن مقرر نموده ایم بخرج آن لشکر وفا نمیکند بنابران از راه الطاف و
مرحمت تعلقات دیگر که پنج هزار سوار را کفایت کند تازه بوی مرحمت فرمودیم
لازم که با او واگذارند پس برین حکم یک صد قریه بزرگ سیر حاصل از محالها
و خدمتگاران و منصبداران کشیده در قبضه آورد ازین عمل از لشکر پادشاهی پنج
هزار سوار روگردان آورد و همان قدر در لشکر دلاورخان افزوده شد. الحاصل
همگی همت دلاورخان مصروف بآن بود خود را سنگین سازد و جانب پادشاه
را سبک تو گرداند تا همیشه پادشاه مغلوب و می مانده دست بر دفع او اصلا نتوانسته

بیرون شهر رسیدند درین اثنا سنگهاسن پادشاه رسید پادشاه از ترکی فرود آمده بر سنگهاسن سوار گشتند و دلاور خان را بترکی سوار کرده باتفاق درون قلعه درآمدند پادشاه خلعت معتاد دلاور خان طلب داشتند دلاور خان بعرض رسانیدند که خلعت معتاد را موقوف داشته اگر بنده پروری و فدوی منظور است کسوتی که الحال بر بدن مبارک است مرحمت سازند تا غایت سرفرازی و بنده نوازی بر عالمیان ظاهر گردد و پادشاه درحرم تشریف برده تبدیل لباس نموده لباسی که پوشیده بودند برای دلاور خان بیرون فرستادند دلاور خان آن خلعت را پوشیده بکمال فرحت و شادمانی بمنزل خود معاودت نمود و از دیگر روز سرانجام مهام سلطنت مشغول شد و آن ماده فتنه که طیار و روبکار شده بود بالکلیه برطرف گردید عالمی از دغدغه فارغ گشت چون صدور این سانحه شد هم بر دلاور خان و هم بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید که آن استیلائیش که اگرچه بدرجه قصوی فائز گردیده بود بوی ثباتی نداشته باندک اشاره از هم می پاشید

از سنوح این سانحه خوف و هراس بر دلاور خان مستولی شده در استحکام کار خویش کوشیدن

دلاور خان بعد ازینکه این فتنه هوش ربا بغتةً رونما شدن باز بخیر انجام پذیرفت و طالع بختش هنوز چندی دوام و قیام داشت هراس و بیم بهم رسانیده در استحکام کار خویش زیاده تر اولی درآمد در مقام جمع آوری سپاه و لشکر و در ایستاد سوای لشکر قدیم پنج شش هزار سوار چیده و انتخابی تازه نوکر گرفته و مبلغها بصرف آورد ساز و یراق لشکر و اسپان و فیلان که همه زربفت و مخمل و دیگر قماشهای گرانبها بود و همچنین اسلحه و آلات

فراوان در هوس ملک موروثی اشک حسرت می ریخت و دمادم کاس زهر
هلاهل تلخ کامی و نامرادی می چشید و نیز معلوم نموده که با او بعضی اعیان اینجا
طریق رسل و رسایل سلوک می دارد و آنکس را که کتاب برهان شاه
بوی می آمد در خلوت خوانده مضمون رساله را دریافت آورند و گفت که
در جواب این رسالت به برهان شاه بنگارند که احوال جانگی پیش دلاورخان
مدار المهام عادل شاه ظاهر نمودم او تقبل این معنی نموده فرموده است که بنده
بدل و جان در اعانت و امداد حاضر است مگر یک فرمان اکبر پادشاه بنام بنده
و یکی دیگر بنام راجی علیخان فرمان روای خاندیس و چند دیگر بنام امرایان
سرحد در باب امداد اعانت خود حاصل کرده بلا توقف متوجه ملک موروثی خویش
شود بنده بلا عذر در رکاب ابراهیم عادل شاه تا احمدنگر رسیده سعی موفوره
بجا آورده بر ملک موروثی مستقره متمکن گردانم چون جواب باین مضمون به برهان
شاه رسید بمجرد وصول این بشارت احکام اکبر شاه حاصل کرده با معدودی
متوجه دکن شد چون بآسیر و برهان پور رسید راجی علی خان استقبال کرده
بتعظیم تمام بشهر اندر آورد و اساس سلطنت و ضروریات پادشاهی را
بهم رسانید و برهان شاه را بر تخت سلطنت نشاندند و چتر سبز بر سرش گرفت
و خلایق را بسلام و پیش آوردن نذر و نثارش امر نمود و لشکر خود را
فراهم آوردن و در سر انجام مهمات او کوشیدن گرفت دلاورخان
بعد از وصول خبر وصول برهان شاه بخاندیس و مساعی جمیله بجا آوردن
راجی علیخان در امداد و اعانتش خود بر سر امدادش سرگرم گردیده در رکاب
ابراهیم عادل شاه با لشکر فراوان متوجه ولایت نظام شاه گردید
چون موکب همایون بقلعه شاه درگ رسید بسبب خوش آمدن آب و هوا

باشد و برهمین قدر اکتفا ننموده بلکه قدم پیشتر گذاشت در تدبیر آن شد که بر دولت نظام شاهیان مستولی گردید شخصی را از جانب خود در آنجا نصب کند

و نیز برای استحکام کار خویش در تدبیر برهان نظام شاه درآمدن

برهان نظام شاه از برادر خویش مرتضی نظام شاه توهمی پیدا کرده در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده پناه جسته بود عادل شاه از غایت الطاف و مراحم در صدد تربیت او آمده می خواست که سعی موفوره بجا آورده او را بر تخت احمدنگر متمکن گرداند لاکن عمرش وفا نه کرده آن مامول در پرده اختفا ماند برهان شاه بعد از وفات شاه شهید در اوایل سلطنت ابراهیم عادل شاه درهم سازی خویش از امرای عادل شاهیه توسل جسته تردد فراوان بعمل آورد چون شب نکبتش را هنوز دامان دراز بود و طباشیر صبح مقصودش را مهلتی می بایست ناچار از بیجاپور مایوس برخاسته عزیمت هندوستان کرد و ببارگاه اکبرشاه التجا آورد و چون برهان شاه را با بعضی از امرا و اعیان بیجاپور در ان مدت معرفت و مصادقت بهم رسیده بود ابواب رسل و رسایل بر ایشان مفتوح داشته گاه گاه احوال پریشان خود می نگاشت درین هنگام که دلاورخان را وجه همت همگی مصروف استحکام کار خویش بود بخیال رسانید که نظام شاهیان را از خود ساخته تقویت کلی و اعتقاد تمام بخود بخشد و معلوم نموده بود که کارپردازان نظام شاهی که عمده آن جمال خان مهدوی بود پس از هرج و مرج بسیار که در آن سلطنت واقع گشته اسمعیل نام پسری برهان شاه مذکور را که دوازده ساله در بند محبوس بوده برآورده بسلطنت برداشته خود زمام سلطنت بکف اختیار آورده بودند و پدرش برهان شاه در عالم غربت در سالهای

که چون شود من اهل حرم را در قلعهٔ شاه درگ می گذارم صلاح آن است که خود
بدولت و اقبال هم در قلعهٔ شاه درگ تا معاودت ما از جنگ خصم سکونت
فرمایند علیا حضرت این تدبیر هم شکسته فرمود من از فرزند دلبند خویش اصلا
جدا نخواهم شد هرچه از تقدیر آسمانی بر سر او رفتنی باشد گو بر سر من هم برود
چون این غرضش هم بر طبق مدعا نه نشست ناچار مانده شکسته خاطر گشت او
حرم خود را در شاه درگ گذاشته در لشکر عادل شاه متوجه لشکر مخالف گردید

مقابله عادل شاه و نظام شاه باهم و نصرت یافتن عادل شاه بازنکونه چشم زخمی رسیدن رنج یافتن عادل شاه

جمال خان حبشی زاده که اسمعیل پسر برهان شاه را بسلطنت برداشته خود
وکیل السلطنت و پیشوا گشته بود در رکاب اسمعیل نظام شاه با لشکر فراوان
بقصد مدافعه و مقابله هر دو پادشاه عادل شاه و برهان شاه از احمدنگر آمده اول
متوجه عادل شاه گردید و در برابر لشکر عادل شاه خود را رسانیده مضرب خیام
نمود چند روز میان مردم طرفین جنگ و نبرد هر روز اتفاق می نمود و
از طرفین جمعی کثیر تلف می گشتند تا آنکه روزی جنگ صعب بوقوع پیوست
از اول چاشت تا آخر نهار کشید چون شب در آمد هر دو بساط بقا می برچیده
به لشکرگاه خویش باز گشتند روز دیگر باز آتش نبرد مشتعل شد و آسیای حرب
در گردش آمد از هر دو طرف مردان بهادر حملهای متواتر بظهور می رسانیدند
و شجاعان دلاور در صف کارزار داد مردی و تهور می دادند و از خون
دلیران سمهای مراکب ارغوانی می ساختند عاقبت کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم
عادل شاهی وزید لشکر نظام شاه هزیمت خورده متفرق و پراکنده شدند راهی

خطره استیفای عیش و عشرت دران جای نزهت افزا در دل پادشاه عالم
پناه خطور فرمود بناء علیه چند روز در انجا توقف رو نمود چون دلاورخان را
اصل درین فهم تقویت و استحکام اساس مکنت خویش بود خواست که کسی از
متعلقان و منسوبان خویش را در حکومت بیجاپور و ضبط قلعه نصب کند و نیز والده
پادشاه که اکثر اوقات برهم زدن تدبیرات و مطالب همه می شود از پادشاه اورا
در انداز جماعتی را از دزدان و حرامیان را اشاره نمود تا در شهر شبها بر
خانها و دکاکین مردم ریخته پیشه غارت گری را ساز داوند و اسباب
و متاع اهل شهر بتاراج می بردند چون این شیوه بحد افراط رسید از
اهل شهر ناله و فغان برخاست اهل لشکر بی دل و مشوش خاطر گشته هر
روز بدرگاه عادل شاه فریاد می کردند دلاورخان را چون راه عرض کشاده
گردید بعرض سلطان رسید که از رومی خان نائب غیبت ضبط و نسق شهر
کما ینبغی نمی شود و دزدان از وی حسابی بر نمیگیرند اگر رضای خداوند باشد
کسی را که از وی ضابطه تر باشد بضبط و نسق شهر و قلعه بوجهی که باید بجا آرد نصب
کنیم عادل شاه فرمود که رومی خان بنده قدیم و فدوی و خانه زاد است
اورا در خور عزل نیست هم اورا تاکید کنیم تا هشیار بوده لوازم سیاست
شهر لشهر طلش بجا آرد و چنان ضبط را کار بندد که دست حرامیان از ایذای مردم
کوتاه گردد چون تدبیر دلاورخان که برای غرض برداشته بود از پیش نرفت
عاجز ماند و خیال کرد که این منع پادشاه از تغیر رومی خان هم از اشاره والده
پادشاه است در تدبیر مطلب ثانی درآمده جمعی از اهل حرم خویش را از شهر
بلشکر طلبید چون از شاه درگت پیشتر رفتن مقرر شد بعرض حضرت علیا والده
پادشاه رسانید که اکنون لشکر بر مقابل خصم متوجه می شود انجام کار معلوم نیست

هرکه رو برتافت بخدمت پادشاه رسید عرض نمود که لشکر پراکنده و
متفرق گشته و امرای کبار شکست فاحش خورده وخصم از سر قوت یافته
قصد مقابله داشته اکنون صلاح در توقف نیست در رکاب عادل شاه
ازانجا روان شد چون بجای لشکرگاه رسیدند دیدند که بهیر و بنه و بازار
همه رفته است ازانجا متوجه شاه درگ شدند همه شب در صحرا و کوهستان
در پریشانی و سرگردانی افتاده هژده فرسخ راه قطع کرده مانده و کوفته در نصف النهار
بشاه درگ رسیدند اگرچه اسباب خاصه لشکر عادل شاه بتاراج خصم نرفته
بود اما در طی نمودن راه دور و دراز باکمال نشیب و فراز در شب تاریک و تار
باضطراب و استعجال پارهٔ در اثنای راه بتلف رفته و پارهٔ بواسطه سنگینی احمال
واثقال جابجا افتاده لهذا بسیاری مردمان بی سامان گشته بودند تا آنکه
خوابگاه دلاورخان و فرزندانش مطلق نیامده بود چون نزدیکی شهر و برگشتن
بود بهرحال چند سامان بهم رسانیده چند تا رو گذرانیدند تا آنکه مستعدا و تازه از
برای همه کس از بیجاپور بهم رسید و ازطرف شاه باندک لشکر در جنگگاه با
خوف و هراس بسیار تمام شب بیدار مانده بی نان و آب بسر بردند و فرزندان
ایشان را بجز جل اسپان هیچ نبود

لشکر کشیدن جمال خان در رکاب اسمعیل شاه بر برهان نظام شاه و بقتل رسیدن جمال خان بر خداوندخان

چون جمال خان مهدوی پیشوای اسمعیل نظام شاه اطلاع یافت
که عادل شاه با چشم زخمی که از انقلاب زمان بد ورسید از جنگگاه
برگشته بشاه درگ پیوست صلاح خویش دران دید که ازانجا برگشته به

هندو که با جمعیت هفت هشت هزار سوار جری و مردانه بپیش اهنگ لشکر
عادل شاه بود هر چپ راست پس و پیش لشکر خصم تاختن و غارت مشغول
متعین بودند از لشکر نظام شاه غنایم فراوان دست برد نموده بدر رفتند که
از جمله دویست فیل و دو هزار اسپ باشد و جمال خان دران آشوب با
خداوندخان داماد خویش در رکاب اسمعیل نظام شاه خود را از معرکه
یکسو کشیده در گوشهٔ پنهان کمین کرده بود چون خبر یافت که امرای هندو
بعد از فتح و بدست رسیدن غنیمت عظیم بدر رفتند و باقی لشکر
عادل شاه بفراغ خاطر نیز در پی غارت و غنیمت سر نهاده اند و با دلاورخان
غیر معدودی چند نمانده است از کمین گاه بر آمده باهستگی روان شد
دران اثنا عین الملک و انکسخان که از حکومت سپه سرداری دلاورخان
باز داشته بودند و ناخوشی و دل تنگ آمده بودند در عین جنگ
با از معرکه بیرون کشیده خود ها را بجایی باز داشته بودند درین وقت
که خبر فتح شنیدند برای مبارکبادی و تهنیت فتح قصد ملازمت شاه
نموده بودند در راه با فوج جمال خان در خوردند بحسب اتفاق جنگ درمیان
ایشان بوقوع انجامید غلبه بلشکر نظام شاه مخصوص گشت عین الملک
و انکسخان پنجاه و شصت فیل و چندین اسپ و اسباب امارت بر جا
گذاشته فرار برقرار گزیده متفرق شدند جمال خان که اسپ
و فیل و اسباب سلطنت همگی باخته شکست فاحش خورده مایوس
و بیدل گشته بود از غیب فتحی تازه یافته قرین نشاط و مسرت گردید
چون این خبر بدلاورخان رسید و لشکر خود را متفرق و پراکنده یافت
و توجه جمالخان نیز بجمال رسانید توقف را درانجا صلاح ندیده از

دانا دخویش خداوندخان وران چار موجه بلادست ازعنان نشست دیوانه وار حمله آور گشتند و بهر طرف که می تاختند دلیران را می انداختند هر چند سعی ها کردند که شاید ممری بیابند تا خود را از معرکه بدر آرند ممکن نشد اخر الامر کار برایشان بنهایت تنگ شد سوار و مرکب هر دو از کار در ماندند در عین کارزار بتقدیر جبار تیر جانکداز بر مقتل جمال خان رسید بر خاک مذلت افتاده بمیرد جمال خان و خداوندخان از تن جدا کرده پیش سم اسپ برهان شاه در انداختند و بقیه السیف پراگنده شدند و جلو اسپ اسمعیل شاه کشیده آورده در پای برهان شاه انداختند پدر با سر کرمی و عطوفت پدری پسر را در بغل گرفته بر سر و روی همدیگر بوسه شفقت دادند و بشادکامی نشستند و راجه علیخان دران جنگ و اشوب دو دولت سلسلهٔ فیل و دو سه هزار اسپ و دیگر اسباب فراوان بدست آورده قریب سه فرسنگ راه باز گشته فرود آمد بتوهم انکه چون برهان شاه را مکنت زیاده تر شد و لشکر سنگین بروی جمع آمده مباد قصد او کند با فیلان و اسپان و اسباب که از معرکه بهم دست نموده است باز یافت نماید برهان شاه ازان اغماض نموده تحفه چند لایق برای راجه علیخان فرستاده وداع نمود و خود با اسمعیل متوجه احمدنگر شد در ساعتی سعید داخل شهر شد شاه بر تخت سلطنت و کامرانی جلوس فرمود و زمام سلطنت را بی منازعی در قبضه اختیار خویش در آورد و اسمعیل را به قلعه بهاکر که برادرش ابراهیم هم در انجا محفوظ بود فرستاد

دربیان عزم نمودن ابراهیم عادل شاه بر دفع دلاورخان

چون دلاورخان در ضبط و استحکام کار خود الیقدر کوشید که فوق آن

تعجیل برق و باد با حمدنگر شتافته استعداد لشکر و اسباب ضروری از انجا برداشته
یلغار بر سر برهان شاه رود و پیش از آنکه عادل شاه بمدد برهان شاه
رسد کار برهان شاه تمام ساخته اورا از میان بردارد برهمین قصد به تعجیل از انجا
به احمدنگر رفت رخت و سلاح و استعداد لشکر انچه لابد بود برداشته بسمت
براره روان شد پیشتر ازان برهان شاه باتفاق راجه علیخان بامرای براره و
سرداران که دران سرحد بودند و بجمال خان ایل نشده دریافته بمواعید
بسیار ایشان را امیدوار گردانیده ازخود کرده بود و دلاورخان ده هزار
سوار کماندار جنگ جو مطابق کارزار از عادلشاه درک از عقب شاه روانه
نمود و تاکید بلیغ کرد که بتعجیل رفته به برهان شاه ملحق گشته در استیصال
جمال خان مساعی موفوره بکار برند و دران هیچ جه خود را معاف ندارند جمالخان
از اطلاع تعاقب لشکر عادل شاه بسرعت تمام قطع منازل نموده پیش از
رسیدن فوج عادل شاه به پنج شش روز بحوالی لشکر برهان شاه رسانید
و درانجا خبر یافت که امرای براره و تمامی سرداران سرحد حلقه بگوش برهان
شاه گشته در رکاب او بر مقابله و مقاتله سرگرم شده اند از اطلاع این
معنی یاس بر جمال خان مستولی شد قطع نظر از حیات خود کرده دل برمرگ
مستمر داد فدای وار خود را بر قلب سپاه برهان شاه زدن گرفت کارزاری
کرد رستمانه و جبردی نمود بهادرانه که یاد رزم رستم داستان جنگ سام نریمان
از خاطرها برد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه - چنانچه قلب لشکر برهان
شاه را ازهم دریده و میمنه و میسرهٔ او را نیز درهم زد نزدیک بود که برهان
شاه ازهم بپا شد ناگاه لشکر عادل شاه ازاین سو لشکر راجه علی خان
ازان سو در رسیدند چهار طرف لشکر نظام شاه را فرو گرفتند جمال خان با

ناحق‌شناس اکنون دل نفرت بسیار بهم رسانیده که بنابر غرض خود مدتی مارا
در دشت و صحرا سرگردان میدارد و در خلاف مرضیداری سعی و جد بکار
می برد و در نهایت کارهمگی اسباب و اساس سلطنت از فیل و اسپ وغیره
همه بتاراج داده هنوز در مقام غرور و استکبار و رسانیدن ایذا و آزار است
شما نفران قدیم این دولت خانه اید خدمت ابای عظام و اجداد عالی
مقام کرده اید و همیشه در دولتخواهی و حلال خواری کوشیده اید حالا هم آنچه
شرط نمک حلالی و نیک نامی باشد بظهور آورید اگر صلاح بینید خود را نزد
شما و فاکیشان هواخواه برسانم تا باتفاق در دفع او کوشیم همت مردان مدد
خدا سخن راست است اگر درین وقت دفع او نه کنیم یقین است وقتیکه
به بیجاپور خواهد رفت قلعه بقبضهٔ خود در آورده مرا عاجز مطلق خواهد کرد بخدا
معلوم که با شمایان چه خواهد کرد عین الملک زبان بمدح و ثنا و دعا کشاده
گفت اگر خاطر مبارک از اوضاع ناملایم و اطوار ناهموار شاه نفرت جسته
و از افعال ناشایسته و خلاف مرضیهای او بتنگ آمده است بحمدالله که
بطرف این فدویان اخلاص کیش قدم رنجه فرموده غلامان درگاه را بعز
و افتخار سر باوج فلک رسانند و تماشا فرمایند که چه طور پاداش کردارش
در کنار او نهیم بعد از عهود و شروط قرار چنان یافت که در شب پانزدهم رجب المرجب
که شب استفتاح و هنگام فتح و فلاح است نزدیک سحر که وقت اجابت
دعا نزول رحمت و عطا از خدا وند اکبر است
امرای ثلثه لشکرهای خود مستعد
ساخته منتظر باشند پادشاه هم از وقت
از دولتخانهٔ خاص برآمده متوجه ایشان شوند

تصور نداشت کرد و پیش ابراهیم عادل شاه همه مردم معتمد خود باز داشته
و جمله خواتین محل راحتی اصیلان و دایه گان را از خود ساخته و تمامی اهل
کار و کارکنان سرکار خود مطیع و منقاد او گشته بودند تا اینکه احدی را
یارای عرض حال به بادشاه نبود بنابران دفع او بحسب ظاهر از جمله
محالات می‌نمود بادشاه بر شدت الام ایام نافرجام و طغیان شوخی و ترک
ادبی و گستاخی آن غلام صبر و تسلیم را کار فرموده بامید عنایت الهی نقوش
غمهم از لوح خاطر می‌سترد و بر بشارت **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه**
وثوق کلی بهم رسانید امید وار فتح الباب می بود تا اینکه درین سفر بی‌ادبی
از حد گذشته و خودکاری و خودکامی را بدرجه قصوی رسانیده دل بادشاه
از اعمال و افعال ناشایسته سابق و لاحق او زیاده از وصف رنجیده و آزرده
گشت و عزم دفع او و خلاص دادن خود را از بند او درست کرد و منتظر
قابو می بود تا این که درین شکست که خسران و ذلت عظیم بدو رسید و
دو ویست سلسله فیل و پنجهزار اسپ و بسیاری اسباب امارت از سرکار
و قسمه زنان او بتلف و تاراج رفت در نظر خلایق چنان خوار و ذلیل
گشته که وقتیکه از بازار میگذشت پیرزالان باواز بلند نکوهشش
میکردند و دشنامش میدادند آری این همه اثر اعراض ولی خداوند نعمت
بود که او را از نظر همه خلایق بینداخته بادشاه درین فرصت بالهام غیبی
دو نفر هنود و مجهولی را که کسی ایشانرا نمی‌شناخت و در سرکار والده در
خدمت اهل خدمات بودند پنهانی نزد عین الملک کنعانی که امیر الامرا
بود و انکس خان و علی خان که هر ایک از ایشان نیز از دلاور خان بدل
کاره و متنفر بودند فرستاده پیغام رسانید که از تسلط و خودکاری این

بر سر راه باز داشتند که اگر دلاورخان بیاید فیل مالش سازند گویند
دلاورخان دران شب با وصفیکه عمرش از هشتاد متجاوز بوده بایکی از دختران
دکهنی که فنا پانته آوازه حسن وجمالش شنیده عاشق شده بود دران شب
بوصل او رسیده در خلوت داشت بود از آن که بادشاه سه ارعمند سلطان
شده از او و بیرون شتافت نزدیکان لبیبی بسیار دلاورخان را که با مهمان
تازه بر بستر غفلت مانند بخت خود خفته بود بیدار کرده بر حقیقت حال مطلع کردند
او و فرزند الشی فی الفور تهیه سواری کرده با پنجهزار سوار و فیلان بسیار قریب
بطلوع صبح صادق بطرف بادشاه روان شد بران امید که خاص مردم خاصخیل
و امرای مذکور از صولت و هیبت خود از پشت داری بادشاه کناره جسته بادشاه
را با او سپرند و خود بر همان طریق سابق صاحب اختیار خواهد بود چون دلاورخان
با شکوه بزرگ و کوکبه عظیم نزدیک رسید فوج را بفاصله یک تیر انداز دور نگهداشته
خود با صد سوار و چهار فیل نزدیک تر آمد فیلان را که بر سر راه او مایل باز داشته
بودند فیل بانان پیش سطوتش تاب قرار نیاورده یکسو شدند دلاورخان پیش
بادشاه آمده از راه شوخی بشدت تمام سواره بسخن در آمد گفت سرسخن گویند
چه درین وقت بشب آمدند این کار مناسب حال نبود دبیراپره معاودت نماید
بادشاه برآشفته هیچ جوابش نداده بانزدیکان گفت کو کسی که این بی ادب را
بسزا رساند بر قوریچی از لشکریان خاصخیل که ادب خان نام داشت بسرعت
برق اسپ را جهانده شمشیری بروی انداخت اگرچه شمشیر بران کارگر
نشد اما دلاورخان را انداخت فیلبانی خیرخواهی کرده فیل را آورده
درمیان او و مردم بادشاهی حایل کردانید تا اورا فرصت سوار شدن دست
دهد و اما دشمن شاه احمد صفوی اسپ خود پیش کشید که برین سوار شود و زود

تحویل فرمودن عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود بدائرهٔ امرا و گریختن دلاورخان با پسر خود

عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود در وقت سحر از درون حرم سرا
بیرون خرامید و مکنون خاطر بکس نگفته بکفشدارخان که از غلامان حضور
بود فرمود که اسپ سواری حاضر سازد و کفشدارخان از جلودار اسپ
سواری طلب کرد جلودار از قبول حکم ابا آورده گفت که بی حکم دلاورخان
اسپ را حاضر نمودن محال است کفشدارخان بی تامل جست و چابک بر
رخساره اش چنان طپانچه زد که بیهوش افتاد جلودار دیگر برین منوال دیده همه
اسپان حاضر ساخت تا بادشاه و غلامان حضور سوار شده از سراپرده
بیرون آمدند الیاس خان که دایهٔ بادشاه بود و دران شب نوبت پهرهٔ او
بود بادشاه را شناخته پیش دویده سواری استفسار نمود بادشاه فرمود
حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم خویش سوار گشته همراه رکاب باش
الیاس خان با سواران خاصهٔ خود که عدد آنها بصد نمیرسید همراه شد چون از
بازار برآمده بحوالی لشکرگاه عین الملک و انکسخان و علی خان که بفاصلهٔ
نیم فرسخ راه از لشکر دور بود رسیدند امرای مذکور که بنابر اشارهٔ سابق
مستعد بودند فی الفور با فوجهای آراسته بخدمت پیوستند و بر یمین و
یسار صفها کشیده ایستادند همان وقت که خبر سواری شاه عادل منتشر
گشت مردم خاصه خیل و مجلسیان و سرنوبتیان که در سراپردهٔ بادشاهی
نشست داشته بودند و از جملهٔ انجماعت رفیع الدین شیرازی و محمد
قاسم فرشته هم بودند مسلح و مستعد گشته بملازمت شتافتند چنانکه
دران شب بهمان لحظه سه هزار کس مجتمع گشتند و چند سلسلهٔ فیلان

فراخور حال معمولی و منصبی مختص و ممتاز نمودند و بهر در ان روزی که میامن اقبال
این بادشاه سعادت مال بر افتادند خواهان بر افتادند خبر فتح بیرها ن شاه
و کشته شدن جمال خان رسید بادشاه عدالت پناه تهنیت نامه فتح به برهان شاه
ارسال نمود در ساعت سعید متوجه دار السلطنت بیجاپور گشته بتاریخ بیست و دوم
شهر محرم سنه نهصد و نود و هشت داخل مقر عز و شوکت گشتند

طرفه واقعه که در ان روز رونما شد

و در ان روز که فتح عظیم رو نمود چون عدالت پناه از بارگاه به محل سرای خاص
تشریف بردند امری که فی الجمله عظمی داشته رو نمود آن اینست که چون
دلاور خان حنفی المذهب بود شاه را مذهب شیعه بر طرف ساخته خطبه بنام اصحاب
خواندن مقرر نمود جمعی را گمان آنکه بادشاه حنفی المذهب است و فرقه
را ملاحظه آنکه چون عم بزرگوار و پدر نامدارش که علی عادل شاه و شاه طهماسب اند
شیعه بوده اند ایشان البته بر طریق عم و پدر خواهد بود این روشها نزد بعضی اکثر مردم
موافق تر افتاد جزم نمودند که بادشاه شیعه مذهب اند اکثر اهل سنت در آن وقت
خود را به تقلید شیعه باز نمودند چند ان سعی کردند که موذنان در ان روز بانگ نماز
ظهر بطریق شیعه و اشهد ان علیاً ولی الله داخل اذان کردند بادشاه خود بهر
علانیه سنی پاک اعتقاد بود از استماع آن در خشم شد حکم کرد بکسانیکه باعث
آن امر شده بودند ایذا و اهانت رسانیده محبوس کردانند اما بر حقیقت
حال مطلع شدند تبسم فرمودند و از سر جرم ایشان در گذشتند و بعد ها
آنها را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعیها میفرمود تا این زمان در بلده
بیجاپور خطبه اصحاب میخوانند و شعار سنن

بحال و قایم

از میان بدر رو که جای استادن نیست دلاور خان بر اسپ سوار گشته از معرکه خود را بیرون انداخت و لشکرش را از مشاهده این حال او سطوت و غضب بادشاهی هراسان شده کالجراد المنتشر از هم پاشیده متفرق گشتند دلاور خان با دو پسر محمد خان و حیرت خان به بیدر شتافت و از انجا بخدمت برهان شاه خود را رسانید برهان شاه وی را تعظیم و توقیر فراوان کرده منصب امارت ارزانی داشت و مونس مجلس خاص گردانید و کمال خان پسر سیومش که اندران روز گریخته بود دویم روز متقاضی اجل باز آوردش بر اعتماد تقرب سلطانی و لطف قدیم بادشاهی بحوالی لشکر خود را رسانید کارپردازان سرکار چون خبرش یافتند همان لحظه حاجبی را فرستاده بقتلش رسانیدند۔

معاودت فرمودن عادل شاه بسراپردهٔ خاص با کامرانی و شادکامی تکیه کردن فرمودن بر مسند حکومت بالاستقلال

بعد از انکه دست تقدیر خار بعرض ان طاغی باغی را از دامن حشمت و جاه بادشاه عدالت پناه بیرون کشیده امرای ثلثه را خلعتهای فاخره ارزانی داشته بمواعید و الطاف خوشدل گردانید و علی الصباح با دولت و سعادت برین فتح نصرت برلها ر و با کمال شوکت و عظمت و شادان و فرحان بسراپردهٔ جاه و جلال خویش مراجعت فرموده و بر تخت کامرانی تکیه فرموده و سراپرده از پیش برداشته بار عام دادند خلایق سر عجز و نیاز را بدرگاه خلاق بی مانند جل و جلاله رجاکه تذلل و تضرع سوده سجدات شکر ادا نمودند و زبانها بمبارکباد و تهنیت بادشاه عدالت پناه کشادند و نثار پیش کشیدند بادشاه کسانی را که دران شب از مردم دولتخواهی بظهور آورده بودند بنوازشات سرشار و عنایات بسیار سرفراز فرموده و دیگران را که خیرخواهان دولت و دولتخواهان سلطنت بودند هرکس گرا

خود آن حقوق احسانات متکاثره را که درباره او بوقوع پیوسته بود بهدف نسیاً منسیاً ساخته وکان لم یکن پنداشته لشکر فراهم آورده متوجه ولایت عادلشاه گردید تا اینکه بر سر حد رسیده درصدد فساد وخرابی درآمد

لشکر فرستادن عادل شاه بجهت مدافعه نظام شاه

عادل شاه باحضار لشکر فرمان داد چون جمع آمد امرا را با لشکر آراسته بسر لشکری رومی خان بمدافعه نظام شاه روانه فرمود تا لشکر عادل شاه بر سر حد رسیده مقابل نظام شاه فرود آمد هر روز از طرفین جنگ و نبرد می شد واز جانبین مردم بقتل می رسیدند دلاور خان که شغال کوچه خیز بود هر لحظه نظام شاه را بفتنهٔ تازه وفساد نو رهنمونی میکرد تا اینکه فساد بزرگ بخاطر رسانیده ترغیب بنا نمودن قلعه بر لب بهنوره برای اثبات پناه لشکر نیز نمود برهان شاه که او را رکن رکین سلطنت خویش تصور نموده بصلاح دید او عمل میکرد درانجا توقف نموده بر اثر قلعه که دران نزدیکی در ازمنه سابق بود بنا گذاشت وروز وشب در اهتمام آن درآمده حشم وخدم را در اهتمام وامداد ان بنا تاکیدات می نمود چون خبر این بنا وسعی بیجای برهان شاه بمسامع شاه عدالت پناه رسید اصلاً ومطلقاً اندیشه وفکر را بخاطر دریا مخاطر راه نداده کوه آسا برقرار وتمکین خود قایم بوده برزبان الهام ترجمان رسانیدند که برهان شاه اگرچه درین فصل برسات متحمل محنت ومشقت شده در اتمام قلعه سعی موفور بکار می برد اما عاقبت کار مانند طفلان بازیچه کوش که در خاکبازی خانه وعمارات بنا کنند آخر بشکنند او نیز بدست خود ساخته وپرداختهٔ خویش را منهدم خواهد کرد وبرین جد وجهد جز تعب ومحنت با وچیزی دیگر حاصل نخواهد شد وخود درتنگنای خجلت

بستان پنجم

بعد از مراجعت بدار السلطنت بیجاپور به نفس نفیس متوجه مهمات شدن

بعد از رسیدن بدار السلطنت بیجاپور خود بدولت و اقبال بنفس نفیس متوجه
مهمات سلطنت گشتند هر روز در دربار بر آمده بر تخت سلطنت جلوس همایون
فرموده بار عام میدادند ارکان دولت و اعیان حضرت و سوار و احشام
و خواص و عوام بحضور آمده سلام و آداب می کردند هر کس هر مقصد که میداشت
بعرض میرسانید به حقیقتش وا رسیده سرانجام می فرمودند و مناصب را تقسیم
کردند رومیخان را بمنصب پیشوای سرفراز نمودند و سکه اشرف نیز حواله
او شد تا مهمات ضروری جزوی و کلی را بصواب دید رای اشرف و اعلی
سرانجام میداده باشد و الیاسخان بر امارتش افزوده سرفرازی
مرحمت کردند و کذالک جمیع غلامان و خدمت کاران قدیم خود را بر قدر
حوصله هر کدام مناصب و خدمات حواله فرمودند و بر ولایت و قلاع و امکنه
بزرگ عاملان و حاکمان کاردان از حضور مقرر فرموده روانه ساختند قاعده
سلطنت روز بروز بدرستگی و خوش اسلوبی ثبت می پذیرفت درین اثناء
بعضی از ارکان که خود را بی دخل دیدند و بهان کارپردازان سابق زمام حکومت
بقبضه اختیار خود نمی یافتند بر سر فتنه انگیزی آمده آهسته رابطه رسل و رسایل
منفی با فرمان روایان اطراف که در دافع بدخواهان این دولت خانه بودند
شروع کردند و در هر گونه فتنه انگیزی ترغیب ها می دادند دلاورخان که
خود جگر سوخته بود و روز و شب بر باد آن حکومت بیجاپور و سر مختاری سابق
آب در دهن میرسانید فتنه را تقویت داده برهان شاه را زیاده از همه
بر غلانید و لحظه بلحظه تحریک می نمود آن ساده دل نظر بر اعتماد استقلال

دلیر شدہ سخنان طرفه بر زبان میرسانند فکری معقول کار باید بست فدوی جانثار بهر حکمی که شرف نفاذ یابد بجان حاضر بادشاه عدالت پناه درایت و فراست دستگاه جوابش هم بطریق احمق فریبی فرستاد که درین مدت قدر آن رکن السلطنت ندید الحال اکنون معلوم شد که بی وجود آن معتمد الدوله مهمات سلطنت هیچ جه متمشی نمیگردد باید که ماجرای گذشته را بخاطر نیاورده مضمون العفو احد را کار بند د و بر نهج سابق رانق و فائق مهمات سلطنت کرد

آمدن دلاورخان به بارگاه عدالت پناه و بسزا رسیدن و در قلعه کمبله محبوس گشتن

دلاورخان ازین پیغام چون گل بشگفت بازیکی از معتمدان را فرستاد که اگر آن حضرت عهد نمایند که ضرر جانی و مالی بمن نرسانند از سر قدم ساخته بخدمت مشرف می شوم بعد از عهد این معنی و نوشتن و فرستادن عهد نامه با وجودیکه برهان شاه مکرر منع کرد و بر رخصت رضامند نبود لکن چون ادبارش زور آورده بود ممتنع نشده بدان امید که باز زمام سلطنت بکف آورده بادشاه را بی دخل سازد بمبالغه و الحاح از برهان شاه رخصت گرفته باتفاق پسر خود محمد خان متوجه بیجاپور شد روزیکه بخدمت بادشاه مشرف می گردید تمام خلق شهر تا دو سه فرسخ باستقبال او شتافتند و نثارها پیش بردند و از جانب امرا مردم بمبارکی دخیره مقدم نیز رفتند و این معنی درحقیقت درحق او سم قاتل بود چون خبر مردم شهر و میان خلق بوی بیادل شاه رسید دانست که اگر هیچ ... ... شهر ... ... استقلالش زیاده از اول

بفراغ بالی و خاطرجمعی به تدبیر مهمات سلطنت و تدارک لشکر می کوشیده
روز و شب بعیش و کامرانی میگذرانید و هیچ اندیشه این که هیچ خصم قوی
باستعداد بسیار بر سرحد نشسته در صدد فتنه و فساد است و ملاذی
منیع که عبارت ازان قلعه است برای اثبات پا و استقامت لشکر بنا
می کند و منشا چنین فساد از دشمن بغلی که دلاور خان حبشی است در
بغل او جا گرفته بران فتنه تازه برپا می کند هیچ بر خاطر اشرف راه نداده
بطمانیت کلی و استغنای تمام روز و شب در بازی نرد و شطرنج حظ نفسانی
حاصل میکرد و عالمی را درین معامله حیران و متعجب که هیچ خصم قوی با این سا
و استعداد در فکر کار خود بان سرگرمی و بادشاه غافل از تدبیر دفع خصم
و مشغول لهو و نشاط بوده با این استغنا و بیفکری هر کس درین باب بر
حسب ظن و قیاس خویش سخنان مختلف میگفتند دلاور خان گمان آنکه
درین دولت خانه کسیکه در تدبیر دافعه اعدا پردازد نیست درین ایام
که من خود را کناره کشیده ام این سردی و بی گرمی رو نما شد آثار زوال
دولت چهره کشا گردید آخر من هستند غافل ازین که هرچه کرد و هرچه
خواهد کرد همه اقبال بادشاهی بود نه سعی و تدبیر این نفران نظر بر همان
ظن فاسد و خیال باطل یکی از معتمدان را نزد شاه بیدار بخت فرستاده
پیغام گزرانید فرد گرچه دورم از بساط قرب همت دور نیست
بنده شاه شمایم و ثنا خوان شما؛ بنده درگاه هرچند بحسب ظاهر دور از
آستانه لکن از راه باطن با کفشداران سعادت مندام آشنایانه خلاصه
معروضات آنکه خصم بر کار خویش سرگرمی تمام دارد خود در پی تدبیر
نیامدن صلاح وقت نیست که از تامل و تغافل آنحضرت دشمنان

نیز

بمجرد رسیدن این خبر فرمان قضا جریان بجانب سرداران لشکر خویش
را اصدار فرمود که بلا توقف بمجرد وصول این فرمان با جمعیت تمام و تعداد
خصم افکنی خود را بر قلب سپاه مخالف زنند و دمار از لشکر خصم بر آرند اگر
شمهٔ تعللی درین امر بمیان آرند و سستی و اهمال در جنگ و نبرد واقع کنند
جز شرط است که در پایهٔ عتاب خواهند افتاد و لهذا خواهند رسید
خوب ملاحظه نمایند که در صف مردان بمردانگی و نام آوری کشته شدن
بهتر یا از ننگ مثل دزدان و عاصیان دست و گردن بسته از میان بازار کشان کشان
بقتلگاه برده بکشتن دادن سر لشکر جمیع امرا را جمع آورده مضمون فرمان را
بر ایشان برخواند همگنان از روی اخلاص متفق اللفظ و المعنی گفتند که بدل و جان
تابع فرمان هستیم بهر گاه که سوار شوند حاضر ایم روز دیگر صبحی ردمی نهان
طبل جنگ بکوفته با همه امرا آمادهٔ جنگ شده سوار شد از لشکر نظام
نور خان دکهنی امیر الامرای بڑا اڑکه تربیت یافته برهان شاه بود بمقابلهٔ
ایشان در آمد آسیای حرب در گردش در آمد بین الفریقین دریای
آشوب متلاطم شد سفینهٔ امن و امان گرفتار غرقاب مصیبت گردید
دلاوران جانبین داد مردی و تهوری داده سعی و کوشش بجد بجا آوردند
تا نزدیک بود شیوهٔ اندازی و خون افشانی را هنگامه گرم بود بهادران
عادل شاهی چون دیدند که روز باخر رسید و فرصت از دست میرود یکجا
باتفاق نعرهٔ غازیانه بر آورده حملهٔ رستمانه بر لشکر مخالف بردند و جانبازی
چنانچه باید بجا آوردند لشکر مخالف تاب نیاورده قرار بر فرار اختیار کرده
رو از معرکه برتافتند نور خان با دو سه امرای دیگر بقتل رسید بقیة السیف
که خود را بسر دادویدند راه صحرا گرفتند سپاه عادل شاه تعاقب کرده

خواهد شد در وقتیکه بادشاه بروضه حضرت دوازده امام علیه السلام
تشریف برده وقت عصر تنگ متوجه قلعه ارک شده بودند بزین
پس فایز گشته در رکاب بادشاه تا قلعه رسید در دهلیزش نشانند
اکثر مردم حضور بدیدن او ملاقات کرفتند بادشاه نیز اطلاع برایمعنی
شدا و را تنها کرده در کنار نشانند چون صورت خلاف معمول چهره
نمود الست که آمدن خویش خوب نبود ندامت کشید سود نداشت
در ساعت یکی را که هم در دولت دلاورخان در صنعت چشم کنی مهارتی
بهم رسانیده بود حکم رسید که صنعت خویش بظهور رساند دلاورخان
بعجز در آمد و پیغام کرد که خلاف عهد سخن نیست شهریار عادل جواب
داد که عهد نا رسانیدن ضرر جانی و مالی است و در چشم کندن ضرر جانی
و مالی نیست دیگر من عهد کرده ام که من بتو ضرر نرسانم و حال آنکه این مرد
بچشم تو ضرر میرساند نه من پس آن شخص بکار خود مشغول گشت در طرفة العین
چشم جهان بینش را از حلیه بینای عاطل ساخت و بموجب حکم در قلعه
کهلنه با بعضی خدمتکاران محبوس شد قریب بده سال زندگانی کرد
وازوی فرزندان حاصل شدند و در آخر باجل موعود از دنیا رفت

ظفر یافتن سپاه عادل شاه بر برهان شاه و پیغام صلح فرستادن و قلعه متحدث خود را از بنیاد برافکندن

برهان شاه باهتمام تمام چون قلعه را باتمام رسانید و اسباب
استعداد قلعداری و غله بسیار و آذوقه بی شمار از ولایت و قلعهای
دیگر آورده دران قلعه جمع کرده استحکام تمام بخشید شاه عدالت پناه

بستان پنجم

ذکر بدعهدی برهان نظام شاه و بیوفائی او و بر انگیزانیدن او اسمعیل برادر عادل شاه را بر خروج

برهان شاه بعد از یافتن این شکست عظیم از شورش و خجالت پر برآمده مادهٔ حسد و
کینه را در باطن پرورش میداد تا پس از چندروز نیز آن عناد از کانون ضمیر او
شعله زن گردید در مقام مخالفت و فتنه انگیزی آمده عهود و مواثیق که نموده
بود پس پشت انداخته نامهای نهانی به اسمعیل شاه برادر ابراهیم عادل شاه
که در قلعه مصطفی آباد معروف به بلکانون محفوظ و محبوس بود فرستاده
ترغیب و تحریص بر خروج و طلب ملک موروثی نمود و زر خطیر برای استعداد
و سامان لشکرکشی نیز فرستاده تقویت کلی رسانید و به اهتمام قلعه نیز
نوید و مواعید بشرط تخت نشینی اسمعیل شاه داده بر کمک و امداد وی بر
انگیخت و عین الملک و انکس خان را که قریب بان جاگیرات میداشتند
نیز بر امداد و اعانت او ترغیب داده نبشت که شما امرای بزرگ دولت خواه
عادل شاه هستند فرصت غنیمت دانسته اسمعیل شاه را از حبس نجات
بخشیده با استعداد و سامان از قلعه بیرون آرید و جمیع امرا و لشکریان عادل شاه
را بوعدهها و نویدها مایل بسوی او ساخته متوجه دار السلطنت شوید از این
طرف ما بدولت باتفاق قطب شاه بساز و استعداد خود را رسانیده و برابر
سریر مملکت عادلشاهی متمکن گردانیم عین الملک خود اول این مرکوز خاطر داشت
و از خدای خواسته که در پایهٔ خلافت خللی واقع گردد و در قلمرو عادلشاهی
دو فرمانروای صاحب افسر بهم رسند و ایضاً بجمیع امرای پای تخت که در بیجاپور
بودند نهانی پیغام رسانیده بوعده و نوید امیدوار ساخته بر اتفاق این امر راغب
و مایل گردانید چون برهان شاه باین فتنه انگیزی عالمی را شورانید تا مدت یکسال

قریب یکصد و شصت فیل هزار اسپ و اسلحه بی شمار بدست نموده مظفر و
منصور مراجعت کردند رومی خان فتحنامه معه فیلان و اسپان غنیمت بدرگاه
والا روانه نمود بادشاه خلاع فاخره و تشریف لایقه بنام سرداران نامدار
فرستاده تاکید بلیغ نموده که من بعد تب و روز حزم و هشیاری را زیاده
از سابق کار فرموده شدت و جلدت را باقصی الغایت رسانند و برد و
لشکر خصم با متعدی و امداد کی تمام می کشته باشند نگذارند که از بیرون چیزی
به لشکر ایشان رسد یا از لشکر ایشان کسی بیرون رود اتفاق جنگ اگر افتد
بهشیاری و خبرداری تمام نموده باشند انشاء الله تعالی مخالف زود باین تدبیر
عاجز خواهد آمد چون سرداران عادل شاهی چندروز عمل برین حکم کردند
کار برهان شاه و بر لشکرش تنگ گردید مردم لشکرش از سفر طویل و دراز
بجان آمده شبها می گریختند چون برهان شاه تفرق لشکر دید و دلی آنها
دریافت عاجز آمده بر سر صلح خویش را آورد و رسولان کاردان فرستاده
پیغام صلح در میان آورد عادل شاه تا مدت یک ماه باستغنا تغافل در گذرانیده
بر سر ... قایم بود برهان شاه قطب شاه و راجه علی خان درمیان واسطه
آورد عادل شاه بعد از اباو استغنای تمام بسیار رضا بصلح داد مشروط
بآنکه مسجدش را که ساخته و پرداخته برهان شاه است چنانکه در نخستین روز
بر زبان الهام ترجمان جاری شده بود هم از خود از بنیاد برانداز و بازمین
هموار کند و قسم یاد کند که دیگر بر سر مخالفت نیامده مادهٔ شورش و فساد نگردد
برهان شاه در قبول این شروط و عهود چند استادگی کرد و لاکن چون
بعجز در مانده بود آخر الامر قبول کرده قلعه را
بازمین هموار کرده بپایهٔ سریر خلافت خود معاودت نمود

مردم شهر بسوی موافقت اسمعیل شاه سعی موفوره بجا آورده و یکان یکان
عهد و قسم درین باب میگرفت و ازانطرف برهان شاه و قطب شاه
نیز لشکر به سرحد فرستاده در مقام فساد و خرابی آمدند عادل شاه درین
چار موجه بلا بر فضل و کرم خدای بی همتا امیدوار بوده سر موی هراس و
اضطراب را بخود راه نداده در تمام سنگینی و تمکینی قرار بستر روز و شب بعیش
و نشاط میگذرانید تا آنکه خبر رسید که عین الملک که غایت پنهانی تدبیرات
می کرد حالا یکرو شده از پوست برآمده اسمعیل شاه را از قلعه برآورده
چتر بر سر گرفت و اساس سلطنت را که درین ایام مخفی بهم رسانیده بود پیش
کش او کرده بر مسند سلطنتش نشانید و بنوعیکه مردم عادل شاه را سلام
و مجرا بجا می آرند همان نوع از خلایق با اسمعیل شاه سلام دهانید و انکسخان
وغیره امرای ریزه به استعداد خود ها بعین الملک ملحق گشته قریب بست
پنجهزار مردم نزد اسماعیل شاه جمع آمدند الیاسخان با لشکر که تا غایت بر
محاصره قلعه جد میداشت چون اینقدر غلو و شورش عین الملک وغیره
ملاحظه نمود امان دید از محاصره دست بر داشته خود را به پیشگاه حضور رسانید
و حشم قلعه مرتضی آباد که بمرج موسوم است بر مخالفت عادل شاه قایم شد
و بر موافقت اسمعیل شاه کمر بسته خطبه اسمعیل بر خواندند مقارن این حال
مهیان خبر رسانیدند که برهان شاه بقصد امداد اسمعیل شاه پیشخانه بیرون
فرستاده خود هم عنقریب از مقر خویش بر می آید و همدرین روزها کتابت
در راه گرفته آوردند که بسر دلو تایک که بمرتبه امارت رسیده بود در
جواب عین الملک نوشته بود مضمون آنکه کتابت شما رسید مرقوم
بود که در چه کار اند و چه ساخته اند مخفی نماند که رومی خان اندرون شهر

در تدبیر و تحصیل این ماده گذرانید ساونت راو نایکواری که در پیش احتشام
بود با اسمعیل شاه عهد و بیعت نمود و جمیع احتشام قلعه را بسعی فراوان در
اتفاق و همداستانی کشید و دختر خویش را پیشکش اسماعیل نموده به نسبت
قرابت ماده تقویت را بیش از پیش قوام و استحکام بخشید حاکم قلعه‌دار را بوقت
فرصت بدست آورده در حبس انداخته قلعه را بقبض آورد و چون پرتو این خبر
بر پیشگاه ضمیر عادل شاه تافت در تدبیر دفع بدخواهان آمده لشکر فراهم آورد
به سرلشکری الیاس خان بجهت تنبیه باغیان و گوشمالی فتنه انگیزان گسیل نمود
الیاسخان خود را در آنجا رسانیده بمحاصره پرداخت و دور قلعه را نقطه وار در
گرفته راه آمد و شد بر اهل قلعه بست عادل شاه بر تائید و تقویت الیاسخان
مکرر فرامین و احکام بنام عین الملک و انکسخان اصدار فرمود که زودتر
خود را بر قلعه رسانیده باتفاق الیاس خان در تنبیه باغیان و استخلاص قلعه کوشند
غافل ازین معنی که عین الملک و انکسخان نهانی موافق و همداستان گشته اند آنها
بوصول فرامین و احکام خود ها را در لباس اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساخته
لشکر آراسته بمدد الیاسخان روانه کردند تا شریک الیاس خان گردیده در
محاصره قلعه کوشیدند و بباطن با مخالفان همرنگ و همزبان بوده تقویت و تائید
آنها بودند و شبها غله و اسباب ضروریات از مورچهای خود اندرون قلعه می
رسانیدند و معتمدان را با زر و اسباب به بیجاپور فرستاده آنها را که با ایشان
دمساز بودند و خدمتگاران حضور را نیز تحریک و ترغیب بر مخالفت ابراهیم عادلشاه
و موافقت اسمعیل برغلانیدند اکثری از خلایق از عادل شاه روگردان شدند
تا اینکه حاکم قلعه بیجاپور خورشید خان نام غلام ترکی نیز درین معامله همداستان
مخالف گشته متعلقان اسماعیل شاه را در خانه خویش پناه داده در برغلانیدن

بستان پنجم

بروز چهارشنبه بست چهارم ربیع الثانی سنه یکهزار و سه حمید خان با امرا و اهل [illegible]
کشت و بست و پنجم بشهر مذکور درینجا عادل شاه رومی خان و الیاس خان
و عزیز خان را که امرای نامی بودند و از طرف ایشان توهمی پیدا شده بود
دیونایک و آپاجی پنڈت را که منصب کار ملکی داشت همه را بحکمت عملی بدست
آورده محبوس ساختند حمید خان برطبق اشارهٔ پادشاه چون نزدیک [illegible]
رسید سازش لباسی با نهایت پیش آورده بعین الملک پیغام داد که من باین ساز
و سامان که رسیده ام نه برای جنگ و مقابله آمده ام بظاهر فرمان پادشاه
کار بسته ام اما نیت قلبی در مرافقت و موافقت آن رکن السلطنت درست کرده
ام اطاعت شاهزاده اسمعیل شاه بدل مرکوز داشته ام لکن صلاح آنست که
درین کار تعجیل را کار فرموده پیش از رسیدن نظام شاه بکمک و امداد اسمعیل
را بر تخت مملکت قرار بخشیم تا بی منت کس کامیاب مقصد گردیم و رهین منت کس
نشویم عین الملک باقبال بلند و طالع ارجمند پادشاه کامگار باین افسون فریب
خورده چون گل بشگفت حمید خان موافق و همداستان خویش دانسته جواب
فرستاد همین انتظار آن امارت پناه است بشتاب خود را رسانند تا عروس
مدعا را باتفاق کرسی نشین ظهور گردانیم درآنوقت عین الملک باین هنگیری
و رای باک مضرب خیام نموده در تهیه استعداد فراهم آوردن فوج سرگرم بود
همینکه حمید خان نزدیک تر رسید عین الملک شادان و فرحان غافل از کار
حریف حذیقه نشان بجهت ملاقات بکمال آرایش گسترده و مسند عالی
افراشته با شهزاده رونق افروز مجلس گشته بود حمید خان با تمامی لشکر
مستعد کار شده توپ و ضرب زن و غیره اسباب آلات آتشبازی که همراه
داشته بود مستعد و آماده ساخته روان شد همینکه قریب رسید بیکبارگی آلات

نشسته سرگرم کار است از اکثر مردم شهر عهد و پیمان گرفته و از خدمتکاران حضور بر عهد گرفته قرار داده همینکه اسمعیل شاه خود را بحوالی شهر رساند اگر فرصت یابند عادلشاه را دستگیر کنند والا بخنجر بگذرانند و من نیز بیرون شهر قرار گرفته ام سرگرم کارم و همه را فرو گرفته انتظار مقدم شریف می برم زود خود را برسانند که جمیع مهمات اینجا حسب المدعا ساخته و پرداخته گردیده هیچ باز ماندگی نیست غرض این فتنه و آشوب آنچنان بالا گرفته بود که همه کس را امید منقطع گشته و نزد همه مردم مقرر گشته که در پنج شش روز اسمعیل شاه شهر را متصرف خواهد شود چون کار باین غایت رسید ابراهیم عادلشاه معتصم بحبل المتین توکل و متمسک به عروة الوثقای لطف و کرم کارساز گردیده بر ثبات و تمکین خود برقرار ماند و با لهام غیبی تدبیری بخاطر آورده حمید خان حبشی را که دلاور خان حبس نموده بود پادشاه بلطف و نوازش از حبس برآورده بمرتبه عمارت عالی رسانیده بود بحضور طلبیده سر لشکر ساخته امرای باقی که با دشمنان ایل شده بودند معه تفنگچیان و غلامان همراه داده بر سر تمرد ارت پیشگان فتنه انگیزان روانه نمود و چند تدبیرات با تلقین کرده تاکید نمود که خود را بشتاب برق و باد رسانیده همان لحظه که با ایشان رسید بلا ملاحظه خود را بر قلب سپاه آنها زنند و ایشان را فرصت ندهند اگر درین باب درنگ و تعلل دو روزه واقع گردد ایشان را فرصت خواهد شد یقین دانند که دران فرصت همگی لشکر را بجانب خود خواهند کشید

متعین شدن حمید خان بر فتنه انگیزان و غالب آمدن او بر آنها و بقتل رسیدن عین الملک و فوت شدن اسمعیل شاه بسبب میل کشیدن در چشم

خبر

خلاص یافتند بادشاه کامکار سجدات شکر این عطیهٔ کبری بجناب کبریائی معدا ساخت و دست دهش و عطا کشاده مساکین و فقرا را از رنج افلاس نجات بخشید و دران روز کسانیکه لوازم اخلاص و فدویت بجا آورده بودند به تشریفات گوناگون و نوازشات بوقلمون فراخور حال هرکس سرفراز گردانید برهان شاه که بقصد تائید اسمعیل شاه از احمدنگر برآمده یک منزل پیش رسیده بود خبر کشته شدن عین الملک و فوت شدن اسمعیل شاه شنیده خجل و شرمسار بازگشت و پسر عین الملک و انکسخان که راه بلگنده گرفتن در پناه کفره بسر می بردند بعد از چند مدت انکسخان بموجب قول اشرف عادلشاه خود را بحضور رسانید و التفات تازه یافته بر سر امارت قایم شد

لشکر کشیدن ابراهیم شاه ولد برهان شاه بعد از فوت پدر بر ولایت عادل شاه و لشکر کشیدن عادل شاه بمدافعه او و فتح یافتن عادل شاه و انجام کار ابراهیم شاه

برهان شاه در استعداد بیماری چون از حیات خود مایوس شد پسر بزرگ خویش ابراهیم شاه را که تا غایت در قلعه لها کر محبوس بود طلبیده ولی عهد خویش گردانید بعد از فوت و ارکان دولت و اعیان حضرت ابراهیم شاه را بسلطنت برداشتند چون او شباب زده بود و غرور جوانی در سر داشت و از تجربه روزگار خبر نمیداشت از مکر رهزیمت یافتن پدر از عادل شاه کینه دلی بهم رسانیده در مقام کینه کشی و تدارک می بود و همیشه دیگ خیالی خام می پخت و اتفاقاً در عهد او دکهنیان و حبشیان را هنگامه بازار بود و آن کوته اندیشان مقدماتی که موجب خرابی ملک و زوال دولت باشد پیش گرفتند و با ایلچیان

آتشبازی بر روی مخالفان سر داد فوج مخالف که غافل و خاطرجمع مشغول
کارها بودند برهم خورده پریشان و متفرق گشتند عین الملک سراسیمه وار
در قصد آن شد که با شهزاده سوار شده زود خود را بطرفی رساند درین اثنا سپاه
عادل شاه فرصت یافته بر آنها تاختند شحنه فیل که پنجاه شصت فیل همراه
داشت بر سهزبان برخیزانید دران آشوب فیلی بزرگ بر اسپ عین الملک
در خورد آسیب سخت بر رانش رسید مجروح گشته بر زمین افتاد باز بر اسپ
سوار شدن طاقت نداشت بر فیلش سوار کردند چون حال متغیر یافت
و شکست پریشانی لشکر ملاحظه نمود غالب شاه پسر خود را گفت چه استادی
جای توقف نیست حرم و خزانه را گرفته زود بطرفی بیرون شوید بموجب وصیت
پدر شتافته حرم و خزانه را با پنجاه سلسله فیل و اسپ و اسباب فراوان از
معرکه خود را بیرون کشیده راه پلکنده گرفت و انکسان در حرام خواری
و نمک حرامی شریکش بود مرافقت او نموده نیز بآنطرف رفت باقی لشکر
بعضی بقتل رسیدند و بعضی مجروح و سالم رو بگریز نهادند عین الملک و شهزاده
در دست بهادران عادلشاهی اسیر شدند علی الفور سر عین الملک از تنش جدا
کرده بحضور فرستادند تا چندروز سرش را بر سر نیزه مقابل دروازه قلعه بجا
بود برای عبرت مردم باز داشته بودند و بر حکم حضور میل در چشم اسمعیل شاه
کشیدند او در همان نزدیکی بهمان تشویش جان بقابض ارواح سپرد تاریخ
این واقعه برسم تعمیه یافته اند نظم - بحمد الله از رای کیخسرو دهر :: سر دشمنان
شد به تدبیر پامال :: قضا بهر تاریخ بهر بدو آورد :: سر جور و غم را به شمشیر اقبال ::
باقبال ابراهیم عادل شاه چنین فتنه شهرآشوب که تمامی ملک را فرو
گرفته بود تائید آلهی بچنین اسهل وجهی فرو نشست جهانیان از تشویش

رهائی

مخالفان افتاد هیئت رو سپید را بصورت بنات النعش بدل کردند درآن
هنگام نظر شعشعه فیلان بر جوانی افتاد که اسپ و سلاحی خوبی داشت
ونمی دانست که کیست از بالای فیل تیر پرتاب کردن جوان بازنیست و غرض شاید آن
آن تیر بر شانه او خورده بگذشت و معلوم نشد که آن تیر خورده بکجا رفت
غرض بعد از تزلزل و تشتت که بر جمعیت خصم افتاد و فتح و ظفر نصیب لشکر
عادل شاه گردید لشکر مخالفان با تفرق و پریشانی رو بهزیمت آوردند
سپاه عادل شاهی با فتح و نصرت بهست غنایم بسیار و اثاث بی شمار
معاودت کردند جاسوسان که در اول وهله که لشکر عادلشاهی با لشکر نظام شاهی
درهم خورده مختلط گشته بودند و فرق درمیان دوست و دشمن متصور نمی شد
حاضر بوده تماشه کرده بودند معاودت کرده بعادل شاه خبر رسانیدند که چشم
زخمی عظیم بلشکر سرکار رسید غلبه خصم ترکیب جمعیت ایشان را فروریخته از
هم پاشید امرا همگی دربدر اختفا آمدند معلوم نیست که جان بسلامت مانده
اند یا نه بعد ازین اخبار متواتر مطابق خبر جاسوسان آمدن گرفت تمام اعیان
حضور در مقام شکستگی خاطر آمده قرین ملالی بی پایان شدند بادشاه روشن دل
صافی ضمیر دران هنگام بر کمال استقامت و استقلال بوده هیچ تغیر بر بشره مبارک
نرسانیده بود بکمال بشاشت و بهجت فرمود که ضمیر الهام پذیرم بر عکس
این خبر گواهی میدهد مرا از حق مستعان امید قوی است که زود دوستان
و مژده فتح و نصرت اولیای دولت و شکست و ریخت غنیم وخیم العاقبت
رسانیدند بادشاه و حضار همگی بسرور و فور فایز گشته اهل مجلس و اعیان
حضرت همگی متفق اللفظ ثناخوان و دعاگوی بادشاه پاک سینه و صاف
سفینه گشتند و در نصف شب جاسوسان دیگر رسیدند خبر آوردند که

عادل شاه که دران حدود بودند بدسلوکی نمود سخنان پرحرفه بر زبانی می
راندند و ابراهیم شاه را ترغیب فساد انگیز نموده کینهٔ پنهانش را
بجوش آوردند تا او با لشکر آراسته متوجه سرحد عادل شاه شد بنیاد فساد
و جدالی نهاده عادل شاه بعد ازین گوشمالی فساد انگیزان و پامالی نخوت
پرستان بر همت علیا واجب دیده بطلب امرا و احضار لشکر فرستاد چون
لشکر فراهم آمد پای دولت در رکاب سعادت آورده متوجه سرحد
گردید و بشتاب خود را رسانیده شاه درک را مضرب خیام ظفر التیام
نمود و لشکر نصرت پیکر را برروی خصم تعین فرمود تا از هر دو طرف جنگ
و نبرد آغاز شد و آسیای حرب در گردش آمد هر روز خلقی کشته می شدند
تا آنکه قتل با فراط رسید بادشاه کامکار بهادران رزم خواه یکروز حکم نمود
که درین جنگهای هر روز خلقی تلف می روند که مقصود چهره کشائی کرده می
باید که فردا بهیئت مجموعی یک دل و یک همت گردیده بر سر مخالفان خود را
زنند و جنگ سلطانی بظهور رسانند تا عقده کشائی بظهور آید و فتح و نصرت
چهره آرا شود روز دیگر بهمان آمادگی و استعداد دو طرف مقابل صف آرا
گشت آتش حرب در میان متقابلین باشتعال آمد دلاوران طرفین حمله آور
شده و بهمدیگر آویختند خروش و نفیر بهادران بکره اسیر رسید قتل و کشش از
حد متجاوز گردید غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام شخص نمی شد مقصود نام شحنهٔ
فیلان که از غلامان گرجی دولتخانهٔ عادل شاهیه بود دران فتنه و آشوب با
شصت و هفتاد فیل جنگی پیش آهنگ شده پیلان را بر فوج خصم راند در
پامال پیلان عفریت شکوه چندین از ترکیب انحلال و اضمحلال یافته
خورستش یوز و پلنگ گشتند و چندین خسته و مجروح گردیدند تفرقه در

پیشانی می کشود خصوصاً در میدان پیش دروازهٔ قلعه هنرمندان چالاک بزعم
یک دیگر کوشکها و تختها هرگونه بسته به تکلفات گوناگون آرایش دادند و صفا
بازار همچنین با آرایش کمال و صفا و زینت بی شمار مزین گشت و در هر دوکانی
سه چهار جوانان مناسب به جمال عراقی و خراسانی و هنرمندان رومی و شامی با کمال
فر و زینت جلوه افزا زار گشته در معامله درآمدند و از دروازه الله پور تا یک
فرسخ راه دو طرفه کوشکها از چوب برپا نموده و آن را مخمل پوشش زربفت پوش
نموده در میان هر یک را روضهٔ باغ که مشتمل بر درختان دلکش و نهالان دل‌آویز
بود و بر از گلهای رنگین و فواکه گوناگون با نهج ترتیب دادند و در هر قصر و کوشک
مطربان خوش نوا و نوازندگان ناهید سرا در کار بودند که از نغمه سرای آب از
جریان و مرغ از طیران باز می‌آوردند همچنین لولیان مردم فریب و رقاصان
با زینت و زیب در هر گوشه در رقص آمده به هر غمزه دلی صید میکردند و به هر عشوه
ساده دلی را از راه می‌ربودند لیکن تکلف تماشای دکن با هیچ شهری بدین آیین
بندی زینت نه پذیرفته بود به انقضای ایام عاشوره بادشاه کامران از لب آب
دریا رایات عالیات برافراشته با دولت و اقبال دوست کام مستقیم المرام
روان شده در چهاردهم ماه محرم الحرام سنه ۱۰۱۴ یکهزار و چهارده بر مرکبی کوه پیکر خورشید
عنان سوار شده به تأنی و آهستگی سواری فرموده بر اطراف و جوانب نظاره کنان
و صنایع و بدایع که در آن گذرگاه ترتیب یافته بود ملاحظه فرمای داخل مقر عز و
شرف گردیده و آن محل را که دولتخانهٔ خاص و بنا یافتهٔ آن شاه کامگار است
که بکمال خوش طرزی و خوش آیین بنا پذیرفته بود و در دور آن قصر عالی باغی
سیراب و درختان شاداب نشو و نما یافته و اکنون آن را بهزاران زیب
و زینت پیراسته بودند بقدوم میمنت لزوم خود رشک ارم گردانیده

لشکر مخالف شکست خورده بصد خواری خود را القلعه پرینده رسانید و ابراهیم
نظام شاه تیر بر شانه خورده تا حوالی قلعه رسیده از اسپ افتاد و جان
بداد بادشاه رحم دل متاثر شده تاسف بسیار کرده سپاه را از تعرض و تعاقبش
منع فرموده خود بدولت و اقبال همدوش فتح و ظفر مراجعت فرمود

مراجعت فرمودن پادشاه عدالت پناه قرین مسرت و خوشحال بدار السلطنت و متوجه مهمات به نفس نفیس بی مشارکت احدی

چون بادشاه کامگار نصرت یار قرین فتح فیروزی و همدوش سرور مسرت اندوزی
از شاه درگ مراجعت فرموده به سلخ ذی‌حجه بر لب دریا رسید رای جهان
آرای خورشید ضیا اقتضای آن کرد که عشره محرم الحرام بر کنار نهر آب گذرانیده
به تعزیت امام مظلوم پردازد بعد از ان متوجه مقر عز و شرف گردد لهذا
مقاماتی چند در انجا بی باقتضا اتفاق نمود فرمان قضا جریان بکارپردازان بیوتات
اصدار فرمود که مابدولت و اقبال پس انقضای ایام عاشوره داخل دولتخانه
خواهیم شد می باید که شهر را بر وجهی که بایست و شایست آیین بندی کنند
و از قلیل و کثیر خرج هیچ ملاحظه نکرده به تکلفاتی که متصور گردد و زینتی که ممکن باشد
آرایش بخشند فرمان بران حکم گذار بر طبق حکم والا بجهد و کوشش در آیین
به زینت بی حد و آرایش بی نهایت بیاراستند از دروازه قلعه تا دروازه الوره
که نیم فرسخ راه راسته و بازار است در و دیوار و سنگ و گل را از مخمل و
زربفت و دیگر قماشهای بیش بهای رومی و شامی در گرفته انچنان زیب و زینت
بخشیدند که دیده نظارگیان را نور بصارت می افزود و دماغ بینندگان را تازگی
و قوت می بخشید و عندلیب دل تماشایان به اهتزاز آمده بی اختیار در صفیر بینی و ربان

چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را بکشتند در روز [illegible] واقع
احمدنگر شدند [illegible] از میان آن جماعت [illegible] که منصب
وکالت ابراهیم شاه اشتغال داشت قلعه و خزینه را تصرف نموده آورده [illegible]
خویش را در اکثر امور سلطنت دخیل ساخته رایت استقلال برافراشت امرای
دیگر در مقام منازعت و مخاصمت او درآمدند آخرالامر میان امرای حبشی و دکنی
کار بقتال و جدال انجامید غلبه از طرف حبشیان ظاهر شد میجو خان مضطرب الحال
گشته در [illegible] شده باضطرار بسوی شاهزاده شاه مراد [illegible] که بادشاه که
از جانب پدر به تسخیر احمدنگر مامور بوده در احمدآباد گجرات توقف نموده بود ملتجی شده
عرایض نوشته تعهد تفویض قلعه احمدنگر نموده استدعای قدوم نموده شاهزاده
که در انتهاز فرصت بود وقت غنیمت دانسته بلاتوقف با سی هزار سوار [illegible]
متوجه دکن شد چون بحوالی احمدنگر رسید از میجو خان طالب تسلیم قلعه شد چون میجو خان
پیشتر از رسیدن شاهزاده با [illegible] و مخالفان غالب آمده بود از
طلب قدوم شاهزاده نادم شده در تمام ابا و امتناع آمد لاکن چون تاب [illegible]
مقاومت لشکر نداشت حسب الامکان قلعه را به غله و آذوقه و خیل و حشم فراوان
[illegible] مضبوط ساخته [illegible] خود بیرون آمد شاهزاده لشکر را
بمحاصره قلعه فرمان داد چاند بی بی سلطان که در صفت دلیری و شجاعت و در تدبیر
و کیاست بیش از اکثر صف رجال بود احتشام قلعه را در زیر حکم گرفته بمدافعه
مغل پرداخت میجو خان بقصد امداد چاند بی بی سلطان در صدد فراهم آوردن لشکر
احمدنگر شده سعیها بجا آورد چون کار را ابتر شده بود و امرای [illegible] بالکل ناراضی
بودند بر حسب [illegible] اثری مترتب نگشت لاجار معتمدان را با عرایض استدعای امداد
در درگاه ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس امداد و اعانت نمود [illegible]

و بر آرایش شهر و آیین بندی کوچه و بازار نهایت محظوظ و مسرور گشته
تحسین بسیار فرمود و دست سخا و عطا را گشاده ارکان دولت و
اعیان حضرت و امرای لشکر و سپاه نامور و جمیع کارپردازان و سایر اهل
خدمات و مجلسیان را به خلع معتاد سرافراز کرده نوازشهای بسیار و
عطیات بیرون از قیاس بران مزید کرده خوشنود گردانید و زمرهٔ اهل استحقاق
را از مشایخ و فقرا و علما و فضلا و شعرا به عطایای فراوان محظوظ و بهره مند
ساخت و مساکین و غربا خود از خوان نوازش از تنگی و ضیق معاش باز
جستند پس ازین فراغبالی بر مسند جهانبانی تکیه فرموده بعیش و کامرانی
مشغول گشت و نفس نفیس متوجه مهمات سلطنت گشته سرانجام میداد هر
روز از ساعت دوم از دولتخانه برآمده در دربار بر تخت سلطانی تا ساعت هشتم
جلوه افروز به شغل سلطنت و جهانداری می پرداخت خطوط و مکاتبت که از
بادشاهان و امرای نواحی بدرگاه میرسید و همچنین عرایض و احوال ملازمان حضور
دعاگویان پایه سریر و عرضداشتهای اهل حاجات که بنظر انور می گذشت خود
بخاطر اشرف درآورده در هر امر صلاح منظور داشته سرانجام میداد و در
هر امر جزئی و کلی مالی و ملکی از نفیر و قطمیر مهام سلطنت خود بنفس النفیس رسیده
بی مشارکت غیری برانچه از ملهم غیب بر صفحهٔ ضمیر منیرش پرتو می انداخت
وان خود یقین است که جز صورت نخواهد بود عمل می نمود و چون امور سلطنت
و جهانبانی چندین باین طور متمشی گشت در اندکی مدت بچنان ضبط و نسق فایز
گردید که اصلاً خلل پذیر نشد

در بیان ذکر مخالفت امرای نظام شاهی با چاندبی بی و بهادر شاه و محاصره نمودن قلعه و روانه کردن عادلشاه رفیع الدین شیرازی برای اصلاح طرفین

سلسله فیل و هفصد قطار شتر و یک هزار و پانصد راس اسپ نیز تعهد
این همه بر بنده حواله شده بود و برای راتبه اسپان یک لک هون از ده پای
بزرگ میرسید دیگر هر قدر کاغذ و عرایض که کارکنان و عاملان ولایت بحضور
می فرستادند و کاغذهای جاسوسی که از اطراف و جوانب می آوردند تمام نزد
بنده جمع می شدند و بنده بحضور میگذرانید اینهمه امور را بر طبق حکم والا بکی
از بنده زادها تفویض نموده متوجه مصلحت شدم چون بحوالی شاه درگ خود را رسانیدم
سهیل خان قریب بیک فرسخ راه استقبال بنده نموده همدیگر را دریافتیم
چون بخوابگاهش رسیدیم بارگاهی در کمال رفعت و وسعت برافراشته و در اطراف
و جوانب خرگاه سراپرده و سایبان ها بر پا کرده و فرشهای ملوکانه بکمال تکلف انداخته
اشراف و اکابر و اعیان و شاگرد پیشه و خدمتکار بر قاعده بارگاه امرای عظیم الشان
نشسته و ایستاده کارخانه اش بکمال شوکت و ابهت بنظر آمد اما در تعظیم
و توقیر یکسر مو فرو گذاشت نه نمود بعد از گرمجوشی و احوال پرسی بر سر مطلب
آمده تمام احوال خویش اظهار کرد و موجباتی که او را بیم و هراس رسانیده
بودند تمامی از گفت من او را از زبانی بادشاه عالم پناه بنوعیکه ارشاد فرموده
بودند سخنان مهر انگیز و شفقت آمیز گفته دفع دغدغه خاطرش کردم و اندیشه
و خطر که در دل او جا گرفته رفع نمودم و نیز چند سخن بنا بر صلح وقت خوش
آینده دلش بزبان رسانیدم که بادشاه عالم پناه از شما بسیار خوشنود
و رضامند و شاکر هستند که عزت و مهابت شما در دل مغلان چنان اثر نموده
که تا پای شما درین سرحد قیام داشته مغل مطلق بر سر جنگ و نزاع جرات
نمیکنند و فی الواقع همچنین بود که تا سهیل خان دران سرحد اقامت داشت
مغل بر سر نزاع نیامده بود و بعد از و خرابی های بسیا بوقوع آوردند سهیل خان

بمکاتبت متنابر استعانت و استمداد متواتر فرستاده عادل شاه حقوق همسایگی را منظور داشته در صدد آن شد که لشکری رزم آزما فرستاده ونیز امرای نظام شاهی را که باهم و با صاحب خود عناد و نفاق بهم رسانیده کار ابتر نموده بودند بسعی خویش همه را بهم صلح و اتفاق آورده در کمک و امداد چاندبی بی سلطان و انتظام سلطنت نظام شاه جد موفور بکار برد چون اعتقاد الدوله سهیل خان خواجه سرا که سرآمد شجاعان روزگار و امرای کامگار بود در رسوم دلاوری و رزم سازی ناسخ داستان باستانیان شده بود و در اکثر معارک فتحیاب و ظفرمند گردید از چندی مدتی بسبب حسد و نفاق مرا بیدل گشته زیرا که ابنا الغرضی چند او را ترسانیده بودند که چون شان و رتبه تو از امرا گذشته بادشاه در تدبیر اخذ تو است او باین سبب هراسی پیدا کرده کناره کشید و در شاه درک اقامت ورزیده آمد و شد حضور موقوف کرده بود درین وقت که مصلحت احمدنگر در پیش آمد عادل شاه رفیع الدین شیرازی را ارشاد فرمود که بر خدمات و عهدهای خود یکی از فرزندان خود را نصب نموده زود خود را به احمدنگر برسان و در میان امرا نفاقی و نزاعی که واقع شده و ما بحذام خود شیوه ناسازی و نا دولتخواهی پیش گرفته اند و به آن جهت نظام سلطنت درهم خورده از جانب ما نصایح ارجمند و مواعظ سودمند فراره رن تا با نفاق یکدل و یکجهت گشته در دفع غنیم کوشیدن و نیز اول بر شاه درک عبور نموده آنرا از دلش بدر کن درین هرد و باب بمقتضای وقت بر وجهی که ممکن باشد بحکمت عملی مدعا را صورت پذیر کردان رفیع الدین میگوید که دران وقت خدمات بسیاری بتقصیر رجوع نموده بودند چنانچه حکومت دار السلطنت بیجاپور و دیگر پیشوا ای آبادی فرزند ارشند ارجمند شاهزاده کلان معه سکه آنحضرت دیگر قریب به دویست

تصرف در آورده مرتضی نام شاه علی را که از سلالهٔ آن خاندان بود به سلطنت برداشته
علم مخالفت و مقاومت را با مغل برافراشت و با خانخانان جنگ و مصاف آغاز نهاد
و اکثرے از محال که در تصرف مغل رفته انتزاع نموده متصرف گشت چون این
سوانح گوش زد جهانگیر بادشاه شد پیچ و تاب خورده محل بر قصور خانخانان بسبب
بدولی تا لیبب جانب داری دکهنیان نموده بروی عتاب آگین گشت و بعضی از
مقربان حضور بادشاه که با خانخانان صاف دل نبودند نیز درین فرصت محل یافته
فدویت و دولت خواهی خانخانان را در لباس گمراهی و نادولتخواهی جلوه داده
باعث هیجان غضب سلطانی گشتند آخر فرمان طلب بحضور خانخانان صادر شد چنانچه
خانخانان در بیست و عشر و الف از برهانپور خود را بدهلی رسانیدند و مورد عتاب
و توبیخ بادشاه گشت زبان مخالفان بطعن و تشنیع او نیز دراز گشت خانخانان
درین امر ناچار ماند درین خبر رسید که ملک عنبر قلعهٔ احمدنگر را که در قبضهٔ خانخانان
آمده نیز بقبض آورد جهانگیر بادشاه در تب و تاب بحساب آمده خود عازم شد
بنفس نفیس متوجه دکن شدن سعی کرد

جهانگیر بادشاه بگفتن والده روانه کردن خانخانان را بدکن فتح تسخیر ممالک دکن نمودن

والدهٔ ماجدهٔ اش ازین امر آگاه شد مانع آمده متعرض مقصد او گردید و بدرد و
رقت چشم پر آب کرده نزدیک پسر آمد و گفت ای پسر در تو که نو باوهٔ گلشن خلافت
و جهانداری و شایستهٔ فرمان دهی و فرمان روائی بود در مهم دکن جان برنشاند
در عالم حزم و احتیاط ما خداوندان تاج و نگین را قدم گذاشتن دران ملک سازگار
نیامده و شگون نیک ندارد زنهار زنهار تو خیال آن طرف مکن و اگر خاک دکن
کوهمه زر بها برابر است بنظر رغبت هم منگر ببین آخر ترا چه ضرور هرگاه که حق تعالی
ترا چنین مملکت عریض و وسیع که چهار دانگ هندوستان است عطا کرده باشد و دیگر

بر کلام محبت انگیز من خوشدل گشته از فدویت و دولتخواهی خود اظهار
کرد و آن را تمام در عرضداشت به قلم آورده مصحوب پادشاه عالم پناه ارسال
نموده پادشاه هم در جواب او فرمان مشتمل بر الطاف بی غایات و نوازشهای
بی نهایات و متضمن تسلیه قلبی و اطمینان دلی با خلعت و تشریف فرستاده چون
از کار سهیل خان فارغ شدم که گذر خاطر که در دلش جا گرفته به صفا و طمانیت
بدل گشت قصد احمدنگر نمود چون در ولایت نظام شاه قدم نهادم ولایتی دیدم
خراب و ویران و خلقی پریشان و سرگردان دهات و قریات را دیدم که غیر از چهار
دیواری چیزی دیگر بنظر نمی آمد امرا با کمال نفاق و عداوت از صاحب خویش
روگردان اهنگ خان حبشی با دیگر امرای حبشی و دکهنی با جمعیت بیست هزار سوار
تمام یراق در بیرون قلعه نشسته با چاند بی بی و بهادرشاه پسر ابراهیم شاه
مقتول که پنج شش ساله در حبس بود و چاند بی بی سلطان در آن فتن و فترات
او را از آنجا برآورده به سلطنت برداشته بر تخت نشانده بود عداوت و عناد
بهم رسانیده به محاصره قلعه پرداخته راه آذوقه و سایر احتیاج بر صاحب خود
دیگر خلایق بسته بودند همینکه نزدیک رسیدم آهنگ خان مع امرا با لشکر همی
آراسته باستقبال آمد ظاهرا مقصودش از نمودن لشکر آراسته خود و
لشکر امرا بود فی الواقع لشکرش تمام آراستگی و استعداد بود و آن را هم
به تکلیف امرا و مبالغه و ابرام ایشان در لشکرگاه اقامت واقع شد و نزدیک
سید علی تاریخی که از مشاهیر آنجا بود با یکی از نوبتیان از طرف چاند بی بی سلطان
آمده مرا درون قلعه در آورده با بهادرشاه ملاقات داد و جمعی کثیری از
اکابر و اعیان درون قلعه بودند سر کرده آن پریشان احوال
از زبان ایشان چند هزار شکایت آهنگ خان و امرا شنیدم

پادشاهان و گذشته خزینه و حشم که دارند دیگری را بنظر اعتبار نمی بینند و کفرهٔ بیجانگر و زمینداران
کرناتک که همه بهانهٔ ملک و مال دم استقلال میزنند هم درانجا موجود و باجمله یکی از رؤسای
دکن با شخصی از مخالفان نزاع رود بدان و دیگران امداد و استعانت طلبید همه با معاونت
او کمر بسته و از پی ناخواهی او بر آرند علی الخصوص ابراهیم عادلشاه که بشوکت و ابهت
از همه با بیشتر است و در وسعت ملک و کثرت حشم و فراوانی خزینه در همه دکن افزون است هر
کسی که باو پناه جوید از همه آفات محروس ماند و هر کس که با دولت عادلشاهی دست گیرد خصمش
هر چند کوه باشد کاه وار از باد تند آواره و پراگنده گردد خالص معروضهٔ فدوی آنست
که یکی از آن جماعت که مطعون بر فدوی میکنند امر عالی صادر شود تا او هم دکن سرانجام دهد
چون فدوی مدتها است که از دولت حضور و سعادت کفش برداری محروم مانده اکنون
آرزوی دلی همان است که چندی در حضور باشم و بسعادت نعل برداری مشرف گشته
حظ وافر بر دارم جهانگیر پادشاه پیش از بیش در دلجوئی او کوشیده و اقصی الغایت تسلیه
و تسکین او نموده غبار آزردگی از خاطرش بر زدوده و خوشنود گردانیده و بسرانجام
دکن نامزد فرمود

التماس نمودن عنبر از عادلشاه کومک و مدد را و خواستن قلعه قندهار را و درخواستن دختری از خانه زادان برای پسر خود و پذیرفتن عادلشاه

دران ایام خانخانان بدلی رفته بود ملک عنبر مردم معتبر و معتمد مع عریضهٔ عجز آمیز نیاز آمود
بخدمت ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس نمود که این فدوی نمک پروردهٔ دولت
نظام شاهی و از نمک پرورده آن شده دست لطف نوازش آن قبله گاهی است از مدد و خطر
تا این دم در فدویت و جان نثاری آن دودمان بسر برده و آینده ارادهٔ راسخ
همین دارد که تتمهٔ عمر نیز در همین خدمتگذاری سپری کند تا یوم النشور در زمرهٔ وفاداران
حق گزار محشور گشته سرخروئی جاوید حاصل کند بنابر این اگر همت مصروف بمقصود برآن شست

چه باید اکنون ترا میسزد که بپاس باری جل و علا نموده شاد باشی و پای [illegible] در
دامن قناعت کشی و دیگر در طمع نگردی و لو بالفرض اگر لابد است همان عمده
عنایت خانخانان را بران باهم یا زتیان نامزد فرما که دو لکتواه موروثی است از ده
و پدر و سه از عهد پدر نامدارت تا حال بجز لوازم بندگی [illegible] و هم جهات سرکار
امری دیگر بوقوع نه پیوسته و این هر دو پدر و پسر در فدویت و دولتخواهی از این پیاده [illegible]
کارها نموده اند که کارنامه روزگار شده است نمی بینی که تسخیر ملک سند که در دست برد
یافتن نه کار آسان است و همچنان فتح گجرات و نیز بعضی از ممالک دکن از فدوی چه
شعاری و کارهایت دثاری همان فدوی مخلص جان نثار بظهور آمده است اگر او را به
آن مهم روانه کنی از فضل حق تعالی بزور اقبال و تأیید بخت بلندت امید است تا
که عروس مدعا را در کنار آرد کشتی جهانگیر از نصیحت و وصیت مادر مهربان رنج
غریبیت دکن نموده خانخانان را پیش خوانده دلاسائی تمام نمود و خاطر [illegible]
را به سخنهای شیرین و کلمات دلاویز تسلیه بخشید بوعدهای لطف و نوازش [illegible]
را بدست باز آورده در باب سهم سازی دکن با او حرف راند خانخانان چون [illegible]
بود و اعتماب ملجای بادشاه و طعن و تشنیع بی محل هم چشمان گرانی کمال بهم رسانده بود
در اول حال خود را [illegible] استغنا و استعفا زده گفت که اینها در حق فدوی
سخنهای بافند و طعنهای [illegible] و حرف قصور ثابت میکنند [illegible]
کوری و نادانستگی است [illegible] آتش از دور دیده اند حرفت [illegible]
نیافته اند کیفیت [illegible] دکن و حالات دکهنیان پوست کنده بمقربان حضور بادشاه
نرسیده است اگر [illegible] دکن من و عمن بدبلشیان گشت بودی فدوی [illegible]
را سعد و رسید [illegible] امروز به یار فرمان روا در حیطه دکن کوس شاهی مینوازند
در بالا [illegible] استقلال [illegible] سید هند و از راه استکبار که بسبب [illegible]

منصوبه اگذاشته خاطر جمع شده و سیزده هزار سوار چیده از لشکر جرار نوده بر کمک و مدد عنبر
متعین نمود تا مدام حیدر آنجا بوده مدد نموده باشند و ملک عنبر جهت قلعه‌بندی احمدنگر ولایت
سه لک هون که عباره از [illegible] داده و دو بازو شه خان که از غلامان عمده و مخصوصان بارگاه
بود و او را با صبیه صالحه یکی از حرم پادشاه عقد ازدواج بسته بود بعزیز الملک پسر کلان
ملک عنبر نامزد فرموده و ملک از پذیرائی مسئولات ثلاثه خصوص از اجابت ثالث و فاک
و شادکامی شده کلاه گوشه فخر و مباهات بگردون رسانید و تهیه اسباب مورد شادی و
سرانجام عیش و طرب محفل طوی پسر عزیز آمد در مهلت دادن پادشاه

دختر یاقوت خان را که یکی از غلامان خاص بود با عزیز الملک

پسر عنبر چون اسباب [illegible] آماده و مهیا شد پادشاه جهت آوردن عزیز الملک
از عنبر که تختگاه نظام شاهیان شده بود حضرت مولانا سید صبغة الله قدس سره روانه
فرموده [illegible] عزیز الملک را از عنبر بدارالسلطنت بیجاپور آوردند جهت [illegible]
عزیز الملک [illegible] کشورستان بزرگ متعین و مقرر گشته مراسم شادی و لوازم کدخدائی
بهزاران فرخی و فیروزی در چند ساعت زینت آرایش یافت بعد از آن عروس و داماد
با اسباب [illegible] و جهاز شاهان و فراوان روانه [illegible] کنند و چند امرای [illegible] در
رکاب [illegible] نامزد شدند چون عروس و داماد با [illegible] بخیر و الا [illegible] با فرخی و مبارکی
نزدیک عنبر رسیدند ملک عنبر لوازم استقبال پرداخته به تعظیم و توقیر تمام عروس و
امرای پادشاهی را اندرون قلعه در آورد و جشنها و شادیانه‌ها فراوان ترتیب داد
نسبت با امرای پادشاهی و مخصوصان بارگاهی بیش از بیش لوازم سلوک و ارادت
بتقدیم رسانید چنانکه در منزل هر یک آمده اخلاص [illegible] و مروت کیشی بظهور
آورد و رسوخ اخلاص و ارادت خویش که نسبت عادل شاه [illegible] بیش از بیش
اظهار کرد پس از آن پیشکشهای فاخره از نقود و جواهر وافر بقدر و شان هر کس [illegible]

که کمر جهد بر میان جان استوار بسته دادِ بندگی و وفاداری بدهم و در حراست ملک
خداوند نعمت و حفاظت نام نظام شاهی تا امکن بکوشم و تا مقدور در جهد و سعی بجا آورده
نتیجهٔ غنیم از این ولایت کوتاه کنم لکن حصول این مقصود بی امداد و اعانت آنحضرت امکان
ندارد و چون فی الحقیقت این هر دو سلطنت نظام شاهیه و عادلشاهیه کالواحد اند
غم یکی دیگری را لابد ضروری است پس بذل همت و صرف توجه آنحضرت درین باب از
واجبات است الحال مسموع میشود که خانخانان از هند باز متوجه دکن شده است
فدوی را فکر استعداد دفع غنیم ضرور لهذا معروض درجناب عالی که نظر بپاس ناموس
و حفظ ملک نظام شاه بر مدد و کمک فدوی لشکری متعین فرمایند که مدام حاضر بوده بوقت
ضرورت بکار آمده باشند و نیز چون قلعهٔ احمدنگر بدست غنیم رفته است جای استوار
که اعتماد را شاید و ذخیره و خزینه که دران نگهداشته آید موجود نیست اگر قلعهٔ قندهار را
که بعد از ابراهیم نظام شاه در تصرف بندگان آنحضرت آمده است واگذارند نوازش
اتم خواهد بود تا خزینه و ذخیره را در آنجا انباشته بخاطر جمعی بمقابله دشمن پردازم
و عرض سوم که اهم مقاصد است اینست که چون فدوی آنحضرت را جدا از
مخدومان خود نمیداند و هیچ وجه مغایرت و جدائی درین هر دو دولتخانه نمی بیند
چنانچه نسبت معنوی باین قدر منوط است میخواهد که نسبت ظاهری هم بر وجهی که مربوط
باشد تا نزدیک مردم ظاهربین و معنی بین هر دو مسلم شود خالصاً این تمهید آنکه جهت
وثوق رسوخ فدوی و مزید اعتبارش دختری یکی از خانه زادهای درگاه بغلام زاده
نامزد شود تا باین پشت گرمی همت خصم افگنی ام دوبالا شود و قوت دفع دشمن
باضعاف مضاعف حاصل شود ابراهیم عادل شاه را چون بقای نام و حفاظت
ملک نظام شاهیان منظور و ملحوظ بود مسئولات ثلثه عنبر را بدرجهٔ قبول فائز گردانید
قلعهٔ قندهار را باو بازگذاشت تا ذخیره و خزینه و اسباب و اثاثه را در آنجا مضبوط

درخدمت ابراهیم عادل شاه معروض داشته درخواست مدد وکمک نمودند عادلشاه
چون فوج متفرق نموده بود بعضی بسمت کرناتک بتنبیه متمردان که سر بشورش و فساد
برآورده بودند روانه نموده بعضی برنواح ادونی نامزد کرده و بعضی بهر انتظام مهمات
رفته همین خاص خیل وجمعیت معدود حاضر خدمت بود ازان میان سه چهار هزار
سوار جرار تیغ گذار بتعجیل بمدد ایشان فرستاد و مرهتهای احمدنگری که درهنگام تباهی
احمدنگر آواره و پراگنده شده بودند درین وقت جمع آمده قریب ده هزار سوار
ملحق به لشکر شدند چون جماعتی معتد به بهم رسید بجنگ وحرب لشکر دهلی پای ثبات است
ورزیده مقابلات شایسته می نمودند مرهتهای احمدنگر که شاطر و قزاقی پیشه ایشانست
جوانب لشکر دهلی درگرفته از پس و پیش یمین و یسار در کشت و برد شروع کردند
دوازده کروه پیش ایشان زراعتها سوخته و کاه و دانه تلف کرده هنگامها
برپا نمودند مانسنگهه و بهادران هند پا قائم نموده شرط صلابت بجا آوردند بهادران
دکن نیز در مقابله ایشان برسوخ قدم شجاعت پیشگی ورزیده نام دکن باوج رسانیدند
تا اینکه بسیاری مردم طرفین کشته شدند و خسرو پوره راجه مانسنگهه و چند سرداران گروه
آن طرف بیفتادند آخر الامر صعوبت راه و جنگ هر روزه تاخت و تاراجی سپاه
دکن حالت صعب بر هندیان رو نمود و در لشکر ایشان قحطی افتاد از بی قوتی اکثر
مردم و اسپان و شتران تلف شدند از تلف شدن مردکان و جیفهای حیوانات
هوا و صحرا متعفن گشت سپاه دکن و مرهتها تازه و توانا بر جنگ و رزم مستعد کار
شاطری و قزاقی بر حال خود از ورود این حالت شهزاده پرویز تشویشناک گردید
با امرا و اعیان لشکر مشاورت نموده صلاح جست رای همگنان بران قرار یافت
که اینجا گذاشته اندرون ولایت درآئیم درانجا ارزانی خواهد بود و دانه هم بهم خواهد رسید
لشکر آسوده خواهد شد چون این قصد ایشان معلوم خانخانان شد داود در برهانپور

کرده رخصت انصراف فرمود در همین نزدیکی خانخانان از دهلی به برهانپور رسیده بخدمت عادل شاه قاصد و نامه فرستاد از رسیدن خویش مع الخیر به برهانپور اطلاع بخشید و با ملک عنبر نیز سازش و لوازم اخلاص مندی مرعی داشت ملک عنبر هم رعایت ما مر از دست نداد و بملاقات او رفته شرائط اخلاص ظاهر بجا آورده مراجعت نمود

جهانگیر بادشاه بعد از انکه خانخانان را بر مهم دکن فرستاد باز شهزاده پرویز با راجه مانسنگ وغیره امرا بر مهم دکن فرستاد

بعد از آمدن خانخانان به هفت هشت ماه در سنه سبع عشر و الف جهانگیر بادشاه پسر میانه خویش سلطان پرویز را با جمعیت بست هزار سوار برفاقت راجه مانسنگهه و خانجهان لودی وغیره امرای رزم خواه بجهت بند و بست دکن روانه نمود چون افواج به برهانپور رسیدند ملک عنبر برین حال مطلع گشته لشکر خاصهٔ خویش و فوج کمکی عادل شاهی را بر سرحد فرستاد تا طرق و منافذ بسته غنیم را راه گذار اندرون ولایت ندهند و از آسیب تاخت و غارات ایشان ملک را محافظت نمایند چون لشکر دهلی قریب سرحد رسید در پی فساد و شورش در آمد مبارزان دکن در مقابلهٔ آن نیز پای ثبات قائم کرده به مقاومت و مقابلت پرداختند راجه مانسنگهه که بصفت تهور و جلادت در میان رایان هند ممتاز و مشهور بود مزاحمت و ممانعت دکهنیان را بخاطر نیاورده از سر غرور و رعونت بر زبان می آورد که دکهنیان همین قزاقی پیشگی میدارند و در جنگ کوبیری نامی و اشتهاری پیدا کرده اند اما حرب حریفانه را ندیده اند و تاب آن نخواهند آورد من ایشان را رزم رستمانه مینمایم تا معلوم شان شود که جنگ چیست تا دیگر نام جنگ نخواهند گرفت و در معرکه مقابل ما نخواهند ایستاد امرای عادلشاهی و نظام شاهی ازین نوع ترهات و ژاژخائی راجه می شنوده اندیشمند گردیده کیفیت این حال و کثرت انبوهی لشکر خصم و لاف و گزاف ایشان همه در خدمت

هندوستانست مبادا بوی آسیبی عائد حال گردد او را با تجربه کاران فطرت
برای ناصواب رهنمونی نموده درانجا آورده در معرض هلاکت افگنده اند اینقدر
خفت و اذیت که لشکر هند رسیده کافی است بقای نام و ناموس دکهنیان دیگر
جد درین ضرور نیست باید که بمجرد وصول اخلاص نامجات سر راه شهزاده و لشکرش
بگذارید و برین مخلص منت و احسان تمام دارید و نیکنامی این منت گذاری شما
تا دیر بر جا خواهد ماند امرای عادلشاهی و نظام شاهی با هم گفتند که درین وقت اینچنین
دشمن به همچو حالت عاجز درمانده بدست آمده باشد که ما را حاجت بقتل و ضرب نمانده
و او از خود در عرصه پنج شش روز در معرض هلاکت خواهد افتاد و یکنفس را از انجمله
روی نجات دید مفت از دست رها کردن و راه برو وی کشادن نزد عاقلان
خود را منسوب به احمقی و نادانی نمودن و بیشتر دست ندامت بدندان تحسر و تاسف
گزیدن است و عقل اصلا تجویز این معنی نمیکند اما چون پاس خاطر خانخانان اینها را
عزیزتر بود و او مکرر درین باب بتضرعات و تاکیدات نبشته بود چار و ناچار
از سود و بهبود خود درگذشته راه بر شهزاده پرویز و لشکرش گذاشتند او چون
مرغی که از قفس رها کنند بیتابانه راه برهانپور در گرفت افواج دکن نیز دست از
تعاقب نه برداشته منزل بمنزل از پس و پیش گرفته و گیر میمودند و از یکین و بسیار
برد و غارت کنان تا سرحد برهانپور رسانیدند چون لشکر شاهزاده به برهانپور
رسید روی ارزانی دید صورت نجات مشاهده افتاد انسان و حیوان که آشفته شده بودند
گویا جان از جسم رفته باز آمد و همگنان بمضمون این مصرع ع رسیده بود بلایی
ولی بخیر گذشت ٭ گویا شده بشکرانه جان بخش جهان آفرین پرداختند اما چون
نزدیک همه امرای دهلی متیقن بود آنکه این همه سختی و صعوبت و شکست و خفت که در این
سفر بشاهزاده و لشکرش رسید هم از فتنه و فساد خانخانان رسید دفترهای شکایت او

اقامت داشت شهزاده بهتر است که زنهار قصد پیشتر نکنند که درین موسم تابستان
درین ملک همه جا تنگی و گرانی خواهد بود و ارزانی هیچ جا نخواهد یافت صلاح وقت
همین است که به برهانپور خود را رسانند که در اینجا فی الجمله ارزانی است [illegible]
که لشکر آسوده شود و بمقتضای آن وقت نموده آید سلطان پرویز راجه بر

صلاح خانخانان عمل نموده پیشتر آمدن و شکست یافتن باز بشفاعت خانخانان از ورطه هلاکت نجات یافتن و قلعه احمدنگر باز بدست نظام شاهیان آمدن

امرای دهلی این صواب دید خانخانان
را بگوش قبول نیاوردند و صلاح خانخانان را آلوده غرض پنداشته حمل بر جانبداری
دکهنیان نمودند و گفتند که همه تحقیق و هلاکی که بسبب لای آن گشتیم از شرارت خانخانان
است قصد احمدنگر نموده قدم پیشتر گذاشتند لشکر دکن نیز مخالفت و [illegible] کنان
در پی ایشان افتاده و مرهتها بطور خویش اسپ و [illegible] کاهی و بسیار گشته بردی
مینمودند با چنین حال تا عادل آباد رسانیده آخر در جای فرود ایشان اتفاق کرد
و سنگستان و لاخستان و کوهستان بود راه گذار و منفذ فراخ بیشتر نداشت و دکهنیان
ایشان را در چنان جا در میان گرفته قتل نمودند و بچیره دستی ایشانرا عاجز کردند
و بسیاری مغل دران حبس گاه بقتل رسیدند و مار از نهاد شان بر آمد شهزاده و
امرای مغل دران مهلکه خود را در معرض تلف و هلاک دیده بخانخانان رجوع آوردند
و به تضرع نامه نبشتند که از ناعمل کردن بصلاح شما مارا چنین روز پیش آمد که در
هلاکت تمامی لشکر هیچ مرتبه باقی نمانده انچه کردیم خطا کردیم اکنون بی عون و تدبیر
شما نجات ازین بلیه ممکن نیست بهر طوریکه صورت بندد اخلاص گردانید تا خود
را به برهانپور رسانیم خانخانان باستعجال کمال نامهای اخلاص آمود بامرای
دکن بهر یک جداگانه فرستاد که درین لشکر پسر سلیم پادشاه چهار دانگ هندوستان

در انجمن نشسته باشند ناموافقت باهم چه مناسبت دارد شما هر دو بر سر یک طباق
نشسته اید عناد و نفاق دور کرده طعام باید خورد و اگر نزاع و تخالف مابین دو نماید
محتمل که دیگری از میان طباق را بر باید آنگاه جز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد بود
و چون ملک بدست غیر افتد و نام نظام شاهی از جریدهٔ روزگار شسته گردد حرف
تباهی بر شما هر دو شاه و وزیر تا دیر دراز خواهد ماند کار خردمند نیست که بسبب [illegible]
آزردگی در امور جزئیه در کلیات خلل واقع نمودن که نتیجه آن جز حسرت و ندامت
و تشنیع خلائق امر دیگر نباشد مقصود ازین ابرام آنکه بهر طور ملایمت و موافقت باهم
نمایند و منافرت و مخالفت از میان بردارند و مدار کار و بار بر اتحاد و یکجهتی بازگذارند
از تشنیع و توبیخ عادلشاه و نصیحتهای مشفقانه او موجبات نفاق و عناد از میان عنبر
و نظام شاه مرتفع شد و صورت اتفاق و یکدلی پدید آمد جهانگیر به تدارک
شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستادن بعد از بدلی عبد الله
خان حاکم گجرات را نیز با لشکر فرستادن و شکست یافتن عبد الله خان
از ملک عنبر بعد از شکست شاهزاده سلطان پرویز بادشاه جهانگیر در مقام تدارک
آمده خان اعظم را با جمعیت فراوان بر دکن نامزد کرده در سنه هزار و بست عبد الله
خان را که متعین گجرات بود احکام اسدار فرمود که با جمعیت گران و اسباب سامان
بر ملک نظام شاه در رفته در تسخیر آن جد تمام بظهور آرد و حسب الحکم بر قلعه دولت آباد
آمده قصد محاصره نمود و ملک عنبر مرتضی نظام شاه را در قلعه گذاشته خود با لشکر بیرون
مانده در کهرکی که در صعوبت سنگستانی که بفاصله پنج کروه از دولت آباد معسکر ساخت میان
عبد الله خان و ملک عنبر جنگهای عظیم بوقوع آمد آخر الامر عنبر بر لشکر مغل غالب آمد و
بفتح و نصرت اختصاص یافت و عبد الله خان هزیمت فاحش یافته راه گجرات
پیش گرفت ملک عنبر چون در مقام کهرکی فتح و ظفر یافته بود آنرا بشگون نیک فرض گرفته

بدهلی روانه کردند بار دیگر دربار پادشاه جهانگیر را بروی غضبناک و عتاب آگین گردانید
چون لشکر عادلشاهی و نظام شاهی از سرحد برهانپور بازگشت مرهتهای احمدنگری بوقت
مراجعت هم از راه قلعه احمدنگر رسیده محاصره نمودند و دران باب تشدید کردند تا آنکه
مردم اندرونی عاجز و بتنگ آمدند قلعه دار آنجا که بامید امداد و اعانت شهزاده همت
را کار فرموده تا حال در امر ضبط قلعه جهد و سعی مینمود حالا که شهزاده شکست یافته مایوس
شده همت باخت قلعه گذاشته براه برهانپور گرفت قلعه باز در قبضه دکهنیان آمد

صورت ناسازی میان نظام شاه و عنبر رو نمودن و باصلاح عادلشاه تصفیه طرفین حاصل گشتن

در شهور سنه هزار و نود مرتضی نظام شاه از جنیر بدولتاباد آمده اقامت ورزید
آنرا تختگاه ساخت قضا را اندران ایام بسبب امور چند میان مرتضی نظام شاه
و ملک عنبر صورت ناسازی و بی اتفاقی نمودار شد و روز بروز آتش فساد افروخته میشد
ابراهیم عادلشاه که یار غمخوار بود و دوام بقای ممالکت نظام شاهی منظور و مقصود
داشت و در هر وقت که فساد دران خانه او نمودی باصلاح آن دفع کردی و هرگاه شعله
آتش ناسازی و مخالفت در اهدا اشتعال بر آوردی بآب اصلاح نایرة البین فرو نشاندی
چنانکه در ایام سوالف در سنه هزار و شانزده وقتیکه مرتضی در جنیر بود و نیز مخالفت
سخت بهم رسیده بود چنانکه عنبر خواست که مرتضی را معزول کرده دیگری را بر تخت جنیر بنشاند
دران وقت عادلشاه چنان سعی بظهور آورد که کدورتهای مابین مرتفع گشته صفای
قلوب انقدر حاصل گردید که هر یک را اعتماد و وثوق کلی بران دیگر حاصل
گردید الحال نیز چون عادلشاه خبر یافت که صفا بکدورت و موافقت بمخالفت
مبدل گشت هم بمرتضی نظام شاه و هم بملک عنبر مواعظ نامها به تمهیدات شیرین و
تاکیدات و ترغیبات خاطر نشین فرستادند خلاصه آن اینکه دشمن قابو جو در بغل

فرستاد امیر برید که خصم طبقهٔ بریدیه است بمدافعه و مقابله قیام نمود و بذل مجهود در دفع
خصم نامقدور بجا آورد لیکن بر طبق آیهٔ کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء چون تقدیر ازلی بر زوال مملکت بریدیان جاری شده بود امیر برید با پسران
اسیر پنجهٔ عادلشاهیان گردید تا او را با پسرانش بدار السلطنت بیجاپور آوردند از آن
تاریخ قلعهٔ بیدر با ملک توابع خود در تصرف عادلشاه درآمد و در همین سال ملک عنبر
به قوت و استعدادی که درین مدت بهم رسانیده بود آن همه ملک نظام شاهی را که در
صلح بمغل داده بود انتزاع نموده در قبض خویش آورد چون این خبر بجهانگیر بادشاه رسید
در قلق و اضطراب آمده باز شاهجهان را بر دکن روانه فرمود و سلطان خسرو پسر کلان
جهانگیر بسبب عتاب و اعراضی پدر از چندی مدت در نظر بندی مانده بود درین کرت همراه
شاهجهان بدکن آمده بود بقضای ربانی در سنه هزار و سی هم در برهانپور وفات یافت
در سنه هزار و سی و یک ابراهیم عادلشاه که تنبیه سرکشان و متمردان بر نواح ادونی
متعین شده بود قلعه کرنول فتح نمود ابراهیم بت شکن تاریخ این فتح یافته اند بنیاد نمودن ملک
عنبر ناسازی و مخالفت را با عادلشاه و تاختن آوردن بر بیجاپور
و نورس بر اخبار دانا و سوانح عالم کون و فساد پوشیده نیست که انتساق احوال این دو رنگ
چارسوی و بنای سراپا روز بر یک منوال نیست و عهد و پیمان معامله داران این بازار
سراسر فریب را منهاج و با وفا و ایفا ثبات و قراری هم ازین مقوله است قصهٔ
ملک عنبر حبشی که دران ایام که زور و سر پنجگیش توان بهم داشت و شوکت و حشمت را
استقلال کلی نیافته از ابراهیم عادلشاه آن قدر ارادت و رسوخ و اخلاص و
سلوک مرعی میداشت که با نظام شاه که مخدوم اوست بجا نمی آورد و در هر حادثه و
واقعه که برو وارد میشد استظهار و استمداد از عادلشاه نموده کار پیش می برد و در هر آفت
و بلیه پناه گاه خویش هموار میدانست چون درین سنوات سپهر دون نواز [illegible]

ان فتح نگر نام بخشید و کهرک در عرصهٔ دکن سنگلاخ را میگویند چون آن موضع هم سنگستان بود باین اسم مشتهر گشته و همان موضع را سلطان اورنگ زیب عالمگیر در عهد همایون خویش بنای شهر آراسته نهاده بنام خجسته بنیاد اورنگاباد موسوم ساخت

پس از مدتی جهانگیر بادشاه سلطان خرم را بر دکن روانه نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاه را ❀ ❀ ❀

چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه مدتی دراز در دکن اقامت کرده سعیها بجا آورده از عهدهٔ نسق ضبط دکن بیرون نیامد و ملک نظام شاهی تسخیر نه نمود جهانگیر بادشاه پرویز را بحضور طلب فرموده در سنه هزار و بست و چهار شهزاده صغیر سلطان خرم را که ثانی الحال بلقب شاه جهان ملقب میشود با مستعداد کثیر و اسباب و مواد فراوان و لشکر عظیمه بجهت تسخیر ملک نظام شاه بر دکن روانه نمود و ملک عنبر بمقاومت و منازعت قیام نمود و مدافعه بشرط بجا آورد لکن آخر بمقتضای وقت بنا بر مصلحت تمام ملک نظام شاهی سوای قلعه دولتاباد در صلح متصل داد همین یک دولتاباد در قبضهٔ عنبر ماند شاهزاده خرم باین فتح عظیمه بغیر تفرقه مسرور و دلشاد غیر محصور خرم و شادان چون بحضور رفت جهانگیر بادشاه نهایت سرورمند و فرخناک گشته شهزاده خرم را با لطاف فراوان و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز فرموده در مجرای همین فتح دکن او را خطاب شاه جهانی ارزانی داشت و باضافه منصب بهره مند گردانید و الماس که شاه عباس بادشاه خراسان به جهانگیر هدیه فرستاده بود و بهایش تا لکهه روپیه رسیده نیز انعام فرمود

فرستادن عادلشاه لشکر را بر بیدر و در تسخیر آوردن بیدر را و انتزاع نمودن ملک عنبر را از دست متغل کرنول در قبضه عادل شاه

در سال هزار و بست و نهم ابراهیم عادلشاه امرا را با لشکر بجهت تنبیه برید بر بیدر فرستاد و

گلزار ابراهیم دیباچه نورس ظاهر و هویدا است و چندین شعرای بلند خیال تازه گو دیگر اند که تفصیل آنرا مقام برنمی تابد در پای تخت آن جوهرشناس هنرسنج آمده بودند و همچنین چندین خوش نویسان سحرنگار شیرین قلم و دیگر استادان هر فن و کاملان هر هنر دران عهد جمع آمده صیت کمال هر هنر سر از مشرق تا غرب رسانیده بودند محمد قاسم استرابادی که تصنیفش تاریخ فرشته که مشهور بین الانام است و میر رفیع الدین شیرازی که جامع تذکرت الملوک است هم از ذله چینان خوانچه انعام و احسان وی‌اند وآن بادشاه کامگار با وجود جامعیت خصال حمیده و اوصاف مرضیه که فرقه سلاطین وملوک را ازان نماید است مثل عدل و سخاوت و شجاعت و اصابت رای و رحم دلی و رعیت پروری جامع فنون عزیزه و فضائل شریفه چند دیگر نیز بود از فراولت علم و مجارست فنون ادبیه و خطاطی و نقاشی و مصوری مهارت تمام در موسیقی و غیر آن اگرچه دران زمان خوشنویسان اقالیم جمع آمده بودند لکن بافتنها بادشاه قلمها بود ثلث و نسخ و نستعلیق وغیره را بآن درجه حسن و متانت رسانیده بود که بر خطوط خوش قلمان عصر قلم نسخ کشیده همچنین در فن موسیقی و نغمه پردازی بآن درجه رسیده بود که مهره آن فن و کاملان آن علم هزارها از اطراف اقالیم بپای تخت آمده بودند همه از وی دران فن تلمذ و تعلیم گرفته از نسبت شاگردیش افتخار خود میدانستند ❊

بیان شهرت یافتن انحراف عادل شاه از دین قویم ❊❊

و از ثقه معتبر مسموع است که ابراهیم عادل شاه از علم بهره وافی میداشت و در دین و طریقه اسلام قدمش راسخ و بر اعتقاد موحدان اهل سنت و جماعت ثابت بود لکن چون به موسیقی شوق تمام بهم رسانیده و شیفته خوشنوائی و نغمه پردازی بود در همصحبتی هندیان و مقالقت مطربان اهل هند که قرارداد ایشان آنست که توسل و تقلید سارستی که نام یکی از معبودان موهوم آنها است موجب افزایش خوش صوتی و افزونی

ومساعدت برخاست واز فلک سفله پرور تائید متواتر ومتوالی گشت در سنه هزا
وسی وسه با ابراهیم عادلشاه شیوه ناسازی پیش گرفت وبنای مخالفت ومنازعت
بنیاد نهاد تا آنکه در جنگ بهتوری که در دیگر تواریخ تشریحش مبین است بمقابله سخت
پیش آمده تباهی تمام به وقوع رسانید که در تاریخ آن واقعه یافته اند باز در سنه
هزار وسی وچهار با جمعیت پنجاه شصت هزار سوار واسباب وسامانی بیشمار بر نورسپور
تاخت آورده خرابی کمال بظهور رسانید ومحاصرهٔ بیجاپور پرداخت ودرهمین سانحه
ملا محمد لاری که به ملا بابا شهرت دارد بقتل رسید اکثر ملک وقلاع عادلشاهی ونیز
اکثر ملک مغل در تصرف عنبر رفت ودر سنه هزار وسی وپنج کاس ممات از دست
ملک الموت چشید

ذکر شمهٔ اوصاف حمیدهٔ ابراهیم عادلشاه

ابراهیم عادل شاه بادشاهی بود موصوف بجمال صورت وبه آراستگی سیرت جامع نیکوئیها
مستجمع خوبیها عادل دادگر بلندهمت رعیت پرور قدردان علماء وفضلاء رتبه شناس
مشایخ وفقرا سنی مشرب صافی اعتقاد اکثر اولیای کبار وعلمای بلاغت آثار و
شیوخ کاملین وصلحای معتبرین وشعرای نامدار وبلغای فصاحت دثار وسپاه نامور
بل جمهور اهل هنر در عهد میمنت مهدش از اطراف واکناف رو بدرگاه عالم پناه
آورده در دار السلطنت بیجاپور رحل اقامت افگنده مقر ومسکن ساختند واکابر
اولیا که روضات ومزارات شان مشهور ومعروف است سوای هفت هشت
تن از قدما همه در عهد همایون او بلدهٔ بیجاپور را بشرف قدوم وحضور خویش معدن
برکات ومخزن فیوضات ساخته اند از جمله سخنوران نامدار آن زمان ملا ظهوری
قاینی است که شعر نشانش در دقت ولطافت وفصاحت وبلاغت مشهور تمامی
بلاد هندوستان بلکه ممالک ایران وتوران است آنچه در مدح طرازی وثنا گستری ایش
اشهب لسان را در میدان فصاحت جولان داده است از خوان خلیل وگلزار

خطره بدل راه نده ان‌شاء‌الله المستعان خوش آوازی و نغمه سرائی تو بحال خواهد ماند بل افزایش خواهد یافت بادشاه فی الفور دل را ازان خطره پاک نمود استقامت بخشید و توبه نصوح نمود الحق بکرم و لطف خداوند متعال ازان پس خوش آوازیش نسبت بسابق مضاعف گردید مصداق همین معنی ست که بر روضهٔ ابراهیم عادلشاه این آیه کریمه ثبت یافته ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً گویا از جانب بادشاه جواب است مر آنان را که در بارهٔ او اعتقاد چنین و چنان کرده بودند و میگویند که مقصود از اشارهٔ جناب رسالت مآب بحضرت شاه برفتن دکن همین بود که بادشاه مسلمانان را که در راه دین خیلی لغزش رو نموده بود بهر طرف گردد و در راه قویم و صراط مستقیم پیش گیرد اگرچه در تشریف آوری آنحضرت باین نواح فوائد بسیار و نتائج بی‌شمار بظهور آمدند و بسا طالبان حق از فیض ارشاد ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل فائز گشتند و یکی از فیض یافتگان آنجناب حضرت اسوة العلماء زبدة الاولیا مولانا حبیب الله صبغة اللهی اند قدس سرهما

ذکر مراجعت حضرت شاه صبغة الله بمدینه منوره

در ملفوظ حضرت مولانا حبیب الله مرقوم است که حضرت شاه صبغة الله در سنه الف هجری از مدینه منوره تشریف آورده بادشاه آن عهد ابراهیم عادل شاه بود بکمال ارادتمندی و رسوخ ملاقات آنحضرت دریافته قدوم آن حضرت را برکات این ملک و باعث ترقی و دوام دولت خویش میدانست و آرزوی آن داشت که آنحضرت مدام اقامت اینجا اختیار فرموده اراده مراجعت نفرمایند تا برکات بر وجه دوام خواهد ماند همین سبب بود که بدروازه بانان خفیه تاکید فرستاد که اگر حضرت معز الله قصد بیرون رفتن کنند مزاحم شوند و بیرون رفتن ندهند این خبر بگوش حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند که اگر ما برویم دربانان مانع شوند و نیز حضرت مولانا فرمودند که حضرت شاه در ابتدای ورود چند روز برای نماز جمعه بمسجد جامع تشریف برده در صف اول جانب راست که بالای دست

لطافت نواسازی ست چون بادشاه شیفته و فریفتهٔ آن معنی بود خیلی میل خاطر بآن جانب بهم رسانیده تا آنکه در افواه عوام افتاد که ابراهیم هیچ اکبر انحراف از راه مستقیم دین اسلام نمود حال آنکه او موحد پاک اعتقاد و مبرا ازان طرق خلل و فساد بود لکن بنابر استیلای شوق خوش آوازی گاهی میل خاطر باللهو نموده بود ❊

ذکر تشریف آوردن حضرت شاه صبغة الله قدس سره از مدینه منوره به بیجاپور

اما چون عنایت ازلی و توفیق لم یزلی درباره او در ازل بکار رفته بود لطف لطیف مطلق نگذاشت که این خار در راه اخلاص او ماند پای دینداریش را خراش رساند از جناب هادی الاولین والاخرین سید المرسلین شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم حضرت مرشد الطالبین خاتم المحققین شاه صبغة الله الحسینی البهروی ونجی که شاگرد و مرید خلیفه حضرت مرشد الانام شیخ الاسلام شاه وجیه الدین علوی الحسینی الاحمدابادی اند و از مدتی ملازم حرم حریم عرش تعظیم نبوی بوجه در مدینه منوره بارشاد افادهٔ الطالبان حق مشغول بودند اشاره رفت که بشتاب بطرف دکن روان شوید حضرت شاه ذی جاه به مجرد حکم نبوی از مدینه مطهره رخت اقامت برچیده عازم دکن شدند در سال هزار هجری وارد بلدهٔ بیجاپور گشتند بعد از چندی معلوم حضرت ایشان گشت که بادشاه شهر لب شیفتگی خوش آوازی میلی باعتقاد هنود ضلالت پیشه بهم رسانیده امر معروف دامنگیر حال حضرت ایشان شد به بادشاه فرمودند که طریق توبه و انابت پیش گیر و از اعتقاد باطل دل را پاک کن مومن موحد باش بادشاه عرض نمود که مقصودم غیر ازین که خوش آوازی من بحال ماند تغیر دران راه نیابد و گرنه معاذ الله که اعتقاد دلی و تصدیق قلبی جز اعتقاد مومنان موحد دیگر خواهد بود حاشا و کلا حضرت شاه فرمودند چیزا اندیشه مدار ترک این کار کن دیگر ازین نوع خطر

زیارت آثار قدسی انوار که حضرت شاه صبغة الله نائب رسول الله نموده

حضرت شاه از انجا برآمده به قصد زیارت در محل آثار تشریف آوردند خدمهٔ محل
مبارک بموجب حکم بادشاه صندوق مبارک کشاده نی نقره که مسدود و مجوف درو
چند تار موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده برآورده پیش
حضرت شاه در طبق نهادند حضرت شاه بخادمان آثار فرمودند که نی را بکشایند
تا دیده زیارت کنیم عرض نمودند که نی مسدود را کشادن معهود نیست درین معنی
قصور با بندگان اصلا تصور نباید فرمود آن زمان حضرت شاه نی مبارک را بدست
شریف گرفته ساعتی صلواة بر خواجهٔ کائنات فرستادند شمعها بروشن بودند قریب پنجاه
کس گرداگرد حاضر بودند حضرت مولانا حبیب الله میفرمایند که من نیز دران مجمع حاضر
بودم حضرت شاه دران وقت مرا نزدیک طلبیده فرمودند که بر آثار شریف خوب
نظر کنید ناگاه دیدم که نی مبارک را سوراخها پیدا شدند تارهای موی مطهر مقدس
که نه بسیار گنده نه بسیار باریک نه بسیار سیاه نه بسیار سفید مقدار انگشت دراز بود
از سوراخها بخود از نی برآمده استادند بنحویکه نی بافند درخت عود بنی مینمود و سوراخها
نیز در نظر می آمد بعد از ساعتی آن تارهای موی مطهر اندک اندک بجای خود درون
نی نزول کردند بعد ازان دیدم که سوراخها ناپدید شدند کیفیت زیارت باین مشاهده
افتاد **ذکر معروف شدن بادشاه بجگت گرو** آنچه بادشاه در
افواه خلق به جگت گرو مشهور است وجهش اینکه این لفظ بر وضع دکن واقع شد چون
خلائق بر صورت و سیرت آن خجسته خصال پسندیده شیم بجان و دل رضامند و خوشنود
بودند این لقب را با نامش قرین ساخته اند زیرا که مرادف شاهجهان است چه جگت
به لغت دکن عالم و جهان است و گرو استاد و پیشوا پس معنیش استاد عالمیان

انحضرت هیچکس نباشد نماز میگزارند چون آن حضرت را وقت رفتن و آمدن نامنظور تا
دوکانهای خمر بنظر سیر رسید ترک نماز جمعه کرده فرمودند که نماز جمعه درین شهر فرض نیست
روزی انحضرت در مجلس فرمودند حاکم ملک اگر امر معروف و نهی منکر را عمل نموده سه چیز
بجا آرد الله تعالی در عوض آن سه سلطنت عطا خواهد کرد و باید آزمود اول آنکه خمر تمامی
ملک منع کند در عوض آن سلطنت ملک گجرات میدهانم نمیگویم که جنگ و قتال کرده
بگیر بلکه فقیر همراه رکاب او بوده بر تخت بنشانم اگر نشود بجای دوکانی ده دوکان خمر
زیاده کند کذلک تمام زنان فاحشه و کلاونت را حکم عقد و نکاح فرماید و مردم رفضیه را
هیچ جا حاکم نسازد و در عوض این دو امر نیز دو سلطنت ملک دیگر میدهانم این همه باید
هیچ مشکلی نیست بعضی از حضار عرض نمودند که تصرف باید نمود که تا این امور صورت پذیر گردد
آن حضرت فرمودند مرا با تصرف چه کار اگر او طالب دنیا است ملک خواهش میدارد
امر معروف نهی منکر بجا آرد اتفاقاً این قصه بسمع بادشاه رسید با نواب کار ملک که وزیر
معتمد علیه او رافضی بود درین امر مشاورت نمود او گفت آنچه ایشان میفرمایند حق است
و راست است هرگز خطا نخواهد شد اما رونق بادشاهی و زینت انتظام ملک نخواهد ماند
دیگر آنکه رنجش خاطر شریف ایشان نیز موجب خلل دولت و سلطنت است صلاح همانست
کند بیر روانگی و رخصت باید نمود آخر الامر بادشاه بشامت رافضی بدخواه بی اقبال
شده روزی وقت عصر در مجلس خود گفت که اگر حضرت شاه بمدینه منوره روانه میشوند
رخصت میکنم عبد القادر چاشنی گیر مرید صادق انحضرت دران مجلس حاضر بود فی الحال
بخدمت آمده ظاهر نمود و آن حضرت به مجرد استماع آن خبر همان وقت بعد از نماز مغرب
بهمان بجهت وداع نزد بادشاه رفته مرخص شدند بادشاه چهار هزار هون خرچ
راه بخدمت گذرانیده رخصت نمود و عرض کرد که زیارت آثار قدسی انوار معجزه شعار
حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم نموده تشریف فرما شوند **ذکر کیفیت زیارت**

ملکه جهان نوجوان بوده و سلطان سلیمان والده اش کمال خاتون نام داشت - و
سلطان محمد از تاج سلطان بوجود آمده و یکی خرد از همه که مادرش سند رنجل نام داشت
هر چهار رشید و قابل بودند اخلاص خان حبشی که بهیرتخان اشتهار داشت و از قدیم
الخدمات [illegible] و معتمد و معتبر و صاحب سپاه بود و از دیری منصب وزارت بوی تعلق داشت
و در [illegible] دوستی سابقه راسخ بود که در هر امر جز رضای خداوند چیزی دیگر منظور نمیداشت
و دیانت الملک شیرازی خویش شهنواز خان سابق بخطاب شهنواز خانی سرفراز شده بود
و منصب کار ملکی و دولت و دستگاه عظیم یافته و نواب ابن الملک آقا رضا شیرازی که بادشاه
او را نواب خان بابائی میخواند و مهمات مالی و ملکی و سرخیلی تعلق بدو داشت و دیگر جمیع ارکان
و اعیان [illegible] که بودند جانب داری درویش بادشاه میداشتند بادشاه بنا بر قصه
[illegible] او را از نظر انداخته بود چون در مرض موت از حیات مایوس شد میرزا محمد امین لاری
که داماد ملا بابا و [illegible] مقرب بادشاه بود و در هنگامیکه میان ملک عنبر و ملا بابا صحبت بدرستی
انجامید بادشاه از میرزا محمد امین پرسیده بود که با بالیان این مخلص تا چه طوری نماید عرض نموده که
[illegible] بوی نیکوتر می آید بعد از کشته شدن ملا بابا بادشاه بنا بر دوربینی و اصابت
رای او را [illegible] اسرار کرده بود در خلوت طلبیده فرمود که احوال خوان هر چه میفرمایم بتقدیر
[illegible] که [illegible] فرمود که من کاری تواند کرد و ندارد [illegible]
[illegible] اگر بادشاهی بر تو مسلم شود و در سلطنت نه من همچو نیا
[illegible] بادشاه [illegible] خواهد شد من از درویش راضی نیستم بار اشعار
[illegible] که [illegible] فرزندان [illegible] من [illegible] دیهیم و سریر و سزاوار چتر و افسر
[illegible] باید که [illegible] و [illegible] میان جان بسته بعد از من او را بتخت
بادشاهی [illegible] از لوازم دولت خواهی [illegible] و [illegible] فروگذاشت نکنی تا جان در تن داری
[illegible] امرا و [illegible] داری [illegible] میرزا محمد امین امر بادشاه را بجان و دل

و پیشوای جهان شد لکن این لفظ را کثرت استعمال مردم در تعبیر آن پادشاه گویا علم خاص
آن پادشاه شد که بی ضمیمه جگت گرد ابراهیم ثانی ممیز می شود **ذکر وفات پادشاه**
ابراهیم پادشاه را در سال هزار و سی و هفت در حوالی مقعد قروحی که بهندی بهگندر می گویند
پدید آمد هر چند اطباء در معالجه آن بیشتر سعیها بجا آوردند اثر کمتر یافتند چون حکم حکیم لم یزلی
رسیده بود حکمت حکما و تداوی اطبا سودمند نیفتاد روز بروز اشتداد مرض رو بازدیاد
نهاد **نظم** هر آنکس را که عمر آید بپایان خورد از نوش دارو نیش بر جان شود
هر دم فزون دردش ز پرهیز تباشیر آتش تب را کند تیز دماغش از گلاب آتش
فروزد اگر صندل به تن مالد بسود چو خواهد جان وداع تن نماید ز حکمت
هیچ کاری بر نیاید — فرنالوب نام فرنگی طبیب حاذق بود و بقراط زمان گفته میشد
و از مقربان درگاه بود در معالجه پادشاه در آمد چون چار پنج روز از تداوی او
بگذشت مرض نسبت به اول صد چند زیاده شد پادشاه فرنالوب را فرمود چه دوا
کردی که مرض باین زیادتی انجامید عرض نمود که هیچ مرض را تداوی نکرده بودم
بی تجربه در تداوی در آمدم خطا کردم پادشاه که به اخلاق ابراهیمی بود از صفة
الشفقت علی خلق الله بهره وافی داشته فرمود ای فرنالوب کار مرا تمام کردی
پس از من ترا کسی زنده نخواهد گذاشت زود راه گیر و هنوز که جان به تن داشته ام
تا پای داری بگریز و آبرو بسلامت ببر فرنگی چون سزا رسیدنی بود بر امر پادشاه
عمل نکرد در شهر ماند بعد از وفات پادشاه خواصخان بینی و لب زیرینش بریده
سیاست نمود فرنالوب بخانه آمده لب و بینی غلام بریده بر خود چسپانید و بهتر شد
و تا مدتی در شهر بیجاپور به حکمت و معالجت گذرانید حکیم بی بدل بود

وصیت نمودن عادلشاه به ولی عهدی سلطان محمد

ابراهیم عادلشاه را چهار شهزاده والاتبار بودند اول درویش پادشاه فرزند ملکه جهان

سلطنت چهل و نه سال تاریخات عماراتیکه در عهد او بنا یافته محل هفت کهن در سنه نهصد
و نود و یک بنا یافته و دلگشا محل نیز در همین سال بنا پذیرفته و برج حیدری که در افواه
عوام اُپری برج مشهور است در سنه نهصد و نود زینت احکام پذیرفته و بنای مسجد ملکه جهان
در سنه نهصد و نود و شش صورت یافت و آنند محل در سنه نهصد و نود و هشت بنا پذیرفت
و ابتدای شهر نورس در سنه هزار و هشت بود در مدت پنج شش ماه بکمال آبادی رسید و
محل نورس در سنه یکهزار و نه سال تعمیر گشت و جنگ بهتورٹی که از اعاظم وقایع است
در هزار و سی و چهار واقع گردید و نورسپور هم درین سال چشم زخم رسیده بود رو بویرانی
آورد تعداد لشکر سواران پنجاه و دو هزار احشام مضاعف آن فیلان نهصد و پنجاه و پنج
و مطربان و مغنیان و سازندگان و خوانندگان که استادان تازه روزگار بودند یکهزار
و چهار صد و چهل و پنج بودند و با مجموع تن رسند و شاگردان ایشان از سه هزار تا چهار
هزار بودند که همه آنها را شاگردان می نامند

بستان ششم در ذکر سلطان محمد عادل شاه انار الله برهانه

چون ابراهیم عادلشاه رخت هستی از سراچه فانی بعالم جاودانی کشید میرزا محمد امین
و دولت خان وفات بادشاه را مخفی داشته دروازها بستند و دریچها برای تردد
قرار دادند اخلاص خان و دیانت الملک و آقا رضا و همچنان متصدی مهام سلطنت
را طلبیده با یک یک نفر در دیوانخانه آوردند و از زبان بادشاه بوساطت خواجه سرایان
باخلاص خان پیغام فرستادند که بادشاه میفرمایند که بعد از من سلطان محمد را بر تخت
سلطنت بنشانند که زیبنده تخت و افسر اوست دیانت الملک سر برآورده گفت محال
است که با وجود کلان خورد را پیش کنند مثل سائر اهل دکن است که سر را گذاشته سهره بزانو
می بندند دولت خان که در جلادت و تندمزاجی مجبول بود بر دیانت الملک برآشفته گفت
شما را نمی پرسیم بجای خود باشید دیانت الملک خاموش نشست پس دولت خان از اخلاص خان

قبول نموده بآداب شکر این مواهب عظمی قیام نمود و قلادهٔ تعهد این امر بر گردن جان
انداخته سرگرم کار شد بعرض رسانید که نفری لائق زیر دست من بدهند بادشاه فرمود
هر کرا به پسندی خواهیم داد عرض نمود که دولت خان در ضبط و ربط امور مهارتی تمام دارد
شایستهٔ این کار هست بادشاه فرمود الحق او چنان است اما سخن من بیاد دار که او بیوفاست
با تو وفا نخواهد کرد این سخن من بیشتر ترا خواهد آمد **ذکر فراست بادشاه در باب**
دولت خان سبب فرمودن بادشاه این سخن را اینست که دولتیار و بهار
باد و غلام چاند خان مغنی که یکی از شاگردان بادشاه بود و معدود از جماعت حضوریان
و دولتیار چون از قوم مرهته تنها کر خدمتگار سطرار بود بادشاه او را بنظر لطف میدید چاند خان
هر دو را پیشکش بادشاه شود روزی بطریق امتحان دولتیار را حکم کرد که بر روی چاند خان
تف کن دولتیار بی تامل و بی ملاحظه بر روی او تفید بادشاه این ادا را از وی پسندیده
و حمل بر بیوفای او نمود وقتیکه بادشاه از شهر نورسپور بدار السلطنت بیجاپور نزول فرمود
و آن بتاریخ نهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و چهار وقوع یافت دولتیار بخطاب دولتخان
سرفراز کرده حوالداری بیجاپور تفویض نمود بعد از چندگاه روزی بادشاه بسیر و شکار
رفت بوقت شب مراجعت فرمود چون فوج بینی بدروازه رسید دولتخان در کشادن
دروازه عذر آورد که تا علم دولت بادشاه بنظر خود نه بینم دروازه نکشایم چون بادشاه
نزدیک رسید دولتخان بنظر دیده دروازه بکشاد بادشاه را این ادا از وی ناخوش
آمد از حوالداری معزول کرده حبس نموده بود بعد ازین هنگام که میرزا محمد امین برای او
عرض نمود از حبس بر آورده بحضور طلبید و بدست میرزا محمد امین داد و فرمود میرزا را بجای
من دانسته از فرموده او انحراف نورزی و باز او را بحوالداری قایم گردانید بعد از آن
بچند روز تاریخ یازدهم محرم سنه یکهزار و سی و هفت جهان فانی را پدرود نمود در نورس پور
در مقبرهٔ که خود برای کریمهٔ خویش زهره سلطان بنا فرموده بود بیاسود مدت سلطنت

بحوالی خصم رسید تقابل طرفین و تلاقی فئتین دست داد و آتش حرب اشتعال آمد تا یکروز جنگ صعب روی نمود و از صبح تا شام امتداد کشید انجام کار نسایم فتح و نصرت بر اعلام پادشاه غازی وزید نظام شاهیان از عرصهٔ مصاف رو برتافتند عادلشاهیان مظفر و منصور گشتند در خیمهای خود آرام گرفتند بعد از چندی نظام شاهیان تغافل انداخته جمعیت خویش فراهم آورده باز بر لشکر عادلشاه تاختند تا خبردار شدن ایشان سعادت خان و اعتبار خان را گرفته بردند نظام شاه از ایذا و اهانت ایشان دست باز کشیده بحضور طلبید و اسپ و خلعت داده رخصت نمود لشکر عادلشاهی از انجا برخاسته بر لب کشنا فرود آمده آسایش گزیدند ٭

آمدن لشکر نظام شاه دوم بار بر بیجاپور و باز شکست یافته برگردیدن

پس از مدتی باز نظام شاه بتحریک و اغوای حمید خان که از عمدهٔ ارکان او بود با لشکر آراسته متوجه ولایت عادلشاه گردید و جرأت تمام بکار فرموده از سرحد گذشته قدم پیشتر گذاشت تا بحوالی شهر رسیده شروع در چیره دستی نمود در اطراف و جوانب تاختن و تاراج کردن آغاز کرد عادلشاه نواب خان بابا و اخلاص خان و امرای دیگر با خاص خیل و اعتماد خان سر نوبت برفع او برگماشت در حوالی کدری کنوز مقابل هر دو لشکر بوقوع پیوست جنگ عظیم رو نمود حرب شدید بوجود آمد حمید خان که سر لشکر بود تاب اقامت نیاورده رو از معرکه برتافت امرای دیگر اگرچه همت را کار فرموده چندی ثبات قدم ورزیدند اما آخر کار از جملهٔ اعتماد خان و سید مظفر بیش در ارکان ثبات آنها نیز تزلزل واقع گشت جملگی هزیمت یافته بولایت خویش شتافتند امرای عادلشاهی شاد کام فتحیاب بدار السلطنت مراجعت کردند هم درین نزدیکی خبر رسید که کدام راو حاکم بنکاپور بغاوت پیشگی ورزیده سر بشورش و فساد برآورده است عادلشاه بتنبیه و استیصال او میر علی رضا را روانه نمودند چون علی رضا نزدیک بنکاپور رسید کدام راو شوخی و خیره سری را کار بسته بغاوت دست بمقابله هنگامه آرا شد و فیما بین جنگهای متواتر متعدد بوقوع پیوست و امتداد ایام بغاوت و شرارتش تا یک سال کشید آخر بعد از

پرسید صاحب چه میفرمایند جواب داد که از بڑی صاحبه درین باب صلاح پرسند دیگر بعد از
بادشاه کاروبار نخواهم کرد و از معاملات و دخل در امور سلطنت دست خواهم برداشت
درویش بادشاه و سلطان محمد هر دو صاحب زادهٔ من اند هر که صاحب بڑی صاحبه
راضی شوند بر تخت بنشانند دولت خان از انجا بدربار بڑی صاحبه آمده عرض نمود
بڑی صاحبه جواب فرستاد هر کرا بادشاه خود تجویز فرموده اند باید نشانند

ذکر جلوس بادشاه غازی

پس میرزا محمد امین و دولت خان بتاریخ یازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و هفت بعد
از دو ساعت و نیم شهزادهٔ بلند اقبال سلطان محمد را در سن پانزده سالگی بر تخت نشاندند
رونق بخش ملک و ملت گشتند و اخلاص خان را بخانهٔ خودش مرخص کردند و دیانت الملک
و آقا رضا و بهمنان را در محلی مفید داشتند نعش بادشاه را به تجهیز و تکفین پرداخته بهمراهی
اعیان و ارکان حضرت و علما و اکابر شهر به تجمل تمام بروضهٔ پدر نورس بهره پور فرستادند
صندوق جواهر را بخاک سپردند درویش بادشاه میل در چشم کشیده سلیمان را انگشت
خاتم بریدند و خورد دیگر را هم ناقص نمودند بعد ازین بند و بست دیانت الملک و آقا رضا
و بهمنان را از حبس رها کرد دوم روز وزرا و امرا و ارکان سر اطاعت پیش بادشاه
جوان بخت جوان سال سلطان محمد از پن گذاشته تهنیت های جلوس میمنت مانوس بجا
آوردند و لفظ کشورستان تاریخ جلوس آن بادشاه کشورستان است آقا رضا کار ملکی و
دیانت الملک را سرخیلی عنایت شد میرزا محمد امین بخطاب مصطفی خان و دولت خان بخطاب
خواص خانی سرفرازی یافتند ✽ **لشکر کشیدن نظام شاه بر ولایت عادلشاهیه
و هزیمت یافته باز گشتن** ✽ در سال اول از جلوس بادشاه غازی نظام شاه
بقصد استخلاص ملک قدیمی خود با فوج آراسته بر آمده متوجه تسخیر قلعه کیس وار شد بادشاه غازی
نیز بعد اطلاع این معنی لشکر خویش با امرا بآن طرف روانه کرد لشکر عادلشاه جوانب الی

و فساد است برانگیزد که تدارکش در حیز امتناع افتد صلاح درین چه بیند اخلاص خان و
سید خان عرض نمودند صلاح دولت همین است که او را قید نمائیم و پسرش اچلوجی را سرفراز
کرده بر تعلقه نامزد کرده بآن طرف روانه سازیم چون این تجویز و مصلحت تقرر یافت
بادشاه به فرهاد خان و صفدر خان امر فرمود که باتفاق موتی خان کهتاله جادو راو
را با پسرانش آورده قید نمایند تا روز جادو راو به ملازمت بدربار آمد برهان شاه بعد
یک لحظه از سر دربار برخاسته متوجه خلوتگاه شد فرهاد خان و صفدر خان و موتی خان یکبارگی
بر سر جادو راو و پسرش رسیده شمشیرها از دست آن هر دو ربودند جادو راو و پسرش
رنگ صحبت بناچاقی و ناسازی دیده کتارها از کمر کشیده مقابل آنها شدند و بحرب و
ضرب درآمدند آخر جادو راو از دست صفدر خان کشته شد و پسرش نیز با چند رفقا
همدران معرکه از پا درآمد بهوجی برادر جادو راو که بر حوض قتلغ فرود آمده بود بمجرد وقوع
این حادثه فرار بر قرار گزیده در پناه مغل خود را کشید و ساهجی بهوسله که داماد جادو راو بود
در حوالی پرنده اقامت داشت بشنیدن این خبر بسمت سنگم نیر شتافت و از آنجا تاخت
و تاراج کنان به پونه آمد و شورش عظیم برپا کرد و فتنها برانگیزانید و ولایت نظام شاه
که گرد و پیش بود و همچنین بعضی از ولایت عادل شاه که در قرب و جوار بود بزور و قزاقی
بتصرف آورده متصرف شد خواص خان از شنیدن این طغیان و تمردی او مراری را
با لشکر شایسته برای تنبیه و استیصال او از بیجاپور روانه نمود ساهجی چون آتش بلا از هر سو
متوجه خویش دید با سعواس راو که سرنایک و صاحب اختیار چنیر بود ساخت و سازش نمود
پناه باو برده مراری پونه و انداپور وغیره محالات و امکنه ساهجی را همه سوخته و غارت کرده
خراب مطلق ساخت و کوه بهلیسر را که شانزده کروهی پونه است قلعه بنا نهاده و دایاراو
با جمعیت دو هزار سوار درانجا نگهداشته و راجه چندر راو و دلوی وغیره سرداران
همراهی او با جمعیت اینها بر تنبیه نایک کوکن نامزد کرده بسمت دابول روانه کرد و خود به

محاربات بسیار کدام را و بدست میر علی رضا اسیر گردید و بسزای شرارت خویش بقتل آمد میر علی رضا بعد از بند و بست مهمات و نظم و نسق امورات آنجا بدار السلطنت معاودت نمود

ذکر حدوث فتن و وقوع هرج و مرج در ممالک نظام شاهیان و ظهور اسباب زوال آن سلطنت که بر وفق اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه بظهور پیوست

— باید دانست که مشیت الهی و عادت خداوندی بران جاری گشته که شما هر دولتی و سلطنتی تا که رو بتفرج و ترقی داشته باشد هر مصلحتی و تدبیری که آنجا بظهور میپیوندد نتایج بهی و بهروزی بر روی کار می آرد و انتظام امورات روز بروز بدرستگی و شایستگی بوقوع میرسد و اگر اراده ازلیه بزوال انصرامش تعلق یافته باشد هر ضیاء تدبیرات کارآگاه بمقتضای دانش کامل و خرد صواب اندیش تدابیر شایسته بظهور میرسانند و اصلاح می نمایند افساد و ترمیم یابند خرابی ترمی بینند و بموجب اذا جلت المقادیر ضلت التدابیر هر مقدمه معکوس و واژون می نشینند مبین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه حمید خان که معتمد درگاه و وکیل السلطنت برهان نظام شاه بود از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نفاق و عناد بهم رسانده بتسویلات و ترغیبات خاطر نظام شاه از وی برگردانده چنان متنفر ساخت که فتح خان را به لطائف الحیل اسیر کرده در قید انداخت از ظهور این حرکت سائر ارکان دولت و اعیان حضرت از روی توهم و هراس پیدا کرده در فکر حراست جان و ناموس خود ها افتادند و هر کدام در تحصیل امن و حفظ خویش تدابیری اندیشیدند از انجمله مبادورا و که از عمده ارکان مشاهیر کارکنان آن درگاه بود نیز متوهم گشته در فکر خویش افتاده دارا ده گریختن و در پناه مغل خود را کشیدن مصمم نمود ناگاه شمه ازین خبر بپیشگاه خاطر نظام شاه تاخت برهان شاه وسوسه مند بغایت گشته با خلاصخان و حمید خان درین باب کنکایش نمود که مبادورا را نیز خرف کشته از کلیات و جزئیات این سلطنت آگاهی خبر و اطلاع داشته مبادا اگر در صحبت مغل رود فتنها برپا نماید کرده فساد است

تزلزل پذیرفته بهیچوجه وزرا و نفر قدیم را که رکن سلطنت و مشیر تدبیر مملکت بود ضایع نمودن
کدام مصلحت دیدند و درین چه فائده تصور فرمودند همانا که کار خویش برهم ساختند الحال
در سرکار کیست که مهام سلطنت را سرانجام دهد و انتظام دولت را استحکام بخشد و با هیچ
غنیم قوی به مدافعه و مقاومت برخیزد الحال البته از شخص لابد است که در چنین امور
کافی توانا بود صلاح در نظر این دولتخواهان چنان می آید که فتح خان را که صاحب
شمشیر است و نیز صاحب تدبیر و پدرش در ایام فترات گوناگون و هرج و مرج بوقلمون
هم تدابیر و کیاست را و هم جرئت و شجاعت را بظهور آورده استقلال سلطنت بخشید و نظم
و نسق دولتخانه از اول صورت پذیر گردانید از قید برآورده باستمالت و دلاسای
تمام دلجوئی کرده مصلحت ملک و دولت از وی گیرند و مدافعت غنیم بوی نمایند برهان شاه
اعیان را طلبیده در رهانیدن فتح خان صلاح پرسید اعیان عرض نمودند که فتح خان
مرد خبیر نیست بس خود رای و شرانگیز است علی الخصوص که رنجش رسیده و مشهور است
که تا رنج رسیده را سرداران محمود نیست مبادا بوقت اقتدار در صدد تدارک و تلافی
درآمده مصدر فسادات و شرور گردد برهان شاه گفت من از وی بسوگندهای غلیظ
عهد گیرم از اول از وی در صلاح خوبی شما همه قد و پیمان موثوق گیرم بعده در
بهبود خویش و انتظام دولت نمایم آنها گفتند ما همه را سلامتی بادشاه منظور و مطلوب
است و بقای دولت مقصود و فکری از خود نیست پس برهان شاه اخلاص خان و فرهاد خان
و صفدر خان را برای آوردن فتح خان از قید فرستاد چون اینها در قلعه رفته او را در پالکی
برقع پوش نشانده از خانه برون قلعه آوردند فتح خان اینها را گفت برقع چه حاجت است
براندازند اخلاص خان وغیره بخاطر رسانیدند اگر منع کنیم و سخنش نشنویم دشمن تر گردد
تغافل نمودند و برقع از پالکی برانداختند و روان شدند پس از مردم جانب راسته هر که
پیشش می آید دعاگویان و ثناخوانان مجرا و آداب بجا می آورد و می گفت که چراغ ماست عنبر

بیجاپور آمد شاه جی که در پناه سنواس راو آمده در جنیر اقامت گزیده بود چون بجای
متین و حصین برای مسکن و ماوای خود نداشت بهیم گڑ را که از مدتی خراب و شکسته و
ویران افتاده بود از سر تعمیر کرده قلعهٔ محکم طیار نمود شاه گڑ نام گذاشت و در انجا پا
قایم کرده و به تدریج جمعیت مسلح شش هزار سوار فراهم آورده در تسخیر بلاد نواحی
و قلعجات اطراف درآمد و ولایت بالاگهاٹ از جنیر و سنگمنیر تا احمدنگر و تا دولت آباد
هم بقبض درآورد و استقلال بهم رسانید و باجی دلوای وغیره که مراری از جا دل
به تسخیر تل کوکن فرستاده بود آنها از راه دابول درآمده مهار و کوریگاؤن و
نظام پور و بعضی تهانهای سرحاصل آن طرف را در قبض آوردند سیدی مرجان
عنایت الله خانی صوبه دار تل کوکن که از جانب نظام شاه متعین آن طرف بود از بولی
برآمده به مدافعهٔ ایشان شتافت بعد از تلاقی فئتین جنگ و قتال رو داد سیدی مرجان
دران مقاتلات کشته شد و شکست بجمعیت نظام شاهیان رسید عادلشاهیان به نصرت
اختصاص یافته تمامی آن ولایت را تا بندر چول قابض و متصرف گشتند برهان نظام شاه
بعد از شنیدن خبر این شکست سیدی سابا عنبر خانی را با جمعیت اخلاص خان به مدافعه
عادلشاهیان فرستاد سیدی سابا از گهاٹ پونه و جنیر فرود آمده به سرخ عادلشاهیان
روان شد عادلشاهیان که در چیول اقامت ورزیده بودند باستیصال سیدی سابا
شتافتند در نزدیکی کولار تلاقی لشکرین دست داد فیمابین جنگ عظیم واقع شد ایبی لوکی
کشته شد باقیان رو بر تافتند درین نوبت نظام شاهیان بالمظفر مخصوص گردیدند سیدی
سابا چیول و حشم وغیر آن که در تصرف عادلشاهیان درآمده بود انتزاع نموده
بقبض خود درآورد و فیلان نظام شاهی که در کهوج بودند گرفته در تلکیان دارست
اقامت انداخت همدرین ایام یاقوت خان و دابی راهم بخدمت برهان نظام شاه عرایض
فرستادند که درین هنگام فتنه نیز که هیچ مغل غنیم منتظر فرصت نشسته و ارکان سلطنت متزلزل

مهلت و فرصتی که داشتند مصداق این مقال آنست و وزیر الهند خانخانان بارها بحضور
اکبرشاه و جهانگیر میگفت که ابراهیم عادلشاه آن چنان کسی است که چون بر دو دست ضعیفی
متوجه میشود آنکس ولو بالفرض بیچاره بود او را کوه کاهی و باین پشت گرمی خصم خویش اگر کوه باشد
کاه نگرد و بالجمله ابراهیم عادلشاه را دوام و بقای سلطنت نظامشاهیان اهم مقاصد بود و همین
باعث است که عنبر آنقدر تائیدات و اعانت مبذول داشت که فوق الحد متصور گشته و عنبر از آن
شوکت و ابهت که فائز شده و استقلال کلی بهم رسانید همه بتوجه و تقویت عادلشاه بود و از فیض
تربیتش بآن درجه علیا فائز گردید لاکن چون او در اصالت جوهر ذاتی پرداشته(؟) و در طینتش
قصور و نقصانی بود چنانکه قولی است ع مصطفی بالاخیر فی الصبادی(؟) ٭ تطبیق(؟) کل شیء
یرجع الی اصله خاصیت ذاتی بظهور آورد و خاطر آن مخدوم مربی محسن را در اواخر ایام بخراش
رسانید که دلش را بجد آزرده ساخت و در جنگ بهتوری(؟) آن بیباکی و در تاخت بیجاپور و
نورسپور آن شوخی و گستاخی که پاس ادب مخدوم مربی هیچ نگاه نداشته از این رهگذر خاطر آن شا
هنشاه پناه از وی بل از نظامشاهیان نیز رنجیده و نفرت گزید آنچنانکه با وجود حلم و تحمل
بود نعوذ بالله من غضب الحلیم عفو و صفح یکسو گذاشته بر سر انتقام آمده اراده نمود که خاندان نظام
شاهیان بر اندازد و اثری ازآن باقی نگذارد و همین جهت بود که نواب مصطفی خان الحال
در عهد سلطان محمد غازی میخواست که آنچه مرکوز دل ابراهیم عادلشاه بود و بظهور نه پیوسته
بفعل رساند و خود از نیز سوخته جگر بود و بسبب آنکه عنبر سر بلا باکه خسر مصطفی خان میشود بریده بود
پس این دو باعث مصطفی خان میخواست که با مغل سازش و ساخت نموده نظامشاهیان را
از میان بردارد در همین تدبیر بود که اتفاقاً در سنه هزار … و هشت ایلچی شاهجهان شیخ معین الدین(؟)
بام تهنیت نامه جلوس والا رسید و بنوازشات پادشاهی سربلند گشت مصطفی خان درین
وقت فرصت یافته بخواهشات(؟) باعث شد و بر اتفاق نمودن با مغل و بر انداختن نظامشا
هیان بقسیم علی التنصیف کرده بقبض آوردن ممالکش ترغیب و تحریص نمود اگرچه خواص خان

همچنین نثار افشان تصدق کنان تا دربار رسانیدند چون بحضور آمد بادشاه بتعظیم و توقیر ملاقات گرفته ملاطفها فرمود و نوازشها نمود و خلعتها عطا کرده و از وی عهد و پیمان تاکید ایمان موافق مذکور گرفته فرمود که بطریق پدر بزرگوار خود شرط نمک بجا آری حراست نفس من و حفاظت سلطنتی نه خداوندان نعمت تمائی تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردی و رخصت نمود و بجهت سکونتش خانه صلابت خان تقرر یافت پس کار و بار سلطنت باو رجوع کرد و معاملات بوساطت او تمشی میگردید و در قلیلی از ایام انتظام سلطنت رو بدرستگی آورد و عالمیان را امیدی و بهبودی حاصل گشت پس از چند روز بادشاه را نوعی جنون عارض شد فتح خان در معالجه اش در آمده و او را از محل سرای پادشاهی بجای خود که حویلی صلابت خان است فرود آورد و خود بجای دیگر نقل کرد و بذا و دیم معالجه میفمود و عارضه بادشاه تا مدت دو ماه امتداد کشید آخر ایام حیات فانی سپری نمود و میگویند سبب زنش خود فتح خان شد والله اعلم *

از اعظم اسباب زوال مملکت نظام شاهی آزردن خاطر دوستان و محسنان است تشریح این مقام و تبیین این مرام آنکه سلطان غفران پناه ابراهیم عادل شاه در عهد همایون خویش در تائید و تقویت نظام شاهیان اهتمام تمام می فرمود و در انتظام دولت آنها از ایشان جهد کما کمال مرعی میداشت با وجودیکه از ینها بارها سلوک بیمروتی و شیوهٔ ناراستی نسبت بآن بادشاه بوقوع می انجامید و از منطوق حق الجار مقدم علی الخصوص کلها غافل مانده و مراعات حقوق محسنی و همسایگی معطل گذاشته همیشه بر ولایت عادلشاه لشکرکشی می نمود و اذیتها میرسانیدند اما آن کوه حلم و تحمل بتغافل درگذرانیده غبار کدورت ازین ادا های ناشایان بپیرون دامان خاطر راه نداده عفو و صفح می نمود و در هنگام هر دشواری که بدیشان روی نمود بدستگیری و عقده کشائی مدد و معونت می فرمود خصوص در صدمات مغل و حملهای وی اگر نه تقویت و پشتیبانی از طرف او بودی میدید که نظام شاهیان را مغل مهلت بنیاد نمی

سلطان محمد عادل شاهی شیخ معین الدین شاهجهانی را به
عنایات خلع فرموده سربلند و سرفراز ساخته رخصت فرمود
لکن از انعقاد این مصلحت و تقرر یافتن سازش با مغل و بر انداختن
نظام شاه اکثر عمده های قدیمی و اعیان درگاه بسبب عداوت نظام شاه و رفاقت مغل با مصطفی خان
بدگمان شده بدل از و تنگدل و متنفر و هم رسانیدند آخر الامر رفته رفته میان خواص خان و مصطفی خان
هم صحبت بناچاقی و ناتفاقی کشید چنانچه مذکور خواهد شد بعد از روانه شدن ایلچی در قریب الایام
خبر رسید که اسباب عهد شکنی از جانب مغل بدو رو پیوست فوجی از ایشان بر سر حد مقرر
خویش قرار نگرفته رخ بان طرف آورده تا قلعه کیسی وار در رسیده مخالفت برداشته اند
عادل شاه علی الفور خط و قاصد بجانب آن سرحدات فرستاد و شیخ معین را قید فرمود

رسیدن آصف خان با لشکر عظیم به حکم شاهجهان به ولایت عادلشاه

پیشتر ازین مقدمات شاه جهان خواجه ابوالحسن تربتی که دیوان کل و بخشی را بر برهان پور بجهت نظم و
نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاهی نامزد کرده بود خواجه ابوالحسن از برهان پور ارادت خان
را به تسخیر نامزد کرد و نصرت خان را به قندهار نصرت خان قندهار را پرکار وار احاطه نمود
محاصره تا بهم کرد و ارادت خان به ... ده دید که تسخیر قلعه بسهولت میسر نخواهد شد از آن
گذشته به قلعه قندهار آمده به محاصره پیوسته و در مورچال اهتمام تمام بکار برده در
چند روز فتح نمود بعد از آن نصرت خان نیز چند روز بکمال مصروف داشته قلعه قندهار را
فتح نمود درین اثنا اخبار ناسازی دولتخواهان شیخ معین با شاه جهان رسید آصف خان
را که برادر نور جهان بیگم و از عمده اعیان درگاه بود با امرای دیگر عبدالله خان فتح خان خانه زاد خان
و بهادر خان و عنایت خان و راجه جگت سنگه و راجه ... رام وغیره بآن طرف نامزد فرمود
آصف خان با امرا به برهان پور رسیده جمعی بسیار گذاشت و ابوالحسن و ارادت خان
را نیز رفیق خود ساخته با دبدبه و شوکت تمام به ولایت عادل شاه متوجه شد از سر حد

مرا و را و سایر عمدهای درگاه باین معنی راضی نبودند بلکه همگنان را منظور آن بود که خانهٔ
نظام شاه خراب نشود چنانکه روزی در دربار وقتیکه این مصلحت پیش شد و مشورت درین کار
منعقد میگشت قاضی سعید که وکیل و معتمد علیه امیر الامرا رندوله بود بعرض پادشاه غازی
رسانید که بطمع زیادتی ملک و برانداختن خانهٔ نظام شاهیان کوشیدن و با مغل درین
مهم متفق و همداستان شدن نزد عقل صواب اندیش صلاح و صواب
نمی نماید بلکه بحکم عقل و صواب آنست که در استقرار و استحکام آن
خانه باید کوشید و درین باب تا مقدور رود و سعی جد و جهد باید بجا آورد
چه اگر نظام شاه درمیان نباشد ما را به مغل همسایگی و قرب و جوار
حاصل خواهد شد و اتصال سرحدین خواهد داد درین صورت اگر
احیاناً مخالفتی رود هر پس دشوار خواهد گردید و تدارکش اصلاً و مطلقاً
از دست ما بر نخواهد بود برین سخن مصطفی خان بر قاضی سعید بسیار تفته شد
و خواص خان بنا بر عهد و مواثیق که با مصطفی خان نموده بود بر خلاف رای
او عمل نمودن دشوار میدانست در هر باب طریق اطاعت و
و تابعداری او می نمود چار و ناچار به صلاح مصطفی خان
با مغل همداستان شد امرای قدیمی را مثل عنبر خان و رنکس خان
و شرزه کهانکه و غیره که بودند باضافهٔ جاگیرات مراعات
کرده و فرهاد خان و صورت خان را نیز رفیق ساخته پسر کلان
رندوله خان لشکر بتائید مغل فرستادن مقرر کرد و چون مقدمات
تصالح فی مابین عادل شاه و مغل تمهید یافت و تقسیم ملک
نظام شاهی علی التنصیف میان هر دو مقرر گشت بعد
از اخذ و عهود و ایمان بر مطالب طرفین سلطان محمد

محمد عادلشاه بیشتر ازین بچند مدت آقا رضوان که از جانب برهان نظام شاه بقلعه داری
پرنده متعین بوده و هنگام فترات مملکت و انقلاب سلطنت نظام شاهی با بادشاه غازی
ساخته و قلاده اطاعت در قبه جان انداخته قلعه را بتفویض ملازمان درگاه نموده بود
و در بین وقتی که مراد راو که از تعاقب آصف خان برگشته بر پرنده رسید حکم بادشاه غازی
بمراد راو صادر شد که توپ ملک میدان را که بر قلعه پرنده بود از انجا به بیجاپور رسانند
مراد راو حسب الحکم توپ مذکور را از پرنده به بیجاپور آورده بتاریخ پانزدهم صفر سنه هزار و چهل
و دو بر فراز برج غربی که ما بین دروازه و شاهپور دروازه واقع است قرار بخشید و آن
معجزیست عظیم و کلان که از هشت دهات و رویین ریخته وزن جرمش گویند شصت کهندی
اما در عمل انگریز بهادر یکی از اهل صناعت این قوم بمقیاس حساب وزنش بر گرفت سه هزار
و دو صد رطل بر آمد و آن در وصول در احمدنگر بحکم حسین نظام شاه یکی از کاریگران آن را
ساخته و در مهم سفر رامراج همراه رکاب حسین شاه بود و آن جائیکه قالبش دران ریخته اند
هنوز در احمدنگر بفاصله یک کروه از شهر موجود آثارش باقی است درازی آن توپ نه دست
از دست مرد دراز قد و دورش نیز همان مقدار نه دست و جوفش که قرارگاه گلوله باشد
بوسعتی است که آدمی جسیم دران می نشیند بلکه گویند که نشسته دستار تواند بست غرض نظاره
گاهی است که از عجوبات و نوادرات روزگار است و در اطراف و اکناف مشهور هر کس که
وارد بیجاپور میشود بخواهش نظاره آن مینماید و مردم که از بلاد دور دست می آیند دیده به
بی نظیریش قائل میشوند ٭٭

به سلطنت برداشتن فتح خان پسر برهان شاه و رسیدن مهابت خان بر دولت آباد بقصد تسخیر و مدد فرستادن سلطان محمد عادل شاه برای حراست دولت آباد ٭ ٭ ٭

چون خبر شکست آصف خان و به هزیمت برگشتن لشکر دهلی بمسامع علیای شاه جهان
رسید گرانی خاطر بیش بهم رسانیده درصدد تدارک و تلافی در آمد فرمان طلب بنام

سرحد قدم اندرون گذاشت تاخت و غارت کنان تا احسن آباد رسید و ازانجا هم بفره
و شوکت و کثرت عدت دلیرانه پیش قدمی نموده و دست اتلاف و خرابی کشاده غارت
کنان نزدیک بیجاپور رسید اندیشه و وسواس را هیچ بخاطر راه نداده بر حوض رنگریزان
فرود آمد و هر روز از راه شوخی نهب و غارت و قتل و کشش ساز داده فوج عادلشاهی
هم بمدافعه ایشان پا قایم کرده هر روز بمقابله بر می آمدند و محاربه می نمودند تا یک روز
فی مابین جنگ عظیم رو داد و نبرد و حروب بوقوع پیوست در عین جدال و قتال سکندر علیخان
که یکی از ناموران امرای لشکر دهلی بود کشته شد بعد ازان به پنج شش روز لشکر مغل با
اسباب و سامان شایان دور حصار گرفته بر گرد شهر گردیدن گرفت و شوخی و دلیری
نمودن آغازید امرای عادلشاهی بران شوخی و بی باکیهای مغل که از حد تجاوز گردیده
تاب و تحمل نیاورده و رگ غیرت شان بجوش آمد با سپاه دکن به یکبارگی بهیئت مجموعی
یورش بر هندیان بردند و حمله صفدرانه بظهور آوردند آنچنانکه بنیاد استقلال از هم گسیخت
و تزلزل در ارکان ثبات و همت شان در افتاد مرکز را که حوالی حوض رنگریزان بود
گذاشته خود را دورتر کشیدند دکهنیان با سرگرمی که داشتند نشاء همت را دوبالا ساخته
و دیگ عزم را جوش آورده خود را بر آنها ریختند درین نوبت دهلویان تاب پایداری
نماند عنان را بانعطاف داده آنجا را هم گذاشتند و پشت دادند چون دکنیان معلوم
کردند که پای ثبات شان بلغزید حمله بر حمله بر ایشان برده تفرقه در جمعیت شان انداختند
چون آنها راه گریز پیش گرفتند دکنیان دست از تعاقب شان بر نداشته دنبال
رفتند و به نهب و غارت و قتل و ضرب را کار فرموده هیچ تقصیری از خود روا نداشتند
مراری هم از حضور بر تعاقب هندیان مامور شد مراری تا سرحد لشکر دهلی را تعاقب
نموده از سرحد خود بدر کرده مراجعت نمود بر قلعه پرنده طرح اقامت انداخت

آوردن مراری توپ ملک میدان را از پرنده به بیجاپور بامر سلطان

رااین حفظ و حراست خویشتن پنداشت امرای پای تخت را با افواج آراسته ولشکر شایسته
بسرکردگی اندولخان بسمت دولت آباد روانه نمود تا رسیدن فوج عادلشاهی مهابت خان
بر جناح استعجال خود رسانیده اندرون قصبه دولت آباد فرود آمد و در تسخیر قلعه تدابیر
می نمود لشکر عادلشاهی وهمچنین فوج نظام شاهی در بیرون قلعه مانده بر لشکر مغل تاخت
می بردند و تلاشها می نمودند و در برخیزانیدن آوازهای حصار میکوشیدند فتح خان
نیز از درون قلعه بیش از قوت و طاقت تلاشها مینمود و بر مورچها تاخته میبرد و هشت
یاقوت خان که پیشتر ازین از احمدنگر رفته بمغل پیوسته ذکر شده بود درین وقت با فتح خان
ولشکر بروی مغفر ستاد مهابت خان شمه ازین سازش نهانی یاقوت خان با خبر شد
بروی تفتیش شده تهدید بلیغ نمود تا اینکه یاقوت خان رفاقت مهابت خان گذاشته
با سه چهار هزار سوار ازوی جدا گشته بلشکر دکنیان ملحق شد و با ایشان در دفع مهابت خان
شریک گشته تلاشها مینمود از آمدن یاقوت خان که سردار قدیم این دولتها بود دکنیان را
تقویت زیاده حاصل آمد امرای عادلشاهی و نظام شاهی طرق و راهها همه مسدود ساخته
رسیدن رسد و اذوقه بلشکر مهابت خان مانع گردیدند تا اینکه قحط و گرانی رو نمود که
در لشکر یک پالی بیک هون می ارزید چون کار سخت تر شد مهابت خان بتنگ آمده
برخاست و دو منزل رفت دکهنیان تعاقب نموده جنگها نمودند آخر در یکی از آن جنگها
یاقوت خان بست و دو زخم خورده فوت شد از مردن یاقوت خان مهابت خان
خوشوقت گردید از راه بازگردیده باز بهمانجا فرود آمد و جنگ از سر تازه کرده بمورچال
از اول سخت تر قایم کرد فتح خان چون دید که ذخیره تمام شد و خصم قوت از سر یافته
بر جنگ ایستاد بناچار در مقام چاره سازی آمده بخدمت بادشاه غازی عرضداشت
نمود که مهابت خان با سپاه بحید حصر بر قلعه دولت آباد آمده اندرون قصبه را قایم
نموده است و در تدبیر فتح قلعه تلاشها می نماید و در قلعه از جنس ذخیره هیچ نشانی هم نمانده اگر

بنام مهابت خان صوبه دار لاهور اصدار فرمود چون مهابت خان بحضور آمده [illegible]
کرده بر ضبط و نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاه تعین نمود مهابت خان با لشکر [illegible] و
و سامان شایان بر سمت دکن شد و به برهانپور رسیده طرح اقامت انداخته [illegible]
سانحه برهان نظام کاس شربت حیات از دست فتح خان چشیده بود [illegible]
جهان فانی را پدرود نموده بهر تقدیر فتح خان پسر برهان شاه هفت ساله [illegible]
برآورده بر تخت سلطنت نظام شاهی اجلاس نمود و چتر سلطانی بر سر [illegible]
و زمام سلطنت و حکمرانی بکف اختیار خویش درآورده در تحکیم [illegible]
گرفت و در بر انداختن سهیمان و هم چشمان که از ایشان اندیشه [illegible]
که معتبر و معتمد ملک عنبر و سیواجی پنڈت متصدی و سکورام مقاله [illegible]
بودند بیدل گشته فرار نموده بخدمت شاه جهان پیوستند [illegible]
امرا از قدیم و جدید بتوهم و هراس جلا و رزیده جان و ناموس [illegible]
سلطنت بیش از بیست هزار سوار و قلیلی از اعیان و امرا که [illegible]
و نیز درین حالت قحطی و گرانی علاوه اسباب دیگر هرج و مرج [illegible]
بکشش تنگ کشید و آخرالامر باشتداد انجامید که آدمی گوشت [illegible]
در دولت آباد ذخیره و غله فراوان بود فتح خان بهر سر اسپ [illegible]
نموده بود همچنین سوار و پیاده و برسانیدن غله [illegible]
این افراط و تبذیر فتح خان در صرف غله تا مدت یکساله [illegible]
بر واقعه برهان شاه و پراگندگی لشکر و بیدلی اعیان و ارکان [illegible]
اطلاع یافت با چهل هزار سوار از برهانپور متوجه دولت آباد شد [illegible]
هنگام حدوث فترات و زمان ظهور شتاب انگاشته و وقت [illegible]
را التهاب بران حوادث دریافته حزم و احتیاط را کار بست [illegible]

مدارند مراری و را لیعمال ذخیره استادگی تمام بود هر بار که فتح خان طلب
ذخیره از وی میکرد جواب همین گفت که ذخیره چرا می طلبی برخیز و بیا و کلید قلعه
پیش من گذار من دانم و قلعه چون قلعه بمن سپاری ترا بدولت عظمی میرسانم و
اگر نه دست و پا بسته از بالای برج به قعر خندق بیندازم چون او در اصل
فطرت کم حوصله و خودکام گشت واقع شده و بهره از دانائی و فراخ حوصلگی نداشت
وصایای بادشاه و تاکیدات خواص شان را همه بر طاق نسیان گذاشته خود کامی
را کار فرمود و زنهار ذخیره به فتح خان نرسانید ❊ قلعه دولت آباد از

دست نظام شاهیان در قبض مغل رفتن ❊ ❊ ❊

فتح خان چون دید که کار بچنین سلوک پیش آمد و اصلاً سخن بخاطر نمی آرد نه به
دقت امر تاکید بخداوندان خویش کار میکند و نه بر حال عجز و بیچارگی من نظر رحم
فرماید آخر الامر مایوس شد و او را با مغل در ساختن و نوازش نمودن ضرورت
افتاد ناچار ملک قطب محمد گجراتی و کشنا جی بهاسکر که از معتمدان او بودند برای
صلح و سازش نزد مهابت خان فرستاده پیغام کرد که قلعه دولت آباد را به
شاه جهان بادشاه می سپارم بشرطیکه شما با من عهد و پیمان کنید و بجا آوردن
اموری چند که عرض دارم سوگند غلاظ و شداد بمیان آرید که ازان ورطه ها بسهولت
تخلص ورزید چون وکیلان او نزد مهابت خان رسیده تمهیدات شایسته بر طبق
فتح را به عرض آوردند مهابت خان به مجرد این پیغام دید دولت غیر منتظره از در در آمد
و آرزوی مدعاهای سحری خواسته چهره کشا گردید بر خود ببالید و از انشاط و فرح
در جامه نگنجید فی الفور عهدنامه به عهود و مواثیق و ایمان غلاظ بر طبق خواهش و خواست
فتح خان بنگارش آورد که بعد تسلیم قلعه شما را و حسین نظام شاه را با عزت و حرمت
بحضور شاه جهان بادشاه برده مورد عواطف و مراحم شهنشاهی گردانیده بادشاهی

درین وقت بر سر امداد و اعانت آمده به فرستادن لشکر منصور و ارسال نمودن
ذخیره موفور دستگیری فرمایند سرپنجه خصم را خوار پیچیده و لشکر مغل را ازین قلعه خواهیم
گریزانید و قلعه دولت آباد به ملازمان آن درگاه خواهیم گذرانید ٭ ذخیره

فرستادن عادلشاه مصحوب مراری بدولت آباد و استادگی نمودن مراری در رسانیدن ذخیره باندرون قلعه ٭

بادشاه غازی ملتمس فتح خان را بدرجه قبول رسانید و در ضمن آن صلاح ملک
دولت دیده برامداد و اعانت او متوجه شد پیشتر ازین فوجی بسرکردگی اندوله خان
روانه نموده بود حالا نیز به فرستادن فوجی تازه و ارسال نمودن ذخیره
فراوان برخواص خان امر فرمود خواص خان در قلیلی ایام ذخیره بسیار از جنس غله
و سائر ما یحتاج قلعه بسعی و تردد فراهم آورده و بر سپاه لشکر که در اقطاع
و تعلقات بود بانچه در حضور بود ختم کرده مصحوب مراری بدولت آباد روانه نمود
و بوی تاکید بلیغ نمود که بمجرد وصول ذخیره بالتمام به فتح خان برساند و بجمعیت
حالی و فوج سابق در تائید فتح خان و حفاظت قلع و دفع غنیم تا وسع و مقدور
کوشند و درین باب سر مو از خود تقصیر ره ندهند بهر طوری که ممکن باشد غنیم را از
پیرامون قلع برخیزانند و قلعه بدست غنیم رفتن نگذارند و [illegible] چون با لشکر
و ذخیره بدولت آباد رسید امرای عادلشاهی که پیشتر از در رسیده بودند
از آمدن مراری دل تنگ شدند چه از امارت و ریاست او بسی رضا نمی بودند
و بجای خود قرار دادند که تا مراری در اینجاست جنگ نباید نمود چه اگر فتح شود
خواهد بنام او نبشته شود بنا بر آن دست از جنگ بازکشیدند و فتح خان هر چند
به مراری پیغام کرد که زود ذخیره ارسال دارد در قلعه نام ذخیره و غله نمانده
مردم همه شده و که با من مانده اند از گرسنگی عاجز آمده تاب نفس کشیدن هم ندارند

را دشنام فاحش دادن وتف کردن گرفت تا همچنین حال پیش شاه جهان بردند مهابت خان به مجرای این خدمت که همچو قلعه متین دولت آباد که نظیرش برروی زمین شاید کم پیداست بی تلاش مقابله ومقاتله بحسن تدبیر فتح نمود منظور نظر عواطف شاهجهانی گشت ومورد مراحم بیکران پادشاهی شد از آن زمان سلسله نظام شاهیان منقرض گردید از احمد نظام شاه بحری تا حسین شاه یازده نفر مدت یکصد وسی سال پادشاهی وحکمرانی نمود وبعد ازین اگرچه شاه جی بوسیله باتفاق دولت خواص خان ومراری از اولاد مرتضی نظام شاه ثانی برآورده در قلعه پمپ گڑه که شاه گڑه نام داشت بپادشاهی برداشته ودو سه سال بنامش امور سلطنت را سرانجام داده در فراهم آوردن مردم اعیان وسپاه ولشکر وتسخیر قلاع وغیره مساعی مبذول میداشت که ناگاه خواص خان و مراری کشته شدند وپای مصطفی خان بمیان آمد ومقدماتیکه شاه جی تمهید داده بود برهم خورد مصطفی خان در استیصال بنیاد نظام شاهیان با شاهجهان اتفاق کرده مرتضی را از شاه جی گرفته به شاهجهان سپرد از آن تاریخ نام ونشان نظام شاهی از صفحه زمین برخاست مصطفی خان بعد از قتل ملا بابا اثری از نظام شاهیان نگذاشت در هنگامیکه مهابتخان از دولت آباد به برهان پور میرفت مردم لشکرش از قحط غله که در وقت محاصره دولت آباد افتاده بود اکثر مردم شتران واسپان خود را کشته خورده جان بسلامت برده بودند پیاده میرفتند بسبب بی قوتی وناتوانی که از بی قوتی وگرسنگی عارض شان گشته بود هر روز زیاده از دو سه کروه راه نمیتوانستند مراری وسائر امرای عادلشاهی با لشکر خود تعاقب لشکر مغل نموده از فیل وشتر واسپ هرچه می یافتند می ربودند ودر قتل وکشش نیز هیچ تقصیر نمی کردند مهابت خان عاجز آمده بچاپلوسی وتملق ودلجوئی امرای عادل شاهی میکرد وزر نقود بهریک اعیان لشکر برای نجات خود میفرستاد واز هریک بر وفق مدارا کار داشته نجات خود جست ولشکر خود

بستان ششم

حسین نظام شاه و وکالت و وزارت شما بدستور سابق بحال و مقرر گردانم و در هر
باب هر چه عهد بود معاون شما باشم و در اصلاح و بهبود شمایان تا مقدور خویش
سعی و قصوری نکنم و نیز چهل هزار مهر بجهت تسلیم قلعه تسلیم نمایم و عهدنامه را با خیره
زادان مصحوب ارادتخان پسر خود نزد فتح خان فرستاد چون مراسم عهد و
پیمان بر وفق مدعای فتح خان انضباط پذیرفت و از همه وجوه دلجمعی حاصل آمد
زر موعود را اخذ نموده قلعه دولت آباد به مهابت خان واگذاشت و خود با حسین شاه
و جمیع قبائل و علائق بادشاهی و خود از قلعه بر آمده با یک هزار سوار نزد مهابت خان
رسید فرود آمد مهابت خان پسر خود ارادت خان را با خیل و حشم در دولت آباد
نگاه داشته حسین و فتح خان را همراه گرفته کوس مراجعت کوفت و بطرف برهانپور
نهضت نمود فتح خان در فراهم آوردن مردم سپاه در آمده چهار پنج هزار
سوار تازه بهم رسانید در اثنای راه طرزی عجیب رو نمودن گرفت یعنی چون
مهابت خان کوچ می نمود خان زمان به دیره فتح خان آمده تا بیدار شدن و
مستعد گشتن فتح خان در نوکری فتح خان می نشست چون فتح خان طیار شده
سوار میشد خان زمان همراه تا منزل می آمد بهمین اسلوب بطور نظربندی و نگاهبانی
تا بجعفرآباد ماسیله گاؤن که از دولت آباد که هفت و هشت کاد است رسیدند
روزی مهابت خان بر سر راه سراپرده ها ایستاد و سراچها بسته راجپوتان
در عقب سراپرده ها نشانده فتح خان را طلبید چون فتح خان از میان سراپرده ها
روان شد و نیمی راه طی نمود یکبارگی طنابها کشیده سراچها بر روی انداختند و او
را گرفته قید کردند و چتر و آفتاب گیر و دیگر اسباب و علامات بادشاهی هم گرفته
شاه حسین را موکلان کردند فتح خان چون رنگ حسین دید دست از جان برداشت
و بچابک قول هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید مهابت خان را

بتغافل خواب خرگوش نکنند که عقاب در تجسس است بنابرین زبدة الامرای کفایت‌کیش
خلاصهٔ ... دراک اندیش همجلیس مجلس خاص مکرمت خان را فرستاده شد آنچه
... و خود دانند دران کوشند

نقل جواب پادشاه غازی

... است که در جهان تکبر و منی هیچ کس را نگذاشته ملک کننده نخوت را پامال
... ساخت **ب** مراد را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
هر ملکه که از دیران ... طبع نگاشته ... بودند ظاهر و باهر گردید افرادی ...
است که پدر را تاج شاهی و افسر پادشاهی از روز ازل داده‌اند چنانکه ... انبیا
علیه السلام چندروز باز را سرفراز نموده بودند باز را باز ... گلی ... مالک
قدیم را ... ساخته بدعت نوهند خرگوش هرچند بخواب رود ... کار ...
... گرفته را هلاک بسازد و عقاب هرچند در تجسس ... از ...
گوشت خرگوش در ... قدمی افتد این سخن را از ... بود ...
... هم گذارند ... داده ... دادند ... است ...
تو سر گردن از حکم داور مپیچ که گردن نپیچد زحکم تو هیچ ... الانسان ...
... ازینجا ... از قدرت والقدرت ... پادشاه ...
چون مملکت ... پادشاه شد و شیرازهٔ انتظام ... صاحب ...
و قلعه‌داران و امرای نظام شاهی همه هر مکانی ... را ... که در تصرف او ...
نموده ... استقلال ... سرکشی فراهم آورده و در جای خویش استقامت ورزید
... ریحان در ... پور شاه جی ... را در ...
در ... سیدی عنبر در جزیره راجپوری و دیگر قلعه‌داران هر کدام
در جاهای خویش سر خود نیز برداشته و جمع سپاه ...
سیدی ریحان از جنگی که با لشکر قلیل با مهابت خان نموده ... ترددی ...

می جست بهزار صعوبت خود را بسرور رسانید پس مراری و رندوله خان و شاه جی از عقب
بازگشته بناسک رسیدند شاه جی به پیم گڈه روانه شد مراری و رندوله خان از
شیر یک به بیجاپور آمدند خواص خان مراری را بسبب آنکه به بدسلوکی او فتح خان
به تنگ آمده دولت آباد را به مهابت خان داد ملامت بسیار و سرزنش و توبیخ
افزون از شمار کرد و گفت که همه کار پادشاهی تباه کردی و چندین تدابیر و مساعی
مبلغ های خطیر که درین مهم صرف شد همه بر باد دادی مراری از بار ندامت و انفعال
سر در پیش انداخته شرمنده و شرمسار ماند ٭

پیدا آمدن ناسازی میان پادشاه غازی و شاه جهانگیر و پیشکش موقوف نمودن پادشاه غازی

از صعود و هیچ اسباب که موجب منافرت و مناکرت بود میان پادشاه غازی و شاهجهان
پادشاه کدورتها و ناسازیها بهم رسید و صورت مخالفت و معادات رو نمود ارسال
پیشکش هر ساله در تعویق افتاد و بنابران از طرف شاهجهان مکتوبات خشونت آمیز
کدورت انگیز اصدار می یافت و از طرف پادشاه غازی نیز مجاوبات مردانه و خطابات
همسرانه و ابلاغ می آمد چنانچه نقل یکی از مکاتیب شاهجهانی با جواب آن که از پادشاه
غازی اصدار یافته بمناسبت درین محل ثبت افتاد ٭

نقل کتابت شاهجهانی

سپاس و ستایش مر داوری را که به قدرت کامله خود از یک قطره آب در رحم نقش
بسته از نابود به بود آورده ما را پادشاه جهان گردانید پس ضرور افتاد که در اطراف
و اکناف گیتی خصوصاً در ملک بیجاپور و گلکنده و بهاگ نگر بلکه لنکها و پر لنکها خطبه
و سکه و عهد شاهجهانی اجرا نمایم شاهان که دران دیار مانند چه هر یک پادشاه نیکو نسب
النسب و اولی آنست که حبل الاطاعت در رقبه جان خود انداخته دران شهرها
خطبه و سکه در عهد شاهجهانی نمایند و اگر نه از جنگل باز منقار قهر گوشت از پوست
کشیده بر غلیواژان جهان یقینا خواهم نمود این سخن را از گوش هوش بشنوند بتغافلی

منیمود ارادت خان که در دولت آباد بود بوساطت مالوجی بهونسله با شاهجی رابطهٔ
اخلاص گرم کرده اورا امیدوار عواطف شاهجهان بادشاه ساخت و برای [illegible]
داخل فرزندان هشت و دو هزاری تجویز کرده از حضور بادشاه فرمان پذیرائی
و خلعت خاص طلبیده با رسولان کاردان اصدار داشت و هر مدعا که شاهجی
پیش آوردی بلا عذر قبول نمود و بسرگرمی تمام در انجاح آن میکوشید و به پیام
دلاسا و دلجوئی می‌نمود و در همین تلاش بود که اورا چاکر بادشاهی ساخته اعتقاد
خود بهم رساند و دفع خصوم کند و بر ملک نظام شاه متصرف شود شاهجی که در امور
کنکاش و دوراندیشی و خبرداری از سائر سربلندان معاصر خویش گوی سبقت
ربوده در سودای سربزرگی و کامرانی در دماغ داشت بوسیلهٔ جمیلهٔ مدارای درخفیه
با خواصان سوال و جواب درمیان آورده رد و بدل می‌نمود که از هشتاد و چهار قلعه
مملکت نظام شاهی یک دولت آباد اگر رفت رفته باشد همه چندین قلعه‌ها در دست
است اگر دستگیری این مخلص نموده اعانت و معاونت بظهور آرند کمر سعی بر میان
جان بسته علم سلطنت نظام شاه از سر افرازم این تدبیر شاهجی خود اصل مدعای
خواص خان و سائر عمده های درگاه بود اما مصطفی خان قبول نکرد و ازین امر
امتناع مینمود خواص خان که از رفتن دولت آباد آزرده خاطر و شکسته دل تدبیر شاهجی
آفرینها کرده بدرجه حسن و قبول رسانید و در صدد تقویت و اعانت رو درآورده
اورا برین داشت که یکی از اولاد نظام شاه را بهم رساند و بنیاد شاهی بر دار
و مدارای را پایه آراسته از حضور خلعت خصوصیت فرستانیده بتائید و اعانت شاهجی
روانه فرمود ••• به بادشاه برداشتن شاهجی مرتضی نام شهزاده
را که از اولاد نظام شاهیان بود ••• شاهجی از قلعه جیوده هن که
در بهشت کرده از جنیر جانب تل کوکن واقع است از اولاد نظام شاه که دران قلعه

خوب بظهور آورده منصور و مظفر گشته بود و مهابت و شجاعت او شهرت یافته و از
سپاه و سرداران نظام شاهی چهار پنج هزار سوار پیش او جمع آمده بودند و او را قدرت
عظیم و وقار بزرگ پیدا شده خواص خان که همواره با او حسن سلوک و رابطهٔ اخلاص
میداشت درین وقت حافظ نصر الله را که از جملهٔ معتقدان معتبر بود با فرمان استمالت
عنوان و خلعت مبارکبادی حصول فتح پیش او فرستاد و نوشت که چون مهمات
چنانچه باید و شاید پیش آمده فتح گردید و در فراهم آوردن سپاه و حراست ملک
سرحد و تنبیه غنیم تقصیر نکردند ازین معنی بادشاه غازی از شما بغایت خوشنود و
رضامند گشته اند و میخواهند که بعنایات خسروانه و نوازشات بادشاهانه ممتاز و
سرفراز ساخته بدرجهٔ اعلی فائز گردانند باید که امیدوار توجهات روزافزون بادشاهی
گردیده کسی معتمد و معتبر را بپایهٔ سریر خلافت مصیر روانه کنید سیدی شرایط استقبال و
لوازم تعظیم بجا آورده باخذ فرمان و لبس خلعت سربلند و خوشوقت گردید و اکرام حافظ نصر الله
باحسن الوجه بتقدیم رسانید و سیدی فولاد و دولت خان و نعمت خان با عرایض اخلاص
آمود برابر حافظ نصر الله بحضور پرنور فرستاد بادشاه غازی و خواص خان آنچه لازمه
دلجوئی بود بکار برده بوجه الطف دلاسا نمودند و بر جاگیری که در تصرف او بود پرگنه گر
رو کولاپور و غاناپور و رٹهکری ملک یک لک هون بران مزید ساخته مرحمت کردند و
بسرگرمی اخلاص بسیار او را از خود ساخته در محافظت سرحد و تنبیه غنیم ترغیب و تحریص
کردند و فولاد خان و نعمت خان را در حضور نگهداشته

متصرف گشتن شاهجی بهوسله بر اکثر ولایت نظام شاه

چون شاهجی بهوسله به پیم گرفت
در ولایت نظام شاه دست تصرف دراز کرده از پونه و چاکنه تا بالاگهاٹ و
حوالی جنیر و سنگمنیر و ترمک و ناسک تمام ولایت آن طرف در احاطهٔ تصرف درآورد و
قریب هشت هزار سوار بهم رسانده لوای استقلال برافراشت و هر طرف تاخت نمود

فرمود بعد از چند روز هم در انجا بزخم گولی بندوق وفات یافت بعد از مراجعت مراری شاه جی دختر سنواس راو حاکم جنیر را برای پسر بزرگ خود سنبها خواستگاری نمود از راه دوستی سنواس راو او را بدغا قید کرد و قلعه جنیر و جیودهن و صوندا و بهوکره و پرس کره و ماهول و کهوج به معرفت او به قبض آورد و مرتضی را از پیم گره برداشته در جنیر آورده رحل اقامت انداخت و از سنواس راو و دیگر اعیان و متمولان آنجا مال و متاع فراوان بدست آورده استقلال کمال بهم رسانید و از لشکر متفرق شده نظام شاه و داد ده هزار سوار بر سر سرش جمع شدند مهابت خان چون از هنگامه آرائی شاه جی و پیدا شدن نظام شاه مجدد آگاه شد در پیچ و تاب اضطراب افتاد شاهزاده دارا شکوه را با مر شاه جهان از برهان پور همراه آورده بر قلعه پرنده رسید و قلعه را محاصره نمود به نقب زدن پرداخت لشکری که در پرنده بود هر روز مستعد و آماده جنگ گردیده بر سر مغلان می تاختند و امرای عادلشاهی انده وله خان و پیش جنگ خان و فرهاد خان و انکسخان و امرای دیگر که در مقابل قلعه فرود آمده بودند صبح و شام دمار از لشکر مغل بر می آوردند تا چهار ماه قتال و جدال زهر دو جانب قایم بود چون معلوم کردند که به نقب زدن در پای برج کاری از پیش نمی رود و مهابت خان از امتداد ایام محاصره و اشتداد جنگ بغایت منقبض گردیده بی اختیار بهانه طلب بادشاه محاصره گذاشته متوجه برهان پور شد ✽ ✽ ✽

یدکردن خواص خان مصطفی خان را در قلعه بلگاؤن و شیوه فاوت ورزیدن او آنجا ✽ ✽

همدرین نزدیکی خواص خان که در تقلال و کامرانی بجای رسیده بود که دم انا و لا غیری میزد بسبب ناسازی غالفت که از مصطفی خان بوقوع می پیوست بحیله و تزویر او را اسیر نموده به ا ؤن فرستاده محبوس کرد چون کار باین غایت رسانید که همچو مصطفی خان وزیر اعظم

در نظر بند بود پسری ده یازده ساله مرتضی نام را برآورده باتفاق مراری
در قلعه بهیم گڑ بر تخت نشاند و چتر شاهی بر سرش افراشت و روز بروز در تربیت
مرتضی شده در فراهم آوردن لشکر و سپاه و تسخیر قلاع و بقاع کوشید و هنگامه تازه
برپا کرد و بطرف سیدی ساباسیف خان که ملک تل کوکن را متصرف شده در کلیان
نشسته بود نوشتهای خود مراری فرستاد بدین مضمون که زود خود را باین صوب رسانده
با تخت نشین جدید ملاقات حاصل نموده با خود رفاقت نماید سیف خان راضی برفاقت
شاهجی نشده اطاعت و حضور پادشاه غازی اختیار نمود بموجب قول و قرار
تمامی ملک تل کوکن را به شاهجی واگذاشته با جمعیت دو هزار سوار پیش مراری روانه
گشت و ملک تل کوکن را از جهار تا سر حد جوار سوای قلعجات بنامه بتصرف شاهجی
درآمد مراری شاهجی را فاعل مختار پادشاهی مرتضی ساخته عنبر خان را با پنج شش هزار
سوار بمدد او نگهداشته خود به بیجاپور مراجعت نمود چون به بابل که کنار سنگم بهنوره و
ایدرامنی است بقصد ادای رسوم کفر هندوستان که اشنان و دان است در آنجا
اقامت نمود خود را با فلزات سبعه جدا جدا وزن نموده تصدق نمود درین اثنا
سیف خان که از کوکن می آمد شاهجی که بسبب عدم قبول رفاقت خود از وی کشیده
بهم رسانده بود الحال به بهانه تقاضای فیلان که در کهوج گرفته بود لشکر به نهب و غارت
او تعین کرد نزدیک کهیر که گردش از بابل شش کروه است لشکر شاهجی باو رسید
جنگ سخت بوقوع پیوست و از طرفین مردم بسیار کشته و مجروح گردیدند سیدی عنبر
آتش خانی که سپهدار سیف خان بود مجروح بدست شاهجی اسیر شد سیف خان تا
دو روز در کهیر محصور گردید مراری از بابل لشکر خود به کمک سیف خان فرستاده نزد
خود طلبیده و مصحوب خود به بیجاپور آورد پادشاه غازی ملک دو لک هون با وی مرحمت
نموده بر دوازما یک زمیندار رهرین هلی که سر بغاوت برآورده بود نامزد فرمود

کرده باندوله خان متفق گشتند و در گلبرگه مجتمع آمدند اتفاقاً امام خان حوالدار بیکر
درین وقت از اطاعت خواص خان سر پیچیده طریق نافرمانی پیش گرفته بود خواص خان
به بهانه تنبیه امام خان مراری را با لشکر خاصه خود و خاصه او و خاص خیل و آنکس خان
و چاند خان نظام شاهی و درویش محمد و مصطفی خان نظام شاهی و امرای دیگر
قریب ده هزار سوار بطرف ابیکیر بمقابل امرای مذکور روانه کرد ❀ ❀ ❀

اتفاق نمودن امرا برانداختن خواص خان ❀ اندوله خان

چون از اجتماع امرا و لشکر فارغ شد به قصد تنبیه خواص خان از گلبرگه برآمده باهمه
امرا متوجه بیجاپور شد ملک ریحان نیز از شولاپور با لشکر سنگین برآمده قریب بملاپور
با امرای مذکور ملحق شد اندوله خان او را باراکهو پندت مقدم لشکر ساخته حکم فرمود
که بهونره پر میرود پیشتر رفته از آب بگذرند و ایشان هم متعاقب میرسیم راکهو پندت
به بهاکواری و ملک ریحان بتانکلی رسیده در فکر عبور شدند خواص خان مخفی به ملک ریحان
پیغام داد که اندوله خان بعداوت مراری فتنه انگیزی نموده خلل درکار بادشاهی
برپا کرده است سزای کردار خویش عنقریب خواهد یافت شما دولت خواه بادشاه
و محب مخلص ما هستید بگفته او عمل مکنید ملک ریحان از تانکلی رخ به مندروپ آورده
برکنار ندی در سرحد شولاپور اقامت ورزید راکهو پندت مقدم دیونکاون را از
خود ساخته از بهونره گذشته با پنج شش هزار سوار بفاصله یک کروه از دیونکاون اقامت
نمود مراری به حکم خواص خان با جمعیت و رفاقت مراری متعینه بر بیکیر رفته تا یک ماه
بقلعه بیفا ئده کرد از شنیدن خبر راکهو پندت بدیونکاون بخاطر رسانید که تا او تنها
و لشکر اندوله خان با و ملحق نشده است او را دریافته از میان باید برداشت از بیکیر
با همه لشکر برخاسته شب درمیان سی و دو کروه مسافت را ایلغار طی کرده با
پنج شش هزار سوار بدیونکاون رسید و بی آنکه انتظار جمع شدن لشکر پس مانده بکشند

را بقید آورد و غرور و جرأت خواص خان باقصی الغایت رسید شور نمک حرامی
در سرش افتاد و آن بادشاه دوربین پیش اندیش ابراهیم عادل شاه که در زبان
وصیت در باب تخت نشانی سلطان محمد به مصطفی خان گفته بود که این دولت خان
بی وفاست با تو وفا نخواهد کرد اکنون بعد از سالهای دراز بظهور پیوست و کان
کما قال والله در فراست پس برای استحکام کار خویش روز بروز میکوشید اکثر
معتمدان درگاه را از خدمت حضور دور کرده متابعان خود را بجای آنها نگهداشت
و رایت تجبر و سرکشی برافراخته عملهای شنیع ورزیدن میگرفت بادشاه غازی که
از اول از تسلط او ناراض بودند اکنون از گرفتن مصطفی خان و مقید کردن
او بالکل متنفر و ناخوش گردیده خفیه در استیصال او با اندوله خان بواسطه معتمدی
مشاورت کردند اکثر امرا که از بدسلوکی مراری خودها خورده و از تسلط و تجبر خواص خان
دل تنگ گردیده بودند باهم اتفاق نموده با خواص خان شیوه ناسازی پیش گرفتند
و نوشتند که مراری زبان درست ندارد و هیچکس از وی راضی نیست او را از کار و
بار بادشاهی برآورده بکاسی رخصت دهند و خود در فدویت و دولتخواهی
سرگرم باشید و هیچکس با شما مخالفت نخواهد کرد خواص خان در جواب امرا نوشت که
این چه حرفست امروز از مراری ناراض شده اید فردا از من ناراض خواهید شد
بعد ازین اندیشمند گردیده برای اصلاح خود شیخ محی الدین دبیر را پیش شاهجهان
فرستاد که امرای اینجا فتنه ها آغاز کرده اند لشکر بادشاهی زود به مدد ارسال فرمایند
تا فتنه انگیزان مخالف را بسزا رسانیده بدیاپور را در تصرف صاحبقرانی درآرند
این معنی عداوت امرا و سائر اعیان با خواصان متزاید شد علی نهیا خان و
حبشی خان و علی خداوند خان و محمد یاقوت دراکهوندت یاقوت خانی و لهلیوجی
بهوسله و شهرزه ترا و کهانگه و غیره امرا بیار که در سرحد بودند همه باهم اتفاق کرده

رقعه رسان را در استیصال خواص خان * درین اثنا

بادشاه غازی وقت فرصت دریافته سیدی ریحان رقعه رسان را که محل اعتماد و محرم اسرار بود بخلوت طلبیده بتقریب اشارت فرمود که آن قدر فرصت که دست دهد مغتنم دانسته کار باید کرد و ازین اشاره مقصود دریافت و از فرط خوشحالی برخود ببالید در جامه نگنجید در برانداختن آن نادولت خواه کمر سعی بر میان جان بست و در تدبیر آن در آمد اول با کریم محلدار که بخطاب کریم شرزه مشهور شده بود حسین خان پسر میان جی سرسالک این راز در میان نهاد و از اشارت بادشاه غازی آنها را آگاه گردانید شرائط عهد و پیمان بتقدیم رسانیده در کشتن خواص خان مشاورت نمود کریم شرزه و پسر میانجی سرسالک همت بر قتل او برگماشته منتظر فرصت می بودند تا بروز چهارشنبه سنه هزار چهل و پنج مستعد و مهیای قتل او گردیده بدربار آمدند و در کمین فرصت نشستند وقتیکه خواص خان از حضور بادشاه برون آمده خواست که بمنزل خویش رود یکبارگی کریم شرزه خود را به خواص خان رسانید خنجری که بدست داشت بر سینهٔ پر کینهٔ او زد تا او خبردار شود خود را بکنار کشید حسین خان چون دید که خواص خان زخم برداشته روان شد چالاکی بکار برده دیگر زخم کاری نیز باو رسانید خواص خان با وجود این حالت استقامت را کار فرموده شتابان روان شد و خود را برون انداخت سیدی ریحان چون حال بدین منوال دید اندیشه نمود که اگر خواص خان یک ساعت دیگر زنده ماند هزاران فتنه برپا خواهد نمود مردانگی بکار برده از راه پرکوته بیرون شتافت و خاص خیل را همراه گرفته تعاقب نمود تا سیدی ریحان خود بوی رسانید او در حویلی خود داخل شده در را بسته بود درین اثنا از طرف بادشاه غازی حکم محمد دنیز رسید سیدی ریحان

باصفهای بانمکین حرب ترتیب داده جنگ انداز دبجنگ در پیوست ودرابتدای
حمله سید عثمان لشکر کوهی که مراری وثیقه کمال برسپاه گری او داشت کشته شد و شکست
فاحش بر لشکریش افتاد جمعی کثیر کشته شدند و فتح و نصرت نصیب راکهوپندت شد
مراری بگریخت لشکریش همچو بنات النعش متفرق و پراگنده شد مراری با پانزده سوار
بساهنور رسید مصطفی خان نظام شاهی در انجا با و ملحق گردید او را با خود گرفته
بارکندی رفت و آنکس را مقدم آنجا گردن زده بدود وارکی نهضت نمود و از آنجا
به موضع که جاگیر اندوله خان بود رسید و آن موضع را بغارت برد از انجا به جیلکه
آمد و شش روز در انجا بر کنار کشنا اقامت ورزید هرچند اعیان و خیرخواهان او را
گفتند که خواص خان زنده در شهر نشسته است نزدیک او برو بهمه وجوه امان حاصل است
او اجل رسیده قبول نکرد و بر اعتماد اخلاص نایکواڑیان حصار دهاڑواڑ از نهر کشنا
گذشته راه دهاڑواڑ پیش گرفت اندوله خان بعد از شکست مراری با همه امرای
نظام از بهوره عبور نموده بالمله رسید خواص خان خبر توجه او و فراری مراری
شنیده دروازهای حصار محکم بسته آتش مخالفت برافروخت اندوله خان
هرچند در اطفای آن نائره کوشیده از روی پند و نصیحت پاو اعلام کرد که پادشاه
ازین خودرائی را کار فرمودن و برخلاف مصلحت اندیشی عمل نمودن مناسب و
جائز نیست ثمره بهی بار نخواهد داد انسب و صواب آنست بر طریق دیگر اعیان
مملکت بیرون حصار درونی خانه بسته بجای خویش بنشنید و در اصلاح امور بکوشید
دیگرانرا از خود متنفر و وحشت زده مکنید که صلاح دولت همین است درین صورت
متنه سر بپا کشیده مرو خواهد نشست خواص خان اصلا گوش نکرد بلکه در حرام خواری
و دولت خواهی جد بلیغ بیشتر نمودن گرفت و روز بروز آتش افروزی و فتنه انگیزی
میکوشید ❊❊❊ اشاره فرمودن پادشاه غازی سیدی ریحان

خان آثاری اشتر نموده شهزاده بمقتضای هم سنی با ریحان الفت و اختلاط
کمال بهم رسیدی ریحان شریک لابه ولاغ گردید در خلا و ملا مانند سایه ملازم شهزاده
می بود و بناز و نعمت پرورش یافته مقرب و مخصوص گشت گویند روزی شهزاده با ریحان
بازی میکرد و بادشاه از دور نظر میکرد شاهزاده کلاه از سر ریحان برداشته در حوض
انداخت ریحان با شهزاده متقاضی گشت و پیش بادشاه فریادی شد بادشاه کلاه
طلبیده بدو دهانید بعد از مشاهدهٔ این حال بالهام خداداد فرمودند که سلطان محمد شاه
خواهد شد و این حبشی مدار المهام و معتمد علیه او خواهد بود فی الواقع همچنان شد که بادشاه
گفته بود و او را رقعه رسان ازان می گویند که در خلوت رقعهای التماسات ارباب
حاجات به بادشاه میرسانید ❊ **طلب اشتن بادشاه غازی مصطفی خان را**
از قلعهٔ نیکاپور ❊ بعد ازان که بادشاه غازی بر مسند استقلال تمکن گشت و مهمات
سلطنت باختیار خود متمشی می نمود و برای طلب نواب مصطفی خان که در قلعهٔ نیکاپور از
دست ستم خواص خان محبوس بود شاه حسن فرخ آبادی را که از اعاظم سادات
عالی درجات بود روانه نمود شاه حسن در عرصهٔ نه روز نواب را از بلکانون باعزاز
واکرام بشهر آورد بادشاه غازی به عواطف شاهانه نواب را نوازش فرموده منصب کار
ملکی مرحمت فرموده به نسبت سابق صد چند درجه درجاه و احتشامش افزود ❊❊❊

ذکر انجام کار مراری

مراری که شکست فاحش خورده باعتماد نانگواڑیان قصد دهاڑواڑ نموده بود با
جمعیت پنج هزار سوار بد هاڑواڑ رسید مردم آنجا او را درون حصار ره نداده
بجنگ برخاستند بعد از رد و بدل بسیار قول و قرار بیشمار ولپت راو و سوریا راو
وهمه نانگواڑیان برون آمده با مراری ملاقات گرفتند مراری آنها را قید نموده چند
کس از احشام وغیره را بجرم آنکه بجنگ اقدام نموده بودند سیاستها نمود چهار روز

برحکم جهان مطاع در و دیوار شکسته درون خانه درآمد و سرش از تن جدا ساخت
وحسین خان که از رفقای خاص خواص خان بود با هم جنسان خویش بر فیل سوار شده
تا خندق رسیده بود که او را بخاک برابر ساختند و داؤد خان برادر حسین خان چون
همیشه دم از اخلاص اعلی حضرت میزد دران فتنه و آشوب بسلامت ماند اندوله خان
با سائر امرا حسب الامر اشرف درمیان آمده بر حوض شاه پور فرود آمدند سر خواص خان
و مبارک خان و رسید گذاشته پیش اندوله خان فرستادند از اتفاقات آنکه کشش
بارش دران ایام بحدی شده بود که انسان و حیوان چشم بآسمان کشاده انتظار
می بردند دران شب به مجرد کشته شدن خواص خان بنهایت اشتداد باریدن گرفته
کشت امید عالمیان را سرسبز و شاداب گردانید و مردم از هر دو بلا یعنی قحط و
غلا و ستم و جفا نجات یافتند روز دوم بادشاه غازی بر مسند استقلال بجاه و جلال
آرام گرفتند و تمامی وزرا و امرا بحضور آمده بشرف بساط بوسی مفتخر گردیدند و
خلعت و معتاد در خورشان هرکدام عنایت شد و نیز خلعت معتاد به ملک ریحان
به سندروپ فرستادند آن روز سیدی ریحان رقعه رسان به خطاب اخلاص خان
و منصب وزارت حکومت سرفرازی یافت و روشناس چهار رکن و شش جهت
گردید و منصب کار ملکی بنواب خان بابا تفویض یافت و منصب سر سر نوبتی با محمد خان
فرزند خداوند خان مقرر شد و مهمات سلطنت بوجه احسن سرانجام پذیر گشت اخلاص خان
مدت هشت سال پیشوائی و مدار المهامی کرد و فقره ریحان سرش بریده تاریخ
قتل خواص خان است

ذکر ابتدای کار سیدی ریحان

او در اصل حبشی آکو بود سوداگری او را در سن هفت سالگی با مادرش در شهر
نورس پور برای فروخت آورده بود ابراهیم عادل شاه به سبب خورد سالیش
بلطف و شفقت در اخریده در خدمت شاهزاده سلطان محمد پسر و مادرش را علی خان

در ظاهر افواج فرستاده طرح جنگ انداختند اما از باطن طریق صلح و سازش را
نیز مسلوک میداشتند مصطفی خان رکن السلطنت عادلشاهی که از قدیم به سازش
و صلح مشغول مشغوف بود اکنون هنگام حصول مدعا و آرزوی دیرین دانسته سرگرم تقدیم
مقدمه صلح گردیده شاه داود ولد دولتخان و شاه ابوالحسن کمونه و قاضی سعید را برای
مقدمات صلح پیش شاهجهان بدولت آباد روانه نمود و قاضی سعید چون معلوم داشت
که رندوله خان اصلا بصلح راضی نیست و بکلی قد را او بر جنگ و مقابله است لهذا کسی را
فرستاده به رندوله خان پیغام نمود که شما را بخوشنودی خواهش نخستین اصرار و استبداد نمودن
برخلاف مرضی دیگر ارکان سلطنت عمل نمودن فایده ندارد برای خدا ازین خیال
درگذشته با کارپردازان همداستان باشند البته خود را بحضور رسانیده باتفاق مصطفی خان
و بادشاه صلح قرار دهند رندوله خان التماس دولتخواه خود را خوب بخاطر آورده
عاقبت اندیشی را کار فرموده خود را بلغار بحضور رسانید مصطفی خان و رندوله خان
را در خانه خویش در یازده روز مهمان داشته بتمهیدات شایسته و تقریرات چرب
نرم و هموار نموده حسب المدعای خویش راضی گردانید پس مقدمات صلح میان شاهجهان
بادشاه و بادشاه غازی باین صورت تقرر یافت که آنچه ولایت نظام شاه از اطراف
کشناست تعلق بشاهجهان داشته باشد و آنچه باین طرف است در تصرف عادلشاه باشد
چون تصالح فیمابین باین صورت بعهد و پیمان موکد شد شاهجهان فرمودند که عهدنامه
بر لوح طلا بنویسند چون در لشکر بسبب طول اقامت و عدم وصول رسد قحط و گرانی
بمرتبه اتم واقع شده لشکری همه عاجز آمده شاهجهان برای سرعت مراجعت در اتمام
مقدمه صلح تعجیل میفرمود طهماسپ بنده نام احدی را که به تیز دوی مشهور بود
بوعده و تاکید که در پنج روز واپس آید از دولت آباد به بیجاپور روانه فرمود
چون طهماسپ در دو نیم روز به بیجاپور رسید مصطفی خان صلح قبول نموده همون وقت

در انجا بود روز چهارم خبر کشته شدن خواص خان بدو رسید ظاهر نکرده وقت شب
با یک اسپ گریخته بحصار پیهال رفت عامل آن حصار او را قید کرده بحضور پرنور
روانه نمود چون بحضور رسید زبان درازیها نمود و دشنامها داد حسب الحکم زبان
او را از حلق بریده بر ارابه نشانده در شهر گردانیدند و بند از بند جدا نمودند این
واقعه بعد از قتل خواصخان بیکماه واقع شد ❁ **در بیان آمدن شاهجهان
از اکبرآباد بدولت آباد و قرار یافتن صلح میان بادشاه غازی
و شاهجهان بر تقسیم ملک نظام شاه علی التنصیف** ❁ شیخ محی الدین
دبیر که برسالت خواص خان به آگره روانه شده بود به ملازمت شاهجهان
بادشاه مشرف گشته همگی مراتب رسالت به تشریح و تفصیل گزارش نموده
ترغیب بر سفر دکن نموده شاهجهان که از مدت دراز خواهان همین منصوبه بود
و از خدا می خواست شادمند و فرحناک گشته درتهیه سفر درآمده در اقل الایام
لشکر بیکران بهم رسانیده رایات عزیمت برافراختند بعد از طی منازل و کوههای
متواتر بدولت آباد رسیده رخت اقامت انداختند چون دران مدت خواصخان
که باعث براین سفر و قدوم بدکن او بود درگذشته شاهجهان درکار خویش حیران مانده
در تفکر افتادند بعد ازین هم از عادل شاه مطلب و تقاضای ملک نظام شاه
پیش آورده سرداران لشکر خود را بر ولایت نظام شاه بهر طرف تعیین فرمودند
سیدخان جهان را با فواج آراسته بطرف پرینده برای بدوله خان روانه نمودند
و خان دوران را با امرای دیگر و لشکر شایسته بطرف بیدر و چچولی بر بهلول خان
نامزد نمودند و یاقوت خان و خان زمان را بطرف کلهبرگه بر عنبر خان و شاه جی
تعیین نمودند هرکدام بهر طرف متعینه رسیده جنگ انداختند امرای عادل شاه
درمدافعه امرای دهلی همت برگماشته مقابلات مردانه نمودند شاهجهان

التیام از گوشه دل همایونش سر بر میزد و میخواست که بعد انتظام امور سلطنت و جهانبانی و بند و بست دلخواه مهام ملک گیری و کشورستانی رایات ظفر آیات و عساکر نصرت ماثر بسمت دار الحرب کرناتک نام زد فرمود و احراز مثوبات جهاد و غزا نماید و در اشاعت اسلام و اعلای اعلام دین پیغمبر علیه السلام جهد بلیغ و کوشش تمام بجا آورده اسم مجاهد و لقب غازی بر خود صادق و مسلم گرداند نیز در توفیر خزاین و توسیع مملکت خویش که شیمه خاص بادشاهان عالی مقدار و پیشه کشورکشان ذوی الاقتدار است بکوشد بنا برین تقریب الحال چون از مهم قرب و جوار فراغ دست داد و طمانیت خاطر از جانب مغل و غیر آن من کل الوجوه حاصل آمد خواست که آن متمنای قلبی و آرزوی دیرین که در دل مضمر داشت بدرجه حصول فائز گرداند نخست سپه سالار رندوله خان را سر لشکر و صاحب اختیار ساخته با امرای عظام و عساکر ظفر التیام بر ابکیری تعیین نمود و ملک ریحان را نیز حکم صادر فرمود که برفاقت رندوله خان سرگرم این مهم باشد ملک ریحان بمجرد رسیدن حکم عادلشاه سیدی عنبر کاله را به نیابت خویش در سولاپور نگاهبد اشته با چهار هزار سوار شمشیر گذار بر رفاقت رندوله خان روان شد چون لشکر نصرت پیکر قریب ابکیری رسید هول و هیبت بر قلوب کفره فجره زاید و مستولی شد چنانچه راجه ایه بهدر که حاکم آنجا بود دست و پا گم کرده سودای جنگ و پیکار رسود از خاطر بدر نموده خود را بر در صلح و اطاعت زد و بجنب ملک ریحان پیغام رسانده و سازش بمیان آورد کار به صلح قرار بخشید و تقبل پیشکش خطیر نمود در تعیین آن رد و کد شده مبلغ سی لک هون مقرر شد بشرط اینکه شانزده لک نقد ایصال کنند و تتمه چهارده لک باقساط در مدت سه سال ادا نماید چون صلح باین قرار منعقد شد از معلوم بهدست شدن رندوله خان شاد کام مقضی المرام

قاصد را رخصت نمود شاه جهان از اقامت دولت آباد بتنگ آمده بودند تا
رسیدن قاصد خیمه وخرگاه وبهیر وبنه پیشتر روانه فرموده منتظر او مانده بودند همینکه
قاصد بروز پنجم در تا سن هفتم یا هشتم مراجعت نمود همون وقت از دولت آباد بطرف
مقر عز وشرف خویش دهلی روانه شدند وتاریخ عهدنامه شهر ذیحجه سنه ١٠٤٥ یک هزار
وچهل وپنج بوده پس مصطفی خان بموجب شروط وقرار ملک نظام شاهی را که به
این طرف کشنا بود در قبض وتصرف عادلشاه در آورد وامرای شاهجهانی نیز ملک
آنطرف کشنا در حوزهٔ تصرف خویش در آوردن گرفتند چون پیشتر ازین خانزمان
از طرف شاهجهان بر شاه جی متعین شده بود وخان زمان بسهولت وآسانی
بروی دستیاب نمیشد لهذا رندوله خان از طرف عادلشاه بمدد خان زمان
مامور شد ونیز هزار دویست سوار ملک ریحان همراه سیدی مرجان برفاقت
رندوله خان متعین گردید چون خانزمان ورندوله خان بر قلعه ماهولی رسیده بمحاصره
پرداختند شاه جی هرچند بمدافعه برخاست ومقابلات شایسته بجا آورد آخر لاچار
وعاجز آمده خود را بر در صلح زد بوساطت رندوله بجواب سوال مصالح بمیان آورده
مرتضی نظام شاهی را به خان زمان سپرده قلعه ماهولی را به عادل شاه داده خود را
در سلک چاکران ونوکران سلطان عادل شاه غازی انتظام داد بعد ازین
خانزمان با نظام شاه بسمت دولت آباد روانه شد ورندوله خان وشاهجی
عازم خدمت عادلشاه شدند ❊❊ **قصد غزا وجهاد نمودن سلطان محمد
عادلشاه ولشکر سر لشکر رندوله خان بر بلاد الحرب فرستادن**
چون همت والا نهمت سلطان محمد عادل شاه غازی از بند وشعور وآغاز جلوس
بر تخت بیجاپور مصروف مرضیات الهی ومبذول امتثال اوامر واجتناب از
نواهی بود همیشه دغدغه جهاد با کفار بد انجام وخطره غزا با اشرار وخامت التیام

رفاقت رندوله خان در مهم سرگرم بود چون به سیدی عنبر خان با دو هزار سوار در نواح سدهور ماند همراهی و رفاقت رندوله خان شجاعت دستگاه افضل خان را با پنج هزار سوار بر سر سیدی عنبر نامزد کرد تا او را دستگیری نموده به قید دارد چون افضل خان نزدیک سدهور رسید عنبر طریق نجات جز در بیچارگی و ضراعت ندیده خود زنجیر در پا نموده سکاس سوار باستقبال افضل خان شتافت و گفت حکم بادشاه بر سر است و فرمانیکه بنامش اصدار یافته بود بر سر گرفته همراه افضل خان روان شد چون پیشتر ازین در زمان ملک عنبر وقتیکه خیریت خان و عنبر خان اسیر گشته در کالاکوٹ دولت آباد محبوس گشته بود و ملک ریحان دران هنگام حکومت کالاکوٹ داشت با ایشان رعایتها نموده بود ازین سبب درمیان ایشان سابقه معرفتی و اخلاص تمام حاصل بود درین وقت ملک ریحان و خیریت خان بر شفاعت او برخاسته از رندوله خان عفو جرایم او نمودند و زنجیر از پا کشیده بروی دولت و مکنتش بحال و مقرر داشتند بعد ازین رندوله خان با جمعیت عظیم همراهی خود که چهل هزار سوار بود در ولایت کهار در آمده ملک گیری و کشورکشائی آغاز نمود و بالجمله مدتی درین سفر براه بتدریج بسیاری قلاع و بقاع کفار تبه روزگار را تسخیر نموده داخل ممالک محروسه ساخت و ترویج دین متین محمدی و شعار اسلام احمدی آشکارا گردانید چون بسبب طوالت سفر و ناسازی آب و هوا بردم ودد و آب ملال و کمال عارض حال لشکریان گردید حکم بادشاه بمعاودت او نفاذ یافت بعد ازین بچند مدت خان محمد و ملک ریحان را با جمعیت ایشان بر تسخیر کنجی کوٹه روانه فرمود ایشان رفته بران قلعه گرد و ن پایه محاصره قایم نمودند ❁ ❁ ❁ **بعد از چند مدت نواب مصطفی خان را بصوب کرناٹک فرستادن**

مراجعت بدار الخلافت نمود و زر آورده را بخزانهٔ عامره داخل ساخته در شهر
نورس پور نزول نمود و ملک ریحان به طرف سولاپور رخصت گرفت متعاقب آن
مقدمه خاطر بادشاه غازی بصوب قلعهٔ شولاپور سر زد بوساطت رندوله خان
بملک ریحان چنان اشاره رفت که قلعهٔ شولاپور را بمنسوبان بارگاه واگذارد
تا در عوضش منصب بزرگ و دولت دلخواه از سرکار والا باو ارزانی یابد ملک
ریحان بمجرد دریافت مرضی شریف قبول امر واجب الاطاعت نموده از سر قدم
ساخته با مقالید قلعه خود را بحضور پرنور فائز گردانید و بوساطت رندوله خان
کلید قلعه را پیش بادشاه غازی گذاشت بادشاه غازی او را بعنایات فراوان
و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز گردانیده ملک پنج لکهون پوی ارزانی
فرمود ملک ریحان با همدوش فرحت و مسرت لا احصی گشته مرخص شده و بجاری
رفت و قلعه خالی کرد و حسن رومی خان به قلعه داری انجا از حضور بادشاه غازی تعیین شد
رندوله خان بعد از فراغ مقدمه سولاپور رخصت گرفته به محالات جاگیر خویش سمت
هوکیری و رای باگ روانه شد و بعد از مقدمه صلح ایکیری بدو سال چون از ایکیری
خلاف وعده و قرار در رسانیدن اقساط بوقوع پیوست باز لشکر منصوره بانطرف
متعین شد درین نوبت غازیان اسلام ایکیری را از دست ایرپهد را انتزاع
نمودند که تا آن سال که سنه یکهزار چهل و هفت بود ایکیری با ولایت تابعه خود
در حوزهٔ تصرف بادشاه غازی در آمد پس ازین بچند روز باز بادشاه غازی
عساکر منصوره را بساز و سامان آماده ساخته به سر لشکری سپه سالار رندوله خان
بر کرناتک نامزد فرمود و سائر امرا و سرداران را برفاقت و تبعیت رندوله خان
تعیین نموده مثال داد که هر کس که در رفاقت و تابعداری رندوله خان بر ملک و
دولت و نیز بر سر او امانت او فخار است ملک ریحان نیز درین نوبت در رفاقت

فرمودند و به جان محمد نوشتند که معامله گنجیکوته بالفعل موقوف داشته شتاب خود به
حضور رسانند و ملک ریحان و علی خداوند خان و خیریت خان و دیگر امرا که او بودند قرار بین بعد از آن
نمودند که زود و شتاب از پای قلعه برخاسته بعد [illegible] خان بروند ملک عرض داشت
نمود که بسبب اطاعت مهم همه لشکر و سپاهیان بیرون گردیده از کار رفته اند و نیز خود از مدت دراز
قدم پادشاه ندیده ام الحال یکبار بحضور آمده بشرف دیدار قدم مبارک مشرف شوم بعد از آن به هر مهم که
حکم صادر گردد بالراس والعین روان شوم و همین نزدیکی اخبار تازه رسید که رایل خود با افواج
بیش از شمار [illegible] بالای گهاث ناسک برآمد پادشاه غازی از روی خیر اندیش منظور کرده جواب
التماس ملک آمدن او بحضور صلاح وقت ندیده فرمان تازه با تصویر خویش نزد ملک فرستادند
نوشتند که وقت تنگ است اهم حسب پیش رسیدن شما اینجا درین وقت اصلا صلاح ندارد می باید که
شبیه ما مشاهده نموده به تصور حضور و لقا و هم کلامی محظوظ و بهره اندوز گشته هم اینجا تمشا
[illegible] تمام تر روانه شوند و دو منزل را یک کرده شتاب خود را ملحق به نواب گردانند و به [illegible] نوشتند
تا آنکه ملک به شما ملحق نشود کار به جنگ نیندازند ملک ریحان بمجرد رسیدن فرمان [illegible]
با خیریت خان و علی خداوند خان وغیره سرداران کوچ بکوچ طی منازل و قطع مسافات کرده
مابین [illegible] با نواب ملحق شد نواب بتقریب مهمانی امرا اسباب و سامان شایان ترتیب داده
باستقبال ملک خیلی پیشتر آمده بنهایت لطف و [illegible] ملاقات گرفته بدارات فراوان دلجویی ها نمود
و خلعت های فاخره و اسپان با یراق و آلات مرصع بقدر شان هر یک عنایت فرموده بعد
از آن باستعداد تمام با قصد جنگ رایل روان شدند روز دیگر [illegible] بمقابل افواج [illegible]
جنگ ملک میمنه را بوجود خویش زیب و استحکام داده فوجی از خاصه خویش همراه عبدالقادر
و [illegible] بر کمک و تائید اسد خان که میسره بادشاهی متعین بود تعیین نمود و قول
[illegible] خاصه نواب و خاصه خیل زینت پذیرفت همچنین لشکر کفار با آئین و قانون [illegible]
صفوف آراسته چون آسیای حرب بگردش درآمد و نیران نبرد و قتال در اشتعال [illegible]

پس از آن به چند روز چون اخبار شورش و طغیان راجه رایل وحشمت و متانت
از سائر رایان کرناتک بود و به کثرت لشکر و فراوانی خزاین سر نخوت و استکبار
به فلک دوار رسانید هیچ یک از هندو و مسلمان را بخاطر نمی آورد و اذیت
تمام مسلمانان آن طرف رسانیدن گرفت بمسامع علیای عادلشاه رسید
غیرت سلطانیه با حمیت اسلامیه بجوش آمده اراده تنبیه و گوشمالی آن سرکش
متهور مصمم نموده باحضار امرا و فراهم آمدن افواج حکم فرمود چون لشکر جمع آمد
و اسباب و مواد قلعه کشائی آماده گردید نواب مصطفی خان را سر لشکر و سپاه سردار
ساخته و سائر امرا و سرداران را به تبعیت و اطاعت او تعیین نموده بدان
سمت رخصت فرمود و نواب پیشتر از خود شاهجی بهوسله و اسدخان را با فوجی
روانه نمود بعد از آن خود با باقی لشکر و فیلان کوه پیکر و سامان و مواد فراوان
در شهور سنه یک هزار و پنجاه و هفت به سمت مقصد روان شد شاهجی
و اسدخان که پیشتر روانه شده بودند چون قریب به سرحد رایل رسیدند والیا
و کستا تغفی که از شجاعان مشهور آن طرف و از سرداران نامور راجه رایل بودند
بمقابله ایشان درآمده جنگ درانداختند میان فریقین چندین حرب های شدید
و جنگهای ثقیل بوقوع پیوست آخر الامر لشکر کفار بر فوج اسلام زور آورده
غلبه نمود و لشکر اسدخان و شاهجی متفرق گشت فیل سوار شاهجی و اسباب
فراوان بدست کفار بغارت رفت نواب مصطفی خان که در آن هنگام به فاصله
هفت هشت منزل ازین طرف بود بمجرد وصول خبر شکست شاهجی بنه و اسباب
سنگین را به بنکلور فرستاده برای کمک سبکبار رشد بنهضت آن طرف نمود و نیز بجناب
بادشاه غازی کیفیت غلبه کفار عرضداشت نموده طلب کمک و امداد نمود بادشاه
غازی قاصدان را با فرامین به طرف خان محمد و ملک ریحان روانه فرمودند

از اولین حملهٔ صفدری ملک در هم خورده هزیمت یافت ملک در ان وقت به تلاش های رستمانه و حملهای رخنه یا بانه و الوار را در زیر تیر و تفنگ در گرفت که تزلزل در انبوهی جمعیت او افگندند و لشکر کفار را زیر و زبر گردانیده کفار روخیم العاقبت رو بگریز نهادند و فتح و ظفر نصیب لشکر اسلام گردید و نواب از بالای تالاب به همه تلاشهای رستمانه و حملهای بهادرانه که در ان کارزار از ملک ریحان بظهور می پیوست بچشم خود مشاهده نموده سپاه ملک و لشکر مآثر امرا در تعاقب گریختگان افتاده چندان مقهوران را بزیر تیغ در آوردند که میدان معرکه از کشتگان پر گردید و خیل و فیل خاصه سواری و الوار که یکی به رنجیت سوم بود دوم به دا الوار با سپهان و اسلحه بیشمار و غنایم فراوان بدست غازیان اسلام در آمد چون خبر افواهی کشته شدن اسد خان و مضطر الحال نواب بملک رسیده بود با چهار سوار از لشکر جدا شده نزدیک نواب آمد نواب از غایت تعظیم و تلطف پیشتر آمده دست و بازوی ملک را بوسه داد و شمشیر که در کمر داشت بکمر او بست و آبی که خود سوار بود پیشکش نمود و گفت که امروز محافظت ناموس پادشاهی از شما واقع شد تحسین و آفرین فراوان نموده فتح نامه بنام او نوشت

بسعایت مفتنان خلل انداز صورت ناسازی میان نواب مصطفی خان و ملک ریحان هویدا شدن

چون پیدا است که حسد و ستاره و ابناء الغرض را برای گرم بازاری خود هرجا رخنه اندازی نمودن شیوهٔ قدیم است و اسوسیاهان پذیرفته را دمی در هم ساختن پیشه و رین بساط دل ها ساده که نکونامان را طرفة العینی غبار آگین می کنند و بسیاری علاقهای الفت و محبت را در یک لحظه گسسته به مخالفت و معادات بدل می سازند تشریح این ابهام و تبیین این اشاره آنکه حسودان فتنه انگیز دران شب از راه حسد سخنان شیر واقع را بچنان تمهید و تزئین پیش نواب شرح دادند که مزاج نواب از جاده راستی منحرف گردید بر زدوهم برگشته نصب نویس شد و قرارداد فتح دران روز از اسد خان بهست و ملک گفته فرستاد که فیلان را تمام بر کرده آن بالی

زدن گرفت بهادران طرفین در معرکه داد مردمی دادن گرفتند بی محابا و بهرام پشت
نموده جنگ دلیرانه بظهور می‌آوردند گاهی غولان کفار بر سر شیطنت آمده خود را
بر سر لشکر اسلام زده چون مهره‌های نرد بر عرصه متفرق می‌ساختند و گاهی دلیران اسلام
جوشان و خروشان آهیخته تیغ و شمشیر بر جمعیت کفار تاخته سلک جمعیت شان را از هم
می‌گسیختند درین دار و گیر پر آشوب فلک گردان حیران تماشا بود و از زمین و زمان
نعرهٔ الامان برپا درعین این کشمکش واملوا که بکثرت تهور بی‌حد و بلا عدیلی و وفور مردمی
و مردانگی مشهور بلاد کفرستان بود و در عرصه جرأت قدم از همه پیشتر گذاشته بر فوج مقابل
تاخته تا صحن لشکر خاصه نواب را از پیش برداشته بر فوج شاه جی و اسد خان افتاده و اینها را
نیز درهم پیچیده متفرق ساخت اسد خان دران حال زخم برداشته از اسپ افتاده و بابا علی
لاری و خواجه حسین بخشی مجروح اسپ سوار نزدیک اسد خان ایستاده بودند بابا علی خواست
که اسد خان را بر اسپ خویش کند اسد خان قبول نکرد و چون تاب جنبش نداشت بیرون سوار شده
املوا دران هنگام آشوب سرانجام چون فیل تند زیر و زبر کنان با فیل بی‌مان بجانب نواب
رخ نهاده ملک ریحان چون شوخی و طغیانی املوا مشاهده کرد از عقب وی دوید تا رسید لیکن
ملک املوا بقریب نواب رسیده بود و نواب بر بالای بلندی تالاب ایستاده تماشای جنگ
می‌نمود درین وقت سر گردیده قصد فرود آمدن نمود که ناگاه علم‌های ملک ریحان از
عقب واملوا نمودار شدند تماچی حاجب ملک حاضر بود به نواب عرض کرد سر گردید یکبار تماشا
دست برد ملک بکنید چون املوا بکمال شوخی رخ به نواب نهاده بی اندیشه فراتر می‌آمد نواب
از سخن حاجب تغافل نموده به فرود آمدن عازم شد باز حاجب مذکور معارض شده به تندی
او را بر سر دست گرفت که از سر گردیدن صاحب همه کارها ابتر می‌گردد و ناموس پادشاهی بهم می‌خورد
برای خدا حرکت از جا مکنید درین گفت و گو بود و املوا از بالای فیل نشسته نگاه کرد دید
که ملک همچو سیل تند از عقب می‌آید عنان برتافت و از رو سر گردیده مقابل ملک شد هم

بیان گرفتن نواب شاه جی بهوسله را و مقید نمودن او را و از این معامله اندیشه و خطر افزون شدن ملک را از او

همدرین ایام اسبابی چند که موجب نفاق و شقاق باشد میان نواب و شاهجی راجه نیز بوقوع
آمد شاهجی از اطاعت نواب سر پیچیده مخالفت ورزید تا آنکه نواب قصد گرفتن او نموده اتفاقاً
روزی باباجی راجه کهورپره و یسونت راو و اسد خان را مستعد کرده علی الصباح بر دایره
شاه جی آن شب بعیش و سرور گذرانیده سحرگاهان بر بستر خواب آرام گرفته بود و همینکه از رسیدن
باباجی راو و یسونت راو و قصد ایشان خبردار شد بسراسیمگی تمام از دایره برآمده بر اسب سوار
شده با خویشتن را جریده بطرفی میرساند باباجی بجلدی تعاقب نموده او را گرفت و پیش
نواب آورد و در حبس نگاه داشت سه هزار سوار همراهی او متفرق گشتند غارت بسیار در لشکر
واقع شد همدرین نزدیکی حیرت خان مقتضی اجل را لبیک اجابت گفت از آن بار که میان
نواب و ملک صورت رنجش و ناخوشی رونما گشته بود ملک را وثوق از نواب برخاسته بود و هرگاه که
بملاقات نواب میرفت بخبرداری و هوشیاری تمام می بود اکنون که شاهجی را بقید آورد ملک را
اندیشه و وسواس زیاده از سابق پیدا شد طریق حزم را پیش گرفت برای احتیاط دو هزار سوار
جدید تازه ملازم نو گرفت نواب بوی گفته فرستاد که لشکر زیاده بچه کار نگاه میدارید جواب
فرستاد که شما درین جنگلستان دور از خویش و خانمان رحل اقامت داشته آمده ایم جنجی را
که جای مستحکم و حاکم نشین دار السلطنت کرناتک است محاصره کرده ایم همچو شاهجی فتنه دوران را
قبض نموده مقید کرده آید و غنیم بیحد و بیشمار از هر طرف در کمین فرصت نشسته اگر معاذ الله
امری نوعی دیگر پیش آید پادشاه از من خواهند پرسید چه جواب گویم برای نگهداشت ناموس پادشاهی
و برای نگاهبانی شما این لشکر زیادتی نگاهداشته ام و نیز ملک جمیع امرا و اعیان لشکر را بسلوک
دلها را به بخشش و عطایا و بعضی را بدادن قرض دوام ممنون منت و مرهون احسان خود ساخته
دیگر وانیده بود و درین ایام نواب سر چند حیله چند برانگیخت که تا سر و دست ملک را به تسخیر

بادشاهی است در سرکار داخل گردانند ملک ازین پیغام بنهایت ناخوش گردید جواب فرستاد
که احوال اسدخان و تلاش من بر همه مردم اظهر من الشمس است معلوم شد که این سخن بیگفته
شب‌نویس بر زبان آورده آید مضایقه ندارد فیلان را شما هرگز نخواهم داد بحضور بادشاه
برده پیشکش خواهم نمود من بعد بصحبت شما راضی نیستم و موافقت با شما نخواهم نمود شما خود
فیل خود را باخته بودید ناموس بادشاهی را بباد داده درین جنگل حیران و سرگردان مانده
بودید من فتح نموده ام ناموس همه بندگان بادشاهی نگاهداشته‌ام نواب بعد ازین جواب
منفعل گشته بجای خود خاموش ماند و در تلافی مافات آمده معذرت بیشمار نمود و دلاسا و
دلجوئی باقصی الغایت پیش آورد لاکن چون مشهور است که زخم تیغ و شمشیر را مرهم پیدا است
اما جراحت سنان را چو عنقا حجاب کدورت و غبار منافرت میان یکدیگر حایل گردید بادشاه
غازی بعد از دریافت قصه به نواب نوشتند که حرف جنگ و فتح پوشیده نیست کاری که
ملک ریحان نموده است ظاهر است بوسیله فیلان خاطرش از ردن مصلحت نیست وقتیکه
بحضور رسید خود فیلان را بحضور خواهد رسانید بهر حال در تدارک مافات بکوشید و بهر
طوریکه ممکن باشد در رفع رنجش دلی او کوشیده او را خوشنود از خویش گردانید و کار بموافقت
و مؤالفت باز آرید و از حضور خلعت های فاخره و شمشیر معتاد بهر یک از امرای لشکر فرستادند
و بهتر و افزون تر از همه بملک ریحان ارزانی داشتند و بجزای کمال و دلاسای فراوان نوشتند
این معنی بر خاطر نواب گرانی بهم رسانید بعد از حصول این فتح ارجمند امرا از هم متفرق گشته
هر کدام بمقصدی متوجه گردیدند نواب بقصد تسخیر جنجی رخ بآن طرف نهاد و ملک ریحان
بقلعه چیترکل آمد و بعد از فتح چیترکل بجانب سرا نهضت نمود و در آنجا کار خصم سر و صعبه خویش
کم نکیه را با نکار ریحان و دیگری را سیدی عبدالرحمن نامزد کرده بود سرانجام داد بعد از فراغ
از عقد دی دختران بجانب مصطفی خان نهضت نمود نزدیک جنجی باو ملحق گردید بعد از آن
به محاصره جنجی پرداخته شد

شاهجی و خیریتخان متوفی از حضور روانه فرمودند اینها هنوز در راه بودند که نواب بتاریخ سوم
ذیقعده روز پنجشنبه جلوس پنجم سنه یکهزار و پنجاه و هشت مقتضی اجل را لبیک اجابت گفته
نواب وقت آخرین ملک ریحان را طلبیده بحضور ملک اعتبار خان خواجه سرا آنچه نقد و جنس
سرکار بادشاهی و آنچه که خاص سرکار او بود حواله نموده و بملک گفت تا وقتیکه خان محمد
بیاید در حفظ و حراست شاهجی و محاربه پنجی اهتمام تمام نموده باشند و مسرور غافل
نورزند بعد وفاتش ملک ریحان از جهت [illegible] رسد خان را دلاسا و دلدهی نموده مردم متعلقه
نواب را بپول بیسر و سامانی و آوارگی [illegible] هزار [illegible] هون دو باشند [illegible] ساختگی تمام روانه بیجاپور
نمود و ملک اعتبار خان بعد از [illegible] شاهجی و متروکات خیریتخان هر جا بدارخانه و جمیع کار
خانجات نواب بسرکار بادشاهی [illegible] ان محمد بمجرد وصول فرمان والاشان از [illegible] با جمعیت
خویش بسمت پنجی نهضت فرموده ملک ریحان بعد از وفات مصطفی خان دلاسا و دلجوئی امراء
و تقویت و دلدهی لشکر بیسروا [illegible] احسن نموده مبلغ بیست و پنج هزار هون که زر تنخواه سپاه
و ادرار بود از خزانه بادشاهی داد و محاصره از اول زیاده و سخت تر نمود و چون بار ملک
الطرف بیشتر ازین زمان در [illegible] قطب شاهیان آمده بود میر جمله از طرف قطب شاه بحراست
آن سرحد [illegible] اکثر قلعجات [illegible] کا [illegible] واقع بود اقامت میداشت
و قبل ازین ایام نواب مصطفی خان رابطه اتحاد و دوستی بهم رسانیده عهد و پیمان بهر دو
چنان قرار یافته که نواب بعد از فتح پنجی اقامت ندارد و او در [illegible] استقرار نماید و هر دو
باهم در صوابدید تدبیر و کنکاش شریک هم بوده در اعانت و امداد یکدیگر کوشیده باشند
چون نواب بقضای آسمانی وفات نموده میر جمله [illegible] را [illegible] که نواب رئیس لشکر فوت شد و کل لشکر
تباه گردید و خیریتخان هم در گذشته و شاهجی بدام بلا مبتلا گردید ملک ریحان با جان خود کار
چه پیش خواهد برد لابد به تنگ آمده از محاصره دست بر داشته راه خود پیش خواهد گرفت
سرپنجی را متصرف گشته مستقل شوم بملک از [illegible] کرنش [illegible] پیغام بد و داد که [illegible]

چنانکه روزی ملک مستعد گشته به شبینه بیرفت نواب پیغام فرستاد که کاری ضروریست بملاقات
نموده بروند ملک لشکر را گذاشته با معدودی پیش نواب آمد که ناگاه الیسونت را که اسد خانی مستعد
و تیار شده در عقبش رسید تمام لشکر ملک که در تجسس و خبرداری بود بمجرد دریافت این حال جوق
جوق بسرعت تمام نزد ملک خود را رسانیدند نواب سراسیمه گشت و بعد از خواهانهای پیش آمده
رو دسفره کشیده و طعام خورانیده رخصت نمود و بعد از دو سه روز خود تنها بخیمهٔ ملک تشریف آورده
دلاساهای بلیغ نمود بادشاه غازی ازین قراین معلوم نموده بودند که مرکوز نواب در طرح نفاق
انداختن در کرناتک غالب است بعد ازین که ظهور اسباب کدورت میان نواب و ملک شنیدند در تفکر
شده مکرر به نواب نوشتند که ملک وزیر سنگین است و صاحب جمعیت و سپاه و فدوی سرکار
دولتخواه میباوا از کدورت خاطرش مقدمات سلطنت برهم شود میباید که بوجه الطف دلاسا و دلجوئی
او نمائید و او را از خویش خوشنود و رضامند گردانند و بملک نیز نوشتند که اگر مصطفی خان چه توقع ندارند
بر جای خود هشیار و خبردار باشید من از شما خاطر جمع دارم۔

در بیان وفات یافتن نواب مصطفی خان در هنگام محاصرهٔ جنجی

همدرین ایام که محاصرهٔ هنوز جنجی قایم بود و از ابتدای محاصره تا غایت مدت یکسال کامل گذشته
قضارا نواب مصطفی خان مرض الموت بهم رسانیده امتداد بیماری بظهور انجامید مداوی و معالجات
اطبا سودمند نمی گردید بر بستر ناتوانی افتاد و روز بروز شدت مرض رو بازدیاد نهاد ملک بخدمت
بادشاه غازی عرضداشت کرد که نواب ازین عارضهٔ مهلکه جانبرستی و نجات یافتنی معلوم نمی گردد دیگر
خان محمد را فرمان شود که درینجا خود را رساند بادشاه غازی بمجرد وصول این عرضی به خان محمد که با سیصد سوار
بطرف سند سیال متعین بود فرمان واجب الاطاعت اصدار فرمودند که سرکردگی لشکر منصوره
بجای مصطفی خان برادر معتمد الدوله مسلم داشته ایم می باید که بشتاب خود را بلشکر ظفر پیکر ملحق
گردانید چنانچه می باید جلد جلد بظهور رسانند و افضل خان را برادر ... شاه جی و خواجه سرا ملک
اعتبار خان که مقرب و معتمد درگاه بود و فی الحال یکشتی اش ... ضبط نمودن اموال و اسباب

نمودند و اشیاء نفیسه اسلحه و امتعه وافی چهار کرور هون در ضبط خزانه بادشاهی آمد
وانچه هنگام نهب و تاراج بدست لشکریان و راجیان افتاده بود خود خارج از شمار و حساب
است بعد از حصول این فتح ظفر کوشش اسلام و غلبه فئه مسلمین در اعتلای اعلام دین و ترویج
قوانین شریعت سید المرسلین بکوشیدند و که رفته رفته بتدریج تمامی کرناتک و قلعجات آن نواحی
که گاهی سایه سلطان بران سرزمین نیفتاده و هیچ وقتی سم اسپ ایشان غباری از آن
خاک بر نینگیخته در قبض تصرف بادشاه غازی درآمده دران بلاد دیر و فساد که مملو از بتخانها
و اصنام بود مساجد بنا یافتند و خطبا و موذنان مقرر گشته با قامت اذان و
صلوات تراویح شرایع ملت نبوی و احکام دین محمدی آشکارا گردید

در بیان در ذکر عطا کردن حضرت هاشم علوی حیات ده سال را به سلطان محمد عادل شاه غازی

حضرت شاه نعیم الله مرشد سکندر عادل شاه در تاریخ الاسرار نوشته اند روزی حضرت سید
السادات منبع السعادات قطب الاقطاب فرد الاحباب مرشد الطالبین وارث سید
المرسلین شاه هاشم الحسینی العلوی قدس سره با جماعتی از اصحاب در مسجد جامع بادشاه
پور رونق افروز بوده از لآلی شاهوار معارف گوش و گردن مستعدان و حضار مجلس را رشک
بحر و معدن میفرمودند در بین اثنا یکی از ملازمان بادشاه آمده التماس نمود که سلطان
السلاطین کهف الغربا و المساکین سلطان محمد بادشاه را بیماری سخت عارض گشته که
طبیبان حذاق از تشخیص و معالجه اش عاجز آمده اند مرا در خدمت والا فرستاده معروض
نموده اند که آنحضرت بتوجه تام همتی در کار این ارادتمند فرمایند تا از صعوبت این علت
رهایی یابم حضرت شاه والا دستگاه بخادم فرمودند که رومال بیار خادم رومال حاضر کرد
آنحضرت ادعیه خوانده بر رومال دم زده بآن کس داده فرمودند که بجایی درد و عیست این
رومال ببندید بادشاه بموجب فرموده عمل نمود و منتظر حصول صحت ماند اصلا صحوتی

شما درین نزدیکی محل امورات مالی شود محصوران را پناه و پشت گرمی از شما است بهتر
همان است که خود در شهر رفته در ولایت قرار گیرید اختیار نمائید باری درگاهی بدست نیست
اگر احیاناً صورتی بی اسلوبی رو نماید سخن به ما نیست چه شد اگر نواب وفات نموده ایشان
زنده ام تا جان بتن هست سر از فرمان ولی نعمت بجان کوشم یک سر مو قصوری روا ندارم
چون شدت و حدت ملک ریحان افزون از حد دید بغیر از سکوت چاره ندید از انجا برخاسته
و مقرر کرده در رسوائی که ایلو سیفت کا و فاصله داشت رحل اقامت انداخت همدرین اثنا
خان محمد با جمعیت خویش ملحق به لشکر شد با اهتمام خان مذکور کار محاصره از اول سخت تر شد
و سورچال روز بروز پیشتر میرفت و ساعت بساعت کار بر قلعگیان تنگ تر میگشت۔

مفتوح شدن قلعه چنجی بر دست غازیان و بدست آمدن تمامی ملک کرناتک پادشاه غازی را۔

راجه روپ نایک حاکم چنجی که بکمال شوکت و ابهت بود از مدت هفتصد سال آبا و اجداد ایشان
راجه بر تخت راجگی و فرمان روائی انجا کام روا بودند و ان ملک را درین مدت هیچ صدمه
و آشوب نرسیده بود و بکمال معموری و آبادی مشهور بود در روپ نایک بر خلاف رویّه
اسلاف لغرور جوانی و نشاء سرمستی شبانروز به عیش و عشرت اشتغال داشته بضبط امور
دولت نمی پرداخت و مهام ریاست و سیاست را همه معطل و مهمل میگذاشت اکثر زمینداران
ملک و اطراف در ان نواحی چنانچه راجه تنجاور و غیر آن از اطاعت او سر پیچیده درین هنگام
محاصره با هیچ امداد و اعانت او نه نمودند آخر الامر از اطالت محاصره با خبر نرسیدن آذوقه
و نارسیدن مدد و کومک از خارج عاجز آمده چنجی را بتاریخ بست و دوم ذیحجه روز چهارشنبه
طاس و هم سنه یکهزار و پنجاه و هشت تفویض غازیان اسلام نمود چراغ دین محمدی در ان
دار الحرب که از هزاران قرن جز کفر و رسوم بت پرستی معمول و مروج دیگر چیزی نداشت بحسن نیت
پادشاه دین پناه روشن شد از ابتدای محاصره سعی تا غایت فتح از نقود و آلات مرصع و جواهر

دیدن ابراهیم عادل شاه جناب حضرت رسول الله محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم ***

حضرت شاه هاشم چون اراده حج بیت الله الحرام و زیارت جد امجد علیه الصلواة والسلام
فراغ یافته مراجعت فرمودند و به قصد دکن بر کشتی سوار شدند قضارا دران هنگام میان بناد
ر سواحل بحر بسببی از اسباب باهم نزاع و جدال واقع شده بود چنانچه طرق آمد و رفت سفینه
ها مسدود شده بود مردم کشتی که حضرت دران سوار بودند از معامله پرخاش با بعض البنادر آگاه
نبودند بی وسواس و بلا تحاشا کشتی راندند چون قریب بندر گوده رسیده حاکم گوده کشتی
به قبض در آورده اجناس و اموال مردم کشتی ضبط نمود و مردم کشتی را قاطبة در قید کرد درهمین
نزدیکی ابراهیم عادل شاه پادشاه بیجاپور در عالم رؤیا دید که جناب والای حضرت شفیع
المذنبین سید المرسلین خیر البشر سلطان الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تشریف
فرما شده اند و بزبان گوهر بار می فرمایند که ای سلطان ابراهیم فرزندم سید هاشم به قید
فرنگ گرفتار آمده است و او را برهان سلطان از خواب بیدار گشته اعیان درگاه را
احضار فرموده صورت واقعه و بیان نهاد و از کیفیت امری که از زبان جناب صادر
گشته باز پرسید بعضی از اعیان که از معامله گوده و اسیر گرفتن فرنگی مردم کشتی را واقف
بودند بعرض پرداختند که اغلب یکی از سادات صحیح النسب شریف النسب در جمع این اسیران
بقید آمده باشد که حضرت رسالت پناه برای استخلاص آن جگر گوشه خویش به پادشاه اشارة
فرموده اند تدبیرش همان است که به ضابطه بندر گوده خط استمالت آمود بتاکید در باب
رها کردن سید هاشم باید نوشت پادشاه همان زمان قاصد بطرف گوده روانه نموده
به ضابطه آنجا بتاکید تمام در باب مذکور نگاشت ضابطه گوده بمجرد رسیدن خط قاصد
عادل شاه به زندانبان حکم فرستاد که سید هاشم نام که در بند آمده است واگذار داد
بر طبق حکم حاکم بر زندانبان ندا در داد که سید هاشم کیست برون آید آنحضرت خود

بهی و استغفار و نمود پادشاه جم جاه دیگر روز مکرر بعجز و الحاح پیغام معروضه فرستاد اگرچه دران عصر
اولیای کرام و اکابر عالی مقام که هر یک صاحب کشف و کرامات بودند بسیار و متعدد و درین
بلدهٔ معموره اقامت می داشتند لاکن پادشاه چون ارادت صادق و عقیدت راسخ بجناب
آنحضرت می داشت بکمال نیازمندی بخدمت آنحضرت ملتجی شد که اکنون بجز ذات مبارک
درمان خویش نمی بینم و بدون توجه همت والا خلاص خویش ازین مهلکه نمی دانم برای خدا توجه
فرمایند چنانچه سابق بر پدر بزرگوار لطف و مرحمت مبذول می داشتند حالا برین ارادتمند
خاص نیز مبذول نوازش فرمایند تا ازین بلیه نجات پدید آید حضرت شاه والاجاه بعد از استماع
این مقال فرمودند که الحق پدر ایشان ابراهیم عادل شاه بر سر فقیر احسانی عظیم نموده در وقتیکه
فقیر از سفر حج باز گشتم در اثنای راه با یاران خود در قید فرنگ گرفتار آمده بودم در آن هنگام از
پدر ایشان خدمتگاری تمام و مهربانی مالا کلام بوقوع پیوسته که از آن بند سختم خلاص گردانید
امروز مکافات و تدارک آن لازم آمد لاکن این بی بذل جان ممکن نیست زیرا که پیمانهٔ حیات این
پادشاه بر آمده و اجل سمایش رسیده بدون بذل و عوض جان بخشی پادشاه متصور نیست
بقیه حیات خویش که ده سال مانده است به پادشاه بخشیدم و مرض و ممات او بر خود پذیرفتم
همینکه این مقال از زبان دربار آنحضرت سر زد مرض و سقم که پادشاه بآن مبتلا بود در جسم
مبارک ایشان پدید گشت و همان ساعت همان بیماری که خود مبتلا بآن بود دران حضرت
طاری گشت که حرکات از جا نمی توانستند کرد به معذرت بسیار تبدیل احوال نمود آنحضرت
فرمودند کل نفس ذائقة الموت حق است و نیز فرمودند اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
موت و موت خود تمنای صادقان است که والموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بسوم روز از واقعه آنحضرت بملاقات رفیق
رفیق الاعلی شتافتند قدس الله سره و اسرار اولیائه —

ذکر در بند فرنگ افتادن حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و خوا

سبحان الله رهی اخلاق محمدیه و اشفاقات احمدیه که از ذریه طاهره بظهور می رسند به بخشش و بستدن
جمله خطا + که هرگز نکرده اصلا بجز عطا + و مشهور در عوام الناس است
چون بادشاه بسبو بسیم بار دیگر خواب دید که حضرت صلی الله علیه وسلم چنین می فرمایند که ای
ابراهیم تا حال پنبه غفلت از گوش برون نمی آری و از خواب غفلت هوشیار نمی شوی
اگر زود سید هاشم را خلاص گردانی بهتر ورنه بسزای عمل خود خواهی رسید بادشاه ازین خواب
بسیار حیران و پریشان بیدار گشته از دانایان و ملایان و تعبیر خواب گویان را حاضر نموده
در یافت آورد همه بعد تامل بسیار دست بسته عرض نمودند که این خواب صحیح است چونکه
بسیار مهربان هنوز متقید اند بادشاه همان وقت یکی نامه نویسانیده روانه نمود که برای رهائی
سید هاشم نامه مکرر ابلاغ گشته که مگر تا حال عمل در آن نه نموده اند باز سه کرر نامه روانه نموده
شد باید که بمجرد رسیدن نامه هر چه که اراده باشد جواب آن نگارش نمایند بیت اگر صلح جویان
نخواهم جنگ و گر جنگ جویان ندارم درنگ لاکن بهتر بود رهائی خویشان نزدیک. حاصل الکلام بمجرد رسیدن
نامه کتبیان کوده همه زندانیان را از قید خلاص نمودند و جواب از بسیار عجز و نیاز نوشته ابلاغ
کردند این روایت بسیار صحیح است

بیان امر فرمودن سلطان محمد عادلشاه و ظهور ابن ظهوری را در تالیف کتاب تاریخ و وقایع زمان و بیان بعضی شاعر که در آن زمان بودند

ملا ظهوری شاعر مشهور می نویسد که در شهور سنه یکهزار و پنجاه در یک بادشاه غازی به نواب
بابا که شهر بند عقل و تدبیر تعمیر پذیرفته معمار اندیشه او است فرمودند که نگارنده صور حالات
زمان باد قابل این خدمت خانه زادگی اعتقاد ظهور ابن ظهوری است او را باین کار نامزد
باید داشت حسب الامر عالی نواب مملکت مآب من حقایق گزین را بدولت خانه خویش خواندند
و بکمال توجه تاریخ احوالات سلاطین دکن که رفیع الدین ابراهیم شیرازی برقم طراز نمایان تمام

سکوت فرموده بدیگران فرمودند که هرکدام خود ها را به اسم سید هاشم نمایید بدر روند چندی سر آمدند
بعد از آن حاکم گوره به پادشاه جواب نوشته قاصد را رخصت نمود پادشاه خاطر جمع شد پس از روزی
دو باره پادشاه واقعه مکرر دید که جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم باز تشریف ارزانی فرموده بوی خطاب
میکنند که سخنم بجا نیاوردی فرزندم را خلاص ندادی سلطان سراسیمه بیدار شده باز مکرر بضابطه گوره
نوشت که آن سید که خلاص یافتن وی مقصود ما بوده هنوز خلاص نیافته البته از بند خلاص کن
و بر ما منت بگذار فرنگی باز بیست و سه کس که بهمین اسم موسوم شده برآمدند رها کرده به پادشاه عرضی
نوشت که بر حکم والا بجای یک کس چندین مردم را رها کردم اما عجب تر آنکه هر کس از آنها همین یک
اسم موسوم بود برآمدند باز ابراهیم پادشاه به سیوم کرت رؤیا دید که جناب حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم بکمال عتاب می فرمایند که ای غافل هنوز از سر غفلت بر نمی آیی و امر من بجا نمی آری اگر
این مرتبه فرزندم را خلاص نگردانی بسزای عمل خود خواهی رسید هشیار باش پادشاه بهراس
تشویش تمام از خواب برجسته مبهوت و متحیر گردید دانایان درگاه باز پرسیدند سبب چه
علاج کنم دو بار چندین سادات را برامر شریف از بند رهانیدم هنوز عتاب از آن جناب بکمال خود است
آن سید که حکم عالی به استخلاص وی صادر گشته هنوز از بند نیامده و رهائی نیافته دانایان بعد از تحقیق و تفکر زیاد
تامل بسیار گفتند که معلوم چنین میشود که آن سید اصلا از بند رهائی نیافته تا یک فرد هم از آنها
در بند خواهد بود آن سید که امر جناب رسالت مآب برای او شده است از قید اصلا بدر نخواهد
آمد پس پادشاه ابراهیم عادل شاه شخصی معتبر را با نامه الحاج آمونز کپتان گوره فرستاده پیغام داد
که هر چه مطلوب آن طرف خواهد بود ازین رو داده خواهد شد و هر مقصدی که در پیش داشته باشد نتیجه بر
آمده نادر الحاج آن توجه باید دول انندا تا باید که جمله اسیران را که در بند تمامانده اند قاطبة
رها کنند و یک فرد از ایشان هم در قید نگذارند در نمیعنی ممنون خاطر و مرهون منت دانند چون تاکید
باین مبالغه به کپتان گوره رسید در همان لحظه در زندان بکشاد و اذن در داد که هر که در بند باشد
بیرون آید زندانیان همگی یک یک بیرون شدند و در آخر همه حضرت شاه هاشم والا نسب بیرون آمدند

عملی از حقیقت این سخن کماحقه آگاهی دارد و ندود، وطبیعت خویش پاس خاطر همگنان رشته
همواره در فن انشا فقرات دل نشین بر صفحات روزگار می نگارد و فکر سنجیش در عبارت آرائی
ورق تنگ مایه را غیرت سد سکندری می گرداند تا یاجوج منشان به کاوش ناخن تصرف
رخنه بیجا در آن نیندازند و بهار می جوی بار تفکر و دامن دامن گل انتعالش از گریبان شکسته
طبعان بر دمانیده تا پژمرده خاطران با ظهار شگفتگی بپردازند **نظم** چو گیرد بکف کلک
گوهرنگار * شود صفحه دلکش چو رخسار یار * لعل الحنان و بالشان چنین * بود معدن
فضل و دانش همین * **سوم حکیم الشی** که از آتش زبانی زبان لال می نگارد و فکر
بلند تمیز در مرتبه سنج عالم اعلاست و علامتش محض قدرة الله تعالی تا ز تصرف بر قانون
شفا یقا توانی نه لبسته که بوعلی از ذوق این نوازش در زیر پرده خاک بر قبض نیابد نبت محرق
هجران را از استخوان مهجوران بیک نگاه کرم بر آوردن کاری بس آسان می پندارد **نظم**
ره شعر و حکمت بکار * که سر دو عالم کند آشکار **چهارم میرزا مقیم** که باستقامت طبع مستقیم
و در اقسام شعر روشناس هفت اقلیم است و در معنی طرازی و نقطه پردازی بی عدیل و سهیم
رتبه سخن سنجیش از ان بالاتر است که باندازه توصیف توان دست بران یافت از نم
چشمه زار دوات آب حیات در کام تفتیده لبان چشمه حیوان می چکاند و شکسته نویسی زلف دلاویز
خوبان را ریخته قلم خود می داند خورشید جهان تاب از خط شعاعی بجدول کشی دیوانش فرود آورده
سپهر دوار گنجینه جواهر انجم را به کلک گوهرنگار او سپرده **پنجم میرزا دولتشاه** که
اورنگ نشین کشور سخن است از روان بخشی طبع والای خویش صبح و شام بجان بیهوده عیسی
نفسان عالم معنی می دارد و در طراوت سخنان رنگین بد یافتی دوران سر سبز و سیرابی می سازد
و با ورزش فن شاعری صلاح و تقوائش در آن مرتبه که سجاده صبح را تا از آب کوثر و تسنیم
نمازی نمی سازد و طایر شب زنده داریش سر بسجود نمی نهد نو عروس معنی را تنگ در آغوش
نقط کشیدن مخصوص شوخیهای طبیعت اوست * چو طبعش ز معنی شود بهره یاب * کند ذره را

نموده بدست سن داده در گنجینهٔ گفتگو بکلید دلجوئی چنین کشاده نظم گرامی شاعر شاه عالی
تبار * جهانی دگر کن ز مهر آشکار * که باشد در آن عالم دلگشائی * ز رنگین اهتزاز سحابی نمائی
* برافروز زان گونه بزم خیال * که روشن شود بزم ارباب حال * سخن سر کن از سروران
دکن * که باشد درخشان جهان سخن * بکش انچنان خوان انشای نغز * که چون پسته گردد
شود پر ز مغز * ز جام معانی بجوش انچنان * که گردد ز فلک مست و غلطان از آن * تمام
احوالات بادشاهان را که در تاریخ منظور بود و احوال سعادت مآل و فتوحات برکات آیات بادشاه
جمجاه سلطان خاقان ابن خاقان سلطان محمد دام الله ظلاله علی مفارق البریات آنچه
خود مشاهده نموده و آنچه از ثقات صادق القول مسموع داشته بر صفحهٔ ایام خجسته فرجام نگاشتم
اول کسیکه از مجلسیان حضور اعلی بتحقیق این مقدمه پرداخت **ابراهیم خان** صبی است
که مجموعهٔ علم عقلی فراهم آورده نقل مقالات او است و مقدمات جمیع علوم در شناخته معلوم
نمودن بیکنفس کوشش بر انتشار او بودن است در دقیقه یابی و نکته دانی سوچی است که از قلزم
تفکرش برخاسته و از نازکی بیانش سوسن سیراب بار آستگی زبان خود آراسته در بزم گاه سخن
سنجیش شعر فهمان سخن رس را تا مصرع نفس موزون از سینه سر بر زند دم زدن خیال محال
انداز بلندیش کمندی است که بر کنگرهٔ گردون پیچیده و مگر فلک پیوندش پیوند بند بیت
که سر گرم شکار ملک گردیده و قصیده و غزل معنی پیچیده و مضامین رنگین بر جسته
چندان بر بسته که از بار تحسین آن زبان حرف گیران چون رنگ روی شان در هم شکسته منبیان
در فکرتش از بهر مخزن اسرار هزاران در برار کار او رده و هر یک از خنده لب خیالش به بنان
خانهٔ معرفت پرورد گاری برده **نظم** رهی نکته پرداز عالی مکان * که پیروز گر فکرش از
قدر روشان * درایت صف گشته هر صبح و شام * مضامین نایاب بهر سلام * بمیدان
معنی چو تازد سمند * سر اهل دعوی کند در کمند * چو دریای طبعش شود موج زن * ز ند
جوش گوهر زمین و زمن **دوم سید نور الله** حقایق آگاه که با وجود تقیات

جنوباً و شمالاً کشمیر و یک لخت آبادی و دشت و آسوده حالی و فراغت مالی کافه برایا و غنا و
استغنائے هر کدام باین مرتبه که هر شب بر سم معمول و معتادی جلد بیاز هون و اشرفی بالین
خوابگاه و بادشاه گذاشته علی الصباح برآورده بر محتاجین و مساکین خواهند که تفریق کنند
هیچکس قبول نمیکرد و میگفت صدقه خوران را بدهید ما صدقه خوار نیستیم بیرنا چار خدمتگاران
بدوش بر داشته بر تکیه داران مداریه که در کرد ارک تکیه ها بسته اند و ان یکهزار چهارده تکیه بوده
دران فقیران چهارده تکیه میگرفتند باقی را بالمعوده رومی گردانیدند تفریق و تقسیم نمیکردند و نه هم
برای اخذ صدقه بادشاهی بر در سرکار بادشاهی آمدند و مردم شهر آن قلندران کلهان صدقه خوار
می خواندند و اگر کسی دران زمان برای عمارت پاره زمین میخواست یک گز دار زمین بیک هون
بدشواری میسر میشد و نیز از برکات نیات آن بادشاه خجسته صفات زنگ رفاه و فراغت بر تمامی
خلق ان قدر کشیده که با وجود آن خوش عیشی و فرخ زندگانی بخیرات و مبرات منفرد و نوافل و فرایض
گردیده حقوق کل بالجنب وجه الیق و الانسب ادا میگردانیدند و آنچه بظهور فضولیات در آب
کل زر همچو خاک بید ریغ پاشیده اند از آثار مانده آنها مساجد و رباطات و تکیه ها در وضعات و
قصور و عمارات که بر طبق مصرع آثار ما تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار هنوز باقی است خطا بر همه هویدا است
قیاس باید کرد گویا دران زمان برکت نشان باز مثل مطر از آسمان می بارید یا مانند زرع از زمین
بر می روئید منقول مشهور است که هر سال چون ماه رمضان مبارک میرسید قافله
حفاظ کلام مجید از ولایت کوکن آمده بیرون شهر پناه در سرا نزول میکردند و اهل مساجد آنها را
که حفاظ میسر بود و مساجد خود ها با آنها مسموع بیدست اند آنها حفاظ نمی داشتند بمجرد استماع خبر ورود قافله
بمبادرت بکار برده بسرعت رفته بلا تفتیش دست یگان یگان گرفته بمساجد خود ها می آوردند کسی که
در رفتن خیلی درنگ و تاخیر می نمودند حافظ او را میسر نمیشد خایب باز میگردید آنها که حافظ کوکنی
بمسجد خود می آوردند تمام بخورش طعام نفیس و لذیذ متعهد میشدند به تراویح و ختم نماز لیالی تمام ماه معمور
داشته بروز ختم آن قدر از نقد و جنس بخدمت حافظی نمودند که اورا تا موقوفات یکساله خانه کفایت می نمود

روکش آفتاب * فلک سر بسر حلقه فکر اوست * شفق ظاهراً معنوی بکر او است * چو گردون ز جام سخن
تر دماغ * ز هر نقطه روشن کند صد چراغ *

در بیان ذکر محامد پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه

سلطان محمد عادل شاه پادشاهی نیکو منظر خجسته سیر خوش خلق سلیم النفس بلند اقبال قوی
طالع بهرام صولت که جنود ظفر ورود روی توجه آوردی و همت بر تسخیر گماشتی فتح و نصرت به دو
استقبالش کردندی و بغزا و جهاد بلاد بسیار از کفار تیره روزگار انتزاع کرد و هنادر و بلدان
فتح نموده دار الاسلام ساخت و مساجد و مدارس بنا فرمود و قضات و خطبا و محتسبان تعیین
و سایر عهده داران دین را نصب فرمود و رواج دین اسلام و تنسیق و ترتیب دین محمدی استحکام نمود
حدود مملکتش از ولایت اوسه که سرحد مغل است تا سمت بندر [illegible] و عرض از حد قطب
شاه که شهر محمد آباد بیدر پیوسته تا بندر مصطفی آباد داهل که بر کنار دریای شور است رسیده
معموری ملک و کثرت جمعیت سکنه بلاد در عهد همایونش بمرتبه انجا رسیده که بوم و جغد را جای آشیانه
نمانده هیچ معموره و شهری نبود که شب و روز ساز و نوا و چنگ و نغمه در آن درگاه نبود و عالمی
به شادکامی و کامرانی آنچنان بهره‌یاب بودند که غیر ازین شغل خیال دیگر گونه کدورت و غم پیرامون
خاطرشان نمی‌گشت بر وسعت معدلتش آهوان را در سایه چنگال شیر ژیان پرورده و عطا و
سخاوتش رسم سوال و احتیاج از جهان برداشته که دیگر مردم نام سخای حاتم از دل پاک نمودند
و عدل نوشیروان را بر طاق نسیان گذاشتند گویا آن عهد عهد مهدی موعود بوده که امن و
امنیت و غنا و رفعت آنچنان خوش اسلوبی تمام عالم را احاطه نموده که دستی بیش تر از آن
نمی دیدند و فقیر و افلاس اصلا در ساحت آن عالم رسیده که هیچ پیش روی نگران نمی یافتند
هیچ زمانی از ستمی ستمدیدی و هیچ موری از ماری اذیت نکشیدی گویند از برکات
نیت حسن معدلتش معموری بلده بیجاپور بآن غایت رسیده که از اقصای نورس پور و نوراس پور
تا [illegible] های رسول پور طولا و شمرتا و عرضا از ابراهیم پور تا بهمنی که در بانت پور اسم است عرضا

نمی آییم آن پادشاه را بجهت حقارت دیده باشد بار دیگر قدم نخواهم گذاشت این خبر بسمع
همایون پادشاه سعید فی الفور میر عمارت را حکم صادر شد که شتابی هر چه تمام تر با عوان و
بیلداران خود رسانیده دیوار حصین حصار که الحال پادشاه پور دروازه آنجاست شکسته
دروازه جدید تیار نموده رعایای شهر را از همین دروازه اندرون شهر درآورند میر عمارت
الارشاد پادشاهی فی الفور با هزارها اعوان و کارگران بجا رسیده دیوار حصار شکسته دروازه
تازه بنا نهاد و نزدیک نیم شب کار با تمام رسید باعزاز و اکرام رعایا را که شب بیرون مانده بودند
از دروازه پادشاه پور اندرون شهر آوردند بنای پادشاه پور دروازه ما این است و گرنه حصار را
از قدیم شش دروازه بودند رعیت پروری و شفقت ورزی آن پادشاه بانوع بود نقل
مشهور است که روزی آن پادشاه رعیت پرور سخاگستر بر بام قصر بلند برآمده
تماشا میکرد و نظاره آبادی معموره می نمود دید که از هر جانب معموره دخان برخاسته
است مگر یک طرف از قطع دریا نشسته بود طرفه همین که آن هم آباد است و از فضا فاقه این
معموره بود اثر دخان یافته نمی شود در شگفت ماند و از ایستادگان حاشیه بساط
استفسار نمود که از هر طرف دود مطبخ ها سر کشیده است جهت که ازین طرف دود برنخا
عرض نمودند که سکنه این برهمنان اند اینها یکوقت طعام می خورند و یکوقت طعام نمی
پزند بر خاطر پادشاه ساده دل رحیم القلب یاد گذشت آنها یکوقت طعام می خورند
شبش نادری می کنم یا گی خواهد بود در دو وقت بهم رسانده به مقتضای علو همت حکم پیدا
فرمود که وجه کفاف اینها از سرکار تعیین سازند تا توسیع معاش آنها را سبب [illegible]
طعام را وفا کند و آن قدر ندانست که قوم برهمن چه صاحب تیسر و چه غیر خود معتاد یکوقته
طعام پیدا بندو حاشیه نشینان آن پادشاه سخا پرور عطا گستر نیز نافع الخیر نبوده اند که
ظاهر کنند که این قوم را خود عادت مدامی همین است که یکبار در شبانه روزی خورند سکوت بجا
کار فرمودند پس بحکم پادشاه همه دان روز انعام و ضیافت برای برهمنان مقرر است ✻

تمام سال از همان سرمایه گذران خود و اهل و عیال می‌کرد باز در ماه شعبان سال دیگر لیدا از شب برات
احرام بیجاپور می‌بست مدام طریق مستمره حفاظ کوکن همین بود که یکماه در بیجاپور و یازده ماه در وطن
بسر می‌بردند و بدون این حفاظ در بیجاپور بسیار بودند بهمین طور گذران می‌نمودند همچنین ختم
خوانی هشت چند جا حافظ چهار پنج جا ختم خوانی می‌نمودند

دربیان رعیت پروری پادشاه سلطان محمد عادلشاه

رعیت پروری آن پادشاه غریب نواز بان مرتبه بود که منقول است روزی مهاجن با چند نفر از
بقال و رعیت برای کاری که در پیش بود از دروازه الهدپور بیرون رفته است وقت
عبور از دروازه مهاجن بر مهتر نایکان که نشسته بود سلام کرد او سلام مهاجن نشسته گرفت
و جواب سلام نشسته داد و به توقیر این جماعت اصلا نپرداخت مهاجن شکسته خاطر بیرون رفت
ان نایکواری امروز ما را بچشم حقارت دید و توقیر نداد بیت معهود بجا نیاورد و حال آنکه ما رعیت
پادشاهی هستیم پادشاه خاطرداری ما منظور داشته در پاس خاطر میکوشید اکنون که در چشم نایکواری
سبک آمدیم رفته رفته در نظر همگنان حقیر و بی عزت گشته در نظر پادشاه هم سبک و بی قدر
خواهیم شد پس الحال ما را درین بلده قرار و سکونت گرفتن نمی شاید بجای دیگر نقل کنیم زندگانی
چهار روزه دنیا همان بهتر که بعزت گذرد دو روزه گر نه مرا با زندگی بی عزتی به آنکه افضل
بقول شیخ سعدی که مردن بعلت به از زندگانی بذلت عرض مهاجن و توابع او عزم جلاء در
اوطان مصمم نموده آن شب هم پاس آن شب گذشته بسر نبردند تا صباح روز دیگر به سمتی دیگر رو نهادند و دست
بجا نهانکردند خبرداران شب این واقعه بسمع پادشاه رسانیدند گرانی عظیم بر خاطر پادشاه
گذشت سزاولان قهرناک بر نایکواری نامزد فرموده او را زیر عتاب در آورده و چند خواص
درگاه جهت استمالت رعایا فرستاده خاطرداری نموده و برای حادثت بجا خانه ایشان را تاکید
کرد رعایا بر الطاف و مراحم پادشاه خوشدل گشته فسخ عزیمت جلا نموده در رضا مندی پادشاه
نیز گشتند لیکن گفتند که ما همین جا اقامت کنیم در دروازه شهر آمدن رخصت نمی‌دهد وقتیکه

ذو جمعیت قلیل با فوج عظیم مقابله نموده شکست فاحش داده گریزانید بجز دو ریافت اشاره شهر کلید
قلعه سولاپور تسلیم خدام درگاه معلی نموده خود را بلباس عبودیت آراسته در سلک امرای عادلشاهی
انتظام بخشید و بستان امیدش از رشحات سحاب عنایت بادشاه غازی طراوت و نضارت کمال رسانید
منقول مشهور است که شبی از لیالی معموره سلطان محمد بر سقف قصر عالی که مسمی به عدالت محل
بود بآرایش تمام لباس و فرش طرز سفید به اکسیر چاندنی آراسته نشاط اندوز فرحت افروز بودند و وزرا
و امرا هر یک نیز بهمان لباس خود را آراسته حظوظ تفریح و سرور می اندوختند در عین این شب که موج
سرور و نشاط بر دریا رسید دل بادشاه هر یک از ایستادهای پایه سریر دیجوش بوم فیل پادشاه متوجه حال
معموره بیجاپور شده گوش فرا داشت و ضغای صدا که از شهر برخاسته می فرمود جز نهای سرود و صدای سرود
او از جنبانیها یا بی و طنطنه عیش و شادی دیگر بگوش نمی خورد در بزم محل پادشاه لختی باندیشه فرو رفته
بسرور و خوشحالی گرائید بجناب پادشاه حقیقی جل شانه و عم نواله شکرانه این نعمت که در عهد خویش ما
این همه امن و امنیت و راحت و فراغت بر خلق منبسط گردیده که بدون آوازه عیش و سرور ناله درد و غم
از هیچ جا بر نمی خیزد سجده بجا آورده و معتمد خاص و فدوی با اخلاص افضل خان که در پایه سریر ایستاده
بود خطاب نموده فرموده که افضل خان حی شهر چه میگوید افضل خان آداب بجا آورده عرض
نمود که شهر ثنای بادشاه میکنند و دعای ظل الله میگویند برای بقای عمر و دولت و ازدیاد جاه
و جلال و عظمت که این همه طنطنه شادی و شور و غلغله فرحت و سرور از آثار معدلت و نیکنیتی
و نتایج شفقت و رعیت پروری آن عالم پناه است که محیط جهانی گردیده غم و الم بالمره از دلهای
خلایق برطرف گشته است بادشاه درین حال بأقصی الغایت قرین نشاط و ابتهاج گردید با بعد
از خیلی در تفکر فرو رفته پس از تامل دراز به افضل خان خطاب فرمود که اگر ما را با پادشاه هند
صورت مقابله رو نماید انجام کار چگونه خواهد افضل خان عرض نمود که بجای این صدای سرود و شهر در
دنیا لباس و او بلاد او نیز خواهد برخاست و آواز شکست چوڑیان و غوغای ماتم و تعزیه بگوش خواهد
شنید کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام

سهم سوم بستان ششم

بیان استقلال سلطنت عادلشاهیه در عهد سلطان محمد

استقلال سلطنت خانهٔ عادلشاهیه در عهد سلطان محمد عادل از زمان سلاطین ماضیه باضعاف
مضاعفه رسیده چنانچه اکثر امرای ذوی القدر والاقتدار که در زمان سلاطین پیشین بعز و جاه
و مال و پشت گرمی خیل و حشم رخش نخوت بر فراز گنبد عنبر فامی تاختند و توهم را بهانه ساخته بعد از چندین
فرامین احکام طلب در رد و فرخی از شهر رسیده هلال وار از دو سر انگشت تسلیم فرود آورده رایت حقیقت سر را
بولایت خود بر می افراشتند در زمان این پادشاه باشارهٔ حلقه بگوشان درگاه معلی سجده کنان
بشهر در می آمدند و سعادت بساط بوس دریافته بشرف خدمت حضور مشرف میگشتند صاحب
قران ثانی شاه جهان پادشاه از فرط تعظیم او را پادشاه می نوشت و هیچ یک از سلاطین پیش را پیش
ازین از سلاطین هند خطاب شاهی ارزانی نشده بود و هم چنین شرفای مکه معظمه و والیان کشور
عرب شاه صفی و شاه عباس ثانی بارها رسولان کاردان با تحف و هدایای شاهانه بدرگاهش
فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی کردندی و قطب شاه و سایر سران دکن و روسای فرنگ و راجهای
ملیبار و ملعبار و کرناتک و سایر سرکشان چار سوی مملکت رابطهٔ اطاعت و انقیاد را استحکام
داده بارسال هدایا و پیشکش و ایصال باج و خراج هر ساله دم از محبت و اتحاد و فرمان برداری
و انقیاد میزدند چون پادشاه غازی تاج جهان تاج جهان بیگم را که صبیهٔ عبدالرحمن کیچ برادر مادر سلطان محمد
میشود در سلک ازدواج کشیده براوج بخشش انتعاش و ابتهاج گشتند و شب منشور گشت و وکلای صاحب
قران ثانی و شاه عباس ثانی که از جهانداران دیگر حیثیت بیشتر تعظیم میداشتند از فرق ادب قدم قدم
ساخته در جلو پادشاه غازی لوازم خدمت بتقدیم میرسانیدند و هر دیاری که صرف از دم تیغ جهان
ستانش بر می آمد تمامی آن شهر و ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد می قلعه قومی بنیاد سولاپور
که در استحکام برج پیشنش طعنه بر سد سکندری میزد و سنگینی پایه اش گوهان گاو زمین را بهمچو کوه نفیر باد
می آورد و چون پادشاه ارادهٔ تسخیرش نمودند قلعه بانان انجا سدی ریحان سولاپوری که در حصار
مذکور بکثرت ذخیره استعداد محاربه و سنجیدگی لشکر غلغل کوس استغنا بگوش ساکنان عرصهٔ آفاق رسانیده

طریق انقیاد و اطاعت پیموده همیشه دم از عجز و قصور اعتذار زده باشند و اگر نه افواج قاهره که
منظور و نالیه قهرافشان آتش ریزان بر سر [illegible] دانند سلطان بعد ورود ایلچی و دریافت
مضمون نامه عتاب علامه از امرا و وزرای پای تخت درین باب استشاره فرمود و صلاح دید
نگارش جواب از اینها بازجست سرداران دکن که بر همت و قوت بازوی زور و شجاعت خود و یکدلی
سپاه و دامن فراغت رعیت و نیک نیتی بادشاه و نصرت و تائید ایزد و شوق کلی اعتماد تمام
میداشتند جمله متفق اللفظ و المعنی زبان ترجمان گشاده گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم ما هم اشتیاق
داریم و منتظر همین روز بودیم که عروس پیکار و کارزار را تنگ در آغوش کشیم و شمشیر جوهر آبدار که همتا
به تیغ فولاد هندی به سایم و آرزوی تمام داریم که خود باستقلال شتافته به لب نربدا مقابل
و ملاقی شویم سلطان محمد عادل شاه چون عزم همت سپاه و تجویز و صلاح اعیان و ارکان
دولت خواه بر مقابله و مقاتله درست یافت جواب همسرانه نگارش آورده ایلچی را روانه
فرمود اتفاقاً همدران شب بادشاه بسیر چاندنی بر سقف قصر عالی برآمده بود چنانچه پیش
ازین نوشته شد چون افضل خان گفت آنچه گفت بادشاه فرمود آنچه گفتید درست است و [illegible]
اکنون صلاح چیست افضل خان عرض نمود که اگرچه بندهای درگاه از عنایت الهی و اقبال دولت
بادشاهی تاب و توان و قوت و همت آن دارند که افواج هند را از نربدا عبور [illegible]
نمودن ندهند لاکن بعد از تعب بسیار و خون ریزی بیشمار که هزارها مردم سپاه گزیده
به تلف خواهند رفت و هزارها عورات بیوه خواهند شد و کودک چند یتیم و شکست خواهد شد و خانه
بخانه ماتم و بلا خواهند نشست اگر بر اقتضای وقت اطاعت و انقیاد را کار فرموده سپاه و رعیت
از خون ریزی و اتلاف جانی و مالی محافظت و حراست فرمایند دور از عقل صواب اندیش نخواهد بود
نه در شجاعت بندگان درگاه نقصان نه در شهامت محتشمان بارگاه قصور و خلل راه خواهد
یافت بلکه نزدیک خردمندان دانش پژوه این کار ستوده و پسندیده خواهد شد پس عادل شاه
صد رحمت برا [illegible] منزل از راه بازگردانیده جواب صلح انگیز و اطاعت آمیز نگاشته و

بیان سبب رسیدن پادشاهزاده و جواب دادن افضل خان آن بود

پیشتر از آن بیک هفته ایلچی پادشاه هند با فرمان عتاب آمیز رسیده بود و موجب عتاب آن بود که در زمان سلاطین ماضیه عدالت گاه اندرون قلعه ارک مقرر بود سلطان محمد در ابتدای عروج شوکت و سلطنت خویش بیرون قلعه بنای دار المحل نهاده عدالت گاه مقرر کرده و آن قصری است عالی وسیع که در صفتش گفته اند فرد ایوانش که سر بکیوان کشیده * جهانی در پناهش آرمیده * و اکنون در آن محل آثار قدسی انوار حضرت سید الابرار علیه الصلوة والسلام الملک الجبار است برکاتها مودع و محفوظ است که زیارتگاه خلایق و مهبط فیوض و برکات خالق است و نیز در عهد سابق سلاطین پیشین برای تفرج و تنشیط خاطر اگر گاهی به تماشای جنگ فیلان محظوظ اندوز میگشتند هم در اندرون قلعه فیلان جنگ انداخته نظاره می‌نمودند پادشاه سلطان محمد در عهد خویش بیرون قلعه برای جنگ فیلان میدانی فراخ که مقابل شرف برج است مقرر ساخته و آن میدان الحال به اکت مشهور است و نیز سلطان محمد وزیر خود را بخطاب خان خانان سرفراز فرمود سلاطین هندی که سر عظمت و رفعت بگردون رسانیده دم از انا و لا غیری میزدند و همسر و همتای خود هیچکس را در جهان نمی‌پنداشتند سلاطین دکن را [illegible] و باج گذار خویش تصور نموده خان می‌نامیدند و در مخاطبات و مراسلات هیچ یک از فرمان روایان خطه دکن را بالقب شاهی [illegible] مزین و معزز نمی‌ساختند مگر صاحبقران ثانی شاهجهان بعد از مدتی در سنه هزار و پنجاه و هشت سلطان محمد عادل شاه را که چون شوکت و سلطنتش باوج کمال رسیده دید به عظمت و رفعتش [illegible] بحسن سیرت و سریرت او که جامع مکارم اخلاق و اوصاف فرمان روایان عالی مقدار بود مقر و معترف آمده خطاب شاهی عطا نموده در فرامین و مراسلات سلطان محمد می‌نگاشت الغرض بر آن سر رشته امور به سلطان محمد که بر خلاف متعارف و قواعد [illegible] آمده اعتراض نموده فرمان عتاب آمیز صادر فرمود که ازین سر رشته امور که از قواعد [illegible] پادشاهان پیشین است باز آمده بر طریق آبا و اسلاف خویش پا از اندازه بیرون نکشیده

بیان کننده پادشاه محمد عادل شاه غازی رحمة الله علیه

و آن قبه ایست فلک ارتفاع گردون شکوه که از آبنیه عجیبه و عمارات غریبه است در خطه دکن بلکه در

بلاد شمالی و دیگر اقالیم هند هم نشان نمی دهند بلکه سیاحان جهان پیما و سیاران گیتی نورد از اطراف

اقالیم سبعه می آیند چون نظاره اش نمایند و بمشاهده اش پردازند و از ارتفاع و بلندیش و هنر و حجره

طرزی خوش اسلوبیش محظوظ و متحیر گشته بر روی زمین بی نظیر میگویند با وجود این ارتفاع و بلندی

صناع فن کامل تقطیعش چنان زیبای گذاشته که نظارگی بیننده را حیرت می افزاید و چون اندرون

زاید گرد و هیچ هر طفل یا برنا یا پیر چون آه از سر آرد جوابش با اسلوب از آنجا بشنود و هر کلام که او متکلم

صادر گردد بمقابلش صدا است متکیف بهمان حرف و صورت پیدا گردد و خیال فتنه را بار بمیقه هم

صدا باز خورد و آنچه درین قبه بحرف و صورت مشابه کلام انسان باز می خورد و غرایبی دارد که شنونده

حیرتی طاری میگردد و بر سر آن قبه سنگی در زنجیر آهنین آویزان است که سنگ بر قبش می نامند و

مشهور آن است که تأثیر آن سنگ در همه عمارات از صدمات صواعق بالخاصیت است و مقصود از تخت

او درین بنای رفیع همین است **تاریخ وفات** سنین عمر سلطان محمد عادل شاه چهل و هفت سال و

مدت سلطنتش سی و یک سال و تاریخ وفاتش عاقبت محمود شد و ابراهیم خان بهادر خانی گفته

فرد محمد شاه را الحمد الله به نعیم جاودانی داد الله **تاریخ حکایات** دران عهد آن پادشاه کامگار

دو خان که ثانی الحال بخواص خان مخاطب شد و در سنه یکهزار و سی و شش بنیاد دولت بود که به سیوای بد

مشهور است نهاد و در سنه یکهزار و سی و هشت قلعه چند را از اقاربوان در قبض عادل شاه در آمد

و در همان سال توپ ملک میدان را امرای هندوستان بحکم سلطان محمد از قلعه پرنده به بیجاپور آورد و در سنه

یکهزار و چهل و دو به اهتمام امرای هندوستان در گلکاهی جو گنبد بنیاد یافت و در سنه یکهزار و چهل و پنج میان

نواب مصطفی خان و دولت خواص خان نفاق و شقاق پیدا شده باهم جنگ واقع شد و درهمین جنگ

تیری به پهلوی حضرت شاه مرتضی فرزند حضرت شاه هاشم حسینی الغازی و پدر شاه برهان الدین قدس الله سره العزیز

اردو آمیم که برابر وی نواب نشسته بود رسید و مجروح ساخت و بسبب آن فاتحه گفت و درهمین سال خواص خان

و تغیر آن رو کار نمود و عدالت گاه دیوان و جنگ گاه فیلان از بیرون قلعه موقوف نموده هم اندرون قلعه
قرار داوند و عذر خطاب خانخانان باین توجه مقبول العذر است الغرض آن پادشاه دادگستر رعیت پرور
شور شر جنگ و پیکار و آشوب خون ریزی کارزار را تجویز نفرموده به حلم عظیم کاربند شد و سپاه و
رعیت را در مهد امن و فراغت و فراخی و بساط آسوده داشت تا مدت شصت سال که عهد مبارک آن
پادشاه جنت آرامگاه است همین اسلوب امن و رفاه بر جهان و جهانیان منبسط بود و بر ضمایر
اولو البصایر روشن خواهد بود که از مبداء ظهور تباشیر صبح دولت یوسف تا منتهای
غروب نیر بخت سکندر که بجا پیش دو صد سال به شمار آمده بمنطوق خیر الامور اوسطها عهد
همیون ابراهیم و زمان سلطان محمد که مجموع مدت هشتاد سال است بکمال خیر و خوبی و لطافت
حلاوت و خوش اسلوبی مقرون بوده ملک و رعیت بتمام جمعیت و آسوده حالی اقتران داشتند گویا
آفتاب سلطنت عادل شاهی از مطلع یوسف برآمده یوما فیوما ترقی و عروج بوده تا در زمان آن دو عهد
همایون بدرجه کمال نایر گشته وسط السما رسید بعد ازین میل نموده بهبوط گرائید تا آنکه در عهد
عهد سکندر افول شد اگرچه در زمان جهار وسطه مقدمه شوکت سلطنت روز بروز متزاید بود اما
از کدورت مشاعت و مضاعت جدال و قتال مصفا نبود و از هنگامه آرای رزم و پیکار خالی
نبود تا عهد علی عادل شاه تیغ و سنان سکون و آرام نداشت و سپاهیان و دلاوران را فرصت نفس
جای نمودن نبود و هم چنین در دو عهد آخرین هرج و مرج و هنگامه و فساد گوناگون توالی و تواتر
داشت چنانکه حلاوت را برانداخته آنچه حلاوت و جمعیت و خوبی سلطنت بالت دامن عیش
و فراغت بود در همین هشتاد سال بود که زمان عهد این دو پادشاه جلیل و سمی حبیب بوده است و بس

بیان وفات سلطان محمد عادل شاه غازی ❁ ❁ ❁

سلطان محمد در طاس نهم روز یکشنبه تاریخ بیست و هشتم محرم سنه یکهزار و شصت و هفت از شغل سلطنت
و جهانبانی استفراغ جسته بسیر آ جاودانی و حریم قرب یزدانی خرامیده در تربه عظیمه که خود در زمان حیات
بنا فرموده بود بیاسود رحمة الله علیه رحمة واسعة

دیگر در دکن بر ولایتی متصرف بوده و هم راجگی میفرمودند در سوالف ایام در این ملک خبر هنود جهت و بینا ب
دو هزار و مروج نبود ابعهد عالمگیر رواج روپیه شیوع یافت مبدا سلسله عادلشاهیه یوسف بیگ ساوی قلعه ارک
بنیاد تخت گاه خویش ساخت بعد از آن ابراهیم عادلشاه بن اسمعیل شاه عادل آن ارا از سر بنیاد نموده
دو حصار یکی مشتمل بر دیگر بر کمال استحکام برآورد و بعد از آن پسرش علی عادلشاه حصار شهر
پناه بنا فرموده تعلقات بیجاپور مشتمل بر سیزده سرکار و دوصد و هشتاد و یک محال که آن را
پرگنات میگویند و جمع کامل صوبه بیجاپور از روی دفتر آصفجاهی هفت کرور و هشتاد و چهار لک
و شصت و یکهزار و هشتصد و هفده روپیه و یک نیم آنه و این ضابطه کامل عهد عالمگیری است

سوای این سرکارات و محالات ملک لیسپا و ناگیره ملحق

به تعلقه بیجاپور است از انجمله بندر دابول بسوی که هفت هزار و کسری محاصل آن است و بندر کهل سنی
هفت هزار و بندر چیول پانزده هزار و بندر سنگمیره ده هزار و بندر گوه سی و هفت هزار و
پانصد بعد از چندی به تصرف نصارا رفت اسلام بندر معروف راجاپور بیست و چهار هزار و
بندر ساهتی ده هزار و بندر کهاری پتن پنجهزار و بندر سرجه ی پنجهزار و بندر ساتولی سه هزار و
پانصد و بندر مجهرا معروف شد هوت پنج هزار و بندر کیمرا پنج هزار محاصل داشت ـ

تفصیل پیشکشات تعلقه کرناتک بیجاپور

و این جمع سوای جمع مذکوره است جمع پنج کرور و بیست و پنج لک و شصت و یکهزار و ششصد و
چهل و نه روپیه باین تفصیل زمینداران سریرنگ پتن سه کرور و هشت لک و پنجاه و یکهزار و
سیصد و شصت و یک روپیه دوازده آنه دیگر زمیندار تعلقه مذکور یک کرور و دو لک و شصت و
سه هزار و ششصد و سی و پنج روپیه ده آنه زمیندار سوندا هفت لک و بیست هزار و هشتصد و
هفتاد و یک روپیه زمیندار چترورگ یازده لک و بیست و پنجهزار زمیندار رجری بیلا ده لو دو سه هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه زمیندار ترکیر ایک لک هفتاد و دو هزار و پانصد روپیه زمیندار ترن گیری
نود و سه هزار و هفتصد و پنجاه و هفت روپیه زمیندار سرهتی هفتاد و پنجهزار زمیندار بجاکر یک لک

بلطایف الحیل نواب احد نمود و در باگلکوت (؟) وحبس کرد و درهمین سال خواص خان کشته شد و نواب ابن بندر
ها که بافت و شاهجهان از اکره بدولت آباد آمد و میان شاهجهان و عادل شاه بصلح واقع شد و در سنه
هزار و چهل و هفت شهزاده علی عادل شاه تولد یافت و در سنه هزار و چهل و هشت سیلکوره و سراهر دو مفتوح شدند
و در سنه هزار و چهل و نه باهتمام رندوله خان بسوا پتن فتح شد تا بحیش گفته اند مستقیم فتح کند رندوله فتح
از سلطنت یافت و در سنه هزار و پنجاه و شش گنگری محل باتش بسوخت و در همین سال سلطان محمد عادل شاه
قصر عالی موسوم به دادمحل با طلا کاری و رنگ آمیزی بنا فرموده و ام و در انجا حضرت آثار قدیمی
انوار سید الابرار مودع و محفوظ است و بهار شیشو و در سنه هزار و پنجاه و هشت در محرم شهنواز خان
فوت شد و در رجب این سال راجه را قید نمودند و در ذی قعده این سال نواب مصطفی خان فوت شد
و در پنجه این سال جنجی مفتوح شد و در سنه هزار و شصت و یک فرمان خطاب محمد عادل شاه از نزد شاهجهان
بادشاه رسید و در سنه هزار و شصت و سه باهتمام خان محمد ملکیده مفتوح گردید و در سنه هزار و شصت
و چهار آب افضل پور باهتمام افضل خان از بیگم تالاب اندرون قلعه در آمد و در همین سال لرزه عظیم واقع شد
و در همین سال الپور فتح شد بیان تعداد لشکر سواران هشتاد هزار اجسام و دو لک و چهل الف صد
دیگر روایت از تنبیه علی محمد حسینی است که سواران سه و دو لک پیادگان
بیشمار و فیل یک و دو هزار و سوای تعلقات بیان شمه از کیفیت بیجاپور
زمان قدیم این ملک کنتری است و دین ملک به کنتره نامیده مشهور است این سرزمین بکمال تقویت
وسعت سر سبز چنانچه در اطراف و اکناف شهرتش مشهور است و ولایتی است فراخ و وسیع واقع
جنوبی ملک پور ولایت بدنور و شرقی آن تلنگانه حیدرآباد و دریای شور پیوسته و شمالی آن
بهاست طول دارد و در دریای شور پیوسته و عرضش بدریای شور پیوسته گویند در تمامی اقالیم
سبعه اقلیم هند سرسبزی و کثرت اموال مشار الیه با اقلیم است و در جمیع جوانب هندوستان
خطه دکن بکثرت اموال زرخیزی مشهور و اگر ذکر ملک کرناتک سرسبزی دیگر اموال مشار الیه
بی قرین چنانچه مشهور است که تمام ولایت اکثر ... ولایت ... سلطانی آن سرزمین شد

شایسته نموده بیکقلم انها را قلع و قمع نموده بهمه اصل نه زد اگر کسی رجوع کند و داند که پیشتر محال
خواهد ماند بطریق زمینداران مطیع نگهدارد و چون بداند که بوشش طاغیان ممالک محروسه الی
و پایکار گردید بر غنیم کرده و نواحی هر که قریب تر و باغی تر باشد بهم متدرج نماید و تمرد آن اگوشمالی رسانده
ملک گیری بکند و پیشه پادشاهان ملک گیری است و هر ملک و ولایتی را که مسخر سازد و سرداران و سپاه
آن ملک را به فهمیدگی تمام از خود ساخته بطریقی که هر کدام را باید و شاید نگاهدارد و تنخواه و جاگیر و انعام و تنبیه
هر چه که داده اند اجرا دارد جابجا و دیگر دادنی نگذارد که احدی از آنها و سرداران و اعیان آن ملک پراگنده شود
یا بیکار و بی روزگار ماند که رفع فساد و فتنه ملک همین است و رعیت را با سودگی تمام نگهداشته تلطف
و شفقت مالا کلام به در ورد و در کارخانجات و تمامی قلمرو و حکام اهل اسلام و کارکنان هنود مقرر دارد
حکومت بهمنان هندوان نه پسندد که ضرر آن در دین و دنیا است و از آن ملک هیچکس را در آن ملک نگذارد
و جاهای دیگر به وجه احسن تنخواه داده و رعایتها کرده و از آنجمله ایشان حال سرداری نماید که یاد مال و ملک
قدیم بطریق ما سبق اصلا بخاطر ایشان نگذرد و غلامان بسیار از حبشی و ترکی و هندی بهم رسانیده در
و استعداد و قابلیت انها کوششها کرده هر یک را موافق وقوف و حوصله در خدمت حضور و کارهای
مناسب نگهدارد و در جمیع احوال به دروغگو و شرانگیز و طاغی طبیعت و ناراستی پیشه و کج مزاج و گردن کش
و زرد و فتنه انگیز محترز بوده شریران و مفتنان را اصلا در درگاه راه ندهد و هر که افترا می نزد رسانیدن
را مستعد نشود و او را برسوائی از درگاه براند تا رفع فساد دیگر دیده و باعث حیثیت عدالت و ... گردد
شود و گفته جبل و مشهور گرنا که به ثبوت برسد از جا نرود و اگر به ثبوت رسد موافق شرع شریف عمل نمود
در مال و منال و حشم طمع نکرده و بیان مدعی و مدعا علیه تفتیش بوجه رساند اگر مدعی اگر دروغ شود
یا ... نهایت نماید مدعی را در درباره تنبیه نموده برسوائی بدرساند تا دیگر مرتکب این امر
شنیع نشود و باید که در قلعجات و حصارها معتمدان قدیم قدیم الخدمت بادیانت با علاقه ان شایسته
فته را بحکومت منسوب داشته هر کدام را بیشتر از سه سال نگاهدارد و بعد از انقضام ایام او را بجای دیگر و دیگری را بجا
مقرر سازد و هر قلعه و حصار را که مالک وسیع و تحقیق باشد و معابر باشد نائب ... در آنجا گذاشته

و سه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه، زمیندار باناک بالا پانزده هزار، زمیندار جاکت بالا یک لک و نود هزار و پانصد
زمیندار کورنگی گیر هفتاد و پنجهزار، زمیندار منوری پنجهزار و ششصد و چهل روپیه، زمیندار باکلواری شصت و هفت
هزار و پانصد روپیه، زمیندار دیگر نود و سه هزار، زمیندار هرپن پلی دو لک و بیست و نه هزار و شصت روپیه
زمیندار انی کوندی یک لک و هفتاد و سه هزار و پانصد و پنجاه، زمیندار کیکوری دو لک و بیست و پنج هزار
زمیندار کنک گیری نه لک و نود و یکهزار و شصت و یکصد و شصت و پنجهزار، زمیندار بلاری
هشتاد و شش هزار و دوصد و پنجاه روپیه، زمیندار کوری کوته یک لک و هشتاد و هفت هزار
و پانصد روپیه، زمیندار سکرکسی و هفت هزار و پانصد روپیه

دستورالعمل ضوابطی چند که قرار دادهٔ عمدهٔ آن سلاطین هندوستان است مناسب نمود که در ذیل آیین پادشاهی هندوستان ثبت نماید

سلطان گرامی باید که نخست معدلت را شعار و دثار خود ساخته همگی همت مصروف آن دارد که گذشته اند
شاه را به بود از طاعت صد ساله زهد * قدر یک ساعت عمری که در او داد کند * و بنفس نفیس
متوجه معموری ملک و آبادی رعیت گردیده دقیقهٔ از آن فرو نگذارد که آبادی ملک موجب قوام و
نظام سلطنت است آبادی خزینه است **بیت** رعیت چو بیخ اند و سلطان درخت * درخت
ای پسر باشد از بیخ سخت * و تا تواند در جمع ساختن لشکر کوشد و سپاهی جنگی آور نصرت کیش
نامی بهم رساند و وزرای صاحب رای مدبر شایسته نمک حلال نزد و سپاه مدلش بهم رساند و در اصلاح
حال و تفحص احوال و خبرگیری سپاه و استعداد و اسباب و لوازم ضروریهٔ ایشان بیش از پیش کوشد و
همان به که لشکر بجان پروری * که سلطان به لشکر کند سروری * و مدار جمعیت لشکر بر دو قسم مقرر دارد
یکی از امرا و دیگر خیل خاصه که خاصه او باشد چه از امرا یکجا جمع نمی توان نمود و در خاصه خیل
هر کدام را گنجایش است چون از بندوبست سلطنتی منضبط و ربط قلعجات و ولایت و آمادگی لشکر
فارغ شود نظر همت بر دفع غنیم گمارد و تحت از زمینداران و طاغیان که سر از جادهٔ فرمان برداری
پیچیده بمقام نشست جاری و قوشم حسام تو متمردان و انحراف ظاهرند سر بر فرمان برداری بدارند تا سر

مستخبر حال بوده انجمان تاکید سازند که طعام و آتش لنگر به اهل استحقاق و مساکین رسیده باشد و از تا
الا یتی و ست و د بان هر یک و کر محفوظ ماند مسکینان محتاجان صاحب حقوق اقداح
عدل تقسیم می نموده باشند و نگذارند که یکدانه بیجا و صرف شود و در اثنار شریف دو مدرسه
تعین نموده درس احادیث و فقه و علم ایمان برپا و آورده شاگردان را از معره آتا و آتش و نان بوقت
صبح بریانی و مزعفر و بوقت شام نان گندم و کهچری فی اسم ایک بوم میدون این کتاب ها
عربی و فارسی امداد نمایند و هر سال امتحان مبتدا را انعام هون سرفراز می فرمودند و در مسجد
جامع دو ملا مکتب دار اطفال و دو مکتب تحصیل علوم عربی و یک مکتب علم فارسی مقرر و مشخص ا
هر انکس که از شاگردان متوکل و محتاج باشد از نان و آتش بهیجه بوقت صبح فی اسم ده نان گندم و کهچری
و بوقت شام بریانی و مزعفر و شیرینی میخورانند و فی اسم یک بوم با هوار کتاب ها سرفرازی فرموده
و هم بوقت امتحان بتاریخ سلخ ذیحجه متبدا انعام از قسم بون میدادند و کسیکه در ان هوشیار از علم میشد
بعهده عده بهتر نوکر ملازم میشد استعداد و در اجرای مکتب ها و کار لنگر بیهده تر گذشته نگه دارند به کار [illegible] تا
و امانه که این کار حیار مترست و مسجد دار السلطنت را بموجب اسناد قدیم ملکه [illegible] زیاده العام
و روزمره و نیاله نموده در اهتمام و استعداد تاکید کنند و هر مسجد که وظیفه روغن مذکور باشد
آثار روغن چراغ بلا قصور رسانند و باهواره اهل خدمات مسجد هم اجرا دارند و هر مسجد که
داروغه مقرر و [illegible] اهتمام آب و صف بوریه و جانماز و شطرنجی حاروب و در رمضان شریف
قرآن شریف نمایند و رواج دهد و در شهر تاکید نمایند که بی اطلاع و امداد شاه هر جا بیجا بیجکیر
مسجد بنا نکنند چه برای ثواب تمامی تهندواری اهتمامی عصیان زیاده تر از ثواب عاید می گردد
و اگر نظر بر ثواب است مهمان خانه ها و رباط و پل و چاه و حوض هر که خواهد بلا ممانعه بنا کنند و در هر جا که
ضرور باشد بر محل و بر جا مسجد تعمیر نموده از سرکار سلطانی وظیفه و دوار حاصل کنند حکام شهر
در این کار مستحضر بوده و محافظت حرمت مساجد و درامعاف مدار ندد در ماه رمضان بجمیع
مساجد صفهای بوریه و سوبای آب و اهتمام [illegible] صفائی و روزمره مواجب خدام مسجد داده در ساختن

که او نیز تمام ولایت بسوزنت جاری دارد و قاضی و خطیب و جمیع حکام موافق شهر مقرر ساخته و رایات
شرع شریف و اعلای اعلام ملت حنیفه و احیای مراسم عدل و انصاف و احیاط قوانین ظلم و اعتساف و داد رسی
ستمدیدگان و فریادرسی مظلومان و ملهوفان کوشیده اجرای احکام موافق شرع شریف نماید و هر جائی
و مکانی که تحت تصرف ملک وسیع خواهد بود آنرا صوبه علیحده قرار دهند و پرگنات و مواضع که تحت آن بود خاصه
خیل و غیره را جاگیر بدهند باید که قصبه و جاهای بزرگ نامی را با ولایت با احتیاج حصار مذکور علیحده
نموده مابقی را بجاگیرداران و اقطاعداران بدهند و روزی که سوای مایحتاج و جاگیرداران موجود شود
عوض خزانه است تا که حضور بطلبند در محل مهما باشد و در این قسم جا با خراب خانه زر خورده البته مقرر
دارند و تاکید نمایند که زر خورده و روزینه سرکار موافق زر خورده دار السلطنت باشد تفاوتی که
در آن نباشد و نیز وزن تقالی و کیالی و جمیع اوزان موافق وزن و کیل دار السلطنت باشد اگر کیل
و ضیاع آن ملک به رواج آن ملک اگر باشد گو باشد بحال گذارند اما احداث کیل و وزن یک معامله
به نوعی و کیل و وزن معامله دیگر بنوعی دیگر هیچ جا رواج ندهند چنان تاکید نمایند که هر روز جمعه قاضی و
خطیب و وزرا و امرا و جمیع مسلمانان بلا ناغه بمسجد جامع حاضر شده ادای نماز جمعه و خطبه نمایند اگر جای
بعضی را میسر نخواهد شده به هر کدام مسجد رفته ادای نماز نمایند به هر طور مسجد جامع از مردمان پر و مملو شود
و هر که حاضر نشود بحکم خطیب در تاکید او کوشند و اسلام را و مراسم قوانین آن را انچنان مربوط و
منضبط گردانند که هیچ کافر قوی پایه را با مسلمانی ضعیف مایه قوت مقاومت و برابری نباشد که
احیانا اگر مسلمانی بواسطه اهانت کفار بنادانی رای خارج آهنگ کند آن نمی شاید باید که تنبیه کنند ولی
نصیحت و منع لوقت نمایند اما بواسطه رعایت کافر مسلمانی را ایذا نرسانند و از هولی و دیوالی و
دسهره او دیگر رسومات کفر که علانیه میکنند در مقام منع و احتراز بوده در باطن بر هر رسومات کفر
با ایشان متعرض نشوند چنانکه گفته اند مصرع محتسب را درون خانه چکار * و در مسجد
جامع و آثار مبارک رسول خدا و روضه های اولیای کرام و مساجد که از قدیم رسم لنگر جاری باشد و
وظایف و ادرارات تحت اینها داده باشند بر قرار داشته و بحال نمایند و در آن باب انعام دارند و

خطیب مسجد جامع و دو بهره و عیدگاه و ایک آئین و یک کوتوال مقرر دارند و مواجب ایشان
بقدر حال هر شخص گذرا اوقات ساخته دیهات معاف داخل مایحتاج محل و قباله تمام بند و هر سال در ماه
ربیع الاول در آثار شریف روز اول هزار هون دویم روز دو هزار هون سیوم روز سه هزار هون
روز چهارم چهار هزار هون هم برین منوال هر روز یک هزار هون مضاعف نموده روز دوازدهم
دوازده هزار هون بذل و تصدیق می نمود که جمله هفتاد و هشت هزار هون می شود بر این نهج
در ایام محرم الحرام روز اول یکهزار هون روز دویم دو هزار هون مضاعف آن هر روز بعد و تا ایام
بعرف می آید عددش پنجاه و پنج هزار هون می رسد و سوای این مصرف مبلغ کثیر جهاگیره در
انعام و وظایف و جاگیر خاومان و عهده داران مقرر بوده چنانچه فرمان سکندر پادشاه متضمن این مراتب
بر کاغذ طلا اندوده بکمال تکلیف نگارش یافته است و این فرمان سکندری نزد یک متولی روضه بوده است
و حاکم قلعه را دولت پانصد سوار بر هند تا دروازه و ولایت و هر حاکم در کار خود با لشکر خاصه خود اهتمام
نماید و از عهده خدمت بوجهی تواند برآید و پنج هزار حشم برقنداز جنگی فقط که و چهار برق انداز و یک جمعه
خشت انداز باشند بی کم و زیاده موجود دارد و سوای این نفران دیگر که ضروری اند بدستور سابق با و مقرر
دارند و کلیه آن است که توپ انداز و بان انداز و غیره نفران بی عدیل و بی مثل بهم رسانیده جمع نمایند
و از سواران و احشام خون آشام و غیره هر جا که مایحتاج باشد در شهر سکونت کنند و در روز دو بار واقعه
نویسان راست و اخبار گویان صدق گفتار و چند سوار و احشام در بالا و زیر و بیرون و درون جا بجا
اینچنان مقرر دارد که موافق نوبت وقت حاضر بوده نگهدارد که احدی من الناس بی اجازت و اشارت
سرکار اختیار نواب از بیرون باندرون و از اندرون به بیرون قدم نتوانند نهاد و آدم جدید را تا دریافت
که کیست و از کجا آمده و بکدام سوی روانه خواهد شد و چند مقام خواهد نمود و پیش تحقیق نشود بدرون راه ندهند و ضرابخانه را
حاکم و عامل گذاشته ضرب طلا و نقره و مس روان دارد و از طلا هون و نیم هون و ربع هون و از نقره روپیه و نیم روپیه و ربع
روپیه و از مس شش چیتل و سه چیتل و دو چیتل و یک چیتل مسکوک نمایند و حکم کنند که هر جنس را برابر و همواره آنچنان نمایند که
گویا به پرکار برابر سکه کنند بعده بضرب رسانند و در زر خالص هر شیء نهایت احتیاط بجا آورند و بواجبی سلطانی منفعت آن بسیار

ومشاهیر حافظ و ساجد مقرر نموده موجب آنها از سرکار رسانیده نماز تراویح ادا کنانند و ترویج
شریعت غرا و اعلای اعلام سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بحکم قضات و مفتیان و شیخ المشایخ
و سلطان حکام کارین و کارفرما بوده منهیات و مسکرات و خبر آن برطرف ساخته انچنان حواله قرار
دارند که هیچکس هوس آن نکند و خلق را به دانستن و اظهار نمودن احکام و ارکان نماز و روزه
و لابدی شریعت تاکید بلیغ فرموده در همه امور به افراط و تفریط نکوشند و ثواب را به عذاب نه انجامند
و اعراس بزرگان بدستوری که علما نهاد و سعتا دها از قدیم الایام بلکه از آن زیاده جاری دارند و در
رونق اعراس کوشند و در دلیشان صاحب تکیه را نیز انعام روا دارند و نمایند و سبیل واران بدانستن امداد
کلی نمایند و در مساجد و روضه های هر جا که مناسب باشد و ضرور بود آب سبیل و طهارت خانها تعمیر کنند
برپا سازند لنگر و آب سبیل و مکتبها را رواج تمام دهند و در لنگر مسجد جامع مسلمانان نان پخته
دهند و ان محتاج و صاحب استحقاق را آرد گندم و برنج یکوقته مقرره روان دارند و هندوی راه
گذر را لنگر را اول هر سر آدم یک سیر و ربع آرد گندم و برنج هم آنار و ربع سیر دال نخود و نمک
چهار تانک بعضی گویند ربع سیر روغن زرد و سه چنبل برای مصالح و هیمه سوختنی و مصالح دیگر
بلاقصور بدهند و دیگر محافظت حدود و راها و اهتمام حال مسافران و تفحص دزدان و اثبات حق تا
قاعده جدیدی اند خود وضع نمایند که از ان قاعده بلا خطا آن مطلوب حصول یابد و از مال غنیمت بهره
بدست آید و از رهای الگنده خزانه و زکوة و خمس برآورده و از قبیل مال و خیرات هرچه یافته شوند
در مسجد جامع یا محل آثار مبارک علیحده علیحده نگهداشته موافق حکم شرع شریف از آن مصرف سازند
و این را نیز باید کارخانه علیحده قرار دهند بهر حال فقرا و مساکین و اهل استحقاق را ضایع نگذاشته
بر وفق حکم کتاب الله البته قوت از سرکار رسانیده باشند اهل الله را خواه بجاگیر خواه به انعام و ادرار
خواه بخیر و خیرات و یافته به قوت بوسیله امداد نمایند و آن چنان هم نکنند که خلاف کتاب الله باشد
و باید که حاکم معتبر خدا الله بیدار دل پیش اندیش درست عقیده را بلا تغییر و تبدیل تعیین نموده و مجموعه
دار عهده کارداران را نصیب ساخته دو قاضی و دو مفتی و دو شیخ المشایخ و دو صدر الصدور دیگر

صاحبان حاکم و منصف رفته وقتی که بفریاد خود نخواهد رسید از انجا آمده معروض سازد و همچنین بسیار
مخلوق حاضر شده رسن را جنبانیده بفریاد خود میرسیدند یکی وقت مقرر بود نه از صبح تا شام و
از رعیت بسبب صدور جریمه و تقصیر به از مواخذه نمودن و غارت کردن تا ده و تنخواهی که کفران
نعمت است و بالجمله تا توانند در اصلاح رعایا و برایا کوشند - فرد - بران باش تا هر چه نیت کنی
نظر در صلاح رعیت کنی * و پیوسته شاه راه و کوچها و بازارها را بتاکید پاک و صاف نگهداشته در مد نظر
و سراها راه هیچ جا خس و خاشاک افتادن ندهند و از دو رسته بازارها هیچ دوکانی ناآباد و خراب
نگذارند که باعث مجرایی خدمت عهده داران باموجب زجر و عتاب اینان خواهد بود و چون
بر حکم قرانی و امر واجب الامتثال صمدانی وضع جزیه بر کافه ذمیان و طایفه اهل شرک با خذلان واجب
شده است بر عمال و حکام تمامی ممالک اسلام احکام اصدار سازند که از هندوان ممالک محروسه
بر طبق حکم شریعت غرا بنهجی که در دار السلطنت محمد پور حیث عن الخطر والفتور از کفار بگیرند
از جزیه بدین تفصیل اخذ می نموده باشند از کافر مالداری که بی کسب اوقات گذاری یک سال یا اکثر
سال می تواند کرد در هر ماه یک توله نقره و چهار گنج و چهار خمس گنج و از کافری که فی الجمله مال دارد و
بی کسب نمی تواند گذرانید نصف آن که نیم توله و دو گنج و دو خمس گنج و از کافری که هیچ مال ندارد و به
کسب اوقات می گذارد و از قوت او و عیال او چیزی ماند که ادای جزیه تواند کرد ربع توله و یک گنج
و یک خمس گنج بگیرند و متعرض زنان و طفلان و نابالغان که به سن پانزده سالگی نرسیده باشند
از برده و راهبان که اختلاط بخلق نمی کنند و از نابینایان و بیماران که یک سال و یا نصف سال
مریض باشند و از جای ماندها و از کافری که متوفی شده پیش از ادای جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از
مفلوج و شیخ کبیر و از فقیران که قادر بر عمل نیستند و مالک مال نیز نیستند و از کافری که اسلام آرد پیش از ادای
جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از مرتدان اصلاً و قطعاً نگیرند و از کافری که نصف سال توانگر باشد و نصف
سال فقیر جزیه میانه حال بگیرند و از بهتیان و جنگمان که اختلاط بخلق می کنند هم مستحق جزیه هستند
باید که جزیه از اینها اخذ نمایند و همچنین از کفار که کسب نمی کنند اما قادر هستند بر تحصیل زر بوجهی که باشند

وتنبیه که السنب نماید بعمل در آورد و در آبادانی و قرار ارزانی غله و معموری باغات شهر فوق الحد کوشش نمایند هر چند که
معموری باغات اندرون و بیرون شهر بسیار شود باعث زینت است و از دربار پادشاهی راستهای
بازارها تا هر دو ... ه از دو جانب با تمام کمال برسانند و معمور دارند چه بازارها از دو طرف معمور باشد
همه جانب سوداگری نزدیک خواهد شد و در میان راسته بازارها نگذارند که خیمه و چهپره دوکانها بندند
بجز دو راسته در میان هیچ دوکان حاجت نیست و در آن کوشند که بقال و زیات و بزاز و خیاط
وزین و خیمه دوز و طباق در هر قومی پهلوی همدیگر یک راسته بانند و دوکان داشته باشند تا که
راسته و بازارها با تمام معموری شوند محله ها و کوچه ها منظور بدارند و غله بازارها اینچنان رواج
دهد که غله فروشان اطراف و جوانب غله ها ذخیره در شهر کرده و سکونت گرفته همه وقت موجود دارند
چه فراوانی غله باعث آبادانی مملکت و رفاهیت سپاه است و کوتوال باید که هر شب روز در محافظت
شهر و بازارها بود و از دروان و رچکه ها و عیاران و کیسه بران با خبر باشد و اگر جای دزدی خورد
یا بزرگ واقع شود فی الحال بقوت خبرداری وقوف بهم رسانیده موافق حکم که مطابق شرع
شریف باشد فیصل سازد و کسیکه مقید شود بقدر خورش کفاف روزمره اجرا دارند و وظیفه
شاهزادگان والاتبار و امرای و وزرای عالی مقدار آنکه که شاگرد پیشگان و غلامان و خدمتگاران
خاص خود را تاکید بلیغ نموده باشند تا هیچ یکی بر احدی از رعایا تعدی نکرده باشد بر تقدیر وقوع
اگرچه خود را امکان دارد که با نصاف و عدل آن مقدمه فیصله سازند لاکن اولا بحاکم آگاه ساخته
رفع شر سرکشان و شریران نمایند میگویند هر که بعضی یا خود نمی رسید و حکامان نیز بداد ش
یا بر کوشش نمی گرفتند پادشاه بر سقف دادمحل ترتیب جای نشستن خود برای سیر تیار بود متصل آن
یلی گهاتی که فیلان را می بندند زنجیر بسیار کلان که آن را زش در محل هفت کهن سیر سد آویخته بود
ماحصل کلام نیت پادشاه این بود که اگر کسی در آنجا دیا در محل هفت کهن باشم بفریاد مستغیثان
... و یکی رسن در زیرش بیرون بر راه آویخته آینده شود و اذن عام داده بود اگر
کسی بفریاد خود نرسد این زنجیر بجنباند و مردمان را تقید که کسی مزاحم ایشان نشود مگر بشرط اول ...

باشند و بچه علت غیر حاضر اند بخاطر آمدند و تاکید کنند و اگر کسی مدام
غیر حاضر باشد ناغه نویسند روز دیگر در سرکار وضع کنند و حضوریان
و هنرمندان را تنخواه بقطع علحده نموده مرفوع القلم ساخته بدهند اما
جمعبندی دیهات تنخواه را بمعرفت حکام هر دیار بخاطر آورده طلبیده
باشند و پادشاه باید که در هیچ عمل افراط و تفریط روا ندارد و اوقات خود را
قسمت نموده از صبح تا سه طاس روز با علما و فضلا و شعرا صحبت داشته
بر اخبارات و سوانحات ملک و مال و جواب سوال مطلع شود و در طاس چهارم
تا ششم طاس در بار عام نشسته مجرای امرا و عمده و اعیان و سپاه وحیران
بگیرد و از طاس هفتم تا نهم بخلوت و گوشه‌گاه‌هایی که داند سرانجام دهد
و از طاس دهم تا یک پاس شب نیز در غسل خانه نشسته اجرای امور نماید
و بعد از نماز عشا تمام شب خود مختار است هر روز بهمین نسق اوقات گذاری
نموده یک روز یک ساعت خلاف سررشته و قاعده کاری بعمل نیارد و در
عیدین و شب برات دوکانها و بازارها و دربار آراسته سازند و در نوروز
تا نه روز به تکلفات و تدارکات ها آرایش نمایند و در ایام سالگره نیز بیا
رایند و روز عیدین و سالگره جمیع امرا و اعیان و ارکان و کلانتران
بازارهای شهر و غیره آنها هر کدام به گذرانیدن نذر و مجرا مستعد و بهره
مند شوند هر کدام که جاگیر و وظیفه خوار پادشاه باشد بموافق حال نذر پیش
بگذارند و در نوروز نوروزه باغی که سیرگاه محلات پادشاهی را در خوبی
چون روضه رضوان بیارایند و دوکانها و نشیمن‌ها و غرفه‌ها به نشستن
خوب‌رویان تعین میکنند به تخصیص دربار حضور و باغات اندرون
و بیرون شهر نیز مستعد و مزین سازند بعد از اتمام مدت نوروز در باغات دیگر

بدان مقدار که جزیه ادا توانند کرد باید که بدست خود آورده بدهند و بدست نایب خود نفرستند و
اخذ نشسته باشد و او ایستاده بدهد و آنچه از جزیه که به وصول آید بخزانهٔ بیت المال رساند بمصارف
آن بر حکم شرع شریف صرف کنند و اگر با امراء و وزراء و غیره ارباب استحقاق چون خواهند که جاگیر
بدهند باید که دست عمل سه ساله بخاطر آورده در سالی که دست حاصل بسیار شده موافق آن حساب
کرده بحساب در صدی پانزده هزاری جاگیر دهند وقت دفتر کم و کاست وزیر دیده بگیرند
وزیراک و خورد را به یک دیته جاگیر بدهند و در ابتدا ر جاگیر باو داده بعده اسپان وطلب سازند
و بعلامات داغ سرکار هر روز به اسپان او را هیچ او هر دو بعد از ان پرسش و شمار سپاه امرا بگیرند
و اگر وزیر بحضور باشد بدربار طلبید و موجودات بگیرند و ضابطه شمار به سکه همایون وزیر نام بنام
جمله عدداران و سلحداران و عمده پایگاه بگیرند و با شمار سابق مقابله دهند و در ان هرچه تفاوت
بینند استفسار نمایند و سبب در نمودن مردم قدیم و نا کاره و کار کرده بدانند اگر تغافل کردنی است
تغافل کنند اگر تهدید کردنی است تهدید نمایند و هر قدر لشکر وزیر که در ولایت خواهد بود از آنجا شمار
کنانیده طلبانند و بازپرس احوال سازند و بر اسپان وزرا داغ سرکاری بادشاهی حاجت است
اگر اسپی و داغ زده شده ثابت دیگر بچاکری رجوع شود صاحب داغ و داغ خود بر آن داغ تازه کنند
و اسپ داغ سرکاری بسرکاری دیگر رود و صاحب سرکار رو داغ سرکار خود کنند و صاحبان سپاه را
باید که سپاه و اسپ را در ابتدای نوشتن آنچنان خاطر آورده بنویسید و داغ کنند که حاجت در دو نموده ن
نشود و چه سپاهی هر چند قدیم باشد بهتر است و تقرر قدیم معتمد حکم اکبر بادارد و در سرکار بادشاهی
از هر قسم و هر فن چهار چهار استاد کامل بهم رسانیده موافق حال آنها تنخواه و تعینات مقرر نموده
نگاه دارند و قدر که مردم قابل و فاضل در سرکار بادشاهی اجتماع یابند و خدمت گیرند باعث
وقار و زینت بادشاهی است و اینها را در حضور آن جمع سازند و به نوبت مقرره خدمت میگرفته باشند
و بعضی مردم عمده را نوبت معاف نموده شود و بعضی از اینها را بوقت خاص و عام هم معاف و در وقت
خاص و عام شب نویسان که ملازم باشند باید که حاضری و غیر حاضری بر احدی از احاد می نوشته

عظیم پر آب همیشه مقرر و ساخته باشند و آنچه لوازم مسجد و مصلیان است یک یک مهیا سازند
و لنگری در کمال پاکیزگی نهند و ابسبیل برای مسلمانان و هنود و غیره موجود دارند و در جماعت
خانه‌ها مدرسان هر علوم مقرر سازند و مدلوارد دربار سراسر جماعت خانه‌ها برای خوبیان و کشتک
دران دربار سبز و بیابی و رونق تمام و کمال ترتیب داده از طرف فضای دربار دکاکین وسیع
و عریض در کمال لطافت و صفائی با بالاخانهای مطبوع و مقبول از سنگ و گچ بر آورند
و هر جا که صاحب صنعت و هنر باشد و سوداگران ثروت و غنا درین دوکانها جا دهند و از
طباخ و شیرینی گر و باغبان و میوه فروشان هر که هنرمند و صاحب وقوف باشد درین بازار
جا دهند و در آبادی بازار و فزونی متاع آنچنان سعی نمایند که دوکان با بالاخانه خالی
نباشد و هر چیز و هر متاع هر جا که باشد دران بازار بهم رسد و میدان مقابل دربار میان دوکانها
از هر چهار طرف گذرگاه بیهوده و در میان حوضخانه بزرگ که مناسب در نیده آنجا باشد مرتب ساخته
مدام از آب لبریز دارند تا از هر چهار طرف هر که خواهد آب سرد آرد و بسر دور حوضخانه و مقابل دوکانها
درختان سایه دار مناسب که حسب منشاء آنها مخل رونق بازار نباشد نصب سازند همواره کوتوال
و بازاریان متفحص حین دربار و بازار بوده رفت و روب کرده نگذارند که یک برگ کاه در میدان
بیفتد یا گرد و غبار در هیچ جا سر بر زند و در مقابل دوکان‌ها زمین هموار کرده آب پاشیده بازار
آنچنان با رونق بدارند که ضرب المثل اهل روزگار گردد و بالای صفه‌های جماعت خانه‌ها دربار از داد محل
پر رونق و زیب و زینت بر آورده نشیمن‌ها و منظرهای عالی با تکلف ساخته نشستن گاه سلاطین
آنچنان سازند که تمام بازار و فضای دربار در نظر پادشاه باشد و سر در دربار و سر در کالیین و بالاخانها
و صفهای دربار رونق دهند و کتابه به عبارت فصیح و خط زیبنده مکتوب به طلای احمر بر سر دروازه
بنویسانند تا تاریخ تعمیر شود و چوک گذر را در همین جانب دربار مقرر نمایند و از قسم بهره هر که باشد
شاهی به تعمیر ازین بازار هیچ جا دوکان ندارد و عقب دوکانها سوداگران را نیز به دوکانها مقرر سازند
و ازین بازار بست قعود تجمیع آناس مقرر به غیر مقرر به ظلم و ستم و عادات کوتاه و کشیده دارند

بادشاه نیز یکروز سواری فرموده بعیش و عشرت سیر می نمودند در ولایت
هر جا که مردم طوایف خوب هنرمند باشند در هر موسم نوروز بیرامی بجا آورده
اداب و سلام حاضر میگردیدند تا نه روز شب و روز در دربار حاضر بوده هر کدام
مشغول نیز خویش و اظهار حرفه و کمال خود میشوند و بادشاه نیز بر یک امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت را با نفرای حضوریان و شاگرد پیشگان حضور و حوالداران
محلات و کارخانجات تشریفات فراخور حال سرفرازی فرموده و در حرم نیز همین
دستور تشریفات سرفرازی می فرمود و تمام ماه ربیع الاول بهوله (?) و تشریف یازده روز
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دوازده روز تشریف نیز در محل آثار مبارک هر اسم
ضیافات و ولایم و مجالس طعام نفیس حلقه ذکر و تهلیل در رونق خیر و خیرات بجا می آورند
مستحقان و طالب العلمان و علما و فضلا و فضلائ و مشایخ و اعیان و ارکان را یک یک
روز بتدریج طلبیده بضیافت طعام محظوظ میگردانید و بروز پنجشنبه دوازدهم
و پانزدهم مضاعف هر روز سفره ساخته بادشاه خود مهمان آنجا میشد و از خوان نوال آنجا
به نعمت فایز میشد و در آثار مبارک هیچ مشروعات نکنند و در آرایش نور و زخود مختارند
و هر شب ماه بار عام داده حضوریان و جمیع حکام و قضات و خطیب و علما و مردم کارخانجات
کارخانجات و شاگرد پیشه و غیره هر کدام اسم ملازمی میدارند باید شب ماه حاضر شده از
ملای خود مجرای و سلام نماید بادشاه تا سه طاس شب برآمده می ماند و تاریخ غره ماه
از اول صبح تا شش طاس روز داد محل نشسته سلام امرا و وزرای حضور میگرفت و بابه
که در دربار در کمال وسعت و گشادگی رو بشرق معزز نموده در بازوی دربار برابر دیوار
در بازوی مسجد در کمال وسعت و گشادگی صفا و نزاکت با شان و شوکت درباریها کنند
و هر سه سوی مقابل مسجد جماعت خانه های با تکلف و بالا خانه های ستون مستقف ساخته
برسهو (?) منبر مسجد و بالاخانه آن نهایت نزاکت بکار برند و در فضای پیش مسجد حوض و فواره

بستان هفتم

در بیان پادشاه علی عادلشاه ثانی بن سلطان محمد عادلشاه غازی انار الله برهانه

بدانکه پادشاه با عدل و داد زبده شاهیه سلطان محمد عادلشاه را بتائیدات الهی و
عنایات نامتناهی آرزوهای دلی و مرادات قلبی همه حاصل بود و اگرچه شمایل
مرضیه و خصائل پسندیده که افراد انسانی بدرجهٔ کمال میرساند خصوص از زمرهٔ
زبدهٔ سلاطین را که اساطین دولت و کرامت اند از سخاوت و شجاعت و بسط
عدالت و دوربینی و کاآگاهی و رعیت پروری و غربانوازی و حق شناسی و خداترسی
و پرهیزگاری و صفای اعتقاد و نصرت دین و تقویت اسلام و سائر شیم حمیده و خصائل
پسندیده ذات کمالش همه موصوف بوده گوی سبقت از اقران ربوده بود دیگر از
روی که در پردهٔ اختفا مانده و مرادی که در کنار از زده نرسیده همین طلوع کوکب
برج بختیاری و حصول گوهر درج کامگاری است که عبارات از خلف رشیدی
فرزند سعید است بود که تا شایستهٔ تاج دیهیم و سزاوار حق تخت نگین بوده بعد از وی
ولی عهد و جانشین باشد بنا بر آن درین آرزو روزها بشب آوردی و شبها بعجز
و الحاج و تضرع و التجا بدرگاه رب الی منت سحر کردی تا آنکه لطف و کرم یزدانی
عنایات بیغایت سبحانی این آرزو را که بهزاران خیر و خوبی متضمن بود نیز در
بارش نهاد یعنی فرزندی که از دیده را نور و دل را سرور حاصل توان نمود ارزانی فرمود

بیان تولد شدن سلطان علی عادلشاه ثانی انار الله برهانه

در ساعتی که نظرات کواکب و سیاره دلیل بر مبارک طالعی و فیروزمندی
بلند بختی و ارجمندی و قوت اقبال و مزید جاه و جلال بوده بتاریخ شانزدهم

از حبش و ترکی و هندی و خواجه سرایان جمع نموده هر چهار یک معلم صبیان و طالب فارسی خوان و
فارسی نویسان و تیراندازان و برق اندازان و نیزه بازان و چشمی سیلیدار جمع اله نموده و جمیع اسباب مایحتاج آنها را
از سرکار مهیا ساخته به احکام و ارکان دین اسلام و قران شریف خواندن و در هنر مستعد و آماده نمایند و بعضی
در کارخانه جات سپرده تا هنر هندی بیاموزند هر چند که غلامان ترتیب یافته شوند و هنر بیاموزند خوش آینده بود
تا که خورد سال اند خوراک و جامه جمیع مایحتاج از سرکار دهند و موافق جمعگی هنر مقرر نمایند و چون بحد کمال
و رشد برسند در بعد گر بخویشی و پیوند وصلت بخشیده مشاهره و تنخواه مقرر گردانند و سپاهیان را که سوای کمی بد باشند
اکثر خدمات حضور و غیبت و کارخانجات و قلعه جات و حصار و محلات لایق و دیع هر کس را هر خدمت لایق
باشد به آن خدمت منسوب سازند و سنجیده و متفحص شده باشند تا بدزدی و حرام خواری عادت نکنند و هر که سر بدزدی
یا حرام خواری یا بغاوت و خصلتی شنیعه بر آرد مردود العمل نموده موافق شرع سزا دهند و درگذر نکنند که
اهمال درین باب سر فتنه و فساد خواهد کشید و در سواری آنها که خدمت اند بر خدمات سرگرم بوده
همراه حوالداران خود صفها بسته با ساز و یراق عقب لشکر سلطان بیایند و با سر اسلحه که در زین پیش سپرده و آراسته
باشند را ملاحظه نمایند و پایگاه را آسیب قرار داده و میراخور ضابطه دستور یراق نگاه دارند و هر اسپ یک
خاصه دار و دو اسپ دو خاصه دار قرار داده جمیع اسباب و سامان کارخانه موجود و مهیا ساخته جمیع اسپان
پایگاه را داغ سرکار رسانند و تیب هر کدام مقرر نموده هر اسپ که زبون و ناچابک بنظر در آید میر آخور
و گماشتگان را تاکید کنند که بدر آرند و بسیار خبردار باشند که در پایگاه نگذارند و چابک سواران و فیلخانه
و شترخانه زردی اکثر بسیاری شود و جنس مابود اسپ بیرون اسپی که از کار رفته باشد هرگز در پایگاه
نگذارند و چابک سواران و طبیبان حاذق بسیار در پایگاه نگهدارند و میراخور از جنس مغل و افغان
باشد بهتر است و با گیر سواران که خواسته باشند دو اسپه سوای تیرانداز و برق انداز و نیزه باز زنانه دهند و علاقه
تمام و کمال بارگیران باشد و این هم در دربار شب و روز نوبت داری بکنند و جمیع بارگیران سواران یک
حوالدار تعین کنند و اسپ شاخی و حرون و بدموم و معیوب مطلق باشد در سرکار ندارند و هر کس از ملازمان
از سبب ضعف و پیری نوکری از خود دگذشته خانه نشین شده باشد اگر اولاد یا برجای او که سپهدارا سرکار تمام شده باشد خود ره

یشه امید خواجگی افادر حصله این قطعه از آرزو و مراد پر و مملو کردید—

یان جشن شادی بسم الله خوانی شاهزاده علی عادلشاه ثانی

ون عمر گرامی آن والا گهر به چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بر طریق متابعت سنت نبوی بادشاه نمازی جشن عظیم و شادمانی بزرگ ترتیب داده بیستم ماه شعبان روز جمعه سنه یکهزار و پنجاه و دو با هزاران فرخی و فیروزی رسم میمون و طریقه همایون مکتب نشاندن و بسم الله خواندن با شد بجلوه ظهور آوردند و اویبان صاحب کمال و معلمان خجسته مال تعیین فرموده به تعلیم شبانروزه ترتیب صلاح و ...ادر قلایل ایام در خواندن و نوشتن و آداب سلطانی و ورزش پهلوانی و اسپ ...ی و شمشیر بازی و نیزه باختن و تیر انداختن و جمیع فنون و حیثیت ها که لازمه ...ا کرده با شکوه سلاطین و جهانداران است آراسته و پیراسته گردانیدند—

بیان جشن شادی سنت ختنه علی عادلشاه ثانی

ن مرحله عمرش به هفت سالگی رسید بر طبیعت سنت خلیلی طریق اختتان شاهزاده ...آورده جشن بزرگ و شادی سترگ ترتیب داده شب جمعه ماه رجب سنه یکهزار و ...ه و چهار سواری شهر گشت با هزاران سور و سرور بظهور رسانیدند—

یان جلوس بادشاه علی عادل شاه ثانی بر تخت سلطنت بلده بیجاپور

...بادشاه جنت آرامگاه سلطان محمد عادل شاه از سرای پر کدورت فنا ...ی سراسر سرور راحت عقبی خرامیدند با هتمام علیا جناب حاجیه ...ه و وزیر مملکت مدار خان محمد و سائر اعیان و ارکان درگاه بتاریخ ...ت و ششم ماه محرم الحرام روز سه شنبه ساعت سعد که بر گزیده انجم شناسان

شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت طلوع آن نیر اقبال از مطلع مشیمهٔ الده
فرخنده فال خجسته مال بظهور آمد کاشانهٔ دولت و اقبال و شبستان حشمت و
اجلال بنور عالم تابش منور گردید عالم و عالمیان را راحت تازه و جهان و جهانیان
را فرحت بی اندازه حاصل شد پادشاه غازی از حصول این موهبت کبری و مکرمت
عظمی بهزاران هزار محظوظ و مسرور گشته شکر بدرگاه وهاب متعال بجا آوردند
و به شکرانهٔ این عطیهٔ الهی دست دریا نوال کشاده بنیاد خزاین و قفل از گنجینها
برداشته بزرپاشی فراوان و عطا بخشی بی پایان دامن آرزوی صغیر و
کبیر را مثل هر برنا و پیر پر و مالامال نموده هر محتاج و مستمند را غنی و مستغنی گردانید

بیان متعهد شدن حاجی بڑے صاحبه حضانت و تربیت شاه زاده را

عصمت مآب عفت قباب گوهر درج شهریاری اختر برج کامکاری شهزاده
علیا جناب حاجیه بڑے صاحبه صبیهٔ رضیهٔ پادشاه غفران پناه سلطان محمد
محمد قطب شاه که اهل خاص حرم با اختصاص پادشاه رضوان سلطان محمد عادلشاه
اند التماس از پادشاه غازی نموده حضانت آن مولود جهر است آن گوهر مسعود
و تعهد پرورش آن در سرا سر سود بخود گرفته در مشکوی خویش که آن بند محل بود
آوردند و روز بروز لوازم پرورش و ترتیب دقیقه فرو گذاشت ننموده بجان و
دل کوشیدند و عزیز تر از جان میداشتند و راحت و فرحت روح و روان می انگاشتند
خواجگی آقا یکی از شعرای پایه تخت بود قطعهٔ و تاریخ تولد آن شهزاده پرداخت
بعرض رسانید قطعه شاه عدالت پناه خسرو شاهنشهان آنکه پی بندگیش مهر و مه است
گرد و خمید * تو گل بستان عدل نخل شهنشاه را که دعا از کرم خالق عرش مجید *
هاتفی از بهر فلک از سر ذوق نشاط * مولود شهزاده گفت کوکب شوکت رسید *

در اولین سال جلوس از استیلای مغل قلعه بیدر و کلیان از تصرف عادل شاه بدر رفتن

از سوانح سابقه ظاهر شد که آل تیمور را در باب تسخیر دکن اهتمام تمام بود خصوص از اکبر شاه بعد از
دارا و لاد او حمله‌ها و یورشها متواتر کرده بعد اخیر بوقوع می انجامید تا به تدریج پاره پاره
از ولایت دکن متصرف شدند اولاً خاندیس بعد ازان برار به قبض آوردند و آخر بر ولایت
نظام شاهیه نیز حال کرده بدفعات حمله‌ها می آوردند تا آنکه شاه جهان با سلطان محمد عادل شاه
بر تقسیم تنصیفی آن ملک مصالحه کرده عهدنامه فیمابین نگاشته شد و بر همان قرار و عهد نیمی
از ملک نظام شاهی در قبض مغل رفت و نیمی در تصرف عادل شاه ماند بعد از انتقال سلطان محمد
باوجود آن عهود و مواثیق که فیمابین شاه جهان در قید حیات بود لاکن منسوخ گشته و از تصرف
مهجور شده پسرش اورنگ زیب بر آن پیمان و قرار ثبات نورزیده بر تعلقات عادل شاهیه
لشکر کشیده بر بیدر محاصره قایم نمود علی عادل شاه باوجود که اولین سال جلوس بود و هنوز
انتظام سلطنت بر وجه خاطر خواه هنوز مزاج نگرفته افضل خان و ملک ریحان را با دیگر امرا
و لشکر بر کومک و امداد بیدر روانه فرمود ملک مرجان که از طرف عادل شاهیه به قلعه
بانی انجام تعین بود با مغل بمدافعت پرداخته تا مدت شش سال بقتال و جدال هنگامه
گرم داشت آخر در بیست و پنجم جمادی الثانی روز سه شنبه سنه یکهزار و شصت و هفت
شهر بیدر در تصرف عالمگیر رفت اگرچه درین اثنا میان فوج عادل شاهی و لشکر مغل
بدفعات مقابلات و مقاتلات بوقوع رسیدند و اکثر مردم طرفین در قتل و غارت
آمدند گاهی غلبه از طرف عادل شاهیان بود و گاهی از جانب پهلوانان بعد ازان
عالمگیر بتاریخ بیست و هفتم رجب قلعه کلیان را محاصره نمود بعد از سه ماه در تاریخ بیست و
هفتم شوال آن را نیز متصرف شد و در همان نزدیکی سیواجی بهونسله بر شهر جلنیر تاخت
آورده غارت و تاراج نمود۔

شهادت کیش بود سنه یکهزار و شصت و هفت شاهزاده جوان بخت علی را
در سن نوزده سالگی بر تخت مملکت و سریر سلطنت اجلاس میمنت اساس
بوقوع پیوست شاعری تازه گوی بلند خیالی تاریخ جلوس آن پادشاه جوان بخت
و جوان سال را از مصرعه مولانا هلالی بطریق اقتباس و تعمیه بنظم آورده بعرض رسانید
قطعه بهر سال جلوس شاه دکن * گفت هاتف سحر بصورت جلی * نیست آخر
درین سخن حرفی * جانشین محمد است علی * و نیز عبد النبی دبیر در تاریخ این جلوس
این مصرع گفته است مصرع نوبت شاهی زده بعد محمد علی * و نیز ملا محمد قلی این
قطعه بر رشته کار آورده قطعه منت ایزد را که بر تخت خلافت جلوه کرد * آفتابی
کز طلوعش گشت عالم منجلی * در میان شهریاران افتخار او را سزد * زانکه شد
همچو علی ملک محمد را ولی * سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل کل * گفت امیر المومنین
بعد از محمد شد علی * هر یک ازین شاعران تازه خیال صلات و جایزات افزون
از حد و قیاس ارزانی یافت در اوایل جلوس علی عادل شاه مهام سلطنت و امور
مملکت باستصواب مملکت مدار خان محمد که بخانخانان مخاطب بود جاری و ساری
میگشت چون بقتل رسید رتق و فتق مهام جهانداری و نسق و انتظام امور مالی
و ملکی به مملکت مدار فضایل و کمالات مرتبت ابراهیم خان رجوع یافت چون او
به اراده حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و
السلام بهمرکابی والده پادشاه بری صاحبه عازم حجاز گردید منصب وزارت و مدار المهامی
به پسرش فضیلت و کمالات دستگاه شهامت و شجاعت انتباه ارسطو فطرت افلاطون
حکمت بهیان عبد المحمد قرار گرفت که تا آخر عهد علی عادل شاه باستصواب رای
رزین منظور و درین انتظام سلطنت خانه عادل شاه را سرانجام می بخشد
و کار به بها و رونق تمام میداشت.

نموده بسلامت بگذرند و قاصد را رخصت فرمود عالمگیر بطبق اشاره خان در آخر شب تیار و مستعد شده بر سر فوج خان ریخت سپاه فوج خان پهلوتهی کرده راه دادند تا عالمگیر با تمامی لشکر خویش بسلامت درگذاشت و راه نجات پیش گرفت همچو مرغی که قفس بشکنند روان شد و سرداران و امرای لشکر همین که واقف شدند که مغل بر سر لشکر خان شبخون زده راه میدان گرفت دوان دوان و خیران نزد خان رسیدند و گفتند که هنوز کار از دست نرفته است تعاقب نموده باز او را بدست آریم همچو قابو دیگر بدست نخواهد آمد خان ایشان را جواب داد اکنون که از پنجه بدر رفت رفته باد و بگذارید تا بر سر مغل بار منت گذاشته باشند سالها در از این حکایت منت گذاری شما بر آنها باقی خواهد ماند درین مشوره اگرچه سایر امرا و سرداران سکوت ورزیدند اما افضل خان که در صلابت و جلادت از همه پیش قدمی نموده گفت که این چنین روز دیگر نخواهند یافت و همچو قابو بدست نخواهد آمد و ر آل تیمور کسیکه مارا از و اندیشه باشد همین شاهزاده است وقتی که این را بدست آریم دیگر هیچکس از هند قصد دکن نخواهد نمود و نام نخواهد گرفت خان گفت آری هم چنین است که صلاح شما می بیند مگر شاهزاده بادشاه مملکت هندوستان است اگر او را ضایع سازیم دریاے بلا به شورش خواهد آمد و بر سر دکن طوفان امواج افواج خواهد شد کوی فلک گردون بر سر خواهد افتاد خیر درگذرید الخیر فی ما وقع بملاحظه آرید افضل خان بر سر شوخی و دلیری آمده گفت خان مپندارید که چنین باشد من آن افضل خان ام اگر گردون بر سر افتد یکبارگی به کف دست خود خواهم ایستاند و جد در باب تعاقب مغل می کرد خان محمد بدفع آن می پرداخت و به لطایف الحیل میگذرانید بعد از این افضل خان از حقیقت کار آگاه شده بے باکانه دو سه کلمات خشونت آمیز درشت بر زبان رسانیده برخاست و همان وقت نقاره کوچ کرده بسوی دار الخلافت روان شد ایلغار میرفت و روزی که داخل بیجاپور می شود در نهایت غصه و غضب خود را تا

بیان قتل خان خانان خان بهادر

در یکی از همین یورش‌ها و لشکرکشی‌ها که مغل بر تعلقات عادل شاهیه می‌نمود و تاخت و تاراجی بوقوع میرسانید برای حفظ و حراست ممالک محروسه و مدافعت ضرر غنیم عادل شاه خان خانان خان محمد را با دیگر امرا و لشکر سنگین بر روی غنیم نامزد فرمود خان با لشکر و امرا بر سر حد رسیده در حراست محلات و حفظ سرحد اهتمام میداشت و قابو و فرصت را منتظر می‌بود تا اینکه روزی منهیان خبر رسانیدند مسافت دو سه منزل فوج دهلی در کوهستانی فرود آمده از جای تنگ اراده عبور میدارد خان فی الحال لشکر را مستعد نموده از جای خود حرکت نمود و از شب در میان طی مسافت نموده بر سر آنها رسید و سد راه فوج غنیم شد چون از دیگر جوانب کوهستان و درستان و شیب و فرازها در گرفته بود راه بیرون شو بر لشکر دهلی بسته شده و آذوقه نیز بآخر رسیده و امید رسیدن رسد منقطع چون همچو حالت صعب دار و حال شان شد عالمگیر در و رطه حیرت فرو مانده شقه بخان خانان نوشت و الحاح نمود بدین مضمون که اگر درین وقت نظر بناموس خاندان علیه عالیه طریق مصالحه را مسلوک دارند و رعایت را کار فرمایند و راه منفذ باز بگذارند عهد موکد نموده می‌آید تا مدتی که وزارت و مدار المهامی سلطنت خانه عادل شاهیه بآن صداقت و مودت کیش و ابنا و اولاد نیز تعلق داشته باشد بوفای این عهد رابطه اتحاد و یکجهتی را مربوط و مرعی داشته سلوک موالات و مولفات بظهور رسانیده آید و بعد ازین هیچکس بنظر تسخیر از جانب هند بجانب بلده بیجاپور نخواهد دید گویند وقتی که خان نماز عصر گذارده بر سر مصلا نشسته بود رسانیده این شقه را بخان رسانید بعد ملاحظه شقه این کلمه بر زبان خان جاری شد که این شقه اجل من است یعنی شقه ایست که پیام مرگ آورده پس بعد از تامل کثیر و اندیشه بسیار بر پشت آن شقه نوشت که فردا علی الصباح با لشکر خود مستعد و آماده شده بر سمتی که فوج من فرو افتاده است الیغار

در بیان ذکر شروع و آغاز تمرد و شرارات سیواجی ولد شاه بهوسله بزمان علی عادل شاه ثانی -

پوشیده نماند که کوکن ولایتی است وسیع و زرخیز واقع بر ساحل دریاے شور مشتمل
بر قلاع حصینه و حصارهاے مستحکمه و بندرهای زرخیز که ازان جمله است بندر چیول و بندر
دابول و هنکوله و شامستی و غیر آن و پاره ازان بوم کوهستان و دره‌ها و سنگلاخها
است و بعضی بیشه و جنگل و بیشمار جنس محصول آن ولایت نارجیل و فلفل که صحرا
صحرا درخت رازها است ازسابق الایام انچه بملک بیجاپور اتصال داشت به عادل شاه
تعلق داشته و اکثری ازان به نظام شاه چون سلطنت شاهیان منعدم شد و ملک
نظام شاهی میان عادل شاه و شاه جهان تقسیم یافت کوکن نظام شاهی بتمامه هم به عادل
شاه تعلق گرفت سلطان محمد عادل شاه اکثر آن ولایت را به اقطاع شهامت پناه
ملا احمد نایته مقرر فرمود مگر دو محل ازان یکی پونه دیگر سوبه بجاگیر شاهجی بهوسله مقرر نمود
و شاه جی درانجا برسم زمینداران توطن گزیده بود و در اطاعت عادل شاه و بیعت
و فرمانش بسر می برد چون سلطان محمد بعد ازانکه خطرهٔ غزو جهاد از خاطر اشرفش سر
بر زده و شرطا ازان مبارزت پیشه را با فوج سنگین به تسخیر کرناتک نامزد فرمود
شاهجی هم متعین آنصوب شد پسرش سیواجی به نیابت پدر متصرف آن دو محل
می بود چون سلطان محمد را عارضه که دران وفات یافت طاری شد ایام کوفتش
بامید کشید خیلے اختلالی در ملک بیجاپور بهم رسید ملا احمد را که در کوکن اقامت و حراست
میداشت نزد خویش به بیجاپور طلبید و آن ولایت از وجود محافظ و محارس
خالی ماند سیواجی که جلادت و بے باکی را با مکر و تزویر جمع میداشت انتهاز فرصت
را غنیمت دانسته دران ولایت غبار طغیان و تمرد برانگیخت و سرکشی آغاز نهاد
و جمعی از مفسدان شرارت پیشه را که اکثر قوم و قبیله او بودند گرد آورده تخت بیله

داده دو حربه مشهور و معمول اهل دکن که آن را بچهه می نامند دو دو راست نموده بدربار در آمده پادشاه را خبر کردند که افضل خان باین طرز موحشانه بے باکانه بحضور می آید بادشاه گفت گو بیاید باهر طرزی که خواهد بود چون پیش تخت رسیدن هر دو حربه را بر زمین زده گفت که غلام شما کارخانه شما را تباه نمود بادشاه بعد از استماع ماجرا و اطلاع کیفیت کار ناخوش شد و از خان اعراضی بیش از پیش بهم رسانیده و احکام برائے طلب خان و لشکر فرستاد خان که هم اولین روز از راه بیتیس مبنی انجام کار خود معلوم نمود به مرگ خویش متیقن شد از انجا مراجعت نموده در وسطے منازل بطول الله و درنگی می ورزید اگر ایک کوچ می کرد دو مقام سه مقام می نمود غرض بچند روز فایز دار الخلافت گردید در روزیکه داخل شهر می شود اندرون که دروازه دو مقل باهریک حربۂ ابدار خونخوار بهر دو جانب استاده بودند همینکه پالکی خان برابر رسیدان هر دو از هر دو طرف بحربه جان بستان کارش تمام کردند تاریخ قتلش شد آه خان محمد شهید و نیز از لفظ دغا دادند ظاهر میگردد که سال هزار و شصت و هشتم است منقول است چون لاش مجروحش را دفن نمودند همان یکی از متعلقانش بخواب دید که خان بوی میگوید که انگشت خورد پایم فوت گشته است نزدیک پاسے دروازه افتاده مدفون سازند ضایع شدن ندهند چون آنکس از خواب بیدار شد مردم به تفحص رفتند و نزدیک پاسے دروازه بیک جانب افتاده یافتند امر برداشته نزدیک قبرش بعضی گویند در قبرش دفن نمودند و گویند که پیشکش هر ساله که از بیجاپور به بادشاه هندوستان میرسید دران سال که خان وفات یافت عالمگیر احکام روانه نمود که پیشکش مقرری امسال به سرکار ارسال نکنند هم در انجا باتمام و رتعمیر عمارت مقبره خان محمد صرف نمایند پس جا عمارت مقبره خان محمد از همان وجه بوقوع پیوست ـ

وسازشش مفتوح کرد و مکتوب درنهایت فروتنی وعاجزی آن امیر ساده لوح وصاف سینه برنگاشته التماس صلح نمود و عذر جسارت وشوخی هاے ماضیه خود خواسته عرض عفو جرایم نموده واطاعت وانقیاد بادشاه قبول کرد افضل خان که سپاهی صاف دل بود غافل از حیله گیری وروباه بازی آن غدار مکار بسخنان شیرینش فریب خورده بصلح گرائید چون صلح مقرر شد او بذیرهٔ خان آمده بنهایت نیازگینی ملاقات گرفت و بر خباثت باطن وکمینه دلی خود قایم مانده سامان عذر را سرانجام داد و خان بتقریب ضیافت بر قلعه پرتاب گرکه به قلعه جاولی اشتهار است و در هنگام انجا قرار گرفته بود طلبید افضل خان که مسلمان پاک دل وصاف سینه بود او را همچو خویش بے کینه دانسته بی مهابا باهمه لشکر را بیرون گذاشته با دوازده نفر بقلعه رفت آن غدار کینه گذار بند وبست خصم افگنی نهانی ساخته و پرداخته بود همین که خان را بی مواد و استعداد یافت کاس شربت شهادت چشانیده رسم ضیافت خصمانه ادا نمود و لشکر تمام که بیرون قلعه مانده بود خویش را بے سردار دیده راه فرار بر قرار گزید واین قصه غریبه در سنه یکهزار و هفتاد صورت شد۔

بیان بازروانه نمودن عادل شاه برای تنبیه سیوا سیدی جوهر را بعد از سرفراز نمودن او را بخطاب صلابت خان

عادلشاه بعد از شنیدن این قصه پرغصه بر خود پیچید و از وفات آن فدوی دولت خواه باقصی الغایت متاسف ومتالم گشته بران طاغی باغی بحد افراط غضبناک و خشم آگین گردید و در صدد تلافی آن آمده می خواست که یکی ایستاده های پایه سریر خلافت مصیر را که هم بشجاعت و مردانگی و هم به کیاست و فرزانگی موصوف بود که دیگر فریب روباه بازی او نخورد بر این مهم نامزد کند درین اثنا عرض داشت سیدی جوهر که در محمد نگر کرنول پلسے بنیابت قایم نموده از چندی

و تزویر قلعه جنیر را متصرف شد آنگاه دست استیلا بما بقی قلاع و حصول از وجود حارسان
و ذخیره و سامان خالی بودند دراز نمود درین اثنا سلطان محمد را پیمانهٔ عمر لبریز گردید و سفر
آخرت گزید سیوا این خبر ملامت اثر را که در حق آن باغی و مفسد مژدهٔ بشاشت آور بود
شنید قدم جسارت و جرأت پیشتر نهاد و تمامی قلاع و حصون ولایت کوکن را متصرف شد
و بجمع خاطر سامان و اسباب بغی و تمرد رسانده احداث حصون تازه کرد کردن از اطاعت
عادل شاه پیچید و از سابق و لاحق چهل قلعه مشحون و مملو از سامان قلعه داری که از ان جمله
قلعه راهیر است در قبض و تصرف خود در آورد —

بیان فرستادن علی عادل شاه افضل خان را بهر تنبیه سیوا و گشتن سیوا - و کشتن سیوا افضل خان را به دغا

چون تمرد و سرکشی سیواجی بهوسله بحد افراط پیوست و روز بروز رو بازدیاد نهاد علی
عادلشاه معلوم نمود که درین ماده اغماض نمودن و به تغافل درگذرانیدن منافی قاعدهٔ
شوکت سلطانی و برهم زن انتظام سلطنت و جهانبانی است اطفای نایرهٔ طغیان
و تمردش واجب است و جوش خروش غرور وا از استیلایش از سر نشاندن لازم و متحتم
پس شجاعت و صلابت مآب و جلادت و بسالت انتساب اشجع الامرا افضل خان که بمزید
سپاهیگری و شیردلی از سایر شجاعان دکن ممتاز بود و سیواجی از وی بیم و هراس
از حد افزون داشت با ده هزار سوار سوار شیرپیکار بر تنبیه آن طاغی باغی روانه نمود
افضل خان بانجا رسیده بمقابلات مردانه و معارکات شیرانه لشکر و سپاه آن مقهور را
مخذول هزیمت و شکست داده ملک مقبوض وی را از قبضهٔ تصرفش متخلص ساختن
گرفت سیوا چون دید که دست اقتدارش کوتاه شد و طاقت مقاومت و مدافعت
با آن شیر صولت شرزه مهابت در خویش نیافت طریق سپاهگیری و مردانگی را گذاشته
راه گریزی و حیله گوی پیش گرفت و شیوهٔ عجز و نیازمندی را ساز داده باب صلح

و وسورش خود را بحضور رسان و عنایات و نوازشات بادشاهی و توجهات و تلطف ظل الهی درباره خویش مشاهده نما. رباعی - باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ * گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ * این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی باز آ * جوهر بر مضمون عنایت نامه مشحون بشارت مقرون چون آگهی یافت مسرور و شادمان از کرنول بر آمده احرام بجاپور بست و بحضور رسیده به نوازشات بادشاهانه سرفراز گشت بعد از آن بادشاه فرمود که سیواسے شقی علم تمردی و بغاوت برپا کرده طریق شرارت پیش گرفته است می خواهم که برای تنبیه و تادیبش کسی سرکوب را برو روانه نمایم تا دمار از روزگارش بر آورده براه صواب رهنمونش گردد و هر یک از بندگان درگاه را همین آرزو است که این خدمت از خویش بظهور رسد اما می خواهیم که بتو حواله شود و درین خدمت از تو سرانجام پذیرد تا به ظهور این سعی داغ بغاوت و نمک حرامی که بر تو نشسته است و در عالم اشتهار یافته زایل و برطرف گردد پس بعنایات خلعت و خطاب صلابتخان سرفراز نموده رخصت فرمود جوهر صلابت خان به موجب حکم والا بالشکر و استعداد و مراد خصم افگنی و قلعه کشائی رو براه آورد تا بچند روز آنجا رسید به سم بادپایان صبارفتار و تیغ بهادران شیر شکار دمار از روزگارش بر آورده سپاه و لشکر سیوا تاب مقاومت لشکر صلابتخان نیاورده از هم رمیدند و همه متفرق و منتشر گشتند و در جبال و صحاری در خزیدند سیواسے مخذول چون حال بدین منوال دید یارای اقامت و همت مقاومت در خویش نیافت با ناگواڑایان قلعه پرناله در ساخته و بامید و عطا آنها را از خود ساخته درون آن حصار در آمد متحصن گردید چون ملجا و ماوای قوی یافت بی وسواس بخاطر جمعی به گوله و تفنگ جنگ انداخت و پرناله و رثای نامی که با کوه البرز دعوی همسری دارد و کمند امید هیچکسی بر کنگره فلک فرسایش نرسیده و تسخیرش به مورچال

بغی و سرکشی ورزیده بود رسید متضمن بر اینکه این پرورده قدیم اگرچه تا این مدت
باغوای بعضی نااهلان ناهموار فساد اندیش راه خودکامی پیموده و در اطاعت
و فرمانبرداری خداوند نعمت چنانکه می شایست نکوشیده و در ادای لوازم فدویت
و دولتخواهی قصور تمام بعمل آورده اما اکنون که رمد دیده حق شناسی برطرف
گشته و توفیق طریق صواب بینی نصیب گردید می خواهد که به تدارک مافات
برخلاف ایام ماضیه لباس فدویت و نمک حلالی بر خود راست نموده از آب
ارادت و اخلاص داغ نمک حرامی از جبین حال خود شسته داخل زمرهٔ چاکران
هواخواه و فدویان صادق الارادت گردد امید واثق و آرزوی کمال است
که بعد از قبول عرض این ذرهٔ بی مقدار و عفو جرائم و تقصیرات حکم رسیدن
بحضور پرنور شرف اصدار یابد تا فدوی پا از سر ساخته بحضور خود را رسانیده بعنایات
پادشاهی و نوازشات شاهنشاهی همچو سایر فدویان درگاه سرفراز و سربلند
گشته بقیة العمر در ادای لوازم فدویت و جان سپاری و بجا آوردن مراسم
دولتخواهی و جان نثاری بجان کوشیده باشد و نیز تمنا چنان است که
بر کار بزرگ و مهمی سترگ مامور شود تا در آن باب شرایط فدویت و جان
سپاری چنان بحضور رساند که در جرگهٔ بندگان درگاه و فدویان بارگاه آبروی
تازه و سرخروئی بی اندازه حاصل نماید پادشاه چون بر این مضمون اطلاع
یافت در جوابش نوشت که دل رحیم و طبع کریم تا که ظل الهیم پرتو یاب صفت و خلق
الله متعال است که تایب و معترف قصور و تقصیر را به مواخذه نمی گیرد مصرع
چه باز آمدی ماجرا در نوشت - التایب من الذنب کمن لا ذنب
له - توقیع فرمان کرم بی منتهای اوست اگر توفیق و هدایت چراغ
راه تو شده است و راست بینی و صواب اندیشی نصیب تو گردیده بلا اندیشه

کشیده به صاف دلی وکشاده درونی اجازت دهند تا ارادت کیش با دو کس بخدمت والا
خود را رسانیده حال دلی و درد قلبی خود پیش آن مرهم بخش جراحت مندان درونی
ظاهر نماید وازان طبیب دل دردمندان دوری مرض قلبی خویش اصغا نموده تسلیه
جان مضطر وتشفی دل بیار خود سازد غایت بنده نوازی ومخلص پروری صلابت خان
که در اصل طینت کم ظرفی و دون فطرتی مضمر است واز ضلال تنگی و وفای عهدی
بی نصیب ازین پیام وسازش وآمدن مکتوب از جانب سیوا بدل خوشنود ومسرور
گشته عهود و وصایای خداوند و مواعظ وتاکیدات بادشاه همه محو و نسی گردانیده
بموجب الجنس مع الجنس یمیل مایل وی شد وجواب نوشت که رسیدن اینجانب
درین ضلع اگرچه بحسب ظاهر بطبق حکم بادشاه برای قمع وقلع آن شهامت دستگاه
به عهود و مواثیق لوازم یکجهتی و یکسوی بجا آورده راه اخلاص واتحاد را سالک شوند
یقین است و عهد نموده آید که در هر مقدمه ومعامله چه در رعایت وچه در حضور در همه
امور سر موعی بذل مجهود فرموده و در صلاح کار و برآمد مقصد حتی المقدور ساعی وجاهد
بوده نگذارم که مکروهی عاید حال آن دوستدار گردد بهرحال دل سراپا اشتیاق
را آرزومند ملاقات و هم کلامی انگاشته رونق افزای این منزل شوند سیوا
بعد از دریافت این مضمون قرین ابتهاج الاحصا گشته دانست که افسون خود
در ره تاثیر تمام نمود و صید عظیم به دام افتاد روز دیگر بعد انقضای از همی شب
با دو سه از خواص از قلعه فرود آمده با صلابت خان ملاقات گزید صلابت خان
در اعزاز و احترام او کوشیده به خوشحالی وصاف دلی مجلس آراست وصحبت باهم
اتحاد و یکتائی انجامید در میان یکدیگر عهود و مواثیق در اتفاق باهم وجانب
داری یکدیگر شرط وتاکید پذیرفت سیوا در همان شب مراجعت نموده بر بالای
قلعه رفت منهیان که ازین اخبار و امور شمه آگاهی داشتند جناب بادشاه عالمپناه

و محاصره احدی را نتیجه نگشته.

محاصره نمودن صلابت خان قلعه پرناله را و باز سیوا به فریب و فسون کشیدن بجانب خود صلابت خان را

صلابت خان چون دید که آن منبع شرارت و فساد یکجا ثبات ورزیده در مقابله صفوف مبارزان صف شکن بجنگ پایداری نمی کند تا بزور بازوی عدو شکن و تیغ دشمن افگن بروی دست توان یافت بلکه بوزنه وار وحشی نژاد که ازین درخت بآن درخت جست می کند ازین سو بآن سو می گذرد و از یک قلعه به دیگر قلعه پناه می برد در تلاش آن بود که آن را در جای تنگ و مضیق در گرفته راه گریز بروی تنگ گرداند که ناگاه او به ساخت و سازش نایکواڑیان بر قلعه پرناله گریخته تحصن گرفت صلابت خان آن غنیمت دانسته بمبادرت و شتابانی به پرناله رسیده محاصره نمود و پرکاره واران را در گرفته راه آمد و رفت تنگ گردانید و در امر مورچال اهتمام تمام بکار برد سیوا چون دید که امری امری صعب در پیش آمد و خداع دیگر خود پیشه موروثی قدیمی او بود شطرنج فریب و تزویر نیز باخت سلسله جنبان سلوک و سازش کرده مکتوبی به نهایت چاپلوسی و تملق به صلابت خان ابلاغ نمود خلاصه مضمونش آنکه مخلص را از الطاف کریمانه و مراحم بایانه امید واثق بیش ازان است که در تحریر و تقریر نمی گنجد بنده خواست که بمجرد استماع خبر قدوم میمنت لزوم که از خوشش نصیبی این نواح درین ایام بشارت انجام زینت ظهور یافت خود باستقبال شتافته بدیدار و لقای گرامی بهره مند گردیده از باغستان الطاف گل مراد چیند لیکن زنجیر خوف و دهشت بر پای ارادت چنان مستحکم نشست که امکان حرکت نماند لاجرم ازین آرزوی و محرومی دست داد الحال نیز شوق کمال و آرزوی است که اگر از راه مراحم بزرگانه و الطاف مربیانه قلم عفو بر خطا جرأت و جسارت این ارادتمند که غیر ازان جناب ملازمی و پناهی نمیدارد

رفته و پناه جسته باشد بدست آورده بیخ فسادش را از بن برآرد لاکن ضرب المثل
مشهور است کوه کندن و موش زدن قدری ندارد و این امر را موقوف بوقت دیگر
گذاشته از مرتضی آباد مراجعت فرمود و بعد وصولش فرخی و فیروزی بمستقر الخلافت رسید
و سکنه دیار را بقدوم میمنت لزوم خود قرین نشاط بی حد و ابتهاج بی غایت گردانید

در بیان ظهور یافتن آثار بغا از جوهر صلابتخان

ازانجا که سلاطین بلندهمت و بادشاهان ذی مکنت و شوکت را جهانبانی و ملک
گیری شیوه قدیم و رسم دیرین است و همت عالی نهمت ریشان مدام مصروف در
تنبیه سرکشان خودپسند و سرکوبی متمردان نخوت مند است علی عادل شاه را برهگذر
آنکه متواتر بدا وضاعی زمیندار ملنار و شرارت او گوش زد می شد و پیشکش مقرری
که سالیانه بدرگاه واصل می نمود در توقف گذاشت اراده نهضت بآن حدود از
خاطر سر بر زد و تنبیه و گوشمالیش واجب گردید بنابرآن در تهیه مواد و اسباب لشکرکشی
و جمع آوردن عساکر نصرت مآثر متوجه شد درین اثنا آثار بغی و طغیان و علامات بدعهدی
و کفران از جوهر صلابت خان بظهور رسیدن گرفت چو از عنایات بی غایات سلطانی
و نوازشات بی نهایات خسروانی اختر بختش بذروه ترقی رسیده و نیر کنشش
باوج کمال فایز گشته پیاله تنگ حوصلگی او بر برآمده باد غرور در دماغش پیچیدن گرفت
ناچار صراط مستقیم شکر و اطاعت خداوند نعمت باز مانده بطریق کفران و طغیان و سوء
ادبی قطره زن گردید چنانچه در هنگامی که فضایل مرتبت ابراهیم خان و مولویت
دستگاه ملا احمد و شجاعت پناه بشوق تمام کوچهای متواتر نموده می آمدند آن جوهر
کم بهارانه بدعهدی و بی وفایی مختمر بود خواست که با پنج هزار سوار جرار نیز کدار بر ایشان
تاخت آورد ایشان اگرچه یارا و توان آن نمی داشتند که او را با لشکرش پامال سم
بادپایان خاراشکن نموده گرد از نهاد او برآورند لاکن چون مرضی خداوند نعمت

کیفیت واقعی کماهی اظهار نمودند عادلشاه ازین واقعه قرین ملال و رنجیده خاطر گردیده
در قهر و غضب در آمد بر آن هر دو بغاوت پیشه شرارت اندیشه عتاب بی حساب بهم رسانیده
خود را بر سر انتقام آورد و فرمود که بی حرکت و جنبش خود انطفای نایرهٔ فساد و طغیان آن
متمردان صورت پذیر نیست ـ

در بیان علی عادلشاه خود بنفس نفیس قصد تسخیر پناله از بلدهٔ بیجاپور تا مرج آن و فتح شدن پناله معاودت نمودن از مرج

علی عادلشاه توکل بر فضل و لطف داور بیهمال و اعتماد بر دولت و بخت بی زوال
خویش نموده علی الفور خود بنفس نفیس با امرا و لشکر که موجود بودند از دار السلطنت
بران مد و بر آن سمت روان شد بعد طی منازل چون ساحت مرتضی آباد عرف مرج
معسکر لشکر ظفر پیکر گردید بمجرد استماع این خبر تزلزل در ارکان شوکت و همت آن
هر دو بغاوت کیش افتاد و تدبیرات و استحکامات که آن زمان ساخته و پرداخته
بودند بیکبارگی مضمحل و متلاشی گردید هول عظیم و دهشت عظیم بر دلهای شان افتاد
چون مقدمهٔ فوج نصرت موج از مرج پیش قدمی تا هنوز راه طی نکرده باشند
که سیوای مخذول که تا آنگاه بر اعتماد قلعه فرسا پشت گرمی امداد و اعانت آن دیگر شرارت
بیجا بخاطر جمعی قرار گرفته بود چون بجز از حیله گری و روباه بازی نصیبی از تهور و مردانگی نداشت
ازین خبر دهشت عظیم و هیبت بزرگ بر خود مستولی کرده تاب اقامت نیاورده دروازه
قلعه دست بر داشته با اعوان و انصار راه خیال و برای گرفت قلعه بی مزاحمت در
تصرف بندگان بادشاهی در آمد میان نصرتی تاریخ قلعه فتح بزبان دکن بطرازی خوب
ادا نموده مصرع علی نے لمحین پناله لیا صلابت سون ـ علی عادلشاه بحصول این
فتح قرین شادمانی و فرخندگی نژادان گشته به ادای شکر واهب ذو المنن پرداخت
و خواست که لشکر نصرت پیکر را بر تعاقب آن مار مردم گذار گماشته در هر کوهی و غاری

وجلالت خود محض برای تسلیه خاطر وتالیف دل توازمقرالخلافت قدم رنجه فرموده سواد
جلگی را که برلب کشنا واقع است رونق افروزی شوند ومقصود ازین حرکت جز تسکین
دل ورفع واهمه خاطر تو دیگر نیست اما بشرطیکه تا رونق افروزی آنحضرت بر موضع جلگی
تو ازینجا قدم پیشتر ننهی چون آهوی وحشی رم نکنی بهر حال برین قرار داد او را خواه مخواه
رضامند نموده مراجعت نمودند و تمامی حقیقت پیش بادشاه عرض نمودند که آفتاب را
از ذره پروری عار نیست و بحر از قطره نوازی ننگ ندارد اراده سفر خود ازا دل نصیحت
یافته است الحال صواب دید فدویان درگاه آنست که کوکبه گردون و بدیه متوجه
آنطرف کرد و آن وحشی زمان را بحکمت عملی به دام آورده بیشتر بمقصد متوجه باید شد
بادشاه راصلاح آن دانایان کارآگاه را بدرجه قبول و پذیرائی فایز گردانیده رایات
عالیات برافراشتند و از دارالسلطنت برآمده روانه شدند۔

دربیان آمدن شرزه خوان وسیدی مسعود از نزد جوهر صلابت خان برای طلب امان۔

درین اثنا سیدی مسعود داما د جوهر صلابت خان وشجاعت وشهامت پناه شرزه خان
بحضور رسیده بدولت عتبه بوسی مستعد شدند ومعروض داشتند که جوهر صلابت خان
که یکی از خاک برداشتگان این درگاه و از لطف ومرحمت تربیت یافتگان این بارگاه
است جز تخم فدویت وجان نثاری در مزرعه دل نمی کارد و بدون دولتخواهی
و وفاکیشی مرادی دیگر نمی دارد و بحضور رسیدن و از خاک آستان توتیای چشم
ساختن غایت متمنای اوست هرچند که او را یقین کلی حاصل است که در وعده بادشاهی
و قول و قرار ظل الٰهی که در سوابق الانعام شرف صدور یافته خلاف راراه نیست اما بعضی
ناکسان خرد دشمن واهمه در راز گار و خطره ناسازوار انداخته سنگ راه او گشته اند
بنابرعلیه التماس آنست که یکی عهدنامه متضمن امان جان وآبرو وبآن هراس دیده وخوف

درین باب نیافته بودند وجود او را مثل سراب می بود و کالعدم انگاشته ایلغار خود را به حضور
فائز گردانیده مورد عنایات بادشاهی و مطرح اشعات انوار لطف خلیل الٰهی گشتند عادلشاه
این حرکت بیجا و خیال فاسد را از روی ناپسندیده خواستند که یکبارگی آتش قهر و غضب در خرمن
زندگی کانیتس زنند لاکن از وسعت کرم و فرط تحمل که از جلایل موهوبات ایزد متعال است
تندی را کار نه فرموده هم به نیک خواهی او کار بستند و خواستند که از راه موعظت و نصایح
پیش آمده او را براه باز آرند و همچو شتر گسسته مهار که از جاده استقامت امید راه داشت
او بار پیش گرفته است به پند سودمند و اندرز ارجمند بر صراط مستقیم هدایت و اطاعت آرسانند

دربیان فرستادن علی عادل شاه ابراهیم خان و ملا احمد و شاه ابوالحسن را پیش جوهر صلابت خان برای هموار نمودن و براه آوردن

مکتوبی مرحمت اسلوب مشتمل بر مواعظ دلپذیر و نصایح
جاگیر به تقریبات بایسته و تمهیدات شایسته و ترغیب بر انقیاد و اطاعت و تهدید بر جسارت
و بغاوت برنگاشته مصحوب ابراهیم و ملا احمد و شاه ابوالحسن را روانه فرمود این هر سه
اعیان درگاه فرمان مرحمت عنوان باو رسانیده از زبان بادشاه ابواب نصیحت و خیر
خواهی و طومار موعظت و نیکوراهی بروی کشودند و از مشیر کار و ترغیب نوازشهای
خسروانی و تنذیر و ترهیب قهر و غضب امید و بیم رسانیدند چون گوش آواز حشو غفلت
آگنده بود یکی از سخنان در دلش جاگیر نشد و اصلا از بی راهی براه نمی آمد کارآگاهان
چون دیدند که آن وحشی خو رام نمی شده و مرغ وحشت زده به دام نمی افتد بهر طوریکه
دست دهد و بهر طرزی که ممکن شود او را هموار ساختن ناگزیر است پس باو گفتند
که جای تو در دل خداوند نعمت بجدی است که بشرح ادا نتوان نمود هرچند که این
حرکات و ززالت که از تو بوجود آمده اصلا بر آن نظر نفرموده جز نوازش و مرحمت او را
با تو دیگر منظور نیست تا غایتی که از فراوانی توجه و عنایات گویا نشست بآن همه عظمت

حضور بسلامت مرگون غنیمت میدانست براین ارشادات بادشاهی از سر زبان نه بدل سلیم لب به بلی و نعم کشاده رخصت انصراف گرفت و روان شد بعد ازان بادشاه به سیر و شکار و تفریح آب گشتها چند روز حظ اندوز گشته عبور از دریا نمود و درین اثنا بعضی از ملازمان حضور که منزلت عرض و گذارش داشت که قلعه تورگل که یکی از قلاع نامور بادشاهی است و استحکام آن مشهور ازینجا بدو منزل مسافت داشته اگر عبور سواری مبارک ازان سو اتفاق کند بصواب نزدیک تراست که هم به تماشای متانت قلعه حظ اندوزی خواهد شد و هم تنبیه قلعه بان آنجا که درین ایام نوعی از کجروی و بدطرزی اش مسموع می شود بحصول پیوندد۔

در بیان نهضت نمودن علی عادل شاه ثانی بجانب تورگل و باغی شدن سیدی یاقوت قلعه دار تورگل۔

بادشاه آن معروضه اش را بذروهٔ استحسان فایز گردانیده حکم فرمود که پیش خانه بادشاهی رو بسمت قلعه تورگل آورد چون این خبر بسمع حوالداران قلعه که سیدی یاقوت نام داشت و یکی از غلامان درگاه بود و در ظل عاطفت سلطانی پرورش یافته نام و ناموسی بهم رسانیده بود رسید چون آمد از چندی ارتکاب اموری چند که ناشایسته رضای خاطر بادشاه باشد نموده بود هول و هیبت بهم رسانید که مبادا چون سواری خاص در ینجا نزول فرماید البته پرده از روی اعمال ناشایستهٔ خود برافتد و همگی معلوم حضور گردد و لاجرم در پایهٔ عتاب سلطانی خواهد آمد و نیز کسی از نزدیکان خرد و دشمنش گوش او باین خبر به جنبشوا این خبر لا اصل له برانباشت که درین ایام نواب بهلول خان را هوس این قلعه در خاطر افتاده است الحال بادشاه بهمین اراده سواری اینطرف فرموده است که قلعه را از تو انتزاع نموده به نواب بخشند آن یاقوت بی قیمت این سخن واهی را نیز بسر منزل تحقیق رسانیده خیال خام بخت و بغاوت و شرارت که تا حال در پرده می نمود آشکارا کرد و درخواست که عبور فوج از نیطرف ندهند پس پیش خانه بادشاهی را که نزدیک به قلعه رسیده بود سر دادن گوله و تفنگ

رسیده عنایت شود تا بدان طمانیت کلی بدست آورده بالراس والعین احرام خدمت سرا سر برکت وسعادت بستهٔ عتبه بوسی مشرف شود عادلشاه را چون دران هنگام خبر تالیف قلوب ورام نمودن حبشیان امری دیگر منظور نبود آن ملتمس را غیر قبول نموده فرمان عهده تازه متضمن امان جان وآبروی بی وسواس رسیدن او بحضور بر گاشته بسیدی مسعود روانه فرمودند سیدی مسعود آن فرمان عنایت عنوان را بوی رسانیده دل از جا رفته او را برجا آورده طمانیت کلی بخشید ✣ ✣

در بیان آمدن جوهر صلابت خان بخدمت عادلشاه بمقام چلکه

تا صلابت خان دیگر روز با حشم ولشکر خود روانه شده بحضور رسیده مستسعد دولت پابوسی وعتبه لبسی گردید پادشاه بکمال دلجوئی تلطف فرموده بمرحمت فراوانش بنواختند وبه عطای خلعت خاصه ومرحمت جیغه وسرپاو بحالی منصب وملکش سرفراز ساختند بعد از آنکه دل تشویش زده اش قرار واطمینان یافت که در خاطر همایون با رغبت تمام در اعلای دین مبین وترویج احکام شرع شریف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلام وعلی سایر النبیین بهم رسیده است وعزم غزا وجهاد با کفار با کفره وفجره ولکونساری اعلام کفر وضلال آن فئتهٔ طاغیه که هم متضمن توسیع ملک وتوفیر خزاین وتکثیر سواد عظمت واجلال است تصمیم یافته بنا بر علیه فذلک فوج فیروزی را با امرای عظام سپهسالاری خان شهامت نشان عمده خواصان فدویت عنوان نواب عبدالرحیم بهلول خان بسمت دار الحرب کرناتک نامزد فرموده ایم آن فدویت کیش رسوخ اندیش نیز در رفاقت خان معز الیه مستعد اجر از مثوبات جهاد باشند که در ضمن این معنی هم اکتساب سعادت آخرت وهم استحصال دولت نیکنامی واطاعت فرمان خدا حتمی که از جلایل نعم دنیا وبه است حاصل خواهد شد وما هم متعاقب به مدد لشکر اسلام رسیده محرز مثوبات امر شریف غزا می شویم جوهر صلابت خان سرشتش از بد باطنی ونفاق مخمر بود وبهر حیله جان وآبروئی

و سرفرازی خداوند نعمت فراموش نموده بر همه شیوهٔ خبثیهٔ نمک حرامی مُصر است در ضلع هرتن پلی اقامت داشته با قلعه بان تورگل ساخت و سازش میدارد و در تایید و اعانت او کوشیده اسباب ضروریه از باروت و گوله و دیگر مایحتاج پنهان بدرون قلعه میرساند ازین خبر کلفت اثر خاطر مبارک نازک بادشاه از سرشوریدبار دیگر برهم گردید تا آنکه مکرر فرمان عتاب عنوان مشتمل توبیخات شاهنه و تهدیدات بلیغه بوی فرستاد آن سرمست بادهٔ عزور و استکبار آن را نیز بازیچه تصور نموده اصلا عبرت پذیر نشد و سر بر راه اخلاص خود را نیاورده بر سر همان شرارت و بدعهدی خویش قایم ماند بادشاه ازین غصه پیچ و تاب خورده خاطر را قرین کدر و تفکر ساخت و از مملکت مدار در اثنای روزگار میان عبدالمجید صلاح کار پرسید آن ارسطو تدبیر سمند زبان خود را در جولانگاه بیان چنان تازید که بادشاه هر چند که از راه ذره پروری و بنده نوازی میخواهند که از دانه و دام لطف و مرحمت آن مرغ وحشی را بدام آرند و یا از طریق پند و موعظت آن دیو وحشی را همواره رام سازند چگونه میسر شود که او اصلا قابلیت آن ندارد و جوهر او هرگز شایستهٔ این رنگ پذیری نیست هر قدر که در اصلاح حالش سعی و جهد بکار رود جز زیان بادبر خواهد داد و هر چند که در تصحیح او ضایع شدن اهتمام بوقوع پیوندند و بدون نفضیع عمل سود نخواهد بخشید علاج این شوربخت جز آن نیست که از بیخش برکنند و ریشهٔ فساد بارش مستاصل گردانند **نظم** درختی که تلخ است او را سرشت. گرش در نشانی به باغ بهشت * ور از جوی خلدش بهنگام آب * به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب * سرانجام گوهر بکار آورد * همان میوهٔ تلخ بار آورد *

در بیان عزم نمودن علی عادل شاه ثانی بر استیصال جوهر صلابت خان و نهضت نمودن طرف کرنول۔

بادشاه از سخنان وزیر صاحب تدبیر متاثر گشته فرمود که الحق خبر این تدبیر کاری

بازگردانید بمجرد رسیدن این خبر دریای غضب بادشاهی در آمد حکم واجب النفاذ اصدار یافت
که بهادران شیر صولت و مبارزان شرزه صدمت یکبارگی بر قلعه یورش نمایند و با زمین
هموار و برابر سازند و تمامی قلعگیان وخیم العاقبت را به برش تیغ آتش بار و شمشیر
خاراگداز طعمهٔ زاغ و زغن سازند از حضوریان بعضی که منصب عرض پردازی و منزلت
گذارش سازی میداشتند عذر جسارت و گستاخی در ساخته معروض پیشگاه سلطانی نمودند
که از اقبال بادشاهی و قوت بخت ظل الٰهی سپاه گردون پناه را توان و طاقت آن
هست که موجب حکم والا بیک یورش قلعه را در لمحة البصر نام و نشان نگذارند و به
سم سمندان خاراشکن با زمین برابر ساخته مثل قاع صفصف گردانند اما از وقوع
این معنی اعتبار سایر قلاع و ناموس متانت حصون بادشاهی نخواهد ماند و نیز در این نوع
قهر سلطانی چندین بی تقصیران که رقبهٔ شان از ذمهٔ بغاوت و تمرد بری است پامال
هلاکت گردند صواب آن دیده می شود که محاصره بر قلعه قایم نموده در مورچال اهتمام
تمام بکار برند چندین ایام بجنگ زرگری پیشه گذرانیده بآهستگی فتح قلعه کنند تا اعتبار
حصون و قلاع بحال خواهد ماند و متانت ناموس جایگاه بادشاهی را شکست نخواهد رسید
بادشاه رای مقربان درگاه را بدرجهٔ پذیرائی رسانیده حکم به محاصره و نشاندن مورچال
صادر فرمود چون بر طبق حکم والا محاصره قایم شد آن حبشی طاغی پای جسارت از دامن
ادب بیرون آورده بمدافعت برخاست و از بالای قلعه بسر دادن توپ و تفنگ
در ایستاد و اکثر جمعی از متمردان حق ناشناس دلیری را کار بسته بیرون قلعه آمده
بر مورچال می تاختند بسزای گستاخی رسیده خوراک تیغ و تیر بهادران می گشتند

در بیان تائید کردن جوهر باغی یاقوت باغی را و اسباب جنگ از باروت و گوله پنهان به قلعه تورگل فرستادن

درین اثنا منهیان اخبار آگاه بعرض بادشاه رسانیدند که جوهر بی وفا آن نوازش

بود کمر عزم بر میان همت چست بسته متوجه استیصال این باغی خسران مال گردید و
ترتیب صفوف بر وجه شایسته نمود مقدمه به شجاعت و شهامت پناه مملکت مدار
عبد الصمد نواب بهلول خان بیاراست و میمنه ملا احمد و شرزه خان قایم کرد و میسره
به محمد اخلاص خان و خواصخان استوار نمود و قلب شان و شکوه پادشاهی افتخار
یافت و ساقه به عزیز خان و دیگران حواله شد خصم نیز در مقابل لشکر خود آراسته داد
بی وفائی و بغاوت دادن گرفت و تمک حرامی را بدرجه قصوی رسانیده در مقابله
خداوند نعمت پا بیفشرد و در میان صفوف آتش غیرت شعله زن گردید و آسیای
قتال در گردش در آمد مهرها از سینه ها پرید و کینه ها در دلها آشیانه گزیدند فتنه
را هنگامه گرم شد صرصر مرکب به تندی وزیدن گرفت مبارزان طرفین در جولانگاه
عرصه مصاف خود را در آورده داد جلادت و شجاعت دادن آغاز یدند و تیغ تشنه
و شمشیر گرسنه را از دم و لحم اعادی سیر و سیراب نمودن گرفتند رزمگاه تمام از خون
کشتگان همچو گلزار رنگین گردید و زمین هموار از لاشهای اموات تلها بهم رسانید
و در همین این گیر و دار و زن و کشش جوقی از سرداران لشکر عبد الصمد و بهلول خان
عنان سمندان برق کردار بآب داده بر مقدمه فوج غنیم تاخت برده از پیش برداشتند
و همچنین ملا احمد و شرزه خان بر میسره او که سیدی علی و دیگر چند سرداران متعین
بودند حمله برده در هم و بر هم نمودند یکبارگی در استقامت لشکر خصم تزلزل در افتاد
چون تمامی فوج شاهی از جا بجنبش در آمد لشکر خصم غیر فرار بهبودی ندید چندانی که طعمه
تیغ و لقمه شمشیر گشته بودند جاگیر عرصه مصاف شدند و بقیة السیف که مجروح و نیم بسمل
مانده فرار بر قرار گزیدند و در آن صدمات دلیران و لگدکوب فیلان و اسپان جوهر
صلابت خان از اسپ جدا شده بر زمین افتاد و بر اسپ یکی از سپاهیان باز
سوار گشته با معدودی از نزدیکان رو بگریز نهاد و جان از ورطه هلاکت بسلامت برد

معقول نیست همان وقت حکم فرمود که محاصره از قلعه برداشته رایات عالیات به
افرازند و متوجه سرکوبی آن مار مردم آزار شد چون خبر توجه مرکب بادشاهی بآن منبع
آنهارا خرابی و تباهی رسید سراسیمه وار از حوالی هرپن هلی برخاسته کوچ نموده
به قلعه‌دار مدگل که بر سر راه لشکر بادشاهی بود مکتوبی تلبیس اسلوبی فرستاده که خبردار
دل قوی دار و همت از دست مگذار آنچنانکه حبشی تورگل همت را کار فرموده پاسی
ثبات در زید و بجای خویش قایم ماند تو نیز آنچنان کن لشکر بادشاهی پیرامون قلعه
رسیدن مده من بر پشت تو بهمه وجوه بامداد و اعانت سرگرم ام و اینکه بیرسم و
اگر برخلاف امر من کاربندی شوی مستحق مکروهات خواهی شد و از پیش من اذیت ها خواهد
رسید قلعه‌دار مدگل که سرشت از وفا و حلال نمکی داشت و از فدویان و فاکیش بادشاه
بود آن اغوای شیطانی را بدل راه نداد و آن مزخرفات تلبیسی را گوزنشتر انگاشته به
فدویت و نمک‌حلالی خود قایم چون مرکب بادشاهی نزدیک رسید از سر قدم ساخته
با مفاتیح قلعه استقبال نمود و شرف عتبه‌بوسی مشرف شد و کلید قلعه را در نظر ایستادگان
پایه سریر گذرانید مورد عنایات سلطانی و مطرح نوازشات خسروانی گردید بادشاه قلعه را
به قدوم میمنت لزوم خود رشک افزای بهار ارم گردانید بعد از دو سه روز احمال
و اثقال و اسباب زواید را در آنجا گذاشته برای دشمن و خصم افگنی سبکبار شد
و از آنجا رایت فتح رایت را برافراشته از آنجا نهضت نصرت علامت نمود چون یک
دو منزل مسافت طی نموده نزدیک قلعه بهنور رسید خبر یافت که هدران نزدیکی آن حبشی
باغی بعزم مقابله فرود آمده اراده مصاف داشته است ـ

در بیان اتفاق جنگ واقع شدن میان عادل شاه و جوهر صلابت خان نزدیک قلعه بهنور و شکست یافتن جوهر

علی عادل شاه نصر من الله و فتح قریب حالش و تایید من عند الله قرین روزگارش

بعضی از سرداران مبارزت پیشه را مثل موسی خان و جهجاراو و غیره حکم فرمودند که
از تنب بهدرا عبور نموده باجانب نزول کنند اگر کسی از زمرهٔ شقاوت پیشگان شوریده
بخت بقصد مقابله مقاتله اقدام نماید خرگوش به مطبخ رسیده انگاشته او را طعمهٔ تیغ برّان
و لقمهٔ شمشیر سرافشان گردانند و اگر به یاوری اختر سعادت گستر و مساعدت طالع بهی آور
از طریق اطاعت و انقیاد درآید و تحفهٔ عذر جسارت و گستاخی در طبق ارادت و
نیازمندی نهاده پیش آرد او را در عهد و امان بادشاهی درآورده دست از خون و
مالش بازدارند و از کشش و ایذا او را معاف و مامون گردانند سرداران مذکور
طرهٔ فرمان بادشاهی را بر سر ارادت و اطاعت جا داده از جوی تنب بهدرا عبور
نموده بآن جانب نزول نمودند۔

شبخون آوردن سیدی مسعود بر موسی خان و جهجاراو و هزیمت یافتن او و مردن جوهر صلابت خان متعاقب این واقعه۔

سیدی مسعود که داماد آن نامسعود و تعلیم یافتهٔ آن ناعاقبت محمود بود به غرور
آنکه این جماعت قلیل که باین طرف آب فرود آمده اند باندک تردد ایشان را توان
برداشت بقصد شبخون با سه هزار قوی پیکار شمشیر گذار شبانگاه بر ایشان تاخت
آورد موسی خان و جهجاراو که ازین معامله اش شمهٔ آگهی یافته بودند بر جای خود هشیار
بوده انتظار می بردند همه که سیدی مسعود بی باکانه خود را بر ایشان زد به تیغ بازی
و تیرافشانی دست کشاده در لمحة البصر دمار از روزگار شان برآوردند اکثر از ان جماعت
شایستهٔ خوراک گرگ و شغال گشته با خاک برابر شدند و سیدی مسعود با برخی از بقیة السیف
فرار بر قرار گزیده جان بسلامت برد جوهر صلابت خان از اولین شکست که خورده یافته بود
در غم جان فرسا افتاده مرض پیدا کرده فراش شده بود در الحال چون خبر شکست

چون تایید سبحانی و معونت یزدانی شامل حال روزگار پادشاه کامگار سعادت یار بود بر فتح
و نصرت مخصوص گشت و بدخواه او به شکست و هزیمت منهزم گردید عادل شاه قرین نشاط
و ابتهاج لا احصا گشته گردیده شکر واهب العطایا ادا گردانیده و جبهه نیاز بر زمین عجز و انکسار
رسانید جوهر مذکور بدین هزیمت یافته چون ره بگریز نهاد تا قلعه رایچور آرام نگرفت و در آنجا
توقف ورزیده از کوفت و کوبی که در آن معرکه مهلکه بدو رسیده بود تن را بآسایش
داد ولیکن از تب و تاب جان خراشی نام او را مرض صعب بهم رسانیده با وجود این
احوال و دهشت تعاقب سپاه نصرت پناه در آنجا بجهت اقامت نتوانست کرد پس از دو
سه روز از آنجا نیز بگریخته به محمد نور کرنول بشتافت و در آنجا متحصن گشته بمعالجه و مداوای
درد قلبی و جسمی در آمد۔

بیان رسیدن پادشاه بر قلعه رایچور و فتح نمودن آن را و آقا خسرو را به قلعه داری نصب نمودن ۔

پادشاه اقبال مند قرین فتح و نصرت و همدوش نشاط و مسرت چون به رایچور رسید
حوالدار آنجا که از منسوبان سیدی جوهر بود قصد مدافعت لشکر پادشاهی و مقابلت سپاه
ظل الهی استعداد جنگ ترتیب داد و بر سر برج قایم شد سرداران جماعت حشام که چاشنی
گیر خوان فدویت و نمک حلالی بودند این شیوه نمک حرامی را از وی ناپسندیده یکبارگی
از دایرهٔ اطاعت و فرمان برداریش بیرون آمدند و در هنگام فرصت او را گرفت نموده
محبوس کردند و با مفاتیح قلعه بخدمت پادشاه شتافته مورد مراحم و نوازش گشتند
پادشاه این قلعه را نیز از برکات قدوم برکات لزوم خویش زیب و زینت بخشیدند
و آقا خسرو خورد سال را که یکی از فدویان راسخ الاعتقاد درگاه بود به قلعه داری آنجا
سرفراز کردند و از آنجا باراده قلع و قمع آن خاربن شرارت و فساد رایات برافراشته
پیشتر روانه شدند و بر لب تنب بهدرا خیام دولت آرام قایم نموده نزول اجلال فرمودند

قرین فرحت و شادمانی داشته زبان الهام ترجمان را به شکرگذاری مواهب وهاب ذوالمنن
گشاده بودند فرصت عرض و گذارش یافته معروض پایهٔ سریر گردانیدند که آن نادولت
خواه خود دشمن به بدآموزی نفس تبه کار و رهنمونی شیطان بدکردار طریق ناصواب
ضلالت و بغاوت پیموده کیفر و مکافات آن بر طبق جزاء سیئة سیئة دست بدست
یافت عیال و اطفالش که ناصیهٔ حال ایشان از داغ جرم و تقصیرات ساده و معرا است
امیدوار مرحمت و عنایت شهنشاهی هستند بادشاهان عظیم الشان را نیز همین رسم و معمول
است که اگر ظالمی ستمگاری را سزای کردارش رسانند بر طبق قول **فرد** گنه
بود مرد ستمگار را - چه تاوان زن و طفل بیچاره را و عیال و اطفالش را مشمول مراحم
و عواطف مسازند اگر این بیوسیلگان پرسان پرسان احوال نیز از قهر سلطانی نجات
بجرعهٔ حیاض مرحمت و نوازش خسروانی سیراب و شاداب کردند البته به شان عظیم الشانی
انسب و الیق خواهد بود چون معروضهٔ این هردو مقربان درگاه و مقبولان بارگاه
جز قبول و پذیرائی مسفعی دیگر نمی داشت بادشاه آن را بعز قبول رسانیده از سر
قهر و غضب درگذشتند و حکم باریابی حضور داده فرمان استمالت عنوان مشتمل بر
عهد و امان مرحمت داشتند تا دیگر روز عبدالعزیز و سیدی مسعود خود را بحضور
رسانیده بوساطت ملکت مدار نواب کامگار به شرف ادراک عتبه بوسی
مشرف گشتند بادشاه غریب پرور عاجز نواز بر آن هردو نظر نوازش و مرحمت فرموده
خلعت ها عنایت نموده بر منصب و ملک پدرش قایم گذاشت بعد ازان خود به
فرخی و خرمی معاودت نموده داخل مقر الخلافت گردید **کیفیت سیدی**
جوهر چنین است که او در اصل غلام عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی
بود چون ملک عبدالوهاب وفات یافت سیدی جوهر ملک ریحان ثانی را که فرزند
و جانشین ملک عبدالوهاب بود محبوس نموده در محمد نور گر نواح خود قایم مقام مناصب

داماد شنیدند هر نفس درد چند شده و رو به ازدیاد آورده و خود پیمانهٔ عمرش لبریز گشته
بود تا در قلیلی از ایام جان به قابض ارواح سپرد پسرش عبدالعزیز و دامادش
سعیدی مسعود بعد از این واقعه چشم انتباه شان از خواب غفلت بیدار شده از جزای
که بر کردار ناهموار آقای شان مرتب گردید متیقن شان گشت که شیوهٔ نمک حرامی را مآل خیر
نکال و خسران نیست لاجرم از اوج غرور و پندار بر خاک عجز و شکست افتاده در خدمت
مملکت مدار عبدالصمد و نواب بهلول خان عرایض فرستادند که آقای ما به رهنمونی
نفس خبیث و دلالت شیطان لعین مصدر افعال ناشایسته هوا گشته مورد نقمت
آله و هدف طعن و تشنیع خلق الله گردید و عادل حقیقی و منتقم تحقیقی بمصداق
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پاداش کردارش در کنار روزگارش نهاد
اکنون تا بر خاک افتادگان را جز آن درگاه عالمیان پناه پناهی نیست و بدون این
آستان دولت نشان ملاذی و ماوای نیست قبله تویی رو بکه آریم ما * روی دل
خود بتو آوریم ما * یقین است که این بارگاه ظل الٰهی همچو درگاه والای الٰهی عطاپاش
و خطاپوش و عذر جرم بخش و عذرنیوش است منادیان آن درگاه صبح و شام
بلکه هر آن و هر زمان ندای مصرع چو باز آمدی ماجرا در نوشت - بگوش امیدواران
نیازمند میرسانند اگر به وفق خلق الله الٰهی به عفو جرایم و قبول عذرخواهی کار فرموده
امید بشارت دهند و امان نامه که متعهد حفظ جان و پاس ناموس باشد عنایت فرمایند
از سر قدم ساخته به عتبه بوسی مشرف شویم -

بیان شفاعت عبدالصمد و بهلول خان عفو تقصیرات نموده مقرر کردن علی عادل شاه عبدالعزیز و سعیدی مسعود را که پسر و داماد جوهر صلابت خان بودند -

مملکت مدار عبدالصمد و نواب بهلول خان در هنگامی که بادشاه بر مسند عزت تکیه زده خاطر مبارک را

سرشار بادهٔ غرور و سرمست صهبای بدمستی از خواب غفلت بیدار نشد و آن سخنان مشفقانه
و اندرزهای مخلصانه با صغای قبول بگوش نیاورد و بر کجروی قدیم خویش قایم و
راسخ ماند چون ملا صرف یاس از جبین حال خسران مال او برخواند از انجا مراجعت نموده
بحضور عادل شاه حقیقت آگاهی عرض نمود بادشاه چون محبت بر آن غافل ناعاقبت
اندیش قایم نمود کمر همت بر کفار کشی و جهاد استوار بسته استعداد خصم افگنی و مواد
کشورکشائی بهمرسانیده بیشتر از خود تهور و شجاعت شعار جلادت و شهامت آثار
سید الناس المخاطب به شرزه خان را که از شجاعان نامدار پای تخت بود با چند
سرداران دیگر گسیل نمود که تا بمعجون تادیب و گوشمالی علاج جنون آن گرفتار بدرگی
و بدحالی بر وجه شایسته نماید و خود هم بعد از چند روز با بدرقهٔ عون و اعانت ذو الجلال
و الافضال رایات نصرت آیات برافراشته به غرهٔ شعبان سنه یکهزار و هفتاد و سه
از دار الخلافت با شان و شوکت بادشاهی برآمد و با فوج ظفر موج روان شد
بعد از طی منازل و مسافات قلعهٔ بنکاپور را بشرف قدوم برکات لزوم خویش
مورد انوار و برکات گردانید و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر طلب به نواب عبد الرحیم
بهلول خان که برای تنبیه و تادیب سرکشان متعین کرناتک بود اصدار فرمود
بهلول خان بمجرد وصول فرمان جهات آنطرف بذمهٔ نایبان خود واگذاشته
با شهامت آثار شاهجی بهوسله وغیره بر جناح استعجال روانه شد بعد از طی
مسافات بر کنار تنب بهدرا به عتبه بوسی بادشاه کشورپناه مستسعد شد بادشاه
با نواب وغیره امرا ازطرف بلور متوجه شدند و مملکت مدار عبد الحمید و ملا احمد و سید خان
زمان و مظفر خان وغیره را از راه دیگر بیشتر بآن سمت روانه کردند

بیان شرزه خان پیشتر رسیده قلاع و اماکن کفار را تسخیر نموده تا سونده رسیدن

وصاحب زاده شد بدرجه امارت عظمی رسید و سیدی مسعود را که وی نیز از غلامان ملک عبدالوهاب بود بدامادی خود گرفته تربیت میکرد و در وقتیکه سیدی جوهر صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده بود و با سیواجی جدال و قتال داشت سیدی مسعود ترددنمایان چند بظهور آورده خطاب ثانی یافته بود

بیان لشکر کشیدن علی عادلشاه بر ملنار تا سونده و بدنور رسیده تنبیه و تادیب کفار نمودن

علی عادل شاه بیشتر ازین ایام عزیمت سفر ملنار بسبب تمرد وطغیان زمیندار آنجا راجه بهدرپ نایک نام که بکمال شوکت و ابهت از سایر رایان ممتاز بود و از کثرت لشکر و حشم و افزونی ملک و خزینه سر غرور و تجبر بکره اثیر رسانیده و دار الحکومت بدنور که ولایتی است وسیع و زرخیز کوس استقلال می نواخت راسخ و مصمم نموده بود که ناگاه مهم صلابت خان در پیش آمد چنانچه سابق اشاره بآن گذاشته چون از مهم جوهر فراغ دست داد با فتح و نصرت و بهجت و نشاط و مسرت از رایچور بدار السلطنت بیجاپور مراجعت فرموده چندی بعیش و عشرت گذرانیده داد کامرانی و حظ شادمانی بر گرفت باز اخبار سرکشی و بی اعتدالی بهدرپ نایک رسید ند که با وجود که به سهم خراج و باج را در تعطیل گذاشت دست تصرف و را زکرده چند قلاع و مواضع اسلامیه که تعلق به علی عادل شاه داشت و قرب جوار او بود بتصرف خود در آورده چون اعلای دین و اشاعت احکام شرع متین و تقویت اسلام و کسر شوکت کفار بد سرانجام بر ذمه همت والا نهمت سلاطین عالی مقام واجب و لازم است اولاً برای الزام حجت بطریق سنت فضیلت پناه مولویت دستگاه ملا خرم را برای بیدار نمودن آن خفته خواب غفلت بطرف بدنور روانه نمود فضیلت پناه هر چند بمواعظ پندپذیر و نصایح جاگیر او را بر طریق هدایت و صراط استقامت دلالت نمود آن

گزیده به آب و هوای خوش آنجا دل را خوش نمودند و سپاه و لشکر را نیز بآرامش و آسایش
دادند بعد از ان به مملکت مدار عبد المجید و ملا احمد و شرزه خان و سیدی خان زمان وغیره
حکم واجب الاذعان صادر کردند که تایید سماوی و عون الهی را در همه احوال شامل حال
خود را به یقین دانسته هم چنین تلاشهای رستمانه و یورشهای مردانه بظهور آورده
دار الحکومت بدنور را که راجهٔ مخذول بهدر نایک در آنجا با شکوه و تجشم خویش نواب
استقلال و افتخار می نوازد به کلید عون و مدد آسمانی مفتوح سازند

بیان فتح نمودن لشکر اسلام بدنور را از مشرک

مبارزان شمشیر شکار و بهادران فیل پیکار بر حکم بادشاهی به قصد بدنور شتافتند
بهدر نایک در خود تاب و توان مقاومت سپاه اسلام و مقابله غازیان ظفر
انجام نیافته از بدنور بر آمده راه قلعه کویل درگ که قلعه ایست بس متین و حصنی است
بنهایت حصین گرفته دران جا متحصن شد چون لشکر اسلام نصرت انجام بر بدنور رسیده
بزور بازوی خصم افگنی و قوت شمشیر اعدا شکنی فتح نمودند بادشاه سایهٔ همایانهٔ خویش
نیز دران انداخته سکنهٔ آن دیار را سر عزت و افتخار بر اوج برین رسانید چون آب و
هوایش مطبوع آمده در آنجا نیز چندی رحل اقامت انداخته حظ اندوز نشاط و انفراح
گردید پس از ان حکم عالی به سرداران فرمان پذیر و بهادران کشورگیر نفاذ یافت که
هم چنین پیشتر که عنان عزیمت را تاب داده بر قلعه کویلدرگ که آن سرکش پر غرور
بدانجا را ملاذ و مامن تصور نموده بخاطر جمعی نشسته است یورش رستمانه برده
فتح نمایند و آن متکبر نخوت شعار غفلت آثار دستگیر پنجهٔ اعدا گیر سازند بمجرد اشارهٔ سلطانی
و بشارت خاقانی بهادران شیر صولت و هژبران فیل صدمت ببان نوداماد که
قصد حجلهٔ عروس به شوق تمام از جا بر خیزد و یا مانند شیر گرسنه که بر گوزن کوهساری
بغضب از مکان بر می جهد بر قلعه کویلدرگ دویدند و بر تسخیر آن متوجه شدند

شیر بیشه وغا شرزه صحرای هیجا یعنی شرزه خان که مشترک از بادشاه دران نواح
درآمده بود اولاً و نزدیک قلعه جره با لشکر کفار تیره کار که با ساز و سامان بسیار
و استعداد بی شمار در آنجا جمع آمده مستعد پیکار و آماده کارزار شده بودند مصادم
شد کفار یکبارگی بر لشکر اسلام خود را زده شرط جلادت و شجاعت بجا آوردند کشش
و کوشش بیرون از حد و شمار با اهل اسلام درآویختند و شمشیرزنی و تیغ بازی را کما
ینبغی بوقوع رسانیدند شرزهٔ شیر شکار و فیل پیکار با مبارزان جنگجو و بهادران رستم
خو پا در میدان شجاعت و جلادت فشرده و سپر عون و تایید الهی از پشت گرفته
در اجر از فضیلت غزا و مثوبات جهاد که از احدی الحسنیین خالی نباشد یا ثواب غزا و جهاد
نامیده شدن به غازی در صورت غلبه یا رسیدن بدرجه شهادت و ملقب گشتن
به غازی در صورت عکس شیوه تیغ بازی و پیشه شمشیرزنی را بجدی بجا آوردند و اعدای
وخیم العاقبت را در زیر سم بادپایان غایتی پامال لکدکوب ساختند. مصرع
ملک گفت احسن ملک گفت زه آیه نصر من الله وفتح قریب بر طغرای منشور اسلامیان
توقیع یافته بود به نصرت و ظفر مخصوص شدند مهابت رستمانه و نوازش های بهادرانه
بر آن طایفه مخذوله و جماعت مطروده برده بسیاری را در زیر تیغ بیدریغ گذرانیده در خاک
و خون غلطانیدند و بقیة السیف از پیش معرکه مبارزان رو بر تافته راه فرار گزیدند و آن
قلعه متصرف اهل اسلام درآمد. **بیان فتح شدن سونده.** شرزه خان
از آنجا قدم پیشتر گذاشته یک قلعه و مکان را نیز بزور و ضرب و قتل و کشتن از قبضه
کفار اشرار انتزاع نموده داخل قلمرو اسلام می نمود و همچنین تا سونده که ولایتی است
بس نزهت افزا نضارت پیرا کثیر الحاصل وافر المداخل رسید و در تسخیر آن جهد بلیغ
سعی بظهور رسانید تا آن را بعون ایزد متعال هم مفتوح گردانید چون مرکب شاهی بولایت
سونده فایز شد عادل شاه چندی در آن جای با فضا فرح افزا نضارت پیرا آسایش

پاس خاطرش نزد ما عزیز است لاجرم همگی زلات و تقصیرات ماضیه را عفو فرمودیم واز
سر قهر و غضب درگذشتیم واز سر نو به عطاے ملک موروثی بنواختیم و بر جاے
و مکان آباد اسلاف بحال خود قایم داشتیم مشروط بانیکه گاهی پیرامون خیال فاسد
و طور و طرز شنیع نگردی و مدام جز طریق اطاعت و انقیاد سبیلی دیگر نه پیمائی و زود
بر طبق وعده و قرار در ارسال پیشکش موعود مبادرت نمائی و نیز در ارسال جزیه
و خراج هر سال بلا توقف و اهمال مجرای خود شناسی چون فرمان مرحمت عنوان
بان راجه نیک سرانجام رسید خوش و خورم گشته لوازم آداب و خدمت گذاری
بدرگاه پادشاه مودا ساخته نقود فراوان و جواهر شایان و اجناس نفیسه نفایس
شریفه بدرگاه پادشاه گردون پایگاه فرستاد بعد ازین عادل شاه قرین نشاط
و بهجت و همدوش فتح و نصرت مراجعت فرموده سالماً غانماً بتاریخ غره
جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار داخل مقر الخلافت شد۔

بیان اسباب زوال دولت اهل دکن و مستقل شدن سلطنت ایشان بمغل۔

آل تیمور را هوس تسخیر دکن بیش از اندازه و قیاس بود و اهتمام دران باب بیشتر
داشتند خصوص اکبر پادشاه و اولادش که همگی همت اینها درین ماده مصروف
بود تا به سعیهاے بسیار و جهدهای بیشمار بتدریج سرحد بر شطری از دکن قابض گشتند
خاندیس و برار بتصرف آوردند و در عهد شاه جهانی برای ولایت نظام شاهی نزاع
و پرخاش درمیان بود تا آنکه میان سلطان محمد عادل شاه و شاه جهانی پادشاه
بر تقسیم آن ولایت صلح قرار یافت که هر کدام نصفی از ملک نظام شاهی قابض و متصرف
گشته نزاع از میان بردارند و با یکدیگر رابطه اخلاص و اتحاد را انضباط داده از
تعلقه یکدیگر کار ندارند چنانچه این صلحنامه بعهود و مواثیق شدیده بر لوح طلا ترقیم

از شنیدن این خبر هول آور دهوشت اثر تزلزل تمام در ارکان همت بهدر انایک افتاد و پندار غرورش بکلی یکسر از سرش بدر شد جز عاجزی و درماندگی مایه در دستش نماند از روای استغنا دو استکبار بر خاک عجز و بیچارگی افتاده بوسیله نواب عبدالرحیم بهلول خان عریضه نیاز آمود متضمن ضراعت بسیار و معذرت افزون از حد و شمار و اقرار تقصیر فراوان و اعتراف شوخی و گستاخی بی پایان و قول انقیاد و اطاعت بادشاه و تعهد ارسال پیشکش به بارگاه آسمان جاه و تقبل باج و خراج هر ساله بی عذر و حرکت و حیله و حواله شبطالان جان و مال و گذاشتن ملک و ولایت قایم و بحال بدرگاه گردون پایگاه عادل شاه فرستاده نواب بهلول خان عریضه اش بنظر انوار گذرانیده زبان بعذر خواهی او بگشاده و در شفاعت او قبول عذر بعد عفو تقصیر او جد و اهتمام بیشتر بجا آورد تا بادشاه از سر سزا و انتقامش در گذشت و قهر و غضب را به لطف و مرحمت مبدل فرموده و بر طریق سنت نبوی و شرع مصطفوی بر باج و خراج و تفصیل جزیه اکتفا نموده از جان و مال و ناموس و ملکش دست بر داشت و فرمان مرحمت نشان عنایت عنوان بآن زمیندار پیش بین دور اندیش بنگاشت بدین مضمون که اگر چه گستاخی ها و بی اعتدالی های آن خرد دشمن کوتاه اندیش نه بمشابه بوقوع پیوسته که جز سزا و جزای دیگر از استقبال استحقاقی داشته باشد لیکن چون بیاوری بخت بیدار و موافقت طالع مددگار زود از خواب غفلت بیدار شدی و از کجروی و کجبازی براه صواب بازآمدی قلادهٔ انقیاد در رقبهٔ جان آویخته طوق اطاعت بگردن انداختی باز همچو نواب حمیده القاب حشمت و شوکت انتساب محرم حریم خاص جلیس محفل اختصاص بهلول خان که گاهی دست رد بر سینهٔ ما مولاتش نرسیده و وقتی چهرهٔ مسؤلاتش به ناخن ناقبولی مخدوش نشده به شفاعت تو برخاسته در گذشتن از سر قصور از انتقام و عفو نمودن آن همه جرایم و آثام جهد بلیغ و سعی جمیل فرموده چون

واو سرداری بود نامدار از سپه سالار که حسب حکم اورنگ زیب به قلعداری دکن مامور بوده با
لشکر خود قریب سرحد سیوا غافل از مکر و ربوشش فرود آمده بود سیوا با جماعت اشرار
لشکر سفرینت کردار از راه دور بر سر او دویده شب را بر لشکر تش افتاد و تمامی لشکر را بغارت
برده اسباب و اجناس و نقود خاصه و شایسته خان نیز تمام بدست او در و شایسته
مجروح گشته به تباه حالی گرفتار شد چون این خبر وحشت اثر بر فرمان روای دهلی رسید
از غم و غصه پیچ و تاب خورده برای انتقام و تادیب سیوا جسونت سنگه نام سرداری
را با لشکر گران نامزد نمود جسونت سنگه چون با لشکر خویش در آمد در سرحد سیوا قدم
جرات نهاده یکی از قلاع او چسپیده محاصره اندر کار و ارد در میان گرفت سیوای
شیطنت اما فوجی از قزاقان را بر روی او گذاشته خود با باقی لشکر عفریت پیکر
بر بندر سورت که بکمال آبادی معموری ضرب المثل عالم بود ایلغار نمود تا غافلانه
بر آن بندر معموره ریخته آن مخزن زر و سیم را بغارت برده پاک بر وقت باز همه
قدم ایلغار نموده بر قرارگاه رسید ازین رفتن و تاختن و آمدنش کسی آگاه نشد
مگر بعد از مراجعت او عالمی ازین شیطنت او متعجب متحیر شده انگشت تعجب بدندان
گرفتند و سیوا بعد از مراجعت باز بر سر مدافعت جسونت قایم گشته باین شرارت
و شیطنت او را عاجز نمود چون این حادثه تازه و واقعه جانکاه بسمع اورنگ زیب
رسید از پیچ و تاب و غصه قهر دل مبارکش آنچنان بشورید که عیشش منغص شده
در صدد انتقام آمده تدابیر اندیشه آخر الامر در دریای فکر غوطه زده این گوهر شاهوار
تدبیر بدست آورد که حل این مشکل و کشاد این عقده خبر تایید و اعانت عادل شاه
منصور نیست استعانت از وی درین باب ناگزیر است۔

بیان استعانت نمودن مغل از عادل شاه در تنبیه نمودن سیوا ⁂

یافته بمواهیر طرفین مزین گشت بر همین عهد و پیمان مدتی برآمد فیما بین علی عادلشاه و فرمان روای دهلی نزاع و پرخاش نبود در عهد علی عادل شاه ثانی باز صورت نزاع و پرخاش رونما گشت تباغض و عداوت پدیدار گردید اکثر اسباب این تباغض و معاودت شرارت و مفسدی سیواجی بهوسله بود پدرش شاه جی اگرچه او هم مفتن زمان بود اما شخصیت تمام داشت پاس نمک داشته نگه حقوق خداوندی می شناخت و ببلاست روی عمر بسری نمود و پسر کلانش سنتاجی نیز شیوهٔ حق شناسی خداوند شناسی را کار بسته مصدر آنچنان فسادات نشد که سیوا بر درخود ش بوقوع آورد و همو بود که میان عادلشاه و فرمان روای دهلی آتش افروخت و درمیان هردو جنگ انداخت چون مسکن و قرارگاهش کوهستانی بود پر اشجار و خارزار و اکثر مکانهای قلب و قلاع منیع در تصرفش بود بر همین اعتماد شوخی ها و شرارتهای بیرون از حد و شمار بوقوع می آورد و ایذا و اذیت بهردو طرف میرسانید قزاقی بود که همتایش در جهان ناپیدا گاهی بالشکر غارت پیکر تا دهلی تاخته پایمال آن ولایت می نمود و گاهی بولایت عادلشاه چال کرده قریات و پیشهای سرحاصل تاراج نموده تا چنجی و کنجی می تاخت از شرارتش هم عالمگیر و هم عادل شاه عاجز ماندند و در اصلاحش سعی ها نمودند فایده ندیدند تا آخر کار از شامت آن شوم بخت و بوم قدم رفته رفته تمامی دکن در قبضهٔ مغل رفت ـ

بیان شروع فتنه انگیزی سیوا که موجب لشکر کشیدن مغل شد بر ولایت عادل شاه ـ

درهنگامیکه علی عادل شاه جنیدی در قلعه بیجاپور طرح اقامت انداخته در غزا و جهاد کفار بندوبست کرناتک و ملنار وجه همت مصروف میداشت و افواج عادل شاهی تمام متعلقه الحدود سوای شرارت بپای فرصت غنیمت انگاشته از کوهستان برآمد بهر چارسو نظر دوانیده لقمهٔ اولین که شایسته غذای خود یافت شایسته خان را یافت

وشمار بود تابع او نموده روانه فرمود

بیان فرستادن علی عادل شاه خواص خان را بجهت اعانت مغل بر سیوا

علی عادل شاه چون تقبل کومک و اعانت نموده ایلچیان را رخصت فرموده در تهیه سرانجام لشکرکشی و استعداد مواد خصم افگنی در آمده امرای نامدار و سرداران کامگار پایه تخت را جمع آورده می خواهیم که بنابر مغل بر تادیب حربی واجب القتل کسی از شجاعان توانا نامدار را می خواهیم فرستاد کیست از شما که دل خویش بر این کار قوی می یابد و سرانجام این مهم را چه شایسته بدهد تا مراتبش نزد ما می شود و شهرهٔ مردمی و مردانگیش تا دهلی رود و ... بسالت نشان خواص خان از صف امرای عالی برخاست و پیش پا یعنی پایندان و گفت بخدمت امروز حصه خاص این جان نثار است بدل تمنای آن اسد که استعداد و ماده سفر گشته عرض نمود که در بجا آوردن فرمان بادشاهی در انجام این مهم مرا انتظار رسیدن لشکر دهلی مناسب حال نیست چه کسی که برعون و اعانت دیگران کاری بکند در مجمع مردان و دلیران کی ستوده گردد و هرگاه من از اوان صبا و ایام تا این زمان به نمک بادشاه دوران پرورش یافته نشو و باشم قوت آن سپه چنگی بهم نرسانیده ام خورشید یکه تازه بر انبوه اعادی شمشیر زنم و شکوه جمعیتش را بر هم شکنم و این گفته چیز شد از عادل شاه نواست عادل شاه به ترحم و تلطف بسیار او را مخصوص ساخته سر خاص خود مرحمت فرموده و در پناه عون ایزدی سپرده مرخص نمود چون روانه شد بکوچهای متواتر طی مسافات کرده قریب سرحد سیوا رسید چون خبر از توجه خواص خان یافت در فکر بستن گهاٹ افتاد و آن عبورگاهی بود تنگ و دشوار که جز آن گذرگاهی بآنجانب کوهستان دیگر نبود در این اثنا خواص خان تعجیل را کار بسته بر گهاٹ برآمد و پالنگ خویش بسلامت بگذاشت چون سیوا از فرود آمدن خواص خان آگاه شد دست

پس وکلای کارداران نزد عادلشاه فرستاد پیغام داد که این کافر حربی واجب القتل
سر بشورش برآورده مصدر فساد واشتاه هرگونه شده است و درازدستی بمسلمانان وز
بحشر خلق الله دست درازی نموده دقیقه فرو گذاشت نمی کند اغماض درین باب
زیاده ازین قدرت و جمیت تحمل مهام ریاست و سلطنت است و اهمال و مداهنت
در تنبیه و تادیب ایشان تقصیر در رعایت سیاست [illegible] پس واجب بر ذمه کافه اهل اسلام
خصوصاً بر ذمت سلاطین عالی مقام خلد ملکهم است که درین باب سهو و مداهنت و
تغافل را جائز نداشته در تنبیه و تادیبش کوشش نمایند و در استیصال بیخ فساد بارش
اهتمام را بکار فرمایند رعایا و برایا را از پنجه تعدیش خلاص داده قرین امن و امنیت
و آسوده حالی گردانند لهذا امر کوزخاطر الاعلی ما آنست چنانچه که مبارزان خون و
بهادران نصرت انجام ازینطرف بران شقی متعین می شوند سپاه ظفرپناه آن شوکت
و سلطنت دستگاه نیز نامزد شوند تا از هر دو جانب آن مارد دیگرار درمیان گرفته
بسنگ قهر سلطانی سرش کوبند و پاداش بدکردار اطوارش درکنار او نهند
چون این خار فساد از میان راه کنده شود فیمابین خبر صفا و صفوت چیزی دیگر
از غبار کدورت نخواهد ماند عملی عادلشاه بعد از استماع این پیام نتیجه مسئولاتش
را بحنای قبول و پذیرائی رنگین ساخته ایلچیان را شاد و خرم بازگردانید فرمان
روای دهلی چون از طرف عادلشاه جواب باصواب و قبولیت امداد و اعانت شنید
مبتهج و مسرور گشت و برای تعین نمودن بر سر این مهم از زمره سرداران نامدار
و امرای بلند مقدار سزاوار و شایسته این کار عمدة الاقران راجه جیسنگه را یافت
که هم شوکت و ابهت و هم مدبریت و کفایت هم شجاعت و دلیری و هم یکتاست و دانائی
همتای الامثال منتخب الاقران بود و لشکرگران و سپاه فراوان از مغل و افغان و
راجپوت و مسلمانان و همه خیلی سواد جنگی و استعداد قلعه کشائی که بیشتر از حد

دادِ مردی بدهیم و سرِ خصم بشکنیم نه من شایسته خانم که فریب روباهی او خورم کسی
تاکنون او را بهچو حریفی اتفاق نیفتاده لاجرم هر یک را بازی داده است الحال
انتقام هر کدام من از وی بگیرم و غرورش از سر بنشانم و شما به همت خود قایم
بوده مستعد و آماده باشید و تماشا کنید که چه طور مهرهٔ بازی از دستش میباریم
خان با سپاه در همین گفتگو بود که یکبارگی از لشکر غنیم آواز ها شلاق ضرب ها برآمده
گوله هاے توپ در لشکر خان افتادن گرفتند خان گفت برخیزید همت را کار بندید
که روز زور مردان است منصوبه جنگ را مراعات نموده سپاه را از سوار و پیاده
برجست قاعده قایم نمود تقویت هر یک را بدیگر داده و بر بدو و پشتی همه خود پشت
قوی گردانیده بایستاد و جنگ در داد دلیران لشکر شکن همچو شیران صید افگن
از کمین بدر جستند مغفر شگاف و شمشیر هاے خارا گداز در جولان گاه در آمده داد
مردی و تهور دادن گرفتند آن عفریتان دیو سیرت و مرهٹهاے عفریت سیرت
که هر ایک خویش را برابر صد و صدمی انگاشت با نیزهاے سینه شگاف برادیانان
پری پرواز در عرصهٔ مصاف در آمده جلادی و سفاکی را هنگامه گرم نمودند با حریف
مقابل شرط دست بازی و سپر دوزی بجا آورده جوهاے خون روان ساختند
آتش قتال آنچنان گرم شد که هوا کورهٔ آتش شد و مرغ از طیران باز ماند و عرصهٔ
زمین از خون دلیران چو کشت زار بقم گردید از دست برد آن جنیانِ پری
سوار چندی از شجاعان نامدار و شهیدان تهور شعار اسلام شربت شهادت
چشیدند از انجمله سید درگه حبشی زادهٔ نامور و سردار سپاه پدر حضرت شیخ میران
و چندی دیگر دلیران که بمنتهاے درجه نمکخوارگی فایز گشتند که در دنیا از ان نیکنامی
یافتند و در عقبی بثواب بالی خواهند پیوست نزدیک بود که غنیم غلبه یابد و لشکر خصم
بر اهل اسلام غالب آید که یکبارگی خان تهور نشان خواص خان با تیغ خون افشان

حسرت مالیده و انگشت ندامت خائیده باز بجبال آورد تا رسیدن افواج هند هنوز فرصتی است در راز محمد مدد که نخست کار مقابله با یکی پیش آمد این قلیلی اند بیک حمله ایشان را خواهم بر داشت چون از ایشان فارغ شوم آن بسیاری که خواهند آمد آنها را آسان شکست این گفته و رتدبیران شد که با تمامی لشکر دیوان پیکر و ساز و سامان جنگی که برای مقابله و جنگ افواج دهلی بهم رسانیده بود بر لشکر خواص خان شبخون زده کار از پیش برد خواص خان از اراده اش غافل بلکه از تعین مکان سیوا آگاهی نداشت دور تجسس آن بود که غنیم کجا است و در چه تدبیر است بیکبارگی سیوا با تمامی فوج یلغار نموده بر لشکر خواص رسید و گرداگرد لشکر در آمد و نقطه وار در میان گرفت در هنگامیکه خان با لشکر در جاے تنگ کوهستانی فرود آمده بود که گنجایش نداشت که چهار دستا نقل و حرکت کنند تا صف آراستن و قتال نمودن را چه رسد از این صورت سپاه خان هراسیده شدند دل بر هلاک نهادند و گفتند و بالعرض با رستم و اسفندیار باشیم چه چاره کنیم جاے که حرکت را گنجایش نمانده مردی و مردانگی چه ظاهر سازیم و چگونه با حریف هم نبرد خویش بسر ایم ـ

در بیان همت دادن خواص خان سپاه خود را و ظفر یافتن بر سیوا ـ

خواص خان چون پاس و سست دلی از احوال سپاه خویش دریافت مهتران لشکر را پیش خویش طلبیده و گفت دل قوی دارید و همت استوار بر قلعت خود و کثرت خصم نظر مکنید بلکه نسبت خویش با ایشان نسبت گرگ با گوسفندان و گربه با موشان تصور کنید هر چند که غنیم امروز بدشواری عظیم پیش آمده در میان جنگلستان و غارها و کوهستان گرد و پیش ما در گرفته و حرکت و جنبش را نگذاشته به افضال الٰهی و اقبال بادشاهی امیدوار بوده همین جنبه ها را فرمود آورده پای ثبات بفشریم

قلعه اقدام تواند نمود لاچار درماند و با خود اندیشید که در پیشگاه خداوند نعمت یعنی علی عادلشاه
خود نه آنقدر بغاوت پیشگی و خلاف فرمانی بوقوع آورده ام که دیگر روی و راهی به قبول
و عذرخواهی بوده باشد پس ازین درگاه یاس کلی بدست آمده با غنیم قوی دست یعنی
مغل نیز نرد مخالفت باخته ام و او بر خانه رسیده است و خانه البته بتصرف آوردنی
است با وجود این حال بر اینقدر اکتفا نخواهد کرد و البته قصد جان هم خواهند نمود چه
من نه آنقدر ایذا و رنجش با ایشان رسانیده ام که مرا زنده خواهند گذاشت پس گویی
الفتنه و بلا هم بر خانه هم بر جان رسید اکنون تدبیری باید اندیشید و مصلحتی بر روی
کار باید آورد که اگر خانه رود گو برو فته باد و باری جان بسلامت ماند جان چون باقی
ماند خانه را باز بدست توان آورد و مثل مشهور است در میان مردم که چون سر سلامت
باشد دستار کم نیست پس دام فریب بگسترد و بساط تزویر بیاراست با جیسنگه
به ساز و سازش آغاز نهاد و سلسله صلح و موافقت بجنبانید و فسون و فسانه کرده
تزویر برد و سید و پیغام داد که سلاطین دهلی در تسخیر دکن تا این مدت مدید رنجها
[illegible] و سپاهها پدید گشته افواج و عساکر شان اثر بر دکن [illegible] دیار
دکن [illegible] آمده اند اما خانه [illegible] شده و بمثل مرام رسیده اند
به سردار و سپهدار که با فوج و لشکر از هند بدکن آمده است آخر ناکرده کار خایب
و نا مراد عودت نموده است اگر آن مهاراج این فدوی را از زمره مخلصان شمرده
در ظل حمایت در آورده دست عنایت بر سر گذارند به اسهل ترین وجوه تمامی ملک
دکن را در قبض بندگان حضرت اورنگ زیب در آرم و چند قلاع متین که گزیده
ترین قلاع دکن توان گفت و در قبضه من است بالفعل بسپارم پس کلیدهای آنرا
او فرستاد چون هم چنین بهشت در کف یا و باز نمود و در اطماع بر روی او گشود
داد و سید الست که این ورد خانگی با سر این ملک است و از وجه این صورت مستبعد

از جا حرکت نمود و بر صفوف اعدا حمله آور گشت چون سپاه اسلام مشاهده نمود از که سردار قدم جرأت گذاشته سینه بر تیغ و سنان راست نمود یکبارگی همه لشکر انبوه سرگرم شد و یکدل گشته یورش بر لشکر خصم بردند و نعره تکبیر و یلبیش تا گنبد گردون رسانیدند و داد تهور و جلادت کما ینبغی دادند چندان اعادی از تیغ صحرا را گلزار و لاله زار ساختند و از کشتگان تلها و انبارها برداشتند کفار را قدم ثبات نماند میدان جنگ را گذاشتند و به هزیمت آوردند سیوا هم به حال چو این حال مشاهده نمود سوال و بید خاک ندامت بر سر ریخته رو بفرار نهاد و فتح و نصرت نصیب خان ...

بیان رسیدن راجه جیسنگه بعد از آنکه خواص خان غالب آمده بود بر سیوا -

چون میرزا راجه جیسنگه بر فرمان فرمان روای هند بر تنبیه سیوا مامور شده با فوج گران و ساز سامان فراوان متوجه دکن گردید هنوز او در اثنای راه بود که خواص خان بحکم علی عادل شاه با امداد مغل متوجه سرکوبی سیوا شده و اندک مهلتی انتظار نکشیده بر سر آن باغی مفسد تاخته مهر کسرش شکست داده و با ... چون جیسنگه در تعلقه سیوا داخل شد بر قلعه پونه که بکمال متانت و استحکام ممتاز از سایر قلعه جات کوهستان بود و در سابق ایام متصرف یکی از سواس ... بود سیوا آن را بصد محن و متاعب و هزاران فسون فنون بدست آورده ملاذ و ملجای خویش ساخته متوجه شده و همت بر تسخیرش گماشت چون معلوم داشت که مدد و کومک به قلعه از هیچ جا رسیدنی نیست بلی وسواس بخاطر جمعی با آن تا ... و محاصره سخت قایم نمود و به برداشتن صلابت کوچهای الوند ارتفاع و سر دادن ضرب زن و توپ و تفنگ مردم درونی را عاجز و به تنگ ساخت اگرچه سیوا ... مانده بود لیکن چون خواص خان پشت بازویش آنچنان شکسته بود که بر امداد و کومک

بازداشتند آن هردو ناصح مشفق آن مست بادهٔ غرور و بدمستی را به نصایح مشفقانه و مواعظ مخلصانه هرچند ارشاد هدایت و تلقین طریق استقامت نمودند و به ایفاے عهود و مواثیق و قراری و مداری که آقاش با عادل شاه بمیان آورده بود رهنمونی کردند کردند لاکن آن سرشار نشان بدمستی و سیه مست بادهٔ خودپرستی که بسبب مدت و کثرت لشکر که هشتاد هزار سوار و نیز احشام بسیار داشت از غرور پر برآمده بود خود را سر مو بر سر راه راستی نکشید و پند مشفقانه و نصیحت صبیانه آن دو ناصح شفیق بسمع قبول نه شنید و بر سرکشی و تمردی خویش ثبات قدم ورزیده بر قلم رد عادلشاه قصد لشکرکشی مصمم نمود چون آن هردو محرومان درگاه و فدویان دولت خواه آیت یاس از لوح جبین حال آن نکوهیده مال برخواندند بخدمت عادل شاه عرضی گذرانیدند که این بدعهد و سست پیمان سرمست صبای عدوان و کفران بآنجا آن عرق لجهٔ تمرد و طغیان است که او را بدست یاری پند مواعظیت بر ساحل نجات توان آورد یا از راه رفق و ملایمت اسیر پنجهٔ اخلاص توان نمود اکنون علاجش جز این متصور نیست که حسام خون آشام بهادران شیرافگن تنش از بار سرش سبکدوش سازند و به سم عدو مال پایان خاراشکن کالبدش را ریزه و خورد ساخته خوار ی مار و مور گردانند عادل شاه بعد دریافت این مضمون قرین تفکر و اندیشه گشته در پیچ و تاب درآمده دریای غضبش متلاطم گردید مملکت مدار ارسطوی روزگار میان عبدالمحمد را به خلوت طلبیده از مضمون عرضی ان هردو دولت خواه آشنا نموده صلح کاردان باب از وی جست وزیر صایب تدبیر به رهنمونی دانش عقده کشا و خرد صواب نما صلاح و صواب در همان دید که آن دو فدویان دولت خواه دیده بودند و گفت چون بنرمی و مدارا کار بر نیاید نصایح و مواعظ سود نبخشد علاج سرکشان لدست و تدبیر مغروران نخوت برست جز قهر آتش افروز و غضب

فیست لاجرم آن کافر سخن این کافر باور و معتبر نداشته بر طبق الجنس مع الجنس اصل
با او نزد موافقت باخت با هر دو کافر شرارت کیش فساد اندیش باتفاق عقد موافقت
بسته با خود قرار دادند که در قلمرو عادل شاه قدم شوخی و دلیری گذاشته دست
تاخت و تاراجی دراز کنند و هر چه بدست آید متصرف شوند این نمکحرام خانه‌زاد
چون خود از طینت بدذاتی و سرشت بیوفائی سرشته بود بر این فساد عظیم پروا نکرده
اقدام نمود چه هیچ فسادی از برانداختن خانه خداوند نعمت بالاتر نیست و آن بدعهد
ناحق‌شناس دیگر نه وصیت و نصیحت آقای خویش کار بست و نه پاس مروت و
احسانی که عادل شاه با آقای او بظهور آورده نگاه داشت ـ

در بیان خبر یافتن علی عادل شاه بر اتفاق نمودن سیوا با جینکه و قصد نمودن آن هر دو بر تاراجی ولایت ـ

چون منهیان اخبار رسان خبر اتفاق کردن سیوا با جینکه و قصد دست درازی
بر ولایت عادل شاهی بمسامع علیه بادشاه علی عادل شاه رسانیدند بادشاه در
تفکر افتاد و از یکدل شدن دشمن بغلی یعنی سیوا با دشمن بیرونی یعنی جینکه
اندیشه عظیم بهم رسانید چه از دزد محرم فسادی بوقوع آید که از دزد نامحرم عشر عشیرش
بظهور نیاید لیکن چون بمقتضای حسن دوربین و دانش عاقبت اندیش عادل شاه را
منظور آن بود که با قاسے او رابطه دوستی و وداد و نسبت یکجهتی و اتحاد که در بین
بها حسن ارتباط و انتظام پذیرفته است و رهم نمی شود و تا چقدر در درشتی و تندی
و تعجیل نکوشیدن و در اصلاح حال سعی و جهد نمودن پیشه اهل وقار و تمکین است
اولاً ملا خصم با عنایت نامه نصیحت شمامه پیش جینکه روانه فرمود و متعاقب ملا احمد
را نیز روانه نمود تا این هر دو دانایان مصلحت بین و رهنمایان طریق گزین آن آواره
دشت ضلالت و گمراهی را به سر راه صلح و هدایت باز رسانند و از شرارت و بطالت

الات حرب و وضع توپ و ضرب زن بر هر جاے با مناسب و باروت و گوله و سایر با نجام برگماشت تا به قلیل فرصت باهتمام آن کارپردازان قوی دست در استحکام و متانت آنجا شد که با قلعهٔ فلک دم مساوات و همسری می زد

در بیان فرستادن علی عادل شاه لشکر بر جیسنگه و تاخت آوردن شرزه خان بر سر فرازخان و کشتن اورا

بعد ازین وزرای نامدار و امراے کارگذار مملکت مدار عبدالمحمد و نواب عبدالکریم و بهلول خان و محمد اخلاص خان و شرزه خان و رستم زمان و سیدی مسعود و سیدی عبدالعزیز و ایکوجی راجه پسر شاه جی و دیگر امراے نصرت پیرا و زمینداران و منواران شجاعت اثار با لشکر بسیار بر روح غنیم سیه روزگار روانه فرمود و جی سنگه براعتماد آنکه دشمن بغلی باده در آمیخته و مسار شده بود نشاء شراب شوخی و دلیری را دوبالا رسانیده بیگانه قدم در قلمرو عادل شاه گذاشته دست تعرف دراز کرده بود و بعضی از محلات که بقبض در آمده یکی منگلبیڑه بود که سرافرازخان نام سرداری با پنج هزار سوار تیغ گذار در انجا متعین گردانیده که آن قلعه را استوار نموده پای ثبات قایم کند و اسباب فراوان و اموال کثیر در آنجا محفوظ گذاشت و در اثنای خبرش بشرزه خان رسید آن شرزه شیر پیکاران اشکار را دلیل خویش تصور کرده با جوق خود از لشکر جدا شده بر سر افرازخان ایلغار نموده چون به نزدیک رسید پیشتر از خود پیغام بدو فرستاد که مکان بادشاهی را خانه خالی تصور نموده بمجرد وصول خبر با جمعیت خود مستعد گردیده در مقابله شرزه خان در آمد و بجنگ در پیوست میان دکهنیان و دهلویان جنگی صعب بوقوع آمد که زمین و زمان را در تماشایش دیده باز شد و آوازهٔ تحسین برخاست **مصرع**

ملک گفت احسن ملک گفت زه — انجام کار از دست بردی شرزه خان شیر پیکار و صدمهٔ دلیران پیل شکار از سلسلهٔ جمعیت سرافرازخان از هم گسیخت آنچه بزیر تیغ دلیران

دشمن سوز دیگر چه خواهد بود هرگاه که آن کافر تباه کار دماغ فرعونی را باین قدر بر باد نموده باشد که نه آن مروات و احسانات آنحضرت به نظر در آورده و نه تاکیدات و تلقینات آقای خود بخاطر داشته محض بر بد ذاتی کمر بسته است سزای آنکس همین است که به بدرقهٔ عون و تایید الٰهی لشکر ظفر پیکر بر سرش نام زد فرمایند انشاء الله تعالی جهت حملهٔ سپاه نصرت پناه دمار از نهاد وی برآورده شود و بیک طپانچه تیغ بید ریغ بهادران دلاور نشار زخمستی از سرش ریخته گردد۔

بیان قرار دادن علی عادل شاه رزم نمودن با حبشی و تهیه جنگ کردن و استحکام نمودن قلعه را

پس علی عادل شاه قرار بر جنگ حبشی داده در تهیه آن درآمد و فرامین طلب امرای درگاه و سرداران دولت خواه که در حوالی و اطراف در جاگیرات و اقطاعات بودند فرستاد و نیز زمینداران و منیواران و پاره گیران ملبار و کرناتک که فرمان بر حکم و اطاعت بودند احکام صادر فرمود تا همه با افواج و جمعیت خود به درگاه جمع آمدند و نیز پادشاه عادلشاه حزم و احتیاط را که پیشه کاردانان هشیار مغز است کار فرمود که مبادا غنیم که بکثرت و وفور سوار و پیاده آماده کارزار شده است تا قلعه رسیده اگر جنگ در ماند از دباغات و پورجات بیرون حصار البته جای پناه و آرامگاه غنیم خواهد شد حیاض و انهار گرد شهر که یاد از کشمیر میدهد باعث قوت و قرار و آسایش وی گردد لهذا میرزا یوسف را حکم فرمود که حوض های آب و بندهای تالاب شکسته از آب خالی و خشک گذارد و باغات و پورجات ویران نموده برای آن بوم قدمان چند پیر کشاخ سبز و یک سایهٔ دیوار هم نگذارد و بیرها و چاه ها را به اقسام سموم مخلوط گرداند تا آن کشمیر جنت نظیر مفقود و مقام آن در خیال نگردد و هم چنین خواص خان بحکم واجب القبول پادشاهی در تعمیر قلعه و درستگی برج دباره درآمده شاه حضرت را که ابا عن جد در دولتخواهی عادل شاه به نیکنامی بسر برده بر تعمیر شکست و ریخت و مهیا داشتن

سراندازی وتیغ افشانی را کار بستند که خصم را همت پایداری وقوت ثابت قدمی بجا
توانست ماند نقد همت را از دست باخته پس پا شدند و از نهیب بهران رزم تاب نیاورده
خود را به یکجانب کشیدند سپه سالار عادلشاهی عبد المحمد با سرداران خود گفت امروز چنین
قدر ظفر یابی که شگون اولین است پسند نموده به آسایش گاه خود با فرموش کنیم
و دندان تیز خصم را به ترشی تیغ و شمشیر کند ساخته ایم اگر باز رخ بمقابله آورد انشاء الله تعالی
دندانش از بیخ خواهیم پرکند این گفته به خیمه ها مراجعت نمودند و چندی به شادکامی
آسایش و استراحت گرفتند۔

بیان مصارف دیگر و هزیمت یافتن جی سنگه از مردی اخلاص خان۔

چون بتقدیر قادر ذو الجلال والافضال شمشیر حشمت و اجلال آن راجه و خامت مال
نکو هیده فعال بر سنگ حسران و دبال شکستی و باده غرور و استکبار از سر بیدارش
بر خاک مذلت و خواری ریختی باز سودای خام در دماغش پیچیده و خیال فاسد پختن آغاز
کرد هر چند که دانایان پخته کار مانع آمدن و ناصحان مشفق مزاحم شدند پند و نصیحت هیچیک
از هواخواهان تجربه کار بگوش نیاورده خود رائی را کار بند شده و در تهیه جنگ و مقابله
در آمد از استماع این خبر سرداران عادلشاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته
آماده پیکار و مستعد کارزار شدند همینکه فوج راجه به شکوه تمام استعداد و مواد اتم نمایان
شد امرای عادلشاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار زار شدند
همینکه فوج راجه به شکوه تمام و استعداد مواد اتم نمایان شد امرای عادلشاهی
نیز سرگرم رزم و جنگ شده بمقابله غنیم صف ها بیاراستند میمنه و میسره و مقدمه
و ساقه را استحکام تمام بخشیدند چون مبارزان جانبین از طرفین در جولان گاه
در آمده تیغ بازی و دشمن اندازی آغاز کردند هنگامه گیرودار گرم شد و آوازه بگیر و

درآمده بودند غلطان خاک وخون گشتند وبقیة السیف رو از معرکه برتافته قرار بر قرار گزیدند سرافراز خان با پسر و داماد برباد فنا رفت شرزه خان آن قلعه بادشاهی به ضبط درآورد باهتمام آن پرداخت درهمین اثنا مکتوب عبدالمحمد و محمد اخلاص خان که غنیم قرار داده است که درهمین دو سه روز جنگ دراندازد شما را لازم که زود در معسکر فیروزی ملحق شدند شرزه خان بمجرد وصول این کتابت از ازمنگلبیڈه ایلغار نموده شبا شب طی منازل کرده بلشکر پیوست در هنگامیکه امرای عادل شاهی در مقابله غنیم صفوف آراسته آماده کارزار شده بودند۔

بیان مصارف دادن عادلشاهیان باجی سنگه پس شدن ادبار اول

راجه راجی سنگه بافر شکوهی که از آن پندار و غرور بود صفوف آراسته فوج را استحکام قلعه متعین و میمنه و میسره و ساقه و جناح را به آیین شایسته ترتیب داده آماده کارزار گردید اولاً دلیران پرباد و غرورش پیش قدمی نموده در عرصهٔ مصاف حمله آور شدند و خود را در وادی دلیری بی همیم و شریک پنداشته جولانگاه را از تیغ و سپر و جوشن و مغفر پر آوردند سپاه دکن که از دیر باز مشتاق این روز بودند همچو عاشق شوریده سر که بدیدن رخسارهٔ معشوقه عنان تمالک از دست دهد با همچو شیری گرسنه بر گوزنی سمین از بن غازی بر مهمیز باد پایان برق رفتار را بر انبوهی اعدا انگیخته به شمشیر و سنان و تیر و کمان آویخته در طرفة العینی آنچنان آتشی از رزمگاه برافروختند که دخوش و ظهور را صحرا به آن همه وسعت تنگ گردید و امان را سینت رخت بیکسو کشیده از هر سو ندای الحذر برخاست هرچند بهادران لشکر راجه جلادت و شجاعت را کاربند شده در تیغ زنی و خصم افگنی بقصور سیکردند و داد مردی و مردانگی بر وجه بایسته بدادند اما دلاوران دکن و دلیران شیرافگن عادل شاهی نه آنقدر

ر علف کبش و اسباب باروت و گوله و دیگر ما یحتاج به لشکر راجه جی سنگه می آمد و از اینجا
تا او پنج منزل راه درمیان است مدبران کارآگاه عادلشاهی باهم سگالش نمودند
که اگر گرد میدان دلاوری با اینچنین ساز و سامان جنگ آوری با راجه ملحق گردد راجه
فشان قوت و توان اضعاف مضاعفه یافته فتنه ها برپا خواهد نمود که دست سعی ما از فرو
نشاندنش کوتاه خواهد شد بهتر همان است که او را پیش از ملحق شدن به لشکر هم در
راه باید بر داشت برین قرار داد که تا ز میدان دلاوری و معارک صفدری و جنگ
آوری سید الیاس شرزه خان که از تاب صمصام خون آشامش شیران را زهره
آب می شد و دلیران را جگر خون میگشت متکفل این مهم شده جریده برآمده صلابتخان
سید و همین خویش تصور نموده عنان تاب آن سمت گشت مسافت پنج روزه راه را
در دو روز طی نمود بر صلابت خان رسید و بر مقابله او آمده مصاف در داد آن
دلاور نامدار دهلی اسباب و سامان را به یکجا سپرده و مضبوط گذاشته ثبوت
ها درانه و صلابت رستمانه در برابر خصم پای شهامت بفشرد و جماعت خویش را که اکثر
ترکش بند و تیرانداز بودند که تیر بی خطای ایشان از زره و جوشن گذشتی سوار را
ز مرکب همی دوختی استقامت کوه الوند کشیده هنگامه آرای مبارزت گردید
بین دلیران دکن و دلاوران دهلی هنگامه تیغ بازی گرم شد و دریای جدال و
قتال را جوش آمده آوازه چکاچاک در زمین و زمان پیچید اجل پیاله مرگ در کف گرفته
ساقی بزم رزم گردید سپهر برین با هزاران چشم به نظاره تماشای این رزم حیران
ند چون جماعت ازین طرف و آن طرف سر بر بالین مرکب نهاده بخواب استراحت بیا
سودند صلابت خان از اسپ فرود آمده ترکش بر زمین ریخت و دست بکمان آویخت
به تیراندازی درآمد رفقایش که هر یک نیز ثانی صلابت خان بودند اسپان گذاشته
بموافقت او به تیراندازی مشغول گشتند شرزه شیر همت چون حال برین منوال دید با

کشش بلند گردید چندین دلاوران پیل پیکر و شیر صولت از هر دو طرف شجاعت و
مردانگی خود را بر روی میدان جلوه داده شربت ممات چشیدند در عین کارزار
و گرم هنگامی پیکار حکومت مآب شجاعت دستگاه محمد اخلاص خان با پنج هزار سوار
آتش بار و خاصه خود و جماعتداران خاص خیل از میان صفوف بر آمده برق کردار
آتش افشان خود را بر انبوهی غنیم زد و تیغ بتران و شمشیر سر افشان بر آتش جماعت شرارت
آباد در معرکه آتش پیکار دلیران کارزار را آنچنان جوشش و طغیان و اشتعال داد
که امن و اسلحه از قلوب سبب المدا بالمره رفت یکسو گشته جز قتل و کشش شیوه دیگر
بوقوع نمی پیوست اگرچه راجپوتان از جن صورت و ازبک و قزلباش بشیرین همت
آن طرف فدا جویی پا در میدان جلادت افشرده تیغ و سنان را بکار آورده و تیر و کمان
را استعمال نموده‌اند که طوفان مرکب برانگیختند و دریای بلا بجوشش آوردند لاکن سپهدار
عادل شاهی و شیر شکاران همراهی او آنچنان ثبات قدمی را کار بستند و شیوه طعن
و ضرب را به ظهور آوردند که در لشکر دهلی زلزله افتاد و چون هر یک از شاطران دکن
شیوه شمشیر زنی و نیزه بازی استادی بوده ماهر و عیاری بود کامل هودج هاسه
آن طرف خالی کردند و کثیری از سرداران راجپوت و ازبک و قزلباش را از دست
ساقی اجل شربت ممات چشانیدند و در باقی انبوهی غنیم تفرقه و زلزله افتاد رو بهزیمت
دادند راجه و غنیم العاقبت خایب و خاسر باز گشت آنروز فتح بنام اخلاص خان میرزا بیله

تاخت آوردن دکن سید الیاس مخاطب شرزه خان بر صلابت خان دهلوی

در همین اثنا جاسوسان اخبار رسان سرداران عادل شاهی را آگاه نمودند که
صلابت خان نام از شجاعان مشهور هندوستان که آوازه شجاعتش در لشکر
ها گوشزد صغیر و کبیر است با پنج هزار سوار جنیده و گزیده رسیده و خطر آذوقه

ذخایر ما آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری گوی کیفیت ربوده اند با یکی از فدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و رفاقت امرای دولت خواه آن سلطنت پناه در دفع غنیم سعی مشکور و جهد موفور مصروف داشته آن مخذول مطرود را از سرحد دکن بدر سازد استرضا درین باب ضرور افتاد لهذا بتحریر این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب دانسته از مرضی شریف آگاه گردانند. علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب بدین مضمون برنگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگرچه صورت اثنینیت و مغایرت معدود اند اما معنا به وحدت و یگانگت موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم اتحاد و لوازم یکجهتی فیمابین مرعی و معمول است الحال که این مقهور سر به شوخی برآورده پا از گلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مور چه را پر آمده است و این علامت واضحه تباهی و خرابی او است لشکر ظفر پیکر که همه فدویان رزم خواه و نمک بحلالان نصرت پناه اند برسر گوشمالش معین گشته اند انشاء الله تعالی عنقریب دمار از روزگارش برخواهند آورد او را با جنودش آورده دست خواری و نگون ساری خواهند ساخت حاجت بزیادت امداد و اعانت دیگری نیست لاکن چون پیش نهاد خاطر همایون آن برادر سلطنت و جهانبانی آنست که احیای رسم اسلاف کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه بخشند و نسبت اتحاد و یکجهتی در عهدی بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله مبارک باشد مصرع در کار خیر حاجت استخاره نیست - سلطان عبدالله بمجرد دریافت مضمون جواب در تهیه سلطان لشکر کشی آمده فوجی چیده و گزیده مرکب از دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام با همگی سلمان و سر انجام سپه سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بسالت و کفایت و درایت ممتاز قران و سر امد عیان بود روانه به بلده بیجاپور کرد نیکنام خان چون بطی مسافت

رفقایش تیز اسپان رها کرده در آن جایگاه خصم سینه را سپر ساخته تیر و کمان در گرفت
و تیر افگنان قدم پیشتر میگذاشت و هر تیری که از طرف خصم میرسید قطع کرده تیر میزد و میرفت
تا نزدیکش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان درگذشت کمان بینداخت
دست به شمشیر در آورد و چندین دلیران جانبین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر
هم کار درگذشت نوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معامله به مشت زنی پنجه کشی انجامید
بشجاعت و دلیری هر دو همه تن برزمین و زمان به دلایل و برهان روشن و مبرهن
گردید و حقوق مردی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر
شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلابتخان دست بردی نمود و غالب آمد
و خصم را به سفر ناگزیر روانه کرده بر اسباب و اثاث فراوان و رسد و غلات و آذوقه
بی پایانش متصرف گردید و آوازه شیر شکاریش در لشکر دهلی زلزله انداخت و نقش
شرزه کیشیش بر دل دهلویان مثبت گردید۔

در بیان لشکر فرستادن سلطان عبدالله قطب شاه بمدد عادل شاه به سرکردگی نیکنام خان

مقارن این حال اخلاص نامه مورخات شهر ما ه از طرف خطیب یک سلطنت مرکز
دایرهٔ ابهت و ایالت سلطان عبدالله قطب شاه به علی عادلشاه بوساطت مملکت
مدار مدارالمهام عبدالمحمد رسید بدین مضمون که در مسامع همایون رسید که راجه مدر رواج
او باشش فراج بحر امواج و قلم رو ان سلطنت و ابهت پناه قدم جرات گذاشته
مصدر شوخی ها گشته و پای دلیری از دامن ادب و آداب دراز کرده شرارت ها بر پا نموده
چون این هر دو دودمان قدیم العهد به طینت اتحاد و یکجهتی سرشته شده و نسبت تودد
و مواخات فیما بین بآن قدر منوط و مربوط گشته که بصورت متغایر و معنا گویا نفس واحده گردیده
لاجرم امداد و اعانت یکدیگر از عهد بزرگان معمول و مرسوم است لهذا پیش نهاد خاطر

مملکت مدار عبدالمجید از سر نو به استعداد خصم افگنی و تهیهٔ مواد اعدا شکنی پرداخته با نیکنام خان
بر قصد استیصال خصم رایات برافراخت نیکنام خان با سرداران همراهی فوج خویش از
یکطرف ره نورد شد و عبدالمجید با خواص خان و شرزه و بهلول خان و یکوجی راجه وغیره
امرای و تمامی لشکر نصرت انتما از راه دیگر ره سپر گردید گویا این دو دریای زخار بودند
که برای غرق آب نمودن کشتی خصم طوفان امواج برآوردند میرزا راجه جی سنگه چون
با آن شکوه و شوکت و کثرت و عدت که گویند هشتاد هزار و یک لکهه چشم همراه خود داشت
بکر بقصد تسخیر بلده بیجاپور قدم جرأت فراز نهاده اما طپانچهٔ شیردلان عادلشاهی وصول
به شهر گشتش میسر نشد بی نیل مقصد بازگشت در سرحد خویش در آمده در لجهٔ حیرانی افتاد
نه روی مراجعت بوطن گاه و نه همت مقابلهٔ شیردلان عادلشاهی و از طرف
آقای بزرگوارش اورنگزیب پی هم و متواتر تشنیعات و توبیخات بوی می رسید
که با این حشمت و همت که رفتی چه کردی همانا که ناموس شاهنشاهی را برباد دادی
و بار ادبار نکبت و عار ضرب العلام اهانت المولی در انداختی و بکدام سرخروی کشته شده
رسیده مورد سرزنشها خواهی گشت پس این تردد و تحیر او را وبال جان گردید

مصرع - نه پای آرمیدن نه یارای رمیدن - مصداق حال خسران مآل
او شد مملکت مدار با افواج جهان آشوب چون نزدیک سرحد مغل رسید لشکر عادلشاهی
را به سه فوج تقسیم کرد فوجی با شرزه و خواص خان متعین شد و فوجی با بهلول خان و
دیگر امرا اختصاص یافت تا بهر ناحیه که با لشکر غنیم دوچار شوند جنگ انداخته دست
برد نمایند و باقی لشکر تابع خود را تفریق نمود هر کدام در تلاش و نبرد دشمن کشی
کمر جد و اجتهاد استوار بستند میرزا راجه چون در مقابلات سابقه نزدیک شهر رسیده
از طرف طپانچهٔ تیغ دکهنیان خورده تا شهر نرسیده بازگشته بود و هر زمان شمشیر
دکهنیان و خشمشان می تابید و هراسش اندرون دل می رسید و هم چنین سپاه

وعبور منازل قریب دار الخلافت رسید علی عادل شاه به مقربت درگاه و محرم حریم بارگاه ملکت مدار عبد المحمد حکم نمود که با سرداران چیده و سپاه گزیده بآرایش فوج تمام وزیبایش ما لا کلام به استقبال نیکنام خان برود و به توقیر و احترام او در ابیارد عبد المحمد حسب الحکم والا با سرداران تمامی و آرایش فوج تمامی که هم اسپ و هم سوار با یراق و طمطراق تمام آراسته بودند بپیشوای نیکنام خان رفت چون تلاقی افواج عادل شاهیه و قطب شاهیه باهم شد خیام و شامیانه ها پذیرفتند سرداران هر دو طرف در اینجا ملاقات نموده یک لحظه به کلمات مصادقت آمود مشغول شدند بعد ازین ملکت مدار عبد المحمد خلعت های فاخره و جواهر و نفایس لایقه نیکنام خان را و دیگر سرداران همراهی او را مخلع و مزین ساخته از اینجا سوار شده بشهر گرد چون نزدیک بیجاپور رسیدند علی عادل شاه ببرج گردون شکوه علی برج راحت نشست خاص و نظاره گاه هر دو فوج مخصوص ساخته بآرایش ما لا کلام مزین گردانیده به قدوم میمنت ملزوم خود رشک افزای قصر قیصر و خورنق پرویز گردانید هر دو فوج قطب شاهی و عادل شاهی در مد نظر بادشاه ذی جاه در آمده مجرا و خدمت بادشاهی مشرف گشتند علی عادل شاه نظاره افواج بحر امواج نموده مجرا و خدمت گرفته محظوظ و مسرور گشت و به عبد المحمد احکام فرستاد که نیکنام را در بارگاه سلطانی حاضر آورده به عتبه بوسی مسرور گردانید پس ملکت مدار نیکنام خان و سرداران گزیده را حضور آورده بشرف عتبه بوسی مشرف و بهره مند گردانید باز نیکنام خان و سایر سرداران قطب شاهی را به نوازش های سلطانی و خلعت های خسروانی سرافراز و سربلند فرموده رخصت فرموده تا برفاقت ملکت مدار و دیگر امرای دولتخواه در تنبیه مخنیم سرگرم باشند

در بیان تعین نمودن علی عادل شاه هر دو لشکر را به دفع مرزا راجه

بیشمار برای کمپی روانه نموده است و راه گذار آنها هم ازین وقت قریب است شهزاده
خان بمجرد شنیدن این مژده برخود ببالید و رگ دلی در جسدش از خوشحالی به برآمده
زره در جوشن تنگ گردید باشیر دلان همراهی ندا درداد که ای شیر شکاران شکاری که
در تجسس و تفحص آن برآمده ایم و چندین مسافت در تگ و دو دیدیم اینکه بر سر راه ما پیش آمده
است امروز آن روز است که بصید افگنی جهدی بجا آریم و نخچیری کلان به دام اندازیم
که در تمامی خطهٔ هندوستان آوازهٔ شیرافگنی و صید اندازی ما زلزله انداز دد از گفتن شهزاده این
دلیران شیرزهره جگر بجوش آمدند تهور شان دو چندان شد اسپان را کره تازیانه نموده
بر پویه و جنیز انگیختند و مشتاق وار در قطع بوادی افتادند چون از تنگناهای درخت
زارها برآمده را میدان گرفتند ناگاه نشانهای فوج مخالفین نمودار شدند که آنها تمامی
مغل ازبک و قزلباش و افغانان بودند که طمطراق و یراق تام و اسباب سامان
مالاکلام مستعد و آماده بودند شهزاده شیرشکار دلیران را بترتیب و قانون انتظام مثل
قرار داده قدم بمیدان نهاد و رخ بمقابلهٔ آنها آورده چو در انداز گوله و بان در آمد
از انطرف بان و گوله آغاز شد آتش حرب و قتال شعله زن گردید و چون قدری فراتر
آمد تیر و تفنگ بسان قطرات باران باریدن گرفتند چون آنرا هم طی کرده قریب تر رسید
بهادران نامور و دلیران خارجگر از هر دو جانب با یکدیگر با تیغ و تیر و سپر برابر گشته داد
تیغ بازی دادن آغاز نهادند در طرفة العینی در عرصهٔ نبرد نمونهٔ عرصهٔ محشر پدیدار نمودند از
از خون کشتگان صحرا مثل موسم بهار لاله زار شد سمهای اسپان و قدمهای بهادرگان
در جشن انبوه حنابندی یافتند و از لاشهای مردگان تلها و پشتهها برآمدند شیر
دلان دکن دران معرکه در سوال و جواب تیغ و تیر مبادرت را کار بستند و هر قدر
آنها یک ضرب و سه ضرب جواب می دادند و هر ضرب که حواله می نمودند سوار و مرکب
بر زمین می آوردند چون قطری از آن در تیغ دلاوران و رامده و رخاک و خون

که زخم شمشیر و کهنیان چشیده سیر گشته بودند و علاوه آن کمی علف و قلت آذوقه
وبال جان های شان شده همت و تاب از دست باخته بودند اکنون خبر یافتند که لشکر خلف شاهی
برفاقت عادلشاهی کمر بسته رخ بمقابله و مصاف آورده است اندیشه و خطر شان از
یکی صد گشت همت شان پست گردید سر قتال و جدال نماند باوجودیکه افواج دکن قریب
تر رسیده بودند میرزا راجه سکوت ورزیده فارغ نشسته بود و در هیچ یک فردی از
عرفی و سیلی بجولان نادر دریافته نمی شد —

در بیان جنگ شرزه خان و خواص خان با ازبک قزلباش و راجپوت از سرداران میرزا راجه

شیران دشت دست جلادت و شجاعت شرزه خان و خواص خان با هم گفتند که غنیم
شیر آمده خاموش نشسته است رو بمیدان نمی آرد ما را لابد چاره باید برداشت پیش
قدمی نموده بر سر او باید رفت او را بمیدان باید کشید بهر صورت ما را آنچه مطلوب است
خرگوش که بخواب رفته در کمین لحاف گوش بر دوش گرفته باشد او را بمیدان آن باید برخیزانید
و صید باید نمود پس برین قرار داد هر دو رستم دل مستعد گشته سوار شدند و در تلاشش
صید بر آمدند چون میلی دو سه روز مسافت طی نمودند راه تنگی پیش آمد بسبب نشیب
و فراز کوه و دره و درخت زار پرخار سرعت گذشتن میسر نمی شد شرزه خان یک جانب
راه گرفته و خواص خان بطرف دیگر روان شد ناگاه شرزه خان را در اثنای راه جاسوسان
خبر آوردند که بر همین عهده برگماشته بود خبر رسانیدند که راجه جی سنگه بسبب آنکه در
لشکرش کمی علف و قلت غلات بمرتبه اتم شده و لشکرش ازان جهت به تنگ آمده دوازده
هزار سوار چیده که جان لشکر توان گفت که نیمی ازان همه ازبک و قزلباش و افغان اند
که در فن تیغبازی و تیراندازی هم نبرد سام نیرمان توان گفت و نیمی همه راجپوت
و مرهته ها که همه برچهی دار و نیزه بازی انباز اند با ساز و سامان بسیار و توپ و گوله بان

وصرف مقدور بظهور آورده شرط تهور و شجاعت آوردند اما چون تائید آلهی واقبال
بادشاهی درکار خویش سرگرم بوده شیردلان عادل شاهی و نمک پروردگان بادشاهی
دران معرکه هوش ربا هنگامه وحشت افزا چنان دست بردی بوقوع آوردند که بر خصم
خیره چیره گشتند کثیری از سرداران راجپوت و جمعی از نامداران مرهته را بزیر تیغ
بی دریغ گذرانیده از هودج تا دخانه زین ایشان بر خاک میدان غلطانیدند همچنین سنوا
سپه سالاران لشکر نامدار نامور جادوراو و دیگر کیسر سنگ نیز از تیغ بهادران اسلام
شربت ممات چشیده بمقر اصلی شتافتند آنچه متمنای این هر دو فدویان دولت
خواه و نمک حلالان اخلاص انتباه خواص خان و شرزه خان بود از عون و عنایت
ذو المنن بر منصه ظهور جلوه گر شد به فتح عظیم مخصوص گشته شادان و فرحان بمنازل
و خیام معاودت نمودند از ظهور این فتح میرزا راجه و تمامی لشکرش بارگیران مصیبت و
اندوه افتاد که شرحش از قید و ضبط افزون و بیرون است هرگاه که بر دوام اخبار
لشکر آناً فاناً به توسل بریدان صبا رفتار بحضور بادشاه کامگار میگذشت چون این مژده
فتح عظیم بگوش غیب نیوش عادل شاه رسید سجدات شکر بدرگاه من یؤتی الملک
لمن یشاء وینزع الملک ممن یشاء ویعز من یشاء ویذل من یشاء
بجا آورده مسرور گردانیده قسمی سرور لا احصا در سراپرده دل شاهی مستحکم گردید

در بیان جنگ بهلول خان و دیگر امرا با لشکر راجه جی سنگه

درهمین ایام که میرزا راجه ولایت عادلشاهی بی نیل مقصود بازگشته بر سرحد خویش
لنگر اقامت انداخته هر چند در تکاپو می بود دست بر مطلوب نمی یافت بناکامی
ایام بسر می نمود تا اینکه روزی دلیران بادشاهی و شیردلان عادلشاهی با هم
مجلس کنگاش منعقد ساخته با مملکت غنا صورت مدعای خویش وا نمودند که

غلطیدند و بیشتری با آب شمشیر بهادران نیاورده آواز معرکه تافتند شرزه جریده کار جنگ را باتمام
رسانیده بود که خواص خان خبر یافته یلغار نموده بمدد شرزه رسید و در دور باقی شهر یکسر پایه
گردید چون ازین مهم بالکلیه فارغ شده قدم پیشتر گذاشتند فوج دیگر که بیشتر از وهم
اثر اول می آمد نمودار گردید که همه مهتها و راجپوت بودند که در دلیری یکتا و در جلادت
بی همتا که هر یک از ایشان خویش را عدیل ارجن و بهیم و بهیکهن میدانستند و سرداران
آن جماعت اکثر پنجهزاری و شش هزاری منصب سپاه داشتند و راس و رئیس آن
قوم دو سردار نامور جادو رای نام و کیسری سنگ که از سرداران نامی و گرامی فوج میرزا
راجه بودند چون شرزه دلاوران و خواص خان رستمان رو بآنها نهادند آنها نیز توپ
بآن سرداران آغاز کردند و آلات و ادوات باروت و آتشبازی که بکثرت و فراوانی
همراه داشته بودند همه یکبارگی بکار آمده سر دادند و در طرفة العینی آشوب قیامت برپا نمودند
و دود و دخان و گرد و غبار از زمین تا آسمان آنچنان پر برآوردند که میدان نبردگاه
همچو عرصهٔ ظلمات تاریک و مظلم گردید که برادر روی برادر نمی دید و رفیق رفیق
را کی شناخت شیردلان بیشهٔ شجاعت نهنگان دریای جلادت شرزه خان
و خواص خان با رفقای شیرزهرهٔ خویش در عین آشوب قیامت اسپ عنان‌ها
برق شرار تاب داده آنچنان بر آنها تاختند که در طرفة العینی بر توپخانهٔ غنیم برافتاده
متصرف گشتند و توپخانه را پس پشت داده با تیغهای آبدار و شمشیرهای برق شرار
مقابل و برابر خصم شدند دلیران طرفین و دلاوران جانبین پا در میدان جلادت
افشرده داد مردانگی دادند و با یکدیگر دست و هم پنجه شده قتال و جدال بیشتران
وار چون بپایه گذرانیدند تیغ و خنجر هیچیک از دلیران طرفین نماند که بخون آغشته نشد سوار
و مرکب هر دو بخون سرخ و رنگین شدند مرتبه‌گان نیز با زور راجپوتان برق انداز که در خصم
افگنی و دشمن اندازی علم دعوی بر می افراشتند و سعی خویش سر مو کوتاهی نکردند بدل مجهود

گشتند انتظار آمدن خصم بمیدان می کشتند و از جا جنبش نمی کردند تا اینکه در همین انتظار
بیگاه شد آخر با هم گفتند که چون غنیم از جا نمی جنبد و بمیدان خود را نمی کشد باری بازی
تازیم و بروز بمیدان کشیم تا امروز بی نبرد به منزل معاودت ننشود پس سواران مراکب
را گرم خیز نموده نزدیک تر شدند. برین هم غنیم از جا برنخاست و حرکت نکرد لاچار آمده گفتند
که غنیم زمین گیر شده است اصلاً بجنگ میل ندارد و بر زمین گیران شمشیر کشیدن نزدیک
مبارزان رزم خواه از مقوله با زن جایض فراهم آمدن است پس این کار شان بلند
با شیر هستان را نمی سزد ناچار جنگ نه نموده و شمشیر ناکشوده به عسکر بازگشتند در هنگام مراجعت
در میدان صاف و همواره هر دو سردار برابر میرفتند و یک دیگر را می دیدند چون نشیب و
فراز و درخت زار پیش آمد از هم جدا می گشتند و از نظر یکدیگر غایب می شدند اتفاق گذر
گاهی تنگ در پیش آمد خواص خان لشکر خود را بیک جانب کشید و شرزه خان سمت دیگر
گرفته راه میرفت ناگاه جوقی قلیل که نه قابل نبرد دستبرد بودند از لشکر غنیم جدا شده بجای
میرفت پسر کوچک شرزه خان که نام او سید حبیب بود و دران روز بهوس تماشا
همراهی پدر نموده بود یکایک نظرش بر آن جوق افتاد چون شیر بچه بود اگرچه خورد سال
بود هوس تیغ بازی از دلش خود زد و خواست جریده و تنها بران جماعت تاخته
هوس دلیرا سر انجام رساند و شمشیر تشنه را از تشنگی باز رهاند بی اطلاع کسی اسپ
برانگیخت و بران غول اعدا انداخت تا چندی از یمین و یسار از پیاده و سوار ته تیغ
آبدار در گذرانیده بود که آن انبوه کثیر گرداگرد حلقه زده چون هاله آن ماه را درمیان
گرفتند چون شیر بچه حال برین منوال یافت یک نعره شیر بر آورد که آوازش
بگوش پدر رسید شرزه خان چون صوت جگر پاره گوش کرد در اضطراب آمد
و دانست که البته لخت جگر در پنجه اعدا اسیر شده تا بانه اسپ بر سمت آواز برجهانده
در یک پلک زدن بران جماعت اعدا تاخته زیر و زبر نموده حلقه از هم بگشاد و همچو رمهٔ

غنیم مانند اژدر شوریده بر سر حد افتاده جمعیت خاطر ما را تشویش ناگزیر ساخته است تا به جنگ
اقدام ننماید و در راه ملک خویش پیش گیرد تا کی انتظار کشیم اکنون هم غیبی از پرده
غیب در رود با این نماد رسیده اگر بیاید به تو یاری تو بر روی کن گذر هیچ میندیش
و بجز کار لطف حق یابی ظفر مملکت مدار رای همگنان را مستوجب دشمن گیری دیده
در تهیه استعداد و سواد در آمده سرداران لشکر را از اضافات و انعامات بنواخت و
اسباب احتیاج جنگ آوری بر سپاه تقسیم نمود و در روزی که معین نموده سپاه و سرداران
لشکر پادشاه عادلشاهی و قطبشاهی آماده کارزار شده رایات ظفر افراخته بر رخ غنیم روان
شدند شرزه خان و خواص خان که با هم عقد اخوت بسته بودند با فوج خود از سرداران
دیگر ممتاز شده بیک جانب راه گرفتند و بهلول خان با باقی نامداران از یک جانب
روان شد و نیکنام هم با جمعیت خود ثالث ثلاثه شده قصد دشمن افگنی همت برگماشت
اولاً بهلول خان که در اواسط افواج بود مقابل مینی خصم آمده دلیرانه جنگ انداخته
آتش حرب بلند ساخت غنیم به افواج مقابله او برخاسته که همت پست نسبت
حبلی شده بود فوج پیوست هر کدام از دکهنیان و هندیان برای حفظ ناموس
خداوند نعمت خود با بذل مجهود به ظهور آوردند که گردون گردان بر سر این شیران و
گردان تحسین و آفرین نثار کرد آخر الامر بهلول خان بهادر بی بها در با قلت
جمعیت بر اعدای با کثرت که بیش از مور و ملخ بودند حملهای بهادرانه و یورشهای
رستمانه برده نیم جان لب اهل شود هر بار که بجوم عظیم نمود و نظر قلت جمعیت مقابل زور
می آوردند به قوت شیری و حمله شیری از پیش رو بر داشته بستر دو ترمی انداخت
بعد از تکرار این طمانچه ها و تورد این ضربها سست و متلاشی گشته از مقابله باز ایستادند
و دیگر به جنگ برنخاستند بهلول خان مظفر و منصور بازگشت شرزه خان و خواص خان
به سمتی که نهضت و متوجه شده بودند نظر بر فوج خاص عادل کرده مقابله آمده جولان مبارزت

واویلا و شور به هر حال این سه مبهم بر هیچ کس انکشاف نیافت و رمز خالص درین صورت عجیب و غریب بر عوام هویدا نشد مگر بر منقطنا از ذوی الافهام و آن اینکه در کار خدمت ولی نعمت جان سپاری که منتهای درجات است و برائت از مذلت بدست اعدا که باعث فخر و افتخار شان می گشت حاصل آمد و بالجمله از وفات شرزه خان در خاندان شجاعت و صلابت ماتم و مصیبت افتاد و در دودمان بسالت و جلادت شوکت و شیون واقع شد دلیری و دلاوری از بیکسی نالیدند و مروی و مردانگی بیوه گردیدند تیغ و تیر در گوشه افتاده به حزن و اندوه در آمدند و زره و جوشن بر زمین نکبت خود را انداخته ناله و فغان بر داشتند عالمی بی تصنع و تکلف باین کلمه گویا شدند که مادر روزگار هیچو شرزه شیر زهره فرزندی نادر بوجود آورده باشد خواص خان مجرد وصول خبر وحشت اثر ناله و فغان کنان درون آمد و شیون و ماتم بر داشت و باز خود را بضبط آورده بتجهیز و تکفین آن مقتول سیف الله پرداخت و بهر دو شیر بچگانش را بانواع دلدهی و اقسام تسلی بخشی دلداری نمود چون این خبر غم افزا به پادشاه تیجان پرور رسید بر فوت آن یار وفادار و فدوی جان نثار تاسف ها و تحسر ها نموده عیش و تعیش فراموش کرد و بهر دو شیر بچگانش را که سید مخدوم و سید حبیب نام داشتند در کنف لطف و عاطفت آورده ترتیب و پرورش بهتر از پدر می نمود و بهمان خطاب شرزه خانی و منصب دولت او را سر افراز و سر بلند گردانید۔

در بیان جنگ امرای عادل شاهی با جی سنگه و دست بردی بهلول خان و خواص خان و هزیمت راجه جی سنگه و این آخرین هزیمتهای اوست که بعد ازین دیگر قصد مقابله نکرد و راه ملک خویش پیش گرفت ❖ ❖ ❖

گوسپندان از پیش رہانید و فرزند را از دایرہ بلارہانیدہ ہمرگرفتہ و بطرف لشکر روان
روان و بہ دل شاد و خرم کہ مبارک روزی بود کہ سہ فرزند از ورطہ بلا بسلامت برآمدیم
واز نیرنگ بار سپہر بی مہر غافل کہ در این ساعت این مروت کردہ در ساعت دیگر
چہ عداوت بظہور خواہد آورد۔

دربیان قصہ وفات شہزادہ خان بتقدیر ایزد منان

چون قضا را در پس پردۂ غیب اعجوبہ کاری ہا است کہ رہوار خرد در میدان ادراکش
لنگ و ہوش والا رس ذوی الفہوم را سر از رسن سیش ذنک است در یک
نفس شادی بہ غمی جفت ساختن در آنجا بہ آسان و طرفۃ العینی نشاط و انبساط را باندوہ
و انقباض عقد بستن نہایت سہل شرح این مرام و تبئین این ابہام قصہ پر غصہ
غوارت قافلہ سالار شجاعان و سرآمد نامو ران ونامداران سید الیاس شہزادہ خان
است کیفیتش این چنین است کہ فرزند دلبند را از اعدا ہجوم بہ سلامت بدر آوردہ
راہ لشکر گرفت دلش در عین خوشی و خورمی و خاطرش در نہایت دل شادی و
خوشحالی کہ ہر دو خود ہا باصحت و سلامت و اما ن امنیت از ورطۂ بلا و گرداب آفت
برآمدیم لختی زمین و شبطری از راہ ہمین سرور و نشاط طی نمودند کہ ناگاہ بہ تقدیر اللہ
بی ظہور سبب ظاہر شہزادہ خان از اسپ میل کردہ بر زمین آمد چون تفحص کردند جان
بحق تسلیم شدہ بود ہا لی در این امر حیران واز ہر کس این ندا برآمد **فرد** نہ زخم
ظاہر نہ قاتلش ہویدا شد + اجل چگونہ رسید از کجاش پیدا شد + عقلای خبیر
و دانایان بصیر در جواب شان گفتند ۔ **فرد** ۔ در کار و بار خانہ تقدیر بی ہمال
این از اعجوبہ کاری اسے تقدیر جبار عالمیان است کہ نفاذ حکم لایزالی او را نہ زخم
در کار است و نہ قاتل ضرور رشال حکمش چون در رسد و چنانچہ عموم و ہموم را در
طرفۃ العینی مبدل گرداند بہ نشاط و سرور ہم چنین مجلس شور و سرور را پر از

پر و بال شکسته کنج نشین و خانه گزین نموده باشند و کمی علف و تنگی آذوقه بآن قدر
دارد و پامال گشته که نه در سوار تاب و نه در مرکب توان مانده باشد کجا ما را طاقت و تاب
مبارزت و مقابلت با این زبردست مشتاقان قوی پشت خواهد بود همان رعایت آنها
بجا بس که منت امان جان بر ما گذاشته نام ما نگرفته پس کار خویش نشسته اند و اگر
رحمی و فراق را کار فرموده در پی ما شوند جان گذارند و نه مال مباد که ازین سودای
خام و خیال محال شمه آگهی یابند در طرفة العینی احوال اقوال جهان آشوب گرد و پیش
ما بر آمده در میان گیرند و ابواب رسیدن آب و دانه مسدود سازند ما را هم در حبس
تشنگی و گرسنگی جان دادن نصیب گردد و یا اگر در زوان چاق و پنداران قزاق را برما
نام زد کنند نه دستار بر سر گذارند و در دست قمچی و نه بر سوار لباس گذارند و نه اسپ
و قمچی آنگاه روی هندوستان بخواب هم نخواهیم دید همان بهتر که ازین خیال خام
در گذشته و فتنه خفته را بیدار نساخته راه ملک خود گیریم بهر طور ازین مهلکه جان
نرسا خود را بسلامت به پرده بوطن گاه خویش رسانیم اگر در نصیب به اهل و عیال
پیوستن خواهد بود سوگند بطلاق خوریم که دیگر روی عزیمت سوی دکن نکنیم و دیده
دانسته خود را به چاه هلاکت نیندازیم راجه بدمست را سودای خام نه آنچنان راه
هوش و خرد زده بود که سخن ناصحان تجربه کار سمع قبول او در آید پس پی پیکار
خویش مصر مانده در تهیه جنگ در آمده به عنایات و مدارات سپاه و عطای خلعت
و انعامات سرداران لشکر دلجوئی نموده خواه نخواه به جنگ و نبرد قایم نمود چون
ازین خبر مسامع امرای عادلشاهی رسید مملکت مدار عبدالمحمد به سرعت هرچه
تمامتر در تهیه اسباب جنگ و قتال در آمده لشکر را آماده پیکار و مستعد کارزار
گردانید و تمامی لشکر عادلشاهی بدو بهره ساخته نیمی تابع بهلول خان و نیمی تابع خواص
خان نموده رایات برافراخت و بهنگام نیز با جمعیت خویش بقصد دشمن روان شد

میرزا راجه از بسکه شکست های مکرر و هزیمت متعدد از دلیران عادلشاهی یافته شکست
که گردیده در قصد فرار بود اما از باعث توبیخات و تشنیعات اورنگ زیبی اندیشه تمام
حاصلش کرده چنانکه قدم یاری نمیکرد که بدان سمت حرکت کند بناچار بر سرحد اقامت
ورزیده در حیرانی و پریشانی اوقات سپری می‌نمود در این اثنا بمقتضای تقدیر قدیر
واقعه شرزه خان واقع شد او را جان تازه به تن آمده از خوشحالی ببالید و سرمستی او
بجوش آمد بر ظن آنکه حریفی که دست و پنجه اش بر می نامید و دست به مقصود یافتنش
نمیداد همون بود چون آن از میان رفت تصور نمود که اکنون به مراد دست توان یافت
و کار از صعوبت بر سهولت انجامید و دکن تسخیر توان کرد این ابله قدر ندانست که اگر
یک شیر از میان رفت چه شد چندین شیران دیگر که مثل او شکار توانند نمود در این بیشه
موجود اند الغرض خیال فاسد در دماغش پیچید سودای باطل اینچنین آغازید سران
و سرداران لشکر را جمع نموده فریقین شروع کرده به فسانه و فسون در آویختن بنیاد
نموده و ترغیب و تحریص بر مقابله عادل شاهیان کرده و گفت بادشاه ما را از سایه میان
همایه امرا و سپاه چیده و انتخاب کرده بر سر این مهم روانه نموده است اگر کار ناکرده
برگردیم دیگر با راجه سرخ روی است و با بادشاه را چه رو نمائیم و در میان هم چشمان
چگونه معاش و زندگانی کنیم چندین بار اگر در اینجا شکست یافته ایم باری الحال کمر همت
چست بسته یک مقابله شایسته نمائیم تا گوهر مقصود بدست آریم غضنفری که در این
بیشه بود و شیران جهان از وی در بیم و هراس بودند در پنجره اجل افتاده اکنون
همت شما جوان مردان باید بسنجیم تا تائید ایزدی خواهد رسید تا بمراد فایز شویم واگرنه
ما و شما را با عیال و اطفال رسیدن و بملاقات اعزه و احبا پیوستن دشوار و
محال خواهد بود و بعضی امرا و سرداران او که از دانائی و پیش بینی حظ وافر میداشتند
او را گفتند که سپاه بادشاه دکن وقتی که ما را به لطمه های متواتر و طپانچه های متوالی

حال لشکریان دهلی در میان به آنچنان خواری و نگونساری پیوست که نصیب دشمنان
مباد اخیر سپاه مغل را نوبت بآن درجه رسید به جا گریزگاهی می افتند میگریختند
و هر جا منفذی می دیدند میخزیدند پس ازین خواص خان مقرب سکان میرزا راجه به
تشخیص آورده بسمت اورنگ آورده چو سبیل همقندی شان و غرورشان بدان جانب
روان شده در آن اثنا هر که از سوار و پیاده و انسان و حیوان در پیش می آمد بضربت
تیغ بی دریغ بهادران کم مهر و سپار کینش هیچو [illegible] پیکر می شد و هر که بقصد
مدافعت مزاحمت دوچار میگردید بسان پرویزن ریزه ریزه خورد و پاره می گشت
چون میرزا راجه خبر یافت که آن سیل دمان باین بهادری بقصد وی می آید
هوش سر و دستار گم کرده از قرارگاه عنان مرکب [illegible] او با چند خواص رو بدیگر
جانب نهاده پروای لشکر گذاشته از میان لشکر [illegible] لشکرش چون سرکرده خویش را
گریزان و حیران دیدند هر یک نیز بر طبق قول الناس علی دین ملوکهم رو بگریز
و فرار آوردند چنانچه در عرصهٔ رزمگاه و میدان جولانگاه غیر از کشتگان و مقتولان
و با سلاح و تیر و کمان هیچ دیده و یافته میشد امرای عالی شاهی و سپاه و سرداران
پادشاهی و تاییدات الهی و عنایات نامتناهی به فتح و نصرت مخصوص و محقق گشته عنان
مراجعت معطوف گردانیدند پادشاه دین پناه از حصول این فتح عظمی و عالمگیری قرین
سرور لا احصاد نشاط و انبساط بی منتها گردیده سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب
بی منت مودی گردانیده بترتیب جشن سرور و بهجت و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
قفل از گنجینه ها برداشته مفوو از ابیض و احمر بر اهل استحقاق مانند ابر نیسان می بارید
مفلس و محتاج را از تنگی و بی پایگی باز رهانید خصوص طبقهٔ امرای شجاعت آثار و سرداران
صلابت اطوار و سپاه تهور پناه و دلاوران جلادت انتباه که دران کارزار و معرکهٔ
قیامت آثار داد فدویت داده حق جان فشانی ادا کرده تعظیم قومی در دشمن [illegible] را

چون طی مسافت نموده مقابل هم رسیدند بهلول خان پیش قدمی نموده نزدیک
تر رسید غنیم با شکوه تمام و دبدبهٔ عظیم توپ خانه را پیش رو داشته بر فوج بهلول
خان افتاد هم توپ خانه را یکبارگی بکار آورده و هم از یسار و یمین سوار و پیادهٔ را
برانگیخت در یک ساعت آشوب قیامت برپا کرد میدان رزمگاه نمودار عرصه محشر
گردید مغل از یک قزلباش و مرهٹا و راجپوت که از تقبیر و تحریص میرزا راجه سر آمده
عزمی و قوتی بهم رسانیده بودند در آن معرکهٔ قیامت آشوب جد و جهد بلیغ بظهور آوردند
و در شیوهٔ خصم افگنی و جنگ آوری سر مو کوتاهی نه نمودند اما مبارز میدان دلیری
که دلاوری بهلول خان عادل شاهی پای ثبات افشرده تیغ بازی و شمشیر اندازی
را چنان بدرجهٔ قصوی و رتبهٔ علیا رسانیده که کثیری از مغل و راجپوت را بزیر تیغ
بیدریغ در گذرانید هر بار که گروه انبوه لشکر دهلی بروی یورش می نمودند طمانچه
تیغ و لطمهٔ شمشیر روی شان باز گردانید و در این اثنا سر آمد دلیران و سر دفتر بهادران
خواص خان با جمعیت خود متوجه به سمتی شده و در فکر منصوبه بود که جنگ با غنیم به چه
اسلوب طرح انداز د که ناگاه خبرش رسید که مغل با جمعیت عظیم و توپخانه جهان
آشوب بر بهلول خان ریخته قیامتی برپا نموده است خان قوی دل با خود گفت که
منصوبه درست همین است که چنانچه بهلول خان از طرف سرش در پیوسته است
من از جانب دمش در رانده ازین اژدر شیر پیکر را در میان گرفته فرو کوبیم این
گفته با فوج جمعیت خود سر تیغ تر از باد و برق خود را پس پشت رسانید و از آن طرف
یورش تیغ زنان کد کوبان لشکر مغل را زیر و زبر گردانید و در طرفة العینی بزور تیغ
بازی و تیر اندازی دود از لشکر دهلی بر آورد هزارها سوار و پیادهٔ بر خاک خون
بغلطانید راجه بدمست هوش گم کرده مبهوت گردید و یقین کرد که اکنون اماز جان
برخاست و امید نجات نماند پس در حمله‌هاے این دو سپهدار دکن از هر دو جانب

مسخر شد او را مستوجب الرعایت که مستحق نوازش والتفات سرفراز فرمایند و بعد از ان سیوا
را با پسرش سنبها روانه حضور نمود سیوا چون بدهلی رسید و بدولت عتبه بوسی
مشرف عالمگیر او را مشمول نوازش بیکران و اعطاف فراوان نموده بهر یک از
پسر و پدر منصب پنجهزاری عطا فرمود و دلجوئی فراوان نمود لاکن در اولین ملاقات
چون برابر سایر امرا در پایگاه برپا ایستاده لاکن حکم به نشستن اش مرحمت نشد سیوا
را که دماغ فرعونی و خیال نمرودی در سر داشت این معنی ثقیل آمد تمارض ظاهر کرده
دیگر باره در دربار حاضر نشد عالمگیر صاحب فراست بود آهنگی از خبث باطنش تفرس
نموده او را با پسرش در نظربندی گذاشت سیوا شکایت این معنی براجه جی سنگه نگارش
نمود راجه دگرباره شفاعت او نموده در باب او رعایت درخواست عالمگیر نظربندی
اطلاق یافت تا بومی حبست تا بوقت فرصت خود با پسر از دهلی بگریخت دران اثنا
جی سنگه از بهادران عادلشاهی هزیمت یافته باز پس شده بود عالمگیر ضلع داری
و فوجداری دکن بر بهادرخان کوکلتاش که یکی از امرای نامور بود مقرر داشته میرزا
راجه در حضور طلبید میرزا راجه در راه بود که سیوا از دهلی گریزان آمده ملاقی شد بهادرخان
در مهمات ضلع داری مشغول گشته سیوا بملک خویش آمده باز شرارت برپا کرد
و به مکر و تزویر تمامی قلعه جات که بتصرف مغل رفته بود مستخلص نموده به تصرف خویش
در آورد بلکه چند قلعه قدیم مغل را نیز قبض نموده قوتی و شوکتی تازه بهم رسانید و پنبه
رشته مغل باز پنبه گردانید

بیان شمهٔ مرضیه سلطان علی عادل شاه خصال آن

سلطان علی عادلشاه بادشاهی بود دادگر عدل گستر رعیت نواز و سپاه پرور قدردان
شناس اهل فضل و هنر قوی طالع و بلند اختر عون الهی و تائید نامتناهی همواره
شامل حال او بود بر اعدا و بدخواهان همیشه منصور و مظفر ماند خصم قوی همچو راجه جی سنگه

که پیشگاه پادشاه هندوستان تعهد تسخیر دکن بر ذمه خود گرفته با افواج بحر امواج آمده بود
قرین ذلت و خواری و همدوش تباهی و نگونساری گردانیده از ولایت خویش بدر
کردند و باین معامله رستمانه و مدافعه دلاورانه تاب مهابت تیغ دکهنیان و هیبت
شمشیر عادلشاهیان بر سایر ممالک هندوستان انداختند به خلع گران بها و نقود
و جواهر بی منتها و انعامات و اضافات بی حد و نهایات بنواخت طول مدت جنگ
و مجادله راجه جی سنگه و پیچ حملهای او با دلیران عادلشاهی تا یکسال و کسری کشید
در سنه هزار و هفتاد و پنج از هند بدکن آمد و در سنه هزار و هفتاد و هفت جانب
و جا سر روی نکبت آثر خود گردانید

بیان قبل از این جی سنگه سیواجی بهوسله را روانه درگاه عالمگیر نموده بود بنوازشات پادشاهی و پرسش سیواجی بمنصب پنج هزاری سرفراز شده باز گریخته و باز بر ولایت خویش متصرف شد

معدن فساد و شرارت مصدر گستاخی و بغاوت سیواجی بهوسله چون از بادشاه
علی عادلشاه نمک حرامی و خیرگی ورزیده با راجه جی سنگه ساخت و باخت نموده
چندین قلاع متین با و سپرده به ترغیب و اغوا به تسخیر ممالک عادلشاه برانگیخت و آتش
جنگ و جدال در میان دو سلطنت بر افروخت چنانچه سابقاً مذکور و مشروح گشت
و در چند جنگ و مقابلات با او هم شریک بوده لطمه و طمانچه ها مثل او خورده برکنار شده
بوده و قبل از آن میرزا راجه با او عهد و پیمان نموده بود که فدویت و جان نثاری تو بحضور
عالمگیر بادشاه معروض داشته دولت عظمی و منصب پنج شش هزاری عطا خواهم کنانید
ایفاء للعهد بسپارش او به حضور بادشاه نموده عریضه گذرانید که سیواجی نفر کار آمدنی است
کلید دکن او را توان گفت وقتیکه او در فدویان درگاه داخل گردد گویا تمام دکن

ملعن رکاکت زبان و ونارت نعت پراو ثابت کرده نامقبول گردانیده اند و او خود
بیشتر ازین حال بی انصافی و هنرپوشی این قوم خبر داده و جواب تخلیهٔ ایشان باز
گفته است در جای که گفته است **ہندی** ۔ خریدار کون خوب سودی سُون
کام ✤ نہ دوکان کا دیکھنا سقف و بام ۔ و نیز گفته است **نظم**
مضامین سون جابجا بات بول ✤ دیکھا باسکت فیض کا حق سکے کھول ✤ یکیک
فن مین کی سحر کی چھند ✤ خلیشان سکے جیبان کون کیتا ہون بند ✤ کہتا ہون
سخن مختصر بی گمان ✤ کہ یو شاہنامہ دکھن کا جان ✤ حقیقت مین جو ہووین
کہ تہ نظر ✤ زبان پر رکھین عیب است سب نہر ✤ کہ ہر یک زبان حضرت غیب
دان ✤ سکایا سب آدمکون سچے سد بخان ✤ ہوسئے تشبہ جو نسل آدم کی
اصل ✤ کلامان اُنکی ہوئی فصل فصل ✤ انومین تی جو شعر کی اوستاد ✤ ہیا
اس زبان رہی شعر یاد ✤ سخن بن نزاکت کی نادیکھ بہول ✤ کہ خوش باش
سون قدر پاتا ہے پہول ✤ لکھتا ہون مین بے وقوفون کی بات ✤ نہ پر کم ہون
شالین تو حاسد سنے نات ✤ ولی جو سخندان ہین صاحب تمیز ✤ کہ ہیچ اس ہنر
کون رکھین نت عزیز ✤ و او را سوای این دو کتاب قصاید غرا و دیوان غزلیات
و دیگر طبع زاد یش که مملو از تازه مضامین و سخن بر خیالات رنگین اند مشهور اند در
توحید گفته **فرد** ۔ نظارے مین عارف نظر باز کون ✤ دسین ہر طرف
تیری قدرت کا مون ۔ **ایضاً** ۔ سکت تجہ ہی دریا کون ماٹی مین داب ✤ پونا
دہ پر نیا یا کلکن کا حباب ✤ سبھون کا سجہہ تہک رہا ہے یہان ✤ کہ یک
گُر ٹُرسے مین لسایا جہان ✤ در معراج گفته ۔ **وله** ۔ دیکہت نکہ پہ حضرت کے
آتے آب و تاب ✤ لکہا او سنے حشمہ آفتاب ✤ مسیحا کے گہر کا چراغ ایسا
بچھان ✤ پھر اسکا اسی پہ رکہا بادبان ✤ روزی بادشاہ در محل خاص دق

باسلطنت هند برعزم عریض برای هنگامه آرا گشت آخر بروز طالع و قوت بخت بادشاه کامگار از پیش شیر خایب و خاطر به پریشان حالی و تباهی آواره دشت نامرادی گردید و شجاعت و سخاوت و عدالت که از مکارم اخلاق نفس انسانیه اند در ذات این بادشاه سعادت مند مجتمع بودند رنگین مزاج و طبع موزون داشت چون خاطر همایون را به طبع آزمائی فرد آوری اشعار رنگین مشحون بر مضامین شیرین از دردریای طبعش جوشش برآوردی نکته گویان لطیفه پرور را در بزم رنگینش قدری و وقری تمام بود و در عهد همایونش سخنوران پارسی گو چند فرد نادر روزگار بودند اما چون طبع همایون بادشاه اکبر میل بجانب نعت خاص خویش یعنی زبان دکهنی داشت بر طبق الناس علی دین ملوکهم شعرای هندی گو بسیار از خاک بیجاپوری برخاسته اند خانه بخانه هنگامه شعر تازه گوئی گرم داشته اند ازان طبقه یکی میان نصرتی است که بر نصرت طبع و قار و مساعد ذهن ثاقب تیغ زبان برکشیده فتح اقلیم سخنوری کرده بملک الشعرای مسلم شد اشعار تازه مضامین و خیالات مطبوع و رنگین او مقبول بر دیده رضا گذاشته به صدق این مطلب دو نتیجه طبع وقادش یکی گلشن عشق که در عشق بازی منهر کنور و مدمالتی بازبسته است دوم علی نامه که در فتوحات ممدوح عهد خود علی عادل شاه پرداخته است دو شاهد عدل اند اگرچه زبان آنوقت و محاوره آن عصر نزدیک سخن ظریفان این زمان بخلاف فصاحت مطعون و برکاکت و دناعت موسوم اما آن قدردوان وران داد سخنوری داده و حق مضمون تراشی ادا نموده که منصفان جوهرشناس که نظر از لباس و صورت درگذرانیده پی بر عالم معنی برده اند ان را بتلقی به قبول کرده در مدح و وصفش مبالغه کرده اند و پایه شعراو را در هندی عدیل مایه شعر خاقانی در پارسی داشته اند رحمه الله من الضعف چه شد که بعضی انصاف دشمنان حسد خود بهر فراموشان عیب جوی این عصر که در ضیق زندان قشر و صورت محبوس اند

دشت شهدای کربلا نموده هرگز گاهی زبان خویش در مدح اهل دنیا از شاه و گدایان نبود
مرثیه‌های او در آن زمان مقبول خاص و عام و مشهور بلاد دکهن بود روزی
علی عادل شاه میرزا را بحضور طلبیده مدارات و عنایات بدو نمود و تکلیف نمود که زبان
را بمدح پادشاه آشنا سازد میرزا گفت زبانی که در حمد و نعت و منقبت وقف گردیده
در حکم من نمانده پادشاه مکرر تکلیف نمود ناچار یک دو مرثیه بزبان سلطان گفته بجای
اسم خویش تخلص علی عادلشاه که شاهی بود بقسمی داخل نموده که ذو معنی واقع شده و عادت
میرزا اغلب چنان بود که در ایام ماتم همان وقت مرثیه انشا می نمود و طرح و لحن معاً
همراه آن کرده می گفت شبی در مجلس مرثیه خوانی که اثر خاص و عام بود مرثیه بهمین
طرز می گفت اهل مجلس را از مرثیه خوانیش دریای غم بجوش بر جوش می آورد
در اثنای آنحال این مصرع از سینه اش برآمد مصرع - دلان پهاکان
اناران کر رکهو سینه طبق بانی - و بسته شد مصرع دوم هرگز از خاطرش نمیرسید میرزا
را ازین معنی کوفت عظیم حاصل گشت و در همین گرفته‌گی و کوفت برو نعاسی خفیف طاری
شد دران نوم می بینند که جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم تشریف
فرما شده می فرمایند که بگو مصرع نبی آ دینگے تشنگی کون یو تحفه کر لیجا تا ہے میرزا
به افاقه در آمده مصرع تلقینی خوانده مرثیه تمام کرد از علامات مقبولیت میرزا یکی آنست
که موتش در شب شهادت بشهادت حاصل شد. نقل است که در ایام عاشوره
لیلة العاشره که شب روز شهادت امام همام است میرزا تمام شب در مرثیه
خوانی گذرانیده سحرگاهان برای طهارت در آمده بمتوضا رفت عدوی ظالم ستمگر که بناحق
به عداوتش برخاسته فرصت محاجت قابو یافته در آن حال بخنجر جانگیر او را شهید
ساخت و امداد آن که به رسم و سنا و اهل دکن علمها و تعزیه‌ها از مکانها بیرون برآورده
بر چشمهٔ آب میرسانند علی عادلشاه در تمامی شهر حکم داد که همگی تازیه‌ها و علمهای تمامی شهر از

افروز بوده در حوض فوارهٔ آب می جوشید مثل درخت مروارید بر پا ایستاده گوهر
نثاری می نمود دران حال بر زبان بادشاه این سجع بر آمد مصرع - اُچتا ہو یو فوارہ
پانی بے کیا چھل ہے - ملا نصرتی فی الحال در جواب گفت ع - تجہ شاہ پر اوڑتا سے کا
مورچل ہے - ونیز در وصف اسپ برق رفتارش گفته رباعی نرسے رخش کا
نقش سنگ مین بجال - اگر نہین چابک کا گذری خیال + وصل کا کی ہے سون
ہوے لک الف + کرسے طے زمین تمام جلسے مین جہال - ودر وصف تیغ وا
ہم گفته فرد سورج کی جہان لک جھلک ہے + وان جھلک رہا ہے فرنگ
تیرا + ونیز از جملہ سندی گویان آن زمان یکی میان ہاشمی است که بہ فیض صحاب دہن
مبارک حضرت شاہ ہاشم قدس سرہ زبان شیرین بیان گشادہ از سخنوران گوی سبقت
ربوده قصهٔ یوسف و زلیخا را بہ محاورهٔ آن زمان بزبان دکھنی نظم نموده و دیوان
غزل مشتمل مضامین سنجیده و تلازمات شعریه هم دارد که مقبول طبایع افتاده ودر
شعرطرازی نادره روشی غریب ورزیده که کسی بر و سبقت نکرده با وجودیکه
بصیر مادرزاد بود اما بصیرت چشم دانش بینا سیدی مسعود خان با ہاشمی رابطهٔ اخلاص
بل اعتقاد عظیم داشت روزی که در محل سرا پا حرم نشسته بود ہاشمی را اندرون محل
طلبید بر اعتماد آنکه بصارت پر دانکرده بجای خود با قرار گرفته بودند چون ہاشمی اندرون
در آمد ہمینکه در محل قدم گذاشت شعری آغاز نمود که در آن غزل شکل و شمایل و رنگ
لباس که حرم دران وقت پوشیده بودند و اقسام زیوری که بر تن داشته تمامی
من و عن شرح داد گویا دیده می گوید چون اہل حرم دیدند که حسب حال ہر یک از ما
شکل و شمایل و رنگ لباس بیان میکند این اعمی نخواہد بود بیکبارگی از جا جسته برمیدند
و در پرده شدند یکی از شعرای آن زمان میرزان مرثیه خوان است که زبان خود وقف
حمد رب العالمین و نعت حضرت سید المرسلین و منقبت ائمه طاہرین و مرثیه سید الشهدا

و معالجات پرداختند حکیم شمس الدین خان و دیگر اطبا بحکمت و طبابت مشغول شده
جدی و جهدی بکار بردند بادشاه بعد از سه چهار روز بهوش اصلی باز آمد اگرچه صحت
نداشت و مرض روز بروز زیادتی داشت حکم رانی می نمود عبد المجید و خواص خان
آمد و شد میداشتند و دیگر حضوریان و مردم خدمت بر حکم طلب باریاب می شدند
و بر طریق سابق ریاست را و میان عبد المجید و بادشاه آمد و رفت میداشت کار بار
بطریق معمول قدیم دوام جاری بود چون عبد المجید مستقل بود مجال چون و چرا
کسی را میسر نبود تا دم حیات بادشاه خللی در ارکان سلطنت راه نیافت و یافت اگر
بظاهر و باطن با عبد المجید مربوط بود و میرزا یوسف خان جانب خواص خان
میداشت و دهراجی پنڈت که با عبد المجید و ریاست را مخالفت داشت برای
سلامت و نجات خود سعی بلیغ در کار مظفر خان میکرد چون بادشاه دانسته بودند
که خواص خان و مظفر خان حوصله کامرانی و سلطنت رانی ندارند و عبد المجید دوازده
سال کار و بار سلطنت نموده واقف امور کلیه و جزئیه شده بود و سیواجی بهونسله
و عبد الکریم بهلول خان و امرا و ارکان دیگر تابع و رام و منقاد عبد المجید بودند این
همه امور منظور نظر داشته می خواستند که شاهزاده والا نژاد را بدو سپرده معاملات
بادشاهی باختیار او گذارند تا که خود در قید حیات اند او در استقلال گیرد و اینشد
لاکن عبد المجید بخاطر رسانیده بود که در سلطنت خانه عادلشاهیه هر که ابتدا بادشاه
به سلطنت بر میدارد و بر این کار اقدام می نماید به اندک زمان کشته شود و اودیش
نیز مانع آمده قسم ها داده بودند که اگر این کار اختیار کنی عفو و بحل نخواهم کرد بر گذر
این دو معنی عبد المجید خاطر بر این نمی آورد روزی بادشاه با عبد المجید فرمود که میدانم
که مرا ازین مرض صحت امید نیست مغل نزدیک آمده و هیچ سیواجی دشمنی قابو طلب و در
کمین است خدا داند که بعد از من چه صورت رو نما خواهد شد و چه منصوبه پیش خواهد آمد

دروازه ابراهیم پور که فتح دروازه نام دارد و برآمد بر طبق فرمان بادشاهی مردم شهر
جوق جوق با علم‌ها و تعزیه‌ها از آن دروازه بگذشتند بعد از همه تعزیه‌ها جنازه میرزا
را از عقب تازیه‌ها برآوردند و شاگردانش پیش پیش جنازه مرثیه گویان میرفتند
جلوه و اژدهام که با جنازه میرزا بود از حد و شمار افزون بود در پایه روضه منوره حضرت
شاه مرتضی قادری قدس سره دفنش نمودند و غیر اینها بسیار هندی گویان دیگر
بودند که اشعار آبدار آنها در آن زمان مشهور و مقبول گشته و آنها در فارسی گوئی در آن
وقت مشهور بوده اند و قصاید غرا و اشعار فصاحت و بلاغت انتمای شان مشهور و
مقبول گشته شاه ابو المعانی و ملا عبد الرزاق رفعت و دلیش و عبد القادر و عبد اللطیف
و عبد الغنی و سوای اینها شعرای چند از اهل ایران و عجم نیز بوده اند ـ

دربیان سبب وفات سلطان علی عادلشاه ثانی

بنابر مزاج علی عادلشاه عیاشی و مباشرت میل تمام داشت و دران باب به افراط
رسانیده بود روزی دواسے چار امساک خورده شب را جماع بافراط نموده
از حرارت دوا آب‌های سرد بالتکلف دمبدم آشامیده بود اول صبح که تاریخ چهارم
ربیع الاول بود به استقبال مظفر خان که از مهم بدنور فراغ یافته معاودت نموده
بود تا خدیجه پور سواری رفته در راه از هوازدگی گرانی بدن بهم رسانیده بسبب عسرت مراجعت
نمود چون بدولت خانه رسید در طاس ششم آن روز مفتوح شد و آن روز و یکشب
مطلق بی‌هوش بود روز دوم اندکی بهوش و حرکت آمد نیمه بدن بی حس شده
بود عبد المحمد و خواص خان از خانها دوان آمده بادشاه را دیدند و ملال آگین گشته
به خانها رفتند و مظفر خان و میرزا علی و محب خان و دوهر راجی پنڈت و بیر هندی
که تقرب تمام یافته رئیس خلوت سرای خاص شده بود ملازم خدمت بادشاه ماندند
راه‌ها و دروازه‌ها سه زیاتی را بر چسپیده دریچه‌ها برای آمد و رفت گذاشتند و تیداد

دریا دوار گذاشته شب در میان خود را بحضور رسانیده نزد بادشاه ملازم و مقیم ماند و خواص
خان را بطریق معتاد با مردم خود اندرون منع می کرد که مردم همراهی بیرون گذاشته
تنها بیاید میان خواص خان و آزردگی پیدا شد که مظفر خان ملک مسعود را نزد عبد المحمد
فرستاد شکایت ناسازی و مخالفت خواص خان اظهار نمود عبد المحمد به مظفر خان پیغام
فرستاد که خواص خان وزیر حکومت است و پدرش درین خدمت جان خود نثار
کرده است الحال هرچه خواص خان خواهد کرد ما و شما وزیرانیم تابع امر و حکم او بوده
باشیم و هرچه او فرماید بدان عمل باید کرد آخر مظفر خان را و لشکرش را از دریا دوار بر آوردند
و میرزا یوسف خان از ابتدای مرض بادشاه تا نفس آخرین یک نفس از خدمت
جدا نشد و بهر طریق موافقت خواص خان ورزیده خیر خواهی او می اندیشید و پانزده
روز قبل از وفات بادشاه را بی هوشی طاری گشته بود درین مدت میرزا یوسف خان
معاملات را با آهستگی و همزبانی بخواص خان رجوع می نمود و بحکم رضای او کار میکرد
چون وقت رحلت بادشاه رسید خواص خان بصلاح و تدبیر میرزا یوسف خان
ضبط و ربط محلات بادشاهی و بند و بست دربار و حصار درونی نموده و در طاس
پنجم روز یکشنبه تاریخ سیزدهم [۱۳] شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه سلطان علی عادل شاه
تخته تابوت را بر تخت خلافت و سلطنت برگزیده قاضی نور الله و شاه ابراهیم و علی محب خان
و میر نعمت الله و ملک مسعود و ملک اکبر و میر و میر علی رضا و غیره و فضلا به تجهیز و تکفین
بادشاه پرداخته در شاه پیٹ در گنبدی که خودش بنا گذاشته بود و نیم کاله مانده دفن
نمودند مدت عمرش سی و پنج سال و ایام سلطنت رانی شانزده سال و هفت ماه قطعه
تاریخ وفاتش گفته اند قطعه بادشاه دین پناه خسرو عادل علی * تخت نشین
جنان گشت ز تخت جهان * جان و دل مومنان را آتش هجرش بسوخت * در
همه مرد و زن شعله صفت شد زبان * سال وفاتش گفت ز الهام غیب

بادشاه

بهتر آنست که شما بحضور من شهزاده را بر سریر خلافت اجلاس فرموده زمام عمل و عقد مهمات را
بدست اقتدار خویش درآورده محافظت پادشاهی بکنید ما بعد از کسی را مجال منازعت و
مخالفت با شما نخواهد ماند عبدالمحمد بتواضع و عذر خواهی در گذرانیده قبول نکرد دولت رای
و نیکخواهان دیگر عبدالمحمد را بوجوهات خاطرنشان نمودند که پادشاه می خواهند شاهزاده را بشما
سپرده بحضور خود شما را مستقل گردانند دغدغه را بخاطر راه ندهند و خود را ازین کار آید
وگرنه معامله برهم خواهد خورد و کسی را مجال نخواهد گذاشت عبدالمحمد اصلاً جرأت نکرد و در راضی
بان نشد این معنی بر خاطر اشرف بسیار گران آمد لاکن چون بکمال خود درمانده بودند علاجی
نتوانستند کرد کارها عبدالمحمد چون اقبالش پشت داده بود و ستاره بخشش او بهبوط آورده
کارها برخلاف مصلحت می نمود خود بخود قرار داد که خواص خان شاهزاده را بر تخت اجلاس
داده در دارالخلافت به کار روائی پردازد و خود را قلعه شاه درک دگلبرگه و سکر داده بروی
شغل باز دارد و عبدالکریم بهلول خان را که مرجع در تصرف او بود و قلعه پناله نیز باو سپرده برروی
سیواجی برگمارد و مظفر خان را بطرف بدنور نگهدارد و خود را در حکم خواص خان بوده
هرچه فرماید عمل نماید خواص خان این معنی را عطیه غیبی دانسته قبول نمود و از هر دو جانب اقسام
غلاظ و شداد بمیان آمدند و قرار نمودند که بعد از پادشاه بدوم روز وفا این وعده بظهور
آرند رفته رفته مرض پادشاه به امتداد کشید و قوای اعضای جسمی از عمل حرکت باز ماند هر
کدام از تدبیر خود عاجز آمد و دیانت راو چون دانست که عبدالمحمد عبارات نمی کند مایوس شده
برای پناه دامن خویش ساخت و سازش با خواص خان نمود و دهرباجی با مظفر خان
در آمیخت و در استحکام کار او سعی می نمود اما عبدالمحمد و دیانت راو تلاش های او را برهم زده
نمی گذاشتند که مظفر خان گیرد و خاطرنشان پادشاه نموده به بهانه تحصیل زر قبولات بدنور کار
مظفر خان را از حضور برآورده روانه بدنور ساختند و در این اثنا مرض پادشاه اندک عود
نمود و دهرباجی پنڈت بپادشاه یاددهی کرده مظفر خان را از یاد داد و اپس طلبید و الکریا

بستان

بستان هشتم در بیان سلطان سکندر ابن سلطان علی عادلشاه ختم طبقهٔ عادلشاهیه

خواص خان بموجب قرارداد عبدالمحمد شاهزاده سکندر را که از مدارج عمرش سال پنجم آغاز شده بود
روز دوشنبه پادشاه در طالع سعد سیزدهم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بر تخت سلطنت بیجاپور
نشانده چتر شاهی بر سر افراشت **قطعه** زهی شاه سکندر به فضل خدا * خداوند دیهیم و افسر شده
همای همایون بر او سایه کرد * فرزند بر او سایه گستر شده * به اورنگ شاهی چو بنشست شاه * صدای کرم
از افلاک بر شد * همین گفته سال جلوسش اویس * جهانگیر سلطان سکندر شده * خواص خان
زمام کار و بار سلطنت بدست اختیار خود در آورده کامروای مستقل شد روز دوم عبدالمحمد بموجب عهد
قراری که سابق شده بود به خواص خان پیغام فرستاد که بر وفای عهد عمل نمایند چون مدار کار و بار و بنیاد
همه روزه بمکر و خلف العهد والوعد است خواص خان از آن همه قول و قرار سوگند و پیمان برگردیده جواب داد
که با شاه طفل آمده داد از قلع پادشاهی آن حصن هیچگونه خواهد شد باری یک دو سال صبر را کار فرمایند
عبدالمحمد آزرده خاطر گشت روز دیگر خواص خان بخانه عبدالمحمد آمده دلاسا و استمالت فراوان نمود
اما رنجیدگی خاطر عبدالمحمد از دلاسای ظاهری خواص خان منقطع نشد شنیده مدتی در خانه بیکون نشسته در زند
مانده و اگر چه هم در تدبیر اصلاح کار خویش کوشید ثمری بران ترتیب نگشت از این معنی بارگران بر خاطر
نازکش افتاده از کار پردازان سلطنت خانه نو عهد و نا تجربه کار بودند حرکات و عملها که بوقوع
می پیوستند در نظر تجربه آموز دوراندیش وقعی نمیداشت و پسند خاطرش نمی آمد این علاوه بار خاطرش
شده و غم سلطنت خانه دل بعصمت می خورد و شب و روز درین فکر جانگداز می بود آخر تاب نیاورده رخت
اقامت از خانه بدر کشیده برون رفت **مصرع** تا دیده شود آنچه پسندیده نمود * آری ارادهٔ الهی
و خواست خدا بر هم زدگی و بر هم خوردگی سلطنت خانه متعلق شده بود بر طبق قول مشهور اذا اراد الله
شیئاً هیّأ اسبابه اول سبب تباهی این دولت خانه همین شد که همچو وزیر کار دان که ستون دولت
و رکن السلطنت خانه هم پادشاه را و هم دیگران را مشفق بود استعفا از این کار جسته خود را کنار کشید

دین علی کرد و وطن پرخان تاریخ نجات علی عادلشاه در اولین سال جلوس خود
بنای حسینی محل نمود و در سنه هزار و شصت مسجد بنا نمود و در سنه هزار و شصت و نه
علی محل بنا فرمود و در همین سال چنجاور به سعی ملا احمد فتح شد و در سنه هزار و هفتاد
و یک قلعه پناله از قبضه سیوا بدر آورد و در همین سال قلعه پرنده در تصرف مغل
رفت و نیز در همین سال بڑی صاحبه والده بادشاه بعزم حج روانه حجاز گردید و در
سنه هزار و هفتاد و دو قلعه رایچور و ادونی و محمد نگر کندنول وغیره با ولایت
تابعه خود از شکست و فوت سیدی جوهر صلابت خان در تصرف خاص بادشاهی در آمد
و هم درین سال عرش محل را بنا فرموده و در سنه هزار و هفتاد و سه سنگ پیٹ را
بنا نهاد و هم درین سال شاهزادی بادشاه بی بی یافت و نیز درین سال بادشاه
برای تنبیه و تادیب راجه ملنار برآمدند و در سنه هزار و هفتاد و چهار خود بدولت از مهم
ملنار بدار السلطنت بلده بیجاپور معاودت فرمود و در سنه هزار و هفتاد و پنج شاهزاده
حسین ولادت یافت و در همین سال عبدالرحیم بهلول خان وفوت شد و در سنه
هزار و هفتاد و نه بیست و پنجم ربیع الثانی شاهزاده سکندر تولد شد و در
سنه هزار و هشتاد اخلاص خان وفات یافت و در سنه هزار و
هشتاد و یک ابراهیم خان فوت شد ۞ ۞ ۞

تمام شد بستان هفتم
۞ و شروع شد
بستان هشتم

و دهیر باقلیم گشته تمامی صحرا اقلیم را رود آسا لعلی شده بود مردم کثیر از طرف مخالف مقتول و مجروح شدند و ازین
طرف نیز چندی بقتل رسیدند شاه محمد نیاکرد و ملا عثمان ولد ملا منصور که از اعیان بودند بکار آمدند با وجود
قلت جمعیت خود و کثرت دولتخواهی مخالف از جا شتابان تا شبانگاه پا در معرکه استوار نموده تیغ
بازی و شمشیر اندازی میکردند شبانگاه لشکر سیوا متفرق شد عبدالکریم چون دید که دشمن از مقابله رو
برتافته و سپاه خویش اکثر مقتول و بیشتری مجروح شده از کار باز مانده بودند از آنجا به تیکوته معاودت
نمود چون از شهر مدد تازه بدو رسید و لشکر خاصه را هم نوعی قوت حاصل آمد باز از تیکوته کوچ نموده
بسوی غنیم رفت سیواجی از شنیدن واقعه جنگ فتح یابی بهلول خان خون جگر خورده انگشت
حسرت بگزید و سرداران خویش را ملامتها نموده سرزنش ها کرد که چرا از چهار طرف قتل
نکردید با آنکه لشکر او مقتول و مجروح شده با اندک مردم راه تیکوته گرفت چرا ایشان را
چنین کثرت که او دید با قلت ابی کرده باز بجنگ ... دو برابر گرفته اسیر نکردند بلکه
از پیش در ترس عقب او نشستند کسی مجروح و زخمی از لشکر او نیم جان بازگشته بودند در تاریخ
ایران ... آمدن و اعتقاد فتح خود ساخته شهرت گشته ملک الشعرا میان نصرتی در تاریخ سکندری
که بزبان دکنی منظوم ساخته است که بجنگ امرای مشهور گشته است داد شجاعت عبدالکریم
بهلول خان و سخنوری و فصاحت و بلاغت خود را بچنان داده است که سخن و انما انصاف کنند
... معانی اندیشه گوهرهای جسته الی قرین بیان نثار می کنند

بیان بنای قلعه بهادر خواص خان با آیین سلطنت حکیم شاه

آل تیمور را اکبر شاه تا عالمگیر را آرزوی تسخیر دکن همیشه و یک هوس می خیزد و کرامت و مراتب لشکر
کشی با فنون جمعیت می آوردند و درین باب زرهای فراوان بمصرف آوردند ده جانگی ها می کشیدند تا آنکه
چند شهزاده و چندین سرداران در سر انجام شدند لیکن بیشتر مطلوب نمی یافتند از بسکه
آنکه در سر سلاطین بلند اختر و دادگر عادل شاهی بودند که با استظهار و اعتقاد وزرای صاحب
رای و امرای شجاعت انتما کامرانی و جهانبانی نموده هرگاه تخمینی می قوی متوجه ایشان می شدند

و زمام اختیار بدست نوآموزان ناتجربه کار افتاد بیت چو خواهد که برهم کند سلطنت ٭ دهد
اختیاری بنا تجربت ٭ الغرض از راه کم خوردسالی بادشاه و صاحب اختیاری کم حوصله‌گان
در ارکان سلطنت تخلخل و تزلزل افتاد و شیرازه انتظام و سلسله پیوستگی مهام از هم پاشید قابو
جویان اطراف و جوانب را که دندان طمع را همواره بر سنگ فسانه حرص تیز کرده در کمین فرصت نشسته
بودند هنگام برآمد مقصود رسید از هر جانب شور فتنه سر بر آورد اول از همه عدو یعنی سیواجی بهونسله
که در اواخر ایام علی عادل‌شاه قوتی و شوکتی بهم رسانید و بر بعضی مکانها و قلعجات بادشاهی نیز
بر بعضی ولایت مغل قابض و متصرف گشته استقلالی پیدا نموده بود اکنون چون معلوم نمود که ارکان
سلطنت و اعیان مملکت که قیام بنیان بادشاهست وابسته بحسن تدبیر و رای صائب ایشان
بود و اعدای قوی پنجه را به قوت رای رزین و زور شمشیر آهنین شکسته پشت گردانیده از سرحد
ولایت بدر می نمودند هیچ یک اکنون نه ماند از کمین گاه برجسته شرارت انگیزی و فتنه خیزی آغاز
نهاد نخست قلعه پناله را به مکر و حیله و ساخت احشام بدست آورده در بیست و ششم ذیقعده سال
جلوس سکندر شاه لشکر شرارت پیکر به تسخیر ولایت عادل شاهیه هر جانب دوانید بعد از چند روز خود نیز
به قصد ملک گیری برآمد

بیان فرستادن خواص خان بهلول خان را به سیوا و واقع شدن جنگ امران

خواص خان در صدد اطفای نایره شورش او درآمده عبدالکریم بهلول خان را بسر دفع او نامزد کرد که تا
نزدیک پناله قدیم مضرب خیام ظفر التیام فرموده راه تردد بر مردم سیوا تنگ سازد عبدالکریم [illegible] نزدیک
امرالی رسید لشکر سیواجی ده پانزده هزار سوار جرار [illegible] با سر و سامان بسیار بر عبدالکریم تاخت آورد از
چهار طرف [illegible] و لشکر را احاطه نمودند از تیر و تفنگ شد بارش [illegible]
عبدالکریم هر چند وار ثابت قدم بوده در آن معرکه پا برجا ماند و انچنان داد مردانگی و شجاعت
داد و تیغ و شمشیر را بکار آورد که گرداگرد لشکر خویش تیر بر تیر [illegible] تمامی سرها [illegible] شده بود

باست و الا شمار عقد مواصلت بخشید و سر رشتهٔ تنبیه و استیصال سیواجی شقی خود خواص خان بنفس
نفیس متوجه شود و بادشاه عالمگیر پیشکش هر ساله معاف فرموده خطابات شاهی بسلطان سکندر
ارزانی دارد و برای تنقیح این مطالب جانبین چند بار خواجه محمد امین آمد و رفت نمود چون از
هر دو جانب ایجاب و قبول بسوگند و پیمان منعقد شد نواب بهادر خان عرایض بدرگاه عالمگیر
فرستاده در حصول این مطالب و استقرار این مقاصد مساعی جمیله مبذول داشت چنانچه مطالب
مرقومه صدر هم عز اجابت و قبول عالمگیر یافتند مگر معافی پیشکش هر ساله مشروط باستیصال سیوای شقی
گردید خواص خان را خطابات نوازش خانی با خلعتهای خاصه مرحمت گردید صورت وابستگی روز بروز
رو نما میشد و امید بهی آناً فاناً وثوق میگرفت دیدکه ناگاه برطبق قول اذا غفلت الله امیر کار
سر انجام شد و از تقاربت مفسدان خلل انداز منصوبه درست نمود و حکیم شما از هم پاشید *

بیان برهم زدن مفسدان خلل انداز منصوبه حکیم شما را

چون بوساطت حکیم شما و سعی جمیل و صورت پذیری مهمات رو بکار شد نایرهٔ حسد در سینه های مفسدان
حسد پیشه شعله برآورد و با خود اندیشیدند که چون این کارها بمعرفت حکیم شما صورت پذیرد رونق
دوکان خود ها برافتد و بازار حرمت و عظمت خویش کسادی برآورد پس در تدبیر برهم زدن این
منصوبه درآمده میر باقر برادر حکیم بود برغلانیدند و حکیم او را نزد نواب از جانب خویش منصبی داشته
بوساطت او رسل و رسایل میداشت و جواب و سوال می نمود و در آن ایام برای بعضی مقدمات بشهر آمده بود
برغلانیدند و او را از جیب و از زبانی او شکایت های حکیم شما خاطر نشان خواص خان گردند خواص خان
کوتاه فطرت فریب مفسدان خورده و بی تحقیق برده و در وقوع یافته آنها را اصلاح دولت انگاشته
از حکیم شما کشیده خاطر شد میر باقر را درمیان آورده جواب و سوال مهمات بتوسل وی بی توسط حکیم آغاز کرد
علاوه برین چون خواص خان از مخالفت نا موافقت افغانان و تقاضای سخت آنها برای طلب تنخواه
بتنگ آمده بود بخاطر رسانید که بوسیله نواب بهادر خان افغانان را از شوخی و سرکشی باز دارد و با
آنها را مستاصل گرداند مفسدان خلل افگن با فتنه دیگر برپا کرده فریب تازه برآورده خاطر نشان

بزور دانای صرزنجه‌اش شرتافته وبقوت مردی ومردانگی پشت دیگر شکسته خایب وخاسر بازمی
گردانیدند الحال که صغیر لایعقل که دوست از دشمن نمی‌شناخت ونفع را از ضرر تمیز نمی‌داد بر تخت
نشین شد وکسی از دانایان پخته کار تجربه دیده روزگار که کار بر رونق دارد وقیام سلطنت بکشد
نیز نماند تا لچه طلبان را روز بازار شد داعیه‌های افسرده شان در اهتزاز آمده از سر نو تازه شد و تحصیل
ما هو المرام در آمدند وفی الحقیقة مشیت ایزدی چنین بود واراده فعال لما یرید در انصرام
این دولت وانقطاع این سلسله جاری گشته بموجب مضمون کریمه وکان امر الله مفعولا
بر تدبیر که از کارپردازان در صلاح بوقوع می‌انجامید خیر افساد بظهور نمی‌پیوست و بهادرخان
با شرف سیادت فضیلت فراست وکیاست را جمع داشت واز عمدگان وروشناسان درگاه
عالمگیری بود وعالمگیر بادشاه در وقتیکه میرزا راجه را از دکن بحضور طلبیدند او را بخطاب خانجهان
سربلند نموده بر ضلع داری دکن تعیین کرده روانه فرموده بود الحال بر همین سلطنت خانه
عادلشاهیه باین درجه رسیده تازه احکام عالمگیری درباب تسخیر بلده بیجاپور بنام وی متواتر رسیدن
گرفت تا او حسب الامر از دولت آباد آمده بهادرگر مشهور به پیرگانون طرح اقامت انداخته شد و
در تردد وتلاش اهتمام می‌نمودن گرفت وهمچنین ملک برخوردار که مرد ذو فنون وفریبنده بود
بحکم عالمگیر حاجب مقیمی در نورس پور اقامت انداخته در فریقین مردم بیجاپور شمار وجهد
وجدی می‌نمود خواص خان مهم مغل را بحکیم شمس الدین که مرد دیرین وکاردان وپخته بود رجوع
کرد تا باستعمال رای صواب اندیش صلاح وسازش مابین مغل وعادلشاه قرار داد تا ملک و
سلطنت از آسیب ایشان محفوظ ومامون ماند حکیم شمس الدین بدانائی وسنجیدگی قدم در وادی
دبیر نهاده خواجه محمد امین کشمیری را که خان سامان و معتمد علیه نواب بهادرخان از خود ساخته با
نواب رابطه دوستی یا اخلاص درست و شیرینی میان نواب بهادرخان وخواص خان ارتباط و
اخلاص بر وجه رونق واکمل بظهور آورد باستصواب نواب وخواص خان بنای صلح بر این امور قرار گرفت
بعد ازه انتاج سلطنت وشهریاری شهربانو بیگم عرف بادشاه بی‌بی دختر علی عادلشاه را بابلی از شهزاده

هشتاد و شش [illegible] حصار پیوند ه و محلات الطرف تصرف آورده خاطر جمع شد و سپاه و جهاس [illegible]
پانزده دست هزار چون [illegible] بهادرخان مزید گمان نیدو دیگر آنکه آنچه مسطور باشد او بود چون همه
ساخته و پرداخته شد [illegible] بزرگی خود آمده سعید خان را گفت بهادران کیست و چه چیز است
که [illegible] او [illegible] خود بتوسل و توسط او جویم مگر او اگر این چنین ما
خیال [illegible] خیال خام [illegible] کار چنین توقع از من مدار سعید خان ازین رو بابازی
آتش [illegible] و [illegible] اچار و اسیر آمد نواب بهادرخان [illegible] حیله بازی و دغاسازی رو نما
آمده [illegible] و اندیشه کرد که اگر پادشاه ازین معامله اطلاع یابد چون
[illegible] گرفت اکنون صلاح همان است که بهر صورت با خواص خان ملاقات
نموده قرار [illegible] ساخته کار را پیش برد و جای خود بحال دارد *

در بیان ملاقات خواص خان با نواب بهادرخان و صورت پذیر نی [illegible]

[illegible] تمام [illegible] نموده بود و طلبید [illegible]
صلح خواص خان [illegible] آمد [illegible] وقت یافته سرکشی و تمردی افغانان وا داد خواص خان
[illegible] بوده [illegible] نواب بهادرخان ساخته قرار داد که وکیل خضرخان را که ابتدای
[illegible] اخراج کرده روند بدو اطرفه رسولان افغانان و
[illegible] و نیز نسبت دختر خواص خان با پسر نواب قرار داد چون مراد
بعد از حصول [illegible] مراجعت کرد و کیفیت تمام معلوم خواص خان نمود خواص خان
[illegible] ماندن [illegible] و به اندیشه مندگردید مضطرب
الحال شد [illegible] تمام [illegible] ملاقات شد و خطی بنواب
فرستاده [illegible] که قرار ملاقات در انجا بود که نواب با استقبال
[illegible] اطلاع روانه نمود خواص خان
پیش از [illegible] در روز شنبه [illegible] هزار و هشتاد و شش [illegible]

نشان خواص خان نموده که حکیم شاه میر با قرابت و خویشی با جعفر خان میدارند اگر براین مقصود
وقوف یابند البته با فغانان خبر خواهد شد کار برهم خواهد گردید آن معزول العقل سقیم التدبیر این امر را
تحقیق نرسانیده فریب شان خورده میر با قر را نیز همچو حکیم شاه معزول العمل ساخته یاسی شام راو
را در میان آورده برای تعیین و تقرر ملاقات و تدبیر تنبیه و استیصال افغانان نزد نواب بهادر خان
فرستاد نواب سر انقلاب با تلون مزاج خواص خان واقف شده از حکیم شاه با شام راو تفاوت
بسیار و فرق آسمان و زمین یافته بوی شام راو ملتفت نشد و گوش بگفته او نکرد ✽

بیان دغا دادن سیوا نواب بهادر خان را ✽✽✽

قضا را در همان ایام سیواجی لشکر اراسته به تسخیر پنج محل فرستاده خود نیز بعد از چند روز بهمان
طرف رفته معامله پیوند ه را محاصره نمود و بخاطر رسانید که بهادر بهادر فرصت یافته از اطراف
در ولایت خود حرکتی کند قباحت ها خواهد شد پس بر سر حیله سازی و روباه بازی آمده با بهادر خان
سازش شروع کرد گفتگوی صلح در میان آورد که اگر فرمان عفو تقصیر و مرحمت و شکست
قلعه و کسن و منصب با پسر خود به دستور سابق از بادشاه عالم پناه قطع با دشاهی که تازه تسخیر
شده ام سه قلعه باسه که در زمان ... پیش ازین ... داده بودم ... پیشکش کنانیده درگاه
نموده و پسر خود را بملازمت فرستاده ... و گردن بنده کان خویش هم
انداخته بهادر خان چون دید که آرزوی او حصول پیوسته ... پیشنهاد ... قبول نموده منظور
درخواست سیوا از حضور بنده ... نموده فرمان بادشاه طلبید و درین نوبت درخواید وی
این خدمت کم همچو سیوا افغانان و دیگر روزگار در دام آورده و از خود ساخته بادشاه بر بهادر خان
بیش از پیش مهربان شده خوشنود گشته ... و خطاب ظفر جنگ کوکلتاش
سرفراز فرمودند و بهادر خان ... فرمان و خلعت نزد
او فرستاده سیواجی درین مدت که آوازه صلح و سازش شهرت یافت از اندیشه ملک
خویش طمانیت حاصل نموده ... تسخیر ... کوشید تا دریا ... بهم ضمیمه ساخته ...

وچاکران بادشاهی همه بیدل و مشکوک گردیده در جای خود با سر خجل نشسته و تدبیرها می
کردند مدت پیشوایی و صاحب اختیاری خواص خان در سلطنت سکندر مدت سه سال
بود دران مدت هم بسبب فراغت شعاری و ناتجربه کاری خواص خان کار سلطنت تعانه
بادشاهی بابها و رونق نبود جلیله سلطان اهلیه خواص خان در امور مالی و ملکی دخل
داشته و در تدبیر انتظام دولت اختیار کلی عمل می نمود و هر چند در کیاست و فطانت
دستی داشت زنی عامله بود اما آخر زن بود که شان این طبقه زن ناقصات العقل
والدین وارد است اکثر نوکران بادشاهی و مردم قدیمی از کار و بار زمانه بیدل گشته
بودند و بسا بارا بسبب فقر و فاقه شده بود و خواص خان و عیال ایشان تیغ برداخته بعیاشی تمام
میل داشت

بیان برای بند و بست ملک برآمدن خضرخان و ملاقی شدن شیخ منهاج در راه ماوه

خضرخان با فوج و ساز و استعداد برای بند و بست قلاع و ملک از شهر بیرون آمده گذشت قلعه
شاه درک رسید و بجای استوار و حصن حصین بود و از مردم قدیم والی نموده بمعتمدان خویش
سپرده ناموس و عیال و اموال و اجناس خویش را آنجا گذاشته بخاطر جمعی پیشتر روان
شد و بقصد ملکگان راه پیمان گشت ما بین سانکو و کهیری شیخ منهاج چندی
دیگهی که از جگر خستگان این معامله بود باو ملحق شد و تدارک قتل خواص خان در دل
مرکوز داشت با رفیقان دم ساز و همرازان همراز ما فی الضمیر خویش در میان نهاد که
افغانان آنچه معامله نمود هویدا است اکنون ما را وسیله از میان رفتن ناکام و نامراد
گشته ایم و افغانان همه ریش را زخشته اند و از غرور و سرمستی بسر برآمده اند شاید
فردا بجان ما بودن نخواهد شد اعمر و پیمانه حیات بسر برآمده انگاریم و از سر جان
و خانمان گذاریم این خضر خان را از میان برداریم چون او از میان برداشته شود

ملاقات نواب از حصار بیجاپور برآمده بود خواجه محمد امین در راه دوچار شد و صحیفهٔ نواب بنام
خواص خان از او خوانده از شاه پور گذشته بچند روز به لب بهنوره رسید نهم شعبان با نواب
ملاقات نمود بعد از درستگی جواب و سوال و صورت پذیری مطالب مراجعت کرد بیستم شعبان داخل
شهر گردید

بیان گرفتن نواب عبدالکریم خواص خان را و حبس نمودن او را در بیجاپور

نواب عبدالکریم بهلولخان چون سر لشکر و صاحب فوج بود و شوکت و جمعیت مزید داشت از اطاعت
خواص خان سرباز زده مدام در مقام خلاف و عنادی بود و برای انتزاع جاگیرات نزاع
و مخاصمت در پیش داشته در صدد برانداختن خواص خان بود و تدبیرها می‌اندیشید الحال
چون خواص خان از سبب انبساط و اخلاص نواب بهادرخان و توسل و حمایت او تسلط کلی
حاصل گشته بود نیز در پی استیصال عبدالکریم سرگرم شده چاره‌جویی میکرد و فتنه آتش عناد و
نفاق سر بالا کشید عبدالکریم اگرچه بباطن بادبد بوده فکر استیصالش منظور داشت اما در
ظاهر رابطهٔ محبت و اخلاص بلباس بهم آوار داشت تا آنکه معاملات یگانگی در پیش آورده روزی خواص خان
را بضیافت طلبید خواص خان غافل از نیرنگ بازی روزگار غدار بر قول الحزم سوء الظن عمل نکرده بتاریخ
سوم روز پنجشنبه سنه [illegible] بلا وسواس بمکان عبدالکریم رفت عبدالکریم فوج را پنهان نموده مستعد و آماده
داشته بود و در دربار از بیشتر مردم چیده و کار از جا بجا مخفی کرده بود بمجرد آمدن خواص خان گرفت
کرده بقید در آورده در قلعه بیجاپور فرستاد چون شوکت و استعداد عبدالکریم بیشتر بود از مردم
خواص خان هیچ کاری نشد دوم روز که چهارم رمضان بود عبدالکریم داخل قلعه شده بر حکم رانی
مستقل گردید و اختیار معاملات سکندر شاه بدست خویش آورده افغانان و منتسبان خود را پیش
آورده قوت تمام بخشیدن گرفت و دکهنیان و دیگر کسان را که بتوسل خواص خان بود مدام بتدریج
یک یک را از کارها برآورده از شهر اخراج نمودن گرفت و حضر خان معتمد خود را مدارالمهام خویش ساخته رتبه
تمام و استعداد فوج برای بندوبست ملک روانه نمود این معنی موجب شورش و خلل عظیم گردید دکهنیان

بدوش گران تر از قاف افتاده در حفظ و حراست خود درآمده خیر خویش و قوم خود
را که در خود بار رسیداده در در بار اهتمام و آشنا مطلب این امر بیشتر نمود و بخاطر
کرد که همینا اکتفا به همین قتل خضر خان نخواهند البته قدم بیشتر در وادی تدبیر خواهند
گذاشت اگر در استخلاص خواص خان کمر بسته رخ عزیمت بدانجانب آورده
او را از بند برآرند کار ازین مشکل تر و صعب خواهد گردید چه چاره باید نمود نیز دیگران
مفسد و مشیران معاند باتفاق گفتند زنده ماندن خواص خان فسادها دارد و تدبیر دیگر ازین
بهتر نیست که او را بقتل رسانند عبدالکریم این را موافق رای و مصلحت خویش
دیده فی الفور قاصد روانه کرده بحوالدار بیجاپور بتاکید نگارش نمود که بلا توقف
خواص خان را بقتل آرد حوالدار بموجب نگارش هم در حبسش بقتل رسانید و لاشش او را
روانه بیجاپور نمود بتاریخ بیستم ذیقعده روز چهارشنبه سنه هزار و ... جنازه اش
بیجاپور رسید و در ... مدفون کردند و می گفتند که هشتم روز بیست
از قتل او خضر خان از دست شیخ منهاج در هشتم ذیقعده شده بود و بیست و ششم
شهر مذکور جمال خان همشیره زاده خضر خان مقتول استغاثه بدرگاه آمد و بغیره بجهه
گشته بقصد اخذ الثار بر شیخ منهاج سوار شد و هشتم ذیحجه نواب عبدالکریم خان
خود هم نخست انتقام بر شیخ منهاج قصد نموده از نهصد برآوردند

بیان نفاق و اختلاف پیدا شدن میان عبدالکریم و دیگر نوکران بادشاهی و بی اسلوبی کارها*

بعد از آنکه نواب عبدالکریم خان بر منصب وزارت و حکومت مستقل شد در استقلال
خویش درآمده همگی همت بر تربیت افغانان بر کاست خویش و قوم خود را پیش
آورده پرگنات سیر حاصل و محال عمده در اقطاع و جاگیرات و عهده ها از ایشان
انتزاع نمودن آغاز نهاد تا همگی دوازده هزار افغانان پیش او جمع آمدند و کسانی

دقیقه‌ای که او را دفع سازیم دیگر کسی که حرف همسری و مقابل باشد نماند پیش نهاد همت من این چنین است صلاح و صواب دید شما را دران چیست یاران همدم و مصاحبان همقدم تمام متفق اللفظ و المعنی ندا بر آوردند مصرع هر مصلحتی که بخاطر اشرف رسد مرضی و مقبول ما همه خواهد بود و هر جا که قدم شما افتد سر ما یاران نثار وا نند پس بر این اقرار داد منتظر فرصت بودند و وقت می جستند —

در بیان کشتن شیخ منهاج خضر خان را و قتل نمودن عبد الکریم خواص خان را متعاقب

خضر خان چون دید که نا مور دکهنیان یعنی شیخ منهاج با خویش و قبیله رجوع با و نمود باو بمقتضای استمالت دلها و تالیف قلوب ضرور است تقریب ضیافت او نموده ترتیب و مواد شایان داده فتح جنگ خان را بدعوت فرستاد و منهاج چون در تلاش فرصت بود که صد جوان چیده و کار از موده مسلح همراه گرفته روان شد چون نزد دایره خضر خان رسید خضر خان برای استقبال او از درون خیمه بیک دو قدم پیش آمد برای مصافحه دست دراز نمود منهاج شیر قوت پیل صدمت در عین مصافحه هر دو دست خضر خان را بیکدست محکم بفشرده بدست دیگر کشاره خون خوار در شکمش انچنان رسانید که روده و امعاش بالتمام بیرون افتاد و رفقایش نیز تیغ ها کشیده با افغانان در آویختند قریب صد کس دران معرکه برابر خضر خان در میان خاک و خون غلطیدند باقی از حیث در راست هوش باخته بر میدند و لشکرش که شش هزار افغانان بودند سر و پا کشته منتشر شدند و عبد المجید خان که اقرب اقارب عبد الکریم بود نیز از ان آشوب جان با خود را بدر کشیده شتر سوار را خبر قتل خضر خان بسوی عبد الکریم دوانید عبد الکریم خان چون ازین واقعه جانگاه دهشت ناک هوش ربا خبر یافت با چشم پر نم از سر دربار برخواسته اندرون حرم سرا آمد و در ماتم نشست یاران غم

گردیدند اسلام خان در آن روز با پسر بر فیل سوار بود قضارا فیل در عین هنگامه و
آشوب رم کرده از اطاعت فیلبانان برآمده بطرف لشکر عبدالکریم اشتر را رسانید
لشکریان عبدالکریم هجوم نموده فیل را در میان گرفتند و فیلبانان سواری را بیرون
آوردند اسلام خان را با پسرش قتل نمودند و مظفر در آن روز نصیب عبدالکریم شد
و این اسلام خان از جانب سلطان روم در ترکی بحکومت بصره قیام داشت آخر بجهت
حوادث و ضعف طالع روزگار نا موافق او را بهندوستان کشیده به پیش سلطان
انداخت عالمگیر باعزاز و توقیرش پناه داده به منصب شش هزاری سرفراز و ممتاز
فرموده بود و درین ایام شتابیده و موافقت بهادر خان با خود گرفته با لشکر مغل بدکن
آمده بود غرض بهمین کارخانه عادلشاهیه بر سر قصد می رسید جنگ و پیکار بزیر
و بی اتفاقی و ناسازی اعیان و ارکان این دودمان خانه با این قدر و خلل
زور شده در قرب جوار طرح اقامت انداخته در جا بجا می شد مستظهر
اما هر روز در فتنه انگیزی و شرارت پیمایی بهر طرف مشغول بود در این هنگام
انجام که از هر طرف بلوای فتنه و شورشها بیرون سلطنت خانه سر بر آورده بود
عین فرصت و وقت کار دیده بفراغ خاطر در ساخت ولایت و تصرف ملک
بادشاهی کوشیده هیچ کوتاهی نمیکرد هر محل و پرگنه که میسر می یافت بقبض
آورده متصرف میشد حسین خان میانه که بحراست ملک و حفظ سرحد متعین بود
مدام بنگاهداشت پرگنات و محلات اهتمام می داشت بقدر و ناگرفته بوده
اسیرش ساخت اگرچه بهادرخان رعایت دکنیان منظور داشته عدم تسلط عبدالکریم
می خواست لکن دلیرخان که از امرای عمده دهلی بود جانبداری عبدالکریم می نمود
و استقلال او را باعث تقویت و تمکن قوم خویش دانسته سرا و علانیا در استحکام
کار او می کوشید موافق خواست مطلوب او سرانجام مهام می نمود و شب و روز

وسرداران ریزه و دیگر در معرض مذلت و خواری و مسکنت ولاچاری درآمده هلاکت
و تکلیفات می کشیدند سید مخدوم و شهرزه خان نیز رنجیده خاطر بوده تخم عداوت دل
نهان کینش می پرورد و ذو وقوع فیما بین ناسازی و ناچاقی بوقوع می پیوست تا آنکه
در شانزدهم محرم در حوالی معرکه بحسب اتفاق درمیان مردم شهرزه خان و عبدالکریم خان
جنگی عظیم واقع شد بسیار کسان از طرفین از افغانان و کهنیان مقتول و مجروح
گشتند سید اشرف و کارسانکو در همین جنگ کشته شدند شهرزه خان با نواب
بهادرخان رابطه صلح و سازش درمیان آورده نسبت دوستی درست نموده در
اصلاح این فساد چاره از دست جست و یکبار بی حزم شده و دید که لشکر او در سختی
میرود پیش بهادرخان رفت در حوالی ضدلاپور ملاقات گرفت نواب با عزاز و توقیر
بلیغی نمود و بحسن سلوک و مدارات عظیم دلجویی کرده دست باشکات و شمتی که درآ
بر وی گذشته بود بیان نموده شهرزه خان تقدیم نمود از آن نمود و از عبدالکریم این
زیادتی و بی اعتدالی را پسند نداشته تجویز نمود و قرار داد که عبدالکریم خان از حکومت
و مختاری بیجاپور دست برداشته اختیار و حکمرانی این سلطنت خانه را کهنیان
گذاشته خود بر طریق سابق همچو دیگر امرا بوده باشد عبدالکریم این معنی را نمی پسندید
و دست از اختیار نمی برداشت بنابران صورت صلح نمی بست و جاده گرمی شد
آخر فیمابین نواب بهادرخان و نواب عبدالکریم خان صحبتها بی غلط و شدید
پیش آمدن گرفت تا آنکه بیست و هشتم ربیع الاول فوجی بسرکردگی قطب الدینخان
خویشگی که از عمده کان دهلی بود و اسلام خان رومی که از اعیان عربستان بود در
ولایت عادلشاهیه سردار فوج مذکور رفته سبب شهر... راهی می بستند عبدالکریم
با این شوخی مشغل نهاده رو براست مدافعت از شهر بیرآمد نزدیک علی آباد و تلاقی
هین دست داد و جنگ عظیم بوقوع پیوست بسیاری مردم از طرفین کشته و زخمی

سعی در ادای لوازم فدویت بر میان همت چست بسته تا باتفاق رفقا و همدم در
کسانیکه از دست افغانان بتنگ آمده بودند مثل سید مخدوم شیرزه خان و غیره
التجا بدرگاه قطب شاه ابوالحسن تاناشاه بردند و اصلاح این افساد و تعمیر این شکست
توسل جستند چون از قدیم اعانت یکدیگر و امداد هم از عهد اسلاف کرام معمول و مسلوک
بود و فی الحقیقت این هر دو دولت خانه کالنفس الواحده بودند قطب شاه خود را
نیز در جد و جهد مساعدت داشته در وادی تدبیر و اصلاح در آمد و بیقین دانست که
مادام که از بام این سلطنت خانه از قبضه کسیکه پرورده قدیم و دولت خواه دیرین که
مسعود خان است بیرون نشود اصلاح این دولت خانه صورت پذیر نخواهد گردید
پس اعیان سکندر را با عنایت نامه استمالت آمود مشتمل بر طلب بجانب عبدالکریم
خان فرستاده شد که خود نیز بخواند عبدالکریم خان با وجود تسلط کمال و استقلال
تمام بهانگذر عدم اقدام کاربند شده در کار خویش اهمالی داشت بر طلب قطب شاه
جمشید خان را به بیجاپور فرستاده خود به بیجاپور گذاشته به حیدرآباد شد چون برای
ملازمت قطب شاه رسید قطب شاه او را مهربانیها و نوازشات دلجویی نموده
بارشاد مصلحت و صواب دید دلپذیر او را راهنمای گرد و فرموده که فدویان که دولت
خواه و نمک پرورده این دودمان فدویت اشتباه را لازم است که نیکنامی دنیا و سرخروئی
عقبا را در ادای لوازم جان سپاری و تقدیم مراسم نثاری منحصر دانسته همگی همت مصروف
آن دارند که دولت خانه ولی نعمت خود با رونق و بهای قوانین بحال و برقرار باند و تعصب و
تشدد برادری و نفاق و اختلاف خانگی که با هم داشته باشند یکسو و برطرف ساخته جهد کل
الجهد در آن مبذول دارند که غنیم و بدخواهان بیرونی دست تسلط بران نیافته خائب
و خاسر باشند والا کسی دو بهبود خود را منظور داشته از فساد و نفاق خانگی در نگذرند
و تعصب برادری و تباغض هم چشمی برقرار داشته در ستیز و جدال یکدیگر کوشند

وزارتش رونق بخشی کار او بوده بغرض باریابان حضور عالمگیر رسانید که عبدالکریم
امیدوار عفو جرایم و تقصیرات خود بوده مستدعی سرپناهی از خط بهم سپاهی گردیده میخواهد
که او را از بیخ و بنیاد مستاصل سازد و بادشاه را آیین معروضداشتش مطبوع و خوش آینده
افتاده بر بلنکاری و حکومت او خیلی رضامند شد اما دکنیان و بهادر خان باین
راضی نمی بودند جز عزل و استیصالش منظور نمیداشتند درهمین ایام قراری که عبارت
از ایام حکومت عبدالکریم خان است کشری ولایت بتصرف مغل رفت سیوا و مغل
رفت حصار احسن آباد بتاریخ شانزدهم جمادی الاول سنه هزار و هشتاد و هشت
بتصرف مغل رفت و بدوازدهم جمادی الاخر سال مذکور قلعه شاهدرک هم بتصرفش
رفته و در عقب آنسال نواب بهادر خان بنابر طلب حضور روانه دهلی شد بعد رفتن
بهادر خان بدهلی بضابطه داری دکن و اهتمام مهم تسخیر ولایت عادلشاهی مستقل شد

بیان غم خوردن بر تباهی سلطنت خانه و تدبیر انتظام آن نمودن و التجا بردن پیش تاناشاه و طلبیدن تاناشاه عبدالکریم خان را

سیدی مسعود خان داماد جوهر صلابت خان که بعد او قایم مقام او گشته در تعلقه
ادونی و ولایت تابعه آن بحکمرانی مستقل بود کوس کامرانی می نواخت بعد از
ظهور این تباهی حدوث این خرابی در سلطنتخانه ولی نعمت خویش و تسلط و استیلای
افغانان و مجبوری و بی اختیاری وارث ملک سلطان سکندر چون جگر بیخرد
و داد و تیمار این دولت خانه می کشید آخر پاس نمکخواری و جهت قدویت
دولت خواهی او را بر آن کشید که درین حالت پرشورش سکوت و کناره کشی
حرام دانست و تقاعد و تساهل درین اوان پرآشوب سرمایه نمک حرامی عداوت
بناچار خود را از کنج خمول تعطیل و بیکاری بعرصه تدبیر و چاره پرداری کشیده فکر سعی

حاصل خواهد کرد و نیز قطب شاه را دران ایام مطلبی دیگر که اهم مقاصد او بود
در پیش آمد و آن صلح خویش با مغل بود و معلوم داشت که عبد الکریم خان را با مغلان
با علاقهٔ مواجهات رابطهٔ موالات صادقه نیز حاصل است مقدمهٔ صلح خود با دلیرخان
اگر بوساطت عبد الکریم خان شود با مطلوب همین صورت پذیرد مگر دو لک نقد زر
مقاصد خود متعهد شد که از خزانهٔ خویش شش لکهون بمسعود خان امداد کند
تا او به عبد الکریم رسانیده مملکت داری بیجاپور بقبضهٔ خویش آورد و از عبد الکریم
تعهد گرفت که بعد انعقاد صلح فیما بین او و مسعود خان انعقاد صلح میان خویش
و دلیرخان نیز بظهور آرد

در بیان صورت صلح مسعود خان و عبد الکریم خان بوساطت سلطان قطب شاه

وصورت مصالحه مسعود خان و عبد الکریم خان باین قرار داد که عبد الکریم خان
فوج خود را رخصت کند و شش لکهون دادنی فوج از مسعود خان گرفته قلعه
بیجاپور بوی بازگذارد و مسعود خان بعد ازان که بر قلعه قابض شود اکانا
یا دانا را که وکیل السلطنت قطب شاه بود و بفزونی کیاست و فراست در
عالم علم بود از جانب قطب شاه مدام در خدمت سلطان سکندر مقیمی داشته
خود ضبط و نسق بیرونی ملک نموده متعهد دفع فساد و شرارت سواجی و دیگر
متمردان گشته با سرداران فوج عالمگیر سازش و مصالحه درست کرده در
قیام و بقای سلطنت سلطان سکندری کوشیده باشد درین صلح
نامه معهود و شرایط توثیق یافته بهوای طرفین مزین گشت و متعاقب
آن مصالحه قطب شاه با دلیرخان با مطالب جانبین بعهود و مواثیق
بوساطت عبد الکریم نیز سمت انعقاد پذیرفت قطب شاه بعد ازان

ظاهر است که اعدای خصوم که در کمین فرصت نشسته اند بیکبارگی از هر طرف هجوم آورده
متصرف ملک و سلطنت شوند آنگاه غیر حسرت و ندامت بدست هیچ نخواهد ماند و زبان
طعن و تشنیع خاص و عام بر هر کدام از نمک خوران دولت عادلشاهی تا ابد الدهر دراز
خواهد گردید خلاصه این تمهید و مقصود ازین تطویل آنست که از وقوع نزاع و خلاف
شما دولتخواهان عادلشاهی تزلزل در ارکان سلطنت واقع گشته بلکه آن کاخ بر بنیاد
مشرف بر انهدام گردیده اچنانکه بیک صدمه از پا در آید اکنون صواب بل اصوب آنست
که شما فوج خود را رخصت داده خود را معزول دانسته چندی در گوشه کشیده دست از
تصرف و اختیار بر داشته کار ملکی و مدار المهامی بلده بیجاپور بسید مسعود خان واگذارند
و در تایید و بیعت او کوشیده باتفاق ضبط و قیام سلطنت خانه موروث حفظ بظهور
آرند این معنی هر آینه موجب استحسان و محمدت عند الخلایق و سبب بهبودی و رفاه
شما و دولتخواهان و کافه ناس خواهد گردید

در بیان قبول نمودن عبد الکریم خان اندرز و ارشاد قطب شاه و دست برداشتن از اختیار و حکومت بیجاپور و واگذاشتن قلعه بمسعود خان

نواب عبد الکریم خان بحسن ارشاد و راهنمائی قطب شاه از سر تعصب و تشدد گذشته
مضمون ارشادش را پذیرا گشت و بواگذاشتن حکومت و تسلط بیجاپور رضامند
شد لکن عذر تقاضای سپاه که مبلغی کلی واجب الادای آنها بر ذمه وی بود و آن مشخص
شش لکهون گردیده پیش آورده گفت که بی ادای این زر گذاشتن قلعه
بچگونه صورت پذیرد قطب شاه چون دانست که مسعود خان از عهده ایصال این
قدر مبلغ بیرون نخواهد آمد که طاقت آن نمیداشت ضرور را لازم چنانچه که وابسته هم
درین معامله قدم نهاده آن را باتمام باید رسانید و اگر نه در خانه ...

روان شدند لطف آنکه باکام روا و مقصد یاب مراجعت نموده ایم و سررشته انتظام
مهام سلطنت بدست آمده روز بروز دست بهبود و سود منظر خواهد آمد و ازین سو
خبر کشتی آبستن فردا بچه چه متولد کند و سپهر پیچ پیچ کدام بازی ناسازی بعرصه
ظهور خواهد رسانید و امید عیش آمده چه سان به یاس و نا امیدی بدل گردد و بعینه
از گلبرگه چون به هیراپور منزل نمودند یکبارگی تقدیر قدیر اعتدال مزاج عبدالکریم خان
از هم افتاد و ناسازش چون پیمانه عمرش به سر آمده بود تدبیر و تلاش چاره و دوا و علاج مردم
هیچ سود نکرد تا هشتم ذی قعده سنه هزار و هشتاد و هشت داعی حق را لبیک
اجابت گفت مسعود خان بکمال حیرانی افتاده کوه گران اندیشه بر خاطرش
فرود آمد صادقی و تشتش بدردی بدل شد که منصوبه که بهزار تلاش و تدبیر بروی کار
آورده شد چه سان یکبار از هم ریخته گردد بهر حال خود را بضبط آورده و غم و
غصه یکطرف نموده به تجهیز و تکفین اش پرداخته بعزو تعزیت و تسکین و تسلیت
فرزندان عبدالکریم مشغول شد دو سه روز در عزا و تعزیه بسر برده سیازدهم
ذیقعده براسب تحمل نمودن بر وفق قرار داد صلح با فرزندان و عیال عبدالکریم
از هیراپور کوچ نموده راهی بلده بیجاپور شد در اثنای راه نوشتجات جمشید خان
بمسعود خان رسید که خود بحکم و امر عبدالکریم بحکومت اینجا قیام ورزیده ام
هر چه نموده ام بر طبق امر و حکم وی کرده ام اکنون وی از جهان درگذشت و شما
برای متصرف شدن قلعه که می آیند اولا دو امر بجا آرند یکی آنکه عهد و قسم و پیمان
آرند که بعد ازین هیچ باز پرس و هیچ امری از من نکنند که هر چه بر حکم عبدالکریم خان
شد دوم آنکه شش لکهون بموجب قرار داد بالفعل بمن بسپارند تا بعد از تفویض
قلعه هیچ گفت و شنودی در میان نباشد بدون وقوع این دو امر اگر قدم
پیش گذارند کار بجنگ خواهد افتاد مسعود خان کیفیت حال و ماجرا تمام از گذشتن

هر دو مهم خاطر جمع نمود دلیرخان را رخصت از طرف داد بعد از ان قطب شاه تمسک
ششش لکهون بمهر خود نوشته به عبدالکریم خان داد و عبدالکریم آن تمسک را
بمسعود خان تفویض نمود و گفت که این زر از قطب شاه بدست نموده هنگامیکه
متصرف قلعه بیجاپور میشوند بمن رسانید بعد ازین مسعود خان و عبدالکریم خان
از قطب شاه شرف تخفیف یافته بجانب دار الخلافت بیجاپور بعزیمت روان
کردند محمد ابراهیم غیر بخشی فوج قطب شاه بحکم او پسر خود میرزا سنجر را با سه چهار هزار
سوار همراه مسعود خان کرد تا داخل بیجاپور نموده معاودت کنند

دربیان صورت مصالحه مسعود خان با دلیرخان

اتفاقاً چون به گلبرگه رسیدند با اجتماع مسعود خان و عبدالکریم خان با دلیرخان
شده در انجا مصالح ایشان با دلیرخان نیز انعقاد پذیرفت برین عنوان که مسعود خان
پیشکار و مدار المهام سلطان سکندر بوده باشد و بست ملک توابع آشوب شمرد ان
کوشیده و راطاعت و فرمان پذیری عالمگیر بادشاه سرگرم باشد و با سیوا اصلاً
وقطعاً رابطه دوستی مد اشته بد و لشکر دلیرخان در استخلاص ولایت عادل شاهیه
که در قبضه سیوا رفته کوشد و نسبت بادشاهزاده جوهر سلطان سکندر را با
شاهزاده محمد اعظم شاه که در زمان خواص خان تقرر یافته بود بهمان قرار و وعده
وفا کرده بالکهی مبارک روانه دهلی نمایند و از قرض دلیرخان که حواله گرفته بود باقساط
مقرر ادا نمایند و از حکم و فرمان عالمگیر بادشاه و دلیرخان سر موانحراف نکنند و مصلحت
ملک برخوردار حاجب انتقیمی عمل نموده باشد و بعد مقرر صلح و تحریر عهدنامه دلیرخان
بسمت ولایت روان شد و عبدالکریم و مسعود خان بصوب بیجاپور رخ نهادند

دربیان وفات یافتن عبدالکریم خان در اثنای راه

چون مسعود خان و عبدالکریم خان از گلبرگه کوچ نمودند بدل شاد ان خیر حالت

اولین سبب برهمزدگی کارخانه که در زمان مسعود خان بظهور آمد خلاف قطب شاه بود و از عمده که باعث شورش و شوار انگیزی افغانان شد

این اولین شبی است که در ایام سیدی مسعود خان منشا هی برهم زدگی امور پیدا
و باعث برهمزدگی مهمات سلطنت گردید از آمدن سیدی مسعود خان اسپاه
وصورت درستگی مهمات که فی الجمله در سلطنتش نه پدید آمده بود باز پایس و بد
املوبی چهره نمودن گرفت افغانان رخصتی برای مطالب از اقتضا هم از
مسعود خان سید اشتعند و هم از متعلقان و منتسبان عبدالکریم و و جالله
تحصیل ناهنجاری که می نمودند خارج از حیز بیان است و ماتمیشنامان و
فرزندان عبدالکریم خان با نواع بی حرمتی پیش آمده زر بوصول سپاه رفته و از
جاندار خانه و توپخانه و دیگر کارخانجات نواب هرچه بدست می افتاد می گرفتند
تا آنکه دیگهای مطبخ بیرم هم نگذاشتند و فرزند جمشید خان را و ما بین راو بهار
و بهادر خان حوالدار توپخانه و غیره مردم اهل تعلقات و غیره از منصوبان نواب
عبدالکریم را قید و بند نموده هر روز در آب غوطه ها داده و بالای سنگهای
گرم نشانده زر وصولات می نمودند بر همین قدر اکتفا نکرده مردم خوشباش
و سوداگران اطراف و ساکنان شهر را بهر که گمان زر میداشت بدست آورده
بضرب شلاق از همدیگر گرفتند و در خانهای مردم بلا تحاشا در آمده ایذاهای گونا
گون میرسانیدند و هر خانه که خالی می یافتند و مردمانش از ترس ایذای این
موذیان خانها گذاشته رفته می بودند چوب هایش بر آورده برابر خاک سیاه
می فروختند روزی حکیم شمس الدین خان از خانه ملک برخوردار جا جستجل
می آمد افغانان برادتاخته نزدیک دروازه کچی برآورده دامادش را بجان

عبدالکریم خان و ایستادگی نمودن جمشید خان در تفویض قلعه و در خواستن عوض
تنخواه فوج رخصتی نقد بالفعل نمودن عبدالکریم خان تبشرح آورده التماس اهمال
وارسال شمس لکهون جنود قطب شاه و در ایفای وعده نهادن ورزیده
و تبدارع پرداخت مسعود خان در ورطه حیرت افتاد و بهر حال از برای تقیح
این امر چند روز بر لب پشوره توقف گزیده و در موضع تا بینا اقامت نموده
ویکناترا جمشید خان فرستاد و براو و کد بسیار نهالیش او بر دهست چون یکنا
نوعی از ملایمت جمشید خان ظاهر آورده حواله افغانان رخصتی گذشته خیر
و سه نقد با بهار رسانید و خود سه رقعها سه سوداگران ورا نید و باقی مراسه
به تصرف گشتن بیجاپور وعده نمود فی الجمله خاطر نشان جمشید خان شده
عهد وقسم در باب عدم بازپرس بمیان آمد

بیان داخل شدن مسعود خان در قلعه بیجاپور

بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه هزار و هشتاد و نه ویکناوری سواری را که متعهد علیه
دولتخانه مسعود خان بود اندرون بیجاپور آورد و جمشید خان همان روز
از بیجاپور برآمده در حویلی عبدالکریم خان فرود آمد بتاریخ نهم روز پنجشنبه مسعود خان
خود نیز داخل قلعه شد بعد از سه روز لشکر قطب شاه را بسبب معاهدات که جمشید
جمشید خان در موضع املگر گذاشته آمده بود از آنجا رخصت نموده
حیدرآباد نمود و مسعود خان بعد ازین عرایض مکرر به درگاه قطب شاه فرستاده
التماس از عهد و پیمان قرار داده نمود و قطب شاه بدفع می‌داشت
در میان سکندر عادل شاه مدعی پیش آورده و دادن از تنها قلعه پلنهاله
ورزید ازین سبب میان قطب شاه و مسعود خان کدورت بهم رسید تا آنکه
در باب مال بهم رسید

ربیع الاول تا طاس نهم سیوم محاصره قایم بود و فیما بین جنگ میشد قلیلی از
افغانان پانزده شانزده کس مردند و بیست دو کس ازین طرف بکار آمدند و بسیار
مجروح شدند افغانان عاجز گشته بر سر صلح آمد و حسن خان بوسیله عبدالکریم خان
داودزئی را در میان آورده مشروط صلاح طرفین اندیشیده قرارداد
کرد چون از روی حساب باقی تنخواه افغانان تخمیناً یک لک و شصت هزار
هون مانده دران جمله سی هزار هون دلیر خان داده هفت باقی را مسعود
از پیش خود داده پسر نواب و غیره را خلاص باید کرد و بنگنا چون از مسطورین
تخفیف ها نموده تفصیل هون دادن مقرر کردند و بنگنا آن هم و گفته
گفت که فی صد پنج هون آن هم بملاحظه شمایان خواهم داد زیاده بران دادن نتوانم
اگر قبول باشد کنند فیها و گرنه افغانان را زد و کوب نموده بیرون کنم غرض
رد و بدل بسیار شد بهر طور تهایش افغانان دران روز نموده عبدالرئوف
پسر عبدالکریم را ملهاری پندت و حکیم شمسا و متعلقانش را از جنگ آنها
خلاص کردند حسن خان و نواب و ملهاری را باو بنگنا ملاقات داده در
حویلی خضر خان آورده نگاه داشت درین آشوب مسعود خان خبر اندرون
حصار حکم و تصرف نداشت دروازه های شهر بسته ها خوانده ارقات پسری

در میان تسلط یافتن چیتو جیناتام بهمنی سفید بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد

باز تقدیر الهی عجب کاری میکند که مردم ساکنه درون حصار که ایذا و تشدد از
افغانان و غیره فی الجمله پناه و امان بودند سپهر بسیاران هم نپسندید بود
نخواست که آن غربا نفسی چند باسودگی برآرند بر سر عربده آمده بر آنها نیز
بلالی بر گماشت یعنی چون مسعود خان را با وجهی در دست نبود تا انصرام تنخواه

گشته حکیم را از پالکی بزیر افگنده با پسران و داماد و دیگر خویشان که همراه بودند
کشان کشان بحویلی عبد الکریم برده مقید داشتند مسعود خان به برج شاه پور در
وازه برآمده می‌خواست که لشکر بر آنها فرستد افغانان پیغام فرستادند که اگر
فوج برما تعیین شود اول حکیم شما را با همه تابعش بکشیم بعد از آن خود با گشته
شویم ناگزیر خبردار در استخلاص حکیم سعی بسیار بجا آورد هیچ موثر نیفتاد
هر روز حکیم را در آب سرد نشانده و فرزندان و دامادان را غوطه‌ها در حوض
داده زر طلب نمودند

در بیان آمدن افغانان بر سر نواب و لشکر فرستادن مسعود خان برای تنبیه

روزی ناهنجاری را بکمال رسانیده شدند تمام بر حرم عبد الکریم خان نموده
عبد الرؤف خان پسر عبد الکریم خان را آخته گرفتند و بر کشتگی خارها فرش
نموده بر آتش می‌نشاندند و عذاب بیحد نمودن آغاز نهادند مسعود خان بر
دروازه شاه پور برآمده ملهار پنڈت و حسن خان روهیله و عبد الکریم
داودزی را بحویلی نواب عبد الکریم خان نزد ایشان برای سوال و جواب
رد و بدل روانه نمود چون ملهاری پنڈت در تشخیص حساب افغانان رخصتی
درآمده میان او و افغانان رد و کد بطول انجامید آخر افغانان ناهنجاری
کار بسته ملهاری را زده زده در بند کردند حسن خان و عبد الکریم خان داودزی
از آن آشوب خود را نجات داده بیرون آمدند و بمسعود خان پیغام فرستادند
که افغانان بر تمردی و ناهنجاری کمال آمده ملهاری را نشانده اند فکری معقول
باید نمود مسعود خان و نیکنام و حمزه خان را با لشکر بر سر ایشان برای تنبیه تعیین
نمود در این باب رفته حویلی عبد الکریم خان را محاصره نمودند از طاس هفتم دوم

شدند بنام طلب تنخواه خود به هر که گمان زر میبردند گرفته یکتک شلاق نخواهی نخواهی زاد میگرفتند عجب وقتی بود بیرون شهر طغیان افغانان انقدر و درون حصار ظلم و بیداد و چنقوچیتا و جوانانش این قدر گویا ریسکنه شهر درون و بیرون باران قهر الهی و غضب پادشاهی می بارید عالم عالم اگر می توانستند زن و فرزند گرفته با عیال و اطفال و اسباب برآمده باطراف و اکناف برفتند و اگر نه فرزندان و خانمان گذاشته جلای وطن میشدند دران آشوب و فتن نیمی ازین معموره ویران شد در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد شخصی ازین قوم با خان از نواح کرناتک بطور سیر به بیجاپور آمده بود و چون از اصل و نژادش پرسیده شد گفت وطن اصلی آبای من بیجاپور است و جد من در آن هنگام شهر آشوب که ظلم و بیداد درین بلده عالمی را فرا گرفته بود از اینجا رفته است و در کرناتک توطن گزید و ازوی شنیده ام که می گفت که در آن ایام جور و بیدادی بحدی شیوع یافت که من از خراج یکبار دادن بجان آمدم آخر در یکسال روز محصلان ظلم از من هفت بار جبرانه اخذ نمودند همان روز الوداع گفته خانمان گذاشته راه غربت گرفتم و نیز ازوی شنیده ام که در شهر بیجاپور هفتصد کارخانه زرین بافان بوده است که از ان جمله من صاحب یک کارخانه بودم —

دربیان شروع ناسازی و مخالفت مسعود خان و شرزه خان

این بلاها بس نبودند که دوار کثر رفتار بلای دیگر یا ز بهر غوغای اینجا بار فرود آورد یعنی صورت ناچاقی و ناسازی میان مسعود خان و سید مخدوم شرزه خان پدیدار گشت مفسدان خلل انداز آتش نفاق و فساد در میان بیفروختند تا شرزه خان ناسلوکی و نا ملایمی با مسعود خان پیش گرفته بخلاف و معادات

لشکر خاصه و شاگرد پیشه و محلات پادشاهی بیرون آید ناچار مبهوت و حیران گردید جنبتو جیمناجی نام برهمنی با دستخطا ناخداترس خانه برانداز با و نیکناو رسانیده با مسعود خان ملاقات گرفته بقتل عمده مردم آزاری نمود و متعهد تحصیل زر از مردم براه جبر و جور گردید که شیوه ظلم و ستم آشکار است گشته در پی آزار خلق الله افتاد و محبوس شد حسن خان پلنگ داره و نعمت الله و میر ابوالقاسم ولد خواجه محمد یار و دو هر باجی پنڈت با فرزندان بهوالی بزاز را گرفته مصادره فرموده از بیش بیش از طاقت بر آنها بست و کتخد فروش شاه بیت که فی الجمله به متمولی شهرت داشت در خطیر بردی و آسیب گردانید و هم چنین سایر مسلمانان و هنود و تاجر و سایر اهل حرف را عالم عالم در گرداب بلا انداخته بضرب شلاق تحصیل نمودن گرفت بحدی ظلم و تعدی را رواج داد که عمواناتش هر کس را که در رسته و بازار با جامه باریک با اندک سر و سامان می دیدند بهر بهانه در بلا میگرفتند تا چیزی از و نستانند رهایی او از چنگ شان ممکن نبود بسیار کس بودند که از ناعمده برای از زر مطلوبه شان زهره باخورده دست از زندگانی شستند حسن خان پلنگ داره و کنجد فروش از آن جمله بودند و از حکیم شمس الدین خان نیز بهمین اسلوب هفتاد و پنج هزار هون اخذ نمودند این بیدادی و ستمگاری تا غایتی رسید که برهمنی از بازار ابنه بکهون خریده بخانه می آورد و آجر ایان چند زر از او را گرفته بردند که تو مرد مفلوکی این قدر ابنه که خریده از کجا بدست آورده شدید بسیار پنجاه هون از و گرفته رها کردند و نیز شخصی دیگر چوار دو هون خریده می برد او را گرفتند که در خانه تو خرج دو سیر بیش نخواهد بود خریدن بله چوار چرا خریده از شش هون جرمانه گرفتند با وجود این ظلم و بیدادی مسعود خان جنبتو دیگر کسان لشکریان و حرامیان نیز هر چهار طرف مطلق العنان

فرزندان و اهل و عیال مسعود خان با خزانه و مال و اسباب از ادونی به بیجاپور می
آورد چون برایچور رسید آقا خسرو قلعه‌دار رایچور بر ایشان تاخته سید می نصرت را
گشته حرم و خزانه مسعود خان را بقلعه رایچور برده نگاه داشت بار غم‌ها بر دل مسعود خان
اگرچه افتاده بود اما این بار غم سرآمد و علاوه همه غم‌ها گردید

در بیان استغاثه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص حرم و فرزندان خود از قید آقا خسرو و فرستادن پادشاه بی بی طاوس ماما را برایچور

بعد از آنکه خبر رسید که آقا خسرو فرزندان و حرم مسعود خان را با اسباب و اموال
از میان راه برگردانده بقلعه رایچور برده در ضبط گذاشت مسعود خان هوش
باخته عنان مشوش خاطر و مضطرب الحال گشت که بی تاب شده در استخلاص عیال
هرچند فکرها بر داشت و تدبیرها اندیشید هیچ یک را کارآمدنی نیافت و سود رسیدنی
ندیدش بضرورت خود را بر در خلوت سرای سلطان سلطان شهربانو عرف
پادشاه بی بی خواهر سلطان سکندر که بس عاقله کامله و هوشمند و فراخ حوصله
بود اکثر نوکران پادشاهی و اعیان درگاه و تمامی مردم محل سرای باو رجوع
آورده و پاس و ادب خداوندی او نگذاشته در اطاعت فرمانش همه وقت می
جستند رسانیده استغاثه نموده و بزبان نیاز و تضرع عرض احوال کثیرالا
ختلال خویش نمود که غلام از آن روز که خانه گذاشته در خدمت والا رسیده
رسیده ام یک روز بفراغت نخورده ام و نیاشامیده ام و آنی و ساعتی بدلجمعی
و طمانیت ننشسته ام و نه خسپیده ام شبانروز در جگرکاوی و جانکاهی بسر می‌کرده
ام تا غایتی که از ملبوس و مطعوم مستفید نشده و نیز گذاشته ام نه خزانه در دست
دارم که از عهده طلب و تنخواه سپاه و حشم و غیره برآیم نه پای همدمی و مددگاری

برخاست لشکری جمع آورده ولایت آنطرف بسوزه متصرف شده با فوجی گران
به بلده بیجاپور آمده مردم جا کرده بیگار یا شاهی را با خود متفق و امیدوار ساخته با سیواجی
رابطه اخلاص بهم رسانیده تمهید شکست سوختن گرفت و در پی آن شد دینکنادری
مراری را گرفته مقید سازد و یا بکشد سیمبی شاه که بشاء الیه معتمد علیه دولتخانه او
بود در بهبود طرفین سعی نموده وضع صلح درمیان آورد مسعود خان هم نظر بر رفع
نموده بر ولایت کرناپور رهست بفرمان بادشاهی بمقاصد مفتنان رخنه انداز
که مصاحب شرزه خان بودند بعداوت سیمبی شاه فتنه تازه برپا کرده صلح
برهم زدند هم چنین تا ستّه نوبت سعی سیمبی شاه آشتی عیان آمد بار به بهبود فساد و
خلل اندازان دوستی بعداوت و نفاق بدل گشت چون فتنه ها از هر طرف
سر برآورد و بلده بیجاپور مسعود خان در چار موجه آفات بتنگ آمد در جا با ببدن فتنه
سعی ها بکار برده فراغ نیافته بود که فتنه دیگر سر میکشید عزیز عنبر خان دو دسته
هزار سوار فراهم آورده در سنه بهوای تمرد برافراشته ولایت کرد و نواحی را
متصرف شد بلکه تا ولایت مسعود خان تاخته دران ضلع تهلکه انداخت سیواجی
الوالاشرار بنه کابدان روزگار افت یار چه جای فسادات و شرارت برسری کار
آورده باشد خود قیاس باید کرد در حوالی تهته تا بلکی و چکمندی دیا دوار و
اکثر محلات آنطرف بهانه بانشانده زرها تحصیل میکرد و قومی بولایت ادینی پرستا
تاراج نمودن بنیاد کرده و در هر چهار طرف قلمرو عادلشاهی شور و غوغا بر انگیخت
و جا نوا ستده و هر جا که در شهر بودند و دیگر چند مردم در خفیه با هم متفق شده در پی
کشتن مسعود خان و ینکنادری در آمدند و ینکنادری زود و ازین معامله خبر دار گشته
به مسعود خان معلوم کرد اند مسعود خان جلد تدبیر پرداخته شورانگیزان را
بدست آورده در قید انداخت و فتنه فرو نشاند و سدی نصرت ملک شده

همراه ایشان بساط قرب شرف امتیاز داشت با عنایت نامه استمالت امور و بنام آغاخسرو برای بجور روانه فرمود و نیز سید عالم داماد افضل خان و سید محمد یاقوت سرپرده دار و سید عبدالوس را همراه طاوس ما کرده و بطاوس ما قدغن نمود که اگر خسرو در گذاشتن عیال و اطفال مسعود خان مضایقه کند بهر طوریکه فهمایش او متصور گردد بعمل آورند و اگر اینهم صورت امکان ندارد ولایتی که تحت رایجور است سیوای این چهار محل که اگر رایجور و لنگسور و دینج و ادهونی است باقی همه بقبضه تصرف او سپرده مال و عیال تا سیر قطبیه از بندش برآورده بیارند و نیز بادشاه بی بی درین باب احکام بابمیان و دیگر مثل سرزه خان و سرفراز خان کرنولی صادر فرمود و نیز بخدمت ابوالحسن قطب شاه هم درینباب نگارش نمود چون طاوس ما به رایجور رفا پرشد متعاقب آن منتهی شاه از جانب شرزه خان دوشندار او و سرفراز خان و دهر ماجی پندت و سنواس را و از طرف قطب شاه نیز رسیدند تا آنکه بعد رد و بدل بسیار آغاخسرو فرزندان و عیال و اسباب و اموال مسعود خان را ذره ذره همراه طاوس ما کرده روانه بیجاپور نمود چون طاوس ما با عیال مع ناموس و اسباب اثاث مسعود خان بخیر و سلامت به بیجاپور رسیده در معراکی باغ نزول کرد دیگر روز مسعود خان با خیل و حشم و جلوه و شکوه ابهت تا معراکی باغ رفته متعلقات را درون قلعه آورد*

در بیان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی باز سر کشیدن عداوت میان بهلول و مسعود خان بازین سبب

چون طغیان و تمرد سیواجی از حد گذاشت آنچنانکه شورش و هنگامه در تمامی ولایت قلمرو عادلشاهیه انداخت که جمیع غربا و کافه رعایا و برایا را از شرارت

دارم که با استظهار و استمدادش درین چار سو چه اوقات سکونی و آرامی
بدست آرم شغل بر سر کاهش و کاوش شبانه روزه بانقدر که فرصت دو روزه
از دم میسر نیست و سیوای ستمرد بر پایمالی و خرابی ملک و ولایت و رهزنی
سلطنت خانه بان سرگرمی و گرم جوشی که تمامی قلمرو را در زلزله تهلکه انداخته
و نفاق و مخالفت برادران و نمک خوران سرکار بان غایت که هر روز یک
فتنه تازه بروے کار میرساند صیاد و مساد دلخراشی و جگر کاوی آنچنان
غوطه خورده ام که از حلاوت یکروزه بلکه یک لمحه خبر هم ندارم باز چه تقصیر کرده
ام و کدام گنه از من صادر شده که اعیال و اطفال من در بند اسیر گشته و ناموس
حرم در قید کسان رفته مگر فلک گردان بر سر عداوت و نقاضت می بر خواسته
اقسام آفات و انواع بلیات بر من متوجه ساخته این صعوبت و تلخکامی مرا
هیران رگ جان می خراشد از زیستن با این عار و بوار مردن پیش من بهتر و
گوارتر است الجناب قدسی قباب اگر بر حال خسارت مال فدوی نظر لطف و
مرحمت افکنده و فکر جان بخشی این غلام بر ذمه همت همایون لازم گرفته در رهائی
ناموس و عیال تدبیر معقول بکار آرند و کسی معتبر و معتمدی را از پیش
خود روانه فرمودند نتیجه آن متعلق ناموس و عیال و اسباب و اموال مرا و رهائی
زیست و زندگانی غلام صورت داده و در شکریه این نوازش و منت گذارے
این احسان مادام الحیوت نقش شماری کنم و بطمانیت دلی و خاطر جمعی در لوازم
فدویت و جان سپاری کار سرگرم باشم و اگرنه خود دست از جان و تن شستن خود
خویش قرار داده ام بادشاه بی بی بر حال زاران نمک پرورده و بدین متوجه
گشته در رهائیها او را بدل جا داده در اهتمام آن در آمد و سرغیل خود طاوس را
که دایه خاص و محرم حریم اختصاص بود و بفهم و فراست و معامله فهمی از سائر

وخواجه تاشان یک دولت خانه هستیم و دوره وخم این دولت خانه ما را و شما را
برابر علی السویه است غنیم در پی برانداختن این خانه کمر بسته شب و روز در
تدبیر است پس فکر این کار ما و شما را لابد باید که ما و شما غبار بیگانگی و اجنبیت از میان
برداشته باهم متفق شده بیگانه را از ملک بدر کنیم مصرع دو دل یکی شود
بشکند کوه را * سیواجی عیار پیشه این پیغام را موافق مدعای خویش یافته
با اجابت مقرون گردانید و بسوگند و قسم دل مسعود خان را بفریفت و امید
وار بیش از حد نمود باین علت در میان او و دلیرخان کدورتها و نفاق بهم رسید
و کار بفساد و ابتری انجامید آنها معامله او را باهم دریافته در تدبیر تسخیر
بلده بیجاپور در آمدند و طمع و تمنای بیجاپور که از مدت دراز مکنون دل دلیر
بود اما بسبب عهود و شروط که فیما بین در مصالح بمیان آمده بود بنابر ضرورت
از آن کشیده عنان می بودند الحال چون دیدند که عهد شکنی هم از جانب
وی بوقوع آمده پرده از رو برداشته بمعادات و مخاصمت برخاستند
و فکر تسخیر و قبض ولایت بیجاپور به همت خویش برگماشته در تدبیر سرگرم
شدند.

در بیان متفرق ساختن مغل لشکر بیجاپور را بفریب و بسوی خود کشیدن اعیان و امرا را به تملق مدارا +

اول در صدد متفرق نمودن لشکر و جمعیت سپاه در آمدند چون برادران و
عم زادگان و پسران و سرداران عبدالکریم خان و امرای دیگر و جمعداران
که با امید بهبود سلطنت مانده ایام بیکاری باین انتظاری بعسرت و تکلیف
بسر می بردند چون از شدت تنگدستی و گرسنگی طاقت طاق شد و صورت
بهی بهبود در هیچ نظر نمی آمد هر کدام قصد بدر رفتن بهر طرف مصمم کردند که

وشیطنت او آب خوردن وخواب کردن ممتنع شد گویا از هول وهیبتش زمین
در لرزه بود واین حالت او کمی نداشت بلکه روز بروز در تزاید بود ونیز بسبب اتفاقی
ومخالفت سید محمود وشورش متمردان دیگر که از هر طرف بلوای شده بود مسعود خان
باین اسباب تفرقه غرق لجه حیرانی گردیده هوش وار سر بشیدائی برآورده قرار و
سکون در هیچ صورت نمی یافت وهر تدبیر که در اصلاح پیش می آورد بهبود
بار نمیداد بلکه نتیجه معکوس حاصل میشد لاچار آمده مضطر گردید وعهود و
شروطی که با مغل کرده بود همه بر طاق نسیان گذاشته در تلاش آن شد
که سازش در رابطه اخلاص سیواجی بهم رساند ولیر خان ازین معنی خبر یافته
هر چند که بمسعود خان نوشت وهمت ودلدهی بخشید که با سیوا سازش نمودن
در رابطه اخلاص درست کردن بر شما اصلاً مبارک نیست ثمره بد خواهند
داده چرا عنان همت از دست داده بد دلی حاصل نموده آید قرار وثبات
را کار بندید شوید تمامی فوج بادشاهی در عون وتائید شما بجان حاضر است
می بایست که درین وقت از پشت گرمی لشکر منصور بر همه متمردان ومتغلبان
گرد نواحی دست برد توان کرد ولایتی که متصرف سوای متغلب رفته است
مستخلص باید نمود وملک برخوردار کاشمری نیز ابواب مواعظ ونصایح
مفتوح ساخته خیر خواهی بجا آورد وقباحتی که در صلاح وسازش سیوا متوقع
بوده همه خاطرنشان ساخته ازان کار مانع شد اما ازانجا مسعود خان بسبب
عموم بلوه وهجوم فتنهها بحدی مضطر گردیده بود که این پند ومواعظ در
دروی کارگر نتواند شد وازان عزمش باز نتواند داشت نشنید با سیواجی
طرح ملازمت وسلوک انداخته طریق نامه وپیام از سر آغاز کرد ونوشت که آخر
میان ما وشما نسبت همسایگی وقربت جوار متحقق است وتکفوا یک نکدان و

وشوکت دلیرخان گردید و کیفیت رسیدن سینبا پیش دلیرخان چنان است که
سیواجی بسبب صدور اموری چند با سینبا دلگرانی و ناخوشی پیدا نموده بود
خصوصاً درین ایام بسبب تعشق و فریفتگی سینباجی بر دختر شرح نویس کدورت
و ناخوشی سیواجی افزون تر از حد گردید چنانکه منجر بعداوت شد و خواست
که بهر حیله او را بدست آورده هلاک کند یا در حبس گذارد سینباجی از اراده
پدر بوی یافته متوهم گردید و خود را نزد دلیرخان رسانیدن مصمم نمود اول از
گویند که کتابتی متضمن برآمدن خویش بملازمت سوی دلیرخان روانه نمود
بعد از ان خود متعاقب نیز بانطرف روانه شد دلیرخان از دریافت قرب آمدن
سینبا به پناه خود خوشدل گردید و چشم انتظار بر راهش وا نمود همین که
سیوا آگاه شد که سینبا قصد جانب دلیرخان نموده راهی شده است
فوجی در تعاقبش دوانید که در اثنای راه او را گرفته بیارند دلیرخان ازین
خبر آگاه یافته اخلاص خان را با سه چهار هزار سوار بآوردن سینبا در راهش
فرستاد در چهار کروهی آنطرف سوبه سینباجی و اخلاص باهم دوچار گشتند
همراه سینباجی زیاده تر از سه صد سوار نه بودند چون با اخلاص خان پیوست
جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سینبا متعین شده بود از
تعاقب دست برداشته برگشت چون بیکدو منزل رسید دلیرخان به
استقبالش شتافته تعظیم و اکرام ملاقات گرفته بیاورد و متعاقبش را که
از عالمگیر یک فیل و سه راس اسپ و خلعت و شمشیر و کتاره و نقاره و فرمان
هفت هزاری که ازین پیشتر آمده بود باو رسانید و بانواع عطا و گرم جوشی
دل سینبا را از خود خورسند و خوشنود گردانید و خود نیز بآمدنش شادمند و
فرحناک گردید که گویا سر دکن ظفرمند شد *

برخوردار صورت حال به بادشاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبدالکریم خان
لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقاومت می
نمود و اکثر بر و غالب می آمد الحال از بیکاری هر کس بهر طرف اراده نموده اند
و این لشکر بهر طرف که نزول کنند پله آنطرف گران خواهد شد صواب آنست که اینها را
داخل بندهای درگاه ساخته با ایشان پشت کمر سیوا باید شکست بادشاه عالمگیر
این رای را بستجاو باستحسان مشرف ساخته احکام بتاکید تمام در نگهداشتن
این فوج بدلیرخان و ملک برخوردار اصدار فرمود و ملک برخوردار یک یک را تسلی
نموده و مدد خرج داده از بیجاپور نزد دلیرخان می فرستاد و دلیرخان هر
یک را با نعام و عطا بخشی و مدارات و شیرین کلامی و دلجوئیها نموده بموجب
پیش قرار خوش دل ساخته نوکر گرفتن آغاز نمود چنانچه عبدالغفور و عبدالشکور
و عبدالجلیل و عبدالنبی و عبدالسلام برادران عبدالکریم و عبدالمجید و عبدالفتاح
و عبدالحکیم عمزادگان او و حافظ احمد پسر شهباز خان میانه و دو پسر محمد خان
میانه و عالم خان خسر و پوره محمد خان و بهادر خان میانه دسترالیان و عبدالجلیل
ولد ملا منصور و سید بایزید و سید میران سرداران عبدالکریم و علیمردان
دیلور و خلجین ملک و پیری شاه سیاه چتری و لشکر بهالی و دیگر چندین کسان
نامدار که تفصیل اسامی سامی شان موجب تطویل است پیش و پس یکدیگر نزد
دلیرخان رفته هر کدام فراخور حال بمناصب مناسب و خطابهای شایان
را امتیاز یافته بمراد رسیدند و عسرت و تنگدستی را بعشرت و فراغ بالی بدل
کردند

بیان آمدن سنبهاجی پسر سیواجی نزد دلیرخان

هم دریں ایام سنبهاجی پسر سیواجی نزد دلیرخان ملحق شد که باعث مزید غلبه

وشما محجوب باشند و مطمئنا در خاطر راه یابند چگونه کار از دست ما خواهد شد ما را البته
اندرون حصار یکجا می باید ماند که اسباب و سامان خود در آنجا خواهیم گذاشت مسعود
خان گفت اولین روز با شما قرار داده بودم که در موضع اشهنگی اقامت کنند حالا
این سخنان در پیش می آرند مناسب ندارد بهتر همان است که برده در اشهنگی مانده
در فکر غنیم شوند و التماس آنها پذیرا نکرد *

در بیان وناسگالیدن مردم سوات و باز جو کردن مخالفت و ناسازی میان مسعود خان و سوات

میگویند که روزی مردم سواتی همراه جوال های غله و اجناس که از ولایت سوات
برای فروخت می آوردند چند کاوه اسلحه درون جوالها پنهان کرده و همراه هر یک
کاوه یک سپاهی دلیر با کاوه بان اندرون داخل می گشتند لوابان در راه و شمار
ایشان گمان افتاده چند بار او جوالها دیدند در بعضی جوال اسلحه بند دیدند
جوالها را جستجو کردند سلاح میان آنها پنهان شده دیدند خبردار شده همه جوالها
گرفتند ... کاروانان جملی را از غضب و درشتی بدر کرده و همه سرداران
سوات ... مسعود خان خبردار آمده خجالت زده شده بسیار خفه و مناظر
پیش آمدند که اگر فعل شما قبول کنیم یقین است که شما ما را اندرون حصار راه نخواهید
داد پس ما بی پناه مانده در معرض هلاک آییم این کجا موافقت کنند چون سواتی
قابوجو بود در رفتن تردد و با ساختن عمرش صرف گشت در ظاهر با مسعود خان بتصفیه
و اتحاد فرانموده در باطن خلاف مرکوز داشت مسعود خان نیز از دو ترس و هراس
داشته بر خبرداری و هوشیاری عمل می نمود چون اخلاص لباسی در میان
ایشان عارض گشته بود آخر بسبب وقوع حرکات و معاملات بیگانگی و ظهور
امور مباینت و منافقت باز کدورت ها در میان هر دو سر کشیده روز بروز

در بیان کومک درخواستن مسعود خان از سیوا و فرستادن سیوا لشکر را بمدد مسعود خان

مسعود خان از قلت جمعیت خویش و کثرت لشکر غنیم که روز بروز رو به ترقی دا[شت]
واشد به سبب شورش خانگی علی الخصوص مخالفت سید مخدوم اضطرابی بهم رسانده
مبهوت و حیران شد چون قبل ازین سررشته صلح و سازش با سیوا جی درست
نموده بود الحال باو پیغام داد که غنیم در قوت و عدت بدرجه علیا فایز گشته اراده
فاسد دارد درین وقت کومک و امداد ضرور والا خطر آنست که غنیم بر قلعه تصرف
گردد سیوا فوراً شش هفت هزار سوار جرار بمحافظت بیجاپور روانه نمود و همت
و تقویت کلی بوی داد که شما در قلعه هوشیار و باخبر باشید من دانم و غنیم مسعود خان
از موافقت و معاونت سیوا دل رفته را بجا آورد و نوعی طمانیت بدلش حاصل
آمده با سرداران سیوا قرار داد که لشکر پرورده بموضع اتهنگی فرود آیند و بر
مقابل خصم مستعد باشند آنها نزدیک شهر آمده بر خاناپور و خسروپور حضرت
خشمام می نمودند و گفتگو در میان داشتند که تمایک دروازه قلعه بیج
حصار حواله کنند تا بخاطر جمعی در محافظت قلعه بکوشیم مسعود خان
عرض اینها را قبول نکرد چون سرداران لشکر اندرون می خواستند که با مردم
خود درآیند مسعود خان آنها نیز از ان منع فرمود چند کس معتبر مخصوص را با
نفران محدود اندرون بار [illegible] و مردم زیاد دلی بدرون راه ندادند و بعد ازین
آنها از خسروپور و خاناپور برخاسته در زنبره پور در میدان متصل حصار فرود
آمدند ازین کار [illegible] مسعود خان مزید گشت اندیشه بخاطرش راه یافت
سرداران مذکور به مسعود خان گفتند که برای ملاقات پادشاه ما را آمد و رفت
ضرور می شود دروازه بانان هم وقت تفتیشها بسیار میکنند تا که میان ما

و معفا و بهر یک عطا نموده مرخص کرد و سیم روز حکم فرمود که بیرق علم رو براه شوند
و فوج خویش نیز همراه دنیکنادری و دیگر سرداران کرده بهمراهی شان تعیین نمود چون
هر دو فریق کوچ نموده موضع تکوته منزل نمودند جاسوسان خبررسان خبر آوردند
که سیواجی با هفت و هشت هزار سوار نیزه دار تیغ گذار با سیدا و تمام
برسانگوله فرود آمده قصد آن دارد که لشکر مغل یا لشکر بیجاپور هر که پیشتر می آید
بروی شبخون زند مسعود خان به سید مخدوم تاکید فرستاد که زود سوار
شده خود را ملحق به لشکر گردانید سید مخدوم دران روز با زخم قلعه بر آمده
در شهرزه برج نزول کرد علی الصباح باز مسعود خان به سید مخدوم گفته
فرستاد که تعجیل کار بسته زود به لشکر راهی شوید درین مرتبه سید مخدوم
عذرهای بسیار در پیش آورده ایستادگی نمود و گفته فرستاد که سپاه بی خرج
شده اند شما قبل ازین پانزده هزار هون دادن قرار نموده چهار هزار رسانید
باقی را در لیت و لعل گذرانیدند و هزار از دلیر خان بیلغی بنام لشکر بدست نموده
اید ازآن هم یک حبه اینجا نه رسانیدند الحال رفتن چه طور اتفاق کند زر بدهند
تا بر لشکر تقسیم نموده روانه شوم مسعود خان جواب گفته فرستاد شما مسلمان خوب
و سپاهی راست و سپهدار نامدار هستند درچنین آفت این عذر و این سخنان
گفتن در خور شان شما نیست من آنچه با شما شرط نموده بودم موافق آن محالات
و جاگیرات متعاهما داده ام هیچ حرف بر من نمانده در عین وقت عنان دزدیدن
شان مردان نیست سید مخدوم جوابش گفت من مسلمان سینه و اعتقاد
پاک دارم محض پاس آنکه با شما دست پیمان داده ام سکوت ورزیده نشسته
ام و شما بی ایمانند و اول قلعه تنگیر بمن دادن قرار نموده عذر گردیده وفای
وعده بعمل نیاورده دیدو مقاصات که بمن داده آید از آن نیمه دست بدست

کینه ونفاق می بالید تا غایتی که سخت بیگانگی و عداوت قایم گردید سیوا فساد و شرارتهای
قدیمی ذاتی که تاختن و غارت نمودن ملک ویران کردن آبادیهاست از سر آغاز
کرد و هنگامه و شورش عظیم در ولایت عادل شاهی در انداخت تا آنکه لشکرش نزدیک
شهر رسیده دولت پور و خسرو پور غارت نموده بقالان را بند گرفته بطرف شهر پور
تاخت و نزدیک روضه شیخ احمد خواجه سنجانی علیه الرحمه بقتل رسانیدند و سیدی یاقوت
خیر تخانی را مجروح گردانید چون نزدیک روضه ابراهیم برگشت گردید [illegible]
سر لشکر سیوا بگوله توپ که از بالای قلعه سر داده بودند بر با در رفته [illegible]

بیان باز صلح نمودن مسعود خان با سیوا و فرستادن دلیرخان بمدد مسعود خان

مسعود خان از شور انگیزی و تباهی سازی سیوا جی شرارت ها باز بجان آمده [illegible]
و حیرانی عود نموده چاره کار خود در خلاص و موافقت دلیرخان یافته [illegible]
چنان صلح و سازش گردید بوساطت وکلای که نزد دلیرخان [illegible]
بپیغام صلح و اخلاص نمود و در دنا نمودن بعهود و شروطی که در سابق در [illegible]
یافته بود عهد و پیمان مجدد بمیان آورده اعانت و امداد در دفع [illegible]
نمود دلیرخان را خود مصالحه منظور بود و صید رمیده را باز بدام آوردن از
اهم مهمات میدانست مدعای مسعود خان را قبول نمود و بعد از توثیق [illegible]
شروط سابقه لشکری مصحوب دو سه سرداران خویش بمدد مسعود خان روانه
نمود چون سرداران مشعشعه قریب بیجاپور رسیدند مسعود خان خود با [illegible]
شان زده نزد خیمه آورده از آنجا از سرداران سلام و مجرای مدر بار پادشاهی
دهانیده بمنازل آنها رخصت نمود بعد از یکهفته سرداران را اندرون قلعه
طلبیده مدر بار پادشاهی آورده و آداب پادشاه مقرر کرده انعامها و نشانها خلعتها

مصفا صفت گردید آتش فتنه بلند شد سیتهی شاه برای فرونشاندن آتش نزاع
هر چند سعی بجا آورد اما همنشینان سید مخدوم نگذاشتند که کدورت
بصفا مبدل گردد و ساعت بساعت نزاع شر اندیش گشته هنگامهای
فساد بوقوع می پیوستند

در بیان منهدم ساختن دلیرخان قلعه بهوپال گره را

سیواجی نزدیک باهره در میان کوهستان قلعه بنهایت استواری و استحکام
بنا نموده و اورا بهوپال گره نامیده ملاذی منیع ساخته بود و اسباب
و اموال فراوان در آنجا داشته و هر وقت که او را با مغل مقابلات
و مقاتلات آغاز شد قلعه را از پیادهای جنگ آزموده کار دیده ساخته
استحکام در ره بین داده و از آوازه رسیدن لشکر مغل طوایف تمام
از قصبات و قریات جوانب و اطراف با زن و فرزندان و اموال و اسباب
بحساب پناه بآن قلعه برده ماوا گزیده بودند دلیرخان از همه آگاه شده
بقصد آن قلعه روان شد بوقت صبح بر سر قلعه رسیده یورش نمود تا دو
پهر روز جنگ عظیم شد و مردم کثیر از طرفین تلف گشته دلیرخان بسان
مفلسی که بر سر گنج جانبازی کند جانبازی را قصور نکرده در آن روز قلعه
متصرف شد و اسباب و اموال قلعه و از آن مردم اطراف که پناه گرفته بودند
همه بدست آورده و جمله را اسیر نموده و هشتصد کس از مردم سیوا که اسیر شده
بودند هر یک را یک یک دست بریده سرداد بسیاری از آنها در سر راه بیجان
رفتند سیوا بیشتر ازین شانزده هزار سوار برای کومک داده روانه نموده
بود تا رسیدن آنها قلعه بتصرف مغل رفته بود سواران فوجها بسه از
چهار طرف لشکر مغل نمودار شدند ناگاه خبر یافتند که ایرج خان و باجی براو

نمی آمد و مردم را بفریب و فسون برغلانیده بطرف خود کشید پدر لالا خان
چشیده والد تو کرید شنید خوب چه مضایقه من شرزه ام این شرزه اگرچه هم
خود بیک ذات بمانم چه تیغ زهره شکاف بهر دشمن چون کوبرانم

در بیان اطاعت نکردن شرزه خان مسعود خانرا و در رفتن همراه لشکر بر تنبیه سیوا و ناخوشی آمدن میان ایشان

غرض سید مخدوم اطاعت مسعود خان نکرد و به لشکر نرفت و کدورت
غلیظ در میان پیدا شد مسعود خان از گفتن و جهد کردن باز مانده از لشکر از
و نیکنامی که خود و غبار کدورت از میان برداشته بهر طوریکه ممکن گردد
اورا به لشکر همراه برد قضارا درین اثنا منصوبه دیگر پدید آمد و آن راجه پیده
طلبیده تا او بفریب و فسون و سعی و جهد با سید مخدوم در آویخته تعصب خاطر
دآن اینست که عبدالله خان قلعه دار و بلور بعد از جنگ و قتال بسیار یکی
با سیوا آشتی در محاصره او قلعه را آخر نیست و هشت ماه عاجز آمد و پنجاه هزار
هون از سیوا گرفته قلعه بوی بازگذاشت با قبیله و اسباب به بیجاپور آمده
در زمره بیجاپور اقامت ورزیده بود در جنگیکه سوار سیوا گرد و پیش شهر آمده
تاخت و غارت می نمودند مسعود خان اورا در اندرون حصار خوانده بود بعد
ازان تقصیر گرفته که قلعه پادشاهی را بدست دشمن فروخته زر بی بدست
نموده آن از سرکار است باید داد عبدالله خان لاعلاج گردیده بشرزه خان
رجوع آورده هزار هون بوسه داده در پناه حمایت او رفت چون مسعود خان
تشخیص سید تنقیح نموده بود + از دست رفتنش تاسفها خورده از سید مخدوم
اورا طلبیده او با آوردن سر این معامله نیز میان ایشان نزاع و نفاق

اظهار نمود که ما از شروط و عهود که میان آورده ایم اصلاً نگذاریم و عنقریب بموجب
عهد و قرار گوهر درج شهریاری بادشاه بی را روانه حضور می نمایم و پسر خود را با لشکر
بمدد ابلاغ میسازم موجب تعویق جز این نیست که سید مخدوم که سرکشی او ظاهر
است براه نمی آید او را هموار و همه معامله روبراه ساخته فیصل میدهیم ازین باب
خاطر جمع دارند لکن خود رایات بانطرف نهضت را فرازند که ملک خراب میگردد
دلیرخان از مقام ملسنگی کوچ نموده بانسوی رود رفته و بدمولیکر و تا تکلی کوچ
آورده.

در بیان مخالفت سخت رو نمودن میان مسعود خان و شرزه خان

درین ایام میان مسعود خان و سید مخدوم بجهت امور نا ملایم منازعت و
مخالفت از حد گذشت از هر دو جانب آتش نفاق بمثابه اشتعال پذیرفت
که بهیچ وجه انطفاش متصور نگشت و جمیع معاملات مسعود خان بسبب مخالفت
سید مخدوم خار وا مانده شب و روز شورش و عربده درکار بوده چنانچه سید مخدوم
هر روز مستعد و آماده جنگ گشته بجای خود می نشست و دروازه بازار
بهلول پوره و مهدی واره سپاهیان مسلح گشته با اسپان زین بسته و شب و
روز می نشستند چون شورش و طغیان سید مخدوم از حد متجاوز شده کار بهم
خورد مسعود خان لاعلاج مانده از دلیرخان در امر تنبیه سید مخدوم مدد و اعانت
درخواست مغل را خود فساد خانگی و برهم خوردگی مهمات ایشان
منظور بود دلیرخان دو سه هزار سوار و توپخانه بادشاهی مصحوب اختصاص خان
که عبدالفیاض باشد و عبدالغفور دوزبیک و شیخ محمد جنیدی برای تنبیه سید مخدوم
فرستاد آنها آمده نزدیک حوض رنگرزان سر آب فرود آمدند مسعود خان

از طرف پرنده اذوقه به لشکر دلیرخان می آرند لشکر سیواجی از انجا بر آمده بر سر این ایرج خان باخار نمود دلیرخان اخلاص خان را با جمعیت یکهزار و پانصد سوار بمدد ایرج خان روانه نمود دو شش کرو هی از قلعه مابین اخلاص خان و مردم سیواجی جنگ و مقابله اتفاق شد مردم سیوا آنها را اندک یافته از چهار طرف قتیل نمودند اخلاص خان پناه بدهی گرفته بجنگ در ایستاد از سه طاس تا نه طاس جنگ و قتال را هنگامه گرم بود مردم سیوا از هر طرف حملها می اوردند اخلاص خان پشت بدیوار حصار دیه قایم کرده تو بجانه سر میداد و در هر نوبت مبلغی از مردم سیوا کشته میشدند قریب بهزار کس از مردم سیوا بتلف رفتند دلیرخان این خبر یافته فوراً سرفراز خان و لطیف شاه را با جمعیت کثیر بمدد اخلاص خان روانه کرده متعاقب آن خود نیز با همه لشکر استعجال روان شد چون نزدیک رسید لشکر سیوا رو بگریز نهاد دلیرخان بکدو کرده تعاقب نموده برگشت باز بر بهیو پالکر آمده آن قلعه تو بنیاد که منهدم ساخت —

در بیان تهدید نمودن دلیرخان با مسعود خان و نا وفا کردن شروط و عهود ❊

و بعد ازین دلیرخان به مسعود خان پیغام تهدید آمیز نمود و تهدیب سخت رسانید که مفهوم شد که قول و فعل شما همه بر غدر و فریب است و مقصود اصلی شما جز این نخواهد بود که با سیوا اتفاق باطنی داشته با ما به دغا پیش آیند و گرنه چه سبب بود که وفای شروط تا حال بظهور رسیده و متعاقب این پیغام بعد از دو سه روز کوچ نموده بر دو کروهی شهر رسیده در تلنگی سفر بخیام نمود مسعود خان سراسیمه شده حقیقت حال را بدلیرخان

بستان

محض بر سر جور و ستمگاری آمده با من به معاودت به خواستن [illegible]
من بدل ناکوشد اکنون رجوع به دلیرخان می‌کنم [illegible] پیش [illegible]
می‌گردانم نیز دلیرخان می‌آییم تا دلیرخان میان من و مسعود خان از روی
انصاف حکم می‌آید آشتی دهد چون هر یک از منسوبان مغل [illegible]
و منسوبان صاحب نصابی بوده است عاشق محمد وکیل دلیرخان [illegible]
سید مخدوم را کیفیت رای رفتن کبود دلیرخان که فی الواقع مستحسن و
مستصوب است اگرچه مرجال خود به اندازه صحت و صدق مزین داشت
با شادل ناموس و فرزندان را برآورده در لشکر با انفراد [illegible]
حاصل شود بعده خود سبکبار شده بر فرزند همراهی [illegible]
و دختران دکهنی ساده دل فریب تختالان خورده [illegible] اهل و حرم و فرزندان را
در [illegible] شب نزد اختصاص فرستاد ملک برخوردار و عاشق محمد [illegible]
پیغام دادن که سید مخدوم می‌خواهد که در حضور دلیرخان معامله فیصل [illegible]
حالا بدون کمر نتوان بست و خود هم موجب رنجش نشوند با [illegible] سید مخدوم
نزد اختصاص خان رفت و همراه لشکر مغل به [illegible] گیر روانه شد [illegible]
رسیدند دلیرخان باستقبال سید مخدوم با [illegible]
و اکرام او را بلشکرگاه برد و عقب لشکر خود [illegible] فرزندان او را
علیحده در لشکر خویش به محافظت نگاه داشت سید مخدوم از [illegible]
سواری پیش خود طلبیده بود به جان [illegible] آمده سوار [illegible]
سید مخدوم را هم در لشکر ماندن صلاح ندیده همراه [illegible]
روانه نمودند سید مخدوم ازین معامله بیدار شد [illegible]
اما چون کار از دست رفته بود چاره ندید با دلیرخان گفته فرستاد [illegible]

بر سر جوش و غضب آمده تنبیه شایسته سید مخدوم دادن خواست و نیکنادری بالشکر از کله دروازه برآمده نزدیک روضهٔ بادشاه ابراهیم متوقف شد و توپهاے بالا قلعه را و بجانب خانه سید مخدوم نموده آماده داشتند و اذن عام دادند که هر کس هر چه از غارت بدست آرد از آن او ست غارت گران و پوندان بازاری چون این بشارت به گوش ایشان رسید هجوم آورده بغارت دویدند سید مخدوم بالشکر خود مستعد شده در شهرزه پور نشسته بود جماعت بی سروپایان که پیشتر از همه براے غارت رسیدند مردم سید مخدوم آنها را گرفته بکسیر بینی بریدن شروع کردند پشتیان آنها چون دیدند که پیشیان در بدل غارت بینی باختند بازگشتند از غارت سیر آمده قدم پیش نگذاشتند بجاے خود ماندند و نیکنادر بجاے خود قرار داده بود که خود ازین طرف و مغل از آنطرف سید مخدوم را در میان گرفته گوشمالی براجبی دهند لاکن لشکر مغل مستعد شده بجاے خود قرار گرفت که چون کار بجنگ افتد عنان اسپان را تحریک داده خود را رسانید چون سید مخدوم بجاے خود مستعد و آماده گردید بر وفق قول فرد اگر مرد مردن کند اختیار ٭ چه رستم چه دستان چه اسفندیار ٭ دست از جان شسته نشسته بود بهمن و نیکنادری قابو نیافته توقف ورزید تا جنگ و شورش بوقوع انجامید

در بیان رفتن شهزاده خان نزد لیرخان شکایت نمودن مسعود خان

سید مخدوم چون دید که مسعود خان بالکلیه از خود بریده با مغل اتفاق نموده در پی استیصال مخدوم آمده است کار بر خود تنگ و دشوار ساخته متفکر شد و بالک برخوردار در ساعت باعث بادی طرح معاودت گسترده گفت که مسعود خان

بر عذر و فریب و دو فساد دادن و خانهای مردم گرفتن بود و دلیرخان دید که فتنه کشید
بیجاپور که بسیار از اعیان و متقبلان آنجاست نزد خود جمع آمده اند و بیجاپور خالی
مانده اراده فاسد از خاطرش سر برآورده که همه را بگلگشت‌های اسیر نموده در بند
گذارد و به سر بیجاپور تاخت آورده بر قلعه متصرف شود چون در سگالش این رسیر افتاد
هنوز این معجون مزاج نگرفته بود شمه از رسیده الا افتاد و دکنیان آگاه شده در
هشیاری و خبرداری در آمدند چنانچه روزی شرزه خان بقصد شکار با جمعی مخصوصان
سوار شده رو بصحرا آورد و از عقب او چوکی مغل در رسید شرزه خان قصد
دریافته از راه برگشت و بمنزل آمده نقاره جنگ نواخته با فوج خویش مستعد شد
و بدلیرخان پیغام فرستاد که چوکی در پی ما فرستادن چه جهت بود اگر هوسی
بخاطر راه یافته باشد بسم الله با تمام جمعیت هند و دکن بر من بتازند و آرزو
در دل ندارند من آماده و مستعد ایستاده ام ببینید که من با همین جمعیت
هر دو سه هزار از عهده شما برآیم و بچه شایستگی و بایستگی جواب شما را دهم
دلیرخان منفعل گردیده بتواضع گذرانید و معذرت پیش آمد بعد ازین چون
دریافت که بر دکنیان بدین منهاج دست نتوان یافت آنرا گذاشته طرح
دیگر بنیاد نهاد و طریق تملق و مدارا ساز داد و دام فریب و فسون گسترده بدل
جوئی و خاطر فریبی کوشیده مردم را بسوی خود کشیدن گرفت.

در بیان طریق سالوسی ورزیدن دلیرخان در فریفتن مردم بیجاپور به تملق و مدارا

دلیرخان که طمع و هوس بیجاپور سراپایش را فرو گرفته بود در افسون سازی
و فریب اندیشی شب را بروز می آورد و وزرا و ارباب میر سانید از رسید محبتنامه
پیش او از بیش شادمان گردید آنچنانکه در جامه نمی گنجید زیرا که مبادا طلوع

هردو برادر بودیم باهم پرخاش ونزاع داشتیم وانیجاکه رجوع کردیم محض برای آنکه تا بر طبق قول حق جل وعلا فاصلحو بین اخویکم عمل نماید طریق اعتساف وبی انصافی پیمودن شما را مناسب ندارد وبی قولی وبدعهدی شما را روا نبود ومن بر طبق عهد وقرار پسر خود را نوکر بادشاه میگردانم وهمیشه دم از اخلاص وفدویت زده باشم لکن از راه انصاف راستی میان مسعود خان صلح وآشتی پدید آرند واصلاح ذات البین نمایند اگر چیزی غیر این مدعا مرکوز بوده باشد دریافته من دست از دنیاداری برداشته راه بیت الله شریف پیش گیرم دلیرخان چون سخنان رنجش آمود وآزرده وبی سبع آورده در غضب افزوده سخنیه سید مخدوم آمده دلاسای بسیار نمود وبنام سید احمد عرف غالب خان پسر سید مخدوم منصب ششش هزاری طلبید وبعد از قلیلی از ایام حسب الحکم شهزاده معظم ناموس وحریم سید مخدوم عالی تباه ومتعلقانش باورنگ آباد روانه نمود

در بیان فرستادن مسعود خان پسر ولشکر را بنزد دلیرخان واراده نمودن دلیرخان گرفتن امرای را بدغا

چون سید مخدوم بامثل درساخته خود را پیش دلیرخان رسانیده مسعود خان از رفتنش متفکر گشته سراسیمه ومضطرب گردید که مبادا منصوبه دیگر دشمنکام عرصه ظهور رسد به تعجیل در تهیه اسباب آمده سید درویش پسر خود را با پنج ششش هزار سوار که در بیجاپور باقی مانده بودند باهمراهی وینکاوری نزدیک دلیرخان روانه کرده سیدی درویش وینکاوری با لشکر بیجاپور به دهوگیر رسیده در ملازمت دلیرخان اقامت ورزیدند چون بنای کار دهلویان

است در سر قسمی چرا خواهند شد غرض دوستی تیغ بازی همیو و با هر دو قسمین همکاری
و افسون سازی میکرد هرگاه که سید مخدوم بملاقات او میرفت سواره تا حضور خود
میگذاشت و چون رفتن میخواست سواری او را حضور طلبیده می‌نشاند و در مجلس پهلوی
خویش جا میداد و بعضی اوقات خود بر گوشه می‌نشسته مسند تمام با و میگذاشت
و مردم که همراه او میرفتند بعد از وداع سید مخدوم آنها را نشانده میگفت که طعام
خورده میروید طعام با تکلف می‌خورانید و با هر کسی حرف و حکایات و توصیه‌ها میکرد
و شمشیرهای هر یک را تعریف نموده بدست میگرفت و گاه گاه از طرف خود کسی را
سپر و شمشیر و کتاره و چیزی دیگر میداد و مردم بسیاری را منصب‌ها داده بود هر وقت
که هیچ میخواستند بالاحضار میرسانید و سید مخدوم را سوای یومیه هزار روپیه
هم سوای او میداد و هر چه می‌گفت می‌شنید و هر وقت که بملاقات میرفت
چیزی تحفه مدارات می‌نمود چنانچه سید مخدوم که سخن مرد ناشنیدن را ره نمی‌کرد
و هر یک رعایت‌ها میکرد هر آنچه مرضی هر یک می‌یافت بدان عمل نموده او را تسخیر
دل می‌نمود باین سبب مهدویان باغ باغ میشدند و هر روز بار بار بسخن خوشی‌ها
صید تر می‌گشتند چون از رنج و سختی بیجاپور خلاص یافته در ملک وی تنعم فرادارای فراغ
بودند و تعظیم و تکریم بیحدی یافتند عاقبت کار خود فراموش نموده صید دلبریهای
گشتند و آن چنان با وی آمیختند که شب و روز مجلس او از ایشان خالی نمی‌بود و قول‌ها
از دیگر گرفته هر یک عزیزان و آشنایان خود را از بیجاپور طلبیده نوکر میداشتند
و مناصب میدهانیدند و آگاه نمی‌گشتند که تمام این اخلاص گرم جوشی دلبریهان
همه دانه دام بود و با نیکنادری نیز همین اسلوب تواضعات و تعلقات بکار
می‌برد و لوازم دلجوئی و خاطرنوازی بغیر مکرر بظهور میرسانید سید درویش و عبدالرؤف
و شیخ و سید [illegible] و سید [illegible] و حسن خان [illegible] و [illegible] و غیره

صبح مقصود روز بروز رو نمودن گرفتند آن عبارت از برهمی کارخانه بیجاپور
و پراگندگی لشکر و ناسازی و بی اتفاقی امرا با هم خصوص رجوع آوردن بار بهجور دکن و
وکمین که شرزه خان هست بظهور این اسباب امیدوار تر گردیده در تفریق باقی لشکر
در ابهاد و بفریب فسون مرغ دلها را بدام آوردن آغاز کرده و نیکنادری که مدار المهام
کارخانه مسعود خان بود به تمام دلجوئی و خاطرفریبی پیش آمده ره عن قار لیده با او
عهد نموده که ما را با جاگیرات سید مخدوم هیچ کاری نیست شما دانند و ملک شما آنچه با ما
شرط و عهد نموده اند که بادشاه بی بی را بحضور روانه کردن و همیشه در اخلاص
اطاعت بادشاه بودن و با غنیم که با خاطر سیواست اصلا سلوک و ربط نداشتن
وفا کنند و بجا آرند دلیس و دیگر هیچ نمی خواهم باین افسونات که صرف دانه و دام
ساده دلان دکن را می افگند و نیکنادری هر وقتیکه ملاقات می آمد به لباس تمام و کمال
چرب زبانی با دم کالمت و محافظت صحبت میداشتی و هر زمان که بحیرجی اودسا یافتنی فی الفور
صد وضیج او نمودی فریب لکهه روپیه نقد برای خرج فرستاد سوای این هر روز یکهزار
روپیه روزمره علی الصباح میرسانند و با او تواضعات بیش از بیش از بکار برده
ضیافتها مکرر نمود و هر روز طعامها و تر میوه بخانه اش می فرستاد و سلوکها غیر مقرر
و ملتفات روز افزون او را بدام آورد و پرگنه بالاپور در جاگیر پسرش داد و ضامن
او هم خود شد و جاگیرات سید مخدوم که با نطرف و هو لکهر و چندانی که دور دست بود
بدست عاملان سید مخدوم مانده در یکید و پرگنه با ینطرف بودند و سید مخدوم
بران دست نداشت مسعود خان بر آن متصرف شد چون با و نیکنادری دلیرخان
قرار داده بود که ما را بجاگیرات سید مخدوم کاری نیست شما دانید و ملک شما با وجود این
قرار سید مخدوم بر جاگیرات متصرف بود چون درین باب گفت و گو در میان می آمد دلیرخان
خاطر نشان و نیکنادری باین نوع مینمود که عوض پرگنات که در تصرف سید مخدوم

بسبب واقع شدن دیر در ایفای عهود از عادلشاه تاکیدات تهدید آمیز
از حضور بادشاه عالمگیر بدلیرخان صادر شد دلیرخان به نیکنادهی را در نهایت تشدید تهدید
و در عمل نمودن بر وفق شرط و قرار تعمیل و تهدید کرد و نیکنادهی به دلیرخان قرار و تعهد اکثر نمود
و روانه کردن بادشاه بی بحضور بر ذمه خود گرفته از دلیرخان مرخص شد دلیرخان
برای آوردن بادشاه بی ملک زیرک خواجه سرای بادشاهی را + با اکثر دایگان
و استعداد فراوان همراه نیکنادهی چون به بیجاپور آمد با مسعود خان تمامی ماجرا اظهار
نموده در روانه نمودن بادشاه بی بی ترغیب و ترتیب نموده و مسعود خان این معنی
مهم است بسبب آنکه عهد و قرار مکرر با مغل نموده بود دیگر آنکه بادشاه بی بی زن بالغ
[illegible] پانزده شانزده ساله بود در امور لیکن لیاقت و ستمی تمام داشت و سها ملاحظه
را الی راغو به می فهمید و مهمات را به وجه شایستگی سرانجام میداد و دایگان و خواجه
سرایان محل سرای بادشاهی همه در اطاعت فرمانش بود خلاف امرش نمی کردند
[illegible] بغیر [illegible] کسی با و رجوع آورده حکم او را بسر کردن می نهادند پس
[illegible] با [illegible] لیکن بادشاه بی بی در رفتن رضامند نبود
[illegible] قبول نمی فرمود مسعود خان لاچار آمده توسل بدایگان و دیگر
محل سرا [illegible] طاوس با ما را که سرخیل دایه خاص بادشاه بی بی بود و سخنش نزدیک
بادشاه بی بی درجه قبول و پذیرائی میداشت نیز دیگر مقربان حرم را در میان آورده
و بتوسط اینها خاطرنشان بادشاه بی بی کرد که صلاح دولت در رفتن شماست که
باعث قیام سلطنت برادر شما میگردد و در صورت نارفتن این سلطنت از دست
میرود و کارها برهم خورده میشود چون ازین نوع تمهیدات و تقریرات بمیان آورده
به بجدی ریکمال رسانیدند بادشاه بی بی طوعاً و کرهاً به رفتن رضامند شد چون در روانگی
بادشاه بی بی بایں سبب عوائق در میان آمد دلیرخان نزد نیکنادهی تهدید به تهدید

مردم اعیان را که با سدی درویش بودند مدارات طعمها و میوه جات نموده با هر یک توافق
و تملق می نمود هر روز دیگر روز در میان طعام و تحایف بجانه سدی درویش ابلاغ می نمود
افغانان و خویشان عبد الکریم وغیره مردم بیجاپور را آنچنان به مجلس خود راه داده
که یک لحظه مجلس او از مردم بیجاپور خالی نمی بود و وقت سماط هر
قدر مسلمانان که با ونیکنادری می بودند یکیک را یاد نموده و طلبیده به تواضعات
و دلاسات طعام می خورانید و نیکنادری وقتیکه به دربار او می آمد از دو طاس روغن تا پنج
شش طاس شب در دربار و حضور دلیرخان می بود با هم آنچنان آمیختگی و اختلاط
بهم رسیده که به دلی را جا نمانده هر وقت که خرج میخواست بلا عذر می رسانید و
و هر چه نیکنادری میگفت رد را امکان نه بود و حیرتخان را در بیجاپور بود نیز فریب
داده از خود کرده بوده و با وی قرار منصب پنج هزاری نموده در روز موداش برگشته
بار سیه مشخص ساخته بود و حیرت خان نیز میخواست که نزد دلیرخان رفته نوکر شود
اما مسعود خان دلجوی و دلاسای بسیار و چیزے اضافها داده نگاهداشت
قریب ده هزار سوار از مردم بیجاپور از مسلمانان و دکهنی و افغانان و مرهته نوکر شده
نزدیک دلیرخان جمع گشتند و سه چهار هزار گرسنه و فاقه کش با مسعود خان
در بیجاپور مانده بودند آنها را نیز از شنیدن رفاه تنعم و تمول کسانی که پیش دلیرخان
نوکر شده در عیش و راحت افتاده بودند آب در دهان آورده میل آن سوی
میکردند و خفیه قولها می گرفتند۔

و بیان روانه نمودن مسعود خان از بیجاپور تحلیه نشین پرده عفت و عصمت بادشاه بی بی بدلی و واقع شدن انعقاد شرعی میان او و شاهزاده محمد اعظم شاه بعد از مدتی

تا سبب دانا بود بنا برآن در انعقاد جشن شادی شهزادی توقف واقع شد چونکه
بادشاه را از مهمات سلطانی و امورات جهانبانی فراغ دست داده متوجه این کارها بون
گردید لیکن ... ازان سرکار و عمده داران کارخانجات فرمان داد که اسباب و سامان
عیش و نشاط و آلات و اشیای انعقاد جشن بهجت و انبساط مهیا و موجود گردانند
جهان مطاع در قلیل ایام مواد و مستعد و همه چیز مهیا ساختند بزمها ...
و مجلسهای رنگین ترتیب داده آرایش جشن طوی همایون بر وجهی که باید و
که شاید بظهور آوردند تا آنکه بفراوان خوبی و خورمی و هزاران فرخی و فیروزی بتاریخ
دوازدهم رجب سنه هزار و نود در عقد مناکحت شهزاده والا گهر محمد ... شاه
با گوهر مکنون درج عصمت بادشاه بی بی بنت علی عادل شاه جلوه پذیر گردید

بعد رفتن بادشاه بی بی باز کدورت پیدا شدن میان مسعود خان و دلیر خان و قید کردن مسعود خان و پنگنا دری را

چون بادشاه بی بی روانه حضور شد و مجرای این خدمت از دلیرخان البته مقبول
حضرت بادشاه گردید دلیرخان بعد از حصول تسکین و خاطرجمعی ازین بازی
بازیگری و فن دغل بازی آمده خواست که بازی تازه سر دهد کار ... و پنگنا دری را
جدل در میان آورد که مسعود خان الحال بقدر خویش که او ولی آن ... سر در ...
بجاپور بحکم شمس الدین خان در بیجاپور تا زمانی که سلطان سکندر بحد بلوغ و کمال
رسد فایز شود و حکیم شمسا کامروا بوده مهمات سلطنت را سرانجام میداد و بادشاه
و قرار داده که شش هزار بندیله برق انداز بعد و حکیم میدهد و نیز اخلاص خان ... را با
شش هزار سوار بعد دش تعیین فرماید تا اخلاص خان در حوالی بهلول خان ...
ورزیده محافظت حصار و ولایت بادشاه عالمگیر بطریقی که خاطر ... بهمه

می‌فرستاد و به مسعود خان تاکید بر تاکید می‌نوشت مسعود خان نادر را بهانه ساخته از
دلیر خان بیلچی بنام تنبیه سپاه بیدروانگی بطریق قرض هزار دست نمود چون از گرفتن قرض
مسعود خان از کارسازی خویش فارغ شد بتاریخ دوم جمادی الثانی سنه هزار و نود
شهزاده را طلب نمود که از محل سرای برآورده بیرون یکه دروازه فرود آورده و جمعی از
درگاه و محرمان حرم و دایگان خاص و اصیلان بدست و خواجه سرایان دو سه [illegible]
و بندیان اسیران را همراه کرده شاهزاده را با شکوه سلطانی بتاریخ پنجم همرکابی و [illegible] دری
روانه لشکر نموده بستم شهر مذکور به [illegible] رسیدند دلیر خان باستقبال آمده و لوازم
ضیافت فرستاده بست و دوم شهر مذکور از آب بهنوره عبور واقع شد در مقام [illegible] در لشکر
گاه فرود آمدند دلیر خان بجمیع امرای لشکر و منصبداران و متصدیان بادشاهی حکم
فرستاده که هر کدام فراخور حال نذر و پیشکش از نقد و جامه گذرانیده مجرا نمایند و خود
همان روز ضیافت شاهانه ترتیب داده روز دیگر صبحگاه خود بدیدار رفته هزار روپیه
پیشکش نموده مجرا نموده باقیان که در اول مرتبه بشرف مجرا فایز نشده بودند نیز پیشکش ها
و نذور گذرانیده مجرا بجا آوردند باین سبب مبالغ ها به بادشاه [illegible] شد و هر روز
طعام از سرکار می‌رفت نه روز در لشکرگاه نگهداشته چهارم رجب روانه دهلی نمود و بجمیع
حکام و قلعه‌داران و صلح‌داران و فوجداران سر راه احکام فرستاد که هر کدام باستقبال
پالکی مبارک [illegible] بسته نذر گذرانیده ضیافت های نموده از سرحد های خود
بسرحد دیگر رسانند و لوازم جمیع خدمات بتقدیم رسانیده بوده اند و [illegible]
چون به شاه گره رسیدند شهزاده سلطان معظم که در اورنگ آباد تشریف داشت
باستقبال آمده در اورنگ آباد آورده لوازم ضیافت ملوکانه و مدارات بادشاهانه
بجا آورده بعد از هفته روانه پیشتر شدند و هم چنین منزل بمنزل نذور و ضیافت گرفته
و منازل طی نموده بمدت [illegible] ماه به دهلی رسیدند در آن هنگام بادشاه و شاهزاده [illegible]

وسفورس اجاری و دیگر متابعانش محبوس نموده و سیدی عبدالعزیز را بخانه‌های
شان فرستاده و تمام اثاث البیت را خالصه سرکار ساخت و بتعجیل قاصد بطرف
خود سیدی درویش بود اسنده طلب کرد و سیدی درویش بمجرد وصول اشاره پدر
بوقت مغرب باهمه لشکر که همراه او بود از دهوکلیشر گریخته به بیجاپور آمد

عزم بالجزم نمودن دلیرخان بر گرفتن بیجاپور و تعجیل نمودن بر قایم کردن محاصره و مهلت وا نیافتن شدن بسبب انصرام در شتابه

دلیرخان بسماع این واقعات هوش ربا چون مار سر کوفته بر خویشتن پیچیده در
تندی و غضب آمده به لشکر خود حکم نموده که زود تر از بهیوره عبور نمایند و
واراده آن کرد که تا بیجاپور را بجنگ قایم نه نموده اند خود را رسانیده و همه مال
ثروت و ساز و قلعه را قبیل نموده بتصرف و الا شهر را ز ناو یا وسند ها
براه التقسیم نموده خود متوجه شود و آمد از پشت بیست و یکم شهر خود عبور از آب کشنا نموده
نشده به هوکلیشر فرود آمده با نتظار رفقه و آمدن تمام لشکر توقف ورزید و چون مرزا
برادر حکیم شمس و شیخ ایوب که همراه او نیکنا دری به بیجاپور آمده
بودند بعد از قید نمودن مسعود خان و نیکنا دری را ایشان معاودت نمود و
پیش دلیرخان رفته از جانب مسعود خان عذر قید نیکنا دری بیان نمودند
و انتظار می نمودن مسعود خان آمدن حکیم شمس را تا بر کار ملکی بیجاپور و وزیر را مستقل
گرداند نیز اظهار نمودند دلیرخان به شیخ ایوب بنهایت تعنت شده تو بیخ و تشنیع
بنهایت نموده و گفت ترا مصحوب نیکنا دری محض برای خدمت و محافظت
او فرستاده بودم وقتیکه مسعود خان او را بجرم اخلاص ما گرفت چرا می بایست
که در آن وقت تنها رسیده می و کشته کردی تا مردی نمودی و بعد عیان کردی که

در نورس پور بادشاه پور می باشند و ریشه سه بماند که لشکر عادل شاهیه با بدادگ
کمک بادشاهی بتنبیه سیوا الطرف هم و آن نواحی برآمده ملک گیری دولا تهم [illegible]
سیوا رفته مستخلص نماید و خود بده در آن ده هزار سوار که جدید از دکن نوکر داشته بکمک
عادلشاهیان بدید و سنگشا که این منصوبه از آنجاست که حکیم شمسا از دست هوس کامرانی
بیجاپور بخاطر میداشت مقصود دست نمیداد که اکنون که با مغل همدستان شده
خوب در ساخته خواست که بوسیله مغل مسعود خان را از بیجاپور بر اه شتا لی می نمود
دیگر تر سیده دلیرخان با وعهد نموده قرارداده که مسعود خان را با او دلی روانه
نموده شما کام رادی بیجاپور گردانیده سید مخدوم را با همه لشکر جدید بکمک [illegible]
شما سپد هم چون این با دینکنادری قرار داده مشخص نمود بیست و نهم جمادی الثانی
فاتحه قرار داده خواندند و ینکنادری تمامی این حقیقت به مسعود خان نبشته مسعود خان
چه حقیقت کماهی مطلع شده با محرمان خویش کنکاش نموده سیدی یاقوت و
قاضی سعید و سده را او و سیدی یاقوت حبشی خان به مسعود خان گفتند که اینها
همه فریب و پندار مغل است بازی او مخورید هوشیار باشید قلعه مکنید زیرا اگر شما
از قلعه بیرون آید این سلطنت تمام اگر از دست مغل رفتنی باشد هم
امروز خواهد رفت مسعود خان تنبیه شده دریافت و ینکنادری با دلیرخان [illegible]
دهکنیم با همدستان شده خطی مشتمل طلب لطرف و ینکنادری نوشته [illegible]
با دلیرخان قرار و عهده کرد که من به بیجاپور رفته در دو روز مسعود خان را
نموده حکیم شمس الدین را برده مسعود خان را از قلعه بیرون آرم
لشکر که همراه داشت بطور قرض سیلتی از دلیرخان ستانده پیش مسعود خان [illegible]
مسعود خان در سه روز فکر و تدبیر نموده بتاریخ پانزدهم رجب [illegible]
هم از شعبان سنه هزار و نود و ینکنادری را سعه چاکو پنداشته و ملهار [illegible]

و استمداد او را رسانید درینوقت که دلیرخان استقلال دارد بحکم شما سرکار مردانی
بیجاپور را دنیکناوری مشخص نمود به شاهزاده عرض اطلاع نمود که بفضل الهی اکنون
کاری حسب المدعا صورت پذیر گردیده است بجز آنکه حشم و استعداد و مدد فرمایند
وگرنه کاریکه رونما گردیده ضایع رود شاهزاده همراه جبر تقسیم هشتصد هزار مهر طلا مصحوب
معتمدان و دو هزار برق انداز روانه کرده و حکم نموده که زرها در شولاپور نگاه دارند
وقتیکه تسخیر بیجاپور مشخص شود زر بمدد رسانند بدلیرخان تاکید نوشت که درهمین قلب
مبلغ مهم فیصل سازد و روز با وقت بغفلت نگذراند درین وقت که مسعود خان آن دنیکناوری را
راقید کرده و ... در پیشتر را بانتظار باز طلبید از دلیرخان یک پهلو شدند
صورت ناچاقی درمیان پیدا گردید منصوبان شاهزاده بعد از یافتن این خبر از
رسانیدن زر تعلل ورزیدند دلیرخان در پیچ و تاب افتاده بوجوهات التماسنامه
بحضرت شاهزاده فرستاده زر بدست آورد

در بیان مستحکم کردن مسعود خان قلعه را برای جنگ و سلوک نمودن و طلبیدن او از سیوا و آمدن سیوا با لشکر بمدد

چون مدتی این کار کشید مسعود خان فرصت دم یافته تدبیر قلعه داری بوجه
احسن نموده قلعه را بمواد و استعداد جنگ ساخته حشم و لشکر از توکل وا دنی
وکشید قول و پیام نیکت قلعه را استحکام تازه داد و مدد او را ابجابت نزد سیوجی
فرستاد و پیام داد و نگارش نمود که احوال این سلطنت خانه بر شما پوشیده نیست
لشکر و خزانه و ملک و استعداد قلعه داری و ذخیره هیچ نمانده عدو قوی و دشمن
صاحب دولی کاوش و او ... شب و روز در تدبیر و سکالش و شما خانه زاد
قدیم و بزرگ کرده این دودمان اید البته درد و غم اینه دولت خانه انچه شما را خواهد
بود دیگری را نباشد درینوقت زبون که هیچو دشمن قوی بر سر رسیده در تلاش فرصت

پیش من آمده روی خود نمودی مسعود خان از ترس و هراس سپاه مغلیه قوی بیجاپور(?)
گردیده خواست که با او طریق مدارا هم سلوک دارد بوساطت خیرت خان و نجابت خان
میرزا باقر برادر حکیم شمس الدین و آقا گار علی و شاه ابوالحسن گوینده را پیش خویش طلبیده
گفت که حکیم شمس را رضامند نموده و پای او را در میان آورده با دلیر خان حرف
صلح قرار دهند آنها گفتند که اعتبار سخن شما چیست یک مرتبه در آثار شریف سوگند
خورده حکیم را با پیمان کار او را دیده هفتاد و پنج هزار هون دادن قرار نموده عذر کردید
و وفای عهد نه نمودید او را خراب کردید حالا او دیگر شما را آمدنی نیست مسعود خان
گفت آن بکردم و پشیمان در حی بر مردم مسلمانان تنگ ستم کرده مثل اش دست باد
هم بیافت حالا اینجانب حکیم را کار ملکی میدهم و از گفته او بیرون نخواهم بود هرچه
او کند راضی خواهم بود و لی او هیچ کار و بار نخواهم کرد و هر طور با دلیر خان حرف صلح مشخص
نمایند و هر دو را دو جفت نامه دو دو پارک داده و در آثار شریف برده سوگند خورده
مصحف بدست ایشان داده روانه نموده آنها پیش دلیر خان رفته بوساطت حکیم
سلسله جنبان صلح گشتند و از زبانی مسعود خان گفتند که در عوض شما متعلقه شهر خان را
میدهم و بندوبست سیواجی سرحد شایسته میکنم حکیم شمس را با تواضع و شفقت
به فرستند تا کار ملکی بوی داده هدایات مرحوم از دیکیم و خلاف مرضی او زنهار نکنم
چون این همه دیده بود و سازش و صلح لباسی و زبانی بود و از اخلاص و صدق بهره
نداشت ثمری بران مرتب نشد دلیر خان در رسیدن بر سر بیجاپور اگرچه تعجیل داشت
اما چون از خزانه خرج شده بود و برای دادن سپاه در دست چیزی نه بود و میان شاهزاده
معظم و او ناسازی بود و شاهزاده پیوسته در سر هرزلی کار او میکوشید قلعه‌داران
بهادر بیرنده و شولاپور و بندر سورت و جاهای دیگر تاکیدات فرستاده بود که
دلیر خان خزانه پادشاهی را بیجا داده ضایع می کند لیکن رخصت مجدد خزانه و توپخانه و ا

معتاد دولت اولوی عطا نموده از ولایت آرونی و حوالی بیجاپور جاگیر بدهند و
در همه باب هرچه او گوید سرانجام بکنند درهمین ایام حیرت خان و شیان خان که
از طرف دلیرخان بر قابضات ولایت گرد نواحی تعیین شده بودند بهره و منگلبیده
رسیده با سعید خان ترین که متعینه انجا بود در او یختند و او بعد از کشش و
کوشش بسیار تاب همسری شان نیاورده گریخته به بیجاپور آمد و منگلبیده بتصرف
مغل رفت و درهمین روز با مسعود خان ملهاری پنڈت و سنواس جاری دو تنکا
را حواله یولا جبشی نموده تحصیلها فرموده چیل چابک بر ملهاری زده ترک بسته
پنج هزار هون نولیسا نیده گرفتند باین راو با مسعود خان مناصره نموده گفت
که وکیل عبد الرئوف را حبس نموده به تشدید تمام تحصیل زر کردن خوب نیست این
ظلم صریح ست مسعود خان در جوابش گفت عبد الکریم را چه مناسب بود با مقدار
که نوکر بادشاهی بود کشتن و خانه اش غارت کردن این نه ظلم صریح باشد ازین قطع نظر
وکلای امرا را چه جائز چه باد اکه خود را در امور عظام و مصلحتهای بادشاهی دخیل کنان
و در خرابی سلطنت کوشیده اند سزای که بدو رسانم اندک است اگر شما را دغایش ما
منظور است رهائی او می خواهید پنج هزار هون از سر خود داده خلاصی او کنند
درین اثنا خبر رسید که سواران عنیم سالونگی و کاسی گادن را غارت کرده و بنید را
اسیر گرفته و نیمی آورده‌اند و ولایت گرد نواح را تلف و تاراج می نمایند و با تعاقب
آن اخبار رسید که سواران سید مخدوم برا لمکه رسیده اند مسعود خان با حسین خان
خلوت نموده سید شریف و فرید خان مینی و جبشی خان مینی را با فوج بان طرف اطلاع
نمودند و سماباجی کهانگه را طلبیده استمالت کلی نموده حشم تور گل همراهش داده برایدی
روانه کردند اتفاقا او را با سنباجی که برای گهی سر آمده بود مقابله دست داد جنگ
خوب واقع شد از هر دو طرف ده پانزده کس بکار آمد بدبه سنباجی زخم تیر رسید پنجاه

باشد محافظت قلعه و حراست سلطنت بی توجه شما صورت پذیر نیست حق
نمک منظور داشته متوجه شوند و هرچه صلاح دانند ایما نمایند که بدان موجب عمل
نموده خواهد شد چون سیواجی را این منصوبه خود از نخست مقبول و منظور بوده
تقویت تمام داده متعهد محافظت بیجاپور شد ده هزار سوار بر کمک مسعود خان
تعیین نموده از قلعه جات دو هزار گاو بار از هر قسم ذخیره به بیجاپور ارسال داشته
و به رعایای ولایت تاکید فرستاد که غله و اجناس دیگر برای فروخت به بیجاپور برند
تا رفاه بر سکنه شهر و اهل لشکر دست دهد و دیساجی نیلکنت را به حجابت پیش
مسعود خان فرستاده و جواب نگاشت که تعهد این خدمت برین جانب است شما
قلعه را استوار نموده خاطر جمع باشند من خود می آیم و دلیر خان را با همه لشکرش
تلف و تاراج نموده سزای زیاده سری او در کنارش می نهم ازین جواب مسعود خان را
تقویت و تسکین حاصل آمد باز بعد از اندک روزها دیساجی جانب سیواجی به بیجاپور آمد
خلعت ها برای پادشاه و مسعود خان از طرف سیواجی به بیجاپور آورده گذرانید
و عرض نمود که پنجهزار سوار در عینا پور و پنج هزار سوار بر تهو با گلده رسیده اند و
منتظر فرمان اند که هر وقت که حکم کنند حاضر خواهند گردید و سیواجی خود هم از عقب
میرسد مسعود خان حاجب را خلعت داده فرمود که لشکر زود بیاید و به کار حراست
قلعه سرگرم باشد و مسعود خان نیز در سرانجام تهیه جنگ و مقابله دشمن سرگرم
گردیده در فکر استعداد خویش افتاده حسن خان روهیله را که نوکر عبدالکریم بعد
مستاد دولت علیحده و علم و نقاره داد و یاقوت خان حبشی خان را نزد خویش
خوانده تسکین او کرده قسم ازو گرفت که از خود صاف دل بوده طریق دغا و غدر
نه پیماید و سیدی درویش را ایلچی نموده کار دیار صوبه به راستی می نموده باشد
و اراده مسعود خان آن بود که یاقوت خان را بهمسری شرزه خان برادر ده

گفت و شنود نموده باز رفتند که با مسعود خان معامله صاف نموده می آییم در پنجم شوال
سیواجی با ده هزار سوار آمده به برگه نزول نموده بتاریخ ششم لشکرش که در بیجاپور
بود باستقبالش رفت سیواجی خواست که با پنجهزار سوار در بیجاپور آمده ملاقات
سلطان سکندر حاصل کند و از مسعود خان اجازت طلبید مسعود خان با پانصد
سوار آمدن رضا داد سوروجی پنڈت پیشوای سیوا او را ازین کار مانع آمد
که با وجود همه ملک عادلشاه را متصرف گشته ایم اگر در قلعه در آئیم محتمل که
مسعود خان عداوت با دلیرخان ساخته دغائی بدهد صلاح رفتن در بیجاپور و
نمودن ملاقات با دشاه اصلاً نیست پس سیواجی بر صلاح مشیر خود عمل نموده
ازان اراده باز آمده و با وکلای مسعود خان گفت که بادشاه را خاطر جمعی دهند
از هیچ مغل فراغ یابیم دلیرخان را که با من شوخی با درازی نموده گستاخانه پیش
آمده اندیشه سر دشته اوره دشت و فضیحت و رسوائی کنم بحدیکه جان در شست گرفته گریز
پنهان شود تا دهلی ایام و قرار نگیرد بعد ازان بخوشدلی و خاطر جمعی باستسعاد
سعادت ملازمت بهره اندوز میشوم باید که مسعود خان بجای خویش استوار
چنانچه دانند محافظت قلعه نمایند و من به طوریکه مشغل برسیدارم در دهم شوال
دو فوج نموده خود با هشت و نه هزار سوار همراه موسله والمله واننده او با ده
هزار سوار مان و سانکوله روانه شده داخل ملک مغل گردید دلیرخان چون
در نظرش تسخیر بیجاپور سهل و آسان می نمود بخاطر رسانید که سیوا هر سال
خرابی ملک نمود تحصیل زر می نماید امسال همچنان خواهد کرد ازین جهت اهم
اما اگر تسخیر بیجاپور کنیم مهمّ کلّی خواهد شد آنگاه سیوا را از ملک بدر کردن بسیار
سهل است برای پایمالی ملک او داخل شدن سیوا آنگه ده از شهر بیجاپور
تمانست و شاهزاده به پیوسته شکایت دلیرخان بحضور می نوشت و خان

اسپ و چهار شتر و پنجاه گاو غنیمت بدست سپاهی افتاده مسعود خان یک اسپ عقب
خلعت و یکصد و پنجاه هون به سپاهی و یک شال به حاجب او عنایت کرد و متعاقب
این سانحه حاجب سیواجی با اندراو هم در تورس پور فرودگاه مقرر ساخت همدرین
عرصه از انکلوچ خبر رسید که بجاپی سرلشکر غنیم رسیده انکلوچ را محاصره قایم نموده بود
بهادر خان که در سانگوله بود خبرش شنیده دوید و جنگ خوب کرد آخر فرزند بجاپی کشته
گردید باقی لشکرش هزیمت یافته رفت —

در بیان قریب بیجاپور رسیدن لشکر مغل و داخل شدن سیوا با لشکر در ولایت مغل و تاختن او ملک را

بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم سنه هزار و نود روز دوشنبه دلیر خان بخیمه سید مخدوم
شرزه خان آمده بغایت دلجوئی و مدارات اظهار یگانگی و یکجهتی نموده استشاره در
صلاح مهم کرد در همان روز بعد از عصر از حضور عالمگیر فرمان خطاب رستم خانی استمالت
سروپا و دیگر شمشیر مرصع برای سید مخدوم شرزه خان آمد عسکر خان بخشی غازی برای
گرفتن فرمان رفت و سید مخدوم استقبال نموده با آدابی که مقرر است گرفت دلیر خان
بعد از رسیدن خزانه و تعمیر گذرهای برای روان داشتن راه و ادو قلعه تهانه محکم و مستقل
در هولگیری نشانده نوزدهم شعبان از انجا کوچ نموده بمقام هنگی آمد و بیست و دو
روز در آنجا مقام نموده گذرهای آنجا را نیز تعمیر ساخته برای آمد و شد راه و قلعه
تهانه در آنجا قایم نموده . پانزدهم رمضان به بهمن هلی آمده اقامت کرد و بیست و دوم
رمضان با همه لشکر سوار شده تا بر تکه طلایه مسعود خان طلیق با ترمیمه و هدیه پیش
دلیر خان ارسال نموده چون از طلایه باز بمقام رفت برای تهانه داشتن در آنجا
بناهای حصاری و سنگ مستحکم نهاد و در اهتمام تمام در اتمام آن فرموده شانزدهم
رمضان سید عالم و یادگار علی بمعرفت اخلاص خان برسالت نزد دلیر خان آمده

فریب داده وانکار را آسان وانمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار میگفت
من بحکمت علی پسر مسعود خان و یکنادری را با همه سران و سرداران بیجاپور نزد دلیرخان
فراهم کرده صلاح دادم که همه را قید نموده علی المغفور به بیجاپور تاخته متصرف شو حرف
مرا نشنید و بتغافل انداخته به محالت کار پادشاهی را ضایع گذاشت اگر بگفته
من عمل نمودی و کار صورت نگرفتی جواب از عهده آن برمن بودی دلیرخان حکیم شمس را
بر طبق حکم پادشاه به یازدهم رمضان شریف روانه حضور نموده و به دهم شوال
ملک برخوردار را نیز بکشاکش تمام همراه احدیان حضور بر ڈاک چوکی روانه نمود
به بیستم شوال خواجه عبدالرزاق و سید عالم از پیش مسعود خان صلح متخص نموده
آمدند دلیرخان گفت فرزند خود را با لشکر نزد ما فرستند و سبیل دای قرص بخط خود
آورده رابطه اخلاص سیواجی را قطع نموده از جانبداری او دست بردارند تا پایه
پادشاه وسیله کار شما کرده و خواجه عبدالرزاق خود متعهد این مصلحت شده برده
بدل بلیغ بسبب شکوک و شبهات را صاف و پاک نموده دلیرخان را راضی ساخته سید
عالم را نزد مسعود خان فرستاده تا بر فرستادن پسر و لشکر مسعود خان را رضامند
ساخته موافق قرارداد معامله مفروغ نموده و رفع هر شر از میان کرده شب دهم ماه
واپس آید سید عالم رفته خاطرنشان مسعود خان چنان نمود که عبدالرزاق همه معامله
را برخود گرفته با دلیرخان هم از ایشان شده و خود مرد اجنبی و غریب است اعتماد
نمی شاید و بر دلیرخان چه وثوق است که سیدی درویش را باید فرستاد مسعود خان
از استماع همه تقریر از زبان سید عالم صافش با دلیرخان در آمیز گردیده و تمامی قبل
بلند و زبده گفتگوی صلح را پس انداز کرده و به نوشتن جواب او نیز پرداخت

بیان بقصد تاراجی ولایت برآمدن دلیرخان بسبب نا آمدن جواب از مسعود خان

کوکلتاش وجمعی از مقربان درگاه بعداوت دلیرخان نیز چیزها خاطرنشان بادشاه
میکردند دلیرخان که بی سروسامان مسعودخان گرفتن بیجاپور سهل می انگاشت
وملک برخوردار وحکیم شمسا اورا تحریک داده باعث برانیکار میشدند ومعامله را
سهل ووالی نمودند واو برای ابطال نوشتهای شاهزاده ونالش وشکایت
معاندان وزبونی وابتری کارخانه بیجاپور وتباه حالی مسعودخان بتشریح وبسط بپای شاه
عرض داشت میکرد وملک برخوردار وحکیم شمسا نیز مطابق آن می نوشتند ومی
نمودند که در اندک مدت بیجاپور مفتوح می گردد

بیان اندیشه تدبیر منسوبان مغل درقبض نمودن بیجاپور که پرداخته بودند هم بپادشاه خبر گشتن دلیرخان +

درپایه عتاب بادشاهی آمدن بعد از قید نمودن مسعودخان ونیکنامی درین
مقدمات که دلیرخان وملک برخوردار وحکیم شمس الدین خان تعهد داده بودند
همه برهم شد مسعودخان با سیواجی خود درساخته لشکرا ورا کمک ومدد طلبید
وقلعه را بجنگ قایم کرد سیواجی خود هم درحوالی بیجاپور رسید شاهزاده معظم
قابو یافته بپادشاه عرضداشت نمود که دلیرخان مبلغی خطیر از خزانه خرج نموده
است وهنوز هیچ کاری ساخته ودر تسخیر بیجاپور زغم وبیجاست محصول وار محلات
است بحیل مسعودخان از عداوت او بتنگ آمده بیجاپور را بسیوا سپارد درین
ایام اخبار اتفاق مسعودخان وسیواجی نیز علی التواتر بحضور گذشتند نوشتهای
دلیرخان وملک برخوردار وحکیم شمسا هم نزد بادشاه غلط نمود بادشاه مکدر خاطر
شده تهدید بلیغ بدلیرخان فرستاد وملک برخوردار وحکیم شمسا را بحضور طلب
داشت میان دلیرخان وآن دو صحبت بناچاقی انجامید دلیرخان می گفت
ملک برخوردار فریب داده وانیکار را آسان وانمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار

ان بود که درین ایام بادشاه عالمگیر او را بحضور طلب نمودند و او بسبب توهمات
واندیشهای چند در چند بر رفتن راضی نه بود و درهمان ایام پدرش سیواجی تسلی هر
نوع نموده و معتمدان محرم خویش را فرستاده استمالت هرگونه و دلجوی تمام بعمل
آورد او را پیش خود خوانده و خار و سواس که درمیان پسر و پدر در راه افتاده بالغ
روشن سلوک گشته بود از جا رد به اخلاص و عطوفت پدری بدر نموده دل پسر را
مائل بجانب خویش کرد تا سنباجی بوقت فرصت بدزن خود لباس مردانه
پوشانیده با هفت هزار سوار بکره بخت به بست و هشتم شوال به بیجا پور آمد مسعود خان
رخوت اسباب و بساط و سامان ضروری برای او فرستاده تسلی نموده دلیر خان
از شنیدن این خبر به مسعود خان تفت شد و سخت خشمناک گردید خواجه
عبدالرزاق قابو یافته خاطر نشان دلیر خان نمود که از حقیقت بدهنه تا پیش
مسعود خان رفته علاج سنباجی کنیم مرخص شده پنجم ذی قعده به بیجا پور
آمد سنباجی بوسه از سبب آمدن عبدالرزاق یافته و درین عرصه چند از لشکر
او هم نزد او رسیده بود در شب هفتم ذیقعده به پناله رفت +

بیان بر در شهر رسیده جنگ انداختن دلیر خان و مدافعت دکهنیا با او

دلیر خان چون از راه اینه پور برگشت از راه سالونگی و کاکهندگی و اوکلی و هنگولی
زراعت و باغات و دیهات تاراج و تلف کنان و زن و مرد را هر که بدست
می آمد اسیر کنان بیازدهم ذی قعده علی آباد در احیای بنگاه و خیمه ها ساخته
خود با فوج و توبخانه بطرف رسول پور و صرآری باغ آمده از اطرف در توپ
اندازی و جنگ سازی شروع کرد و از بالای قلعه نیز توپ کاری و تفنگ
اندازی در کار شده تا طاس یازدهم و دوازدهم هنگامه جنگ و آتشباری گرم

دلیرخان دو روز انتظار جواب کشیده از سیمای حال بیجاپوریان حرف یاس برخوانده
اراده ملک ویرانی مصمم کرد اسباب و سامان گرانبار و توپ های بزرگ را در بهمن
هلی نگاهداشته به بیستم شوال کوچ نموده بکلتا پور آمد و بست دوم بجالگیری رسید از
خوف سیواجی نمی توانست که بخاطر جمعی بمحاصره بیجاپور بردارد و خواست که براه
رهنمونی سنباجی که لاف و گزاف در روادی قلاع کشائی و بقاع گیری بیشتر
داشت و باعتماد نایکواریان مرتضی آباد عرف مرچ که بوسیله عبدالفیاض رابطه خلوص
باطن میداشتند طرف مرچ دنباله برده تا سیواجی خبر یافته از ملک بادشاهی برگرد
و باینطرف راجع شود لهذا در بست و دوم شوال از جالگیری کوچ کرده به تکونه رفت
و آن موضع بود آبادان و رعایا مشمولان قریات اطراف از هندو و مسلمانان در آنجا جمع
آمده بودند و خبر آمدن دلیرخان نداشتند چون اخلاص خان که هراول لشکر بود آنجا
رسید اهل لشکر دست بتاراجی کشادند و غارت کردن آغاز کردند زنان مسلمانان
و هنود یان و اطفال در چاهی متصل سرا بود افتاده غرق شدند قریب سه
ن از مسلم و هنود با اسیری رفتند ده را آنچنان غارت با فراط نمودند که هیچ باقی
نداشتند قیامتی عظیم بر سکنه آن موضع واقع شد خواجه عبدالرزاق خبر یافته
رحال زاران خانه خرابان رحم آورده از مسعود خان بجد و کد سپارش نموده
نصد کس را رهائی داده پیش خود گرفت و همه را پارچه و خوراک داده نگهداشت
ت و چهارم شوال از تکونه کوچ نموده براه هونوار و تیل سنگ ولایت خراب
ان و هندی به اتنی رفت به بست و هفتم از اتنی برآمده به عینا پور رفت
در راه شنید که سنباجی از لشکر گریخته به بیجاپور رفت از همانجا که این خبر بگوشش
رسید برگشته بسوی بیجاپور راجع شد

ان سبب گریختن سنباجی از لشکر دلیرخان

کالبرکه دین وجا عتداران خاصه خود که همگی یک هزار بودند در قلعه مانده برجها
قلعه را بهر کدام سپرده و دو هزار حشم ادونی را جا بجا به قلعه تقسیم نموده و باقی لشکر
و حشم تورنگل انگه هزار حشم بام ناکک را که مدد رسیده بودند بیرون قلعه بطرف دو
نکه و شاهپور و ابراهیم پور و روضه ابراهیم عادلشاه و در خندق قلعه و جاهای محکم
فرود آورده بود بر لشکر بیرونی گاه بیگاه بقدر قوت حرکتی میکرد و از ولایت سیه
از اطراف دیگر هر روز غله فراوان و جمیع اجناس در قلعه میرسید و کفایت میکرد و
جنس با ارزانی هم میرسید و در لشکر مغل بر عکس این بود گرانی غله و سایر اجناس
بمرتبه اتم رسیده بود

بیان دلیرخان کار زیاکرده بمراد نارسیده متفرق شدن و بصلح و سازش گراییدن و با آوردن مسعود خان از مصاحبه او

جنگی با امری دیگر که موجب خرابی لشکر مغل و باعث تباهی و پریشانی او باشد در میان
نه بود و فرصت خوب بغنیم دست داده اگر میخواست کاری پیش می توانست
برد لاکن خواست الهی نه بود که بیجاپور بالفعل بدست مغل رود و موانع درمیان
حایل گشتند یعنی میان شاهزاده معظم و دلیرخان روز بروز کدورت زیاده میشد
شاهزاده از خزانه مدد نمی گرد و بسبب تاخت و تاراجی ملک از پایمالی لشکر
سیوا از جاگیرات هم چیزی نمیرسید بنابران لشکر دلیرخان از فاقه کشی بجان
آمده خراب تر میشد و بسبب برهم خوردگی ملک و تباهی ولایت شاه زاده
بدلیرخان تاکید بر تاکید می نوشت که از بیجاپور برخاسته در محافظت ملک
بکوشش و شیعی مزید را از درونی ولایت بدر کنی و دلیرخان سست گشته از بیم
انفعال عقدهای بیجا و حیلهای باطل می آورد و در رفتن تاخیر می کرد ... تا
یعنی

بود از غلوله های بالای قلعه مردم بسیار در لشکر مغل و یک فیل نانکجی یا ند زده تلف شد و روز دیگر نیز بهمین طریق جنگ و بیکار در کار بود دیرا در لطیف شاه و مردم بسیار او مقتول و مجروح گشتند و دکنیان حملهای مردانه میکردند و از ایشان نیز مردم بسیار بکار آمدند هنوز بهمین قدر جنگ میشد و غلوله ها در شهر می افتادند به هفتدهم ذیقعده سنه بطرف بیگم حوض آمده خیمه زده و بهمان قدر از هر دو طرف توپ اندازی بعمل می رسید بست و چهارم روز پنجشنبه دلیرخان از آنجا بر آمده در باغ روضه متصل محلات افضل خان خیمه زد و باغات افضل پور شاهپور وغیره و خانها سوختن و خراب کردن فرمود بتاریخ بست و نهم مقابل دروازه الاپور میان اخلاص خان و عبد الفیاض از لشکر مغل و ماجی کهورپره و یاقوت حبشیخان و حسن خان روهیله از مردم بیجاپور جنگ عظیم واقع شده و کثیر از طرفین مقتول و مجروح گشتند و افتح و ظفر از دکنیان بود بتاریخ نهم ذیحجه دلیرخان از نورس پور برخاسته بطرف بیگم حوض آمده اقامت نموده هر روز جنگ قلعه میکرد و اهل قلعه نیز مقابله و مدافعه اش می برداشتند *

بیان قلت جمعیت که در بیجاپور بود در هنگام شورش دلیرخان

دران هنگام در بیجاپور از سپاه قدیمی بجز بالوجی گهورپره و جالواده او نانکجی کهاره و سعید خان ترین و میان خان کسی نه بود از جاعتداران که در عمل مسعود خان باسم امارت و ایالت نام برآورده بودند و جل و عقد با ایشان تعلق داشت یاقوت خان حبشیخان سدی جوهر قاصی سعید و سدی یاقوت ملک مرجان حسن خان روهیله عبد الکریم داده ربی بهاجی کهاتکه سدی حیدر خواجه عبد الرزاق لاری طبریخان کا بر کاون شیخ عبد الله جنیدی حیدر آقا حبیب شاه گنجوشاه اند و جزوی لشکر خاصه مسعود خان که تمامی زیاده از پنج هزار نه بود و آنها هم فاقه کش و گرسنه که اوقات بعسرت و تکلف میگذرانند مسعود خان با سدی حیدر و عبد الرزاق و طری خان

دلیرخان لی در پی سر سید خان جهان بهادر و اما جدو اعیان درگاه قابو یافته بلاد با انگیختند و تقصیرات گوناگون خاطر نشان پادشاه کردند که از غافلان احمل بطمع بیجاپور تمام ملک پادشاهی خراب کرد و از خزانه بی حساب صرف نمود

در بیان رسیدن عتاب پادشاهی و معروض خطاب شهنشاهی آمدن دلیرخان

پادشاه سرزنش‌ها [illegible] و تشنیعات قبیح آمیز مثال نوشت که ترا می بایستی که از فتنا افسادت ملک خاطر جمع می گشتی بعد از آن بر سر مهم بیجاپور اقدام می نمودی این چه حالت است [illegible] خود کاری نمودی که نه ملک را نگهداشتی و نه مقصود را بجنگ او [illegible] تقویت شده منهم الموت بر خوانده در پی تدارک ما فات در آن زد و از محاصره بیجاپور برخاسته حرمت ملک بحالی که باز پرس [illegible] ملک و جواب [illegible] از نشست شاه زاده محمد معظم بدیل الصوبه و داروغه توپخانه و توپخانه حکم فرستاد که زنهار بر گفته دلیرخان عمل نکنند و زر یا ونر سانند که غیر مجرا است و محمد سعید را فرستاده بدلیرخان حکم فرمود که صلح با مسعود خان به معرفت خود خواهد شد ترا کاری با بیجاپور و مسعود خان نیست و به سبب اصرار تشنیع دلیرخان قدغن نمود که بر گفته دلیرخان بر جنگ بیجاپور اقدام نکنند

بیان دلیرخان قریب ناکامی و بهدوش نامرادی طوعاً و کرهاً از محاصره بیجاپور برخاستن و در جاهای پایمالی اطراف و جوانب از کوشیدن

دلیرخان چون دید که کار بر خود تنگ گردید و از هر طرف بلای ملام متوجه و لعن و طعن خلایق عاید بخود گشت از غایت تشویر و انفعال هر چند خواست

آن بود که بهر نوع به معرفت خویش با مسعود خان صلح کرده سرگردد و بوساطت
سید مخدوم شرزه خان سلسله را تحریک میداد و درین ماده عهد تمام اهتمام می‌نمود
لاکن چون مسعود خان بر کیفیت مساعدت شاهزاده با دلیرخان واقف شده بود
و سیواجی تقویت بر تقویت می‌نگاشت و شاهزاده نیز در باطن رعایت و اعانت او
می‌فرمود و در خفیه خاطرنشان نموده بود که بیست و پنج هزار هون بجنود رسانند بعد
بی تقبل از صلح قرارداد دلیرخان را از ولایت شاه بیرون کنیم مسعود خان
را امیدواری شاهزاده و تقویت سیواجی عذرهای واهی پیش آورده در امر
مصالح تغافل بلند در زنده گوش ناگفته دلیرخان نمیداد و اصلا بصلح راضی نمیشد

در بیان تباهی انداختن سیواجی در ملک مغل و از بهونره تا شریده پایش تاختن و تاراجی سوختن و بیداد نالش با حضور عالمگیر

و سیواجی چون داخل ولایت مغل شد سی هزار سوار با خود داشت تیپ متفرق
نموده بهر طرف سر داد و بقتل و غارت و سوختن باغ و زراعت همه ملک
حکم نموده از سرحد بهونره تا دولت آباد همه بلاد و قصبات و قریات و دهات
بتاخت و تاراج خراب کرد و مال و متاع افزون از حد وهم و قیاس بدست آورد
چون از خرابی و پایمالی این اطراف فارغ شد جانب برار و خاندیش و ماهور
و بکلانه و غیران لشکر کشیده و تمامی الولایت را برهم زده با خاک سیاه
برابر ساخت گویند درین غارت دوازده هزار اسپ و مالیت لکوک و کروڑها
بدست سیوا افتاده از خرابی ملک و لشکر تعیناتی صوبه دکن که دران ملک
جاگیرات میداشتند خراب شدند و از هر طرف فریاد و فغان از بیداد سیوا
به پادشاه رسیدن گرفت و از عرایض شاهزاده کیفیت سود تدبیر و جهالت

سر دادند اهل لشکر بر بهوشه تاخته مقدم را با پیاده ها گشته قریب دو هزار
اسیر از مرد و زن و دو سه هزار مواشی بند و غارت گرفته بتانکری رفت
اخلاص خان که هراول لشکر بود برای گهی بطرف کشنا در دیهات معامله کلکل
درآمده بود از انجا خبر فرستاد که درین حوالی جایگاهی است قلب که در انجا
رعایا و مردم بسیار جمع آمده بجنگ پا قایم کرده اند دلیرخان بوی اعلام نمود
که قبول نموده نگاهدارد که خود هم سیوم صبح کاهان از تانکری سوار شده برار سید
و بنگاه در انجا گذاشته خود با لشکریان که هی رسید مقدم که هی و سایر رعایا
قول گرفته نه هزار هون تقبل نمودند چهار هزار هون نقد داده برای باقی
وعده نمودند برای بقیه اخلاص خان را در انجا گذاشته خود برگشته سرو
کسی آمد به دیسای نالت وارکه اول قول سید مخدوم گرفته مرد مانش را
درون ده آورده بعضی از زر رسانده بود امده در مقام راکسی ملاقات
رسید دلیرخان صبح کاهان از راکسی کوچ کرده در نالت وار آمده در انجا
بانتظار اخلاص خان یک روز مقام نمود اخلاص خان طلا و نقره و سینه و
نمله هر چه مقدم آن که هی داده بدست آورده وصول بقیه را قبولات گرفته
در مقام نالت وار آمده ملحق شد

بیان داخل شدن دلیرخان در ملک بیدر و تاراج نمودن او ملک ویرا و سوختن و حرب و شکست نمودن بیدران بر لشکر دلیرخان

دلیرخان از نالت وار به کور یکل رفت برهنما ی دیسائی مذکور که بسبب وعده
نمودن دلیرخان با او دادن دیسکت نصرت آباد هنوز همراه بود و به
تا دیدن پاله بیندنا یک که از لشکر یک کروه فاصله داشت رفته پاله را

بهر فن و بهر حیله با مسعود خان طرح صلاح نهاده مراجعت کند اما مسعود خان رام
نمی شد و بصلح رضا نمیداد پس برای تخویف و ترهیب او بتاریخ غره محرم الحرام
سنه یکهزار و نود و یک سید مخدوم شمزه خان و حسین خان میانه را با
توپخانه و سامان فراوان برای تخریب ملک ادهونی روانه نمود و با حجاب
و وکلاے مسعود خان در شته ها کرده آنقدر که در وسع امکان بود سعی
و تلاش در مصالحه بجا آورده آخر چون دید که مسعود خان حرف شنو نیست
و اصلا براه نمی آید و شدت آمدیان و فرستادگان درگاه از حد اعتدال
گذشته و عمله و فعله کارخانجات بادشاهی از حکم خود بدر رفته ناچار طوعا
کرها محمد حنیف را همراه وکلاے مسعود خان بتاریخ ششم محرم روانه بیجاپور
ساخته بتاریخ هفتم محرم خود با هزاران انفعال و نومیدی و فراوان حسرت
و ناکامی او حوالی بیگم عوض برخاسته به کالهندگی رفت و مدت پنجاه و شش
روز در آنجا مبهوت و حیران و سرگردان و پریشان مانده به زینا پور رفت
دیسامی زینا پور جامی خود قایم کرده بجنگ قیام نمود در ان روز قلیل
دلیر خان و شصت و هفتاد کس مجروح گشتند و در آخر آن روز دلیر خان
بجهد تمام یورش نمود دیسائی مذکور با چهل و پنجاه پیاده کشته گردید
و دیه بغارت رفت دویم روز که یوم عاشوره بود همانجا قیام کرده بیازدهم
به کولار رفت علی الصباح از انجا به تانگیری روانه شد در اثنای راه جا
جاسوسان خبر رسانیدند که موضع مسوتی مردم دیهات اطراف و جوانب
آمده جمع شده اند بنگاه را به تانگیری روانه کرده خود به مسولی آمد مقدم
مسولی دو هزار هون بشرط امن از تاخت و غارت تقبل نمود دلیر خان
نشنید و غارت نمود مقدم با ده بیست پیاده که در همه گروه بودند ندید و

اینکه رسیدم و متعاقب آن همان روز از گهیما ی سوار شده به مرکی رفت مردم
انجا فراری شده بودند و به غارت کرده و جاری آن دیه را سوخته پاک نموده پام
نایک فرستادن لشکر و حشم و سی هزار هون نقد قبول کرد دلیرخان براین قدر رضا
نشد و گفت البته لکهه هون نقد کن یا کلند بکردن او نیران بحضور بهای یکی از ین
دو امر انجا متمکن نی و بلا مقام از مرکی به درسنابور رفت پسر پام نایک با دو صد
سوار و پنج شش بهادر در انجا العدو قت شب فرار نمودند دلیرخان از انجا هم
بلا مقام به کوسگی رفت مردم انجا تمام رفته کوسگی تمام ویران افتاده بود مگر سنرزاده
با بابعضی کسان در روضه و قصبه کوسگی مانده بودند دلیرخان مردم خود به محافظت آن
آنها گماشته خیمه ها در انجا زده خود بتاریخ بست و نهم محرم به ساغر آمدن تجویز نشا
مورچه ها بیرا مون حلقه بکنند چونکه به شاه پور رسید فوجی با عبدالغفور نزدیک
باغ سید محمد و فوجی با اخلاص خان نزد باغات ملکیری استاده کرده خود نزدیک
انجوی شاهپور بایستاده از هر دو جانب شتر بانها رنبد قها از چاشتگاه تا
نماز شام سر میداد و بعد از عصر پیادگان پام نایک بر عبدالغفور شوخی بکار برده
ریختند چنانچه سر قندازان را که در دایره مقبره سا دات بودند بر داشتند
عبدالغفور را از انجا خود را کشیده نزدیک حوض رسانیده پناه گرفت بعضی ار
مردم و دو آب ادهر ادهر کشتند دلیرخان بوقت مغرب برگشته بکوکی امده جواب
پام نایک را نهیب داده و تهدید رسانده رخصت نموده و صبح آن روز که
سلخ محرم بود با هم لشکر و توپخانه سوار شده چون به شاه پور رسید دروازه را
بگو لهای توپ برانداخته داخل شاه پور شد فیل سوار در دروازه بایستاد
و لشکریانش هر کدام از هر طرف در شاه پور در بیشه او در آمدند و دست بغارت
کشادند پسر شش فتح معمور زند چادری شاه پور ایستاده اخلاص خان در پیشه

محاصره کرده بر پشته که بر بلندی کوه واقع است در همان دم بر سر سوار شده
چهل و پنجاه پیاده که بالا بودند با جنگ کشته یا اسیر بدست آورده قریب دو هزار
مردم اسیر گرفتند و اموال و اسباب فراوان از غله و مواشی بی نهایت
بغارت برده دیگر روز آنجا مقام کرده حصار شکسته یا سوخته به تالیکوته رخ آورده اول
بمعرفت دیسائی که بمردم آنجا تقویت و تسلیه داده بود نظام خان پسر عبدالکریم خان
داده زی که با هفتصد سوار در آنجا بود با ده سوار به بهانه شکار بیرون رفت چون به آنجا
رسید مقدمان آن موضع پیشتر آمده رجوع شدند و افغانان بعزم جنگ در گدی
مانده بودند چون توپی از لشکرگاه بیهوده پرتاب کردند شصت سوار از افغانان
برای قول نزد دلیرخان آمدند اسپان آنها گرفته آنها را در ذیل کشیدند و حکم کردند تا
از چهار طرف بر حصار تاخت آوردند برادرزاده عبدالکریم خان داده زی را کشته
همه اسپان را گرفته تمامی دیه غلت و تاراج نمودند و قریب سه هزار کس بند اسیر
گرفتند مقدمان آنجا دو هزار و پانصد هون داده بعضی را از بند رها نیدند و اکثرها در بند
رفتند دلیرخان یک روز آنجا مقام نمود دویم روز به بیمنائی رفت مردم دیه پاله
یا به بام نایک رفته بودند و بعضی از آنها هم در راه به جنگل غارت شدند و در آنجا یک مقام
نموده کسی را نزد بام نایک فرستاده پیغام داد که زود خود را رسانده ملاقات بکنید
بام نایک وکیل و پسر خود را فرستاده جواب گویانید که بالفعل آمدن خود تعذر
دارد بعد از تسخیر بیجاپور حاضر خواهم شد ده هزار هون پیشکش میکنم تا تشریف
برده از اینجا بروند تا تعلقه من خراب نشود دلیرخان پسر و وکیل او را نزد خویش
نگهداشته بمعرفت محمد فضل دیوان گلبرگه پیغام فرستاد که بطریق
زمینداران گلند پیشتر در گردن بسته آمده ملازمت کن یا سه لک هون نقد
پیشکش بده من به بیجاپور میروم لشکر و حشم را نزد داروغه بفرست و اگر در بیجاپور

هنگامه قتل و ضرب آنچنان گرم ساختند که از سعل جان بلب رسید جز صدای الامان بر نخاست
چون بقیة السیف همه نزد دلیرخان جمع آمدند تفحص نموده شد یک هزار و هفتصد کس در آن
روز مقتول یا مجروح شده بودند دلیرخان از آنجا با کمال خسران و خسارت همدوش
انفعال و خجالت به گوگی رسید از غایت ندامت گریان شد و در رسوائی و بی ناموسی
این روز شاهد و اینچ از رسوائی های ماضیه گردید —

دربیان سر هوس از جلیب تمنا برآوردن دلیرخان واستغاثه از سرداران طلبیدن در اخذ انتقام از بیدار کن

به بخشی الملک گفت اگر زر در خزانه نیست سی هزار هون از خاصه خود برای خرچ
لشکر میدهم سه روز در اینجا توقف کنند تا بیدار حرم زاده را سزا رسانم و پاداش
کردارش در کنارش نهم و گوشمالی بواجبی دهم چون گرزبرداران و احدیان
بادشاهی و شاهزاده مکرر در زینا پور رسیده بدلیرخان حسب الحکم ظاهر نموده بودند
که صوبه شما تغیر است زود از اینجا برخاسته در لشکر غنیم شوید و محافظت ملک
کنید چون در امثال امرا زوی تساهل واقع شد سزاولان درگاه و موکلان بادشاه
بروی درشتیها کرده و غلیظ گویی را کار فرموده طنابهای قیام بریده مطبخ خانه
و دیگر خانها و جمیع بیوتات در ابهاسی داده سزاولی نمودند و هر روز از بهر سوال
در وقت سواری باینچنین رسوائی و فضیحت بر میداشتند و نمی گذاشتند که دلیرخان
دم بخواهش برآورد و چون به شاه پور در آمدند ناهنجاری و درشتی احدیان و
گرزداران زیاده از ماقبل شد —

دربیان تن در ندادن بخشی و سرداران لشکر در موافقت رای دلیرخان —

اکنون برای تلافی مافات توقف از بخشی الملک استدعا نمود بخشی و دیگر منصبداران

آمده قرار گرفت، هجوم غارتگران با نشان غارتگری را بوقوع آورده که در یک طرفة العین
پاک و صاف نموده قیامتی بر پا کرد، پیادگان یام نایک از بالای قلعه و از
پس پشته ها و تله های کوهساری و جاهای قلب با توپهای و بندوق ها و دیگر آلات
آتشبازی سر میدادند و برکار بودند که اکثر مردم لشکر مقتول و مجروح گردید
و خود یام نایک که بالای قلعه بفراغت آباد و بود از یازده کس وکلای دلیرخان که
بدنجات در پی هم آمده بودند دو کس را نگاه داشته باقیانرا بر سر دار داده بعد ا
که قلعه تجیفسان سپرده خود بیرون آید کسی از نیکخواهانش این تجویز دانسته
پسندید مانع و قتش شد و گفت تا شام صبر باید کار فرموده از جا حرکت
نکنند بعد از آن اختیار باقی است.

در بیان دلیرخان بعد از یافتن کوب و مالش از قزاقان بیدر بعید مجروح داشته ندامت کشیدن

دلیرخان به شاه پور آمده از طاس پنجم تا طاس هفتم جنگ قیام نموده از شاه پور
بعد آمدند و فتح معمور که بیشتر از بیدر رفته بود خبر برگشتن بیدر و خود شنیدند
خود نیز برگشت پنجم یام نایک که در دره های و کمینهای کوه و صحرا پناه گرفته
منتظر وقت قابو بودند از هر طرف سر برآورده خود را ریختند و کار بر فتح معمور
تنگ کردند او به مشقت تمام جان بسلامت بدر برده با بیدر ملحق شد و در
هر سو عالم عالم از سپاه و غارتگران که بغارت مشغول شده بودند از دست
پیاده گان قریب دو بیست کس بقتل رسیدند بسیار ها مجروح گشتند دلیرخان
در میدانی که مابین کوگی و شیخا پور واقع است در آمده در انتظار آمدن
لشکر مجروحان توقف نمود قزاقان بیدر در تعاقب لشکر رم خورده در افتاده

و اخلاص خان بر طبق حکم دلیر خان گدهی بهن تکی را از پا درانداخته نقد بها و سامان و اسباب و از انجا پیش دلیر خان آورده نذر بهین پره اسکندر عادلشاه بجرأت و شجاعت بیدر که با سعل بظهور رسانیده خوشنود گشته پام نایک را چتر سبز و علم و ماهی مراتب عطا فرموده همچنین عالمگیر پادشاه وقتیکه اخبار مقابله بیدر با لشکر پادشاهی و بجنگ آمدن دلیر خان از چرب دستی بیدران بحضور رسید این حرف بر زبان درافشان رسانید صد آفرین بر بیدران و هزار نفرین بر بهادران القصه دلیر خان هوش باخته خود پرداخته همچنین در تاخت دیهات و تاراجی قریات افتاده قتل در یکی نمیگرفت رفته او بار و افساده را از اینجا بانجا می کشیده عالمی را خراب و هلاکت میساخت و بتدبیری که بفن خویش در تسخیر بیجاپور با در صورت مصالحه اندیشه بر روی کار می آورد شهر بر خلاف مراد می بخشید و شهزاده عالم بهادر بهم زدن معاملات او کشیده نالش های او متواتر به پادشاه می نوشت حضور پادشاه درگاه نیز شکایت ها سو رند بیر و گنج حمله ها و بعرض علی مرسانیدند پادشاه او را مورد عتاب بی حساب گردانیده فرامین سرزنش آمیز توبیخ آمود اصدار می فرمود تا غایتی که دلیر خان از استیلای امراض روحانی که یکی نامرادی و ناکامی و دیم خوف بازپرس پادشاهی شوم نقت و طعن خلق از راه تا هی مرض جسمانی نیز بهم رسانید پیاله عمر شش را پر بادرده بود تا در اورنگ آباد بیفتاد گزر رستافت۔

بیان شمه احوال سیواجی

سیواجی پسر شاه جی عجیب فتنه روزگار بود که اکثر شهر آشوب بلکه جهان آشوبش لقب کنند سزا است و آفریده بی نظیر و بی مانندش گویند بجا است عجیب جا سعی و اشت که با صفت شجاعت و تدبیر خصلتی گریزی و تزویر را فراهم آورده

بادشاهی همه در موافقتش سر باز زده گفتند ما در توقف با شما موافقت نخواهیم کرد و اینجا یکروز نخواهیم ماند اگر شما با لشکر خواصه خود می مانید مختار اند و همگنان با خود قرار داده بودند اگر نیا وردو گذاشته خود سوار شوند اهل لشکر او ر معزول العمل متغیر المنصب دانسته زبان ها در نفرین و تشنیع کشاده ملامت نمودن شروع کردند که با یک دبیر خانه عادل شاه برابری کردن نتوانستی و لشکر بادشاهی را در بیجاپور هلاک و خراب ساختن سهل است و گرز برداران واحدیان بر تجنی و دیگر سرداران آمده دورباشها میدادند و شدت می نمودند که با دلیرخان موافقت نکنند دلیرخان مبهوت و دیوانه شده خون جگر می خورد چاره نمیداشت و کشاکش و تشدید گرز برداران علی الصباح از کوکی سوار شده به درسناپور معاودت کرد و از انجا بمرکی آمده در راه رفتن از دو جانب دیهات و قصبات سوخته و خراب نموده و پیته ها را آتش زده از منزل به منزل دیگر میرفت چون از مرکی بحصار و بیاپی الملک رسید توپی چند به حصار سر داده محصوران راهیبت و یا ساخته کس بسیار بند گرفت الملک چون جاگیر شرزه خان بود و بیاپی آمده ملازمت حاصل نموده هشت هزار هون قبول نمود از انکه که هزار هون نقد گذرانیده آنچه بنیابان بدست آورده بود نذر رانیده مستخلص ساخت دلیرخان انجا ایک روز اقامت نموده به سیندگی آمد موضع را سوخته با خاک برابر ساخته به هوسله رسیده یکروز در انجا توقف کرده خرابی آن نیز خاطرخواه کرده در روبهای و قریه ای که دران نواحی در اول عبور گدهی ها و حصارها بسته نشانه ها نشانده بود دراین عبوران همه را منهدم گردانیده و نشانه ها بر دست به تهپرگه آمد دو سه روز در آنجا مانده و بمیرهمت و اخلاص راه برای انهدام کیری بن لکی داوردن توپها واسباب و سامانی که در انجا گذاشته بود روانه کرده خود به تمبال رفت دلیرخان

سید مخدوم و مهم سیواجی رسید و بادشاه و مسعود خان تا هوز شاهپور استقبال نزد اخذ نمودند و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور میرزان محمد منیف بار خلعت و نشان از پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا حوض مذکور رفته گرفتند و بیست و دوم همین ماه بتقریب مجلس مولود مبارک بادشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب همانجا گذرانیدند صبح روز دویم سواری تا شاهپور فرموده دو اسپ و خلعت که برای بادشاه و یک اسپ و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده بود گرفته بشهر مراجعت نمودند و دویم ربیع الثانی و نیکنامداری را از قید برآورده در مصلحت شرزه خان مختار گردانیدند و بدویم جمادی الاول از شهر برآمده در خسروپور نزول کرد و از آنجا به سویم چهارم روز راهی بسمت آدونی گشته در مقام کلکوچه با شرزه خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته برانگیخته غبار کدورت سید مخدوم از جانب مسعود خان نشسته نزد و روز و صفائی مطلق در میان هم رسانیدند

در بیان بیان آنکه مغل را اگرچه تسخیر دکن از قدیم مرکوز دل بود اما با مغل بهضت عالمگیر بصوب دکن باعثی دیگر هم شد و آن همداستان شدن اکرباسیتاجی

سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ عزیمت بجانب دکن آوردن عالمگیر را اگرچه در اصل همان حرص و بوطمعی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزند آدم رسوخ مذکور یافته است که با وجود این وسعت قلمرو و فراخی ممالک محروسه که از بابر و اکبر هم مزیتی در آتش حاصل گشته بود قناعت نکرده بر طبق قول شیخ ؎ هفت اقلیم ار بگیرد بادشاه ❊ همچنان در بند اقلیم دگر ❊ روز و شب در فکر و خیال تسخیر دکن صبا و مسا در پی اخذ و قبض بجاپور می بود اسباب دیگر هم بر نشش باعث گشتند یکی اذیت شاه زاده سیوا دیپرستی که ارباب تصانیفش هم و اکره و دهلی.

در قزاقی و عیاری نظیر نداشت و مکاری حیله بازی را بر طاق ایوان بلند گذاشت
هم در حیات پدر خود سر آمد این فنون و سر دفتر فتانان جهان بود که کارها می نمود
که سلطنت ها را با هم مزد و خانه ها را از پا بر می انداخت و سبب قوی معادات و
معاندت میان آل تیمور و عادل شاهیان همون فتان دهر به ترکیب بود که با
فساد پیش رفته کار باین مرتبه انجامید و از عجب طالیفی قوی داشت که با
چنین شور انگیزی و جهان سوزی بابین این دو قوی پنجه یکی مغل و دیگر عادل شاه
توطن داشت و شرارتها و فسادات بر روی کار می آورد و بهر دو طرف اذیت
ها میرسانید و هر دو از هر دو طرف در استیصالش سعی ها می نمودند و جهدها می کردند
اما و نیز در طالع مددگار و قوت بخت قوی آثار تا مدت چهل و پنج سال بخود کامی
بسر برده و از درخت زندگانی ثمرات مراد بر چیده در شهور سنه هزار و نود و یک در
راه سیر بقرارگاه اصلی شتافت و عالمی را از کشاکش شهر آشوبی خود باز رهانید بعد
از ان پسرش سنبهاجی بجای پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارات موروثی
را بتازگی از سر نو آورده و هنگامه ملک ویرانی و عالم خرابی را گرم ساخت گاهی با مسعود خان
در ساخته با مغل نرد دغا می باخت و گاهی با مغل موافقت کرده در ایذای دکهنیان
مهره تدبیر پیش مینهاد و هم در شعبده و پیشه قزاقی و فتانی از درجه پدر فروتر نه
بوده طابق النعل کار فرموده مدت ده سال در خود کامی و خود رایی طریق ناخوشی
و نارضامندی عالمگیر و عادل شاه پیموده در شهور سنه ۱۱۰۱ یکهزار و یکصد و یک همراه
پدر شتافت ـ

در بیان صدور مراسم رعایت از پادشاه و شاهزاده سکندر عادل شاه

بتاریخ هفتم ربیع الاول سنه هزار و نود و یک نشان شاهزاده معظم شاه بهادر در باب

تهرانی درکار شد و رایات عالیات بصوب اجمیر شریف بر افراختند و به مقتضای بنده پروری رای عالم آرا اقتضای آن بود کرد که بتقصیر و جرم جسمی جرتهای آن خان واده از بانید از ندچه طفل را درین معامله جرمی و تقصیری بود برانا که سرحدش با سرحد راتهوران پیوسته است فرمان واجب الاذعان که آن گروه مست خواب غفلت و پندار را بیدار سازد و اگر هم فرضاً اجل و خرابی آنها رسیده باشد باید که در ملک خود کوهستانی بلک خود پیوسته آنها را جا ندهد و حمایت آن گروه اجل رسیده و خان جهان بهادر ظفر جنگ را بر تنبیه راتهوران متعین فرموده خود بدار السلطنت معاودت فرمودند چون خان جهان این مهم را بمساهله و مصالحه سر کرد و بعرض رسید که رانا پنهانی بر اعانت راتهوران است و عیال و اطفال شان را در ملک خویش جلاینه جا داده است بار دیگر رایات عالیات بعزم جهاد بصوب اجمیر شریف با هتزاز در آمد و به بادشاه زاده محمد معظم که از دکن عازم حضور شده به اجین رسیده بود فرمان والا رفت که بر سر تالاب رانا ساگر که میانه ملک رانا است اقامت گزیده بتخریب آن انکه پردازد و به بادشاه زاده محمد معظم حکم رسید که با فوج قاهره حضور در کوهستان دیوصورت که حد فاصل است میان ولایت رانا و راتهوران رفته به تخریب آن نواح بکوشند و هم چنین مجاهدان دیگر تاخت و قتل متعین شدند چنانچه از هر طرف غازیان عساکر موافق مرضی بادشاه جهان کار از پیش بردند و میر شهاب الدین خان را فوج دیگر که به تخریب ملک راتهوران متعین بودند نیز تردداتِ لایق بجا آورده در قتل و غارت تقصیر نکردند۔ قصه کوتاه شهزاده محمد اکبر از راجپوتان محیل فریب خورده چند امرای بادشاهی و خانه زادان نمک پرورده هم داستان شده اراده بغی در سر گرفت و چون شنیده که جمعیت رکاب سعادت جابجا تعین شده و زیاده هر دو سه هزار سوار و اهل خدمت در حضور نیست طلب اشتهار داده از دیو

شد بتی آب خوردن ایشان را گوارا نمی آمد دوم فتنه خیزی پسر کهنش شاهزاده محمد اکبر
که بطریق بغی و خودرای رنجش خاطر پدر رسانید و ازان بابت خوفی عظیم بردل
عالمگیر مستولی گردید تفصیل این مقابله و تبیین این چنانچه بر طریق ایجاز و اختصار
اینکه در سنه بیست و یک جلوس عالمگیر مطابق هزار و هشتاد و نه هجری راجه جسونت
سنگه راس و رئیس راتهوران فرمان روای جودهپور بر حکم نافذ التصرف و لازم
النفوذ جبار عالمیان مسافر ملک عدم گردید و فرزند بولی عهدش بر تخت راج یکی
راتهوران نشیند نداشت پس از مردنش بدو سه ماه زنان و نوکران کارپردازان
راجه متوفی بحضور عرضی گذرانیدند که از زنان راجه متوفی دو زن از راجه حمل برداشته
بودند الحال از آنها دو پسر بفاصله قلیلی بوجود آمده اند امیدوار فضل و کرم بادشاهی
هستیم که حکم تیکه برکشیدن در تخت راجگی جودهپور نشاندن مرحمت گردد حکم والا
صادر شد که آن پسران را با مادران بحضور بیارند تا هم در حضور بعطای خلعت
راجگی سرفرازی یابند چون آنها بحضور رسیدند عطای راجگی جودهپور و گذاشت هیچ
جای عمده بطفلان عدیم التمیز خصوص طفلانی که پسریت راجگی راجه متوفی تشخیص
نیافته باشند گنجایش نداشت بدیوانیان عظام حکم والا صادر شد تا رسیدن
طفلان بحد رشد و تمیز در محل بجاگیر آنها تنخواه نموده باقی ملک را بخالصه سرکار
ضبط نمایند و بعوض جداران آن محلات یکی از امرا مقرر سازند راجپوتان را چون
مقصود خبران نبود که جودهپور که تخت گاه راتهوران است بر پسران راجه
مسلم و بحال باشد چون آن بظهور نیامد بیدل گشتند و بوقت قابو از شاه جهان آباد
بازنان و پسران راجه فرار نموده به جودهپور آمدند و کاشتی را کار فرموده یکی
از آن دو پسر که با جیت سنگه موسوم بود تیکه کشیده براجگی برداشتند و بر تخت
جودهپور برنشاندند و تمردی کردن تا بی آغاز نهادند بنابر آن غضب سلطانی و عتاب

ثلثه یعنی معونات عاد‌لشاه و قطب شاه و سنبا جی استقلال بهم رسانیده و به مقصد دست یابد ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

در بیان از معامله دانا فراغ حاصل کرده عزیمت دکن نمودن۔

چون افواج سلطانی از هر چهار طرف در ملک رانا درآمده او را در میان گرفته تنگ نمودند او خود را در چار موجه بلا ابتلا دیده از خواب غفلت و نخوت بیدار شد زیاده ازین شوخی کار فرمودن صلاح خویش نداشت بلکه ذره استادگی بر این شیوه موجب زوال و وبال خود پنداشت لاجرم بخدمت شهزاده اعظم رسید بزبان تفرح والحاح عذر جسارت خواسته چند پرگنه از وطن خویش پیشکش درگاه نموده طرح اطاعت و فرمان بری را سبب دستار فخر و افتخار گردانید عالمگیر چون ازین مهم را جوازه فراغ یافت و از ان سو اطمینان خاطر دست داده بر خاطر اشرف نگر اکبر و اعظم گردید چه معلوم داشت که این شهزاده با وجود خورد سنی و گونه نصیبی در جرأت جلادت شوخی و دلیری و پرفنی و حیله گری از سایر شاهزادگان و کبیرسن و عظیم المنزلت ممتاز و یگانه و مشهور آفاق و زمانه است که مبادا با پسر جهلسنی که او هم درین خصال یگانه آفاق است وقتیکه هر دو هاستان و یکدل شود مقرر است مصرع ۔ پس قباحت ها بر پا خواهند شد که اصلاح از دست سعی و جهد نا متعذر گردد پس ازین فکر بر خاطر اشرف چنان غلبه آورده که خور و خواب را مرا احمت میرسانید جشن شادی و عقد مناکحت شهزاده اعظم با بادشاه بی بی که بسبب همین مهم افوق و موانع در تعویق مانده بود در شهر رجب سنه هزار و نود و در باین پیشین جلوه فرحی بخشیده شهزاده مذکور را در همان ماه بصوب دکن بر همین مهم روانه فرمود و بعد ازان در ره دیگر ماه رمضان شریف خود بدولت هم عازم انکه دکن گردیدند

صورت با جمعیت راتهوران قریب ده دوازده هزار سوار سوای اینها هفت و
هشت هزار فراهم آورده بصوب اجمیر روان شد و توپخانه بادشاهی با چاره توپخانه
خود همراه گرفت بادشاه این خبر شنیده و بغضب آمده و بر کثرت آن نظر نکرده با
قلیلی از جمعیت حضور که جنگی شاید که دو هزار سوار در آنمیان باشند بموضع دیواری
که بیست کروه از اجمیر شریف است و براو رنگکوه هم بر آن کل زمین فتح یافته بود نزول
فرمودند و شاه عالم فرمان صادر شد که خود را زود بحضور رساند بادشاهزاده بسم
یلغار روانه شد روزی که محمد اکبر که بر پنج یا شش گروهی به معسکر بادشاهی رسید
با قریب پنج هزار سواران روز قریب شصت کروه راه پیموده آنجا رسید بادشاه قلیخان
که سپهسالار و هراول فوج اکبر بود از وی جدا شده بحضور رسید و راجپوتان
که پیشتر باعتماد قول و همراه بودند رفتن او را از غدر دانسته ترک رفاقت اکبر
نمودند و دیگران در عرض راستان نیز بهر بهانه یکییک رفاقت گذاشتند
لاچار از چهار پنج گروهی با تهور ابراهیم که روی آمدن نداشت و دو سه صد کس
دیگر و چهار و پنج هزار اشرفی که باقی مانده بودند یک پهر از شب مانده فرار نموده به
ملک راتهوران رفت و بنه و بنگاه او تاراج راجپوتان شد روز دیگر شاه عالم
متعاقب او تعین یافت اکبر در ملک دور دست راتهوران که در نزدیکی سرحد
احمدآباد گجرات و تنها سمت بی آب آن ملک است خود را انداخته دیگر بار راتهوران
بر او جمع آمدند خصوص درگاه دسومک که او سرداران عمده راجه جسونت بودند
بعد از آوارگی بسیار که آنجا هیچ کاری پیش رفت نمی شد و در یکمقام شبی و روزی
بسر نمی توانند بود با درگاه دسومک و پانصد راجپوت براه بیابان گجرات افتاده
روی بصوب دکن رو داده در ولایت کوکن نزد سنباجی طرح اقامت انداخت
بامید آنکه شاید عادل شاه و قطب شاه مدد و معاونت خود کنند تا باین تائیدات

بملاقات فرزند اقبالمند آمد جمیع احکام پیشگاه خلافت از جزیه و جرمانه قبول نموده تعهد نمود
که باقی و نوکران راجه متوفی را در قلعه خود راه ندهد تقصیرات او بعفو و صفح مقرون گردید
خاطر اولیای دولت ابد مدت ازین طرف بالکل جمع شده آن نامدار کامگار با فوج گران
و توپخانه فراوان برای استیصال آن خسران مآل دستوری یافت ان شاء الله المستعان
اوایل شعبان رایات عالیات نیز بآن سمت نهضت خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف نفاذ می یابد که چون برای استخلاص و تسخیر قلاع و بقاع متعلقه بیجاپور که بتصرف
کافر خبیر رفته دقابوی بهتر ازین دست بهم نخواهد داد خاطر خود را بهمه جهت جمع و مطمئن
داشته با اتفاق سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه خلاصه فدویان
باخلاص رزبا و دولتخواهان خاص مرد هسپیش قدمان هرکه رزم و پرخاش خانجهان بهادر
ظفر جنگ کوکلتاش شروع در بیکار نماید و کمر خدمت و اجتهاد بر میان جان بسته در
تقدیم این خدمت دقیقه از دقایق دولتخواهی و دلسوزی مهمل و نامرعی نگذاشته این
معنی را موجب رضای عظیم خود شناسید و فراخور فدویت و جان فشانی میدار مزید مراحم
پادشاهانه باشند بهفتم رجب سال بست و چهارم از جلوس والا نوشته شد سنه ۱۰۹۳

نقل پروانه شهربانو بیگم عرف بادشاه بی که بسید مخدوم رستم خان نوشته

سیادت پناه و شجاعت دستگاه عمده مبارزان رستم نشان سید شرزه خان
مشمول مراحم بوده بداند که شکر مراحم بی منتهای پیشگاه خلافت که محض بفضل شامل حال
این بیکس غریب از دار و دیار دور افتاده شده که سالها بگوید یکی از هزار نمی تواند گفت
ازین وجه خاطر انسبالت رتبت جمع باشد درینولا که رانا مغلوب عساکر گردون مآثر
گشته بقدم عجز و زاری آمده ملازمت بادشاهزاده جهان و جهانیان نور ناصیه
دولت ابد اقتران فروغ جبهه ملک و ملت قرة العین خلافت دولت محمد اعظم کرده جزیه

درهمین ایام فرامین استمالت عنوان بنام سکندر شاه مسعود خان و سید مخدوم و دیگر اعیان اصدار فرموده اند چنانچه درین محل دو نقل یکی فرمان بادشاه عالمگیر و دیگر پروانه بادشاهی که بنام سید مخدوم صادر شده بمناسب مقام ثبت گردید —

نقل فرمان عالمگیر بادشاه که بشرزه خان مخاطب رستم خان نوشته

سیادت و شجاعت پناه شهامت و بسالت دستگاه مورد مراحم بیکران رستم بعنایات بادشاهی مباهی بوده بدانند که چون درین ایام فیروزی آغاز نصرت انجام همگی همت والا مصروف تنبیه رانا بود و لشکر ظفر اثر از اطراف و جوانب ملک او در آمده او را در میان گرفته بودند اکثر بی خبران راه بغاوت و سفاهت سپرده و خورد سالی با عوای نامردی خواهان تیره رای چشم از صلاح خویش پوشیده به تهیه اسباب بغی و طغیان پرداخت و مصدر ادوری ناهنجار شد آخر الامر گرفتار اعمال ناشایسته و افعال قبیحه خود گشت و طاقت مقاومت از حوصله خود فراتر دیده و ایکرا سه دادن قرار گرفت و بعد چندین از نوکران راجه جسونت سنگه متوفی همراه گرفته بکمال خواری و سراسیمگی دست ناکامی واد باز بپیموده بولایت رانا میرفت و ازین جهت که او بخانه خرابی خود راضی شد آن رانده درگاه جهان پناه را در سرزمین خویش جا نداد شهرین خیبت و دهشت عزیمت جانب دکن کرده با سپرجهی یکسر ام خلق گشته و از انجا که فرزند برخوردار نامدار عالی تبار غره ناصیه عظمت قره باصره خلافت فرد یتیم دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عزو اقبال والا نسبت سعادت قوام بادشاهزاده جهان و جهانیان محمد اعظم مرة بعد اخری به سر رانا رفت بمقتضای دور بینی و عاقبت اندیشی طریق عجز و انکسار ش

بر تخریب نواحی ادونی متعین گشته به پند و موعظت و نیکنامی بخیر توسط کردن اوفا
کیشی و مآل اندیشی را کاربند شده بدرگاه خداوند نعمت رجوع کرده عزیمت وفاداری
و خدمتگذاری صاحب نمک که نزد اهل هوش حق منوش فرض عین است راسخ
نموده از جانب مغل برخاسته به بیجاپور آمد مسعود خان تاجوگی مت باستقبالش
رفته بشهر آورده سکندر بادشاه بر برج زهره پور رونق افزا شده سلام و مجرا شرزه خان
گرفت و بنوازش و مراحم او را سربلند و ممتاز گردانیده هم از بیرونی او را بمصلحت
بادآوین نامزد فرمود القصه سیدی مسعود خان در اصلاح سلطنت خانه عادلشاهی
نسق و انتظام عهد دولت سکندری از سر دلسوزی و غمخواری بمقتضای عقل کفایت
اندیش خویش هر چند تدابیر شایسته بروی کار رسانید چون خواست ایزدی بخلافش
تعلق گرفته بود بر وفق اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر این همه بر بسته و بر یافته کالعهن
المنفوش گشته اصلاً صورت مدعا در آیینه آرزو مشاهده نمی افتاده هرگز چهره نظم و نسق
درین عهد از پرده غیب جلوه آرائی گشت تا غایتی از رعایا و عوام تا سپاه و بر دو حرف یکروز
بجلادت و دلجمعی نشسته طعام نمی خوردند و از بادشاه تا رعیت یک کس بدست کامی
و دل شادی بر بستر استراحت خواب نمیکردند مسعود خان ازین درد سری پنج شش ساله
و کشاکش عریضه و بیجا هیچ طویله تنگ آمده از مملکت داری سلطنت خانه سکندری
سیر آمده و از کار ملکی و مدار المهامی بیجاپور علالت گرفت و درین هنگامه شورش
رفتن در گوشه عافیت خزیدن درین زمانه آشوب و محن گوی سلامت را غنیمت
شمردن یعنی قلعه ادونی را حراست نمودن و در پناه او در آمد خود را از مکروهات
زمانی مامون و محفوظ داشتن بهتر و خوشتر از دولت سکندری و ملک سلیمانی دانست
ناچار از حکومت و کاروبار بیجاپور استعفا جسته و از وزارت سکندری دست برداشته
بادونی شتافتن بدل مقرر کرده و تمهیدات موجه بتقدیم رسانیده از بادشاه

وجه بانه و سایر احکام قدسی قبول نمود درین طرف کاری نماند حکم جهان مطاع صادر شد که باوشاهزاده مذکور متوجه سمت دکن شوند و غیر همت والا مصمم شد که مرکب جهان کشا نیز در اوایل شعبان بدان صوب نهضت فرماید تا سزای دادن جابانی را در ملک خود در کنار شتی نهاده آید باید که این وقت را که بادشاه روی زمین بنفس نفیس خود متوجه دفع کافر شده اند غنیمت دانسته و مراسم خدمت اولیا عظمت مغتنم انگاشته مراعات نمکخوارگی خاندان عادلشاهیه نموده و مراسم اخلاص که از ان شهامت و عقیدت دستگاه توقع است بعمل آورده برای کار ولی نعمت زاده خود بهر طریق که ممکن و مقدور باشد رفاقت سدی مسعود خان و دیگر امرای دولتخواهان از صمیم قلب بتقدیم رسانیده نوعی بکوشند که کرناتک و دیگر جاها که از دست رفته باز بتصرف دودمان عادلشاهیه در آید که این معنی پیش خلایق سبب ذکر جمیل و نزد خالق موجب اجر جزیل خواهد شد و باعث خوشنودی خاطر بادشاه جمجاه که بادنی توجه ذات مقدسش کشورها کشوده می آید و وثوق بر اخلاص این خاندان بهم خواهد رسید و ما جرای آن خواهد شد که التماس امداد و عنایات توانیم کرد و توجهات بر طرف خواهد شد و بالتفات خدیو صورت و معنی بازبیجاپور قرین امن و رفاه خواهد شد مجملاً بتقاضای نعمت پروردگی آنست که درین هنگام که کافر بخود خواهد درماند کوتاهی نورزیده جانهای سوروشی را انگیزند به تعلل و تغافل نگذارند و کوشش بفعبون و افسانه باغی خسر الدنیا والاخرة و کافر فاجر نیدا خته بازی آنها را نخورند و داد مردی و مردانگی بستانند که الوقت سیف والفوت صیف دوازدهم رجب سنه بیست و چهار جلوس سنه ۱۰۹۱ -

بیان از بی انتساقی سلطنت خانه سکندر چون مسعود خان بتنگ آمده باد ونی شتافتن -

چون مسعود خان ونیکنا وری را در مقدمه سید مخدوم مختار نموده روانه کرد سید مخدوم دلشکن گشته و از برادران همخانه رسیده بمقل توسل جسته باد پناه گرفته حکم دلیرخان

بدرجه امارت عظمی و وزارت رسید اگرچه سلوک ظاهری و تواضع زبانی و طریقه او در
حسن معاشرت داشت و از قلم‌بانی و خبرداری و امور نگارش مهارت تمام داشت
اما مردی ناحق‌شناس بود و سفله‌پرور و از دوستان هم متوهم تا غایتی که بر زن
و فرزندان اعتمادی نمی‌کرد در رعیت‌پروری و سپاه‌داری مطلق در روی نبود
بلکه از سپاهیان اصیل بیکقلم کناره و متنفر آنقدر را اعتماد و توقع سپاهگیری و
کامگاری که از پیادگان داشت از سپاهیان اصیل نمیداشت و بعهد دولت
او هیچ یکی از اشراف و اهل فضل و هنر سرفراز نشد و بمراد خاطر نرسید کسانیکه فی الجمله
رشد و رواج یافته دخل در مهمات میکردند شش نفر بودند یکی سیدی عنبر که غلام او
بود قلعه‌داری رایاتمام ولایت بدو سپرده نایب‌مناب خویش ساخته بود دویم
ونکیتا دری سواری همن واحد الیمین کل کرنی سوضع کارل و فی معامله رایچور
که در ابتدای دولت فارسی نویس بود رفته رفته بوسیله اخلاص و امانت در او
و خیل مهمات نگارش گردیده مدار المهام شده بود و در قول و فعل بنسبت مسعود خان
اندکی راستی و درستی داشت اما مسعود خان آبروی اعتماد نبود باین واهمه که
مبادا از خود ندانده معامله بر هم زند طوعاً و کرهاً بصلاح او عمل میکرد و سیوم سید عالم
بود طمع ممسک که غیر خودغرضی و زراندوزی مشتهر در ذات خود نداشت باین وسیله
که زنش خواهرزن مسعود خان بود قربی و منزلتی بهم رسانیده بسالوسی و گربزی
داخل هواخواهان شده بود چهارم محمد جی سقا که از خوردسالی خدمتها نموده به
محمد خان موسوم شده بود پنجم سراجی پهلوان که از پهلوانی بجاداری رسیده
بنسبت دیگران اندک اعتباری داشت هرگاه یکی اعیان دولت کاری بتوسل
او میکردند سرانجام می‌یافت ششم لیونونداف سرکوپا که بچغلی و خانه‌خرابی خلق
از پیش خداوند حسن قبول یافته هرسال عالمی را خراب و مستاصل ساخته بظلم

رخصت وطن طلبیده سکندرشاه برفقش راضی نمیشد آخر بلطایف الحیل باقرار مراجعت
از ادونی باسوگند مصحف مجید هفدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و نود و چهارم
رخصت حاصل نموده بخانه آمد و بیازدهم از بیجاپور برآمده سمت ادونی راهی شد و
بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی سنه هزار و نود و پنج خلعت وزارت و منصب کار
ملکی تا چهار راس اسپ و یک زنجیر فیل با آقا خسرو بیدانی یافت آقا خسرو در ایام
حکومت و منصب وزارت استیفا محفوظ بخاطر خواه نه نموده بود که روزگارش
زود بسر آمد به دوازدهم ذی قعده سال مذکور از نقد منصب وزارت استعفا نموده
بسراے آخرت شتافت ـ

شمه احوال سدی مسعود خان

سیدی مسعود خان حبشی مهاره
از غلامان از ملک عبدالوهاب بن ملک ریحان عادلشاهی بود چون عبدالوهاب وفات
یافت سدی جوهر غلام ملک عبدالوهاب ملک ریحان ثانی را که فرزند جانشین ملک
عبدالوهاب بود محبوس ساخته در محمد نور کندنول قایم مقام صاحب و صاحب زاده
شد و بدرجه امارت رسید و سیدی مسعود را به دامادی گرفته تربیت می کرد و در
وقتی که سدی جوهر خطاب صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده
باسیواجی بهوسله جدال و قتال داشت مسعود تردی چند نموده خطاب خانی و
امارت یافت و چون جوهر صلابت خان درگذشت و سدی عبدالعزیز پسر او صاحب
اختیار شد میخواست که مسعود خان را قید نماید زن عبدالوهاب برآورده سیدی
عبدالعزیز مطلع شده مسعود خان را اطلاع نمود مسعود خان با معدودی از کندنول
گریخته نزد شیخ عنایت الله عادلابادی حارس قلعه ادونی رفت شیخ عنایت الله
او را بالاسے قلعه جا داده با او اختصاص و یکجهتی داشت مسعود خان در اندک فرصتی
قلعه ادونی را با خلاص از شیخ عنایت الله بدست آورده در آنجا متمکن شد و رفته رفته

رجب سنه هزار و نود و دو جلوه پذیر گردید فراغ یافته بست و پنجم ماه مذکور که هنوز غبار ایام
رنجشهائی بود شهزاده محمد اعظم را بعنایت خطاب شاهی و اضافه منصب سر بلند ساخته
با فوج گران و استعداد فراوان بطریق استقلال بر سر دکن بقصد استیصال شقی و تنبیه
و تادیب باغی پیشه روانه کرد و پنجم ماه رمضان المبارک سال مذکور خود بنفس نفیس با
باعساکر آینده و اسباب و استعداد کیهانی شکوه از اجمیر شریف بر آمده رایات
عالیات را چه بر سمت دکن اهتزاز بخشیدند و پیشتر از آن بعرصهٔ قلیل چنانچه با آن
هم اشاره رفت که فرامین بادشاه عالمگیر و مثالهای بادشاه بی بی با میان
بیجاپور مشتمل برین معنی که شرارت و فساد و شقی بچه سنبا بود و تباهی ملک متعلقه
بیجاپور و اختلال سلطنت خانه سلطان سکندر همه گوش زد بادشاه عالمیان شده
لهذا شاهزاده جهانیان محمد اعظم را برای تنبیه و تادیب و گوشمالی شقی بچه از پیشگاه
خلافت روانه فرموده اند و عنقریب رایات ظفر آیات مرکب خاص هم متوجه آن
طرف می شوند می باید که جمیع هوا خواهان فدویت شعار و نمک پروردگان و آبا
عادلشاهی درین وقت فرصت را غنیمت دانسته بکمک استظهار فوج شهنشاهی
شریک تنبیه و تادیب آن شقی ابن شقی گردیده تمامی ملک و تعلقات بیجاپور
را که بقبضه متمردان مرده رفته است مستخلص کرده از سر نو سلطنت سلطان سکندر
را رونق ثبات و آرایش قیام بخشیده و در انقیاد و اطاعت امر عالی شهنشاهی
ملتزم بوده سر از امر انحراف نورزند اصدار یافته بود چنانچه نقل در مکتوب که شهزاده را بنام
صدور یافته قبل ازین هم درین جریده ثبت افتاده است چون عالمگیر را
یقین پیوست که باین مواعظ و نصایح هیچ کارکشائی نمی شود و اعیان و
ارکان بیجاپور از نفاق رجوع نموده و در درستگی سلطنت خانه نمی کوشند
و از نصرت و حمایت شقی ابن شقی باز میمانند و شقی بچه مفسد نیز از شرارت ذاتی

وستمگاری زرها پیدا می کرد و دزدانی چند نگاهداشته در دزدی امداد می نمود –

بیان ربط تمهید تشریف آوردن عالمگیر بملک دکن –

چون سلسلهٔ سخن تا باینجا رسید لابد شد که ذکر مساعی آنحضرت عالمگیر در دکن و در سلک
تحریر درآورده شود که اهتمام احوال عادل شاهیان بر ذکر آن موقوف است.
پوشیده نماند که قبل ازین هم ایمائی رفته که آل تیموری در هوس تسخیر دکن و آرزوی
بهم پیوستن آن با ممالک محروسهٔ خود می بودند که گاهی بمقصود بچنگ نیاوردند مگر اورنگ زیب
که او هم روزگاری بود جامعیتی داشت که بدان از سایر تیموریان بلکه جمیع شاهان
جهان ممتاز و یگانه در جمیع صفات کمال و خصایل شریفه چه از تهور و خدادانی و چه
از تفنن و حیلت سازی انگشت نمای اهل زمانه بود او نیز درین آرزوی و هوس
تا مدت هفتاد سال چه در زمان شهزادگی و چه در ایام شاهی و شهنشاهی سعیها و
تدبیرها بکار برده جد و جهد می نمود و متواتر افواج سحاب امواج چه با سرداران
نامدار و چه شهزادگان کامگار بسر دکن ابلاغ می نموده و شب و روز در همین
فکر و خیال مانده تقسیم توجه خود بدولت و اقبال در دل مرکوز میداشت تا آخر کار
بتقدیر قادر جبار بهانهٔ لطیف بدست آمد و قصد دیرینه را جوش داد یعنی شاهزاده
محمد اکبر چون از سرشوخی که اصل طبیعتش مخمر بود طریق بغاوت پیموده با پدر بمقابله
برخاست اما چون تاب مقاومت نداشت عنان عزیمت را بصوب دکن انعطاف
داده با سنباجی نیز در موافقت درباخت و در پناه او ماوا گزید از استماع این
خبر وحشت اثر عظیم بر خاطر اشرف عالمگیر استیلا یافت که مبادا هر دو منافقان زمانه
چون همداستان گشته شعبده پروری بکار رسانند که تدارکش در حیز امتناع افتد
عجلت را بکار برده فتنهٔ برآورده را نه درده باید فرو خوابانید بنابرآن شتابان از کار جهال
از دولج بلقیس زمانی بادشاه بی بی شاهزاده عالمیان محمد اعظم شاه که در تاریخ دوازدهم

سرمحاذی بندرکوه است بیرکنان به نیلانگوڑ و از آنجا به بندر سازی رسیده تمامی الولایت رابی سپهر مرکب گردانید چون لشکر ستعینه شاهزاده از قحط فقدان آذوقه بسبب هنگامه آرائی سیهها و قزاقی و راهزنی اعوان و اخوانش و عدم مساعدت دهر و از طرف بیجاپوریان بلکه بشوکت و تقویت ایقان باستاد قدوع قحطی بر جنس تعب و مشقت بسیار یافتند و تلف شدند بلی علفی بقدیع کمال کشیدند حکم مراجعت صادر شد و بهر شاهزاده عالیجاه اعظم شاه راکه برای تاخت نواحی و اطراف بیجاپور با لشکر سنگین متعین ساخته بودند از و هم بر حکم فرمان نهب و غارت اطراف به در خته قلعه وانڑواڑ را محاصره کرده در چند روز فتح نموده مراجعت نموده بود ـ

بیان محاصره بیجاپور رفتن مسعود خان بادونی ـ

ششم محرم سنه هزار و نود و پنج آقا خسرو بملازمت سلطان سکندر مستعد شد و بیست و دوم ماه مذکور پادشاه بضیافت آقا خسرو رفتند و از همانجا باستقبال نواب عبدالرؤف خان و جمشید خان تا بیرون دروازه اله پور رفته سلام و مجرا گرفته بجریمها آنها رخصت نمودند ـ ششم خلعتی سر بسر نوبتی سیدی سالم مرحمت کردند و در همین روز بهادر خان حبشی انلکوچ آمده ملازمت نمود و در ربیع الاول پیران افضل خان و سید عالم از ادونی مراجعت نموده بملازمت رسیدند و دوازدهم منه لسبه سی یاقوت اخوالدارین عنایت شد و بیست و ششم سید مخدوم برای حراست ملک مرخص شده رفتند ـ بیست و هفتم بریج بر آمده سلام و مجری مردم پامنایک گرفتند هشتم ربیع الثانی فرزند سرفراز خان از کمندنول آمده ملازمت نمود و نهم جشن سالگره شروع شد ـ دوازدهم منه آقا خسرو را منصب حکومت و وزارت با خلعت و تمامه وسیله و چهار اسپ و یک فیل زرزانی یافت ـ و بیست و سوم برای اخذ دان

باز آمده طریق اطاعت و انقیاد پیش نمی کرد بلکه پیوسته وادی شرارت پیش قدمی را کار فرموده بیجاپور و خلف را پناه داده در صدد فتنه انگیزی است اختلال این عقدها بجز متوجه گشتن خویش محض بفرستادن افواج دیرها گره صورت پذیر فتن نیست و خود این غرض یعنی متوجه شدن بنفس نفیس بدکن وی انداختن عاد لشاهیه و قطب شاهیه مانند نظام شاهیه و خود فرمان منقل الکه دکن گشتن از قدیم مذکور خاطر اشرف بود رایت عزم بصوب دکن برافراخته بدو از دهم ذی قعده سال مذکور بلده معموره برهان پور را از قدوم اشرف مورد انوار برکات ساختند بعد چهار ماهیه دران بلده در ربیع الاول از برهان پور برآمده بطرف خجسته بنیاد نهضت نمودند بعد هفت هشت ماه غره ذی قعده سال لاحق از خجسته بنیاد باحمد نگر تشریف ارزانی فرمودند در اوائل هزار و نود و چهار ما بین لشکر شهنشاهی و فوج سنبهاجی نزدیک به علمان جنگ سخت واقع شد حسن علیخان عالم گیر شاهی دران جنگ مجروح شد و مردم بسیار کشته شدند فتح از جانب سنبهاجی شد و درهمین سال حسین خان میانه از سرهتی کنار کشنا از لشکر شرزه خان جدا گشته بلشکر مغل پیوست و از انجا بطرف اورنگ آباد رخ آورده بملازمت عالم گیر رسیده منصب پنج هزاری و خطاب فتح جنگ خان یافت و میر شهاب الدین خان را بجلدوی معرکه آرایی که با غنیم سفندی او در خطاب غازی الدینخان سرفراز یافته بطرف لوسه رخصت شد و هفتم رمضان المبارک این سال شهزاده محمد اعظم باز بر لساق بیجاپور متعین شد سوم شوال المکرم شاهزاده شاه عالم برای تنبیه و گوشمالی سنبهاجی و تخریب الکه کوکن رخصت دادند شاه عالم از کرنال رام کهاٹ داخل کوکن شده در شب و غارت و هندا سیر عالم آن ملک و قطع و هدم اشجار محصول آن سرزمین و تسخیر و قبض قلاع انطرف دقیقه فرو نمی گذاشت و از حوالی

وبندگی سرکار والا و اشته کافر نمک بحرام تیره انجام را سزا رسانیده ملک [illegible]
از دست وا انتزاع نموده مجرا بدرگاه سلاطین پناه نماید پس فدوی امیدوار است
که متعلقات و وابستگان خان مومی الیه پیش فدوی روانه فرمایند تا خاطر او من
جمیع الوجوه مطمئن گردد و در ادای لوازم فدویت بگشاده و بی ساعی و جاهد شود
سوم ولایت مرید نادو که بجاگیر شیرزه خان بود و متصرف اولیای دولت رفته
و الحال منگل بیٹرہ و سانکولا را تازه نواب عمده خان ملک متصرف شده اند این
تمام بدستور قدیم بقبض فدوی درآید چهارم افواج بادشاهی و امرا و وزرا از ملک
فدوی برآمده برفع حادثه تهانه بندی کنند تا عباد و بلاد در مهد امن و امنیت معاشر
می نموده باشند - پنجم آنچه از آن ملک و ولایت فدوی متصرف بندگان درگاه
آمده است بفدوی عنایت شود تا بمردم سپاه داده مهم کافر فاجر بانجام خواهد رسانید
ششم افواج بادشاهی و شاهی و امرا و وزرا از راه پونه و جاگنه در پی غنیم
شوند و تاخت و غارت در نهند و افواج فدوی براه میرج و نگدک و المیرو ترچنیاپلی
ملک و ولایت غنیم دست کشایند هفتم بر وقت که فدوی از وجه کمک و استعداد
هرچه استدعا کند بعنایت عطای آن کامیاب شود هشتم ملک و ولایت
متعلقه فدوی که متصرف کافر رفته بتلاش و تردد افواج بادشاهی و شاهی آنچه
استخلاص باید بفدوی مرحمت شود نهم اگر شقی حلقه اطاعت بگوش کشد
و با او صلح شود فدوی امیدوار است که اول ملک فدوی از و گرفته بفدوی
مرحمت نموده بعد ازین صلح منعقد گردد دهم بعد از انصرام مهم کافر فاجر لشکر
بادشاهی و امرا و وزرا بهیچ وجه صدمه و آسیب بولایت فدوی نرسد و بر ملک
فدوی مهم نشود انتهی مضمون التماس بتاریخ شانزدهم گنگالیشا سید مخدوم و بام
نایک حواله شاه ابراهیم شد و بدست ششم شاهزاده شاه عالم بهادر از گوکن رسید

وخلعت که از پیشگاه عالمگیر اصدار یافته بود تازکهیره سواری نشر سوده اخذ نمودند
واین فرمان متضمن بود بر تاکیدات واحکامی چند اول رسانیدن رسد و ما یحتاج عساکر
بلا توقف و بلا تفنه رود وهم واداشتن راه لشکرها و رسدها از میان ملک خود سیوم
اعانت و امداد و خرج فیروزی نمودن در وقتیکه حاجت افتد چهارم جمعیت پنج
وشش هزار سوار بعهده شاهبروگان کاسگار و سرداران نامدار متعین نمودن
پنجم باز استادن از سازش و صلح سنباجی چه ظاهر در باطن دیگر ویکدل شاها
هم در استیصال او کوشیدن ششم شرزه خان را جا ندادن و از ولایت خود
اخراج نمودن ربنی مضمون فرمان عالمگیری بتاریخ پانزدهم جمادی الاول
سواری تا حوض شاهپور فرسوده نشان شاهزاده شاه عالم اخذ نمودند مضمون
این نشان مرحمت عنوان از سرتا پا تسلیه و تسکین بود عادل شاه را که طمانیت بسیاری
و امید فراوان از ان حاصل گردید و بست و دویم جمادی الثانی کسان نواب
ظفرجنگ بهادر خان بر سنگل پیټه و سانکوله و توابع آن متصرف گشتند سلطان
سکندر شاه در جواب فرمان عالمگیر که مشتمل احکام مرقوم الصدر بود نویسانید
که آن متضمن بر مطالب چند است و خلص آن اینست مطالب واجب العرض اول
زر پیشکش و نذر و ستکردان که در زمان سابقه از دلیر خان وغیره گرفته شده
معاف نموده مطابق نشان قبض نشان فرمان عالیشان مرحمت گردد دویم
شرزه خان را اگر بر طبق حکم والا از بیجاپور و ملک خود بر آوردم یقین است که او
ازینجا مایوس گشته با شقی این شقی زد وفاق و اتفاق خواهد یافت درینصورت
قباحتهای عظیم متصور است لهذا فدوی امیدوار است که قلم عفو بر جراید
جرایم او کشیده شود تا او عداوه استمالت نموده و تعهد و اقسام از وی درست
کرده فوج سنجیده همراه او داده بر مهم کافر فاجر فرستاده سرگرم فدویت

سنه هزار و نود و پنج از سپنجی سرای فانی بدار راحت ایامی جاودانی رخت بربست
بیست و هشتم ذی قعده در مشکوی خاص سکندری دختری متولد شد و به غره ذی حجه شاهزاده
موسوم سلطان محمد تولد یافت بهر این ایام بر گذرانیکه بسبب عدم انتظامی این سلطنت
خانه و نادرستگی مهام مملکت امیدواران درگاه را روز بروز صورت یاس و نا امیدی
بنظر می آمد و غل و دام فریبها و فنون گسترده مرغ را بدام آوردن مشغل پیش گرفت
بام بایک بیزه مرغ این دانه و دام گشته بالازمت عالمگیر پیوسته گردیده بنوازشات
بادشاهی و منصب پنج هزاری سربلند شد و در بیستم سنه هزار و نود و شش تاریخ دوازدهم
شاه حضرت از سید آباد مراجعت نموده ششم شهر شرزه خان از ضلع داری و حراست ملک
بدار الخلافت مراجعت گردید بیستم سالم خان به توزگل رخصت یافت هژدهم شاه
حضرت قادری از اودونی معاودت کرده دار جهانبست شرزه خان پیغام ترتیب و تقویت
حفظ رابطه و سازش قدیمی با قطب شاه فرستاده توفیر نتیجتی و ودادی رسانیدند
بستم ماه پیر مسعود خان نیز برای تثبت و تقریر آن مدت از اودونی آمد درین ایام افواج
اعظم شاهی بقصد تهانه بندی بر آمده قریب توزگل رسیدند شرزه خان و عبد الرؤف خان
بر عهده توزگل بر آمده بدافع و مقابله فوج اعظم شاهی قیام نمودند عالمگیر ازین معنی که
شرزه و رؤف بجنگ و مقابله شاهزاده عالمیان مستعد و مهیا استمند سخت خشمناک
و قهر آگین گشته تنبیه محاصره و قایم کردن مورچال بر دار السلطنت بیجاپور سرگرم بر عزم
گشتند و با ابو الحسن قطب شاه تهدیدنامجات در باب ترک موافقت و معاونت
سکندر عادل شاه صادر داشتند و از تناصر باهم که از قدیم معمول و مرسوم بود منع
فرمودند و در صورت امداد و کمک بیجاپور باین وعید و هیبت سخت رسانیدند و
ز آن تاریخ سلسله رسل و رسایل اصدار فرامین و نشانجات و تردد پیک و پیغام از
طرف مغل بجانب عادل شاه منقطع شد و درمیان منافرت و معادات قویه حادث شد

مراجعت نموده از بیدری کوچ کرده براه تلکوته عازم حضور شد و در احمدنگر بملازمت پدر
بزرگوار مشرف گردید هم درین روزها در رابطه سیاسی و توجه و مدارای ظاهری
که عالمگیر را با سکندر بود بعلت آنکه عرصه دراز برآمد و هیچ یک از احکام مندرجه
فرمان از پیش عادلشاه بظهور نیامد نه رسد رسید و نه جمعیت بکمک آمد فتور شکستی
و تخلل راه یافته روز بروز اسباب و علل منافرت و مباعدت در تزاید و ترقی آمد
و بعض عداوت و رنجیدگی نهاده و سلطان عالمگیر نسبت به عادلشاه از ساخت نهانی
پنهانی با سنباجی و رعایت و جانبداری او به تیقن پیوست از سر خشمناکی و عتاب
آگینی حکم به نشاندن تهانه ها در ملک عادل شاه صادر کردند هر طرف تهانه بندی
آغاز گردید مردم سید مخدوم را بر حصار کوه قریب حالیهال بر سر تهانه با مردم
لشکر مجادله و مقاتله دست داده یوسف شاه کشته شد و مردم بسیار مجروح و مقتول
گردیدند و هزیمت بر مردم سید مخدوم افتاد. پانزدهم رجب سر و پیری و سیر خیلی حرم
و بیتهه بادشاه پور و شاه پیته و ز همراه پور حواله عینتو مناجی شد بیست و پنجم رجب بادشاه
تا شاه پور سواری فرموده خلعت شاهزاده اعظم گرفتند بیست و هشتم شعبان شاه
حضرت را برای صلاح جوئی و مصلحت طلبی روانه حیدرآباد کردند به دویم رمضان
شاه حضرت قادری را برای استشاره و استصواب از مسعود خان با دونی روانه
فرمودند پنجم رمضان شریف نواب عبدالرؤف خان برای کومک شاهزاده اعظم
شاه از حویلی خود بر حوض افضل خان نزول کرد بیستم رمضان المبارک سکندر شاه
بخانه ملک گلنذار تشریف برده تسکین نموده با آثار شریف همراه آورده رخصت
آمد و رفت دایمی جد بار دادند و هم دران روز با استقبال نشان شاهزاده محمد
اعظم سواری تا شاه پور فرموده اخذ نمودند آقا خسرو به وزارت بهفت ناحیه قناعت
نموده در ضبط این منصب خاطر خواه و بهره نیافته به سیزدهم ذی قعده

دار السلطنت فرود کشش گردیده جنگ و محاربه بر قلعه می کنند درینوقت بر هواخواهان
عموماً و اولو الاشان خصوصاً لازم و متحتم که آثار خیر طلبی و فدویت از قوة بفعل آورده
نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و بر عالمیان ظاهر و هویدا است که حفظ و حراست
این سلطنت وابسته بسعی آن عضد الخلافت است بمجرد وصول فیض شمول فرمان
واجب الانقیاد و لازم الاتباع مشرف از حضور فیض گنجور شوند چنانچه دانند و توانند
حفاظت سلطنت نمایند که اختیار تمامی بر مهمات بر آن برمرسرشت تفویض و تسلیم
فرموده ایم فرموده ایم یقین به سارست تمام و عجلت ما لا کلام بر سند و مجارست
دار الخلافت کنند و گرنه بر نواب همایون ما حرف نیست سلامتی و خیریت همه جاها
و مکان ها و سایر فدویان و هواخواهان تعلق بخیریت سلطنت و اراده تا دانند
تحریر فی التاریخ بست و چهارم ماه جمادی الاول سنه ۹۶ السلطان اورنگ زیب با
وانیکه در هندوستان تشریف شریفه میداشتند از فکر و خیال تسخیر و قبض بیجاپور
یک روز خالی نمانده و در سر انجام و استعداد این کار از تعین نمودن افواج گران با
سرداران و شاهزادگان و فرستادن اسباب و سود ده ملک گیری و قلعه کشائی
و نام زد نمودن مردبرآن عیار پیشه و داهیان قریب ده ره داندیشه خود را مصاف
نمیداشتند و چون دکن را بقدوم خود مشرف گردانیدند چندین در برهان پور
و چندی در خجسته بنیاد اورنگ آباد و چندی در احمد نگر طرح اقامت انداخته شبانروز
در همین کار اهتمام و جد بکار رسید داشتند و تدابیر بظهور می آوردند چون دریافتند
که با وجود این همه مقصد بر نمی آید بی تابانه در ماه جمادی الثانی کوچ نموده به غره
رجب سایه هما پایه بر سواد شولاپور انداختند خان جهان که بر محاصره قیام
داشت باستماع خبر رونق افروزی عالمگیر ششم رجب از بیجاپور برخاسته بمقصد
ملازمت حضور به شولاپور راهی شد شانزدهم رجب از کند نزول لشکری بکومک بیجاپور

گشت فتنه و فساد را که تا یوم بر سر لحاف کشیده آرمیده بود صبح بیداری دمید و هنگامه
را روز بازار شد بیست و هفتم ربیع الاول میلگیری پنڈت دیوان سنبها از اسیر آمده
در سیب جوگی هٹ نزول کرد غره ربیع الثانی سکندر شاه به برج زهره پور رونق افزا شدند
سرداران سنبها و آب بجا آوردند و میلگیری بخطاب معتمد راو سرفراز شد بتاریخ
سویم جمادی الاول روز یکشنبه سنه هزار و نود و شش با صاحب مغل خواجه عبد الرحیم
جنگ و خصومت آغاز گردید و شکر بدادر سید به چهارم نواب بهادر خان بقصد
محاصره بیجاپور بطرف دولت پور و تکیه میان راض محمد سواری نموده باز رفت بتاریخ
هفتم بخشی روح الله خان به شاه پور رسید و جنگ و محاربه بر قلعه انداخت ـ بتاریخ
یکم جمادی الثانی روز جمعه خانجهان بهادر بر تالاب رنگریزان نزول کردند درهمین
ایام سکندر شاه معتمدان را بادونی فرستاده مسعود خان را بکمال خواهش و طلب
کثیر نزد خویش خواند و درین وقت پر آشوب و فتن در بقای سلطنت و دولت
از روی اعانت و تقویت درخواستند چنانچه این فرمان بوی اصدار داشتند ـ

نقل فرمان سکندر خان سلطان بجانب سدی مسعود خان

از رابطه حیدرآباد به شاه قادری بالقایه گفته بودند بنقر و قطمیر اظهار کردند نهایت
مستحسن و موقع اتقا و یقین دانسته که چنانچه زبدة السادات ابلاغ نموده اند
اگر در ایفای آن بغفو گذاشت از خود آن عالیشان راضی نشد و بتقدیم رسانند
بدلداران کار بالکل بر آن منتخب خیر خواهان ذوی الاقتدار تفویض فرموده یم زیاده
اختیاران بدست آورده بانجام رسانند و در انصرام مقصد آنچه زبدة السادات
بنویسند آن را عین حکم والا دوست آویز شکرف تصور کرده هرچند زود تر اولتمسا نمایند
درین روزها فرزند بهادر خان و روح الله خان وغیرها بعزم باطل و خیال لاطایل متصل

شهزاده اعظم شاه را بحضور طلب داشتند و از آنجا خان فیروز جنگ شهاب الدین خان را با لشکر تازه زور و توپ انعام بافراوان رسد و غلات بسیار و گوله و باروت بیشمار دیگر اسباب قلعه بکمک لشکری که بر محاصره قیام داشتند فرستادند از رسیدن شهاب الدین خان کار لشکریان آنجا میدار زرافی پدید آمد رفاه حاصل گردید باوجود این همه بی سرو سامان که نصیب بیجاپور شده و بی اتفاقی باهم و جمعیتی قلیلی که مانده بودند دکهنیان بر قلت و اندک خویش و کثرت و انبوهی تابیم نظر نه نموده همت و جلادت را کار فرموده ترددات مردانه بروی کار میرسانیدند و مورچال را قایم ماندن نمیدادند و لشکر بیرونی را کار بخاطر خراه کرده زاده از جا سے برخیزانیدند عالمگیر از رفتن دشمن کاهی دو درنگ و تعویق بیجاپور مدامی تاب و بی قرار گشته در شولاپور سه روزی چند بفراغت و جلادت و بی کردن گوار انداشته خود بدولت از قلعه شولاپور بدوبیم شعبان سال سی ام از جلوس سنه هزار و نود و هفت رایات برافراخته ببیت و یکم ماه مذکور بر سواد بیجاپور مقیم معسکر ساخته نزول فرمود درین ایام سکندر عادلشاهی یکی مخصوصان را نزد مسعود خان دوانیدند و او را بکمال جد طلب فرمودند و نوشتجات مشتمله تباهی کارخانه و رسیدن کار به نهایت و غایت بوی فرستاده استدعاے قدومش نمودند که لنگر درین ورطه پرداده قدیم و بخته واز مرده کار است بحتمل که درین غایت که غرق شدن کشتی را هیچ جا چیزی دافعی نمانده به بخته کاری خود انچه به برروے کار رساند که زورق افتاده گرداب بلا بساحل نجات رسد و از درخونخوار زهر بار که برسر رسیده در رصده فرو بردن است از راه باز کرده نقلی از آن یکی درین کتاب نوشته شد۔

نقل فرمان سکندر عادل شاه که در آخرین

آمده بیست و دوم شاهزاده محمد اعظم شاه بر محاصره بیجاپور مامور شده با لشکر سنگین
رسیده بر بیگم حوض مضرب خیام نموده و بیست و هفتم شعبان با ساز و سامان قلعه‌کشائی پیشتر
آمده با قلعه او سخت دمورچال قایم کرد و به بستن ساباط و کاویدن نقب و برچیدن ضرب
آن و توپ و تفنگ اهتمام بکار برد در نهم شعبان عبدالرؤف خان و شرزه خان
خود را از قلعه بیرون انداخت در جنگ و مدافعه بذل مجهود نموده سر از حد و تقصیر جانب
نمیداشتند و نهم شعبان بر سر آذوقه با هم جنگ عظیم شد بیست و چهارم رمضان نزد منگلی
بر مرکهی همان امرای عادلشاهی جنگ و سرب شدید واقع شد بیست و چهارم رمضان
انباجی پنڈت حیدرآبادی آمده نزول کرد و یکروز بحضور رسید و مستعد شد و بیست
و نهم ذیحجه خبر قید نمودن ابوالحسن قطب شاه بادانا وکیل السلطنت رسید بیست و سوم
محرم سنه هزار و نود و هفت حمیدالدین با لشکر سنبهاجی رسید سویم صفر لشکر سنبهاجی
بر تاخت و غارت تعلقه سعل روانه شد یازدهم شعبان النگ باهم نایک برداشتند
حسن قاضی سعید گشته شد الغرض از دویم جمادی الاول این سال بر بیجاپور محاصره
سخت از یکطرف خانجهان بهادر و غیره امرا و از طرف دیگر روح الله خان و قاسم خان
و غیره سرگرم اهتمام بودند بعد از آن که اعظم شاه بر تشدید محاصره مامور شد کار محاصره سخت
ترمی انجامید شاهزاده در باب فتح نمودن قلعه از پیش بردن مورچال و دوانیدن
نقب و سر و اران الات آتش پیشتر از پیش کوشید بسبب طول ایام محاصره
در لشکر محمد اعظم شاه قحط عظیم افتاد و آذوقه هیچ جانب نمیرسید راهها مسدود بود افواج
سنبا تمام راه‌ها رسیدن رسد بلشکر تنگ بند نموده تاخت و تاراجی ملک او دست
گشاده بود و نیز آب رود با طغیان رسیده راه تردد آدمی و دواب بسته
شده اکثر مردم لشکر بسبب باهم نرسیدن قوت و غذا و دواب و شتر با کشته
قوت می ساختند و بعضی با تلف می گشتند چون کیفیت این حالت بسمع بادشاه

همین که رسول پور مضرب خیام شهنشاهی گشت فرمان واجب الاذعان بر غازی الدینخان داروغه توپخانه وغیره امرای تعینه اصدار یافت که اگر اهتمام بر میان جان بسته در ساعت شب بر ساعت روز افزوده از حد و تردد خود را سر مو معاف نداشته در پیش بردن مورچال و کندن کوچه سلامت و برافراختن دمدمه و ساختن نقب جهد بلیغ بکار برند و بخشیان عظام برای احاطه کردن دور قلعه را بر ملازمان شهزادگان و امرا و منصبداران قسمت نمایند با وجودیکه قلعه بیجاپور در زمینی که احداث یافته نیم ذرع که بکاوند سنگ سخت بر می آید بیلداران چابک دست و سنگتراشان آهنین پنجه و دیگر عمدها هرکار بکار رو رانده و در چند روز مورچال را نزدیک بدروازه قلعه رسانیده و مردم اندرونی و دکهنیان تهور پیشه هم در انداختن توپ و تفنگ خود را اصلا معاف نداشته حتی المقدور کوشش در مدافعه و ممانعت می نمودند و دقیقه از دقایق آن نامرعیه نمیگذاشتند لاکن چون نزد ذوی البصایر والنهی پیدا است که هرگاه که اراده ازلی و مشیت قهاری لم یزلی همه بر انقطاع سلسله عادلشاهیه و انصرام این سلطنت و دودمان برکمانیه ابرام یافته بود جهد و کوشش چه فایده بخشد و مدافعه و معالجه چه بکار افتد تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء توقیع فرمان قهرمان فعال لما یرید است.

بیان رفتن بیجاپور در قبضه عالمگیر

عالمگیر این قدر دیرکشی در فتح قلعه با وجود چندین اهتمام و کوشش مالا کلام که سلطنت تمامی هندوستان با آن سر و سامان بر همکاوش و کاهش یک شهر غریب نارسان که عبارت از بیجاپور است جان میکند و تا وسع و مقدور در بذل مجهود می نمود و بمقصد و مدعا فایز نمی شد گوارا نداشته بی صبر و بی تاب گردیده خود بنفس نفیس بر سر اهتمام سرگرم کار شده از خیمه خاص خود یک کروه از مورچال غازی الدینخان و داروغه توپخانه بود

حالات به مسعود خان نوشته اند

عرضداشتی که از راه صدق عقیدت و صفوف ارادت که طریقهٔ ارباب فدویت و شیمهٔ
اصحاب نیکوخدمت است ارسال داشته بودند بنظر انور اطهر اعلی گذشت و بر مضمون
آن بصمیم قلب مرقوم نموده بودند تحسین و آفرین نموده شد تا حالت التحریر منتظر و
متربص مستعد شدن عالیشان بجناب والا بوده می نگاریم که بر یکماه روزی چند
زیاده شد که اورنگ زیب در رسول پور فرود کش گردیده از زاغ تلاشیها که
به بیان نمی آید بظهور میرساند بکرم الهی محروس و محفوظ مانده ایم درین قدر مهلت
که شده باشد آن امارت پناه منتظر و همراجی و دیگری بوده رو داده داشته باشند
که اسپی سلطنت برسد حیف و صد هزار حیف است اگر آن بلند اقبال در راه
مشرف شوند فبها والا در رفت و حالت بمطالعه و مشاهده بهره اند و از گردیده
سوار شده بعده بکار دیگر پردازند و اگر به بیجاپور تشریف مشغل رفتنت رفته رفته
بتعیین بتعیین شناسند و امروز چهارم روز است که بر ریونی غنیم آمده و بضرب
توپ ها نصف برج بر زمین ریخته است نمیدانم که در کدام ساعت چه فساد رو
خواهد داد اگر رای صواب نمای مآل اندیش اقتضا کند با وجود اطلاع رو داد تشریف
شوند یا حسب الحکم الاعلی عامل گردیده نیکنامی را حاصل زندگانی کنند عنایات
نواب همایون از زیاده از آنچه در کلیا خیال گنجد در باره خود بیقین تصور نمایند
شاد باشند تحریر فی التاریخ بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۹۷ چون اراده
ازلی و مشیت لم یزلی بر رفتن بیجاپور بدست غنیم جاری شده بود مسعود خان اصلاً
بر این سخنان گوش نکرده و دلش فتوی بر رفتن بیجاپور نداده همتش رهبر
این طریق نشد۔

بیان اهتمام تمام بکار بردن عالمگیر در تسخیر و فتح قلعه

وبیجاپور دارالظفر مشهر گردانید وروز دوم که پنجم ذی قعده بود خود بدولت واقبال اندرون قلعه تشریف آورده بیجاپور را بلاحظهٔ اشرف مشرف گردانیده باز لشکر تشریف بردروح الله خان بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار سرفرازی یافته بصوبه داری بیجاپور سربلند شد ازان تاریخ دولت عادلشاهیه منهدم شد ونسل بنیاد ایشان منقطع گردید +

تاسف خوردن بر حال زار سکندر عادلشاه -

سکندر عادلشاه بعد ازین تا اخیر حیات در بند عالمگیر بسنزولی وگوشه گیر بوده عمر بناکامی سپرده هیهات وتاسف آن بیچاره در قسمت ازلی عجب کم نصیب وضعیف طالع افتاده که از سلطانی موروثی جز نام سلطانی ولقب عادلشاهی حظی دیگر بر نداشت در ایام صبا که جلوس بر تخت فرمود مدت چهارده سال از دست نوکران مغلوب الحال وبی اختیار ماند وبعد ازان در حبس عالمگیری نیز مدت چهارده سال مقهور ومجبور عمر بسر برده در سن سی وسه سالگی در سنه یکهزار ویکصد ویازده بنامرادی از ظلمت خانهٔ فنا بنور محل بقا خرامید واین رباعی در تاریخ وفاتش گفته اند تاریخ - زدنیا چون سکندر کرد رحلت ز غربت نوا رسینه غربت برآمد + سما طور گفتم تیسال سکندر زین کهن ظلمت برآمد -

بیان فرستادن سلطان سکندر علما را پیش عالمگیر برای استفسار از دلیل یورش نمودن بربلاد وسلام وجواب دادن عالمگیر -

چون عالمگیر در امر تسخیر بیجاپور جهد کثیر وجد بلیغ بکار برده سخت نموده کار بر محصوران تنگ گردانید حتی که دنیا برا امید فوز وفلاح نماند وتوقع خلاص ونجات برخاست ویاس مطلق حاصل شد سکندر عادلشاه با دانایان درگاه داکابر شهر درین باب

سوار شده داخل خیمه که نزدیک مورچال برای وصول قدوم بادشاه برپا کرده بودند تشریف
آوردند و حکم نمودند که مجاهدان قلعه کشا و بهادران قوت ازما از هر طرف و مبارزان رکاب
با فوج های شهزادگان و فوج بهادر به هیئت مجموعی از سمت مورچال یورش نمایند
درین حالت یاس و هراس بر اهل بیجاپور طاری شد سکندر شاه و سایر امرا و عیان
مایوس گردیده غیر از مصالحه چاره ندیدند شب غره ذی قعده سید خان ترین منشی
عبدالرؤف خان و شیخ حسین منشی سید مخدوم شرزه خان همراه حافظ افضل
برای صلح بملازمت غازی الدین خان رفته در همان شب برگشتند و بتاریخ دویم ذی قعده
عبدالرؤف خان و شرزه خان خود را بقصد ملاقات غازی الدین خان رسیدند
و بعد ملاقات وارد مدار و صلح و استقرار آن در همان شب بازگشته بدربار سلطان
سکندر شاه گنهگار ... تسلیم قلعه بمیان آورده قرار دادند سیوم ذی قعده باز نزد
خان موصی الیه رفته باشد صواب شش بسلام عالمگیر مستعد شدند و مشمول عواطف شاهنشاهی
گردیدند عبدالرؤف خان آن شب نزد خان موصی الیه مهمیت فرموده و شرزه خان به
شبان گاه در قلعه آمده چهارم ذی قعده سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت
طاس و بیم سکندر شاه از قلعه برآمده بملازمت عالمگیر رسید و قلعه تسلیم نمود عالمگیر
با سکندر شاه کمال توجه و تفقد و الطاف ملاقات گرفته تسکین بسیار و نوازش
فراوان فرموده در عقب خیمه های خاص سلطانی خیمه سکندری برپا شد و بفرمود
که گاه او عیال و ناموس مقرر گشت و یک لکهه روپیه سالیانه برای مصارف سکندر شاه
معین گردانید و بعد از چند روز دختر تانا شاه ابوالحسن قطب شاه را با سکندر عادلشاه
وصلت داده بموافق شریعت مطهره عقد مناکحت و مراجعت ایشان فرمود و
عبدالرؤف خان میانه و سید مخدوم و شرزه خان را هر یک منصب هفت هزاری
سوار عطا نموده اول را بخطاب دلیر خان و ثانی را بخطاب رستم خان سرفراز فرمود

تقصیر را از قوت و آذوقه باز داشتند در صدد نهب و قتل و هتک حرمات کافهٔ مسلمانان ا
است حال آنکه شارع دین نبی امین صلوات الله علیه و علی سایر النبیین غزات اسلام را
ازین نهی فرموده منع نموده است چنانکه با آنها دستیکه بتاخت می‌فرستند می‌گفت خبردار
باشند که اگر در معمورهٔ از بلاد کفار آواز اذان بشنوید دست از غارت باز کشید خود را
از ایذای مسلمی باز دارید پس برین تقدیر درین صحبت ایذای جانی و مالی و عرضی مسلمانان
حرام مطلق است علی الخصوص از آن بادشاه عادل متدین که نفس شریفش
مظهر آیات رحمت رحمانیه است تجویز این صورت بعید بعید بعید بعید است عالمگیر
بعد از دریافت این صحبت بایلچیان خود پیغام فرستاد که ایشان را از ما جواب دهید
آنچه شما گفتید درست و راست است و هیچ جای قدح ندارد و ما را از شما و شهر
شما و ملک هیچ گونه سروکاری نیست و قصد جنگ و قتال با شما نداریم مگر اینست
که کافر فاجری شقی که در شان او صادق است مصرع - حرم مین ابهی
بهی تو هے کشتنی - در بغل شما جا گرفته و در پناه شما درآمده فسادات و خرابیها می‌کند
که اسلامیان بلاد و غربا و ملک و دیار ازین جا تا دروازهٔ دهلی از ایذایش رنج کش
و اندراس گردیده روزان و شبان در ناله و فغان اند اما طلبیده استیصال
بیخ فساد برپا کنندهٔ شور بلند کنیم واجب و متحتم است همگی مقصود از آمدن ما درین نواح
از مسقط الراس خویش جز این نیست که آن حربی را بدست آریم که جهانیان را از نیشتر
بازرهانیم چونکه او در پناه و حمایت شما است او را از شما می‌طلبیم همین که بدست
ما آید همین ساعت برویم و راه خود پیش گیریم اهل بیجاپور ازین جواب ساکت مانده
بشهر مراجعت نمودند۔

سبب وفات سلطان سکندر عادلشاه

عالمگیر آنچه در تسخیر دکن و متصرف شدن بیجاپور جهد و جد کرده و نیل مقصود نموده و تجهیزها

گرگ‌آلیش نمود و بساط مشورت گسترده صورت نجات بازجست اعیان درگاه بر
آن تأمل بسیار گفتند که بادشاه دهلی عالمگیر متدین و متشرع است بی حکم کتاب و سنت
و بی فتوای مفتیان دین و ملت کاری نمی‌کند اگر یارا با وی نباید چه کار پیش آمده
و پیش بردن تعذری دارد ما را دلیلی و حجت بازاست و ما را با وی مجال سخن
نیست ازو بپرسیم که غزا و جهاد با اهل اسلام کجا روا است در بر خانهٔ مسلمانی که بانگ اذان
و نماز و سایر شعایر اهل اسلام آباد آن واده بمقصد تاخت و غارت شاد نهب و قتل
برآمدن شرع چگونه فتوی دهد البته قایل و ملزم و مقر بخطا گردیده دست ازین کار باز
خواهد داشت این صلاح و تجویز پسندیده همگنان آمد بادشاه چند کس را از اهل علم
که در بیجاپور موجود بودند برای مناظره بلشکر ابلاغ نمود و چون عالمگیر خبر یافت که جمعی
از اهل علم برای بحث مسئله رسیده اند چند اشخاص از علمای که در رکاب بود و مقابله
و محاربه آنها تلقین فرمود که سوال چیست و بحث کدام چون بیجاپوریان [illegible] گوی خویش
در میان انداختند و اسپ طلاقت در میدان فصاحت راندند که الحمد لله و المنه
بادشاه عهد همایون ما چنانچه عادل و منصف و دلیر و شجاع و کریم و سخی و خلیق و شفیق
است هم چنان عالم عامل عابد زاهد و پارسا متقی متشرع متدین است که در عهد مبارکش
هیچ ضعیفی از قوی و هیچ موری از مار گزندی نیافته و نیابد و هیچ حکمی از پیشگاه خلافتش
برخلاف قانون شرع و مخالف کتاب صادر نمی‌شود سبب چیست که با وجودی که حاکم این
شهر و این ملک مسلمان موحد پاک اعتقاد و اهل آن نیز جماعهٔ مسلمین قبلین بکلمهٔ توحید
که ماحی همه ذنوب و سایر جمیع عیوب است باشند و مساجد و مدارس را بالصلواة و اذان
معمور داشته و در ترویج شعایر اسلام و احیای دین و ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام سر مو از خود روا دار قصور نباشند لشکر بادشاهی و افواج قهر امواج شاهنشاهی
غضب ریزان و قهر فشان رسیده به محاصره سخت درگرفته مسلمانان بی محبسرم

گوهر که باشد تا بادشاه ما جان بسلامت باشد ما از ان آوریم و در وفای خدمت کار
او جان سپریم چون خبرداران حال این قصه به پیشگاه حضور رسانیدند عالمگیر نیک
متاثر شده دانست که در جلس زنده ماندن سکندر هم از خلل و فسا و خالی نیست میگویند
والعهدة علی الراوی یک خریطه به سکندر ابلاغ نمود و با خواجه سرا تاکید نمودند
که به خواجه سکندر البته درآ خواجه سرا بر طبق حکم عمل نمود و بازگشت بمجرد تناول آن
مسموم در کالبد نازنین سکندری عمل زهر هلاهل سازی و جاری گردید باز متعاقب
آن خواجه سرا را فرستاده بسکندر شاه پیغام دادند که اکنون آرزوی دلی هرچه
باشد بر آن اطلاع دهند تا در سرانجام دادن آن توجه والا مصروف گردد سکندر شاه
در جواب گفت در ظل عاطفت و مرحمت شاهنشاهی همه آرزوها فایز گشتم هیچ آرزوی
در دل نمانده مگر آنکه این کالبد عنصری را در زیر قدم کار پیر و مرشد خود بخاک بسپارند
همان روز سکندر عادل شاه از کوچه گاه تنگ نامرادی بفضا گاه وسیع لطف
ایزدی رحلت فرمود رحمة الله علیه و علی ابائه رحمة واسعة پس بر وفق وصیت
سکندر شاه جنازه او را روانه بیجاپور نموده در پایین مزار حضرت شاه نعیم الله قدس سره
که از مریدان و خلفای جناب شاه برهان نبیره و جانشین حضرت شاه هاشم علوی
قدس سره بوده مدفون ساختند قبرش گلین است که بنای و عمارتی بر آن
ندارد گویند که تابوت سکندر عادل شاه در شهر بیجاپور می آوردند در تمامی شهر
غوغا افتاد خلق انبوه بر سر راسته و بازار هجوم آوردند از زن و مرد اشد ماتم عظیم
شده و ناله و غم ماتم بر سکنه بیجاپوریان چنان افتاده که آن روز نمونه قیامت شده
بود هزارها عورت بنوحه و فغان درآمده هنگامیکه بیوگی و بی شوهری را ساز دادند
و چوڑی شکستند۔

در بیان مجملی انجام کار سکندر خاتم عادل شاهیان

و محنتها برداشت و در طلب چیزی دیگر این قدر رنج نکشید در ایام شهزادگی و سلطنت
شاهجهانی مرارت و کرات لشکر بر سر دکن کشیده جهدها می نمود و بعد حصول صاحب اختیاری
نیز در تخت گاه استقامت گزیده در همین فکر و تدبیری بود و لشکرها و فوج ها می فرستاد
از فریب و فسون و مکر و حیل و سلوک و مدارا و تملق و سایر ابواب و دلفریبی و نحو و
کشی بظهور آورده حصول مقصد می خواست تا سی سال از جلوس همین سؤال
مشغلهٔ شد اصل مقصود که قبض بیجاپور بود بحصول نپیوست ناچار ایشان تمنا قلبی و از
روی قدیمی بر آن کشید که به وطن الوداع گفته در غربت بر اقامت گزیده رنج سفر
بر راحت حضر پسندیده بدکن آمد بعد آمدن ایشان بدکن و افزودن مراتب
فن و فسون نیز بیجاپور دفعتاً مفتوح نشد بلکه بصبر و تحمل شدائد و التعاب بعد از فتح
قلعه بیجاپور و یکیک گرهی با وجود رفتن دار الخلافت بقبضه غنیم و مقید شدن
وارث ملک با آسانی و سهولت مفتوح نشد بلکه بتعبها و مشقتها گرافت تا اینکه
گفته اند که عالمگیر بعد از فتح بیجاپور اوقات عمر عزیز خود که تخمیناً بیست سالگی است در
همین سعی و جهد تسخیر توابع بیجاپور صرف نموده القصه کوچک جاسے بود از توابع بیجاپور
که در استحکام و متانت اعتباری نداشت مرکب سلطانی پرتو انداز آن نواح
گردید قلعه بان آن گرهی از اطاعت سر تابیده بشوخی و گستاخی کار بند شده تفنگ
و بان مردم لشکر شهنشاهی سردار سپاهیان تهدید فرمایان ابلاغ رسانیدند که ای
معزول العقل خود باخته چه خیال باشد داشته و کدام هوس خام پخته مگر خبر نداری
که تمامی ملک در قبضه شاهنشاهی در آمده و والی و خداوند و خداوند ملک گرفتار
گردیده تو مگر کوری که بر لشکر شاهنشاهی بندوق سر میدهی و از طریق انقیاد و اطاعت
انحراف می ورزی مگر بخواب خرگوش رفته که ازین تمام بی خبر گردیدی آن مرد
از سر گستاخی جواب داد که بدون خداوند خویش دیگر نمیدانم و نمی شناسیم

ادراک در آرد پرتو ذات است بلکه از غایت لطافت از جمیع تصورات و توهمات بیچون ذات
پاکست چنانکه کنند فهم بکنگره آن نیز سد و سد و هم بعرصه آن نمی تازد آن را که معانقه
روح عطا میدهند او لاش مهر آب می نهند - فرد - در کشف روح دم
نز نم دانم - این قدر کان در حلل رب بود در جمال روح بیهوده سرا اگر بدیده که
دیده ام دیدگری نمایم هم گفتگوسش گواهی میدهد که دروغ می گوید و بذات
محبت بیتلین می کند زبان قابل شکسته باد و گوش سامع بسته رباعی - در ادب
میکوشش با آن چون صاحب دل ای عزیز ✻ ادب را نیست راه در هیچ محفل
است عزیز ✻ آنکه باشد قدر و اهل نظر در چشم او ✻ با ادب کل می نماید بی ادب
کل است عزیز - و نیز در زیور دنیا می نویسد سکندر عادلشاه که ختم سلاطین بیجاپور
است از فقیر پرسید که دنیا چیست گفتم آنچه بعاقبت بکار نیاید گفت این لهو تمام
خلایق میگویند گفتم آنچه تمام خلایق می گویند مستحکم است گفت به مقتضای
خاطر معنی رسس رمزی عنایت فرمایند که مستفیض شوم تلذذ کردم گفتم آنچه بدست
در می آید و بدیده و دل در گنجد و نام و نشان داده چه از عالم ملک و چه از عالم
ملکوت دنیاست و آنچه ماورای آنست دین خوشوقت گردید و تحسین نمود -
نظم آنچه در بند تن بود دنیا است ✻ گر بغیب است ور شهادت راست -
و آنچه کار آسته شد ز بند بدن ✻ دین بود گر تو بشنوی از من ✻ چیست دنیا
تن است و دین جان است ✻ آن بود جهل و این عرفان است ✻ بخبر
ما دین نیکوست دنیا بد ✻ آن مرید است و این بود مرتد - تم کلامه پس ازین
بیان ظاهر میگردد که او را از مشرب فقر و مذاق درویشی جانشینی و ذوق حال
گشته بود خوشحال او رحمت باد برو -

بیان مجملی احوال عالمگیر بادشاه که بعد فتح قلعه

وبالجمله سکندر نهانی بود از روضه سلطنت وجهانداری برآسته و اختری بود از مطلع
ابهت وکامگاری برخاسته لاکن طراوت عیش و نضارت کامرانی نیافته
زود بصرصر حوادث زمانه پژمرید و بدر رده عشرت از اوج کامیابی در زمان بدر
رسیده شتابی به زوال و بهبود گرایید اگرچه تخت نشینش بنصیب شد اما چه فایده
که همه عمر معزول العمل و ممنوع التصرف بود هرچند که سنی ۳۰ سالگی حیات یافت لاکن
چه سود که سنین و شهور در تلخ عیشی و دشمنکاری بسر بردنی اگرچه از تنعم فانی
دنیا محروم و بی نصیب ماند اما از تلذذ باقی صافی عقبا محفوظ و بهره مند گشته دور
بدل سلطنت مغشوش صوری دولت مستدامه معنوی بدست آورده او را
نعم البدل و خیر العوض حاصل شده باشد فیا التخفیف با کامرانی و مرادیابی از جهان
نقل نموده باشد که جنت خسروان را در بارگاهش بار نیست یعنی از مشرب صافی
صوفیه و مذاق این طایفه علیه بهره مندی تمام داشت و دست ارادت بکاملی
داده بنسبت معنوی درست نموده خود را به سلسله مشایخ کبار بسته و نسق
وضبط سلطنت معنوی جاویدی حاصل نموده بادشاه ملک معنی شده بود دست
ارادت به مشیخت پناه معارف آگاه حضرت شاه نعیم الله قدس سره که اکابر
وقت بودند داده اخذ طریقه آنحضرت نموده راه وصول الی الله دریافته
و نصیحت دیگر کاملان زمان و صاحبدلان عصر نیز رسیده ذلتها بر داشته و فایده
برچیده چنانکه مست باده عرفان سرشار خمخانه وجدان عارف بالله شیخ محمود
بحری صاحب فردوس عرفان در زیور روح می نویسند که بسبب با سکندر خان
تا تم والیان بیجاپور است چندی صحبت ها اتفاق شده بود بلکه بنجگاه خسروش
یکده سال اقامتی داشته بودم روزی کمال ادب و اختصاص پرسید که روح
چیست گفتم روح نخیان چیزی است که کسی کنه آن سخن درنگنجاید و دیگری بحوصله

ربیع الاول سال مذکور از حیدرآباد کوچ نموده چهاردهم به بلده بیدر رسیدند و از آنجا
کوچ نموده به سوم جمادی الاول به گلبرگه رسیده و از آنجا روانه شده به بیست و
دوم شهر مذکور به بلده بیجاپور رسیده اندرون قلعه در حویلی خاص خان نزول نمودند
و قلعه بلگاون در همین ایام بسعی شهزاده محمد اعظم مفتوح شده اعظم نگر خطاب یافت و در
هژدهم شوال المکرم سال سی و دویم بسعی غازی الدین خان قلعه ادونی مفتوح شد
و سیدی مسعود خان که از طرف عادل شاه آن قلعه و ملک تابعه آن را در تصرف
داشت اولا بمدافعات و مقاومت قیام نمود و با لشکر بادشاهی بجنگ و مقابله پیش
آمد آخر بصلح گراییده تسلیم قلعه نمود بخطاب خانی و منصب هفت هزاری سوار سربلند
گشت و بسبب کبر سن بحضور نرسید و بعضی گویند بسبب آنکه بر روی مرض شایان
داشت فرزندان خود را بحضور فرستاده او آب عرض گذرانید و قلعه ادونی
را خطاب امتیاز گده ارزانی شد هنوز عالمگیر هم در بیجاپور سکونت داشته بودند
که از نصف محرم این سال سی و سیوم حدوث وباء طاعون در بیجاپور شد درین
حادثه یک و نیم لک آدم از عوام و احاد الناس و چندی از عمدگان نیز سر در
لحاف ممات کشیدند و بسیاری بنقصان چشم و گوش و زبان از کار رفتند و از عمده
های همراهی عادلشاهی یکی اورنگ آبادی محل و فاضل خان صدر و محمدی راج
پسر راجه جسونت وغیره هم نیز فوت شدند و گویند چون جنازه اورنگ آبادی محل
برای تدفین در احاطه نوباغ می بردند از حاملان جنازه از محل خواص خان
تا موضع شانزده نفر جا بجا بیفتادند و مردند و ابتدای حال طغیان و جوش وبا بدان
مرتبه بود که مسلم هم از تکفین و تدفین عاجز آمده احاد الناس و عوام را به گردن ها
برداشته می بردند و می انداختند روزی گروه هاے مردگان که از آله پور
دروازه بیرون برده بودند بشمار آوردن هفت هزار و هفت صد کردن

بیجاپور اوقات عزیز را صرف تسخیر بلاد و معمورات توابع بلده بیجاپور نمود

بعد ازین نبذی از احوال مجملی عالمگیر بعد از فتح بیجاپور ملک توابع او را چند مدت
بقبض آورده نگاشته می شود عالمگیر بادشاه پس از اقامت یکو نیم ماه دوم
ذیحجه از بیجاپور کوچ نموده به بیست و هشتم به شولاپور رسیدند و آنجا یکماه گذرانیدند
به بیست و نهم محرم الحرام به گلبرگه شریف نهضت نمودند و از آنجا به بیدر عبور
نموده بسمت حیدرآباد متوجه گشتند به چهارم ربیع الاول بیک کروهی گلکنده
فرود آمده به محاصره قلعه پرداختند به بیست و ششم رجب شهزاده بزرگ شاه عالم
بهادر را بنابر نوشتجات نهانی که در ایام محاصره بیجاپور با سکندر عادلشاه داشت
و آن گمانی بود و در ایام محاصره گلکنده نیز با ابوالحسن داشت و بعضی کسان
از نوشتجات را بدست آورده بجنس از نظر گذرانیدند بادشاه بر شاهزاده مذکور
خشم آلوده و عتاب ناک گشته با دو پسرانش نظربند فرمودند و کارخانجات و سرور
دولت شهزاده همه ضبط نمودند و در یک خیمه با پسرانش جای باش او مقرر
فرمودند به بیست و چهارم ذی قعده سال سی و یکم بعرصه هشت ماه و چند روز
قلعه گلکنده مفتوح شد قطب الملک ابوالحسن را نظربند نموده به دولت آباد
فرستادند و به دوم صفر سال سی و دوم قلعه سکر از دست پام نایک که از
قوم بیر صاحب دوازده هزار سوار و یک لک پیاده بود و از توابع عادلشاه
بود بقبض در آمده و قلعه را بخطاب نصرت آباد نامیدند و او در احمدنگر بملازمت
رسیده پنج هزاری شده بود و در محاصره بیجاپور و حیدرآباد حرکات و ترددات
مخالفانه می نمود لهذا روح الله خان بر او متعین شده بود و او قلعه را تسلیم کرده خود
همراه خان مشارالیه به ملازمت رسید و پنجم روز ملازمت در گذشت غره

کوچ کرده به گل گله رسیدند در همین ماه شیخ نظام دکهنی مشهور که ابتدا از نوکران عادلشاهیه بود پس از ظهور فترات دران سلطنت خانه نوکران قطب الملک ابوالحسن داخل شده بعد از مدتی در بندگان عالمگیری درآمده و مخاطب به مقرب خان شده بر تسخیر قلعه پرناله تعین شده بود اتفاقاً سنبا دران ایام از راهیری تعلقه کهیلنه رفت بندوبست آنجا نموده در سنگمنیر بجاے که کب دیوان او حویلی و باغ ساخته بود بعشرت و نشاط مشغول شد و پیشتر ازین ایام خان فیروز جنگ باستیصال سنباجی متعین شده بود چون بعارضه و با تو رحدقه اش زایل زایل شده محمد اعظم شاه مبدل او تعین یافتند و در تلاش بودند هنوز دست بروی نیافته بودند که ناگاه اخبار سنبا شیخ نظام بر پیوسته با چهار هزار سوار ایلغار رفته بی خبر بر سران شقی رسید و او هم مقابله نمود کب کلس زخمی شده و خود در حویلی مخفی گردید بعد از ربع القبایل اسیر گشت پنجم جمادی الاول در رهبادر گده بحضور آوردند حبس نمودند پس از ان سنبا نیز اسیر گردید بست و نهم ماه در کورگانون فتح آباد بقتل رسید کافر۔

در بیان اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند۔

جمهنی رفت بتاریخ بتاریخ او دست شیخ نظام مقرب خان در جلدوی این خدمت بخطاب خان زمان فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز شدند اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند راجی برادر سنباجی مشهور به سنبا بعد از کشته شدن برادر بنام سرداری استقلال بهم رسانیده بود چون اعتقاد خان به محاصره راهیری مامور گشته به محصوران تنگ گردانیدند رامابصورت و لباس سنیاسیان و جوگیان با همه سرداران مرهته

بفرط او آوردن بعضی گویند هفتصد و هفتاد و هفت بود ند و اکثر خانهاے را
حال آن چنان بود که اهل خانه شب را در بسته بخواب می شدند تا صباح آن
تمام مردمان از خورد و بزرگ و ذکور و اناث بمرده یکنفس هم زنده نمانده در بسته
همچنان می ماندند و جوار و همسایه را بسبب شدت و شورش آن طاعنة الکبرٰی
از حال خویش انقدر فراغ حاصل نه بود که در خانه همسایه را وا کرده خبر حیات
و ممات آنها بگیرد گویا در آن وقت نمونه عرصه محشر و هول رستاخیز نمایان بود
که هیچکس را از خود بغیر پرداختن میسر نه بود و یوم لا یغنی نفس عن نفس شیاٴ
مصداق حال مردم آن زمان بود تا آنکه بعضی بعضی خانها تا پنج شش ماه همان
طور بسته مانده بودند که هیچکس نه اقارب و همسایه به تیمار احوال بیچارگان پرداخته
در خانه بکشاده و نه کسی از طالب و خواهان غنیمت و مالیت گرد آن مردگان بپرداے
مال و متاع گردید تاریخ این از ائمه کبرٰی و طامه عظمٰی مصرع قیامت بود
یا شوار دیا بود — یافته اند چون شدت و جوشش طاعون بدرجه علیا رسید تا آنکه
در محل سراے بادشاهی چند بیگمات و چند خواصان و کنیزکان و شاهزاده و اکثر
از خدمه نیز فوت شدند و بادشاه نقیه متدین بود و گریز از و با مثل فرزند از زحف
حرم و ممنوع بود اعیان درگاه بفتواے مفتیان وقت بادشاه را باعث شدند
تا به غره ربیع الاول بهیئت مهم سازی از بیجاپور برآمده بسمت اکلوج روانه شدند
بعد از هفته نایره و باد طغیان طاعون از سر فرو نشست لیکن سلسله اش تا سال
مستمر دبود و در آن حادثه هزارها خانه و محله ویران شدند اکثر مزار ات و مقام
بر عوام الناس که درون حصار یافته شود بهدران وقت پیدا گردیده شانزدهم
ربیع الاول کورکاون کوچ نموده بطرف بیجاپور نهضت نمودند و هم جمادی الاول
به موضع ... رسیده دو دو ماه توقف نمودند نوزدهم شعبان از بدری

حکم برآمدن و ملازمت فرمودند و مقرر شد که نماز ظهر با حضرت میکرده باشند و بهره‌ور
پسرانش را با عطای منصب و خطاب سرفراز نمودند چنان مسموع است که بهادر شاه
را با دو پسران در یک خیمه تا مدت شش سال در نظربندی داشته بودند حافظی قاری
خوش الحانی بملازمت بادشاه رسید قرآن می‌خواند بلهجه که با لهجه بهادر شاه می‌یافت بادشاه
را از خواندن آن حافظ با و پسر را محبوس بر خاطر گذشت دل بادشاه رقت بهم رسانید
حکم برآمدن از قید فرمودند و بحضور طلب کردند بیست و ششم شعبان سال مذکور از بیجاپور
کوچ نموده مرتبه ثانی به گلگله اقامت نمودند بیست و ششم ذی قعده در گلگله روح الله خان
وفات یافت حضرت بعیادت رفتند و بهره‌مندخان از انتقال او نیز بخشی شد شاه عالم
به منصب چهل هزاری چهل هزار سوار بحال شد بستم شوال سال سی و هفتم اعظم شاه به عارضه
استسقا مبتلا شدن و بطلب حضور بحضور آمدن و در کلان یا رتبه برای ایشان برپا شدن
و خود بدولت به تیمارداری شاهزاده قیام نمودن و صحت یافتن شاهزاده صبح
شفای شب دعای بادشاه بود - تاریخ صحت شاهزاده است و بیست و ششم شعبان
سال سی و هشتم از گلگله کوچ کرده به بیجاپور آمدند مرتبه پنجم است که از نواحی بیجاپور رایات
فوج شهنشاهی شد هفدهم شوال سال سی و نهم بهرم پوری لب دریای بهیمه لشکر
لشکرگر دید و با سلام پوری موسوم گشت - جمادی الآخر سال سی و نهم خانه‌زاد خان و
محمد مراد خان با فوج حضور به تنبیه سنبا که تعیین شده بودند متصل ادونی با قاسم خان
حاکم سرا ملحق گشته مقابله نمودند و شکست خورده در گدهی دیده برای محصور گشتند
بعد سه روز بنابر آن فقدان تریاک قاسم خان وفات نمود او سیزده روز خانه‌زاد
خان وغیره امان خواسته روانه حضور شدند محمد اعظم شاه به بهادرگده رفته
یافتند و محمد معظم دوازدهم شهر ذی‌حجه سال سی و نهم بموجب حکم دارالامان روانه ملتان شدند
و خطاب روح الله خانی خانه‌زاد خان مرحمت شد سال چهلم جلوس قلیچ خان بهادر

بگریخت و در راه ملک کرناتک پیش گرفت عبدالله خان بارهه که اول به نیابت
روح الله خان و بعده اصالتاً صوبه داری بیجاپور داشت سراغ گریختگان گرفته
کنار دریای تم بهدرا در قلعه زمیندار رانی بدنور بر سر آنها رسید و همراه و بانیان
کهورپره قریب صد نفر عمده اسیر آمدند و راما خود بدر رفته بود چون در این مقدمه
اغماض عبدالله خان بحضور معلوم شد معاتب گردید و لشکر خان بعد او صوبه دار شد
چون بنابر مساهله او سنبهاجی و راو وغیره که در بیجاپور مقید بودند بگریختند او بکمی منصب
نیز معاتب شد پنجم محرم سال سی و چهارم قلعه راهیری که از پیش از دستگیر شدن
سنبها اعتقاد خان برآن متعین بود بسعی تمام فتح نمود و به هفتم شهر بملازمت رسیده
بخطاب ذوالفقار خان بهادر سرفراز شد سیوا وغیره متعلقات سنبها که اسیر
گشتند آنها را آورده در ضمیمه کلان نگهداشتند و مثل رانی متصل محل اسد خان
مقرر شد و ساهو راجه پسر سنبها که نه ساله بود منصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و نوبت راجگی بوی مرحمت گردید ششم صفر سال مذکور قلعه راچور بسعی
و اهتمام روح الله خان مفتوح شد و فیروزگده خطاب یافت. چهارم جمادی الاخر
سال سی و چهارم از گلگله سوم بقطب آباد کوچ کردند به بیجاپور رسیده بدرون
قلعه سفر خیام نمودند مرهته چهارم شب که سواره بیجاپور بود در لشکر بادشاهی شد
نهم رمضان المبارک سال سی و پنجم محمد کام بخش به تسخیر و اصلاح مقاصد نواح
جنجی رخصت یافتند و بیست و یکم محرم سال سی و ششم جملة الملک برای
تنبیه مفسده نواح کرناتک مامور شده بود در کریه به بادشاهزاده ملحق گردید نهم
ربیع الآخر به جنجی رسیدند بهدرین سال از دارالخلافت خبر وفات نواب بائی
والده شاه عالم رسید خود بدولت با زیب النسا بیگم بخیمه شاه عالم رفته تعزیه
نمودند چهارم ذی قعده سال مذکور شاهزاده شاه عالم را که تا حال در نظر بند بودند

دستناسیان برآمده بگریخته بود بعد از عبدالله خان بارهه صوبه بیجاپور بر سراغ آنها
دویده در حوالی رانی بدنور بر سر آنها رسیده رفقایش را بدست آورده بود و او
خود بجان بدر رفته بود در بعضی قلعه از قلعه قلب کفار رما و اگزیده جمعیتی سنگین فراهم
آورده پیشه وشیوه پدر و برادر را احیا نمود و در قلمرو عالمگیر تاختن و غارتیدن
آغاز ید خانه زاد خان و مراد خان و قاسم خان بر تنبیه او مامور گشته باتفاق بر
سر او تحبشند و ایشان را آنچنان در دایره هلاکت شکسته جاحش گرفته که ایشان
ازان تهلکه سرمایه جانهای خود بسلامت بردن غنیمت عظمی شمروند القصه بمرور ایام
هنگامه سنتا بالاتر از هنگامه سنبا گردید عالمگیر را فکر و تشویش مضاعف پیدا شد
در لشکر و جان بسازی وغش درآمده تدبیر ها می پرداختند چنانچه منصوبه ظاهر را
کاربند شده لشکر و غارپروری می گماشتند همچنان طریق دیگر را نیز بیهوده لشکر
و غارا هم متوجه میساختند و اکثر از اهل عزایم و ارباب دعوت از فقرا و مشایخ
بر حکم سلطانی همت برین مهم گماشتند و متوجه دعوت اسما حسنی گشتند لاکن
تاثیری بسرعت پدیدار نمی شد و مقصود بحصول نه انجامید قلق و اضطراب بر دل
نازک بادشاه زیاده میشد درآن ایام یکی از اعیان بیجاپور مسمی سید حسن خدانواز
نام ولد قاضی برهان در لشکر فیروزی بودند و ایشان نیز در دعوت اسما شهرت
میداشتند بادشاه با ایشان درباره این مهم پیغام فرستاده و حکم متوجه شدن برین آیین
کار نمود ایشان جواب فرستادند که جمعی غفیر متوجه این کار شده اند حاجت فقیر
نیست و اگر امثال الامراولی الامر متوجه هم شود سعیش ظاهر چه شود و اگر بادشاه
درین باب بفقیر می فرمایند و بخواهند که حسن سعی و خدمتگذاریش ملاحظه نمایند
اولا تمامی این جماعت را که بر سر این کار متوجه گشته اند منع فرمایند و از ان باز
آرند تا عین خدمت این فقیر جلوه آرا گردد دو ماه که باز با ایشان گذشته فرستادند

فیروز جنگ از پدر خود آزرده شده بحضور رسید و بعد یکماه ملازمت نمودند بعد هنگامه
قاسم خان سنتاجی با غنیمت فراوان روانه خرابه خود گردید همت خان پسر خان
جهان بهادر که در لسبوا پتن بود بر دویده مقابله شد و کشته گردید وفات عادلخان
صوبه دار دار الخلافت سال چهلم و مقرر شدن محمد یار خان بجای او که در دار الخلافت
منزوی نشسته بود و نهم محرم سال چهل و یکم سانحه هوش ربا سیل و طغیان دریاے
بهیمرا که از دور دست شد اکثر مثلها غرق آب گشتند اغنیا کشتی سوار بر آمدند و جان
بسلامت بردند غربا و فقرا قاطبةً بتلاطم امواج کشتی هستی بفنا دادند بشب سیوم
طغیانی دریا از خویش فرونشست نوزدهم ماه جمادی الاول سال چهل و یکم خان
بهادر وفات کرد و بادشاه بعیادت رفته بودند ششم شعبان سال مذکور بسعی ذوالفقار خان
قلعه چنجی مفتوح شد و تمامی ملک کرناتک عادلشاهی ضمیمه ممالک محروسه گردید فوت
امیر خان ناظم کابل بیست و ششم سال چهل و دوم و تفویض صوبه کابل به شاهزاده
محمد اعظم و آوردن درگاه اش را و رتهور [illegible] اختر پسر محمد اکبر را [illegible] عفو جرایم مشار الیه
بشفاعت شجاعت خان ناظم حیدرآباد در همین سال و پس از اقامت چهار ساله در
اسلامپوری حکم شد که گرد قلعه که از سنگ و گچ سالی پیش از این برای دولتخانه
احداث یافته بود قلعه خاکی که دوران دو و نیم کروه مسافت دارد عمارت نمایند
و محل و بنگاه در آنجا گذاشته اسد خان را به حراست مقرر نمود پنجم جمادی الاول سال
وسیوم بعزم جهاد و تسخیر قلاع کفار بر آمدند و بیستم روز سواد [illegible] خیام شد
بیست و نهم ذی حجه سال چهل و سیوم بستارا بدرگاه رسید بسعی [illegible] خان فیروز جنگ
نقل است چون شورش و هنگامه سنبا ولد سیوا فرونشست خاطر
بادشاه عالمگیر فی الجمله بیاسود و از تشویشات و تفکرات استراحت یافت سنتا
و [illegible] که در محاصره راهیری با جمعی از سرداران و مانکاریان در جنگ و زخمی اسیر گردیدند

آب ناله و جوسے دنار سیدن رسد قحط سخت واقع شد بتاریخ سویم محرم سال چهل و نهم
باستصواب محمد اعظم شاه فتح شد آن را تقید با براهیم عادل شاه لودرس تارا نام
گذاشتند و نذا نصر الله خان تاریخ این فتح است نوزدهم صفر این سال ساخت
مهوستان کده مضرب خیام گشت اعظم شاه را رخصت اقامت برهان پور داده
جملهٔ افواج نیز باطراف و ممالک قدیم دستوری یافته روانه شدند بیست و نهم ربیع الاول
از مهوستان کده بجواهر پور که راه یک روز مسافت دارد نهضت واقع شد اقامت
آن موضع باعث ترفیه لشکر شد چهارم شعبان سال مذکور مخلص خان بخشی فوت کرد
روح الله خان مقرر شد بیست و دویم رجب کوچ شده در سواد مرتضی آباد مرج نزول
واقع شد و جان سپار خان ناظم حیدرآباد در شعبان فوت شد و محمد کام بخش به
صوبه داری آنجا شد و نیابت برستم خان پسر جان سپار خان تقرر یافت دوم
محرم چهل و پنجم بطرف نواح نساله بعزم جهادی کوچ شد بیست و هفتم محرم الحرام نزدیک
قلعه دروهان کده که در گروهی گهان است دایره معسکر گردید فتح الله خان
بهادر که بتسخیر دروهان کده مامور شده بود دهم محرم مفتوح نمود و آن قلعه را
بنام خان مذکور که محمد صادق بود کده نام از زانی یافت اسد خان وزیر و جنگ
از برار محررست بنگاه رسیدند بیست و هشتم ربیع الثانی بارانی بشارت شد که اکثر
مسلمان را سیلاب برد دهم شوال محاذی دروازه بادن کده یعنی بربزنا له
مخیم شد تربیت خان و فتح الله خان و محمد مراد خان از هر طرف مورچال دوانیدند
به غره محرم چهل و ششم بوساطت تربیت خان مفتوح شد باسم بنی شاه درگ
موسوم شد بعد فوت اسد خان دیوانی خالصه ضمیمه دیوانی تن به عنایت الله خان
مقرر شد بهره مند خان برای تسخیر قلعه ماند و کده و کادیدن خندق مامور شد
به چند روز مفتوح شد چون امیر الامرا کسیل بهم رسانیده حکم شد که در دیوان نظام

که در سعی نمودن در باز داشتن رنجش دلهای فقرا می شود هیچ حاجت نیست خود متوجه
این کار شوند از امروز آنچه بعون الهی صورت مدعا بحصول انجامد بدولت آن ما
منسوب سعی و تماشه بر شما قرار دهیم صفت پس ایشان قبول کرده متوجه شدند بادشاه باز
کس نزد ایشان فرستاد و پیغام داد که از بخورات و لوازمات که اهل دعوت
را در کار افتد هرچه فرمایند مهیا کرده آید ایشان بخواهش گفتند آه سوزان
سحری و اشک ناتوان جگری سرانجام کافیست دیگر هیچ ضرور نیست عالمگیر را این
سخن مطبوع و پسندیده آمد پس در اندک ایام مقصد الحصول پیوست و آن شقی
این شقی اسیر گردید و سر بریده اش بدرگاه رسید بادشاه خوشنود گردیدند و ایشانرا
باسم سید حسن خدا نواز ستایش نامیدند انتهی و سعی خان فیروز جنگ دیو کده
مخاطب باسلام کده بتصرف آمد نگون بخت آواره شد و قلعه نسبت کده که بمسافت
یک کروه از دریا کشنا واقع است باهتمام تربیت خان در محاصره هفته دوازدهم
جمادی الآخر سال چهل و سویم مفتوح شد کوه شکست تاریخ اوست به کلید فتح موسوم
شد از بیست و پنجم جمادی الثانی لغایت سیزدهم ذی قعده سال چهل و سیوم در عرصه
چهار ماه و هژده روز بسعی رفعت محمد اعظم شاه قلعه ستاره مفتوح شد به اعظم تاره موسوم
گردید و در ایام محاصره ستاره طرفه صعوبتی و اعجوبه مهلکتی رو نمود از انجمله آنکه
پنجم ذی قعده سال مذکور نقبی را آتش دادند اندرون قلعه افتاده بسیار مردم
قلعه سوختند نقب دویم را نیز آتش دادند بگمان آنکه این نیز درون قلعه
خواهد افتاد قضارا دیوار قلعه از پا برکنده سیل بیرون کرده بر سر لشکر مردم
لشکر آمد قریب دو هزار کس بهادر کار آمدنی ضایع رفتند سوالهای حاکم ستاره
بعد ملازمت [illegible] از بخشش ها یافت و پنج هزاری شد و بیست و دویم ذی قعده
بر قلعه سوکی محاصره قایم شده در ایام این محاصره بسبب شدت باران و طغیان

چهارده کروه حرگی دور استه بنظر اشرف درآمده توپخانه اکثر ضبط شده و حکم شد که
امرا زیاده توپخانه نگاه دارند بست و چهارم رجب از بیجاپور کده بعزم تسخیر کهنداله کوچ
نموده هجدهم شعبان بپای حصار رسیدند در جلدوی استقبال شهزاده معز الدین
صوبه داری ملتان و نهنگ اضافه منصب شد و بفتح الله خان بهادر در صوبه داری
بیجاپور مقرر شد و فوجداری تلکوکن و اعظم نگر بلگادن وغیره ضمیمه ناظم صوبه خجسته
بنیاد و صوبه خاندیس هم بیدار بخت شد طلب بنگر از اسلام پوری به بیجاپور گذیده
دفتح الله خان سعدی ترددات نمایان شده بود حسب الالتماس او برخصت کامل
کامیابی یافت ضمیمه صوبه داری احمدآباد و صوبه داری اجمیر به محمد اعظم شاه شد
و منصب چهل هزاری سی هزار سوار عنایت گردید هفدهم ذی حجه سال چهل و هفتم
از کهنداله مراجعت شد بیست و پنجم شهر محی آباد پونه چهاونی نمودند و در پونه نبت
خواجه سرا خیمه عنایت الله خان برداشت و خیمه اسد خان برپا نمود چون بعرض رسید
با سد خان حکم شد که خیمه خود بردارند چون آزردگی واقع شد با سد خان حکم رفته
که خیمه عنایت الله خان برود بعمل آمد فوت محمد اکبر در ایران زمین در سال چهل و ششم
بیست و ایکم شوال المکرم باستصواب روح الله خان قلعه راجگده مفتوح شد
نبی شاه گده خطاب یافت پانزدهم محرم سال چهل و هشتم روح الله خان فوت
گردید از انتقال او میرزا صدرالدین میر بخشی شد و بیست و سیوم ذی قعده سال
چهل و هشتم بموضع کهیریه که بمسعود آباد موسوم شد رسیده هفت ماه پانزده روز
اقامت نمودند و قلعه کهنداله بدویم ذی حجه بسعی تربیت خان تسخیر شد سد سوم بخشنده
بخش گردید بیست و هشتم شوال سواد آن معسکر گردید پانزدهم ذی قعده به سعی
امان الله خان مفتوح شد فتوح الغیب نام یافت چهاردهم رجب از کهیر...
انفتاح قلاع سمت جنیر به تسخیر واکنکیره برآمدند که در ...

یعنی عدالت در کشمیره بتفاوت یکدرعه نشیمند شد روز نشست باز بدستور سابق
بالستاد شانزدهم جمادی الثانی ظاهر حصار صادق کده کوچ شد به شانزدهم
رجب سه و نیم کروهی قلعه کهیلنا مخیم گردید و شاهزاده بیداربخت بملازمت رسید
اسدخان ثانی امیرالامرا گردیده با فتح الله خان بهادر که بعد فتح عالمگیر شاهی
شد و حمیدالدین خان بهادر و راجه جی سنگه و منعم خان به محاصره قلعه متعین
گشتند و بیست و هفتم شعبان خود بر نیم کروهی دایره نمودند بعد از تردداتی بسیار
از شاهزاده و جی سنگه و فتح الله خان و حمیدالدین خان و سربست خان بیست
و دوم ذیحجه سال چهل و ششم قلعه کهیلنا تاریخ است بادشاه تفاول از قرآن
مجید گرفته بودند آیه الحمد لله الذی هدینا لهذا آمده بود آن را بفال گرفته
حصار را یعنی لنا موسوم نمودند چون قلعه مذکور سرحدیست متصل آهنگهات و
بالاگهات و پایان گهات تلنگکن بسبب تسخیر آن جمیع ممالک محروسه شد بیدر
رعیت بعد فتح کهیلنا بحراست خجسته بنیاد متعین شدند بهره مندخان بخشی فوت
شد از انتقال او ذوالفقارخان میربخشی و در بین ایام لطف الله خان فوت
شد و زینت النسا بیگم در دارالخلافت وفات کرد و هفتم ماه محرم چهل و هفتم از
کهیلنا کوچ نمودند بنابر بارکش لاینقطع و طغیانی نالها و تنگی راه فقدان باربرداری
و قحط غله و نایابی کاه و هیزم صعوبت سخت گذشت و عالمی تلف شد تا آنکه دوازدهم
ربیع الاول در یکماه و هفده روز چهارده کروهی مسافت طی نموده بپای قلعه
نرناله رسیدند و آنجا آفتاب برآمد رفع کلفتها شد دهم جمادی الاول بر دریای
کشنا که از طغیان طوفان خیز رسیده بود بیست روز این طرف و بیست روز
آنطرف برای عبور لشکر توقف نموده به اسعدنگر نزول نمودند و از انجا به بهادرگده
آمدند و در همین منازل محلات فوج فیروز جنگ که در بنگاه اسلام پوری گذاشته بودند

وصیت نامه عالمگیر بادشاه

بی کس آمدیم بی کس رفتیم سربرهنه آمدیم و رفتیم همراه تابوت نشان و مورچهال
وغیره لوازمه شاهانه نمایند که حمید الدین خان که صادق الاعتقاد است تابوت
را بدرگاه شاه برهان رساند و جای قبر پیشتر در روی ایشان دفن کنند فرزندان
سعادتمندان لشکر مقرر نمایند از فرزندان سعادتمند هرکه سلطنت نصیب
شود کام بخش اگر بر دو صوبه جدید قانع شود مزاحمت نرساند وزیر به از امیر الامرا
نخواهد بود هرکه سلطنت نصیب نه بود خانه زادان را مزاحمت نکند و ایذا نرساند
نوکران بادشاهی با محمد اعظم شاه با صدق و اعتقاد متابعت نمایند تخت نشین
دو صوبه مستقر الخلافت و دار الخلافت هرکه مستقر الخلافت راضی باشد چهار
صوبه ملک قدیم دکن و مالوه و خاندیس و برار و گجرات و دار الخیر اجمیر
و چکلات و توابع آن دار الخلافت با کابل و صوبجات دیگر در مصرف خاص
... و هفت هزار و سیصد و هشتاد و دو روپیه موجود است پنجهزار روپیه خیرات
تابوت و مقبره درویشان تقسیمی که حین حیات در باب تقسیم ملک گفته اگر راضی
باشند لشکر کشی نخواهد بود و تمت الوصیة۔

تنبیه فاعتبروا یا اولی الابصار بدانا و رشدوا یا کرم الملک العزیز الغفار الی ما هو مرضی له و لرسوله المختار۔

دنیای فانی هرچه بادامی است خسرو سوز هوش ربا که در کردن
هرکه درافتاد نیفتاد و خلاصش از آن هرکه میسر شد گو همه خسرو گزین و حشم
عاقبت بین داشته باشد همچو فاضل عالمی کاملی متدین حق آگاه خداشناس
و وحید عصر یگانه دوران که عالمگیر از لقب است با وجودیکه موجود هندوستان
[illegible] فانیم است در دست تصرف داشت به آن تمامی نگشته زیاده

پاهم نایک بود که بعد رفتن سکر مسکن خویش نموده بود اگرچه درین مدت افواج مکرر
برتسخیر او متعین گشتند بنابر شوخی مرنایک او وسیلهٔ ارسال پیشکشها تا حال در قبض
اش بود درینولا اول چین قلیچ خان و محمد امین خان بر او متعین شدند پس از چندی
نصرت جنگ رسیده سعیها بجا آورد که چهاردهم محرم سال چهل و نهم مفتوح شد
باسم رحمان بخش بر خیرا موسوم شد اکثر عمدگان درینوقت اضافه ها یافتند چین
قلیچ خان پنج هزاری پنج هزار سوار شد در قبضه دیواپور ستکره [illegible] از داکنکیره قلعه
دریاسی کشنا چهادی مقرر شد و درهمین سال در دیواپور انحراف مزاج بادشاه
عالمگیر شد و تشویش تمام بار دوا طراف ره نمود و زود صحت حاصل گشت
شانزدهم رجب سال مذکور سمت بهادرگده کوچ کردند به نهم شعبان وصول
به بهادرگده شد سامهو پسر سنبها همراه نصرت جنگ بنابر مصالح ملکی تعین یافت
شانزدهم شوال سال پنجاه و ششم نزول مرکب عالمگیر بادشاه بر احمدنگر شد بعد
مرور بیست و دو سال و در اواخر شوال پنجاه و یکم عارضه بر ذات بادشاه
پیدا شد بعد از قلایل ایام فی الجمله تخفیفی رو نمود باز در اوایل ذی قعده مرض
نمود کرد و درین ایام بر زبان بادشاه این کلمه جاری شد [illegible]
درین مرتبه عارضه انحراف یافت تا بروز جمعه بیست و هشتم ذی قعده
سال پنجاه و یکم از جلوس مطابق یکهزار و یکصد و هجده [illegible] ابتدا انقضای
یکپاس از روز مرغ روح بادشاه اورنگ زیب از قفس [illegible] عنصری پرواز
آمد رحمة الله علیه و علی آبائه السلاطین العادلین العاملین حکم عالمگیر [illegible]
تاریخ بموجب وصیت در پایین مزار حضرت شاه زین الحق والدین قدس سره
در روضه لحد [illegible] سود و از رنج و تشویش کشاکش شغل جهانداری [illegible]
آخرین عهد خویش [illegible] نوشته اند [illegible]

چه عالمگیر بادشاهی بود از سایر بادشاهان جهان ممتاز و باکثر فضایل و کمالات موصوف
جمعیتی داشت که در آخند و مشایخ و درویشان یافته می شود و از کمال معنوی
خالی نبود بلکه این گفتار بطریق شکایت قباحت دنیا تذکرة لنفسی و نصحا للا
اخوان و تنبیهاً للغافلین گفته می شود که خاصه این سطر و در رجال الله هین
است و در هر جا که باشد آثار صفاتش همچنین ظاهر می شود اعاذ بالله الغفو
بلطفه و کرمه من شرور دار الغرور سبحان الله چه قناعت
عجب عظیم مملکتی است راحت افزا فراغت بخشا زهی آن بادشاهان ملک باقی که
حراست، این آنکه جمعیت بخش نزاع آور نموده دست استغنا بر روی دنیا
و ما فیها افشانده فراغت کونین و حلاوت دارین بدست آورده اند اللهم
اجعلنا من کلاب عتبتهم آمین نقل است که چون این دو
سلطنت خانه یعنی عادلشاهی و قطب شاهی در قبض عالمگیر در آمد سرور لا نهایت
و شادی های نهایت بایشان حاصل شد زیرا که از روی که از چهار پشت علی التواتر
است متواصل آمده بود این زمان بحصول پیوست و مرادی که اسلاف
ایشان در سر تمنی آن شده بودند در کنار آرزوی ایشان نهاده شد لاجرم
خوشحالی لا احصا و شادی بی منتها ر نمود جشنی عظیم ترتیب دادند مورد
عیش و عشرت بر نهجی که می شاید و می باید مهیا ساختند عطاها و نوازشها
بر اهل استحقاق روان فرمودند و اضافات مناصب و اعیان درگاه
و شجاعان رزمگاه ارزانی داشتند و تمامی ار کان و اعیان و خواص و
مقربان نذر در تهنیت مبارک بادی از نظر انور گذرانیدند مگر زیب النسا بیگم
که نذر تهنیت پیش نکرد و مراسم مبارکبادی بجا نیاورد چون موجبش پرسیدند
جوابی مردانه چنین گفت که جای تهنیت ندارد از بندگان حضرت کدام عظیم

طلبی را کار فرموده بطمع دکن درافتاد از آوان صباوت شتاب حمله آور گشته
بمرور وتدریج خاندیس و برار و احمدنگر را فرادست آورد کاش بر آن هم
اکتفا نه نموده این دو غریب بیکس را که یکی سلطان سکندر عادلشاه دیگر ابوالحسن
قطب شاه اند بتصدق فرق مبارک بجان بگذاشتی و از زنگه چینیان و تاج گذاران
خود نموده منت امان جان بر ایشان نهادے از برگ و آرایش چه کم گردیدے
وآنچه رعایت و بنده نوازی که بابا هو نموده وتخم ان دو دهه قایم بداشت و تخت
راجگی آبائیش بحال گذاشت باوجودیکه جد و پدرش آن همه رنج و ایذایش
رسانیدند و بآن شرارت و شوخیها مغز سرش پراگنده نموده بودند با این
دو مسلمانان و دینداران مستحق الرعایت نه نمود و رحم دلی را اصلاً کار نفرمود
مستاصل ساخت و نسل هر دو طبقه بالمره منقطع نمود چنانکه نام و نشان شان را
هم باقی نماند باز زیاده طلبی را نظر فرماید و توسیع دایره حرص را ببیند که چون بیجاپور
و گلکنده را تسخیر نمود و آرزوی سالها بحصول پیوست و غایة المنی چهره کشا گشت
بالیستی که بوطن که حب الوطن من الایمان واز دست مراجعت نموده دیدار
اقارب و عشایر را مغتنم انگاشته مشتی استخوان را در قریب وجوار اسلاف
خویش جا کردی آنهم نشد بلکه در فکر قبض و اخذ قلاع و محالات توابع بیجاپور
درافتاده آنچنان جدی و جهدی بکار برد که بقیه عمر شریف که مدت بیست سالگی
بود درهمین دردسری صرف نموده و از طلبگاه و همچو ملک وسیع هندوستان
از نصیب جهان گرفته اندیر واگذاشته در همین دو دو و تکاپو آخر شد هیهات
هیهات ای برادران دینی و ای محبان یقینی ازین کلمات شکایت سمات
اند برزبان قلم مسطر او در نیها رحمل برنکته چینی و خورده گیری قلم نکند و بر تنقیص
شان نه بگواری آن بادشاه صاحب کمال اصلاً مرتایل و راغب پندار بداحتا

تا حال بخوبی بر می آید و نیکوئی مذکور می گردد اما درینوقت که با هم این همه گفتگو محض طامات و حرف لاف و گزاف پنداشته می شود و توصیف و تعریف بیجاپوریان که در کتب تواریخ و منشآت ملک قمی و ملا ظهوری وغیره هم دیده می شود صرف فسون و افسانه و محض هرزه و بیهودانه بنظر می آید چه آن ویرانی و پریشانی که درین وقت در روحال این شهر نا پرسان گشته و آن بی حیثیتی و نا شخصی که بیجاپوریان را در یافته هم خارج از شرح و بیان است گوئی که دران زمان چنانکه خوبی و کمال او به رتبه علیا و غایت قصوری فایز گشته بود همچنان درین زمان بدحالی و زوال او بدرجه اقصا و مرتبه اعلا رسانیده اگر ذکر آن خوبی ها و صفات کمالی درین وقت درمیان آید بدل شرم و ننگ عارض می شود و صبار خصت نمی دهد که زبان مقیدی آن شود زیراکه درینوقت این بلده در شکستی و ویرانی بدرجه رسیده که اگر او را با سایر خرابی ها و ویرانی هاے عالم موازنه کنند و بمیزان تمیز بسنجید پله بیجاپور درین شان البته گران خواهد سبحان این کمالی دیگر پیدا کرده که او را از جام ازل عطا شده فسبحان الله بهمه حال شکر این بیین که مبادا ازین بتر گردد۔

بیان اسباب ویرانگی بیجاپور

اگر اسباب ویرانگیش پرسید شرح میدهم یکصد و پنجاه سال و کسریست که نوارد اسباب ویرانگی و تعاقب موجبات شکستگی او را در یافته که انقطاع نمی پذیرد اولا هرج مرج چهارده سالگی عهد سکندری چنانکه از احوال گذشته مشروح و معین گردیده ثانیاً طوفان طاعون عالم سوز که در هزار و یکصد و یک نمونه قیامت برپا کرده ثالثاً قحط جهان آشوب که در هزار و صد و سی محیط جهان آشوب که در سنه هزار و صد و سی محیط عالم شده که تا مدت هفتاد و هشتاد

کاری که زیبنده رتبه شاهنشاهی ایشان باشد بوجود آمده تا تهنیت بجا آرم و نذر
پیش گذارم ذات مقدس پیشتر ازین شاهنشاه بودند که چندین فرمان روایان
ممالک مثل ابوالحسن قطب شاه و اسکندر عادلشاه مطیع و منقاد امر عالی بودند باج گذار
بودند لقب شاهنشاهی راست و درست می آمد و امروز که همه را از میان برداشتند
همین یک ذات مقدس ماندند و تمامی یک سلطنت شد پس شاهنشاهی تنزل نمائی
شده و از اوج ملک الملوکی بحضیض مالکی هبوط واقع شد بظاهر آن است که این
نه جای مبارکبادی است چون مضمون این جواب باصواب از آن زن
مردانه سیرت در پیشگاه حضور گذشت خود بدولت بسیار متاثر گشتند و
معقول و مستصوب داشتند **فرد** — چون رای زن از رای مرد اکمل
است ٭ توان گفت زن را که او افضل است ٭

بیان افتادگی و تبه حالی بلده بیجاپور

مخفی نماند که پیشتر ازین آنچه شرح خوبی و بیان معموری بیجاپور و فراغبالی و خوش
عیشی ساکنان آنجا و کرم و سخا و بلند همتی سلاطین و امرا و اجتماع اهل فضل و کثرت
و انبوهی اهل کمال و حق پرستی و خدا آگاهی درویشان دلق پوش و عمل
بر وفق کتاب و سنت مشایخ و علما و تهوّر و مردانگی نفر سپاه اینجا و خوشگواری
آب و اعتدالی هوا چنانکه متوطنان اینجا همیشه بصحت و تازه دلی بوده گاهی محتاج
بفصد و جلادت نمی گشتند تا آنکه معبران میزان مزاج هوای اینجا با هوای
سرزمین ولایت همسر و برابر میدانستند و دیگر چندین خوبی ها و صفات کمال
بیجاپور و اهل بیجاپور که گفته و شنیده می شود و بر زبانها جاریست و در کتب ها
و رساله ها رقم پذیرفته لاشک بیجاپور در آن زمان همچنان بود و بآن همه کمالات
و خوبی ها موصوف و متصف بی شبهه است که دیگر بیجاپور در اطراف و اکناف

گرفته بود که جز نقد جان مایه بکف نمیداشتند الا ماشاء الله درین حال کریمی جوادی یوسف نهادی کجا خریداری نقد جان ها نموده از انبارخانهٔ عامرهٔ همت یوسفیه لقمه و طعمهٔ بایشان رسانده سد رمق سازد لاجرم بقیة السیف که در مهلکهٔ او بیم جانی مانده بودند درین تهلکه از جان گذشته لقب سپیشیان گرفتند

بیان تنگ معاشیهای اصناف مردم بلدهٔ بیجاپور

عمدهٔ اسباب بینوائی و افلاس و تنگ دستی مردم بدرواجی وجوارت معاش و کساد بازاری کسب و حرفه که متردوان چارسوی دنیا را از ان گزیر نیست بآن جهت که گرمی هنگامهٔ کسب و حرفه موقوف بر رفاه و فراغت از توجه سپاه است چه مقرر است که از رفاهیت وجمعیت این فرقه فراخ عیشی و جمعیت اهل حرفت و کشاب حاصل است و درین زمان خود سپاه را وقری و قدری نماند خصوص مردم اصیل و نجیب را که هیچ قدرروائی نماند چون تنگ عیشی از فرقهٔ سپاه عارض گشت بسیار اهل حرفت و حیل نیز طاری گشت فلاجرم به جمیع اصناف مردم تنگ دستی و تباه حالی محیط شد و آثار کم طالعی و سست بختی بیجاپور است آنکه چون عالمگیر تسخیرش نمود اهتمام تمام کرد و جد کمال فرمود که این بلدهٔ طیبه را بسر سبزی نماید و رونق و بهای اصلی راجع شود و همین جهت بود که آن بادشاه قدردان بعد تسخیر امرای چند را که موجود بودند هیچ کس را مهمل و معطل نگذاشت و مورد ایذا و تکلیف نکرد بلکه همه را برعایات و نوازشات بادشاهی مستعمل نموده بعطای منصبها سرفراز نمود و سپاه بیجاپور و سایر کهنیان را بعزت و توقیر نوکر گرفته بسروسامانی بداشت و همیشه بدلداری شان کوشید و همچنان فرقهٔ مشایخ و فقرا و اهل علم و دیگر اهل استحقاق را که در

سال ذکر شدت وصعوبتش از زبان های مردم تنگ نه گشته رابعاً از آغاز
مابه ثالث عشر تا حال تحریر که چهلم است وبعد الالف ومائتین
انواع اسباب ویرانی وا تمام موجبات پریشانی تواصل وتواتر دسیدارند
که انصرام آنهی یابند وتوقع انقطاع آینده هم بنظر نمی رسد مگر فضل خدا کار کند
که عجوبه قدرتش بظهور رسد وهو علی کل شئ قدیر۔

بیان تباهیهای صد سیزدهم

تشریح اسباب وتبیین علل این چهل سال برین سنوال که ابتدای این صدی
غدر که پیشینیان هم از شدت وصعوبتش خبرها داده اند قحط جهان سوز مردم
کش تا مدت ثلث ستین بچنان صعوبت وهلاکت گذشته که یاد قحط پیشین بکلیم
از دلها برفته که مردم بفقدان قوت وحرمان طعام چندی به کاه ودانه وتخم نباتات
گذرانیده وبگلبه وسگ وگربه نیز چندی صدرمق رسانیده آخر بمردم خواری
افتادند بعد طی این مراتب نیز از جان پر نشدند لکوک ها آدم تلف شدند تا عالم
عالم مردم بی دفن کفن بر روی زمین افتاده طعمه زاغ وزغن گشتند تا مدتها
داشته وصحرا از استخوان هاے بنی آدم استخوان دار گشته بود بر هر قریه ومعموره
که عبور می شد وگرد اگرد ش یک تیر پرتاب وار غیر از سر وکله انسان واستخوان
دست وپای مردم هیچ دیده نمی شد گویا بصحرا فرش سفید گسترده قیاس باید کرد
درجائیکه یک گاو بار غله بده وسه روپیه می ارزیده چهار ربد بشواری بسیر می گشت
چه حال خواهد بود وبعد انقضای هفت هشت سال ازان رفت آسمانی باز
آفت ناگهانی دیگر بر سر استاده یعنی قحط ثانی متعاقب رسید ورد یف او گردید
که از قحط اول صعب تر وسخت تر بود که مردم در آن زمان سابق چیزی
سرمایه سید اشتند و در پن دشت لاحق بی سرمایگی ونا داری مردم را چنانش

اینه مصفا می گشتند با وجود این قدردانی و این مراعات و توجهات آن قدردان نکبت و فلاکت از بیجاپور انفکاک نمی یافت و سرسبزی و خورمی نمی گرایید چون با قدردانی و حسن اهتمام و کمال رعایت آن بادشاه نیک فرجام و آن امیر کبیر نیکو سرانجام حال بدین منوال بود پس نظر باید کرد چون بدست ناقدردان بی رحم افتاده باشد حالش یکبار رسیده بود در سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری چون صلح فیمابین مرهته و نواب نظام علی خان بگذاشت ملک شصت لک روپیه منعقد شد ازان باز بیجاپور بقبضه زنابندان در آمد ایشان به پرداخت این بلده نپرداختند و غم تعمیر و آبادیش نخورند عاملان و گماشته داران را به بیجاپور ابلاغ می شود هر که آمد در تحصیل زر سیکوشید و روز بروز توقیر و افزونی جدمی نمود و اصلاً نظر به حال رعایا و غربا نمیکرد ناچار روز بروز روی به ویرانی و کمی می نهاد هیچ سال و ماهی نمی گذاشت که چند خانه و دو دکان منهدم نمی گشتند وقتیکه قلعه در تسخیر عالمگیر رفت خانه شماری نمودند نه لک و هشتاد و چهار هزار خانه بشمار آمدند اگرچه پیش ازان و در زمان سلطان محمد عادل شاه تن ها در شاه پور نه لک خانه بودند سوای آن بلده و سایر پورجات امروز نظر باید کرد که در تمامی بلده و پورجات درون و بیرون از نه صد زیاده نمی شمرند و طرفه آنکه هر سال کمی خبر میدهند اکنون حال این بلده که دارالامارت و خلافت بود با آن درجه رسید که قریه و قصبه را بر دی در چند وجوه ترجیح داده می شود و از حکیم و طبیب و قاضی و مفتی و عالم که از لابدیات معمورات اسلامیه اند خالی کس مقبول و دانایان اینجا از قابلیت اقامت و استکانت مردم دانا بر آمده لاکن چه باید کرد آستانهای بزرگواران و مزارات اهل خرقه و مراقد اسلاف نمیگذارند.

بیجاپور بودند وظایف شان مقرر داشته همیشه توجه والا در اعزاز و اکرام این طبقه
مبذول میداشت حتی که یتامی و ایامی را نیز بعد از اطلاع احوال محروم و بی وجه
معاش نگذاشت حسب المصارف هر یک کسی را دیه کسی را قریه کسی را یومیه
و مشاهره بکسی زمین و منقطع الاجرا مقرر نمود چنانکه در حق اهل بیجاپور رعایتها
نمود و انعامات و ادرارات مقرر کرده در جای دیگر نه نموده امروز هم این انعامات
عالمگیری که در بیجاپور نزد اهل معاش موجود اند و رنه در احمدنگر و نه جای دیگر اگرچه
سخا و کرم و همت قدرشناسی عالمگیر بنسبت همت سلاطین دکن نسبت
عشر و هم نمیداشت اما به بیجاپوریان نهایت تلطف و تفقد بظهور آورده این
هم شد لاکن بیجاپوریان از ناساعدت بخت و ناساعدت طالع بسر سری نگرایید
و جمعیت و آبادی بانجا نرسید و در تنزل و زوالش قصوری راه نیافت همچنان
آصفجاه تا مدت العمر خویش در باب بیجاپور و اهل بیجاپور رعایات کثیره می فرمود
و اهتمام تمام در تنقیح بیجاپور و تالیف قلوب اهلش می نمود و هر عاملی را که به
صوبه بیجاپور ابلاغ می نمود اول در باب تعمیر و آبادی بیجاپور و استمالت
و تقویت سکنه آن پند میکرد و تاکیدها می نمود وظایف الغایات اهل استحقاق
انجا را همه بحال و جاری داشته عادت مستمره چنان میداشت که هر سال
جماعه مشایخ و درویشان و مردم استحقاق بلده مذکور بحضور میرسیدند با
هر یک بحسن سلوک و اعزاز تمام ملاقات نموده بقدر شان هر کدام بعطا
و انعام خوشنود نموده رخصت انصرام میداد چنانچه نزد اهل بیجاپور مقرر
بود که می گفتند هر چند که غبار و کدورت از حوادث روزگار بر صفحه دل
می نشست و زنگار افکار زمانه ناهنجار آیینه دل را تاریک می ساخت همینکه ملاقات
با نواب مغفرالله اتفاق میکرد همان وقت همه فرو نشسته دل ها صاف چون

بوم قدم شوم شیم باجی راو ولد رگھوبا را مسند نشین گردانیدند و آن
ناتجربه کار بعید دولت برخلاف رای دانایان عمل نموده سرداران قدیم
را از میان برداشته ارذل راجای ایشان داده بصلاح بوچ انفار
کاربسته مدار کار برخلاف قانون عقل گذاشته پیشه ناهمواری و ناهنجاری
پیش گرفت و شیوه که زوال دولت و مملکت را مستلزم بود ساز داده
وانفاد و خدمتگار که در عهد دولتش ترقی کلی فایز گشته بودند ظلم و جور آغاز
نهادند از عدم اهتمام در امور ریاست و ناخبرداری رعایا و برایا اذیت تمام
بفربار رسیدن گرفت و چندانکه و قزاق بهر سو افتادن و خانهای آبادی متمولان
و ساهوکاران غارت نمودن و از جان نیز گذشتن شیوع یافت و پنڈارهای
غارتگر در تمامی ملک شورش برآوردند قصبات معموره و پیٹھهای آبادان
را پاک میرفتند هول این بلیه در هر طرف چنان افتاده که مردم را شب
خواب نمودن ممنوع گشت مسافران و رهروان از راه رفتن باز ایستادند
آخر الامر بر طبق قول الملک یبقی من الکفر ولا یبقی من الظلم دولت
خداداد از روی مفارقت جست و بدشمن گاهی بدست خصم اسیر شد و تف و لعن
خلایق بر سر برداشت بیت هر آنکس را که نکبت بر سر آید ٭ سوی
بدراهی عقلش ره برآید ـ

دربیان عمل سرکردگان انگلستان

کنون هشتم سال است که قلمرو مرهٹه تمامه از مبدا سال هزار و دو صد و سی
و سوم در قبض تصرف نصفت و عدالت گستر و خبرت و فراست بر و انگریز
بهادر در آمده ببرکات عدل و سیاستش امن و امنیت در تمامی هند و دکن
منبسط گشته فراغت و کامیت کافه رعایا و برایا را حاصل گشته رعیت باج گذار

که قدم از جا حرکت کند. نقل است که فاضلی از فضلای بیجاپور
مجیب الله نام بملاقات آصفجاه رسیده بود و نواب بر طریق عادت معهود
از وی احوال بیجاپور استفسار نمودند فاضل مذکور حال بیجاپور در ضمن این بیت
عرض نمود **فرد** - تار باقی می کند بر طاق کسری عنکبوت + چغد نوبت
میزند بر قلعهٔ افراسیاب - امعان نظر باید نمود که قبل ازین هشتاد سال که عهد
آصفی بود و برکات آن عهد بر تمامی دکن منبسط البته بیجاپوریان و بیجاپور در ان زمان
بشادابی و سر و سامانی بوده باشند آن مرد صاحب نظر تفاوت حال سابق
این چنین شکایت نموده باشد امروز که طوفان فتن و هنگامه آفات بر جوش است
تا بهزار درجه از ان عهد با تنزل و فروتری واقع شده باشد چه گوئیم و چه نالیم
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **بیت** بدرد و صاف ترا حکم نیست
دم درکش + که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است -

در بیان روسای پونه ++

اگرچه روسای پونه و سرداران زناربند بحال بیجاپور نپرداختند و در پے
تعمیر دار الخلافت و رونق بخشی تخت گاه سلاطین نشده پونه و ستاره را در
دار الامارت ساخته بودند اما منصف و عدالت ملک رانی نمودند و نظم و
نسق هند و دکن بدانای سرراه نموده کار برونق داشتند تا هنگامیکه
در ریاست ایشان عدل و انصاف و دادرسی ملهوفان و رعیت پروری
جاری بود کار برونق و بها بود غنیم دست تسلطی نیافت چون اختلاف
خانگی پیدا شد نفاق باهم پدیدار گشت و اتفاق و یکجهتی بالکل از میان
رفت صلاح و تدبیر تا چندی که مدبر دانا و کارپرداز زیرک بود و مدتی
بحسن تدبیر و رای صایب گانه ریاست را انتظام و انتساق بخشیده

که دار الخلافت و تخت گاه دکن است و نامش تا ایران و توران و روم و شام مشهور
درین عهد رونق بخش بهار افزا همچنان بر حال خزان قدیم خود زار و ناتوان مانده و
خراب و ویران افتاده چنانچه در عمل زمانداران کسی بپرداخت او نگردید و در فکر تعمیر
و رونق بخش نشد و درین عمل کسی نیز غم بیمار او نخورد و در صدد آباد نمودن او نیامد بالکل
نظر انداز کردند در پیشترین ایام مردم را توقع بود که اگر این بلده که تخت گاهی
است قدیم اگر بدست انگلستانیان افتد البته آبادی خواهد شد که قدر آن حق شناسان
اند زیرا که گفته اند مصرع - قدر جوهر جوهری داند و قدر تخت شاه - و چون
هیچ تخت گاه در چنین فصل رونق و بهار که عمل انگلستانیان است بر همان خزان
قدیم خود ماند کمال افسوس است این نیست مگر تاثیر بخت وارثان واژون
و طالع نا میمون بیجاپور دیگر چه توان گفت و از زبان حال باین ترانه مترنم فرد
هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست ** ورنه تشریف تو بر بالای کس
کوتاه نیست - و نیز در زمان سلاطین قاعده مستمر بوده که چون سرداری و رئیسی
صاحب فوج از جا برآمدی بکاری یا شکاری بجای دیگر نهضت نمودی بر هر معموره
یا قریه که گذارش افتادی چیزی می ضیافتانه از آن میگرفت اگر چه ایک گوسفند
و یک سبوچه روغن بود و بالفرض اگر هیچ نبودی کاه و کرایی خود مفت حق لشکر بودی
و در ضمن این صورت هزارها غربا و رعایا زیر پایمال آمدندی و نقصان هزارها میشد
درین عمل این ایذا مرفوع القلم است هیچ سپاهی و لشکری را یارا نیست که از خرمن
الفی رعیت خوشه بردارد و یا از روستای چیزی بعنف برگیرد مگر هر چه می بایست
بهای آن قیمت میگیرند و جز دام درهمی بیضه مرغی نمی شناسند و نیز معمول بوده
که در باغی یا مزرعه رعایا بلده تیاری شد فرط اشتهای روسا و اهل حکومت میسپرد
آن بیچاره ترسان و لرزان حاضر میکردی ازین اذیت عالمی رنجش باقی درین عهد

که از اعمال باجیر او بتنگ آمده بودند و از جور و اذیت آنها جان بلب رسیده
برنگذر آنکه محصلان درشت خو تحصیلات بکمال شدت و سختی می نمودند و خیر
اندازی دهی و ورشتی وصول زر می کردند و نیز از تحول و قرار در گذشته اضعاف
مضاعف میستاندند اکنون بی رنج و اذیت و بی تقاضا و طلب خود رعیت بخوشی
دلی آورده میرسانند و از اقرار واقعی یکحبه زیاده نمی دهند لاجرم بسرور و خوش
حالی رسیده و باسودگی و فراغبالی فایز گشته بفراغ خاطر معاش و زندگانی می
کنند و در سابق قزاق رده آنکه بهر طرف و در هر معموره افتاده خانهای آباد متمولان
و تجاران و ساهوان را غارت نموده پاک برفته بر مال قناعت نکرده از جان
هم می کشتند اکنون اگر دزدی یا قزاقی کسی را کشد یا مالش برد اگرچه اندک
بود حاکمان با خبر بکمال اهتمام دزد در خبرداری رود سراغ بهم رسانده دزد را
بدست آورده در شکنجه تعزیر و سیاست گرفته بکار خاک برداری بسپارند چنانچه هزارها
دزد قزاق الحال در روز دیک اسیر آمده امروزه در سنگ کشی و خاک برداری مبتلا
شده سزای فعل شنیع می یابند همچنان پنداره‌گان شوم اثر که در زمان سابق
در تمامی بلاد آتش شور و فتن افروخته چندین آبادی را تاراج نموده در هر طرف هول
و دهشت انداخته بودند چنانکه عالمی از ترس و هراس خواب و خور گذاشته روز و شب
خوفناک و خطرناک می بودند و طرق و شوارع مسلوکه همه مسدود گشته و از هیچکس
ضبط این شورش و فساد صورت نمی بست اکنون از ضبط و نسق صاحبان
انگریز چنان بند و بست دلخواه شده که آنهمه در کنج گمنامی و ناموری خزیده چنان منعدم
گشته اند که اثر شان از هیچ جا هم پیدا نیست و نیز باهتمام صاحبان انگریزی اکثر
جای ها که مکانها ویران افتاده سابق بکمال آبادی و معموری رسیده اند
چنانکه یاد از عهد باعدل و داد سلاطین ماضیه میدهد در روز بروز ترقی است اما بیتجا بند

کبری نه نیک ناحیه و یک ملک مخصوص بلکه جهان گیر گشته و باطراف عالم پیوسته
از هر طرف از ممالک دور دست مردم که میرسند خبر همین فوزان و طغیان
می آرند و در هر عالم ازین اعوام عالمی تلف شده و جهانی سر در حجاب عدم
کشیده با هیچ قریه و معموره نیست که بر وصدمه این بلیه نگذشته علی الخصوص
ایسال هشتم که شورش طاعون درین سال از سالهای سابقه افزون
تر و شورا فزاتر بعضی خانه ها را حال آنست که یکنفس هم از اهل خانه زنده نمانده
اثاث البیت خالصه سرکار شد بعضی از قریه ها و دیهات را نیز همچنین صورت
دار و گشته که دیه بالتمام از نفوس مردم خالی شده تا آنکه باب قریه را بسبب
خلوتگان خاربند نموده گذاشته شد امسال از کمال شورش و طغیان
طاعون سران ملک و سرداران لشکر ها را هول آنچنان در گرفته که جاها و مکانها
گذاشته سراسیمه وار بامید امان باین سو و ان سو حرکت میکرد غریبان و بی
نوایان و مفلسان را چه محل و چه جا خرد و کلان تران و مالداران را
حال آنست که غم زندگانی گذاشته و پروای زر و سیم و مال و اثاث پس
پشت انداخته روز و شب تصور مرگ در پیش داشته خواب و خور فراموش
ساخته اند و از حیات و زندگانی مایوس گشته دل از دنیا و کار و بار برداشته
اند درین هشت سال از طوفان ممات شمار اموات بالیقین از الف و لکوک
گذاشته بارب و کرور رسیده باشد و العلم عند الله و ما یعلم جنود
ربك الا هو درین طوفان مرگ و کثرت اموات شاید قابض ارواح
نیز ازین عهده تنگ آمده باشد این نیست مگر آثار قهر الهی مصرع وقنا
ربنا عذاب النار و معلوم نیست که جبار و قهار خلایق چه اراده نموده باشد
که جهان را باتمام رسانیدنی است - رباعی - جهانی اندرین آفت فنا شد

غریب پرور این نیز موقوف هرچه سرور را مرغوب افتد بها فرستاده می طلبانند
دیگر چندین اوصاف خوبیها اند در عمل انگلستانیان که شایان ثنا و در خور محمدت
اند و فقهیم بعضها بالخیر چون از شکر پرداختیم بشکایت هم پردازیم که مطلب ناقص
نماند خوشش گفت آنکه گفت مرد از بید از وی خوش و چیز جاستی شکر او
شکر گو بیدجای شکوه شکوها از شوم قدمی این قوم شکایت توان نمود اولین
سال که این قدم نامسعود درین ملک درود نموده و بشیه عظمی جانگزا جگر فرسا
همراه آورد یکی گرانی دوم طاعون گرانی باندکی شورش در اندک مدت دفع
شد چندان شدتی صعوبتی نرسانید اما طاعون از شدت و صعوبتش چه گویم
و چه شرح دهم نه زبان را طاقت و نه قلم را یارا پیشینیان آن دیار که در
عهد عالمگیر در سنه هزار و یکصد واقع شده بود بقیامت تشبیه داده اند چنانکه
گفته اند — **فرد** — قیامت بود یا شور وبا بود ✱ و این وبای جهان آشوب
را که در عهد دار و گشته و بهزاران درجه از ان وبای سابق بالاتر و شورشش
افزاتر است بچه چیز تشبیه کنیم و چگونه نمایشش آرم که هیچ چیز بخاطر نمیرسد و هیچ شئ
متصور نمی آید که با وی مماثلت نموده شود و مساوات داده بدان وبای پیشینین
اگرچه تذکره شدت و صعوبتش تا سالهای فراوان بر السنه مردم جریان داشت
اما صدمه اش بهمین نواح بیجاپور دار و دی عالمگیر گذشته و طغیان و شورش
در یکماه فرو نشسته سلسله و بقیه اثرش تا سه سال باقی ماند اما این وبای
هوش ربا از هشت سال که مبدای ورود انگلستانیان است علی الاتصال بی
تعطیل و انفصال مستمر است که یکسال بغلط هم تعطیل نیافته گویا فصلی از فصول
مقرر گشته چنانکه فصول اربعه را در هر سال توارد و تعاقب لازمی است از مدت
تماشینین و یار انیز ورود و قوع لازم گشته و نیز شورش و طغیان وین طبیه

که هفصد طبقه اند شروعیه کرم و سخا و محمود به بذل و عطا و ثواب و جزای خیرات و حسنات
از مسلمات مقرر آنست مگر این طایفه که نمی دانند کرم چیست و سخا کدام چیز است
و خیر و تصدق با را اصلا پیش خود گذار نمیدهند این نیست مقتضای عقل شعور
رس ایشان که بدان نازانند الحق عقل خبررس هر چیز نیکو را در بن محمود
است و از کف بینداختن مذموم و امنعی نزد حضور رسا و عقل بلندی کرام مردود
و مطرود بلکه این قوم بذل اموال در راه خدا و عطا و بخشش به مساکین و غربا
را فاشی از بلاهت و حماقت میدانند سودای دیوانگان و معامله مجنونان می انگارند
سبحان الله این چه بوالعجبی است که هنر عیب شد و فضیلت به رذیلت بدل
گردید لن تنالوا البر حتی تنفقوا - خبر ندارند شاید ایشان به بعث و نشر
قایل نیند و به ثواب و عقاب و از الخیر استفسر نیستند با وجود خود را
اهل کتاب می دانند معلوم نیست که کدام کتاب بدست ایشان
رسیده که کرم و جود دران مشروع نیست و ثواب خیرات و حسنات
دران معین نگردیده و حالانکه هیچ نبی از انبیا نبود که باین صفات شریفه
متصف نبود و فی التحقیقت جود و کرم از صفات ربانی اند که بدان خداوند
متعال خود را جواد و کریم خوانده و انبیا و مرسلین را بدان ارشاد فرموده
بلکه نزد یک خاص و عام مذموم است بخل و محمودیت سخا بدیهیت که
محتاج بنظر نیست این معنی نیز موجب عسرت و تنگی معاش خلایق گشته زیراکه
بر ظاهر است که چون روسا و امرا همت بلند دارند و دست کرم بگشاده
بر وفق همت بلند کار فرما شوند رفاه و گشایش بر خلایق منبسط گردد
غنا و استغنا طوایف انام را فرا گیرد قصه کوتاه درین عهد نامبارک هزارها
و لکها اشراف از بی علاقه روزگار شکسته و درمانده بنان و پارچه محتاج

بلای یک نشد این صد بلا شد ٭ دریں طوفان باین طغیان دریں سال ٭
ز دیده قرة العینم جدا شد ٭ جدای راکسی گر سر بسپرد ٭ ز وصل جان جانش
آشنا شد۔ بهرحال خداوند متعال فضل کنا د و بجمیع امته نبیٔ آمین که دریں
سوت شهادت گذشته اند بخشاد و بر همین سال هشتمین ختم این بلا گردانا د
بحرمت النبی واله الامجاد قبل ازین ایام از روز شهادت سلطان اکبر تنگناست
تنگی معاش مردم بسبب سرد بازاری سپاه گری و بی قدری مردم نجیب مثل
بر زبان خلایق جاری بود تاهم در همین آنکه دکن گنجایش هزارها و لکوک مردم اشراف
بود سوای مردم دکن هزار هندوستان و ولایتی و عرب جابجا بصیغه نوکری
منسلک بوده بلب نان میرسیدند و ایام میمنت سر می بردند و باین واسطه افغانستان
مردم و تمامی اهل حرف را نیز تازه روزگاری بود اگرچه بآن کمال رفاه و تمام فراغت
نبود دریں عمل انگلستان سپاه نجیب واشراف از شیخ و سید و مغل و پٹھان و عرب
یکقلم در کنج خمول و گمنامی خزیده بنان شب محتاج گشته بعضی از اقل قلایل که
در نوکری ایشان انسلاک یافته اند منزلت ایشان با قوم دهیٹر و چمار برابر است و
سید شیخ را با چمار و دهیٹر را بیک پله و یک میزان بر سنگ سنجند بلکه دهیٹران را آنچه نزد
ایشان جای و منزلتی است شیخ و سید را نیست سبحان الله این عجب
بی تمیز است نعوذ بالله من ذالک ازین آدم تا این دم نزدیک
هر قوم از هند و مسلمان فرق میان لعل و سنگ پیدا است و تفاوت میان در رو
شبه و مسلم و محقق این قوم که خود را بکمال فهم و ذکا و خرد رسا علم میدانند و بدان
نازانند این فرق تمیز نمی دانند و نمی شناسند ازین معنی کمال عسرت و تنگی معاش
بفرق انام راه یافته رازق الخلایق روزی ایشان فراخ گرداناد بحرمته النبی واله الامجاد
و نیز نزدیک هر فرقه از فرق اسلام که هفتاد و سه گروه اند و طوالف هنود و ... و ...

۲۶ گشته تباهی زده خوانه زار سرگردانند کسی نمی پرسد و بچه‌ی نمی خرد و به ما هوار نمی‌دهند
انفار و مشاهره خدمت کار نیز ایشان را نوکر نمی کرده خداوندا خدایا
اکنون زیست این بیچارگان چگونه شود و ایام حیات خود را چه طور به
سپری نمایند مگر تو که ارحم الراحمینی و اکرم الاکرمینی بفضل و
لطف بنما بر حال این بیچارگان نظر ترحم کن
یا این سنگ دلان را در حق این مظلومان موم گردان
یا رحم دلان بجای این سنگ دلان برسان
آمین یا رحمن یا رحیم تمام شد هذا الکتاب
از بلده بیجاپور از نزد سید اسمعیل عرف
شاهزاده صاحب خطیب رسیده
تحریر یافت

الحمد لله رب العالمین که در عهد فرخ مهد جناب فلک رکاب وقار الامرا بهادر
مدار المهام سرکار عالی تاریخ بیجاپور در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد حسب خواهش امراد
و معززین ممالک آصفیه در مطبع سیدی طبع یافت چون این نسخه نایاب بود و
سوای یک نسخه دیگر نسخه بدست نشد و آن بسیار مشکوک و درهم بود لهذا از
صحتش معذوریم و نقلیست مثل اصل امید چنان است که بقدر وسع در
اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوان عیب پوشند فقط